



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی

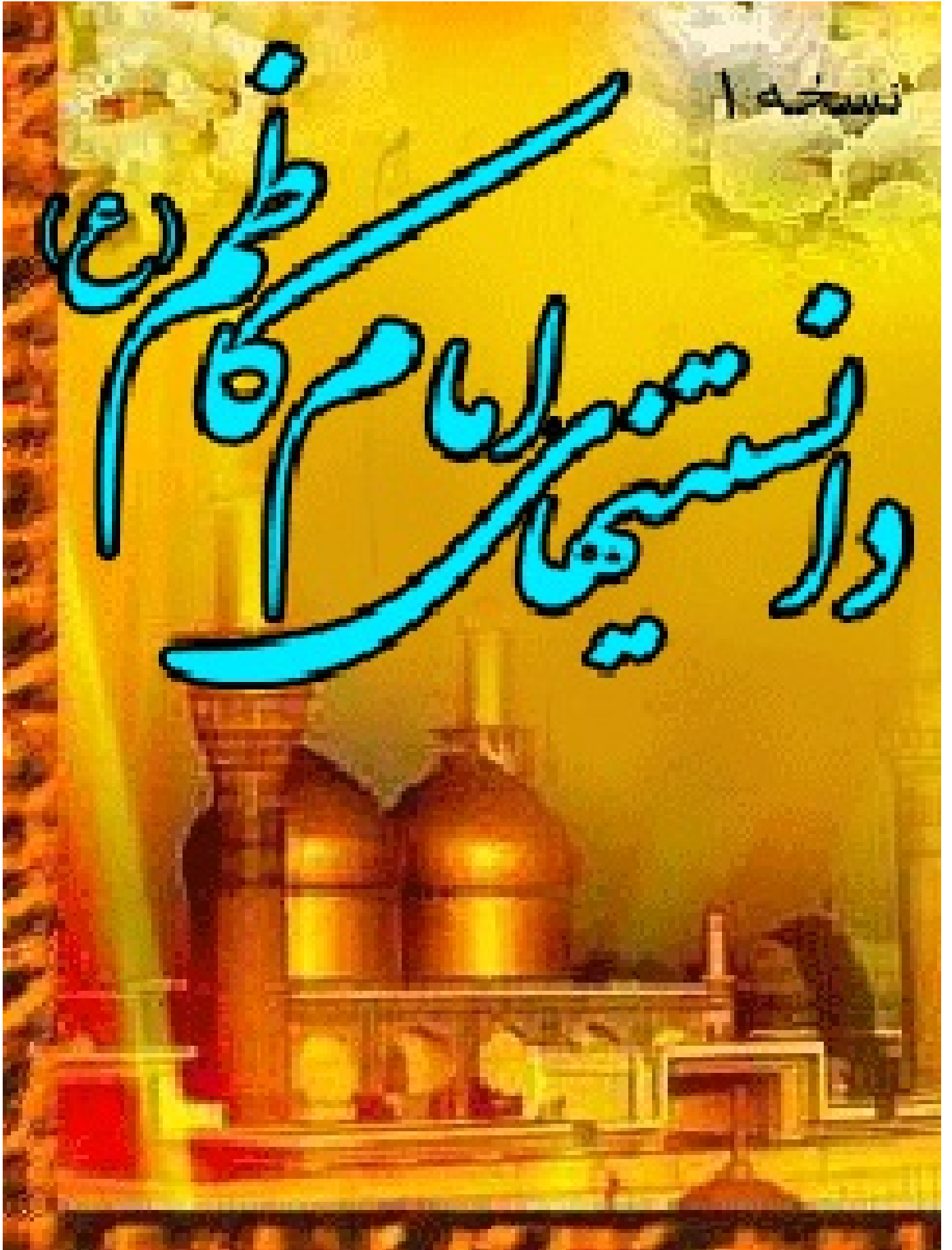


رسالت
علیهما الصلوة والسلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نسخه ۱

دانشگاه خوارزمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانستیهای امام کاظم (ع)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	دانستنیهای حضرت امام کاظم علیه السلام
۲۵	مشخصات کتاب
۲۵	زندگانی
۲۵	ولادت و اسم و لقب و...
۲۶	خلاصه ای از زندگانی امام کاظم (ع)
۲۶	مقدمه
۲۷	سخن چینی درباره امام
۲۸	صفات برجسته حضرت امام کاظم (ع)
۲۸	بعد از شهادت
۲۹	نگرشی بر زندگی امام کاظم (ع)
۲۹	مقدمه
۳۰	پرتوی از صفات امام کاظم (ع)
۳۲	برخی وصایا و کلمات قصار آن حضرت
۳۲	امام کاظم (ع) و حاکمان عصر او
۳۴	شهادت امام کاظم (ع)
۳۵	منابع
۳۵	نگاهی به زندگانی سیاسی امام علیه السلام
۳۵	مقدمه
۳۵	رویارویی امام کاظم (ع) با طاغوتهای عصرش
۳۶	امام کاظم (ع) در برابر منصور
۳۶	امام کاظم (ع) در برابر مهدی عباسی
۳۷	امام کاظم (ع) در برابر هادی عباسی

۳۷	امام کاظم (ع) در برابر هارون الرشید
۳۸	مقاومت قهرمانانه در زندان
۳۸	پی نوشت ها
۳۸	زندگی سیاسی امام هفتم علیه السلام
۳۸	مقدمه
۳۹	اوضاع و شرائط سیاسی
۴۰	وصیت سیاسی و الهی
۴۰	شیوه‌ای نو در زمامداری عباسیان
۴۱	زندانی شدن امام هفتم علیه السلام
۴۲	طرح مسئله «فدک»
۴۲	زمامداری «هادی عباسی»
۴۲	نهیض فح
۴۳	اندیشه شوم
۴۴	فدک
۴۵	تحریم همکاری با دستگاه حکومتی
۴۵	شهادت امام هفتم علیه السلام
۴۵	پی نوشت
۴۷	نگاهی به زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام
۴۷	طلوع خورشید
۴۷	از تبار نور
۴۷	از تولد تا امامت
۴۸	تثبیت امامت
۴۸	جلوه‌هایی از شخصیت امام علیه السلام
۴۸	دوران امامت

۵۰	ویژگی عصر هارون الرشید
۵۱	پی نوشت ها
۵۱	ستاره اندلس مادر امام موسی کاظم (ع)
۵۱	مقدمه
۵۱	توضیح واژه بربر
۵۲	از بردگی تا همسری امام
۵۲	میلاد نور
۵۳	جشن تولد
۵۳	رؤیای راستین
۵۳	حدیث وداع
۵۴	اسحاق (آفتاب عریض)
۵۴	سادات بنی زهره
۵۴	سادات دیباجی
۵۵	پی نوشت ها
۵۵	آفتاب مغرب (همسر امام کاظم «ع»)
۵۷	اولاد واعقاب امام موسی علیه السلام
۵۷	بدان که
۵۷	ذکر ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام واولاد او
۶۰	ذکر سید جلیل وعالم نبیل آقا سید صدرالدین عاملی اصفهانی
۶۳	ذکر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام
۶۵	ذکر حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام
۶۵	ذکر سلاطین صفویه موسویه
۶۹	ذکر احوال حضرت معصومه علیها السلام
۷۱	پی نوشت ها

۷۲	سیره
۷۲	صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام
۷۲	مقدمه
۷۳	الف صلابت امام کاظم علیه السلام
۷۵	امام و حفظ آبروی دیگران
۷۶	پاورقی ها
۷۶	پرتوی از سیره و سیما
۷۶	مقدمه
۷۸	بعد از شهادت
۷۸	سیمای اقتصادی امام هفتم (ع)
۷۸	اوضاع اقتصادی جامعه عصر امام کاظم (ع)
۸۰	منابع مالی امام کاظم (ع)
۸۰	الف. اموال عمومی
۸۱	ب. اموال خصوصی
۸۴	وضعیت مالی و معیشتی امام کاظم (ع)
۸۵	سیره اقتصادی امام کاظم (ع)
۸۵	الف. سیره امام کاظم (ع) در تولید
۸۸	ب. سیره امام کاظم (ع) در مصرف
۹۱	اصول کلی حاکم بر سیره امام کاظم (ع) در مصرف
۹۱	مقدمه
۹۱	۱. اعتدال گرایی
۹۲	۲. پرهیز از زهد فروشی و تصوف گرایی در مصرف
۹۲	۳. توجه به معیارهای عقلایی در مصرف
۹۳	۴. رعایت شخصیت و شئون اجتماعی افراد در مصرف

۵. توجه به انگیزه‌های مثبت در مصرف ۹۴
- کمک‌ها و بخشش‌های مالی امام ۹۴
۱. کمک به فقرا و محرومان ۹۴
۲. کمک به قرض‌داران و ورشکستگان ۹۵
۳. حمایت‌های مالی از دوستان و شیعیان ۹۶
۴. کمک‌های مالی به مخالفان ۹۶
- اصلاحات اقتصادی امام کاظم (ع) ۹۷
- الف. مبارزه با مفسد و انحرافات اقتصادی ۹۷
- ب. هدایت‌های اقتصادی ۹۸
- پی‌نوشت‌ها ۱۰۰
- امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی ۱۰۱
- مقدمه ۱۰۱
- تلفیق عرفان و مبارزه ۱۰۲
- برخورد با صلابت ۱۰۲
- مقدمه ۱۰۲
- الف) سخن امام به مهدی عباسی ۱۰۳
- ب) پیشوای دلها ۱۰۳
- ج) هشدار به متکبران ۱۰۳
- د) سلام بر تو ای پدر! ۱۰۴
- ه) نامه‌ای از زندان ۱۰۴
- ظلم ستیزی در رفتار ۱۰۴
- رخنه در درون نظام ۱۰۴
- حمایت از مبارزان راه حق ۱۰۵
- جلوگیری از همکاری با طاغوت ۱۰۵

- ۱۰۶ رسوا سازی یاران طاغوت
- ۱۰۶ احیای فرهنگ عاشورا
- ۱۰۷ مقابله با منکرات
- ۱۰۷ پی نوشت ها
- ۱۰۷ مبارزات امام کاظم (ع)
- ۱۰۷ مبارزات امام کاظم (ع)
- ۱۰۹ نفوذ در درون نظام حکومت
- ۱۰۹ ۱ رساندن اطلاعات داخلی دربار به امام (ع)
- ۱۰۹ ۲ پشتیبانی مالی از امام (ع)
- ۱۱۰ ۳ کمک مالی به شیعیان
- ۱۱۰ امام و حمایت از قیام شهید فخر
- ۱۱۱ با امام کاظم (ع) در سایه قرآن
- ۱۱۱ مقدمه
- ۱۱۱ آداب تلاوت
- ۱۱۱ ۱ صدای زیبا و حزن آور
- ۱۱۱ ۲ ترتیل
- ۱۱۱ ۳ ارج نهادن به حاملان قرآن
- ۱۱۲ ۴ اهدای ثواب قرائت به معصومان (ع)
- ۱۱۲ شیعه و قرائت قرآن
- ۱۱۲ پرهیز از بحثهای بی فایده
- ۱۱۲ عنایت به تفسیر قرآن
- ۱۱۳ تفسیر واژه های مشکل
- ۱۱۳ بیان مصداق و مورد آیه
- ۱۱۳ ب ثواب تلاوت

- ۱۱۳ پی نوشت ها
- ۱۱۴ مکارم اخلاق و عبادت و سخاوت و... ..
- ۱۱۴ اول در سجدهات و عبادات آن حضرت در شبانه روز
- ۱۱۴ دوم در دعای آن حضرت است به جهت خلاصی از حبس
- ۱۱۵ سوم در متعبده شدن کنیز هارون است به برکت آن حضرت
- ۱۱۵ چهارم در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بدکردار
- ۱۱۶ پنجم در جلوس آن حضرت است در روز نوروز در مجلس تهنیت به امر منصور
- ۱۱۶ ششم در نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی
- ۱۱۷ هفتم در سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی (۲۴)
- ۱۱۷ هشتم در اهتمام آن حضرت است به اعانت مرد پیر
- ۱۱۸ نهم در ورود آن حضرت است بر هارون و توقیر هارون آن حضرت را
- ۱۱۹ دهم حدیث هندی و اسلام آوردن راهب و راهبه به دست آن حضرت
- ۱۲۲ پی نوشت ها
- ۱۲۲ منبع
- ۱۲۳ فضائل
- ۱۲۳ گوشه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی امام هفتم علیه السلام
- ۱۲۳ مقدمه
- ۱۲۳ همسران و فرزندان
- ۱۲۴ ویژگی‌های شخصیتی امام هفتم علیه السلام
- ۱۲۴ دانش امام هفتم علیه السلام
- ۱۲۴ حلم و بردباری
- ۱۲۵ سخاوت و بخشش
- ۱۲۵ عبادت و بندگی
- ۱۲۶ پی نوشت ها

۱۲۷	امام کاظم (ع) قهرمان صبر و استقامت در بند زندان
۱۳۰	امامت
۱۳۰	نگاهی کوتاه به ادله اثبات امامت امام کاظم علیه السلام
۱۳۰	مقدمه
۱۳۰	ادله امامت امام کاظم علیه السلام:
۱۳۰	۱ - نصوص:
۱۳۱	۲ - معجزات و کرامات
۱۳۲	پی نوشت ها
۱۳۲	حضرت موسی بن جعفر (ع)
۱۳۲	سلام
۱۳۲	نام
۱۳۳	صورت و سیرت
۱۳۳	نص بر امامت امام موسی کاظم
۱۳۶	زنان و فرزندان
۱۳۶	از سخنان موسی بن جعفر (ع)
۱۳۷	پیشوای هفتم حضرت امام موسی بن جعفر (ع)
۱۳۷	مقدمه
۱۳۸	امام و حکومت عباسیان
۱۳۹	فاجعه ی فنج
۱۴۰	موضع گیری های امام
۱۴۲	مناظرات و گفتگوهای علمی
۱۴۳	عبادت
۱۴۳	حلم و گذشت و بردباری
۱۴۴	سخاوت و بخشندگی

- سخنان امام ۱۴۵
- بررسی و تحکیم امامت آن حضرت ۱۴۵
- شاگردان و تربیت یافتگان مکتب امام ۱۴۶
- مقدمه ۱۴۶
- ۱- ابن ابی عمیر ۱۴۶
- ۲- صفوان بن مهران ۱۴۷
- ۳- صفوان بن یحیی ۱۴۷
- ۴- علی بن یقطین ۱۴۷
- ۵- مؤمن طاق ۱۴۸
- هشام بن حکم ۱۴۸
- پی نوشت ها ۱۴۹
- امام موسی کاظم (علیه السلام) ۱۵۰
- اصحاب ۱۵۳
- اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام ۱۵۳
- ۱ حماد بن عیسی کوفی بصری ۱۵۳
- ۲ ابوعبدالله ۱۵۳
- ۳ عبدالله بن جندب ۱۵۴
- ۴ ابومحمد عبدالله بن المغیره ۱۵۴
- ۵ عبدالله بن یحیی الکاهلی ۱۵۵
- ۶ علی بن یقطین ۱۵۵
- ۷ مفضل بن عمر کوفی جعفری ۱۵۷
- ۸ ابومحمد هشام بن الحکم مولى كنده ۱۵۸
- ۹ یونس بن عبدالرحمن مولى آل یقطین ۱۵۹
- ۱۰ یونس بن یعقوب البجلی الدّهنی پسر خواهر معاویه بن عمار ۱۶۰

- ۱۶۱ پی نوشت ها
- ۱۶۲ منبع
- ۱۶۲ علی بن یقطین، کارگزار حضرت کاظم (ع)
- ۱۶۲ مقدمه
- ۱۶۲ زندگی علی بن یقطین
- ۱۶۳ علی بن یقطین در دوران امام صادق (ع)
- ۱۶۳ شخصیت والای علی بن یقطین از نظر امام کاظم (ع)
- ۱۶۴ قبول ولایت از ناحیه ظالم
- ۱۶۴ خدمات علی بن یقطین
- ۱۶۴ تقوی و تواضع علی بن یقطین
- ۱۶۵ دستور امام کاظم (ع) به تقیه
- ۱۶۵ علی بن یقطین و حج
- ۱۶۵ وفات علی بن یقطین
- ۱۶۶ پی نوشت ها
- ۱۶۶ پاسداران ولایت در عصر امام کاظم (ع)
- ۱۶۶ مقدمه
- ۱۶۶ برفهای تردید آب شد
- ۱۶۷ رهنمودهای آگاهی بخش
- ۱۶۷ پرورش یافتگان
- ۱۶۸ مرواریدها
- ۱۷۰ جویبارهای خونین
- ۱۷۱ پی نوشت ها
- ۱۷۲ سخنان
- ۱۷۲ چهل حدیث ۱

- ۱- تعقل و معرفت ۱۷۲
- ۲- حجت ظاهری و باطنی ۱۷۲
- ۳- صبر و گوشه گیری از اهل دنیا ۱۷۲
- ۴- عاقلان آینده نگر ۱۷۲
- ۵- تضرع برای عقل ۱۷۳
- ۶- دیدار با مؤمن برای خدا ۱۷۳
- ۷- مرآت، عقل و بهای آدمی ۱۷۳
- ۸- حفظ آبروی مردم ۱۷۳
- ۹- عوامل نزدیکی و دوری به خدا ۱۷۳
- ۱۰- عاقل دروغ نمیگوید ۱۷۳
- ۱۱- حکمت کم گویی و سکوت ۱۷۳
- ۱۲- هرزه گویی بی حیا ۱۷۴
- ۱۳- متکبر، داخل بهشت نمی‌شود ۱۷۴
- ۱۴- تقسیم کار در شبانه روز ۱۷۴
- ۱۵- همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه ۱۷۴
- ۱۶- پرهیز از انس زیاد با مردم ۱۷۴
- ۱۷- نتیجه حبّ دنیا ۱۷۴
- ۱۸- پرهیز از طمع و تکیه بر توکل ۱۷۵
- ۱۹- نتایج امانتداری و راستگویی ۱۷۵
- ۲۰- سقوط برتری جوی ۱۷۵
- ۲۱- حقیقی و باطل ستیزی ۱۷۵
- ۲۲- تناسب بلا و ایمان ۱۷۵
- ۲۳- کفاره خدمت به حاکمان ۱۷۵
- ۲۴- نافله و تقرب ۱۷۵

- ۱۷۵ ۲۵- اصلاح و گذشت
- ۱۷۶ ۲۶- بهترین صدقه
- ۱۷۶ ۲۷- سختی ناحق
- ۱۷۶ ۲۸- گناهان تازه، بلاهای تازه
- ۱۷۶ ۲۹- کلید بصیرت
- ۱۷۶ ۳۰- دنیا، بهترین وسیله
- ۱۷۶ ۳۱- انتظار فرج
- ۱۷۶ ۳۲- مهرورزی با مردم
- ۱۷۶ ۳۳- پرهیز از خشم
- ۱۷۷ ۳۴- قویترین مردم
- ۱۷۷ ۳۵- ترقی، نه درجا زدن
- ۱۷۷ ۳۶- خیر رسانی به دیگران
- ۱۷۷ ۳۷- پرهیز از شوخی
- ۱۷۷ ۳۸- پند پدیدهها
- ۱۷۷ ۳۹- رنج نادیده، نیکی را نمیفهمد
- ۱۷۷ ۴۰- محاسبه اعمال
- ۱۷۷ چهل حدیث ۲
- ۱۷۸ قال الامام موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیه
- ۱۸۰ پاورقی ها
- ۱۸۱ سخنان امام هفتم (ع) در زندان
- ۱۸۱ مقدمه
- ۱۸۱ سند کتاب
- ۱۸۱ احادیث
- ۱۸۳ پی نوشت ها

- ۱۸۳ رهنمودهای تربیتی امام کاظم علیه السلام (بخش اول)
- ۱۸۳ مقدمه
- ۱۸۳ گام نخست در تربیت
- ۱۸۴ صالح بودن
- ۱۸۴ کفو بودن
- ۱۸۴ عاطفه همسر
- ۱۸۴ عفاف و پاکدامنی همسر
- ۱۸۵ اولین نیکی به فرزند
- ۱۸۶ عقیده و ولیمه فرزند
- ۱۸۶ احترام به فرزند
- ۱۸۷ فرزندان و محبت
- ۱۸۷ پی نوشت ها
- ۱۸۷ داستان
- ۱۸۷ چهل داستان
- ۱۸۷ مؤلف
- ۱۸۷ پیشگفتار
- ۱۸۸ خلاصه حالات نهمین معصوم، هفتمین اختر امامت
- ۱۸۹ ظهور نور هدایت بین مکه و مدینه
- ۱۹۰ در گهواره و مسائل خانوادگی
- ۱۹۰ کودکی درد آشنا
- ۱۹۱ آفرینش مافوق تصور
- ۱۹۱ واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی
- ۱۹۲ دو جریان بسیار عظیم و خواندنی
- ۱۹۳ نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان

- ۱۹۴ معرفت همسر خانم کبوتر
- ۱۹۴ زنده شدن گاوا
- ۱۹۴ نشانه هائی از امامت
- ۱۹۵ پرش نان و بلعیدن شیر
- ۱۹۵ احتجاج و غلبه بر رقیب
- ۱۹۶ مسافر آشنا همراه پاسخ
- ۱۹۶ جزای بد گمانی به شوهر؛ و النگوی عروس در دریا
- ۱۹۷ احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی
- ۱۹۷ آشنائی به کتابهای آسمانی و هدایت نصرانی
- ۱۹۸ جبران خسارت ملخها
- ۱۹۹ شناخت دینار گمشده
- ۱۹۹ معرفت نجات بخش انسان است
- ۲۰۰ برخورد متفاوت با افراد
- ۲۰۰ برخورد با دشمن دوست نما
- ۲۰۱ نابودی یا کمک و کار با ظلمه
- ۲۰۱ مرگ گریه کننده قبل از مریض
- ۲۰۲ انواع درد دندان و درمان آن
- ۲۰۲ مناظره با هارون؛ و فرق سادات هاشمی و عباسی
- ۲۰۳ ادرار کجا و گناه از کیست؟
- ۲۰۴ ضرورت سبزی همراه غذا
- ۲۰۴ برخورد با دشمن نادان
- ۲۰۴ در مقابل خدمت و محبت، خیانت و جنایت؟!
- ۲۰۵ قبولی اعمال در رضایت ساربان
- ۲۰۶ راهنمایی شخصیتی مسافر و آگاه

- ۲۰۷ خبر از مرگ برادر جندب و اموال نزد همسرش
- ۲۰۷ دلسوزی شیر برای زایمان همسر
- ۲۰۷ ارزش کار و کشاورزی
- ۲۰۸ خرید همسر به عنوان مادر
- ۲۰۸ معرفی جانشین خود
- ۲۰۹ علی بن جعفر حکایت کند
- ۲۰۹ هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما
- ۲۱۰ خبر از شهادت در دومین مرحله
- ۲۱۰ خروج از زندان و طی الارض
- ۲۱۱ دستور خواب تا هنگام شهادت
- ۲۱۲ در سوگ و عزای هفتمین ستاره ولایت
- ۲۱۲ پنج درس آموزنده ارزشمند
- ۲۱۳ مدح و مناجات امام هفتم
- ۲۱۳ پی نوشت ها
- ۲۱۵ معجزات
- ۲۱۵ ۱ اخبار آن حضرت است از ضمیر هشام بن سالم
- ۲۱۶ ۲ خبر شطیطه نیشابوریه
- ۲۱۸ ۳ حدیث ابوخالد زبالی
- ۲۱۸ ۴ در اخبار آن حضرت است به غیب
- ۲۱۸ ۵ طی الارض
- ۲۱۹ ۶ در اطلاع آن حضرت است بر مغیبات
- ۲۱۹ ۷ در نجات علی بن یقطین از شر هارون
- ۲۲۰ ۸ در اخبار آن حضرت است به غیب
- ۲۲۱ ۹ امر به شیر پرده بدریدن افسونگری

- ۲۲۱ ۱۱ خبر شقیق بلخی
- ۲۲۳ ۱۲ در اخبار آن حضرت است به غیب
- ۲۲۳ ۱۳ خبر علی بن مسیب همدانی
- ۲۲۴ بی نوشت ها
- ۲۲۴ منبع
- ۲۲۴ شعر
- ۲۲۴ اشعار ولادت
- ۲۲۴ ذکر دوست
- ۲۲۵ یاد تو
- ۲۲۵ پایان بی قراری
- ۲۲۵ موسایی دگر
- ۲۲۵ ماه پر فروغ
- ۲۲۶ کنگره عرش برین
- ۲۲۶ پیکر خسته
- ۲۲۶ صادق تبار
- ۲۲۷ خورشید عشق
- ۲۲۷ وادی سینا
- ۲۲۷ نور هدی
- ۲۲۷ جلوه ی دیگر
- ۲۲۷ باب الحوائج
- ۲۲۸ مهر ولایت
- ۲۲۸ مرآئی
- ۲۲۸ سلام من
- ۲۲۸ توفیق فغان

- ۲۲۹ درون محبس
- ۲۲۹ چاه زندان
- ۲۲۹ در عزای موسی جعفر
- ۲۲۹ عزای حضرت موسی
- ۲۳۰ باده در ساغر
- ۲۳۰ غوغای محشر
- ۲۳۰ راحت‌کن دگر
- ۲۳۰ زیب و فری بهتر
- ۲۳۱ نور رخ موسی
- ۲۳۱ مظلومه‌ای محنت کشیده
- ۲۳۱ توفیق فغان
- ۲۳۲ خدایا
- ۲۳۲ زندانی است
- ۲۳۲ یا رب
- ۲۳۲ خوش آمدی
- ۲۳۲ کسی که
- ۲۳۳ دست توانایش بود
- ۲۳۳ سینه سوزان
- ۲۳۳ سینه سوزان
- ۲۳۳ دست توانایش بود
- ۲۳۳ شهادت
- ۲۳۳ مرارت و شهادت امام کاظم (ع)
- ۲۳۶ حساسیت هارون نسبت به امام کاظم «ع»
- ۲۳۶ تشیع در گذرگاه تاریخ

- ۲۳۷ نخسین دستگیری امام کاظم - علیه السلام
- ۲۴۰ شهادت امام کاظم (ع)
- ۲۴۱ پی نوشت ها
- ۲۴۱ شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع)
- ۲۴۱ منبع
- ۲۴۱ ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده
- ۲۴۴ روایت
- ۲۴۵ روایت دیگر
- ۲۴۶ روایت شیخ صدوق
- ۲۴۶ روایت شیخ صدوق
- ۲۴۷ شیخ مفید
- ۲۴۸ روایت شیخ کلینی
- ۲۴۹ پی نوشت ها
- ۲۴۹ کاظمین
- ۲۴۹ کاظمین
- ۲۵۰ مراکز زیارتی کاظمین
- ۲۵۰ برخی بیوت و ضمایم حرم مطهر
- ۲۵۱ بغداد
- ۲۵۱ مراکز زیارتی و دیدنی بغداد
- ۲۵۱ ۱- آرامگاه نواب اربعه
- ۲۵۲ ۲- آرامگاه شیخ کلینی
- ۲۵۲ ۳- سلمان پاک (مدائن)
- ۲۵۲ ۴- آرامگاه ادریس الحسنی
- ۲۵۲ ۵- قبر بشر حافی

۲۵۲	۶-قبر بهلول
۲۵۲	۷-قبر سید سلطان علی
۲۵۲	۸-قبر قنبر علی
۲۵۳	مراکز دیگر
۲۵۴	نورافشانی در کاظمین (ع)
۲۵۴	زیارت
۲۵۴	فضیلت و کیفیت زیارت کاظمین
۲۵۵	مقدمه
۲۵۵	کیفیت زیارت کاظمین
۲۵۷	ترجمه زیارتنامه امام کاظم (ع)
۲۵۸	و اما زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام
۲۵۸	دو قسم زیارت
۲۵۹	دعای وداع
۲۵۹	حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی
۲۶۲	صلوات
۲۶۲	دعای سریع الاجابه
۲۶۲	دعای قنوت حضرت
۲۶۲	قنوت الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام
۲۶۳	ترجمه قنوت
۲۶۳	نماز حضرت کاظم علیه السلام
۲۶۳	دعای جوشن صغیر
۲۶۶	کتابشناسی
۲۶۶	کتابهای چاپی عربی
۲۶۸	کتابهای خطی عربی

- ۲۶۹ کتابهای چاپی فارسی
- ۲۷۱ کتابهای اردو
- ۲۷۱ کتابهای ترکی
- ۲۷۱ مقالات فارسی (۱۹ مقاله)
- ۲۷۲ مقالات عربی (۱۲ مقاله)
- ۲۷۲ کتابهایی در تاریخ و جغرافیای کاظمین
- ۲۷۳ کتابشناسی امام موسی کاظم (ع) (۲)
- ۲۷۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دانستنیهای حضرت امام کاظم علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور: دانستنیهای حضرت امام کاظم علیه السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان. مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه وضعیت فهرست نویسی: فیبا موضوع: موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم، ق ۱۸۳ - ۱۲۸ موضوع: دانستنیها

زندگانی

ولادت واسم و لقب و...

ولادت با سعادت آن حضرت در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سنه صد و بیست و هشت در ابواء که نام منزلی است مابین مکه و مدینه واقع شده، اسم شریف آن حضرت موسی و کنیت مشهورش ابوالحسن و ابو ابراهیم، والقباب آن جناب: کاظم و صابر و صالح و امین است و لقب مشهورش همان کاظم است یعنی خاموش و فرو برنده خشم چه آن حضرت از دست دشمنان کشید آنچه کشید و بر ایشان نفرین نکرد، حتی آنکه در ایام حبس مکرر در کمین در آمدند و از آن حضرت یک کلمه سخن خشم آمیز نشنیدند. و این اثر که از متعصبان اهل سنت است گفته: آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد و این عادت او بود همیشه (۱) و لکن اصحابش به جهت تقیه گاهی از آن جناب به (عبد صالح) و گاهی به (فقیه) و (عالم) و غیر ذلک تعبیر می کردند، و در میان مردم به (باب الحوائج) معروف است و توسط به آن حضرت برای شفاء امراض و بیماریها و رفع امراض ظاهری و باطنی و دردهای اعضاء خصوصا درد چشم مجرب است. و نقش خاتم آن حضرت (حَسْبِيَ اللَّهُ) و به روایت دیگر (الْمَلِكُ لِلَّهِ وَخَيْرُهُ) بوده. (۲) و واده آن حضرت علیا مخدره حمیده مصفاة است که از اشراف اعظم بوده. حضرت صادق علیه السلام فرموده که حمیده تصفیه شده از هر دنس و چرکی مانند شمش طلا، پیوسته ملائکه او را حراست و پاسبانی می نمودند تا رسید به من به سبب آن کرامتی که از حق تعالی است برای من و حجت بعد از من. (۳) شیخ کلینی و قطب راوندی و دیگران روایت کرده اند که ابن عکاشه اسدی به خدمت حضرت امام محمدباقر علیه السلام آمد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت آن حضرت ایستاده بود حضرت او را اعزاز و اکرام نمود و انگوری برای او طلبید، در اثنای سخن ابن عکاشه عرض کرد که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! چرا جعفر را تزویج نمی نمایی به حد تزویج رسیده است؟ و همیان زری نزد حضرت گذاشته بود، حضرت فرمود که در این زودی برده فروشی از اهل بربر خواهد آمد و در خانه میمون فرود خواهد آمد و به این زر از برای او کنیزی خواهد خرید. راوی گفت: بعد از چند روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، فرمود که می خواهید شما را خبر دهم از آن برده فروشی که من گفتم برای جعفر از او کنیز خواهم خرید، اکنون آمده است بروید و به این همیان از او کنیزی بخرید. چون به نزد آن برده فروشی رفتیم، گفت: کنیزانی که داشتم همه را فروخته ام و نمانده است نزد من مگر دو کنیز، یکی از دیگری بهتر است گفتیم بیرون آور ایشان را تا ببینیم، چون ایشان را بیرون آورد گفتیم: آن جاریه که نیکوتر است به چند می فروشی؟ گفت: قیمت آخرش هفتاد دینار است، گفتیم: احسان کن و از قیمت چیزی کم کن، گفت: هیچ کم نمی کنم، ما گفتیم به آنچه در این کیسه است ما می خریم، مرد ریش سفیدی نزد او بود گفت بگشایید مهر او را و بشمارید، نخاس گفت: عبث نگشایید که اگر یک حبه از هفتاد دینار کمتر است نمی فروشم. آن مرد پیر گفت: بگشایید و بشمارید! چون شمردیم هفتاد دینار بود نه زیاد و نه کم! پس آن

جاریه را گرفتیم و به خدمت حضرت آوردیم و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزد آن حضرت ایستاده بود و آنچه گذشته بود به خدمت آن حضرت عرض کردیم، حضرت ما را حمد کرد و از جاریه سؤال نمود که چه نام داری؟ گفت: حمیده نام دارم، حضرت فرمود که پسندیده‌ای در دنیا وستایش کرده خواهی بود در آخرت. (۴) مؤلف گوید: که آنچه بر من ظاهر شده از بعض روایات آن است که آن مخدره چندان فقیهه و عالمه به احکام و مسایل بوده که حضرت صادق علیه السلام زنها را امر می‌فرموده که رجوع به او نمایند در اخذ مسایل و احکام دین. شیخ کلینی و صفار و دیگران از ابوبصیر روایت کرده‌اند که گفت: در سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد من در خدمت حضرت صادق علیه السلام به سفر حج رفتم، چون به منزل (ابواء) رسیدیم حضرت برای ما چاشت طلید و بسیار ونیکو آوردند، در اثنای طعام خوردن پیکی از جانب حمیده به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که حمیده می‌گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و فرموده بودی که چون اثر ظاهر شود تو را خبر کنم که این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. پس حضرت شاد و خوشحال برخاست و متوجه خیمه حرم شد و بعد از اندک زمانی معاودت نمود شکفته و خندان و دل تو را شادان بدارد و حال حمیده چگونه شده؟ حضرت فرمود که حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خدا است و حمیده مرا به امری خبر داد از او که من از او مطلعتر بودم به آن، ابوبصیر گفت: فدای تو شوم! چه چیز خبر داد تو را حمیده؟ حضرت فرمود که حمیده گفت: چون آن مولود مبارک به زمین آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد، من به او گفتم که چنین است علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست. (۵) روایت کرده شیخ برقی از منهای قصاب که گفت: بیرون شدم از مکه به قصد تشریف جستن به مدینه همین که گذشتم به ابواء دیدم که حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرموده پس من زودتر از آن حضرت به مدینه وارد شدم و آن حضرت یک روز بعد پس از من وارد شد. پس سه روز مردم را طعام داد و من یکی از آن مردم بودم که در طعام آن حضرت حاضر می‌شدند و چندان غذا می‌خوردم که دیگر محتاج به طعام نبودم تا روز دیگر که بر سفره آن جناب [حاضر می‌] شدم و سه روز من از طعام آن حضرت خوردم چندانکه شکم پر می‌گشت و از ثقل طعام تکیه بر بالش می‌دادم و دیگر چیزی نمی‌خوردم تا فردای آن روز. (۶) و روایت شده که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که محبت شما نسبت به پسر موسی علیه السلام تا چه حد رسیده؟ فرمود: به آن مرتبه که دوست دارم که فرزندی غیر از او نداشتم که تمام محبت من برای او باشد و دیگری شریک او نشود. (۷) شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت: داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او راز گفت: زمان طولانی، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت، حضرت فرمود: برو نزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: برو تغییر بده اسم دخترت را که دیروز نام او نهاده‌ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را، یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را (حمیراء) نام گذاشته بودم، حضرت صادق علیه السلام فرمود: إِنَّهُ إِلَىٰ أَمْرِهُ تُرْشَدُ؛ یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب تو شود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (۸) ۱- (تاریخ ابن اثیر) ۶/۱۶۴. ۲- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۸۹۱. ۳- (الکافی) ۱/۴۷۶. ۴- (الکافی) ۱/۴۷۶. ۵- (جلاء العیون) ص ۸۹۳. ۶- (محاسن) برقی ص ۴۱۸. ۷- (بحار الانوار) ۲/۲۰۹. ۸- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۱۹.

خلاصه‌ای از زندگانی امام کاظم (ع)

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه ۷ صفر سال ۱۲۸ قمری در روستای «ابواء»، دهی در بین مکه و مدینه، متولد گردید. نام مادر آن حضرت، حمیده است. آن حضرت در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ قمری، در زندان هارون الرشید عباسی در بغداد، در ۵۵ سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید. مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می‌باشد. امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد. آن حضرت با دلایل استوار، بی مایگی افکار الحادی را نشان می‌داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می‌ساخت. کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد. این کار بر حاکمان حکومت عباسی سخت و گران آمد و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدت و فشار و شکنجه برخورد کردند. از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد. ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردم نادان زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی‌رسید.» امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عباسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیارند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد.» بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می‌فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می‌دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می‌کرد و می‌فرمود: «بر آنان که ستمکاراند تکیه نکنید که گرفتار دوزخ می‌شوید.» امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقظین، یکی از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزرات را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایام مهدی بپذیرد. او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترک کند، امّا امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزت دارند و به تو افتخار می‌کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست‌ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند. ای علی! کفاره و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، یک مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برای تضمین می‌کنم، نزد من ضامن شو که هر یک از دوستان ما را دیدی نیاز او را برآوری و او را گرمی داری و من ضامن می‌شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد. ای علی! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اول خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است.»

سخن چینی درباره امام

پاره ای از فعالیت های امام کاظم (علیه السلام) به وسیله سخن چینان به هارون الرشید می‌رسید و این امر، کینه و خشم او را برمی‌انگیخت. یک بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) جمع آوری می‌گردد و از شرق و غرب برای او حمل می‌شود و او را چندین بیت المال است. هارون به دستگیری امام (علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام (علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می‌نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می‌کند و از مردم می‌خواهد که بر ضد حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام (علیه السلام) تحریک کرد. هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت

و امام (علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند. امام (علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود، متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید.» امام کاظم (علیه السلام) در زندان، شکنجه‌ها و رنجهای فراوان را تحمل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می بستند و آزارهای کشنده بر او روا می داشتند. سرانجام زهری کشنده به او خوراندند و مظلومانه او را به شهادت رساندند.

صفات برجسته حضرت امام کاظم (ع)

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه ترین، سخی ترین و کریمترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو سوم از شب می گذشت نمازهای نافله را به جا می آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا می رسید، بعد از نماز شروع به دعا می کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می شد و هر گاه قرآن می خواند مردم پیرامونش جمع می شدند و از صدای خوش او لذت می بردند. آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می شد، و به خاطر تسلط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید. مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می آزرده و علی (علیه السلام) را دشنام می داد. برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود. روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف مدینه، به کار زراعت مشغول است. حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد. آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار. فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم. امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی (علیه السلام) پرداخت. امام (علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما می خواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با این مبلغ کردم؟ و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

بعد از شهادت

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرشید، سمی را در غذای آن حضرت گذارد و امام (علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد. وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می بینید؟ گفتند: ما از این آثار چیزی نمی بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند! آن گاه جسد شریف آن حضرت را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی دیدند. یعقوبی در تاریخش می گوید: پس از آن

که امام کاظم (علیه السلام) مدت درازی را در زندان های تاریک هارون الرشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدرانم حدیث کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می شود و زمین زیر پایش خالی می گردد.» در مدت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد. آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده سال در زندان به سر برده است. حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذارده که والاتریشان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می باشد. از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدیم که هر یک با نوراتیت ویژه اش، روشنگر دلهای اهل ایمان و پاک باختگان وادی حقیقت و عرفان است

نگرشی بر زندگی امام کاظم (ع)

مقدمه

هاشم معروف حسینی سید حسین اسلامی امام کاظم (ع) سومین یا چهارمین فرزند امام صادق (ع) است. بنا به نقل اکثر روایات، در هفتم ماه صفر ۱۲۸ ق. در «ابواء» (محلّی بین مکه و مدینه) زاده شد. آن گونه که در «محاسن» برقی آمده است، مادر او به نام حمیده، بنا بر احتمالی از مردم اندلس بود و در مرتبه بالا و والای زهد و صلاح قرار داشت. امام بیست سال از زندگی خود را کنار پدر گذراند و ناظر بود که دانشمندان پیر و جوان از سراسر جهان به مدینه می آمدند و در محضر پدر بزرگوارش تجمع می کردند و عده‌ای به فراگیری دانش مشغول بودند و گروه دیگری در خصوص توحید، تشبیه، قدر و امامت با امام صادق به مناظره می پرداختند. امام کاظم در این مدت بیست ساله از محضر پدر بزرگوارش علوم و اسرار امامت را آموخت و در همان سنین، شگفتی و تحسین دانشمندان را برانگیخت. روزی میان او و ابوحنیفه، مباحثه‌ای رخ داد، در پی این مباحثه بود که ابوحنیفه به دانش فراوان آن حضرت اذعان کرد. این ماجرا زمانی رخ داد که ابوحنیفه منتظر بود تا حضرت صادق (ع) به او اجازه ورود دهد. حضرت کاظم (ع) که کودکی بیش نبود در برابر ابوحنیفه ظاهر شد ابوحنیفه بر آن شد تا باب سخن را با وی باز کند و از این رو نخستین سؤال را از امام کرد و چون پاسخ عمیق و علمی آن بزرگوار را دید، دیدگاهش نسبت به او تغییر کرد و دومین سؤال خود را که از مسائل مهم روز بود و متکلمان و فقیهان را به خود مشغول ساخته بود از حضرتش پرسید. در تحف العقول و دیگر منابع، ماجرای یاد شده، چنین گزارش شده است: ابوحنیفه می گوید: در روزگار حضرت جعفر بن محمد صادق (ع) حج گزاردم و در بازگشت به مدینه رفته و به خانه حضرت صادق (ع) در آمدم و در دهلز، منتظر اجازه ورود بودم. کودکی نزد آمد، به او گفتم: نا آشنا و غریب (که جایی نداشته باشد) کجا قضای حاجت کند؟ نگاهی به من کرد و گفت: در پس دیوار پنهان شود و کنار چشمه و جویبار و زیر درختان میوه و حیاط خانه و گذرگاه نباشد و خارج از مسجد و دور از دید مردم باشد و پشت و یا رو به قبله قرار نگیرد و ... هر کجا که خواهد قضای حاجت کند. چون این تفصیل از آن حضرت شنیدم او را بزرگ شمردم. به او گفتم: فدایت شوم، گناه از که صادر می شود؟ نگاهی به من کرد. فرمود: بنشین تا تو را خبر دهم. نشستم و به گفته‌هایش گوش فرا دادم. آن گاه فرمود: لزوماً گناه یا از بنده صادر می شود و یا از خدای او و یا از هر دو. اگر چنانچه گناه از سوی خداوند باشد، او عادل تر از آن است که بنده اش را به جرم گناه ناکرده مجازات کند. اگر از سوی خدا و بنده باشد، پس خدا قوی ترین شریک است و توانا سزاوارتر است که بنده ناتوان و ضعیف خود را ببخشد و اگر گناه به تنهایی از بنده سرزند که همین امر درست است پس امر و نهی متوجه اوست و اگر خداوند او را ببخشد با او کریمانه رفتار کرده و اگر مجازات و کیفر کند همانا نتیجه عمل بنده بوده است. امام کاظم (ع) در وصیتی

به هشام بن حکم می‌فرمایند: ای هشام، اگر در دست گردویی بود و مردم آن را گوهر خواندند مغرور شو که برای تو سودی ندارد، زیرا تو می‌دانی آنچه در دست داری گردو است. و اگر در دست خود گوهری داشتی و مردم آن را گردو خواندند گفته آنان به تو ضرر نمی‌رساند، زیرا تو می‌دانی که گوهر داری. ابوحنیفه گفت: آنچه از آن جوان (امام کاظم) شنیدم مرا مستغنی کرد و بدون این که با حضرت صادق (ع) دیدار کنم راه خود را پیش گرفتم و با خود خواندم: «ذَرِيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضِ وَاللَّهِ سَمِيعٌ عَلِيمٌ». پیش از آن که حضرت کاظم از مرز نوجوانی بگذرد، شاهد جنگ‌های خونینی بود که سال‌های متوالی میان امویان و دشمنان آنان، که به نام علویان شعار می‌دادند و حکومت را متعلق به آنان می‌دانستند، جریان داشت. آنان با برشمردن مفساد و بدی‌های امویان و دشمنی آنها با اهل بیت (ع) در سست کردن پایه‌های حکومتی بنی‌امیه تلاش داشتند، این حرکت، سراسر جهان اسلام را فرا گرفت و مسلمانان آن را پذیرفتند، زیرا می‌پنداشتند که در سایه این قیام، آزادی، کرامت و حقوق از دست رفته ده‌ها ساله خود را باز می‌یابند، اما برخلاف آنچه مدعیان می‌گفتند، حکومت به علویان نرسید و بنی‌عباس قدرت را قبضه کردند. با گذشت چند سال، سردمداران نظام جدید که منتظر از بین رفتن کامل دشمنان خود بودند زمینه را برای تأمین امنیت نظام خود هموار ساختند و شیوه‌هایی بدتر از آنچه که حاکمان سابق در مورد علویان و شیعیان به کار می‌بردند، اعمال کردند. منصور خلیفه جدید، چندین بار بر آن شد تا امام صادق (ع) را از میان بردارد، ولی خداوند امام را از شر او محافظت کرد. امام کاظم (ع) بیست سال از عمر مبارک خود را که در کنار پدر بزرگوار خود بود، پنج سال آن را در روزگار امویان، چهار سال و شش ماه به روزگار سفاح و نه سال و اندی در دوران حکومت منصور دوانیقی گذراند. او پس از پدر ۳۵ سال زیست و امامت و رهبری روحی و معنوی مردم را به عهده گرفت. آن حضرت ده سال از این روزگار را با منصور، ده سال با محمد المهدی پسر منصور، یک سال با موسی الهادی و پانزده سال دیگر عمر خود را با هارون الرشید برادر منصور سپری کرد و سرانجام و بنا بر مشهور در رجب سال ۱۸۳ق در زندان هارون و به دست سندی بن شاهک زندان بان هارون به وسیله زهر به شهادت رسید.

پرتوی از صفات امام کاظم (ع)

کسانی که به توصیف آن حضرت پرداخته‌اند معتقدند که او عابدترین، زاهدترین، فقیه‌ترین، بخشنده‌ترین و کریم‌النفس‌ترین مردم روزگار خود بود. او ثلث آخر شب را برمی‌خاست و به عبادت و نمازهای مستحب مشغول می‌شد و چون هنگام نماز صبح فرا می‌رسید، پس از گزاردن فریضه به دعا می‌پرداخت و آن چنان از خوف خدا می‌گریست که اشک بر محاسنش جاری می‌شد و از خشیت خداوند بی‌هوش می‌گشت، آن حضرت چنان زیبا قرآن می‌خواند که مردم گرد او جمع می‌شدند و گاه نیز از خشوع و گریه حضرت، گریه می‌کردند. از این رو مردم او را «عبد صالح» خواندند و او بیش‌تر با این نام شناخته می‌شد تا با نام و کنیه‌اش. در کتاب «مطالب السؤل» آمده است: او به صالح، صابر، امین و کاظم ملقب بوده و عبد صالح شناخته می‌شد. از این رو او را «کاظم» می‌خواندند که خشم خود را فرو می‌برد و بر گرفتاری‌ها شکیبایی می‌ورزید. ابن جوزی از شقیق بلخی نقل می‌کند: در سال ۱۴۶ق روانه حج شدم، در قادسیه فرود آمدم، در آن جا جوانی دیدم، خوب رو و گندم‌گون که پیراهنی پشمین بر تن داشت و جدای از مردم در گوشه‌ای نشست، با خود گفتم: این جوان از صوفیان است که می‌خواهد سربار مردم باشد، به قصد تو بیخس بدو نزدیک شدم، چون مرا دید، گفت: یا شقیق، «اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم.» با خود گفتم: او بنده صالحی است، زیرا از آنچه در دل داشتم آگاهم کرد، پس از او بخواهم که افتخار هم نشینی خود را به من بدهد که ناگهان از دیده‌ام غایب شد. زمان کوچ فرا رسید و چون به «واقصه» رسیدم، او را دیدم که نماز می‌خواند و پیکرش می‌لرزید و اشک بر دیدگانش می‌غلطید، با خود گفتم که به سویس بروم و از او عذرخواهی کنم. آن جوان نماز خود را مختصر کرد و گفت: ای شقیق، «انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی.» با خود گفتم که او از «ابدال» است که دو بار از اسرار نهفته من پرده برداشت. پس از حرکت از این

محل در «زیال» اطراق کردیم او را دیدم بر سر چاهی ایستاده و ظرفی چرمین در دست داشت و می‌خواست از چاه آب بگیرد که ظرف از دستش به چاه افتاد. او روی به طرف آسمان کرد و گفت: «چون تشنه و گرسنه شوم تو پروردگار منی» به خدا سوگند که دیدم آب چاه چنان بالا آمد که آن جوان ظرف خود را باز گرفت و آن را پر آب کرد و وضو ساخت و چهار رکعت نماز به جای آورد. آن گاه بر تپه رملی رفت و از آن رمل‌ها مشت می‌کرد و در ظرف آب می‌ریخت و می‌نوشید. به او گفتم: از آنچه خداوند بر تو ارزانی داشته مرا بخوران. گفت: ای شقیق، گمانت را به خدایت نیکو گردان که خداوند نعمت‌های ظاهری و باطنی خود را بر ما ارزانی داشته است. آن گاه ظرف را به من داد و من از آن خوردم. در آن ظرف امامت ۳۵ ساله امام کاظم (ع) در جو خفقان آغاز شد؛ فضایی که کینه اهل بیت (ع) در آن پراکنده بود. او جانب احتیاط را می‌گرفت و تنها کسانی که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می‌گمارد. آمیخته‌ای از آرد گندم و شکر دیدم که به خدا سوگند هرگز دلبذیرتر و معطرتر از آن نخورده بودم، با خوردن آن سیر شدم و چندین روز نیاز به خوراک و نوشیدنی نداشتم. دیگر آن جوان را ندیدم تا این که به مکه رسیدم. نیمه شبی او را در کنار «قبة الشراب» دیدم که با خشوع و گریه به نماز ایستاده است، چون فجر برآمد در مصلاهی خود به تسبیح خداوند پرداخت و چون از تسبیح فارغ شد به نماز صبح ایستاد. سپس هفت بار گرد کعبه طواف کرد و از حرم خارج شد. به دنبال او رفتم تا مقصد او را بدانم که دیدم بر خلاف ظاهر فقیرانه غلامان و یارانی دارد. مردم به گرد او جمع شدند و بر او سلام می‌کردند و به او تبرک می‌جستند، از یکی از حاضران پرسیدم که این جوان کیست؟ گفت: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب است. آنچه گفته شد موافق نقل قول تمامی محدثان و راویانی است که به توصیف بندگی و عبادت آن حضرت پرداخته‌اند و تمایل به تصوّف بلخی خدشه‌ای در این مطلب وارد نمی‌کند، زیرا روایات نقل شده از سنی و شیعه، برتر از آنچه نقل شده به امامان و اهل بیت نسبت داده‌اند و این منطقی است که هر کس سر به فرمان حق نهد قطعاً خداوند خواسته او را اجابت کرده، و او را صاحب کرامت خواهد کرد. همین طور در نقل‌ها آمده است که او بخشنده‌ترین عصر خود بود و به نزدیکان و بیگانگان عطا و بخشش می‌کرد. بدره‌های او کمتر از سی صد دینار نبود. معاصران آن حضرت می‌گفتند: شگفت از کسی است که بدره حضرت موسی بن جعفر (ع) را دریافت کند و از فقر شکایت کند. خطیب بغدادی در کتاب تاریخ خود آورده است: او سخی و کریم بود. او سی صد یا چهارصد دینار در کیسه می‌نهاد و شبانه به در خانه بی‌نویان می‌رفت و دینارها را میان آنها تقسیم می‌کرد و کیسه‌های زر او ضرب المثل بود. هم چنین خطیب از محمد بن عبدالله بکری نقل می‌کند که او گفت: برای گرفتن وامی به مدینه رفتم، ولی موفق نشدم. با خود گفتم: خوب است نزد ابوالحسن موسی بن جعفر (ع) بروم و عرض حال کنم، لذا به سوی او روان شدم. چون مرا دید. خواسته‌ام را جویا شد، عرض حال کردم، به خانه خود رفت و شتابان خارج شد و غلام خود را از محل دور کرد. چون غلام رفت، حضرت کیسه‌ای که سی صد دینار در آن بود به من داد و من سوار مرکب شدم و به راه افتادم. در نقل راویان آمده است که یکی از فرزندان عمر بن خطاب ساکن مدینه بود و امام کاظم (ع) را می‌آزرد و امیرالمؤمنین علی (ع) را دشنام می‌داد، تنی چند از یاران امام از آن حضرت خواستند تا اجازه دهد او را بکشند، حضرت با آنان به درشتی سخن گفت و از این کار نهی فرمود. روزی درباره آن مرد سؤال کرد، به او گفتند: او مزرعه‌ای در اطراف مدینه دارد و در همان جا کار می‌کند، حضرت سوار بر مرکب خود روانه مزرعه آن مرد شد و او را در مزرعه دید، به سوی آن مرد شتافت، آن مرد فریاد برآورد: کشت ما را لگد مکن. حضرت راه خود را دنبال کرد تا نزدیک آن مرد رسیده در کنار او نشست و به ملاطفت با وی پرداخت. آن گاه به او فرمود: چه قدر هزینه زراعت کرده‌ای؟ صد دینار. امید داری چه قدر عایدت شود؟ ما غیب نمی‌دانیم. گفتم چقدر امید داری؟ امید دارم دویست دینار عایدم شود. حضرت سی صد دینار به او داد و فرمود: کشتزار تو نیز سالم مانده است، آن مرد برخاست و سر امام را بوسید و روانه شد. حضرت از آن جا به مسجد رفت و آن مرد را در آن جا دید، چون آن مرد امام را دید گفت: «الله اعلم حیث يجعل رسالته»، عده‌ای از او پرسیدند: جریان از چه قرار است. تو پیش‌تر، خلاف این رفتار و گفتار را داشتی؟

او به آنان پرخاش کرده و بد گفت. از آن پس در هر حال از امام کاظم (ع) به نیکی یاد می‌کرد. امام کاظم (ع) به یاران خود که خواهان کشتن همان مرد بودند فرمود: کدام بهتر است، آنچه که شما می‌خواستید انجام دهید یا این کاری که من انجام دادم؟ در این باره روایات فراوانی هست که بیانگر زهد، صبر، خلق نیکو و دیگر صفات آن حضرت است. زندگی امامان شیعه وقف علم، دین و خدمت به مردم بود و برای این اهداف هر چیزی را فدا می‌کردند، ولی موقعیت‌های سخت و رخدادهایی پیش می‌آمد که آنان را از اهداف شان باز می‌داشت. آنان جز در مقاطع کوتاه هرگز طعم آسایش را نچشیدند و هرگاه فرصتی دست می‌داد آن را غنیمت شمرده و آن را صرف اهداف و مصالح اسلام و نشر تعالیم و احکام آن می‌کردند که سراسر تاریخ زندگی آنان، مؤید این مطلب است. در جوّ اختناقی که حاکمان عباسی برای امامان شیعه و پیروانشان به وجود آورده بودند امام کاظم (ع) رسالت الهی را که از پدران به ارث برده بود دنبال می‌کرد. با توجه به این که آن حضرت فشارهای شدید حاکمان جور و زندان را تحمل کرد، اما روایت‌های زیادی در موضوع‌های گوناگون، از ایشان نقل شده است و شاگردان مکتب او، از هر فرصتی برای کسب دانش از محضرش بهره می‌جستند و فرصت‌ها را از دست نمی‌دادند.

برخی وصایا و کلمات قصار آن حضرت

در تحف العقول آمده است که او به یکی از فرزندانش چنین سفارش می‌کرد: ای فرزندم، مبدا که خداوند تو را در حال ارتکاب معصیتی ببیند و مبدا تو را در جایی که فرمان داده (در میان بندگان صالح) نبیند. خود را در عبادت حق، مقصر بدان، امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می‌شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سر برد سخت‌ترین دوران حیات او بود. زیرا خداوند آن گونه که باید، عبادت نشده است. و بپرهیز از کم حوصلگی و تنبلی که این دو صفت، تو را از بهره (نعمت) دنیا و آخرت محروم می‌کنند. امام کاظم (ع) در وصیتی به هشام بن حکم می‌فرماید: ای هشام، اگر در دست گردویی بود و مردم آن را گوهر خواندند مغرور مشو که برای تو سودی ندارد، زیرا تو می‌دانی آنچه در دست داری گردو است. و اگر در دست خود گوهری داشتی و مردم آن را گردو خواندند گفته آنان به تو ضرر نمی‌رساند، زیرا تو می‌دانی که گوهر داری. ای هشام، ملایمت را پیشه کن که ملایمت خوش یمن، و خشونت و بد رفتاری نحس و شوم است و نیکی و خلق نیکو، خانه را آباد و روزی را زیاد می‌کند که خدای فرموده است: پاداش نیکی، نیکی است همه مردم چه مؤمن و چه کافر مشمول این قاعده‌اند. هر کس به تو نیکی کرد بر تو است که کار او را جبران کنی و اگر همان گونه که درباره‌ات احسان کرده‌اند احسان کنی، کاری نکرده‌ای، بلکه فضل، از آن کسی است که ابتدا احسان کند. مؤمن همانند دو کفه ترازوست که هر چه برایمان او افزوده شود، گرفتاری‌اش فزونی گیرد. حسن مجاورت، نیازردن همسایه نیست، بلکه صبر بر آزار همسایه است. برتری فقیه و دانشمند بر عابد، همانند برتری خورشید بر سایر ستارگان است. و نیز فرمود: روز قیامت منادی ندا می‌دهد: هر کس که بر خداوند حقی دارد برخیزد، تنها، کسی که برمی‌خیزد شخصی با گذشت و مصلح است که پاداش او با خداست. پس فرمود: بخشنده و خوش‌خو در حمایت خداوند است و خدا او را تا ورود به بهشت همراهی می‌کند. پدرم پیوسته مرا به سخا و حسن خلق سفارش می‌کرد تا وفات یافت.

امام کاظم (ع) و حاکمان عصر او

برخورد خصمانه کسانی که تا دیروز بر گرفتاری‌ها و فشارهای آل علی می‌گریستند، در روزگار امام کاظم (ع) به رویارویی مبدل شده بود. آنان تا آن جا که در توان داشتند بر علویان سخت می‌گرفتند تا جایی که تن به آوارگی در دادند و عده‌ای نیز به جرم علوی بودن کشته شدند. امام صادق (ع) نیز از این قاعده مستثنی نبود. امام کاظم (ع) در مدت بیست سال در کنار پدر، این وقایع را

با تمام وجود لمس می‌کرد. او می‌دید که چگونه پدر گرامی‌اش، با این که طمع به خلافت نداشت و تنها به نشر تعالیم اسلام مشغول بود، همیشه مورد تعرض منصور و تهدید به قتل قرار داشت. این فشارها باعث شد تا امام صادق (ع) نام جانشین پس از خود را فاش نکند و او را تنها به یاران خاص معرفی کند با این شرط که آنان این راز را پنهان کنند. امامت ۳۵ ساله امام کاظم (ع) در این جو و خفقان حاکم بر آن آغاز شد؛ فضایی که کینه اهل بیت (ع) در آن پراکنده بود. او جانب احتیاط را می‌گرفت و تنها کسانی که شایستگی تبلیغ امامت او را داشتند، به این امر مهم می‌گمارد. آن گونه که از تاریخ برمی‌آید، او در تمام ایام حیات خود، از گزند عباسیان دوری می‌جست و حتی به شیعیان اجازه نمی‌داد آن گونه که در زمان حیات پدر ارجمندهش معمول بود، با وی دیدار کنند. راویان روایات منقول از آن حضرت را کمتر با نام مبارکش ذکر می‌کردند، بلکه به کینه و اشاره اکتفا می‌کردند. آنان چنین نقل روایت می‌کردند: از ابو ابراهیم، ابوالحسن، عبد صالح، عالم، سید و رَجُل شنیدیم ... این امر نشان دهنده تحت نظر بودن آن حضرت است. آن حضرت نیز برای حفظ جان یاران، از آنان می‌خواست که در امور دینی و عبادی تقیه کنند تا مبادا مورد تعرض و انتقام حاکمان جور قرار گیرند. در این باب به مطلبی از محمد بن فضل توجه می‌کنیم: در میان اصحاب در باب مسح پا که آیا از بالا به طرف انگشتان صورت می‌گیرد و یا بالعکس. علی بن یقظین طی نامه‌ای از امام کاظم (ع) استفتا کرد. امام پاسخ دادند که به جای مسح، پاها را در وضو بشویند. علی از این پاسخ متعجب شد، ولی امر امام را سرلوحه عمل خود قرار داد. چندی بعد یکی از دشمنان ابن یقظین از او نزد خلیفه سعایت کرد که او رافضی است و در مذهب، پیرو موسی بن جعفر است و او را امام می‌داند، هارون این مطلب را با یکی از خواص خود در میان گذاشت و گفت: حرف‌های زیادی درباره علی شنیده‌ام و بارها او را آزموده‌ام، ولی چیزی که خلاف میل من باشد از او سرنرزه است. به او گفتند: رافضیان در وضو با اهل سنت مخالفت می‌کنند، از این رو می‌توانی او را در وضو بیازمایی. هارون این پیشنهاد را پذیرفت، پس در کمین او نشست و علی بن یقظین، همانند اهل سنت و به همان ترتیب وضو ساخت، هارون که این صحنه را دید نتوانست خودداری کند و به سوی او رفت و گفت: علی بن یقظین، هر کس بگوید تو رافضی هستی دروغ گفته است. پس از این واقعه نامه‌ای از امام کاظم (ع) به او رسید که به شیوه شیعه وضو بسازد. مطالب زیادی در این باره آمده که نشان می‌دهد امام کاظم (ع) برای حفظ خون و جان شیعیان تمامی جوانب احتیاط را در نظر می‌گرفت تا مبادا خود و شیعیانش دست‌خوش قتل، زندان و آوارگی شوند. اما علی رغم تمامی این تمهیدات، ده‌ها تن از شیعیان و خود حضرت به دست دژخیمان دستگاه عباسی به شهادت رسیدند. آنچه از تاریخ برمی‌آید این است که امام کاظم (ع) در ده سال اوّل امامت خود، که با منصور معاصر بود، با او دیداری نداشته و حتی منصور برخلاف محمد المهدی و هارون فرزند و نوه‌اش او را به بغداد فراخواند و نیز به بند نکشید. این در حالی است که منصور، از آن دو خبیث‌تر بود و این از رفتار او با امام صادق (ع) و آل علی آشکار می‌شود. زمانی که خبر شهادت امام صادق (ع) به منصور رسید، او طی نامه‌ای به محمد بن سلیمان، عامل خود در مدینه، خواست تا وصی امام صادق (ع) را بکشد. محمد در پاسخ نوشت: جعفر بن محمد پنج تن را به عنوان وصی معرفی کرده است که یکی از آنان شخص منصور است و منصور ناکام ماند. مسأله دیگری که بر پلیدی و کینه‌ورزی او نسبت به خاندان علی (ع) و یاران آنان دلالت دارد، وجود خزانه‌ای است که کلید آن را به «ریطه» همسر مهدی داده بود. او به ریطه سفارش کرد که پس از مرگ منصور و در حضور خلیفه بعدی درب این خزانه باز شود. ریطه می‌پنداشت که در خزانه گوهرهای گران‌بهایی وجود دارد که باید از بیگانگان پنهان بماند. زمانی که درب خزانه را گشودند، سر صد تن از علویان که در کنار هر یک مشخصات صاحب سر بر رقع‌های نوشته شده بود مشاهده کردند. این اقدام منصور برای شعله‌ور ساختن آتش کینه در دل خلیفه بعدی بود تا بدون ترحم قدرت و مقام خلافت را حفظ کند. امام کاظم (ع) بارها در روزگار مهدی و هادی به بغداد احضار شد و به بند و زندان درآمد و آزاد می‌شد، اما روزگاری را که آن حضرت در دوران هارون به سر برد سخت‌ترین دوران حیات او بود. هارون تمام تجهیزات خود را برای کنترل حرکات آن حضرت به کار گرفت. در آغاز خلافتش بارها امام را به بغداد فراخواند و او را به زندان

افکند و پس از مدتی او را آزاد ساخته و چنین وانمود می‌کرد که او را محترم و گرامی می‌دارد.

شهادت امام کاظم (ع)

با همه تنگناهایی که برای امام به وجود آمده بود، شهرت او جهان‌گیر شد و دانشمندان به سوی او روانه شدند و آنان که تا دیروز از وی روگردان بودند، به امامت او معترف شدند و شیعیان از همه جا خمس و زکات خود را برای او می‌آوردند و تمامی این امور از دید مأموران هارون پنهان نبود. سخن‌چینان به هارون درباره خلافت او هشدار دادند، یکی از نزدیکان امام کاظم (ع) به نام محمد بن اسماعیل نزد هارون رفته به او گفت: دو خلیفه در یک زمان! یکی عمویم موسی بن جعفر در حجاز و دیگری هارون در بغداد! محمد بن اسماعیل، چنان صحنه‌ای از جریانات مدینه را برای هارون ترسیم نمود تا هارون را وادار به تصمیم‌گیری کرد. هارون مصمم شد تا امام کاظم را بازداشت کند و از او رهایی یابد. بنا به نقل ابن جوزی در «تذکره» هارون به سال ۱۷۰ ه. ق در راه سفر حج وارد مدینه شد و مردم به استقبال او رفتند، پس از مراسم استقبال، امام مانند همیشه به مسجد رفت. در آن شب هارون نیز به زیارت قبر پیامبر (ص) رفت و خطاب به پیامبر (ص) گفت: یا رسول الله، از بابت کاری که می‌خواهم انجام دهم معذرت می‌خواهم، شنیده‌ام که موسی بن جعفر مردم را به سوی خود دعوت می‌کند و با این کار امت را متفرق کرده و خون آنان را بر زمین می‌ریزد، لذا می‌خواهم او را زندانی کنم. آن گاه به مزدوران خود دستور داد او را از مسجد به خانه او بیاورند. سپس دو محمل طلبد و هر یک را بر قاطری گذارد و بر آنها پوششی نهاد و همراه هر محمل، سوارانی گسیل داشت و به آنان دستور داد یکی از محمل‌ها را به کوفه و محملی که امام در آن است به بصره ببرند. آن گاه به همراهان امام دستور داد تا او را به والی بصره، عیسی بن جعفر بن منصور تحویل دهند. او امام را یک سال در زندان نگاه داشت که هارون به او نوشت که امام را بکشد. او عده‌ای از خواص و معتمدان خود را خواست و با آنان درباره دستور هارون مشورت کرد، آنان او را از این کار برحذر داشتند. عیسی بن جعفر در نامه‌ای که برای هارون فرستاد نوشت: مدت درازی است که موسی بن جعفر در زندان من است و کسانی را گمارده‌ام تا اوضاع او را برای من گزارش کنند، ولی او در این مدت نه از تو و نه از من به بدی یاد نکرده و تنها به عبادت و طلب آموزش برای خود مشغول است، اگر کسی را برای تحویل گرفتن او نفرستی من او را آزاد خواهم کرد، زیرا در نگهداری او در زندان دچار حرج شده‌ام. چون نامه به هارون رسید کسی را فرستاد تا امام را از عیسی بن جعفر تحویل گرفته و او را به بغداد برده و به فضل بن ربیع بسپرد. امام روزگاری طولانی نزد او بود. شیخ مفید در ارشاد می‌گوید: هارون از فضل بن ربیع خواست تا امام را بکشد، ولی او نپذیرفت، هارون در نامه‌ای به او فرمان داد تا امام را به فضل بن یحیی تحویل دهد و او امام را در حجره‌ای تحت نظر قرار داد، امام پیوسته مشغول عبادت بود و بیشترین روزها را روزه بود و شب‌ها را به نماز می‌گذراند. فضل چون این حال را بدید امام را گرامی داشت و تنگناها را کمتر کرد. این خبر به هارون رسید. او که در «رقه» بود از این مسأله خشمگین شد و به او دستور داد تا امام را بکشد، ولی او ابا کرد. هارون غضبناک شد و مسرور خادم را طلبد و دو نامه به او داد و گفت: به بغداد برو و بر موسی بن جعفر وارد شو، اگر او را در رفاه و گشایش دیدی، یکی از نامه‌ها را به عباس بن محمد و دیگری را به سندی بن شاهک بده. در نامه اول به عباس دستور داده شده بود به محتوای آن عمل کند و در نامه سندی آمده بود که باید سر به فرمان عباس گذارد. مسرور به دستور هارون به بغداد رفت و به خانه فضل بن یحیی درآمد. کسی از قصد او آگاهی نداشت، چون مسرور از وضع امام کاظم (ع) و آسایش نسبی او آگاه شد فوراً نزد عباس و سندی رفت و نامه‌ها را به آنان داد. زمانی نگذشت که پیکی نزد فضل آمد تا او را با خود ببرد، فضل مدهوش و مات همراه او روان شد و بر عباس بن محمد وارد شد، عباس تازیانه طلبد و فرمان داد تا فضل بن یحیی را لخت کنند و سندی او را دویست ضربه تازیانه زد. مسرور ماجرا را برای هارون نوشت، هارون فرمان داد تا موسی بن جعفر (ع) را به سندی بن شاهک تحویل دهند، آن گاه خود در مجلس نشست و در حالی که مردم گرد او بودند چنین

گفت: ای مردم، بدانید که فضل بن یحیی سر از فرمان برتافت، من او را لعن و نفرین می‌کنم و شما نیز چنین کنید. از همه سو صدای لعن و نفرین برخاست. در همین حال یحیی بن خالد برمکی پدر فضل از دری مخفی وارد شد و پشت سر هارون قرار گرفت و به او گفت: آنچه از فضل خواستی من انجام می‌دهم. هارون شادمان شد و رو به مردم کرد و گفت: من فضل را به جرم سرپیچی لعن کردم، حال که توبه کرده و سر به فرمان من نهاده است او را دوست بدارید. حاضران گفتند: ما دوستدار کسی هستیم که تو او را دوست بداری و دشمن کسی هستیم که تو دشمن می‌داری! آن‌گاه یحیی بن خالد به بغداد رفت و با سندی بن شاهک بر قتل امام کاظم (ع) به توافق رسیدند، سرانجام پس از سال‌ها بین هفت تا چهارده سال که امام در زندان‌ها به سر برده به دست سندی و با غذای آلوده به زهر مسموم شد و امام تنها سه روز زنده ماند. چون امام (ع) به شهادت رسید، سندی عده‌ای از فقیهان و بزرگان بغداد را کنار پیکر امام حاضر کرد و به آنان گفت: آیا جای شمشیر یا نیزه بر پیکر او می‌بینید؟ گفتند: نه، سندی گفت: پس گواهی بدهید که او به مرگ طبیعی مرده است و آنان چنین کردند. بعد از این اقدام، جنازه امام را بر روی پل بغداد قرار داد و منادی فریاد برآورد: موسی بن جعفر را ببینید که با مرگ طبیعی مرده است! سپس جسد مطهر امام کاظم (ع) را به گورستان قریش بردند و به خاک سپردند. شهادت آن بزرگ در سال ۱۸۳ یا ۱۸۶ ق و در ۵۵ سالگی اتفاق افتاد. از او ۳۷ دختر و پسر به جای ماند که برترین و عظیم‌الشان‌ترین آنان هشتمین خورشید آسمان ولایت علی بن موسی الرضا (ع) است.

منابع

* هاشم معروف الحسینی، سیره الائمة الاثنی عشر، ج ۲، شرح حال امام کاظم (ع).

نگاهی به زندگانی سیاسی امام علیه السلام

مقدمه

حجة الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی با فرا رسیدن سالروز ولادت باسعادت هفتمین امام همام، حضرت موسی بن جعفر (ع) که در روز هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری قمری در روستای ابواء (واقع در بین مکه و مدینه) رخ داد، و امسال مصادف با چهارم تیرماه است، ضمن تبریک، بر آن شدیم تا نگاهی بر زندگی سیاسی آن حضرت بیفکنیم. شخصیت‌های ممتاز و برجسته بر همه ابعاد زندگی انسانی توجه دارند، و در همه ابعاد، بروز و ظهور نموده و به درجه عالی آن دست می‌یابند، آنها در عین آن که در میدان زهد و پارسایی یگانه‌اند، در میدان جهاد و مبارزه نیز یگانه تازند، و در عین آن که در زندگی اجتماعی و اخلاقی می‌درخشند، در همه عرصه‌های سیاست، دخالت می‌کنند، و در پرتو سیاست صحیح به اجرای عدالت می‌پردازند و از حقوق مردم دفاع می‌نمایند. امام کاظم (ع) ۵۵ سال عمر کرد، که مدت امامت آن بزرگوار ۳۵ سال بود (از سال ۱۴۸ تا ۱۸۳)، آن حضرت قبل از امامت و بعد از امامت همواره با طاغوت‌های زمانش درگیر بود، و در صحنه‌های سیاست، تلاشی فراوان و خستگی‌ناپذیر داشت، با این که زحمتهای و رنج‌های فراوان کشید و به شکنجه‌های سخت زندان‌ها و سیاه چال‌ها گرفتار آمد، در عین حال زندگی‌اش با سیاست آمیخته بود، و تا آخرین لحظه‌های حیات از سیاست اسلامی دفاع نمود و در این راه به شهادت رسید. در این جا به ذکر چند نمونه از شیوه‌های سیاسی امام کاظم (ع) می‌پردازیم، و در آینه این نمونه‌ها و خاطره‌ها، به تماشای سیمای سیاسی آن بزرگمرد علم و دین می‌نشینیم.

رویارویی امام کاظم (ع) با طاغوت‌های عصرش

امام کاظم (ع) در عصر امامتش، با چهار خلیفه طاغوتی به این ترتیب رو به رو بود: ۱ منصور دوانیقی (حدود ده سال) ۲ مهدی

عبّاسی (ده سال) ۳ هادی عبّاسی (یک سال) ۴ هارون الرشید (حدود پانزده سال) امام کاظم (ع) در برابر این طاغوتها، هرگز کنار نکشید، اگر او سیاست را از دین جدا می‌دانست، می‌توانست با این بهانه در گوشه خانه و مسجد در مدینه بنشیند و تنها به عبادت و درس و بحث قناعت کند، ولی شواهد عینی حاکی از آن است که آن حضرت به عبادت و درس و بحث، قناعت نکرد، و بیشتر دوران امامتش را در امور سیاسی، و درگیری با سردمداران و حاکمان ظلم و جور به سر آورد، و با افشاگریهای خود، مردم را بر ضد آنها می‌شورانید، او با کمال صراحت می‌فرمود: «لَا نَأْسِطُ مِنْ حَالِقٍ، فَاتَّقَطَّ قَطْعَةً قَطْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا أَوْ أَطَّأَ بِسَاطِ رَجُلٍ مِنْهُمْ؛ هرگاه من از بالای ساختمان بلند بر زمین سقوط کنم و قطعه قطعه شوم، برایم بهتر است از این که عهده‌دار کاری از کارهای آنها (طاغوتیان) گردم، یا بر روی فرش یکی از آنها گام بگذارم.» امام کاظم (ع) این سخن را پس از انتقاد از «زیاد بن ابی سلمه» که با دستگاه طاغوتی هارون همکاری و ارتباط داشت، فرمود. ۱

امام کاظم (ع) در برابر منصور

منصور دوانیقی از خلفای دیکتاتور و بسیار خشن بود، او برای حفظ سلطنت ننگینش صدها نفر از سادات و آزادگان را با سخت‌ترین شکنجه‌ها کشت، او به قدری کینه آل علی (ع) را بر دل داشت که پس از شهادت امام صادق (ع)، به محمد بن سلیمان (فرماندارش در مدینه) نوشت: «اگر جعفر بن محمد (امام صادق) به شخصی وصیت کرده، بی‌درنگ او را حاضر کن و گردنش را بزن.» ۲ با این که مدت ده سال امامت امام کاظم (ع) در عصر سلطنت منصور بود، ولی آن حضرت هرگز تسلیم او نشد، نه تنها او را تأیید نکرد، بلکه در هر فرصت مناسبی، با پیروی از شیوه‌های پدر بزرگوارش، در برابر منصور قرار گرفت، گاهی با تربیت شاگرد و توسعه دادن به حوزه علمیه شیعه، که پدرش آن را تأسیس نموده بود، با شیوه انقلاب فرهنگی، به رویارویی با منصور می‌پرداخت، و زمانی با گفتار خود، مردم را از حمایت طاغوت برحذر می‌داشت و ... در یکی از موارد، منصور از امام کاظم (ع) خواست به طور رسمی در جشن عید نوروز که در دربار تشکیل می‌شد، شرکت کند، امام کاظم (ع) این درخواست را رد کرد. منصور با ابراز مطالبی، امام کاظم (ع) را در تنگنا قرار داد و سرانجام آن حضرت با اکراه در آن مجلس شرکت نمود، مردم هدایای بسیاری آوردند، در این میان پیر مردی شیعی نزد امام کاظم (ع) آمد و گفت: من فقیرم، چیزی نداشتم تا به عنوان هدیه بیاورم، ولی جدم در سوگ جدتان امام حسین (ع) اشعاری سروده، همان را اهدا می‌کنم. او آن اشعار را خواند، امام کاظم (ع) تمام هدایایی را که آورده بودند، به آن پیرمرد شیعی بخشید. ۳ امام کاظم (ع) با این شیوه، سه موضوع را به منصور و طاغوتیان فهماند: نخست این که به آنها فهماند ما به هدایا و زرق و برق دنیا دل نبسته‌ایم و تطمیع نخواهیم شد، دوم این که به یک پیرمرد شیعه آن همه کمک کرد، با این که کلمه شیعه در آن عصر، مخالفت با حکومت منصور را تداعی می‌نمود، و معلوم بود که کمک به شیعیان، برای سازمان‌دهی آنها بود. سوم این که: خاطره امام حسین (ع) را که به عنوان سمبل مبارزه با طاغوتیان بود، زنده و تجدید کرد، و با تأیید آن پیرمرد به خاطر یاد حسین (ع)، طاغوتیان را در درون کاخشان محکوم نمود، و شادی آنها را به خاطر جشن عید نوروز، با یاد کربلا و توجه به حوادث کربلا، به عزا تبدیل نمود. این گونه شیوه‌های امام، کنایه‌ای رساتر از تصریح بود که آشتی ناپذیری امام با درباریان و حاکم دربار را تبیین می‌نمود، و اظهار تنفّری از آن حضرت، نسبت به آنها بود.

امام کاظم (ع) در برابر مهدی عبّاسی

امام کاظم (ع) در مدینه می‌زیست، هنگامی که پس از مرگ منصور، پسرش مهدی عبّاسی در سال ۱۵۸ هجری قمری، بر مسند حکومت نشست، خود را در برابر امام کاظم (ع) دید، و دانست که آن حضرت هرگز از صحنه سیاست کنار نمی‌رود، و در هر فرصتی طاغوتیان را افشا خواهد کرد، مهدی عبّاسی نخست آن حضرت را از مدینه به بغداد فرا خواند و در بغداد زندانی کرد ... ۴

مطابق پاره‌ای روایات، مهدی تصمیم گرفت تا امام کاظم (ع) را به قتل برساند، شبی یکی از دژخیمان سنگدل و دین به دنیا فروخته به نام حمید بن قحطبه را خواست، حمید قول داد که سحرگاه، امام کاظم (ع) را غافلگیر کرده و به قتل رساند، همان شب مهدی عباسی در عالم خواب، حضرت علی (ع) را دید که به او اشاره می‌کند و این آیه را می‌خواند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا اَرْحَامَكُمْ؟» اما اگر روی گردان شوید، آیا جز این انتظار می‌رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید. « ۵ مهدی وحشت زده از خواب بیدار شد، و حمید را طلبید و او را از اجرای فرمان، بازداشت، و به امام کاظم (ع) احترام شایانی نمود. ۶ در مورد دیگر نقل شده: مهدی عباسی روزی برای سرپوش نهادن بر جنایات خود اعلام کرد، می‌خواهم مظالم عباد و حقوقی را که مردم بر گردن من دارند، به صاحبانشان بپردازم، امام کاظم (ع) این اعلام را شنید، برای استرداد «فدک» که مال حضرت زهرا (س) و سپس مال فرزندان حضرت زهرا (س) بود نزد مهدی عباسی آمد، و بین آنها گفت و گوی زیر رخ داد: امام کاظم: «ما بالُ مَظْلَمَتِنَا لَا تُرَدُّ؟ چرا آنچه را که از ما به زور گرفته شده به ما باز نمی‌گردد؟» مهدی: موضوع چیست؟ : خداوند متعال، فدک و حومه آن را (که در دست یهودیان بود) برای پیامبرش فتح نمود، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (یعنی بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار گرفت) خداوند طبق آیه «وَ آتِ ذَٰلِقُرْبٰی حَقَّهٗ» ۷ آن را به فاطمه (س) بخشید ... اینک در دست دیگران است، دستور بده آن را به ما که از فرزندان فاطمه (س) هستیم برگردانند. : حدود فدک را مشخص کن، تا آن را در اختیارتان بگذارم. : حدّ اول آن، کوه اُحُد، حدّ دوم آن، عریش مصر، حدّ سوم آن، سیف البحر و حدّ چهارم، دومه الجندل (بین شام و عراق) است. : آیا همه اینها جزء فدک است؟ : آری : این همه مقدار، زیاد است باید در این باره اندیشید. ۸ جالب این که نظیر همین مناظره، بین امام کاظم (ع) و هارون الرشید رخ داد، هارون گفت: «تو همه را جزء فدک ساختی، برای ما چیزی باقی نماند.» امام کاظم (ع) فرمود: من که در آغاز گفتم اگر حدود فدک را مشخص کنم در اختیارم نخواهی گذاشت. « در همین هنگام هارون بر کشتن آن حضرت تصمیم گرفت. ۹ نتیجه این که: امام کاظم (ع) با این بیان، حکومت اسلامی را از آن خود می‌داند، و خلفای عباسی را به عنوان غاصبان حکومت معرفی نموده است، و این از روشنترین مصداقهای دخالت امام در امور سیاسی حتی در شرایط بسیار خطرناک است.

امام کاظم (ع) در برابر هادی عباسی

هادی عباسی پس از مرگ پدرش مهدی، بر مسند خلافت نشست، گرچه مدّت خلافت او حدود یک سال بیشتر نبود، امام کاظم (ع) در برابر او نیز، موضع گیری قاطع داشت، هرگز حکومت او را تأیید نکرد، بلکه با آن مخالفت نمود، تا جایی که قیام قهرمانانه حسین بن علی، شهید فتح ۱۰ بر ضد او را، که همچون قیام کربلا بر ضدّ یزید بود، تأیید کرد. از سخنان حسین سردار شهید فتح این بود: «ما دست به نهضت نزدیم مگر پس از مشورت با امام موسی بن جعفر (ع) که او به نهضت فرمان داد. « ۱۱ هنگامی که خبر شهادت حسین شهید فتح به امام کاظم (ع) رسید، فرمود: «حسین در گذشت، ولی سوگند به خدا او مسلمانی شایسته، روزه‌دار و شب زنده‌دار بود، و امر به معروف و نهی از منکر کرد، و در میان دودمانش، بی‌نظیر بود. « ۱۲

امام کاظم (ع) در برابر هارون الرشید

حدود پانزده سال از عصر امامت امام کاظم (ع) با سلطنت دیکتاتوری هارون الرشید مقارن بود، در همه حوادث سیاسی این عصر، نام امام کاظم (ع) مطرح بود، امام در موارد بسیار، در برابر هارون، موضعی قاطع گرفت، و هرگز سکوت نکرد، از این رو همواره در تبعید و زندانهای مختلف قرار داشت. گاهی در زندان بصره، و زمانی در زندانهای گوناگون بغداد در برابر شکنجه‌های سخت به سر می‌برد و سرانجام در زندان به شهادت رسید. مناظرات امام کاظم با هارون، هر کدام دلیل روشنی بر موضع گیری قاطع آن

حضرت در برابر هارون است که ما برای رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. ۱۳ هارون در سفر حج، به مدینه وارد شد، در کنار مرقد مطهر پیامبر (ص) آمد و از روی برتری جویی نسبت به امام کاظم (ع)، خطاب به قبر گفت: «سلام بر تو ای پسر عمو»، امام کاظم (ع) همان لحظه گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای پدر!» [یعنی اگر پیامبر (ص) عموی توست، پدر من است] هارون از این برخورد امام، سرافکنده و خشمگین شد و دستور داد آن حضرت را دستگیر کنند. ۱۴

مقاومت قهرمانانه در زندان

روزی هارون از وزیر دربارش ربیع پرسید: به نظر تو موضع‌گیری و مقاومت موسی بن جعفر (ع) تا چه اندازه است؟ [آیا با تطمیع یا تهدید، می‌توان او را تسلیم کرد؟] ربیع در پاسخ گفت: «سَيِّدِي لَوْ خُطِّطَتْ فِي الْأَرْضِ خِطَّةٌ فَدَخَلَ فِيهَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) ثُمَّ قَالَ لَا- أَخْرُجُ مِنْهَا مَا خَرَجَ مِنْهَا؛ ای سرور من! اگر در زمین خطی کشیده شود، و موسی بن جعفر (ع) در میان آن خط برود و سپس بگوید از آن خارج نمی‌شوم، هرگز از آن خارج نگردد.» ۱۵ هنگامی که امام کاظم (ع) به دستور هارون به زندان سندی بن شاهک، که آخرین و پرشکنجه‌ترین زندان بود، افتاد، هارون سعی کرد امام را به شرط معذرت خواهی، از زندان آزاد سازد، گرچه یک بار از هارون تقاضای آزادی را بنماید، ربیع وزیر دربار هارون واسطه شد، در زندان با امام ملاقات کرد، و به امام عرض کرد: «هر چند یک بار، از هارون تقاضای آزادی از زندان کن، تا من ترتیب آزادی شما را فراهم کنم.» امام کاظم (ع) در پاسخ او فرمود: «لَمْ أُخْلَقْ سَوْوَلًا؛ من سؤال کننده آفریده نشده‌ام.» ۱۶ آری، موضع‌گیری‌های قاطعانه و شجاعانه سیاسی امام کاظم (ع) در برابر طاغوت زمانش، این گونه پرتوان و باصلابت بود، او با عزت نفس و شهامت بی‌نظیر خود، تا سر حد شهادت، ایستادگی کرد و حسرت تسلیم را بر دل تبه‌کاران عباسی نهاد، و درس مبارزه و ایستادگی در برابر باطل را به جهانیان آموخت.

پی‌نوشت‌ها

۱) وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۴۰. ۲) اعلام الوری، ص ۲۹۰. ۳) مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۱۹. ۴) اثبأء الهداء، ج ۳، ص ۲۲۰. ۵) محمد (۴۷) آیه ۲۲. ۶) اسراء (۱۷) آیه ۲۶. ۷) مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۰۰. ۸) اقتباس از اصول کافی، ج ۱، ص ۵۴۳. ۹) مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۲۱. ۱۰) سرزمین فحّ در حدود یک فرسخی مکه قرار دارد، حسین بن علی بن حسن مثلاً، روز ۸ ذیحجه سال ۱۶۹ با عده‌ای از یاران و بستگان خود، در راه مبارزه با هادی عباسی به شهادت رسید. «مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۸۵» ۱۱) مقاتل الطالیین، ص ۳۲۵-۳۳۳. ۱۲) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵. ۱۳) در این باره ر. ک: احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۱۶۳، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۲ و ۱۵۶. ۱۴) مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۲۰. ۱۵ و ۱۶) انوار البهیة، ۳۰۳ و ۳۰۴.

زندگی سیاسی امام هفتم علیه السلام

مقدمه

نویسنده: یوسف بیات امام موسی بن جعفر علیهما السلام سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی به نام «حمیده» زاده شد و بنا بر قول مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی به شهادت رسید. در این مقاله به مناسبت شهادت آن امام بزرگوار در دو بخش سخن خواهیم گفت؛ در بخش نخست شرائط فرهنگی عصر امام هفتم علیه السلام را بررسی می‌کنیم و در بخش دوم به تحلیل و بررسی اوضاع سیاسی آن روزگار و نیز موضع‌گیری‌های امام موسی بن جعفر علیهما السلام در برابر زمامداران عصر خواهیم پرداخت.

اوضاع و شرائط فرهنگی و اجتماعی پس از رحلت امام صادق علیه السلام با نص صریح آن حضرت، فرزندش موسی بن جعفر علیهما السلام در سن بیست سالگی به امامت رسید و مدت سی و چهار یا سی و پنج سال، رهبری امت اسلامی را عهده‌دار شد. (۱) بعد از امام ششم سردرگمی عجیبی در میان شیعیان نسبت به رهبری آینده پدیدار گشت و این در حالی بود که شبهه جانشینی اسماعیل فرزند بزرگ امام صادق علیه السلام در زمان حیات ایشان مطرح بود و به همین دلیل آن حضرت به مناسبت‌های مختلف، مسئله جانشینی اسماعیل را به شدت نفی می‌نمود و حتی هنگامی که اسماعیل در زمان حیات امام از دنیا رفت، آن حضرت علی‌رغم اینکه به شدت از مرگ فرزندش متأثر شده بود، اصرار داشت تا رواندازی که بر پیکر مطهر اسماعیل بود برداشته شود تا مردم مرگ او را به چشم خود ببینند. شیخ مفید رحمه الله می‌نویسد: امام صادق علیه السلام در مرگ فرزندش اسماعیل، به شدت متأثر شد، و حزن و اندوه بر وی سایه افکند و چندین بار دستور داد تا تابوت وی را بر زمین نهند و هر بار صورت او را گشود و نگاه کرد. امام علیه السلام با این کار می‌خواستند کسانی که اسماعیل را جانشین پدر می‌پندارند، به مرگ وی یقین کنند. (۲) با این حال شیعیان که در شهرهای دور و نزدیک پراکنده بودند، پس از وفات امام صادق علیه السلام به ۶ فرقه منشعب شدند؛ فرقه اول کسانی بودند که به «مهدویت» امام صادق علیه السلام معتقد شدند و آن حضرت را آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دانستند؛ فرقه دوم آنان که بر مهدویت اسماعیل اصرار می‌کردند و مرگ وی را باور نداشتند؛ فرقه سوم به مرگ اسماعیل اذعان کردند و فرزندش محمد را به امامت برگزیدند؛ فرقه چهارم گروهی بودند که «عبدالله بن جعفر» فرزند دیگر امام صادق علیه السلام را که به «افطح» معروف بود، امام دانسته و به «فطحیه» مشهور شدند؛ فرقه پنجم محمد بن جعفر فرزند زیبای امام صادق که به «محمد دیباج» معروف بود را پیشوای خود نامیدند؛ فرقه ششم که گروه اکثریت را تشکیل می‌دادند، به امامت موسی بن جعفر علیهما السلام گرویدند. (۳) امام هفتم در چنین موقعیت اسفبار و ناهنجار فرهنگی اجتماعی، رهبری شیعیان را به عهده گرفت و توانست کشتی طوفان زده امت اسلامی را از گزند حوادث، رهایی بخشیده، به ساحل نجات برساند. هشام بن سالم می‌گوید: «پس از رحلت امام صادق علیه السلام به همراه «مؤمن الطاق» در مدینه بودیم، گروهی را مشاهده کردیم که بر در خانه «عبدالله افطح» گرد آمده بودند؛ ما نیز نزد عبدالله رفته و برای آزمودن وی مسئله‌ای درباره زکات و نصاب آن مطرح کردیم؛ ولی پاسخ درستی از وی نشنیدیم. با نگرانی از خانه وی بیرون آمدیم و در این اندیشه بودیم که از میان فرقه‌های موجود کدامیک را برگزینیم، ناگهان پیرمردی از دور به ما اشاره کرد، نخست پنداشتیم که از جاسوسان «منصور دوانیقی» است که به منظور شناسایی و دستگیری شیعیان گماشته شده است؛ آنها، اگر کسی را دستگیر می‌کردند، گردنش را می‌زدند، به رفیق خود که همراه من بود گفتم که از من دور شده، جان خود را نجات ده و خودم آماده مرگ شدم، اما برخلاف انتظاری که داشتم، آن شخص مرا به خانه موسی بن جعفر علیهما السلام راهنمایی کرد، وقتی نزد ایشان رسیدم پیش از هر سخنی فرمود: «لا الی المرئیه ولا الی القدریه ولا الی الزیدیه ولا الی الخوارج، الی الی الی؛ نه به سوی قدریه بروید و نه معتزله و نه خوارج و نه زیدیه؛ بلکه به سوی من بیایید. (۴)»

اوضاع و شرائط سیاسی

به گواهی تاریخ، از آنجا که بنی عباس در خود زمینه و جاهت اجتماعی نمی‌دیدند، نخست با شعار حمایت از علویان و خاندان علی بن ابی طالب علیهما السلام روی کار آمدند و بنی امیه را از صحنه سیاست کنار زدند؛ اما با رسیدن به قدرت و به دست گرفتن زمام امور مملکت، به گونه‌ای با علویان و شیعیان بد رفتاری کردند که به تعبیر ابوفراس شاعر، بنی امیه، یک دهم آن را هم انجام نداده بودند. (۵) این وضعیت از زمان به قدرت رسیدن منصور عباسی آغاز گردید و در سال ۱۴۸ هجری یعنی سال شهادت امام صادق علیه السلام به اوج خود رسید؛ به گونه‌ای که شیعیان امام کاظم علیه السلام حتی از بردن نام امام، بیمناک بودند و آن

حضرت را با عناوینی، چون: عالم آل محمد، عبد صالح و الرجل یاد می‌کردند. البته این شرائط، امام هفتم و یاران آن حضرت را لحظه‌ای از مبارزه با ستمگران باز نداشت؛ بلکه آنان با شیوه «تقیه» به این وظیفه دینی جامه عمل پوشیدند. و همان‌گونه که خود امامان معصوم علیهم السلام در تعلیمات آسمانی خویش، بارها به پیروان واقعی خود آموخته‌اند که سازش با ظلم در هیچ زمانی جایز نیست، به صورت مخفیانه با دستگاه طاغوتی جنگیدند، هر چند شیوه مبارزه به مقتضای هر زمانی متفاوت است. زمامداران معاصر امام هفتم علیه السلام امام هفتم علیه السلام در مدت حدود ۳۵ سال امامت خویش، با چهار تن از خلفای عباسی معاصر بود: ۱. منصور دوانیقی؛ ۲. محمد پسر منصور که به «مهدی» مشهور بود و حدود ده سال و یک ماه حکومت کرد؛ ۳. موسی فرزند مهدی که به «هادی» معروف بود و مدت یک سال و اندی خلافت کرد؛ (۶) ۴. هارون الرشید (۷) برادر «هادی» که مقتدرترین آنان بود و به مدت ۱۳ سال زمامداری سرزمین پهناور اسلامی را در دست داشت.

وصیت سیاسی و الهی

در چنان شرائط سختی که بر جامعه اسلامی حاکم بود و منصور به عنوان خلیفه عباسی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام دشمنی می‌ورزید و به ستمگری و کشتار بی‌رحمانه شیعیان می‌پرداخت؛ (۸) معرفی جانشین از سوی امام صادق علیه السلام به صورت علنی و آشکارا، امکان‌پذیر نبود و این وظیفه مهم الهی نیز باید به شکل مخفیانه صورت می‌گرفت. پس از رحلت امام صادق علیه السلام منصور دوانیقی به فرماندار خود در مدینه نوشت: «چنانچه آن حضرت برای خود جانشین برگزیده است، او را شناسایی کرده و به قتل برسان.» فرماندار در پاسخ نامه خلیفه نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه خود پنج نفر را به عنوان جانشین و وصی خود معرفی کرده است: ۱ - منصور دوانیقی ۲ - محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) ۳ - عبدالله بن جعفر (برادر بزرگتر امام کاظم علیه السلام) ۴ - حمیده (همسر امام صادق علیه السلام) ۵ - موسی بن جعفر علیه السلام». روشن است که این وصیت یک حرکت سیاسی و برای حفظ جان امام موسی بن جعفر علیهما السلام بوده است و همان‌گونه که منصور اذعان می‌کند، راهی برای کشتن اینها وجود ندارد. (۹) امام در این حرکت سیاسی به وظیفه خویش یعنی مسئله مهم و سرنوشت‌ساز رهبری امت اسلامی نیز جامه عمل پوشید و مردمان را به سوی شایسته‌ترین رهبر بعد از خود رهنمون شد. ابو حمزه ثمالی وقتی خبر رحلت امام صادق علیه السلام را شنید از هوش رفت، پس از به هوش آمدن پرسید: «آیا امام، کسی را به عنوان جانشین معرفی کرده است؟» گفتند: آری، ... ابو حمزه مسرور شد و گفت: «سپاس خدایی را که ما را هدایت فرمود؛» وقتی از او توضیح خواستند، ابو حمزه گفت: «در واقع امام صادق علیه السلام با ذکر نام منصور در ردیف بقیه، خواسته است جان وصی واقعی خود را حفظ کند؛ چرا که عبدالله افطح گرچه بزرگتر است اما هم عیب ظاهری دارد (در حالی که امام و حجت خدا نباید معیوب باشد) و هم نسبت به مسائل دینی آگاهی لازم را ندارد؛ پس آن حضرت ما را به «موسی بن جعفر» علیهما السلام رهنمون شده است. (۱۰) در چنین شرایط سیاسی، هرگونه مبارزه علنی به صلاح شیعیان نبود؛ از اینرو امام کاظم علیه السلام برنامه فرهنگی پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام را ادامه داد و به تربیت شاگردان و گسترش علوم و دانش پرداخت؛ هر چند به گستردگی دانشگاه امام صادق علیه السلام نبود. این شیوه ادامه داشت تا اینکه بالاخره، مردم پس از تحمل ۲۲ سال رنج و فشار حکومت منصور با مرگ خلیفه ستمگر عباسی در هفتم ذی‌الحجه سال ۱۵۸، نفس راحتی کشیدند. (۱۱) پس از وی «مهدی» در بغداد بر تخت سلطنت نشست و زمام امور را به دست گرفت.

شیوه‌ای نو در زمامداری عباسیان

زمامداری «مهدی» با استقبال گرم مردم روبرو شد، به این دلیل که او شیوه ملاطفت‌آمیز و نرم‌خویانه‌ای در پیش گرفت؛ او با یک

فرمان تمامی زندانیان سیاسی را آزاد کرد (۱۲)، اموال مردمی را که توسط پدرش منصور مصادره شده بود به صاحبان آنها برگرداند. (۱۳) از این رهگذر جنبشها و قیامهایی که از ناحیه علویان صورت می‌گرفت فروکش کرد و آرامش نسبی برقرار شد. اما از آنجا که مهدی فردی عیاش و خوشگذران بود، (۱۴) کاخهای متعددی بنا کرد، برای اولین بار دیوان محاسبات دایر نمود (۱۵) و ذخیره ۱۴ میلیون دینار و ۶۰۰ میلیون درهمی منصور را که از دست‌رنج مردم و از راه مالیات به دست آورده بود در بین اطرافیانش تقسیم کرد. (۱۶) در نهایت این گونه رفتارها سبب شد که از رسیدگی به وضع کارمندان دستگاه حکومت و نیز سامان‌دهی وضع مردم بازماند و انواع فساد و رشوه‌خواری در میان ماموران دولتی رواج پیدا کند. (۱۷) هرچند شیوه حکومت مهدی با پدرش منصور متفاوت بود، اما عداوت و دشمنی با خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام را از پدرش به ارث برده بود و در عمل این مطلب را ثابت می‌کرد. او به شخصی به نام «بشار بن برد» در قبال سرودن قصیده‌ای در تمجید عباسیان و سزاوار بودن آنان به خلافت و در نکوهش فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام مبلغ هفتاد هزار درهم بخشید. هم‌چنین «مروان بن ابی حفص» در قبال سرودن صد بیت شعر با همین مضمون مبلغ صد هزار درهم از خلیفه دریافت کرد. (۱۸) اولین برخورد امام هفتم با «مهدی عباسی» مهدی عباسی، برای هوس‌بازی و عیاشیها و توجیه اعمال ناپسند خویش از دانشمندان سست ایمانی که شیفته مادیات بودند استفاده می‌کرد. «ابومعشر سندی» که به گفته خطیب بغدادی دروغ‌گوترین فرد روی زمین بود در قبال جعل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در توجیه کبوتر بازی خلیفه مبلغ ده هزار درهم دریافت نمود و «مهدی» پس از دادن مبلغ یاد شده خطاب به حاضران گفت: «می‌دانم که او بر خدا و رسولش دروغ بست، اما می‌خواست بدین وسیله نهایت ارادت خود را به ما نشان دهد (۱۹). (۲۰) مهدی در آن سالی که وارد مدینه شد پس از زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله با امام موسی بن جعفر علیه السلام که فقیه‌ترین شخص زمان خود بود دیدار کرد و با پیش کشیدن بحث حلال و حرام بودن شراب گفت: «مردم می‌گویند شراب از دید قرآن حرام نمی‌باشد، نظر شما در این باره چیست؟ امام در پاسخ فرمود: «خدا آن را حرام کرده است و این مطلب از دو آیه قرآن استفاده می‌شود: ۱. «یسالونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر»؛ «درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو در آنها گناه [و زیان] بزرگی است.» [بقره ۲۱۹] و ۲. آیه «انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن والاثم والبغی»؛ «خداوند تنها اعمال زشت را - چه آشکارا باشد و پنهان - حرام کرده است و [همچنین] گناه و ستم را.» [اعراف: ۳۳] در آیه اول شراب را «اثم» نامیده و در آیه دوم اثم را حرام کرده است. مهدی عباسی در حالی که از پاسخ امام خود را مسرور نشان می‌داد، آن حضرت را تحسین کرد و سپس رو به «علی بن یقظین» (۲۱) کرد و گفت: «به خدا این است فتوای هاشمی». علی بن یقظین گفت: «سپاس خدایی را که دانش را در میان شما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد.» خلیفه در حالی که خشم خود را فرو می‌خورد گفت: «راست گفתי ای رافضی!» (۲۲)

زندانی شدن امام هفتم علیه السلام

مهدی عباسی بهانه‌ای برای آزار امام نداشت به جهت آنکه آن حضرت هیچ مدرکی به دست جنایت‌کاران نداده بود و مبارزه خویش را با «تقیه» انجام می‌داد. و همانند پدر بزرگوارش به نقل حدیث و تربیت شاگردان و ایجاد ارتباط میان شیعیان در نواحی مختلف می‌پرداخت تا اینکه از ناحیه بدخواهان گزارشهایی به خلیفه - در باره هدایا و بخششهای آن بزرگوار به مستمندان - رسید و مهدی را نگران این مطلب کرد که مبادا این پولها و جوهاتی باشد که علاقه‌مندان موسی بن جعفر علیهما السلام می‌پردازند تا برای سازماندهی و تقویت شیعیان به کار گرفته شود و حکومت او را تهدید کند؛ از اینرو دستور بازداشت امام هفتم را صادر کرد. در پی آن، فرماندار مدینه امام را دستگیر و روانه بغداد نمود، خلیفه نیز امام را زندانی کرد؛ اما پس از مدتی مهدی عباسی، یک شب، علی بن ابی طالب علیهما السلام را در خواب دید، وقتی از خواب بیدار شد بدون درنگ دستور آزادی موسی بن جعفر

علیهما السلام را به نگهبان خود «ربیع» داد، ربیع آن حضرت را نزد خلیفه آورد. او پس از نقل جریان خواب خود به امام از ایشان تقاضا کرد تا اقدامی علیه حکومت وی انجام ندهد و مبلغ ۳ هزار دینار نیز به آن حضرت هدیه کرد و بلافاصله روانه مدینه نمود. (۲۳)

طرح مسئله «فدک»

برخورد دیگری که امام هفتم علیه السلام با مهدی عباسی داشت روزی بود که خلیفه برای «رد مظالم» نشسته بود. امام علیه السلام از این فرصت استفاده کرد و فرمود: «چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته شده است به ما بر نمی گردانی؟» مهدی گفت: «آن چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «فدک، که ملک خالص پیامبر صلی الله علیه و آله بود و آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده بود که پس از رحلت آن حضرت طبق گواهی علی بن ابی طالب، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و ام ایمن، ابوبکر قصد داشت آن را به فاطمه علیها السلام واگذار کند لیکن خلیفه دوم از آن جلوگیری نمود». مهدی گفت: «حدود آن کدام است؟» و وقتی امام محدوده فدک را مشخص کرد خلیفه گفت: «این خیلی زیاد است باید درباره اش بیاندم». (۲۴) البته مهدی عباسی، هرگز فدک را باز نگرداند چون در آن صورت، حکومت وی در آستانه سقوط قرار می گرفت.

زامانداری «هادی عباسی»

سرانجام مهدی عباسی پس از آن همه عیاشی و بی مهری نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در سال ۱۶۹ از دنیا رفت و فرزند او موسی معروف به «هادی» به قدرت رسید. هادی عباسی جوان بیست و پنج ساله‌ای بود که از جهت اخلاقی، بی بند و بار و سبکسر و بدخوی و کج رفتار بود. (۲۵) او از همان آغاز خلافت اش بنی هاشم را زیر فشار قرار داد و حقوق آنان را از بیت المال قطع کرد و به بازداشت و دستگیری آنان در مناطق مختلف پرداخت.

نهضت فح

ظلم و بیدادگریهای هادی عباسی باعث بوجود آمدن نهضت مقاومتی در مدینه به رهبری یکی از نوادگان امام مجتبی علیه السلام به نام: «حسین بن علی بن حسن بن حسن» گردید، او به عنوان رهبر قیام تصمیم داشت که مکه - حرم امن الهی - را به عنوان پایگاه خود قرار داده و با بهره گیری از حضور انبوه مسلمانان در «موسم حج» پیام خود را به جهانیان برساند. اما سخت گیریهای فرماندار مدینه (عمر بن عبدالعزیز از نوادگان عمر بن خطاب) نسبت به خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام برای خوش خدمتی به خلیفه از جمله تازیانه زدن به فرزندان ابی طالب به اتهام واهی شراب خواری و چرخاندن آنان در کوچه و بازار، همچنین موظف ساختن بزرگان بنی هاشم برای معرفی هر روزه خود به فرمانداری، باعث شد که آتش قیام، پیش از موعد شعله ور شود. (۲۶) حسین با فرماندار مدینه درگیر شد و چند روز بعد، پس از تجهیز نیرو به همراه سیصد نفر از یاران خویش به سوی مکه رهسپار گشت. (۲۷) در آن سال گروهی از عباسیان از جمله: سلیمان بن منصور و محمد بن سلیمان، به مکه آمده بودند؛ هادی از قیام حسین آگاه شد و با نوشتن نامه‌ای محمد بن سلیمان را مامور جنگ با حسین کرد و سپاهی عظیم نیز روانه مکه نمود، در فاصله ۳ میلی مکه و در سرزمین «فح» جنگ سختی میان دو سپاه درگرفت، «حسین» رهبر قیام و حدود صد نفر از یارانش به شهادت رسیدند و بقیه پراکنده شدند؛ گروهی نیز از جمله سلیمان بن عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، به اسارت درآمدند که پس از انتقال به بغداد سر از بدنشان جدا کردند. بنا به نقل مسعودی جنازه کشته‌ها به مدت ۳ روز بر روی خاک صحرا باقی ماند و طعمه حیوانات و پرندگان بیابان گردید. (۲۸) این واقعه دردناک که به فرموده امام باقر علیه السلام پس از حادثه کربلا دردآورترین واقعه برای اهل

بیت بود، (۲۹) در روز هشتم ذی الحجه الحرام همان سال به وقوع پیوست. (۳۰) هادی عباسی که از این رویداد به شدت خشمگین شده بود و آن را از ناحیه موسی بن جعفر علیهما السلام می‌دانست، تصمیم به قتل آن حضرت گرفت؛ اما قاضی ابویوسف شاگرد ابوحنیفه که مقرب دستگاه بود سوگند یاد کرد که موسی بن جعفر علیهما السلام نقشی در این واقعه نداشته است و بدین وسیله خلیفه را از کشتن امام هفتم بازداشت. (۳۱) مزار شهیدان قیام فح اکنون در شهر مکه در راه کسانی است که برای عمره مجدد به مسجد تنعیم می‌آیند، ولی حاکمان وهابی نتوانستند حتی محل مزار را که به صورت تپه‌ای بر جای بود تحمل کنند. در اطراف تپه ساختمان ساخته‌اند و اخیراً هم آنچه را که از مزار باقی مانده بود با دیواری بتونی محصور کرده‌اند. شاید بتوان گفت دوران حکومت هارون، بدترین دوران برای شیعیان بویژه امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. هارون الرشید در همان آغاز حکومت خود، امام هفتم را زندانی کرد؛ خلیفه به هنگام سفر به حج گزارشهایی از مامورانش درباره موسی بن جعفر دریافت نمود که حکایت از سرازیر شدن اموال و وجوهات شرعیه از هر نقطه جهان به سوی موسی بن جعفر علیهما السلام می‌کرد. ترس از نهضت فراگیر و برچیده شدن حکومت عباسیان بر چهره خلیفه سایه افکند، و وقتی به هنگام طواف «کعبه» با امام هفتم ملاقات نمود به ایشان گفت: «تو همان کسی هستی که مردم مخفیانه با او بیعت می‌کنند؟» موسی بن جعفر علیهما السلام در پاسخ وی با جمله‌ای حکیمانه فرمود: «تو پیشوای اجساد مردم و من امام دل‌های آنان هستم.» (۳۲)

اندیشه شوم

هارون الرشید با همه قدرتی که داشت به دو جهت از امام موسی بن جعفر علیهما السلام بیمناک بود تا جایی که این ترس او را به اقدامی خطرناک واداشت و در اندیشه قتل امام هفتم علیه السلام برآمد. دلیل اول: موقعیت اجتماعی و نفوذ معنوی امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود که بر دل‌های مردم حکومت می‌کرد. هرچند امام، در صدد قیام و انقلاب نبود و در ظاهر کوچک‌ترین اقدامی برای آن نکرده بود اما هارون، مانند دیگر حاکمان جور به خوبی می‌دانست که موسی بن جعفر علیهما السلام مانند سایر امامان معصوم انقلاب معنوی و فرهنگی پیا کرده است؛ از این رو با هر بهانه‌ای سعی در کم‌رنگ جلوه دادن منزلت امام در دید مردم داشت. عنوان «فرزند رسول خدا» بودن از افتخارات و فضایل بی‌شمار امامان معصوم علیهم السلام است. هارون برای ایجاد تردید در میان مردم نسبت به این منقبت به امام هفتم گفت: «چگونه به خود اجازه می‌دهید تا دیگران شما را به عنوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله صدا کنند، حال آنکه فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و تنها مادر شما «فاطمه علیها السلام» دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و هر کسی به جد پدری خویش منتسب است نه جد مادری؟» امام فرمود: «مرا از پاسخ آن معاف بدار.» هارون اصرار کرد که باید پاسخ روشن و دلیل محکم قرآنی اقامه کنی. آن حضرت آیه «ومن ذریته داوود و سلیمان و ایوب و ... عیسی ...» را تلاوت کرد، سپس خطاب به خلیفه فرمود: «پدر عیسی کیست؟» هارون گفت: «عیسی پدر نداشت.» امام علیه السلام فرمود: «آن‌گونه که عیسی از طریق مادرش مریم به پیامبران پیشین نسبت داده می‌شود ما نیز از طریق مادرمان فاطمه علیها السلام به رسول خدا منتسب هستیم. آنگاه امام آیه مباهله را در این رابطه قرائت و تفسیر کرد که هارون جز تحسین آن حضرت چاره دیگری نداشت. (۳۳) هرچند خلیفه در ظاهر سکوت کرد و امام را مورد تحسین قرار داد؛ اما آتش کینه و حسادت در درونش شعله می‌کشید. در سال ۱۷۹ هجری زمانی که هارون پس از اعمال عمره مفرده برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمده بود، در حضور گروهی از سران قریش، رؤسای قبایل و امام موسی بن جعفر علیهما السلام برای عوام فریبی و افتخار خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «السلام علیک یابن عم؛ سلام بر تو ای پسر عمو.» که امام هفتم علیه السلام بلافاصله خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «السلام علیک یا ایه؛ سلام بر تو ای پدر.» هارون گفت: آری این افتخار بزرگی است. اما او به حسادت و کینه درونی‌اش جامه عمل پوشید و امام را دستگیر و با خود به بغداد آورد، (۳۴) البته برای

توجیه اقدام بی‌شرمانه خود از رسول گرامی صلی الله علیه و آله معذرت خواهی کرد و خطاب به پیامبر گفت: «به جهت آنکه موسی بن جعفر می‌خواهد در میان امت تو اختلاف بیاندازد و خون آنان را بریزد، مجبورم او را به زندان بیا فکنم». (۳۵) دلیل دوم: ترس هارون - مانند دیگر ستم‌پیشگان و زورمداران از حمایت بالای اقتصادی شیعیان از امام موسی بن جعفر علیهما السلام بود. او به خوبی می‌دانست که اگر وضع معیشتی و توان مالی امامان و رهبران الهی بهبود یابد، دشمنان توان رویارویی با آنان را نخواهند داشت. مامون می‌گوید: «من در سفر زیارتی حج شاهد برخورد متواضعانه و محترمانه پدرم «هارون» با موسی بن جعفر علیهما السلام بودم که چگونه از وی استقبال کرد و با تجلیل بی‌نظیر، آن حضرت را بدرقه نمود؛ پس از رفتن ایشان پرسیدم: «او کیست که اینگونه احترامش کردی؟» پدرم گفت: «او امام و پیشوای مردم و حجت خدا در روی زمین است؛ به خدا قسم که او از من و هر کس دیگری برای خلافت سزاوارتر است.» گفتیم: «پس چرا حکومت را به او واگذار نمی‌کنی؟» پدرم گفت: «ای فرزند! اگر روزی تو هم در امر خلافت من طمع ورزی کنی، چشمانت را از حدقه درخواهم آورد.» آنگاه به هنگام خروج از مدینه مبلغ دوست دینار به «فضل بن ربیع» داد تا به «موسی بن جعفر» برساند و این در حالی بود که به خانه دیگران مبالغ زیادی تا چهار و پنج هزار دینار زر سرخ می‌فرستاد، با اینکه موقعیت و جایگاه والای امام، اقتضا می‌کرد که بیشتر از دیگران دریافت کند. از پدرم علت این بی‌مهری را نسبت به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدم. او گفت: «سیاست چنین ایجاب می‌کند که اینها تنگدست باشند، چرا که اگر امکانات اقتصادی‌شان زیاد باشد، ممکن است فردا با صد هزار نفر شمشیر به دست بر ما بخروشند. آری! فقر آنان برای ما بهتر است. (۳۶) یحیی بن خالد در ضمن گزارشی از مدینه از حمایت مالی شیعیان شرق و غرب دنیا، نسبت به امام موسی بن جعفر علیهما السلام خبر داد. هارون به قدری نگران این وضعیت شد که با تصمیم به قتل آن حضرت آهنگ سفر زیارت خانه خدا نمود؛ در مدینه وقتی امام هفتم و یاران او را در میان انبوه استقبال کنندگان ندید، دستور بازداشت ایشان را صادر و در بغداد زندانی کرد، (۳۷) اما پس از مدتی به خاطر خواب وحشتناکی که دیده بود آن حضرت را آزاد نمود. عبد الله بن مالک خزاعی رئیس نگهبانان هارون می‌گوید: «شبی نابهنگام فرستاده هارون الرشید وارد شد و مرا نزد خلیفه برد؛ من که به شدت ترسیده بودم در برابر خلیفه لرزان ایستادم. هارون گفت: «در خواب مردی حبشی را دیدم که گریزی آهین به دست داشت و به من دستور داد تا موسی بن جعفر علیهما السلام را آزاد کنم، به زندان برو و فوراً او را آزاد کن، من به درون زندان رفتم، امام هفتم با دیدن من ایستاد و فکر کرد، من برای شکنجه او آمده‌ام اما وقتی خبر آزادی‌اش را رساندم فرمود: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بشارت آزادی به من داد.» (۳۸)

فدک

نقشی که فدک می‌توانست در بالا بردن توان اقتصادی امامان شیعه داشته باشد، در طول تاریخ همواره مورد توجه دوستان و دشمنان اسلام بوده است. هارون برای کسب آگاهی از اینکه موسی بن جعفر علیهما السلام چه فکری در سر دارد، بارها پیشنهاد بازگرداندن فدک را به امام هفتم بازگو کرده بود، اما امام می‌دانست که او هرگز چنین کاری را نخواهد کرد؛ لذا روزی پس از اصرار هارون فرمود: «اگر بخواهم فدک را باز پس بگیرم همه حدود آن را می‌خواهم.» هارون گفت: حدود آن چیست؟ موسی بن جعفر ۸ فرمود: «حدود فدک از یک طرف به «عدن» و از طرف دیگر به «سمرقند»، از جانبی به «آفریقا» و از دیگر سو به «دریاها و جزیره‌های ارمنستان» ختم می‌شود.» در هنگام بیان هر یک از حدود رنگ هارون تغییر می‌کرد تا بالاخره چهره‌اش به سیاهی گرائید و گفت: «دیگر برای ما چیزی باقی نمی‌ماند.» این بود که پس از آن تصمیم به از میان برداشتن آن حضرت گرفت. (۳۹) امام هفتم علیه السلام در واقع با این بیان اعلام کرد که دستگاه خلافت را غاصب می‌داند و با اعلام مرزهای قلمرو اسلامی به عنوان «فدک» آشکارا، حکومت بر کل قلمرو اسلامی را از هارون مطالبه نمود و این صریح‌ترین موضع‌گیری سیاسی در آن شرایط بود.

تحریم همکاری با دستگاه حکومتی

نمونه دیگری از موضع‌گیری سیاسی و مبارزه با حکومت جور، تحریم هر گونه همکاری با دستگاه حکومتی بود. امام هفتم علیه السلام روزی به یکی از شیعیانش به نام «صفوان جمال» فرمود: «همه کارهای تو نیکوست جز یک کار»، صفوان عرض کرد: «ای فرزند پیامبر! آن چیست؟» امام فرمود: «اینکه اشتره‌ایت را به هارون کرایه می‌دهی». صفوان گفت: «آنها را برای خوشگذرانی و تفریح کرایه نداده‌ام بلکه برای زیارت خانه خدا بوده، و خودم هم به عنوان همراه نرفته‌ام». امام فرمود: «آیا علاقه‌مند هستی که هارون زنده بماند تا از سفر حج بازگشته و پول تو را پردازد؟» صفوان گفت: آری، امام فرمود: «کسی که دوست بدارد ستمگران زنده بمانند در صف آنهاست و کسی که در صف آنهاست داخل جهنم می‌شود». (۴۰) همان گونه که اشاره کردیم با توجه به اینکه شیوه مبارزه به اقتضای شرایط زمان متفاوت می‌باشد، با دقت در تاریخ زندگانی امام هفتم علیه السلام به خوبی روشن می‌شود که آن حضرت هم مانند سایر امامان معصوم همواره در حال مبارزه با زمامداران خودکامه عصر خویش بوده است. و شهادت همه امامان معصوم - به جز امام زمان علیه السلام - نیز خود گویای همین مطلب است. شهادت امامان ما اکثراً از ناحیه ستمگران و زمامداران وقت و بوسیله شمشیر یا زهر و به دلیل مسائل سیاسی و حکومتی بوده است. و ویژگیهای علمی و عرفانی آنان علت شهادت آنها نبوده که اگر چنین بود باید شخصیت‌های علمی معاصر امامان نیز، مورد تعرض دستگاه خلافت قرار می‌گرفتند.

شهادت امام هفتم علیه السلام

هارون الرشید که نمی‌توانست وجود امام هفتم علیه السلام را تحمل کند مجدداً امام را دستگیر و برای همیشه زندانی کرد. زمانی که ماموران خلیفه، برای دستگیری امام آمدند، آن حضرت را در منزل نیافته، به مسجد النبی صلی الله علیه و آله رفتند و امام را در حال نماز مشاهده کردند؛ اما مهلت ندادند که امام نمازش را به اتمام برساند و با همان حال ایشان را بازداشت کردند. هارون الرشید دستور داد تا امام را شبانه در یک محمل سرپوشیده به بصره برده، به حاکم بصره (عیسی بن جعفر) تحویل دهند. امام به مدت یک سال در زندان بصره بود، هارون به عیسی بن جعفر نوشت تا آن حضرت را به قتل برساند، اما او در پاسخ خلیفه عنوان کرد که من در این مدت، جز عبادت و نیایش، چیز دیگری از موسی بن جعفر علیهما السلام ندیده‌ام، اگر او را از من تحویل‌نگیری آزادش می‌کنم. هارون، امام را از بصره به بغداد منتقل کرده و به «فضل بن ربیع» سپرد و از او خواست تا آن حضرت را به قتل برساند اما او نیز حاضر نشد در ریختن خون امام سهیم شود. پس از آن، امام را به «فضل بن یحیی» فرزند «یحیی بن خالد برمکی» وزیر هارون الرشید تحویل دادند، او امام را محترم شمرد و موجبات آسایش آن حضرت را فراهم آورد. وقتی گزارش برخورد خوب فضل را به هارون دادند، آنچنان برآشفست که در مجلس رسمی بر او لعن کرد و از اطرافیان نیز خواست، او را لعنت کنند و برای فرونشاندن خشم خود، صد ضربه شلاق به او زد. او سرانجام موسی بن جعفر علیهما السلام را به زندان «سندی بن شاهک» انداخت. «یحیی بن خالد» از سرپیچی پسرش، نزد خلیفه عذرخواهی کرد و به وی اطمینان داد تا خود کار را یکسره کند. او به بهانه‌ای به بغداد سفر کرد و به «سندی بن شاهک» دستور داد تا امام را به قتل برساند. (۴۱) در نحوه شهادت امام، مشهور آن است که آن حضرت را با خوراندن زهر مسموم کردند؛ (۴۲) اما در نقل دیگری نیز آمده است که «سندی بن شاهک» و چند نفر دیگر آن امام همام را در میان فرشی پیچیده و چنان فشار آوردند تا به شهادت رسید. (۴۳) این واقعه دردناک بنا بر نظر مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ قمری در سن ۵۴ یا ۵۵ سالگی امام هفتم و پانزدهمین سال خلافت هارون الرشید واقع شد. (۴۴) «والسلام علیه یوم ولد ویوم استشهد ویوم یبعث حیا»

۱) رجال کشی، ش ۶۶۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۵ - ۲۲۰؛ اثبات الوصیة، ص ۱۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۷ - ۱۲، ط بیروت. ۲)

الارشاد، ج ۲، ص ۲۱۶ (سلسله مؤلفات مفید) ۳) فرق الشیعه، ص ۷۸ - ۷۴؛ الارشاد، ج ۲، ص ۲۰۹؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۸۳. ۴) رجال کشی، ش ۵۰۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۵. ۵) والله ما فعلت بنو امیة فیهم معشار ما فعلت بنو العباس». شیعه و زمامداران خودسر؛ ص ۲۰۷، به نقل از دیوان ابوفراس. ۶) البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۶۷. ۷) وی در روز جمعه ۱۴ ربیع الاول ۱۷۰ هجری به خلافت رسید و در سال ۱۹۳ مرد. ر. ک: الجواهر الثمین، ص ۱۲۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۸؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۴۰۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۰۷. ۸) مسعودی درباره رفتار منصور با خاندان علی بن ابیطالب می نویسد: منصور فرزندان و نوادگان حسن بن علی علیهما السلام را دستگیر و بر کجاوه‌های بدون سرپوش سوار کرد و به کوفه روانه کرد و در آنجا در زیرزمینی که شب و روز تشخیص داده نمی شد زندانی نمود. آنان برای شناسایی وقت نمازهای پنجگانه، قرآن را به پنج قسمت تقسیم کرده و پس از قرائت نمودن یک پنجم قرآن به نماز می ایستادند، آنان وسیله نظافت نداشته و برای قضای حاجت به ناچار از همان چهاردیواری محل سکونت استفاده می کردند. با مرور زمان و در اثر بوی تعفن کثافت به بیماریهای سخت مبتلا شده و در اثر مرضی و نیز گرسنگی و تشنگی جان می باختند (مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۹). ۹) اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۷۷. ۱۰) همان. ۱۱)

البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۵۹. ۱۲) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۵۹؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۳۵. ۱۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴؛ حیاة الامام موسی بن جعفر؛ ج ۱، ص ۴۳۵؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳. ۱۴) برای آگاهی بیشتر به کتاب «حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام»، ج ۱، ص ۴۴۲ - ۴۳۹ مراجعه کنید. ۱۵)

البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۶۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۹. ۱۶) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۳؛ حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۳۵. ۱۷) حیاة الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۱. ۱۸) همان، ج ۱، ص ۴۴۳. ۱۹) همان. ۲۰) مبارزه با دانشمندان فرومایه و خود فروخته مانند «سندی» نمونه دیگری از مبارزه امام هفتم علیه السلام بود. آن حضرت روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «الفقهاء امناء الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا؛ فقها امنای پیامبرانند مادامی که در دنیا داخل نشده‌اند.» سؤال شد چگونه در دنیا داخل می شوند؟ رسول خدا فرمود: وقتی که پیروی از حکام نمایند. در این زمان از آنان بر دین خود بترسید. «بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۶، ط. بیروت.» ۲۱) علی بن یقظین از شاگردان ممتاز امام موسی بن جعفر علیهما السلام و در نزد آن حضرت از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بود. به سال ۱۲۴ هجری در کوفه چشم به جهان گشود و از رجال علمی زمان خویش بشمار می رفت و با اشاره امام هفتم علیه السلام در دستگاه حکومت عباسیان نفوذ کرد و در مقام وزارت مایه امید و گره گشای مشکلات شیعیان گردید و در سال ۱۸۲ قمری در زندان هارون الرشید بدرود حیات گفت. ر. ک: رجال کشی، فهرست. ۲۲)

بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۴۹، ط. بیروت؛ عوالم العلوم، ج ۲، ص ۲۲۵. ۲۳) تهذیب الکمال، ص ۲۹؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۸؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۶، ص ۵۸؛ البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۹۷. ۲۴)

بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۶؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ۴۵۰. ۲۵) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸. ۲۶) الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۹۰؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۴۳. ۲۷) مقاتل الطالبین، ص ۴۴۹. ۲۸) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸. ۲۹) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۵، بیروت. ۳۰) مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵۸. ۳۱) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱. ۳۲) اسعاف الراغبین؛ حاشیه نورالابصار، ص ۲۴۸. ۳۳) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۲۸، ط. بیروت؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۶؛ نورالابصار، ص ۱۶۴. ۳۴) روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۴؛ اسعاف الراغبین، طبع حاشیه نورالابصار، ص ۲۴۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱؛ با اندکی تفاوت. ۳۵) الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۹. (سلسله مؤلفات مفید)؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۸؛ کتاب الغیبه طوسی، ص ۲۸؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۹. ۳۶) عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۲۴۵؛ مجموعه آثار استاد مطهری، ص ۱۰۲؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۳۳. ۳۷) نک به: مقاتل الطالبین، ص ۵۰۱؛ روضة الواعظین؛ ج ۱، ص ۲۱۸؛ کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۳۱؛

مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷۸. ۳۸) مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۰۴. ۳۹) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۴، ط. بیروت. ۴۰) رجال کشی، ص ۵۰۲. ۴۱) مقاتل الطالبین، ص ۵۰۲ - ۵۰۴. ۴۲) وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸؛ تهذیب الکمال، ج ۱، ص ۲۹؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۵۱ و ج ۴۸، ص ۲۱۲. ۴۳) تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۸۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۴؛ سیر اعلام النبلاء؛ ج ۶، ص ۲۷۴؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵. ۴۴) همان.

نگاهی به زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام

طلوع خورشید

محمد عابدی ابو بصیر گفت: همراه امام صادق علیه السلام برای شرکت در مراسم حج عازم مکه بودیم. وقتی به سرزمین ابواء رسیدیم، حضرت برای ما صبحانه‌ای تدارک دید. مشغول صرف صبحانه بودیم که کسی از طرف همسر امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان خبر داد که حال همسران دگرگون شده و درد زایمان آغاز شده است و چون فرموده بودید در این باره قبل از هر کار شما را مطلع کنیم، خدمتان آمدم. امام صادق علیه السلام همان لحظه برخاست و همراه فرستاده‌ی همسرش رفت و بعد از چند لحظه برگشت. ما که قیافه‌ی شاداب ایشان را دیدیم، شاد باش گفتیم و از وضعیت همسرشان پرسیدیم، فرمود: خداوند حمیده را به سلامت داشت و به من پسری عنایت فرمود که در میان مخلوقاتش از همه بهتر است. همسرم در باره‌ی آن نوزاد مطلبی به من گفت: که گمان می‌کرد من از آن بی‌خبرم؛ اما من پیرامون آن موضوع از او آگاه‌تر بودم. من (ابو بصیر) درباره‌ی محتوای آن مطلب سؤال کردم، ایشان فرمود: «حمیده گفت: هنگامی که آن نوزاد متولد شد، دست‌هایش را بر زمین گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد.» من به حمیده گفتم این کار نشانه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه‌ی وصی بعد از اوست. (۱) و به این ترتیب بود که ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام در روز شنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هـ ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) به دنیا آمد. (۲) عالم همه غرق زیب و زیور آمد از جلوه‌ی نور حق منور آمد آمد به جهان باب حوایج کاظم محبوب خدا موسی جعفر آمد (۳)

از تبار نور

پدرش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و مادرش «حمیده» (س) بود. این بانو در مکتب امام صادق علیه السلام به چنان صفای باطنی دست یافت که حضرت درباره‌اش فرمود: «حمیده مصفاة من الادناس کسبیکه الذهب ما زالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی والحجه من بعدی». (۴) حمیده مانند طلای خالص از ناپاکی‌ها، پاک است. فرشتگان او را همواره نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من عنایت فرمود. القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام نام حضرت، موسی، کنیه‌هایش ابو الحسن اول، ابو الحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابو علی، ابو اسماعیل، و القابش کاظم، عبدصالح، نفس زکیه، زین المجتهدین، وفی، صابر، امین و زاهر بود. ابن شهر آشوب می‌نویسد: از این جهت که حضرت با اخلاق بزرگوارانه‌اش درخشید، به «زاهر» و از این حیث که خشم خود را فرو می‌برد، به «کاظم» مشهور شد. (۵)

از تولد تا امامت

امام کاظم علیه السلام همچون اجداد طاهر خود از همان کودکی به سان خورشیدی فروزنده در خاندان اهل بیت علیهم السلام می‌درخشید. در این دوره دو موضوع «تثبیت امامت» وی بعد از پدر و بروز «جلوه‌هایی از شخصیت» بیشتر از هر چیزی توجه ما را به

خود جلب می‌کند.

تثبیت امامت

۱- امام صادق علیه السلام از همان لحظه‌ی نخست تولد، شیعیان را نسبت به امامت فرزندش موسی آگاه ساخت و این‌گونه فرمود: «فعلقوا بابنی هذا المولود... فهو والله صاحبکم من بعدی». (۶) به فرزندم، این مولود بچسبید. او به خدا بعد از من صاحب شماست. ۲- علائم برتری این مولود پاک از همان روزها بر همگان آشکار شد. از جمله می‌توان به سخن گفتن حضرت در گهواره اشاره کرد. یعقوب بن سراج می‌گوید: «به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم حضرت در کنار گهواره پسرش موسی ایستاده و فرزندش در گهواره است. امام مدتی با او راز گفت. پس از آن که سخنانش به پایان رسید، نزدیکتر رفتم. به من فرمود: نزد مولایت (در گهواره) برو و سلام کن. من کنار گهواره رفتم و سلام کردم. موسی بن جعفر علیه السلام که در میان گهواره بود با کمال شیوایی جواب سلام مرا داد و فرمود: «برو و نام دختری [حمیرا] را که دیروز برایش برگزیده‌ای، عوض کن، آن گاه نزد من بیا؛ زیرا خداوند چنان نامی را نمی‌پسندد. من هم رفتم و نام او را عوض کردم». (۷)

جلوه‌هایی از شخصیت امام علیه السلام

۱- نبوغ حضرت در سنین خردسالی همگان را شگفت زده کرده بود؛ به عنوان نمونه وقتی «عیسی شلقان» از حضرت سوالی پرسید، چنان جوابی گرفت که در جایش می‌خکوب شد. خودش می‌گوید: «روزی در جایی نشسته بودم، امام کاظم علیه السلام را [که در آن وقت کودک بود] دیدم که بره‌ای همراه داشت و از کنار من عبور کرد، به او گفتم: ای پسر! می‌بینی پدرت [امام صادق علیه السلام] چه می‌کند؟ نخست به ما دستور می‌دهد «ابو الخطاب» (محمد بن مقلاس اسدی کوفی) را دوست بداریم، سپس دستور می‌دهد او را لعن کنیم. فرمود: «خداوند بعضی از انسان‌ها را برای ایمان آفرید که ایمانشان دائمی است، بعضی دیگر را برای کفر دائمی آفرید. در این میان نیز به برخی ایمان عاریه‌ای داد که آنان را «معارین» (عاریه داده شدگان) می‌گویند و هر گاه خدا بخواهد، ایمان را از آن‌ها بگیرد. «ابو الخطاب» از این گونه است و ایمان عاریه‌ای به او داده بودند [در آن زمان که ایمان داشت، امام صادق علیه السلام فرمود: او را دوست بدارید و اکنون که مذهب باطلی اختراع کرده، امام فرمود، او را لعنت کنید]، من به حضور امام صادق علیه السلام رفتم و آنچه را که به فرزندش گفته بودم و او جواب داده بود، به عرض حضرت رساندم. امام فرمود: «این پسر (یا این کلام پسر) از جوشش نبوت است». (۸) ۲- ابو حنیفه می‌گوید: به خانه‌ی امام صادق علیه السلام رفتم. در دالان خانه کودکی را دیدم... پرسیدم: بشر که گناه می‌کند. گناه او را چه کسی انجام می‌دهد، فرمود: آن که گناه می‌کند از سه حال بیرون نیست. یا خود گناه می‌کند، یا خدا، یا هر دو. اگر بگوییم خدا گناه می‌کند، او با انصاف‌تر و عادل‌تر از آن است که خود گناه کند و بنده‌اش را مجازات کند، اگر هر دو گناه کنند، خدا با بنده‌اش در گناه شریک است و شریکی که از بنده قوی‌تر است، مجازات قوی به خاطر گناه مقدم‌تر از مجازات ضعیف است. و اگر بنده گناه می‌کند. بنابراین رواست که امر و نهی خداوند متوجه بنده شود و کیفر و پاداش نیز به او تعلق بگیرد و بهشت و دوزخ نصیب او شود. ابو حنیفه چنان مرعوب این استدلال شد که گفت: «ذریه بعضها من بعض والله سمیع علیم» (۹) آنها فرزندان هستند که بعضی از بعض دیگر (در پاکی و کمال) گرفته شده‌اند و خداوند شنوا و داناست. (۱۰)

دوران امامت

دوران امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از ۲۵ شوال سال ۱۴۸ ه. همزمان با شهادت پدر بزرگوارش امام صادق علیه

السلام آغاز شد. در این زمان حضرت ۲۰ سال داشت. در آغاز امامت، حضرت با قاتل پدرش، منصور دوانیقی رو در رو بود. وی که از سال ۱۳۶ خلافت اسلامی را پس از ابو العباس سفاح به دست گرفته بود، به دلیل وصیت امام صادق علیه السلام در مورد تعیین جانشین خود و ملاحظات دیگر علنا تعرضی به امام نمی‌کرد. (۱۱) ولی در خفا سیاست فشار بر حضرت را در دستور کار خویش قرار داده بود و دقیقا به همین علت بود که امام صادق علیه السلام در وصیت خود خلیفه را به عنوان یکی از جانشینان خود معرفی کرد تا از فشارهای سیاسی بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام حد اقل در منظر مردم کاسته شود، از این رو وقتی منصور دوانیقی امام صادق علیه السلام را به شهادت رساند، به فرماندار مدینه محمد بن سلیمان دستور داد «اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده او را حاضر کن و گردنش را بزن» اما فرماندار در پاسخش نوشت: «جعفر بن محمد در وصیت نامه‌اش پنج نفر را جانشین قرار داده است. منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان (فرماندار مدینه) عبدالله بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده. «وی آن گاه از خلیفه پرسید کدام را گردن بزنم؟! در مقابل منصور که آثار خشم از این کیاست امام در سیمایش هویدا بود، گفت: این‌ها را نمی‌توان کشت (۲۱). وی از این پس در صدد برآمد با شیوه‌های سیاسی و ... حضرت را در فشار قرار دهد از این زمان به مدت سی و پنج سال امام موسی بن جعفر علیه السلام در منصب امامت قرار گرفت پس از مرگ منصور، نوبت به خلافت مهدی بن عبدالله منصور رسید وی که در سال ۱۵۸ به خلافت رسید، وقت خود را عموما به حل منازعات داخلی و کشور گشایی گذراند، لذا امام اندک فرصتی برای بیان حقایق شرع و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام یافت. البته خلیفه نیز برای در امان ماندن از خطر احتمالی از سوی امام، حضرت را مدتی زندانی کرد و چون تضمین گرفت که بر علیه او نشورد، حضرت را آزاد کرد. تفصیل واقعه به روایت فضل بن ربیع از پدرش چنین است: وقتی مهدی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرد، یکی از شب‌ها حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: «یا محمد فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم» آیا شما به این امید بودید که اگر ولایت یافتید، در زمین فساد کنید و قطع ارحام کنید! به دنبال این خواب، خلیفه ربیع را شبانه خواست و گفت: که موسی بن جعفر علیه السلام را نزدش حاضر کند. او این کار را کرد و چون امام حاضر شد، خلیفه دست در گردن امام انداخت و جریان خواب خود را بازگو کرد و گفت: آیا به من اطمینان می‌دهی بر علیه من یا فرزندانم خروج نکنی؟! بعد از آن که تضمین گرفت، از ربیع خواست امام را به مدینه بازگرداند و او نیز شبانه همین کار را کرد. البته این اعمال و فراخواندن مکرر حضرت موجبات نگرانی خاندان و شیعیان حضرت را فراهم می‌کرد از جمله صاحب کشف الغمه از کتاب دلایل از ابی قتاده قمی از ابی خالد زبالی نمونه‌ای از این نگرانی یاران را نشان می‌دهد این واقعه مربوط به زمانی است که قیام شهید فخر سرکوب شد و مهدی چون عامل تحریک را امام می‌دانست قسم خورد حضرت را به شهادت برساند. لذا حضرت را به دستور مهدی دستگیر کردند تا به پایتخت ببرند و وقتی به شهر زباله رسیدند، امام از ابی خالد که با نگرانی و اندوه ایشان را نگاه می‌کرد، خواست نیازهایش را برطرف کند همچنین علت غم و اندوهش را پرسید ابی خالد گفت: چرا غمگین نباشم که تو را نزد این طاغی می‌برند و من خیالم از این قضیه ناراحت است. حضرت فرمود: ای ابا خالد من از او ترسی ندارم وقتی حلال ماه، روز ... شد منتظر می‌باشد. ابی خالد می‌گوید من که نگران حضرت بودم، روز و شب منتظر آن لحظه بودم. تا این که روز موعود رسید. من اول شب در محلی که به من وعده داده بود، منتظر ماندم، و چون کمی طول کشید به وسوسه افتادم در همین لحظه سواری از طرف عراق پیش آمد و در این بین حضرت ابو الحسن علیه السلام جلو کاروان بر قاطر خود سوار بود، مرا صدا زد و فرمود: شک مکن شیطان دوست دارد که تو را به شک بیندازد. من از خلاصی حضرت خوشحال شدم و گفتم: «الحمد لله الذی خلصک من الطاغیة» (۱۳). بعد از مرگ مهدی عباسی در سال ۱۶۹ ه. ق هادی عباسی به خلافت رسید. وی نیز نسبت به حضرت حساسیت خاصی داشت به گونه‌ای که در صدد برآمد به حضرت آسیب برساند و نزدیکان امام، او را به دوری از خلیفه دعوت کردند امام در مقابل، دست به آسمان برداشت و گفت: «الهی کم من عدو شحذ لی طبه مدیته وارهف لی شاحذه وداف لی قوائل سمومه ولم تتم عنی عین

حراسته فلما رایت ضعفی عن احتمال الفوادح وعجزی عن ملمات الجوائح صرفت ذلک عنی بحولک وقوتک لا بحولی وقوتی والقیته فی الحفیره التي احتفرها لی «... ای خدای من چه دشمن‌هایی که از برای کشتن من شمشیر خود را تیز نمودند و دشنه خود را سوهان زدند و زهرجان گداز خود را برای هلاک من تهیه کرده و سائیدند و دیده حراست و دیدبانی آن‌ها برای آزار من به خواب نرفت [و دائم در اندیشه قتل من بودند] ولیکن چون ناتوانی و ضعف مرا از تحمل این بارهای سنگین بلا- و این گونه گرفتاری‌ها دیدی و عجز مرا از دچار شدن به این بلاهای جانگداز مشاهده فرمودی به حول و قوه خود آن را از من رد کردی نه به حول و قوه من و دشمن مرا در گودال یا چاهی افکندی که او آن را برای من کنده بود «... بعد از این دعا، اهل بیت حضرت از نزدش خارج شدند امام اندکی بعد باز گشت تا خبر مرگ هادی را برایش قرائت کنند (۱۴). در هر صورت بعد از مرگ وی نوبت به خلافت هارون الرشید رسید.

ویژگی عصر هارون الرشید

هارون الرشید، نواده منصور دوانیقی بود و در ۲۷ ذی حجه سال ۱۴۵ هـ به دنیا آمد همزمان با وفات برادرش موسی، هادی به خلافت رسید و آن زمان (چهاردهم ربیع الاول ۱۷۰ هـ. ق) ۲۲ سال داشت. هارون در دوره اوج و عظمت خلافت بنی عباس به سلطنت رسید. در این دوره دانش و فلسفه و حکمت و ادب به رشدی شگفت‌انگیز رسید که البته تا حدود زیادی در حول فعالیت‌های علمی امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز تا زمانی که از شر هارون در امان بود در این نهضت فکری و علمی نقش پیشرو داشت و انبوه شاگردان فاضل او گواه این مدعاست. دقیقاً همین پیشروی امام و یارانش، هارون را به وحشت انداخت و با وجود فضای باز علمی، در صدد محصور کردن حضرت برآمد تا نفوذ معنوی و علمی ایشان را نابود سازد. هارون به این منظور در برابر حقایق دینی که از سوی امام بیان می‌شد، فلسفه یونان و کتب هند و افسانه‌ها را به عنوان ابزار فرهنگی و معنوی علم کرد و در برابر فقه و احکام پویا نیز، مانند جد خود منصور علمای مخالف اهل بیت را تشویق کرد تا در مقابل حضرت عرض اندام کنند حتی در مدینه منوره برای امور شرعی و احکام دینی اشخاصی را معین کرد و به مالک بن انس و کتاب موطاء او اهمیت فوق العاده داد و پسران خود را برای قرائت آن کتاب به مدینه فرستاد. تمام این کارها برای کاستن از مراجعه مردم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود اما غافل از این که هر چه می‌کرد بر جلال و عظمت حضرت می‌افزود. از این رو به مقابله فیزیکی با حضرت روی آورد. در این جبهه هارون علاوه بر خود حضرت، علویان را نیز تحت فشار قرار می‌داد حکایتی که در ذیل می‌آید شاهد این مدعا است. عبدالله بن بزاز نیشابوری می‌گوید. میان من و حمید بن قحطبه طوسی معامله بود. در سالی به نزد او رفتم وقتی خبر آمدن مرا شنید در همان روز پیش از آن که جامه‌های سفر را تغییر دهم مرا طلبید و این در ماه مبارک رمضان و وقت زوال بود. وقتی داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نهر آبی در میان آن خانه جاری است. چون سلام کردم و نشستم سفره غذا را پهن کرد من که یادم نبود روزه‌ام دست به سفره بردم ولی بلافاصله یادم آمد روزه‌ام، لذا دست کشیدم. حمید پرسید: چرا غذا نمی‌خوری؟ گفتم: ماه مبارک رمضان است و من روزه‌ام شاید شما عذری دارید که موجب افطار شده است او گفت: من عذری ندارم. و همان لحظه گریان شد. وقتی غذایش را خورد. پرسیدم برای چه گریه کردی، گفت: وقتی که هارون در طوس بود شبی مرا خواست. وقتی نزد او رفتم دیدم شمعی نزد او می‌سوزد و شمشیر برهنه‌ای نزد اوست و خادمی در کنارش. وقتی مرا دید گفت: چگونه است اطاعت تو از من؟ گفتم: به جان و مال تو را اطاعت می‌کنم. لحظاتی سر به زیر انداخت و به من اجازه برگشتن داد. وقتی به خانه رسیدم دوباره بپیک او به دنبالم آمد و من نزد خلیفه برگشتم. باز پرسید چگونه است اطاعت تو؟ گفتم: فرمانبردار تو از جان و مال و زن و فرزند هستم. او تبسمی کرد و اجازه مرخصی داد. تا داخل خانه شدم باز فرستاده‌اش مرا خواست. نزد او رفتم: پرسید اطاعت تو از ما چه اندازه است؟ گفتم: تو را اطاعت می‌کنم در جان و مال و زن و فرزند و دین خود. او تا این پاسخ را

شنید خندید و گفت: این شمشیر را بگیر و به آنچه این خادم گفت، عمل کن. خادم شمشیر را به من داد و مرا به خانه‌ای آورد و قفل را باز کرد. وقتی داخل شدیم چاهی دیدم که در صحن خانه کنده‌اند. سه اتاق در بسته هم آنجا بود، در یکی را باز کرد دیدم بیست نفر از پیران و جوانان و کودکان که گسیوها و کاکل‌ها داشتند [نشانه سیادت] همه در بند و زنجیر هستند و همه از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه علیه السلام هستند. آن خادم گفت: که خلیفه از تو خواسته این‌ها را گردن بزنی. پس یک یک را بیرون می‌آورد و من در کنار چاه ایشان را گردن می‌زدم تا آن که همه را گردن زدم و او سرها و بدن‌ها را در چاه انداخت. آن گاه در اتاق دوم را گشود آنجا نیز بیست نفر بودند آن‌ها را هم گردن زدم. در اتاق سوم هم بیست نفر بودند آن‌ها را هم کشتم تا این که نوبت نفر بیستم شد، مرد پیری بود. گفت: دست بریده باد ای ملعون! چه عذر، خواهی داشت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از تو پرسد چرا شصت نفر از فرزندان بی گناه مرا کشتی؟ تا این سخن را شنیدم بر خود لرزیدم خادم پیش آمد و فریاد زد که چرا معطلی! من او را نیز گردن زدم. حال با این وضع که شصت نفر را گردن زدم، روزه و نماز چه فایده‌ای به حال دارد. (۱۵) آری همین روایت دردناک خود گوشه‌ای از سختگیری‌های هارون نسبت به علویان را نشان می‌دهد. اما درباره فشار بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌توان دوره طولانی زندان را بارزترین فشار خلیفه دانست که بر حضرت وارد کرد. و سرانجام امام موسی بن جعفر علیه السلام به دستور هارون و به دست سندی بن شاهک با خرما زهر آلود مسموم گردید و مطابق قول مشهور در روز جمعه ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق به شهادت رسید. (۱۶)

پی‌نوشت‌ها

(۱) شرح مفصل این خبر را در اصول کافی، ج ۱ ص ۳۸۵، حدیث ۱، باب موالید ائمه بخوانید و المحاسن ص ۳۱۴. (۲) سال ۱۲۹ هجری نیز نقل شده است به کافی ج ۱ ص ۴۷۶، بحار الانوار ج ۴۸ ص ۲، ارشاد مفید ص ۲۶۹، کشف الغمه ج ۲، ص ۲۱۲ و اعلام الوری ص ۲۸۶، و ۳۱۰، رجوع کنید. (۳) شعر از ابو الفضل آسمانی. (۴) اصول کافی، ج ۱ ص ۴۷۷. (۵) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۳۸۲، کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۱۲، الارشاد مفید ص ۲۷۰ و فصول المهمه، ص ۲۱۴. (۶) محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۱۴. (۷) اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۰. (۸) اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۸ و همچنین در ج ۱، ص ۳۱۱. (۹) آل عمران: ۳۴. (۱۰) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۱۴. (۱۱) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۳۴۹. (۱۲) بحار الانوار، ج ۴۷ ص ۳، مناقب ابن شهر آشوب، ص ۳۲۰ و اصول کافی ج ۱ ص ۳۱۰ (مالی الی قتل هولاء سبیل. اعلام الوری، ص ۲۹۰). (۱۳) اصول کافی ج ۱ ص ۴۷۷ و بحار الانوار ج ۴۸ ص ۱۵۱. (۱۴) فصول المهمه ص ۲۷۱. (۱۵) عیون اخبار الرضا، ج ۱ ص ۱۰۰. (۱۶) مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۴۹.

ستاره اندلسی مادر امام موسی کاظم (ع)

مقدمه

محمد رضایی مادر امام موسی بن جعفر علیه السلام، حُمَیْدَه اندلسیه (۱) از اشراف اعاجم بود و حضرت صادق علیه السلام درباره‌اش می‌فرمود: حُمَیْدَه از هر ناپاکی، پاکیزه است. او مانند شمش طلاست. پیوسته ملائکه از او حراست می‌کردند تا اینکه به سبب کرامتی که از سوی حق تعالی برای من و حجت بعد از من است، به دستم رسید. (۲) دیار و تبار و کنیه‌اش حمیده دختر صاعد بربری از دیار اندلس بود که با لقب لؤلؤه از او یاد می‌شد بانویی باور و مورد اعتماد بود. (۳)

توضیح واژه بربر

بربر مردمی از ساکنان شمال غرب آفریقا بودند و جمع این واژه برابر و برابره است. (۴) بربر از واژه یونانی باربار به معنی غیر یونانی است. مانند عجم به معنی غیر عرب. آنتی‌های غیر یونانی‌ها را بربر می‌گفتند؛ چنانکه در داستانهای ما غیر ایرانی را تور گرفته‌اند و عرب غیر عرب را عجم، غالباً تصور می‌کنند که بربر یونانی به معنی وحشی است ولی تصور نمی‌رود چنین باشد زیرا در کتاب هرودوت می‌گوید: لاسدمونی‌ها (اهالی شبه جزیره پلوپونس) پارسی‌ها را به جای بربر خارجی گویند. لذا اینجا منطقی است که استنباط کنیم: آنتی‌ها جای خارجی بربر می‌گفتند. (۵) ابوالمنذر معتقد است که بربرها از فرزندان فاران بن عملیق‌اند و شرقی می‌گوید: بربر عملیق فرزند بلعم فرزند عامر فرزند اشلیخ فرزند لاوذ فرزند سام فرزند نوح است و برخی معتقدند: عملیق فرزند لاوذ فرزند سام فرزند نوح است. (۶) و انس بن مالک از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم حدیثی به این صورت نقل می‌کند...: «کان يقول تزوجوا فی نساءهم»... بازنهای آنها ازدواج کنید. (۷)

از بردگی تا همسری امام

عکاشه از امام باقر علیه السلام سؤال کرد چرا برای امام صادق علیه السلام همسری اختیار نمی‌کنید؟ او که به سن ازدواج رسیده است؟ امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه‌ای پول سربسته بود، فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می‌آید و در دار میمون منزل می‌کند با این کیسه پول، همسری برایش انتخاب می‌کنم. عکاشه می‌گوید مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم. فرمود: می‌خواهید شما را از آمدن برده فروشی که گفته بودم، آگاه سازم؟ بروید و با این کیسه پول از او کنیزی انتخاب کنید. ما نزد برده فروش آمدیم. گفت: هر چه داشتم فروختم مگر دو دخترک بیمار که یکی از دیگری بهتر است. گفتیم: آنها را بیاورید تا ببینیم، وقتی آورد یکی را انتخاب کردیم و قیمتش را پرسیدیم. گفت: به هفتاد اشرفی. گفتیم: او را به همین کیسه پول می‌خریم هر چه بود، ما نمی‌دانیم در آن چقدر است. مردی که موهای سر و رویش سفید بود جلوتر آمد و گفت: باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت: باز کنید ولی اگر از ۷۰ اشرفی دو جو (۸) هم کمتر باشد، نمی‌فروشم. پیرمرد گفت: نزدیک بیاید، ما نزدیکش رفتیم و مهر کیسه را باز کردیم و اشرفی‌ها را شمردیم بی‌کم و زیاد، ۷۰ اشرفی بود. به این ترتیب نزد امام باقر علیه السلام آمدیم. وی می‌گوید: امام باقر علیه السلام که قبلاً ما را از این واقعه مطلع کرده بود، خدا را ستایش کرد و به دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حُمَیْده، فرمود: حُمَیْده باشی در دنیا و محموده (۹) باشی در آخرت. آیا دوشیزه هستی؟ گفت: آری. برده فروش گاه نزد من می‌آمد، ولی خدا مردی را که سر و ریش سفیدی داشت، بر او مسلط می‌کرده. او چنان سیلی بر برده فروش می‌زد که از نزد من بر می‌خاست؛ چند بار نزد من نشست و پیرمرد هم چند بار به او سیلی زد. امام رو به فرزندش کرد و فرمود: ای جعفر این دختر را نزد خود ببر و به این هرگاه امام صادق علیه السلام اراده تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت، به ام فروه و همسرش حمیده واگذار می‌نمود. طریق بهترین شخص روی زمین یعنی موسی بن جعفر علیه السلام از او متولد شد. (۱۰) بانوی فقیه و امین آن بانو آنقدر نسبت به احکام و مسائل فقهیه و عالم بود که حضرت صادق علیه السلام امر می‌فرمود تا بانوان در اخذ مسائل احکام به او رجوع نمایند. (۱۱) و چنان مورد اعتماد بود که هرگاه امام صادق علیه السلام اراده تقسیم حقوق اهل مدینه را داشت، به ام فروه و همسرش حمیده واگذار می‌نمود. (۱۲)

میلاد نور

ابوبصیر می‌گوید: سالی که حضرت امام موسی علیه السلام متولد شد، در خدمت حضرت صادق علیه السلام در سفر حج بودم. وقتی به منزل آبواء (۱۳) رسیدیم، حضرت برای ما چاشت خواست. در بین خوردن غذا پیکی از طرف حمیده به نزد حضرت آمد و خبر داد که حمیده می‌گوید اثر وضع حمل در من ظاهر شده است و این فرزند مثل فرزندان دیگر نیست. (۱۴) حضرت با

خوشحالی برخاست و به سوی خیمه رفت اندک زمانی بعد بازگشت، چهره‌اش شگفته و خندان بود و آستینهایش را بالا زده بود. گفتیم خدا همیشه لبهایتان را خندان و دلتان را شادان کند، حمیده در چه حال بود؟ فرمود: حق تعالی پسری به من عطا کرد که بهترین خلق خداست و حمیده مرا به موضوعی از او خبر داد که من از او آگاهتر بودم. ابوبصیر گفت: فدایت شوم به چه چیزی خبر داد؟ فرمود: حُمَیْدَه گفت: وقتی آن مولود مبارک آمد، دستهایش را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد. به او گفتم که علامت ولادت حضرت رسالت و هر امامی که بعد از او هست، چنین است. (۱۵) امام صادق علیه السلام می‌فرمود: شبی که نطفه جَدَم (امام سجّاد علیه السلام) منعقد شد فرشته‌ای ظرفی را که شربت در آن بود نزد امام حسین علیه السلام آورد، شربتی که از آب روان‌تر، از کره نرم‌تر، از عسل شیرین‌تر، از برف خنک‌تر و از شیر سفیدتر بود، پس از آشامیدن، نطفه جَدَم بسته شد. نطفه من نیز به همین ترتیب بسته شد و آنگاه که نوبت به انعقاد نطفه پسر (موسی علیه السلام) رسید، فرشته‌ای نزد آمد از همان شربت به من داد و نطفه پسر که تازه متولّد شده، بسته شد. «بنابراین از آنچه که خدا به من داده، شادمانم. به این پسر توجه داشته باشید و بدانید که به خدا سوگند پس از من او صاحب شماس است...» وقتی که این فرزند دستش را بر زمین بگذارد، منادی از اعماق عرش از طرف پروردگار از افق اعلیٰ به اسم او و اسم پدرش سه مرتبه ندا می‌کند (ای فلان فرزند فلان ثابت باش) به خاطر عظمت خلقت، از برای تو و متولیان تو رحمت خود را واجب گردانیدم، و بهشتم را بخشیدم، و بر آنها مجاورت خود را حلال گردانیدم. به عزت و جلالم قسم کسی را که با تو دشمنی کند، به شدیدترین عذابهایم مبتلا گردانم هر چند در دنیا به خاطر وسعت رحمت آنها را روزی بدهم. امام در ادامه فرمود: وقتی که ندای منادی تمام شد، او در حالی که دستش را روی زمین نهاده و سرش را به سوی آسمان کرد، جواب می‌دهد و می‌گوید: شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. (۱۶) زمانی که این آیه را تلاوت کرد، خداوند علم اول و آخر را به او عطا می‌فرماید و سزاوار زیارت روح در لیلَةُ الْقَدْرِ می‌گرداند. پرسیدم: مگر روح همان جبرئیل نیست؟ فرمود: جبرئیل از ملائکه است و روح خلقی اعظم از ملائکه است مگر چنین نیست که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» در این شب فرشتگاه و روح را نازل می‌گرداند.

جشن تولد

شیخ برقی از منهای قصاب روایت کرده است: از مکه به قصد تشریف به مدینه بیرون شدم. همین که به ابواء رسیدم، دیدم حق تعالی مولودی به حضرت صادق علیه السلام عطا فرمود. ایشان یک روز بعد از من وارد مدینه شد. امام سه روز مردم را طعام داد. من هم در طعام آن حضرت حاضر شدم. چندان غذا می‌خوردم که تا روز دیگر که بر سفره آن وارد می‌شدم، دیگر محتاج به طعام نبودم. سه روز من از طعام آن حضرت خوردم، چندان که از سنگینی طعام بر بالش تکیه می‌دادم. (۱۷)

رؤیای راستین

حمیده از زمانی که مادر حضرت رضا علیه السلام نجمه را خرید، یاد می‌کرد و می‌فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیدم که به من می‌فرمود: ای حمیده نجمه را به فرزندت موسی ببخش زیرا به زودی فرزندتی از او متولد می‌شود که بهترین روی زمین است، دستور آن حضرت را جامه عمل پوشاندم. زمانی که امام رضا علیه السلام به دنیا آمد، حمیده، نجمه را طاهره نامید.

حدیث وداع

شیخ صدوق از ابی‌بصیر نقل می‌کند برای تسلیت حضور حُمَیْدَه رسیدم، او گریست آنگاه فرمود، ای ابامحمد اگر می‌دیدم امام

صادق را که قبل از رحلت چه حالی داشت تعجب می کردی. چشمانش را باز کرد و فرمود: همه خویشاوندان و اهلم را جمع کنید. همه را فرا خواندیم. حضرت به سوی همه نظر کرد و فرمود: «ان شفاعتنا لاینالها مستخفا بالصلوة» همانا شفاعت ما به کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی رسد. فرزندان حمیده او فرزندان دیگری نیز داشت در تاریخ ولادت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: مادرش حمیده بربریه اندلسیه بود که ام ولد نیز نامیده می شود فرزندان او عبارتند از: اسحاق و فاطمه. (۱۸)

اسحاق (آفتاب عریض)

اسحاق مردی فاضل باورع و مجتهد و صالح بود که از او حدیث روایت کرده اند. او چنان مورد اطمینان بود که هر گاه ابن کاسب از او حدیثی نقل می کرد، می گفت مرا ثقه رضی الله عنده اسحاق بن جعفر علیه السلام حدیث کرد و او به امامت برادرش موسی بن جعفر علیه السلام قائل بود. اسحاق از پدرش برای امامت برادرش؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نقل کرده است و صاحب عمده الطالب می گوید: او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و مادرش مادر امام موسی علیه السلام بود. او محدثی جلیل بود تا آنجایی که طایفه ای از شیعه مدعی امامت او بودند (... ۱۹) اسحاق معروف به عریضی بود زیرا در عریض به دنیا آمد و کنیه اش ابامحمد بود و شیخ طوسی در رجالش او را در زمره اصحاب پدرش امام صادق علیه السلام شمرده است و از او حدیث نقل می کند. شیخ مفید با تأکید بسیار از وی با این عبارت ستایش می کند «او از اهل فضل و صلاح و ورع و اجتهاد بود. وی محدثی جلیل القدر بود. چنانکه گروهی از شیعیان مدعی امامت او شده اند، هر گاه سفیان بن عتینه از او روایت می کرد، او را مورد ستایش قرار داده، می گفت: «هُوَ مِنْ أَقْلِ الْمُعَقِّبِينَ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَدَدًا.» (۲۰)

سادات بنی زهره

نسب بنی زهره که ساکن حلب و خانواده جلیلی بودند به اسحاق بن جعفر منتهی می شود. از جمله ایشان می توان از ابوالمکارم حمزه بن علی بن زهره حلبی عالم فاضل جلیل، نویسنده آثار وقتی آن مولود مبارک آمد، دستهایش را بر زمین گذاشت و سر خود را به سوی آسمان بلند کرد. علمی فراوانی در کلام و امامت و فقه و نحو نام برد. همچنین از جمله آثار او «غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع» است. او، پدرش، جدش و برادرش؛ عبدالله از اکابر فقهاء امامیه اند. آیه الله علامه حلی اجازه کبیره معروفه را برای بنوزهره نوشته است. مردان پولادین در حلب سید شریف تاج الدین بن محمد بن حمزه بن زهره در کتاب غایة الاختصار فی اخبار البیوتات العلویة المحفوظة من الغبار در ذکر بیت اسحاقیین می نویسد: حمد خدا را که ما را از بیت زهره قرار داد که نقباء حلب می باشند. جدشان زهره بن ابی المواهب علی؛ نقیب حلب بن محمد بن نقیب حلب ابن ابی سالم محمد مرتضی مدنی است که از مدینه به حلب آمد. ابن احمد مدنی که مقیم حران بود.

سادات دیباجی

به محمد بن جعفر به جهت حسن و جمال و کمالش دیباجه می گفتند. وی مردی سخی و شجاع بود و با رأی زیدیان در خروج با شمشیر موافقت داشت و در ایام مأمون در سنه ۱۹۹ در مدینه خروج کرد و مردم را به بیعت با خود فرا خواند، اهل مدینه با او به عنوان امیر مؤمنین بیعت کردند. او مردی قوی القلب و عابد بود. همیشه یک روز روزه می گرفت و یک روز افطار می نمود. هر گاه از منزل خارج می شد، لباسش را به برهنه ای می داد. هر روزی گوسفندی برای میهمانان خود ذبح می کرد. وی به طرف مکه رفت و با جماعتی از طالبیین که حسین و حسن اطفس و محمد بن سلیمان بن داود بن حسن مثنی و محمد بن حسن معروف به اسلیق و علی بن حسین بن عیسی بن زید و علی بن حسین بن زید و علی بن جعفر بن محمد از جمله ایشان بودند. با هارون بن مسیب جنگ کرد

و بسیاری از افراد لشکر هارون را کشت آنگاه دست از جنگ برداشت. هارون بن مسیب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را به رسالت به نزد محمد بن جعفر فرستاد و او را به صلح دعوت کرد اما محمد بن جعفر از صلح اباہ کرد و آماده جنگ شد. هارون نیز لشکری فرستاد و محمد را با طالبیین در آن کوهی که منزل داشتند، محاصره کردند و تا سه روز مدت محاصره طول کشید و آب و طعام ایشان تمام گشت، اصحاب محمّد بن جعفر دست از او برداشتند و متفرق شدند لاجرم محمد ردا و نعلین پوشیده به خیمه هارون بن مسیب رفت و از برای اصحاب خود امان خواست. هارون نیز به وی امان داد. (۲۱) از تاریخ قم نقل است که محمد دیباج در جرجان وفات یافت در وقتی که مأمون به عراق می‌رفت در سنه ۲۰۳ و مأمون بر او نماز گزارد و در جرجان او را دفن کرد.

پی نوشت ها

(۱) اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵. (۲) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲. (۳) اعلام نساء المؤمنات، ص ۳۱۱ صاحب مناقب نامش را حمیده مصفاة دختر صاعد بربری که او را اندلسی و ام ولد و کنیه‌اش را لؤلؤه بیان می‌کند. (۴) فرهنگ الفبائی الرائد، ج ۱، ص ۳۷۲. جیل به مغرب افریقیه، ج، البرابرة و امه أخرى بین الجبوش و الرنج الواحد بربری مردمی هستند که بین حبشه و زنگ سکنی دارند. مفرد آن بربری است. (۵) لغت نامه دهخدا، حرف باء، ص ۸۲۲، به نقل از ایران باستان، ص ۷۸. (۶) معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۴۱. (۷) همان، ص ۵۴۲. (۸) حبه: به وزن دو جو و یک شصتم دینار است. (۹) حمیده و محموده: ستوده و پسندیده. (۱۰) اصول کافی، ج ۲ ترجمه، ص ۳۸۵ ۳۸۶. (۱۱) الامال، ج ۲، ص ۱۸۸ و ۱۲۴. (۱۲) اعلام نساء المؤمنات، تألیف محمد الحسون ام علی مشکور، ص ۳۱۱. مادر امام صادق علیه السلام فاطمه مسماء به ام فروة دختر قاسم بن ابی بکر است که حضرت صادق علیه السلام در حق او فرموده مادرم از جمله زنانی بود که ایمان آورد و تقوی و پرهیزکاری را اختیار کرد و احسان و نیکوکاری نمود و خدا دوست دارد نیکوکاران را. (۱۳) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲. روستای اطراف مدینه که در آنجا قبر آمنه مادر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم است و منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۸۷، نام منزلی است بین مکه و مدینه. (۱۴) هدیة الاحباب، حاج شیخ عباس قمی، ص ۲۰۷. الصفار القمی ثقة عظیم القدر وجه اصحابنا القمیین وقلیل السقط فی الروایة صاحب تصنیفات جیده مثل کتابهای حسین بن سعید و از شاگردان احمد بن محمد بن خالد برقی است بلکه زیادتیر از جمله بصائر الدرجات است که در دست است وفاتش در قم سنه ۲۰۹ (ر.ص). (۱۵) منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۸۹. (۱۶) آل عمران، آیه ۱۸. (۱۷) اعلام نساء المؤمنات، تألیف محمد الحسون ام علی مشکور، ص ۳۱۱. (۱۸) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۷، به نقل از کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۰. (۱۹) منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۶۵. (۲۰) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۵۸ پاورقی برای اطلاع بیشتر رجوع به عمده، ص ۲۴۹ و مشجره الکشاف، ص ۶۸. (۲۱) بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۲۵۷ و تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۳۳ و خطیب در تاریخش، ج ۲، ص ۱۱۳ و مقاتل ابوالفرج، ص ۵۳۸ او مردی عاقل فاضل بود یک روز در میان روزه می‌گرفت همسرش خدیجه دختر عبدالله بن الحسین می‌گفت هرگز با لباسی بیرون نمی‌رفت مگر اینکه بر بیچارگان می‌پوشاند و برمی‌گشت ابن عنبه در عمدة الطالب ص ۲۴۵ اشاره به دعوت برای محمد بن ابراهیم بن طباطبا حسین و بعد از فوت او دعوت به سوی خودش را اشاره می‌کند

آفتاب مغرب (همسر امام کاظم «ع»)

محدثه رضایی مادر گرامی حضرت امام رضا (ع) از بزرگ زادگان عجم بود. او در عجم به دنیا آمد اما در بلاد عرب رشد کرد و پرورش یافت. از مشهورترین نامهایش تکتم می‌باشد که از نامهای زنان عرب است و در اشعار عرب این نام زیاد آمده است. او نامهای دیگری هم دارد از جمله: سکن نویه، اروی، نجمه، سمانه، سلامه، خیزران، مرسیه، صقر، و البته این تمام نامهای ایشان

نیست و دلیل اینکه ایشان نامهای زیادی دارد این است که مستحب است اسم برده هنگام تغییر مالک، تغییر پیدا کند. و حال ما سرگذشت بردگی ایشان را شرح می‌دهیم: علامه مجلسی از هشام روایت کرده است که روزی حضرت امام موسی کاظم (ع) از من پرسید که آیا از برده فروشان کسی آمده؟ جواب دادم: نه. حضرت فرمود: آمده است بیا تا به نزد او برویم. همراه آن حضرت شدم وقتی که به مکان مورد نظر رسیدیم، با کمال تعجب دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده است و با خودش غلامان و کنیزان بسیاری آورده است. حضرت جلو رفت و فرمود: کنیزان خود را بر ما عرضه کن! او نه کنیز آورد و حضرت هیچ کدام را نپسندید و فرمود: دیگر بیاور. گفت: کنیزی ندارم. حضرت فرمود: داری و باید بیاوری. گفت: به خدا سوگند ندارم مگر یک کنیز بیمار! حضرت فرمود: او را بیاور. ولی مرد برده فروش امتناع کرد و بنا بر این من و حضرت برگشتیم. روز بعد حضرت مرا به نزد او فرستاد و فرمود: به هر قیمت که بگویند آن کنیز بیمار را برای من خریداری کن و به نزد من بیاور! من مثل روز قبل پیش مرد برده فروش رفتم و گفتم: آمده‌ام تا آن کنیزک را طلب کنم. کنیز را به قیمت زیادی به من فروخت و گفت: راستش را بگو آن مردی که دیروز با تو همراه بود که بود؟ گفتم: مردی است از بنی‌هاشم! برده فروش گفت: ای مرد! بدان که من این کنیز را از دورترین بلاد غرب خریدم، روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را دید و پرسید او را از کجا آورده‌ام؟ گفتم: او را برای خودم خریده‌ام گفت: سزاوار نیست این کنیز نزد امثال تو باشد، بلکه باید نزد بهترین اهل زمین باشد و چون او این کنیزک را بگیرد، پس از مدت کوتاهی از او پسری به دنیا خواهد آمد که اهل مشرق و مغرب از او اطاعت کنند و پس از اندکی حضرت امام رضا (ع) از او به وجود آمد. روایتی دیگر هم هست که نمایانگر رویایی راستین می‌باشد: وقتی که مادر حضرت رضا (ع) از آن مرد برده فروش خریده شد. حمیده مادر امام موسی کاظم (ع) در خواب رسول خدا (ص) را دید که به او می‌فرماید: ای حمیده نجمه را به فرزندت موسی ببخش زیرا به زودی از او فرزندی متولد می‌شود که بهترین روی زمین است. حمیده به آنچه که رسول خدا (ص) در خواب به وی امر کرده بود عمل کرد. وقتی امام رضا (ع) به دنیا آمد آن وقت حمیده، نجمه را طاهره نامید. حال روایتی دیگر که قطره‌ای از دریای حسن‌های نجمه را برای ما بیان می‌کند: ابا الحسن علی بن میثم گفته است: حمیده مادر امام موسی کاظم (ع) کنیزکی خرید (در برخی روایات آمده که ایشان کنیزک را خریده است) اسم این کنیزک تکتم بود و در آداب اخلاقی و دینی و در عقل و حیا یکی از بهترین زنان بود. او حمیده را بسیار گرامی می‌داشت و به او احترام می‌گذاشت. روزی حمیده به فرزندش امام موسی کاظم (ع) گفت: فرزندم تکتم کنیزکی است که من از او در زیرکی و محاسن اخلاقی بهتر ندیده‌ام و می‌دانم که هر نسلی از او به وجود می‌آید پاکیزه و مطهر خواهد بود. او را به تو می‌بخشم و از تو خواهش می‌کنم که رعایت حرمت او را بکنی و همان طور که در قبل اشاره شد، وقتی حضرت امام رضا (ع) از وی متولد شد، حمیده او را طاهره نامید. در روایت آمده است که: حضرت رضا (ع) در کودکی شیر فراوانی می‌خورد. روزی نجمه گفت: دایه‌ای پیدا کنند که مرا (در شیر دادن به او) یاری کند پرسیدند: مگر شیر تو کم شده است. جواب داد: دروغ نمی‌گویم به خدا سوگند شیر من کم نیست بلکه نوافلی که همیشه عادت داشتم آنها را بجا آورم باعث شده است که به آن کمتر پردازم. برای همین کمک می‌خواهم که نوافل و (عباداتی که به آنها) عادت کرده‌ام ترک نکنم. شیخ صدوق در عیون به سند معتبر از نجمه مادر آن حضرت روایت کرده است: چون حامله شدم به هیچ وجه احساس سنگینی نمی‌کردم و در خواب صدای تسبیح و تهلیل و تمجید حق تعالی از نوزاد درون شکم خود می‌شنیدم. و باز می‌گوید: وقتی حضرت رضا (ع) به دنیا آمد دستهای خود را بر زمین گذاشت و سر مبارک خود را به سوی آسمان گرفت و لبهای مبارکش حرکت می‌کرد و سخنی (با خدا) می‌گفت که من نمی‌فهمیدم. در آن لحظه امام موسی بن جعفر (ع) به نزد من آمد و فرمود: گوارا باد تو را ای نجمه کرامت پروردگارت! و من نوزاد را در پارچه سفیدی پیچیدم و به آن حضرت دادم. حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات خواست و کامش را با آن آب برداشت و او را به دست من داد و فرمود: بگیر این را که بقیه الله در زمین و حجت خدا بعد از من است. ماهنامه کوثر شماره ۱۵

اولاد و اعقاب امام موسی علیه السلام

بدان که

در عدد اولاد حضرت موسی کاظم علیه السلام اختلاف است، ابن شهر آشوب گفته: اولاد آن حضرت فقط سی نفر است. (۱۱۷) وصاحب (عمده الطالب) گفته که از برای آن حضرت شصت اولاد بوده، سی و هفت دختر و بیست و سه پسر. (۱۱۸) و شیخ مفید رحمه الله فرموده که آنها سی و هفت نفر می‌باشند هیچ‌ده تن ذکور و نوزده تن اناث و اسامی ایشان بدین طریق است: حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، و ابراهیم، و عباس، و قاسم، و اسماعیل، و جعفر، و هارون، و حسن، و احمد، و محمد، و حمزه، و عبدالله، و اسحاق، و عبیدالله، و زید، و حسین، و فضل، و سلیمان، و فاطمه کبری، و فاطمه صغری، و رقیه، و حکیمه و ام ابیها، و رقیه صغری، و کلثوم (۱۱۹)، و ام جعفر، و لبانه، و زینب (۱۲۰)، و خدیجه، و علی، و آمنه، و حسنه، و بریهه، و عائشه، و ام سلمه، و میمونه، و ام کلثوم. (۱۲۱) و در (عمده الطالب) از شیخ ابونصر بخاری نقل کرده که شیخ تاج الدین گفته که اعقاب حضرت کاظم علیه السلام از سیزده اولادش است که چهار نفر آنها اولادشان بسیار شده و آنها حضرت رضا علیه السلام و ابراهیم مرتضی و محمد عابد و جعفر می‌باشد و چهار نفر دیگر آنها اولادشان نه بسیار بوده و نه کم و ایشان زیدالنار و عبدالله و عبیدالله و حمزه می‌باشند، و پنج نفر دیگرشان کم اولاد بودند و ایشان عباس و هارون و اسحاق و حسین و حسن می‌باشند. (۱۲۲) شیخ مفید رحمه الله فرموده که از برای هر یک از اولاد حضرت موسی علیه السلام فضل و منقبت مشهوره است. (۱۲۳)

ذکر ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام و اولاد او

شیخ مفید رحمه الله فرموده که ابراهیم مردی با سخاوت و کرم بوده و در ایام مأمون از جانب محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام که ابوالسرایا با او بیعت کرده بود امیر یمن گشت و در زمانی که ابوالسرایا کشته گشت و طالبین متفرق و متواری شدند مأمون، ابراهیم را امان داد. (۱۲۴) مؤلف گوید: که تاج الدین ابن زهره حسینی در کتاب (غایه الاختصار) در ذکر اجداد سید مرتضی و رضی، در احوال ابراهیم بن موسی کاظم علیه السلام گفته که امیر ابراهیم المرتضی سیدی جلیل و امیری نبیل و عالم و فاضل بود، روایت حدیث می‌کند از پدرانیش علیه السلام رفت به سوی یمن و غلبه کرد بر آنجا در ایام ابوالسرایا و بعضی گفته‌اند که مردم را می‌خواند به امامت برادرش حضرت رضا علیه السلام، این خبر به مأمون رسید پس شفاعت کردند برای او، مأمون پذیرفت شفاعت او و او را امان داد و متعرضش نشد و او وفات کرد در بغداد و قبرش در (مقابر قریش) نزد پدر بزرگوارش است در تربت علیحده که معروف است. و در حال پسرش ابوسبحه موسی بن ابراهیم گفته که او از اهل صلاح و عبادت و ورع و فاضل بود روایت می‌کرد حدیث را و گفته که خبر داد مرا پدرم ابراهیم، گفت حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم علیه السلام گفت حدیث کرد مرا از امام جعفر بن محمد علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا پدرم امام محمدباقر علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا پدرم زین العابدین علیه السلام، گفت حدیث کرد پدرم امام حسین علیه السلام شهید کربلا، گفت حدیث کرد مرا پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، گفت حدیث کرد مرا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، گفت: حدیث کرد مرا جبرئیل علیه السلام از خدای تعالی که فرموده لا اله الا الله حصار من است، پس هر که بگوید آن را، داخل شود در حصار من و کسی که داخل شود در حصار من، ایمن خواهد بود از عذاب من. وفات کرد ابوسبحه در بغداد و قبرش در (مقابر قریش) است در جار پدر و جدش و من تفحص کردم از قبرش دلالت کردند مرا به آن و موضع آن در دهلیز حجره کوچکی است که ملک و منازل جوهری هندی است. انتهى. (۱۲۵) فقیر گوید: که صاحب (عمده الطالب) نقل کرده که حضرت امام موسی علیه السلام را دو ابراهیم بوده: ابراهیم اکبر، و در اعقاب داشتن او خلاف است و ابونصر بخاری گفته: او بوده که در یمن در ایام ابوالسرایا خروج

کرده و او بلا عقب بوده؛ و دیگر ابراهیم اصغر است که ملقب است به مرتضی و مادرش ام ولدی بوده از اهل نوبه و زنگبار و اسمش نجیه بوده و او را عقب از دو پسر بوده: موسی ابوسبحه و جعفر، ولکن ابوعبدالله بن طباطبا گفته که عقب اوسه پسر بوده موسی و جعفر و اسماعیل، و عقب اسماعیل از پسرش محمد است و محمد بن اسماعیل را اعقاب و اولاد است در دینور و غیرها که یکی از ایشان است ابوالقاسم حمزه بن علی بن حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام و من دیدم او را و او خوب مردی بود، وفات کرد به قزوین، و او را برادران و عموها بود، این بود کلام ابن طباطبا، ولکن شیخ تاج الدین گفته که ابراهیم را عقب نبوده مگر از موسی و جعفر. اما موسی ابوسبحه، پس او صاحب اعقاب کثیره است و از هشت پسر از او عقب مانده چهار از آنها کم اولاد بودند و ایشان: عبیدالله و عیسی و علی و جعفرند. و چهار دیگر کثیر اولاد بودند و ایشان محمد اعرج و احمد اکبر و ابراهیم عسکری و حسین قطعی می‌باشند، و گفته که محمد اعرج عقبش فقط از موسی الاصغر است و معروف به (ابرش) است، و موسی عقبش از سه نفر است: ابوطالب محسن و ابواحمد حسین و ابوعبدالله احمد، اما ابوطالب محسن صاحب عقب است و از ایشان است احمد که متولد شده در بصره، و اما ابواحمد حسین بن موسی ابرش پس او نقیب طاهر ذوالمنقب والد سیدین است. صاحب (عمده الطالب) مدح بسیار از او نموده و حاصلش اینکه ابواحمد نقیب نقباء الطالبین در بغداد بوده و علاوه بر نقابت از جانب بهاءالدوله، قاضی القضاة گردیده و مکرر امیر حاج گشته و با اهل بیتش مواسات می‌نموده. و نقل شده که ابوالقاسم (۱۲۶) علی بن محمد معاشش کفایت نمی‌کرد مخارج عیالش را، برای تجارت سفر کرد و ملاقات کرد ابواحمد مذکور را، ابواحمد پرسید: برای چه بیرون شدی؟ گفت: خَرَجْتُ فی مَتَجَرٍّ یعنی برای تجارت بیرون شدم. ابواحمد گفت: یَکْفیکَ مِنَ الْمُتَجَرِّ لِقَائِمٍ؟ یعنی بس است از تجارت تو ملاقات تو مرا. ابواحمد در آخر مر نایبنا گشته بود در سنه چهارصد در بغداد وفات کرد و سنش از نود بالا رفته بود و آن جناب را در خانه اش دفن کردند، پس از آن جنازه اش را به کربلا نقل کردند و در مشهد امام حسین علیه السلام قریب به قبر آن حضرت دفن نمودند و قبرش معروف و ظاهر است و مرثیه گفتند او را شعراء به مرثیه های بسیار و از کسانی که او را مرثیه گفته دو پسرش رضی و مرتضی و مهیار کاتب و ابوالعلاء معری می‌باشند. (۱۲۷) مؤلف گوید: که من ترجمه دو فرزند او سیدین را در کتاب (فوائد الرضویه فی احوال علماء المذاهب الجعفریه) نگاشتم (۱۲۸) و این مقام را گنجایش ذکر ایشان نیست لکن برای آنکه این کتاب از اسم ایشان خالی نباشد به چند سطر از کتاب (مجالس المؤمنین) در ترجمه ایشان اکتفا می‌کردیم و در ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام در ذیل احوال عمر الاشراف بن علی بن الحسین علیه السلام به مختصری از جلات شأن والده جلیله ایشان اشاره کردیم به آنجا رجوع شود. ذکر سید مرتضی و رضی رضوان الله علیهما اما سید مرتضی، فَهُوَ السَّيِّدُ الْأَجَلُّ النَّحْرُيرِ الثَّمَانِي ذُو الْمَجْدِيْنِ ابُو الْقَاسِمِ الشَّرِيفِ الْمَرْتَضَى عَلِمَ الْهُدَى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْمَوْسَى شَرِيفِ عِرَاقٍ وَمَجْتَهِدٌ عَلِيُّ الْإِطْلَاقِ وَمَرْجِعُ فَضْلَايِ آفَاقٍ بُوْد رَهْنَمَائِي كِه دَر مَعَارِجِ هِدَايَتِ وَمَدَارِجِ وَلايَتِ عِلْمَاتِ قَدْرِ وَانْشِرَاحِ صِدْرِش بِه رَمَبِه اش ظاهراً گردیده که از جد ولایت پناه خود لقب شریف علم الهدی به اورسیده. صاحب دولتی که مجاوران مدارس و صوامع نواله روزی از خوان احسان او می خوردند و مسافران مراحل مسایل توشه تحقیق و ارمغانی تدقیق از خوشه چینی خرمن فضل او می برند طالبان راه ایمان و سالکان مسالک ایقان در مدرسه شرع و محکمه عقل استفتاء از رأی روشن او می نمودند و آینه مشکلات خود را به صیقل هدایت او می زدودند. مدتی مدید به امارت حج که اعظم امور اسلام و صنومرتبه خلیفه و امام است لوای ریاست دین و دنیا برافروخته و در حجر یمانی که مقام رکن ایمانی است مراسم اسلام به جا آورده و در عرفات عرفان قدم صدق نهاده و روی بر صفا و مروه مروت آورده. (۱۲۹) آیه الله علامه حلی در (کتاب خلاصه) گفته که میر را مصنفات بسیار است که ما آن را در (کتاب کبیرع) خود ذکر کرده ایم و علمای امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود و سه از هجرت گذشته است استفاده از کتب او می‌نموده‌اند و او رکن ایشان و معلم ایشان است قَدَسَ اللّهُ رُوحَهُ وَجَزَاهُ عَن اَجْدَادِهِ خَيْرَ الْجَزَاءِ. (۱۳۰) و وجه تَلَقُّبِ او به علم الهدی بر وجهی که شیخ اجل شهید در (رساله چهل حدیث) و غیره بیان نموده‌اند آن است که محمد بن الحسین بن عبدالرحیم که وزیر قادر عباسی بود در سال

چهارصد و بیست و بیمار شد و بیماری او ممتد گردید تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او می گوید به علم الهدی بگویی که بر تو دعایی بخواند تا شفا یابی، محمّد مذکور گوید که از او پرسیدم که کیست علم الهدی؟ فرمودند: علی بن الحسین الموسوی، آنگاه رقعۀ ای مشتمل بر التماس دعای اجابت مؤدّی به خدمت میر نوشت و در آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود، و چون آن نوشته به نظر میر رسید از روز هضم نفس خود را لایق آن لقب شریف ندید و در جواب وزیر نوشت: *اللّٰهُ اَللّٰهُ فِی اَمْرِی فِیَ اَنَّ قَبُوْلِی لِهٰذَا اللّٰقَبِ شِئَاعَةٌ عَلَیَّ*، وزیر به عرض رسانید که واللّٰه من نوشتۀ ام به خدمت شما الا آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به آن امر کرده بود و بعد از آنکه وزیر به برکت دعای میر مرتضی شفا یافت صورت واقعه را به قادر خلیفه عباسی عرض کرده و ابای میر مرتضی را از آن لقب، مذکور ساخت. قادر به میر مرتضی گفت که قبول کن ای میر مرتضی، آنچه جد تو، تو را به آن ملقب ساخته و حکم شد که منشیان بلاغت نشان آن را در القاب او داخل سازند و از آن زمان به آن لقب مشهور شد. (۱۳۱) ووجه توصیف آن جناب به (ثمانینی) برای آن است که بعد از وفاتش هشتاد هزار مجلد کتاب گذاشت از مقروءات و مصنفات و محفوظاتش، و تصنیف کرد کتابی مسمی به (ثمانین) و عمر کرد هشتاد و یک سال. (۱۳۲) ودر (عمدۀ الطالب) است که دیدم در بعض تواریخ که خزینۀ کتاب سید مرضی مشتمل بود بر هشتاد هزار مجلد و من نشنیدم به مثل این مگر آنچه که حکایت شده از صاحب بن عباد که فخرالدوله ابن بویه او را طلبید برای وزارت، او در جواب نوشت که من مردی هستم طویل الذّیل و حمل کتابهای من محتاج است به هفتصد شتر، یافعی گفته که کتابهای او صد و چهارده هزار مجلد بوده، و قاضی عبدالرحمن شیبانی فاضل، کتابخانه اش از همه تجاوز کرده بود و مشتمل بود بر صد و چهل هزار مجلد. و نقل شده که مستنصر در کتابخانه مستنصریه هشتاد هزار مجلد و دیعۀ نهاده بو و ظاهر آن است که چیزی از آنها باقی نمانده، واللّٰه الباقی. (۱۳۳) و بالجمله؛ سید مرتضی بعد از وفات برادرش سید رضی، نقابت شرفاء و امارت حاج و قضاء قضات به وی منتقل شد و مدت سی سال به همین حال باقی بود تا در سنۀ چهارصد و سی و شش وفات فرمود، و آن جناب را دختری بوده است نقیه فاضله جلیله که روایت می کند از عمویش سید رضی و روایت می کند از او، شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف به (ابن اخوۀ) که یکی از مشایخ اجازه قطب راوندی است. (۱۳۴) شرح حال سید رضی رحمه الله (و اما السید الرضی، فَهُوَ الشَّرِیْفُ الاجْلُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ الْمَوْسَوِی)، کُنیت شریفش ابوالحسن، لقب مرضیش رضی و ذوالحسین، برادر میر مرتضی علم الهدی، نقیب علویه و اشراف بغداد بلکه قطب فلک ارشاد و مرکز دایره رشاد بود، صیت بزرگی و جلالیت او را گوش ملک شنیده و آوازه فضل و بلاغت او به ایوان فلک رسیده، اشعار دلپذیرش دست تصرف از دامن فصاحت آرایی در شاخ بلند سحر آزمایی زده و پای ترقی از حوض بلاغت گستری بر ذروه شاق معجزه پروری نهاده پایه فضل و کمال و معانی و افضال او از آن گذشته که زبان ثنا و مدحت از کنه رفعت آن عبارت تواند کرد، چه ظاهر است که چون جمال بغایت رسد دست مشاطه بیکار ماند و چون بزرگی به حد کمال کشد بازار و صافان شکسته گردد: ز روی خوب تو مشاطه دست باز کشید که شرم داشت که خورشید را بیاراید. (۱۳۵) ابن کثیر شامی گفته که میر رضی الدّین بعد از پدر، نقیب علویه بغداد شد و او فاضل و دیندار بود و در فنون علم ماهر بود و سخی و جواد و پرهیزکار بود و شاعر بی نظیر بود تا آنکه گفته که او اشعر قریش بوده در پنجم محرم سنۀ چهارصد و شش و شش وفات یافت و فخر الملک وزیر سلطان بهاء الدوله دیلمی و قضات و اعیان بر جنازه او حاضر شدند و وزیر مذکور بر او نماز گزارد و بعد از آن منصب نقابت او با دیگر مناصب علیه شرعیۀ مانند امارت حج و غیره به برادر بزرگ او میر مرتضی مفوض شد. و میر مرتضی و ابوالعلاء معری و بسیاری از افاضل شعراء در مرثیه او اشعار خوب گفتند و از جمله مرثیه معری این یک بیت است: *تَکْبِیْرَتَانِ حِیَالٍ قَبْرَکَ لِّلْفَتَى مَحْسُوبَتَانِ بِمَعْمَرَةٍ وَ طَوَافٍ اَنْتَهی*. (۱۳۶) مصنفات آن بزرگوار در نهایت جودت و امتیاز است از جمله: (حقایق التنزیل) و (مجازات القرآن) و (مجازات النبویه) و (خصائص الائمة) و کتاب (نهج البلاغه) است که در اجازات از آن به (اخ القرآن) تعبیر می کنند چنانکه از صحیفه سجادیه به (اخت القرآن)؛ و شروح بسیار بر آن شده الی غیر ذلک. ثعالبی در وصف سید رضی گفته که حفظ کرد قرآن را بعد از سی سالگی به مدت کمی و عارف بود به فقه

وفرائض به معرفت قویه، ودر لغت و عربیت امام و پیشوا بود. و ابوالحسن عمری گفته که دیدم تفسیر او را بر قرآن و یافتم آن را احسن از همه تفاسیر، و بود به بزرگی تفسیر ابوجعفر طوسی یا بزرگتر و آن جناب صاحب هیت و جلالت و ورع و عفت و تقشف بود و مراعات می کرد اهل و عشیره خود را و او اول طالبی است که قرار داد بر خود سواد را و بود عالی همت و شریف النفس قبول نمی کرد از احدی صله و جایزه تا آنکه رد کرد صله و جایزه های پدر خود را و قبول نکرد، و کافی است همین مطلب در شرف نفس و بلندى همت او، و پادشاهان بنی بویه هر چه کردند که قبول کند از ایشان عطا و جایزه قبول نفرمود و خشنود می گشت به اکرام و صیانت جانب و اعزاز اتباع و اصحابش انتهى. (۱۳۷) و بدان که (نقیب) در لغت به معنی کفیل و امین و ضامن و شناساننده قوم است و مراد از نقیب که در ترجمه سیدین و والد ایشان ذکر شده آن است که امور شرفاء و طالبین را کفالت نماید و انساب ایشان را حفظ کند از اینکه کسی از آن سلسله خارج شود یا خارجی در آن داخل شود. و بدان نیز که سید رضی را فرزندی است بسیار جلیل و عظیم الشأن مسمی به عدنان، قاضی نورالله در وصف او گفته: السید الشریف المرضی ابواحمد عدنان بن الشریف الرضی الموسوی شریف بطحای فضل و کرم و نقیب مشهد دانش بود، لوای علوشان و سمو مکان او به سماى رفعت و سماک علو نسبت احمدی رسیده و بر خلعت حشمت و احترام و اعلا نزهت طهارت (انما یرید الله لئذیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) (۱۳۸) کشیده. شعر تفاخر نموده به او آل هاشم تظاهر فزوده به او آل حیدر به اجداد او عز بطحا و یترب به اسلاف او فخر محراب و منبر بعد از وفات عم خود میر مرتضی رضی الله عنه متولی نقابت علویه شد و سلاطین آل بویه او را تعظیم بسیار می نمودند، و این حجاج شاعر بغدادی را در مدح او قصاید بسیار است. (۱۳۹) و اما ابو عبدالله احمد بن موسی الابرش برادر ابواحمد نقیب والد سیدین، پس از اعقاب اوست سیدی جلیل ابوالمظفر هبة الله ابن ابی محمد الحسن بن ابی البرکات سعدالله بن الحسن بن ابی محمد الحسن بن ابی عبدالله احمد بن موسی الابرش بن محمد بن ابوسبحة موسی بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام، عالم فاضل صالح عابد محدث کامل صاحب کتاب (مجموع الرائق من ازهار الحدائق) معاصر علامه حلّی رحمه الله است. صاحب (عمدة الطالب) گفته که ابوالمظفر هبة الله جد سادات موسوی بغداد است و ایشان بیتی جلیل بودند، لکن فاسد کردند انساب خود را به آنکه زن گرفتند از کسانی که مناسب ایشان بودند، و از احفاد احمد اکبر بن موسی ابوسبحة بن ابراهیم بن الامام موسی الکاظم علیه السلام شمرده شد سید احمد رفاعی که از مشایخ طریقه شافعیه و اصحاب کرامات معدوده است و وفات کرده در بیست دو جمادی الاولی سنه پانصد و هفتاد و هشت در ام عبیده (و آن بر وزن سفینه) دهی است نزدیک واسط و مدفون شده در قبه جد مادریش شیخ یحیی کبیر بخاری انصاری. (۱۴۰) و از احفاد ابراهیم عسکر بن موسی ابوسبحة است ابواسحاق ابراهیم بن الحسن بن علی بن المحسن بن ابراهیم عسکر که شرف الدوله بن عضدالدوله او را ولایت نقابت طالبین داد و او نقیب النقباء می خواندند و او را اولاد و اعقاب است. و از جمله ایشان است احمد بن اسحاق که اعقاب او به قم و آبه بودند، و محتمل است قبری که در قم واقع است در بازار مقابل باب شمالی مسجد امام و معروف است به قبر احمد بن اسحاق همین احمد بن اسحاق موسوی باشد نه احمد بن اسحاق اشعری که قبرش در حلوان است که معروف است به پل ذهاب، و بیاید ذکر او در اصحاب حضرت عسکری علیه السلام و از احفاد حسین قطعی است آقا سید صدرالدین عاملی، و مناسب است که ما در اینجا به مختصری از ترجمه ایشان اشاره کنیم:

ذکر سید جلیل و عالم نبیل آقا سید صدرالدین عاملی اصفهانی

وهو السید الشریف محمد بن سید صالح بن محمد بن ابراهیم شرف الدین بن زین العابدین بن نورالدین بن علی نورالدین بن حسین بن محمد بن حسین بن علی بن محمد بن ابی الحسن تاج الدین عباس بن محمد بن عبدالله بن احمد بن حمزة الصغیر بن سعدالله بن حمزة الکبیر محمد بن ابی السعادات بن محمد بن عبدالله بن محمد بن ابی الحسن بن علی بن عبدالله بن ابی الحسن محمد المحدث بن ابی الطیب طاهر بن الحسن القطعی بن موسی ابی سبحة بن ابراهیم المترضی بن الامام موسی الکاظم علیه السلام سید الفقهاء

الکاملین وسند العلماء الراسخین، افضل المتأخرین واکمل المتبحرین، نادره الخلف وبقیه السلف، ذوالبیت العالی العماد و الحسب الرفیع الالباء والا جداد؛ ووالده اش دختر شیخ علی بن شیخ محی الدین بن شیخ علی سبط شهید ثانی است ووالدش سید سند و رکن معتمد آقا سید صالح سبط شیخنا الاجل شیخ حر عاملی است؛ چه آنکه والد ماجدش آقا سید محمد تلمذ کرده بر شیخ حر عاملی وترویج کرده کریمه او را وحق تعالی روزی فرموده او را از آن مخدره جلیله سید صالح که از اعلام علماء عصر خود ومرجع ریاست امامیه در بلاد شامیه بوده، ولادتش سنه هزار وصد وبیست و دو وهجرتش از جبل عامل به عراق به سبب ظلم وتعديات احمد جزّار در سنه هزار وصد ونود وهفت بوده در نجف اشرف سکنی گرفت ودر سنه هزار ودویست وهفده وفات کرد. ونیز از بطن کریمه شیخ حر عاملی است برادر سید صالح سید محمد شرف الدین ابوالسّاد الاشراف آل شرف الدین که در بلاد جبل عامل می‌باشند و از ایشان است سید جلیل، عالم فاضل، محدث کامل، آقا سید عبدالحسین بن شریف یوسف بن جواد بن اسماعیل بن محمد شرف الدین که صاحب مصنفات قائمه ومؤلفات نافعه جلیله است که از جمله آنها است (فصول المهمه فی تألیف الامه) و (الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء علیها السلام) که در صیدا طبع شده و غیر ذلک ومن زیارت کردم این سید شریف را در بیروت. (آدام الباری بركات وجوده الشریف و اعانه لتصیره الدین الحنیف). و برادر سید صدرالدین سید جلیل وعالم نبیل آقا سید محمدعلی والد سید علامه آقا سید هادی است که والد سید سند محدث جلیل وعالم فاضل کامل نبیل، البحر الزاخر والسحاب الماطر، البارع الخیر الماهر، کنز الفضائل ونهرها الجاری شیخنا الاجل السید ابومحمد حسن بن الهادی است که ترجمه ایشان را در کتاب (فوائد الرضویه) نگاشتم. (۱۴۱) وبالجمله؛ سید صدرالدین در حجر والدش تربیت شده ودر سنه هزار وصد ونود وهفت از جبل عامل به اتفاق والدش به عراق آمد ودر نجف ساکن شدند، ودر سنه هزار ودویست و پنج که سنش به دوازده سال رسیده بود کربلا مشرف شد و به درس استاد اکبر آقای بهبهانی ودرس علامه طباطبائی بحرالعلوم حاضر شد. گویند سید بحرالعلوم مشغول به نظم (دره) بود و هر چه به نظم در می‌آورد بر او عرضه می‌فرمود به جهت مهارت او در فن شعر وادب، ودر سنه هزار ودویست وده از صاحب (ریاض)، اجازه طلبید، سید (ریاض) او را اجازه داد وتصریح کرد به اجتهاد او در احکام وشیخ اکبر صاحب (کاشف الغطاء) دختر خود را تزویج او نمود وحق تعالی آقا سید محمدعلی معروف به آقا مجتهد را که نادره عصر و بیگانه دهر بود از آن مخدره به او مرحمت فرمود و بعد از چندی که ساکن نجف اشرف بود به عزم زیارت حضرت امام رضا علیه السلام به خراسان سفر کرد وطریق مراجعت را از یزد واصفهان قرار داد، وچون به اصفهان رسید در آنجا اقامت فرمود ومرجع تدریس وقضا گردید، جماعتی از علما بر او تلمذ کردند، و از جمله شیخ الطائفه علامه انصاری وسید صاحب روضات وبرادرش وآقا سید محمد شفیع صاحب روضه، واین سید جلیل، بکاء وکثیر المناجات بوده. نقل شده که شبی از شبهای ماه رمضان داخل حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شد، بعد از زیارت نشست پشت سر مقدس وشروع کرد به خواندن دعای ابوحمزه همین که شروع کرد به کلمه (الهی لا تؤدبنی بعقوبتک) گریه او را گرفت و پیوسته این کلمه را مکرر کرد وگریه کرد تا غش کرد و او را از حرم مطهر بیرون آوردند! ودر امر به معروف ونهی از منکر بسیار ساعی بود واقامه حدود به اصفهان می‌نمود وچندان معصیت در نظرش عظیم بود که گویند وقتی چنان اتفاق افتاد که حاضر شد در مجلسی که برپا شده بود برای عزاء حضرت سیدالشهداء علیه السلام واروا حنا فداه ودر آن مجلس جماعتی از اعیان و اشراف بودند ناگاه وارد شد در آن مجلس یکی از شاهزادگان که ریشش را تراشیده بود چون نظرش به صورت او افتاد فرمود که: (حَلَقَ اللَّحِيئَةَ مِنْ شَعَارِ الْمُجُوسِ وَ صَارَ مِنْ عَمَلِ أَهْلِ الْخِلَافِ)؛ تراشیدن ریش از شعار گبران وعمل اهل خلاف است واین مرد ریش خود را تراشیده وآمده در این مجلس که منعقد شده برای عزای سیدالشهداء علیه السلام و منی می‌ترسم که هرگاه روضه خوان بالای منبر رود واین مرد در اینجا باشد سقف فرود آید، پس در آن مجلس نماند و بیرون رفت، واین بزرگوار زاهد وقانع وکثیر العیال بود، و به همان نحو که در نجف زندگانی می‌کرد در اصفهان نیز زندگانی کرد و در آخر عمر ضعف واسترخانی در اعضایش عارض شد شبیه به فلج ودر خواب دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود که تو میهمان منی در نجف،

دانست که وفاتش نزدیک است، از اصفهان حرکت کرد به نجف اشرف و در سنه هزار و دوویست و شصت و چهار در آنجا وفات کرد و در حجره ای که در زاویه‌ی غربیه صحن مطهر است متصل به باب سلطانی به خاک رفت. و در آن حجره جماعتی مدفونند از اکابر علماء اعلام و فقهاء عالی‌مقام مانند مرحوم خلد مقام عالم ربانی و زنده جاودانی جناب حاج ملا فتحعلی سلطان آبادی و مرحوم مغفور حاج میرزا مسیح تهرانی قمی که در همان سال وفات سید وفات کرد و جناب شیخ اجل اکمل عالم زاهد جامع فنون عقلیه و نقلیه، حاوی فضایل عملیه و علمیه، صاحب نفس قدسیه و سمات ملکوتیه و مقامات علیّه، عالم ربانی و ابوذر ثانی آقا شیخ محمد حسین اصفهانی والد شیخنا الاجل، طود الفضل والا دب، وارث العلم عن اب فاب، جناب آقا شیخ محمد رضا اصفهانی دام ظلّه؛ و آقا سید صدرالدین را مصنفات بسیار است که در (روضات الجنات) و (فوائد الرضویه) مذکور است و صاحب روضات ترجمه او را نگاشته و گفته که نهایت شفقت با من داشت و اعانت کرد مرا بر تصنیف روضات؛ (۱۴۲) و بالجمله؛ روایت می‌کند از والد ماجدش از جدش سید محمد از شیخ حر عاملی، و من روایت می‌کنم از شیخ خود ثقه الاسلام نوری از علامه انصاری از آن بزرگوار، پس روایت من از صاحب وسایل از طریق او پنج واسطه است. و اولاد و احفادش علما و فقها و افاضل می‌باشند و چون مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد اکتفا می‌کنیم به ذکر فرزند جلیلش مرحوم حجه الاسلام آقای صدر واقصار می‌کنیم در ذکر او به آنچه سیدنا الاجل ابو محمد آقا سید حسن در (تکلمه امل الامل) نگاشته فرموده السید اسماعیل بن السید صدرالدین پسر عم والد مؤلف این کتاب حجه الاسلام معروف به آقا سید اسماعیل یکی از مراجع امامیه است در احکام دینیه عالم فاضل، فقیه اصولی، محقق فکور است، در سنه هزار و دوویست و هشتاد و پنج متولد شده و والدش در سنه هزار و دوویست و شصت و چهار وفات کرده و در حجر برادر اکبرش آقا مجتهد تربیت شده و نظر به پاکی طینت و حسن استعداد و علو فهمش نگذشت مگر زمان کمی که حاضر شد در درس حجه الاسلام آقا شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی، و شیخ بذل همت فرموده فرمود در تربیت او تا آنکه تفوق پیدا کرد بر ابناء عصر خود، پس مهاجرت کرد به نجف اشرف در سنه هزار و دوویست و هشتاد و یک و تلمذ کرد بر جناب حجه الاسلام میرزای شیرازی و شیخ رازی و شیخ مهدی آل کاشف الغطاء و بعد فاضل جلیل، ادیب کامل و سید فاضل و مهذب کامل، آقا سید صدرالدین نزیل مشهد رضوی و غیر ایشان، زاد الله فی توفیقهم. انتهى. (۱۴۳) و اما عباس بن موسی بن جعفر علیه السلام پس از ملاحظه نسخه وصیت نامه پدرش موسی بن جعفر علیه السلام که در (عیون اخبار الرضا علیه السلام) است قرح در او وقت معرفتش به امام زمانش حضرت امام رضا علیه السلام معلوم می‌شود و اگر مقام را گنجایش ذکر بود آن وصیت نامه را نقل می‌کردم لکن این مختصر را مجال ذکر نیست والله العالم. و جناب سید العلماء و الفقهاء آقای سید مهدی قزوینی در مزار (فلک النجاة) فرموده که از اولاد ائمه دو قبری است مشهور در مشهد امام موسی علیه السلام از اولاد آن حضرت لکن معروف نیستند و بعضی گفته‌اند که یکی از آن دو قبر، عباس پسر امام موسی علیه السلام است که در حق او قرح شده، انتهى. و اعقاب عباس فقط از پسرش قاسم بن عباس است، صاحب (عمدة الطالب) نقل کرده که قاسم بن عباس بن موسی علیه السلام قبرش به شوش در سواد کوفه مشهور است و به فضل مذکور است. (۱۴۴) و اما قاسم بن موسی بن جعفر علیه السلام پس سیدی جلیل القدر بوده و کافی است در جلات شأن او آن خبری که ثقه الاسلام کلینی در (کافی) در باب اشاره و نص بر حضرت رضا علیه السلام نقل کرده از یزید بن سلیط از حضرت کاظم علیه السلام در راه مکه و در آن خبر مذکور است که آن حضرت به او، فرمود: خبر دهم تو را ای اباعماره، بیرون آمدم از منزل پس وصی قرار دادم پسر فلان ر، یعنی جناب امام رضا علیه السلام را و شریک کردم با او پسران خود را در ظاهر و وصیت کردم به او در باطن، پس اراده کردم تنها او را و اگر امر راجع به سوی من بود هر آینه قرار می‌دادم امامت را در قاسم پسر من به جهت محبت من او را و مهربانی من بر او و لکن این امر راجع به سوی خداوند عز و جل است قرار می‌دهد آن را هر کجا که می‌خواهد. الخ. (۱۴۵) و نیز شیخ کلینی روایت کرده که یکی از فرزندان امام موسی علیه السلام را حالت موت روی داد و آن حضرت به قاسم فرمود که ای پسر جان من! برخیز و در بالین برادرت سوره و الصافات بخوان، قاسم شروع کرد به خواندن آن سوره مبارکه تا رسید به آیه مبارکه (ءَأَنْتُمْ

أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا) (۱۴۶) که برادرش از سکرات موت راحت شد و جان تسلیم کرد. (۱۴۷) و از ملا-حظه این دو خیر معلوم می‌شود کثرت عنایت حضرت امام موسی علیه السلام با قاسم، و قبر قاسم در هشت فرسخی حله است و مزار شریفش زیارتگاه عامه خلق است و علما و اخیار به زیارت او عنایتی دارند. و سید بن طاوس ترغیب به زیارت او نموده است؛ و صاحب (عمدة الطالب) گفته که قاسم عقب نیاورده. (۱۴۸) و اما اسماعیل بن موسی الکاظم علیه السلام، پس سیدی است جلیل القدر و اگر چه علماء رجال اشاره به جلالت او نکرده‌اند لکن کافی است در مدح او روایتی که شیخ نقل کرده در حال ثقه جلیل القدر صفوان بن یحیی، که چون صفوان در سنه دویست و ده در مدینه از دنیا رحلت کرد حضرت امام محمدتقی علیه السلام کفن و حنوط برای او فرستادند و امر کردند اسماعیل بن موسی را که بر او نماز گزارد. (۱۴۹) و استاد اکبر آقای بهبهانی رحمه الله در (تعلیقه) فرموده که کثرت تصانیف اسماعیل اشاره می‌کند به مدح او و شاید مراد آن مرحوم از کثرت تصانیف او (کتاب جعفریات) باشد که مشتمل است بر جمله ای از کتب فقهیه و جمیع احادیث ان الألیل به یک سند است که تمام را از پدران بزرگواران خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و شیخ مرحوم محدث نوری رضی الله عنه در خاتمه (مستدرک) اشاره به آن فرموده و آن کتاب در نهایت اعتبار است و تمام آن در (مستدرک وسائل) درج شده. (۱۵۰) و این اسماعیل ساکن در مصر بوده و اولادش در آنجا بودند و پسرش ابوالحسن موسی از علماء مؤلفین است و محمد بن محمد بن اشعث کوفی در مصر (کتاب جعفریات)، را از او، از اسماعیل پدرش روایت می‌کند و پسر موسی علی بن موسی بن اسماعیل همان است که در ایام مهتدی عبدالله بن عزیز عامل طاهر او را با محمد بن حسین بن محمد بن عبدالرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام به سامراء حمل کرد و در آنجا محبوسشان نمودند و بودند تا هر دودر محبس بمردند و اسماعیل بن موسی علیه السلام را پسری دیگر است محمد نام که طول عمر داشته به حدی که در (غیبت شیخ طوسی) در وصف او فرموده: وَ كَانَ أَسَنَّ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سلم وَ هم فرموده که او ملاقات کرده امام زمان علیه السلام را در مابین مسجدین. (۱۵۱)

ذکر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام

معروف به (شاه چراغ) مدفون در شیراز و برادرش محمد بن موسی علیه السلام شیخ مفید فرموده که احمد بن موسی سیدی کریم و جلیل و صاحب ورع بوده و حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام او را دوست می‌داشت و مقدم می‌داشت، و یک قطعه زمینی با آب آن که معروف بود به یسیره به او بخشیده بود، نقل شده که احمد هزار مملوک از مال خویش آزاد نمود. خبر داد مرا شریف ابومحمد حسن بن محمد بن یحیی که گفت حدیث کرد مرا جدم که گفت: شنیدم از اسماعیل بن موسی علیه السلام که می‌گفت: بیرون رفت پدرم با اولاد خود به بعضی از املاک خود به مدینه، و اسماعیل اسم آن ملک را ذکر کرد لکن یحیی فراموش کرد، اسماعیل گفت که بودیم ما در آن مکان و بود با احمد بن موسی علیه السلام بیست نفر از خدم و حشم پدرم، اگر می‌ایستاد احمد می‌ایستادند با او، و اگر می‌نشست احمد می‌نشستند با او، و علاوه بر این پدرم پیوسته نظر با او بود و پاس او را می‌داشت و از او غافل نمی‌شد و ما بر نمی‌گشتیم از آنجا تا آنکه احمد برگشت و طی کرد بیابان را از بین ما. (۱۵۲) فقیر گوید: که این احمد معروف به (شاه چراغ) است که در داخل شهر شیراز مدفون است و در ظاهر نیز از جهت قبه و صحن و ضریح و خدام و غیره تعظیم و احترام دارد و این احقر در سنه هزار و سیصد و نوزده در مراجعت از بیت الله الحرام از شیراز برگشتم و در آن بلده تربت پاک او را زیارت کردم و از باطن آن بزرگوار استمداد نمودم، و در نزدیکی قبر آن جناب مزاری دیگر است معروف است به میر سید محمد برادر آن حضرت. صاحب (روضات الجنات) گفته که در بعض کتب رجالیه است که احمد مدفون به شیراز است و مسمی است به سید السادات و در این زمان مشهور شده به شاه چراغ، و به تحقیق به تواتر رسیده کرامات باهره از مرقد طاهرش، پس نقل کرده کلمات اشخاصی که تصریح کرده‌اند به آنکه احمد بن موسی در شیراز مدفون است. (۱۵۳) و محمد بن موسی علیه السلام برادر اعیانی

(۱۵۴) احمد نیز مردی جلیل القدر و صاحب فضل و صلاح بوده و پیوسته با وضو و طهارت و صلاة بوده و شبها مشغول وضو و نماز می‌گشت و چون از نمازها فارغ می‌شد ساعتی استراحت می‌کرد، دیگر باره از خواب بر می‌خاست و مشغول طهارت و صلاة می‌گشت، باز لختی استراحت می‌کرد باز بر می‌خاست و وضو می‌گرفت و مشغول نماز می‌گشت و این بود عادت او تا صبح طلوع می‌کرد؛ چنانچه هاشمیه کنیز رقیه دختر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده و گفته که هیچ گاهی من محمد را دیدار نکردم مگر آنکه این آیه را از کتاب خدا یاد می‌کردم (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ) (۱۵۵). (۱۵۶) صاحب (روضات الجنات) در باب احمدین از (انوار) سید جزائری نقل کرده احمد بن موسی علیه السلام کریم بود و امام حسین علیه السلام او را دوست می‌داشت و محمد بن موسی صالح و ورع بود و هر دو مدفونند در شیراز و شیعیان تبرک می‌جویند به قبرهای ایشان و بسیار زیارت می‌کنند ایشان را و من زیارت کرده ام ایشان را بسیار. (۱۵۷) مؤلف گوید: که محمد بن موسی علیه السلام را به جهت کثرت عبادتش محمد عابد می‌گفتند. و عقب او از پسرش سید ابراهیم است که او را ابراهیم مجاب می‌گفتند و سبب تسمیه او به مجاب چنانچه سید تاج الدین بن زهره گفته این است که در حرم سیدالشهداء داخل شد و عرض کرد (السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا)، شنیده شد صوتی در جواب او: (وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي!) (۱۵۸) قبر شریفش در حایر مقدس است، و اعقاب ابراهیم از سه فرزند است: محمد حایری و احمد در قصر ابن هییره و علی در سیرجان. و از اعقاب محمد حایری است سید سند نسابه علامه امام الادب شمس الدین شیخ الشرف ابوعلنی فخار بن معد بن فخار بن احمد بن محمد بن ابی الغنائم محمد بن الحسن بن محمد الحایری بن ابراهیم المجاب بن محمد العابدین بن الامام موسی الکاظم علیه السلام که از اکابر مشایخ عظام فقهاء کرام صاحب (کتاب الحجۃ علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب) است. ابن ابی الحدید معاصرش که از علماء اهل سنت است در جزء چهاردهم شرح نهج البلاغه گفته که بعضی از طالبین در این عصر یعنی سید فخار کتابی در اسلام ابی طالب تصنیف کرده و برای من فرستاد و از من خواست که من به خط خودم چیز در صحت و وثاقت آن به شعر یا نثر بنویسم و من چون در اسلام ابوطالب توقف داشتم جایز ندانستم حکم قطعی کنم به اسلامش و هم جرات نکردم که سکوت کنم از مدح و تعظیمش؛ زیرا که من می‌دانم اگر ابوطالب نبود اسلام برپا نمی‌شد و می‌دانم که حقش واجب است بر هر مسلمانی که بیاید در دنیا تا روز قیامت پس نوشتم در پشت کتاب: وَ لَوْلَا أَبُو طَالِبٍ وَ ابْنُهُ لَمَا مَثَلَ الدِّينُ شَخْصًا فَقَامَا فِدَاكَ بِمَكَّةَ أَوْی وَ حَامَى وَ ذَاكَ يَبْتَرِبُ جَسَّ الْجَمَامَا یعنی اگر ابوطالب و پسرش امیرالمؤمنین علیهم السلام نبودند کسی به خدمت دین اسلام نمی‌ایستاد، پس ابوطالب در مکه پناه داد و حمایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه دست بسود قضا و قدر مرگ ران یعنی در نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاری اسلام شمشیر زد و جهاد کرد تا آنکه دین اسلام از ابوطالب و علی بن ابی طالب علیهما السلام برپا شد. (۱۵۹) و بالجمله؛ روایت می‌کند از سید فخار والد علامه و سید احمد بن طاوس و محقق حلی و او روایت می‌کند از شیخ جلیل فقیه شاذان بن جبریل قمی از عمادالدین طبری از مفید ثانی از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی رضوان الله علیهم اجمعین و پدرش سید شریف ابو جعفر معد (به تحریک و تشدید دال) نقیب طاهر صاحب جاه عریض و بسط عظیم و تمکن تام بوده، و او است که بند بر بست بر شط فلوجه، و ابو جعفر نقیب بصره او را مدح کرده در اشعار خویش و چون وفات کرد در نظامیه بر او نماز خواندند و در حایر دفنش نمودند، و سید فخار پسرش او را مرثیه گفت: بقوله: أَبَا جَعْفَرٍ إِمَّا تَوَيْتَ فَقَدْ تَوَى بِمَثْوَاكَ عِلْمُ الدِّينِ وَ الْحَزْمُ وَ الْفَهْمُ سَيَبْكِيكَ جُلُّ الْمُسْكِلِ الصَّعْبِ حُلَّهُ بِشَجْوٍ وَ يَبْكِيكَ الْبَلَاغَةُ وَ الْعِلْمُ وَ پسرش نسابه و زینت مسند نقابه جلال الدین عبدالحمید بن فخار والد عالم جلیل علم الدین المرتضی علی بن عبدالحمید استاد ابن معینه استاد شیخ شهید است. و نیز از اعقاب محمد حایری است سید شمس الدین محمد بن جمال الدین احمد استاد شهید قدس سره چنانچه در اجازه سید محمد بن حسن بن ابی الرضا العلوی تلمیذ شیخ نجیب الدین یحیی بن سعید حلی مذکور است و آن اجازه این است: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِسْتَحْرَتْ اللَّهُ تَعَالَى وَ أَجَزْتُ لِلْسَيِّدِ الْكَبِيرِ الْمُعْظَمِ الْفَاضِلِ الْفَقِيهِ الْحَامِلِ لِكِتَابِ اللَّهِ شَرَفِ الْعُبْرَةِ الطَّاهِرَةِ مَفْخَرِ الْأُسْرَةِ النَّبَوِيَّةِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّيِّدِ الْكَرِيمِ الْمُعْظَمِ الْحَسْبِ النَّسَبِ جَمَالِ الدِّينِ أَحْمَدِ بْنِ

أَبِي الْمَعَالِي جَعْفَرِ بْنِ عَلِيِّ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَلِيِّ أَبِي الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ أَبِي الْحَمَرِ بْنِ عَلِيِّ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ عَلِيِّ أَبِي الْحَسَنِ الْحَائِرِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ أَبِي جَعْفَرِ الْحَائِرِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمِ الْمُجَابِ الصُّهْرِ الْعُمَرِيِّ ابْنِ مُحَمَّدِ الصَّالِحِ ابْنِ الْإِمَامِ مُوسَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (۱۶۰)

ذکر حمزه بن موسی کاظم علیه السلام

و ذکر بعضی اعقاب او همانا حمزه بن موسی سیدی جلیل الشأن بوده و در نزدیک شاهزاده عبدالعظیم علیه السلام قبری است با بقعه عالیّه منسوب به او و مزار عامه ناس است. و در روایت نجاشی است: زمانی که حضرت عبدالعظیم در ری مخفی بود روزها روزه می داشت و شبها به نماز می ایستاد و پنهان بیرون می آمد و زیارت می کرد قبری را که در مقابل قبر او است و راه در میان است و می گفت: این قبر مردی از فرزندان امام موسی علیه السلام است. (۱۶۱) علامه مجلسی رحمه الله در (تحفه الزائر) فرموده که قبر شریف امام زاده حمزه فرزند حضرت موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است و ظاهراً همان امام زاده باشد که حضرت عبدالعظیم زیارت او می کرده است، آن مرقد منور را هم زیارت باید کرد، (۱۶۲) انتهى. و از صاحب (مجدی) نقل شده که گفته حمزه بن امام موسی علیه السلام مکتی به ابوالقاسم است و قبرش در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محل زیارت نزدیک و دور است. (۱۶۳) و از (تاریخ عالم آرا) نقل است که گفته نسب سلسله جلیله صفویه به حضرت حمزه بن موسی علیه السلام منتهی می شود. (۱۶۴) و مدفن آن امام زاده در قریه ای از قرای شیراز است و سلاطین صفویه برای وی بقعه عالیّه بنا نموده اند و موقوفات زیاد قرار داده اند. و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده اند مقبره ای است از امام زاده حمزه. فقیر گوید: که در بلده طیبه قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه و به جلالت قدر معروف است و اهل این بلده را اعتقاد تمامی است به او و در احترام و اکرام او بسیار می کوشند، و از برای اوصحن و ببار گاهی است، و از کلام صاحب (تاریخ قم) معلوم می شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی علیه السلام است؛ چنانچه در خلال تاریخ سادات رضائیه که در قم بودند و در آنجا مدفون شدند گفته که یحیی صوفی به قم اقامت کرد و به میدان زکریا ابن آدم رحمه الله، به نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام وطن و مقام گرفت و ساکن بود الخ. و بدان که حمزه بن موسی علیه السلام مکتی به ابوالقاسم است و عقبش در بلاد عجم بسیار است از دو فرزند قاسم و حمزه. و اما علی بن حمزه: صاحب (عمده الطالب) گفته که او بدون اولاد از دنیا رفت و او مدفون است در شیراز در خارج باب اصطخر، و از برای او مشهدی است که زیارت کرده می شود. و حمزه بن حمزه مادرش ام ولد بوده و او در خراسان مقدم بوه و بزرگ مرتبه. (۱۶۵) و قاسم بن حمزه را عقب از محمد و علی و محمد است؛ و از اعقاب محمدند، سلاطین صفویه. و شایسته باشد که ما در اینجا به اسامی شریفه ایشان و تاریخ جلوس و وفات ایشان اشاره کنیم به جهت اداء بعض حقوق ایشان.

ذکر سلاطین صفویه موسویه

همانا سلاطین صفویه قریب دویست و سی سال سلطنت کردند و ترویج دین و مذهب شیعه جعفری نمودند، اول ایشان، شاه اسماعیل اول بود، و هواین السلطان حیدر بن السلطان شیخ جنید مقتول بن السلطان شیخ ابراهیم بن خواجه علی مشهور به (سیاه پوش) که در سنه هشتصد و سی و سه در بیت المقدس وفات کرد، و مزارش معروف شد به مزار شیخ العجم و هواین شیخ صدرالدین موسی بن قطب الاقطاب برهان الاصفیاء الکاملین شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق اردبیلی که سلاطین صفویه را به سبب انتسابشان به او، صفویه گفتند، در سنه هفتصد و سی و پنج در اردبیل وفات کرد و در آنجا به خاک رفت و نزد او دفن کردند جماعتی از اولاد و احفاد او را مانند شیخ صدرالدین و شیخ زین الدین و پسرش شیخ جنید و سلطان حیدر و شاه اسماعیل و شاه محمد خدا بنده و شاه عباس اول و اسماعیل میرزا و حمزه میرزا و غیر ایشان و هواین سید امین الدین جبرئیل ابن سید محمد صالح ابن سید قطب الدین ابن صلاح

الدین رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض شاه الخواص ابن سید فیروز شاه زرین کلاه ابن سید نورالدین محمد بن سید شرف شاه بن سید تاج الدین حسین بن سید صدرالدین محمد بن سید مجدالدین ابراهیم بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن ناصرالدین محمد بن شاه فخرالدین احمد بن سید محمد الاعرابی ابن ابومحمد قاسم بن حمزه بن الامام موسی الکاظم علیه السلام. (۱۶۶) شاه اسماعیل در مبداء امر با جماعتی از مریدان خود و مریدان آباء عرفاء راشدین خویش از بلاد جیلان خروج کرد و در سنه نهصد و شش در حالی که قریب به سن چهارده سالگی رسیده بود جنگ کرد تا بلاد آذربایجان را فتح و تسخیر کرد و سلطنت پیدا کرد و امر نمود که مذهب امامیه را ظاهر کنند و چون سنش به سی و نه سالگی رسید وفات کرد و فرزندش شاه طهماسب بر اریکه سلطنت نشست، و این در روز دوشنبه نوزدهم رجب سنه نهصد و سی هجری بود که موافق است با کلمه (ظل) چنانکه گفته اند: شاه انجم سپاه اسماعیل آنکه چون مهر در نقاب شده از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده (۱۶۷) قبر آن جناب در اردبیل در جوار مزار آباء واجدادش است، و شاه طهماسب که به جای او نشست پنجاه و چهار سال سلطنت کرد، و قزوین دارالسلطنه او بوده و معاصر بود با محقق کرکی و شیخ حسین بن عبدالصمد و پسرش و شیخ بهائی رحمه الله و محقق کرکی که نام شریفش شیخ علی بن عبدالعالی و ملقب است به نورالدین و مروج مذهب و دین و محقق ثانی بلغه الله فی الجنان الی اقصی الاعالی و منتهی الامانی در عصر شاه طهماسب به عجم آمد و شاه مقدم او را عظیم شمرد و گفت: جناب شما اولی می‌باشید به ملک و سلطنت؛ زیرا که شما نائب امام علیه السلام می‌باشید و من از عمال شما می‌باشم، و آن جناب نزد سلطان مرتبه عظیمه پیدا کرد، و نقل شده که شاه به خط خود در حق این بزرگوار نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ چون از مؤدای حقیقت انتمای کلام امام صادق علیه السلام (انظروا الی مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ اَحْكَامَنَا فَارْضُوا بِهِ حَكَمًا فَانِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا فَاِذَا حَكَمَ بِحُكْمٍ فَمَنْ لَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَاِنَّمَا بِحُكْمِ اللّٰهِ اسْتَحَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدٌّ وَ هُوَ رَاؤُ عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ) لایح و واضح است که مخالفت حکم مجتهدین که حافظان شرع حضرت سید المرسلین اند با شرک در یک درجه است پس هر که مخالفت حکم خاتم المجتهدین و وارث علوم سید المرسلین و نواب الائمة المعصومین علیهم السلام (لا یزال کاسمیه العلی علیا) کند و در مقام متابعت نباشد بی شایبه ملعون و مردود و در این آستان ملایک آشیان مطرود است و به سیاسات عظیمه و تأدیبات بلیغه مؤاخذ خواهد شد. (کتابه طهماسب بن شاه اسماعیل الصفوی الموسی. (۱۶۸) و حکایت شده که در عصر شریف او سفیر از سلطان روم بر شاه طهماسب وارد شد. اتفاقاً روزی جناب محقق مذکور در مجلس سلطان تشریف داشتند سفیر او را بشناخت و خواست مابین خود و شیخ، باب جدلی مفتوح کند، گفت: ای شیخ! تاریخ مذهب شما و اختراع طریقه شما نهصد و شش است که اول سلطنت شاه اسماعیل باشد و او مطابق است با کلمه مذهب ناحق و در این، اشاره است به بطلان مذهب شما. محقق بدیهه در جواب او فرمود که ما و شما عرب می‌باشیم و باید عرب تکلم کنیم چرا می‌گوی مذهب ناحق بگو (مذهبننا حق، فبهت الذی کفر و بقی کائما ألقم الحجر). بالجمله؛ شاه طهماسب در پانزدهم شهر صفر سنه نهصد و هشتاد و چهار در قزوین وفات کرد و از اتفاقات آنکه جمله (پانزدهم شهر صفر) ماده تاریخ او شده و آثار حسنه و سیرت مستحسنه او را مجال ذکر نیست. و بعد از او پسرش شاه اسماعیل ثانی سلطان شد و او بر طریقه اهل سنت بود و با اهل ایمان و علما و سادات بد رفتاری می‌نمود لاجرم سلطنتش طولی نکشید و قریب یک سال و نیم سلطنت کرد و در شب سیزدهم شهر رمضان سنه نهصد و هشتاد و پنج در مجلس طرب خود ناگهان خناق کرد و بمرد. آنگاه برادرش سلطان محمد مکفوف معروف به شاه خدا بنده ثانی سلطان شد و ده سال سلطنت کرد، پس تفویض کرد سلطنت را به فرزندش شاه عباس اول در سنه نهصد و نود و شش که مطابق است با کلمه (ظل الله)، پس شاه عباس مدت چهل و چند سال در کمال ابهت و جلالت سلطنت کرد و در سنه هزار و نه پیاده از اصفهان به مشهد مقدس مشرف شد و در بیست و هشت روز این مسافت بعیده را که قریب به دو بیست فرسخ است پیاده پیمود، صاحب (تاریخ عالم آرا) این اشعار را در این باب سروده: غلام شاه مردان شاه عباس شه والا گهر خاقان امجد به طوف مرقد شاه خراسان پیاده رفت با اخلاص بیحد تا آخر اشعار، و در آخر گفته: پیاده رفت و شد تاریخ رفتن از اصفهان پیاده (۱۰۰۹) تا به

مشهد (۱۶۹) مؤلف گوید: که از شاه عباس خیرات و آثار بسیار به یادگار مانده هر که طالب است رجوع کند به (کتاب عالم آراء) و غیره، میرداماد رحمه الله در (کتاب اربعه ایام) خود فرموده که پادشاه جمجاه مغفرت بارگاه شاه عباس رحمه الله در تمامی مدت مدید که با داعی دولت قاهره صحبت می‌داشت این ایام را به پاکیزگی و عبادت می‌گذرانید و غسل می‌کرد و روزه می‌داشت و زیارت مأثوره را با فقیر به جا می‌آورد و تصدقات بسیار می‌فرمود، تا آنکه فرموده: و شبها با جمعی مخصوص از اهل علم افطار می‌کرد و بعد از افطار تا قریب نصف شب به صحبت علمی و مباحثات علما با یکدیگر مجلس می‌گذرانید. انتهی. (۱۷۰) سنه هزار و سی و هشت و در شب بیست و چهار جمادی الاولی به مرض اسهال در مازندران وفات کرد. و بعد از او نبیره اش شاه صفی اول فرزند فرزندش صفی میرزای شهید لباس سلطنت پوشیده و چهارده سال سلطنت کرد و در ۱۲ صفر سنه هزار و پنجاه و سه وفات کرد و در بلده طیبه قم به خاک رفت و قبر او در جهت قبله روضه حضرت معصومه علیها السلام واقع است و اکنون داخل روضه شده است که زنها از صحن زنانه داخل آن مکان می‌شوند و زیارت می‌نمایند حضرت معصومه علیها السلام را، سقف و دیوار او مزین است به کاشی معرق بسیار ممتاز و از بناهای شاه عباس ثانی است (در کتیبه این بقعه سوره مبارکه یُسَبِّحُ لِلَّهِ به خط میرزا محمدرضا امامی در کمال حسن و خوبی نوشته شده) و بعد از او فرزندش شاه عباس ثانی به سن نه سالگی بر اریکه سلطنت قرار گرفت و مدت بیست و شش سال سلطنت کرد و در سنه هزار و هفتاد و هشت در مراجعت از مازندران به اصفهان در دامغان وفات کرد جنازه اش را به قم رسانیدند و در جوار حضرت معصومه علیها السلام در بقعه بزرگی جنب بقعه پدرش او را به خاک سپردند و بعد از او فرزندش شاه صفی دوم در ششم شعبان سنه هزار و هفتاد و هشت بر تخت سلطنت آرمید. محقق خوانساری در مسجد جامع شاهی خطبه خوانده نثارها افشاندند و او را شاه سلیمان گفتند و آن جناب پادشاهی بود با عدالت و در سنه هزار و هشتاد و شش قبه مطهره حضرت امام رضا علیه السلام را تعمیر کرد و بر تذهیب آن افزود و در سنه هزار و صد پنج وفات کرده در قم در بقعه نزدیک بقعه شاه عباس به خاک رفت و سلطنت به فرزندش شاه سلطان حسین منتقل گردید و او آخر سلاطین صفویه بود و متصل شد دولت ایشان به فتنه افغانه و محاصره ایشان شهر اصفهان را تا آنکه اهل شهر مضطر شدند و دروازه‌ها را گشودند افغانه به شهر ریختند و خون جمله ای از اعیان و عظماء دولت صفویه را ریختند و شاه سلطان حسین را با برادران و فرزندانش حبس کردند. و این واقعه در سنه هزار و صد و سی و هفت بود و پیوسته سلطان حسین در محبس بود تا سلطان محمود افغان مردود بمرد و سلطان اشرف منحوس به جای وی نشست، پس به امر او، قریب پانصد حمام و مدرسه و مسجد را خراب کردند، و چون فتوری در دولت خود بدید از اصفهان حرکت کرد و امر کرد شاه سلطان حسین را در محبس هلاک کردند و او را بی غسل و کفن بگذاشت و اهل و عیال او را اسیر کرد و اموالش را به غارت برد، و این واقعه در بیست و دوم محرم سنه هزار و صد و چهل بود، پس مردم بعد از زمانی نعش سلطان حسین را به قم بردند و در جوار عمه اش حضرت فاطمه علیها السلام نزدیک پدرش به خاک سپردند. و بدان نیز که از اعقاب محمد بن قاسم بن حمزه بن امام موسی علیه السلام است سید جل خاتم الفقهاء و المجتهدین و وارث علوم اجداده الطاهرین مقتدی الانام و مرجع الخاص و العام مولانا الحاج سید محمد باقر بن محمد تقی موسوی شفتی اصفهانی معروف به حجة الاسلام تلمیذ جناب بحرالعلوم و محقق قمی و آقا سید محسن و آقا سید علی رضوان الله علیهم اجمعین جلالمت شأنش زیاده از آن است که ذکر شود در عبادات و مناجات و نوافل و اوراد، و رسانیدن فواید به طلاب و فقراء و سادات، حکایات بسیار از آن جناب نقل شده و من در کتاب (فوائد الرضویه) که در احوال علماء امامیه است به برخی از آن و به مصنفات آن بزرگوار اشاره کردم، این مقام را گنجایش نقل نیست.

(۱۷۱) وفات آن جناب در سنه هزار و دویست و شصت (غرس) واقع شد و قبر شریفش در اصفهان مشهور و زیارتگاه نزدیک و دور است و فرزندانش سید سند و رکن معتمد جناب حاج سید اسدالله که در جمیع کمالات و فضل و فخار وارث آن پدر و ثانی آن بحر زخار است، از اجلاء و تلامذه صاحب جواهر است، گویند مردم در اغلب مکارم اخلاق و محامد اوصاف او را بر پدر بزرگوارش مقدم می‌داشتند. (وَلِنَعْمَ مَا قِيلَ): إِنَّ السَّرِيَّ إِذَا سَرِيَ فَبِنَفْسِهِ وَابْنُ السَّرِيَّ إِذَا سَرِيَ أَسْرَاهُمَا. وفاتش در سنه هزار و دویست و نود

(غرض) واقع شد، قبر شریفش در نجف اشرف نزدیک باب قبله صحن مطهر است. و اما عبدالله و عبید الله پسران حضرت امام موسی علیه السلام، پس هر دو صاحب اعقاب می‌باشند و چنانکه از بعضی کتب انساب نقل شده جماعتی از اولادهای او در ری بودند که از جمله مجدالدوله و الدین ذوالطرفین ابوالفتح محمد بن حسین بن محمد بن علی بن قاسم بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام بوده که خواهرش ستی سکینه بنت حسین بن محمد مادر سید اجل مرتضی ذوالفخرین ابوالحسن المطهر ابن ابی القاسم علی بن ابی الفضل محمد است که شیخ منتجب الدین در وصف او فرموده از بزرگان سادات عراق و صدور اشراف است و منتهی شده منصب نقابت و ریاست در زمان اویه سوی او، و علم و نشانه بوده در فنون از علم، از برای او است خطب و رسائلی قرائت کرده بر شیخ ابوجعفر طوسی در سفر حج، روایت نموده از برای ما از او سید نجیب ابومحمد حسن موسوی، (۱۷۲)، انتهی. (۱۷۳) و از بعضی کتب انساب نقل است که در حق او گفته که سید مطهر یگانه دنیا بوده در افضل و بزرگواری و کرامت نفس، کثیر المحاسن و حسن الاخلاق بوده و سفره اش پیوسته پهن و مبذول بوده و متکلم و اهل نظر و مترسل و شاعر بوده و نقابت طالبین در ری با او بوده و پدرش ابوالحسن علی الزکی نقیب ری پسر سلطان محمد شریف است که در قم مدفون است و بسیار جلیل القدر است و در ذکر اولادهای عبدالله الباهر بن امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره رفت. و بالجمله؛ سید مطهر را دو پسر بوده: محمد و علی، اما محمد بن مطهر را پسری بوده فخرالدین علی، نقیب قم بوده؛ و اما علی بن مطهر را عزالدوله و الدین و شرف الاسلام و المسلمین باشد پسری بوده محمد نام از اهل علم و فضل و شرف و جلالت و ریاست، و او پدر عزالدین یحیی است که شیخ منتجب الدین او را ثناء بلیغ گفته و در باب اولادهای امام زین العابدین علیه السلام به او اشاره کردیم. او را خوارزمشاه، شهید کرد. قبرش در طهران می‌باشد. گویند والدش شرف الدین را چند دختر بوده و اولاد ذکور نداشت چون زوجه اش به یحیی حامله شد، شرف الدین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بچه که در شکم عیالم است چه نام گذارم؟ فرمود: یحیی، چون آن پسر به دنیا آمد او را یحیی نهادند، آنگاه که شهید شد فهمیدند سر نام گذاشتن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را به یحیی. و بدان نیز که از اعقاب عبدالله بن امام موسی علیه السلام است حبر نبیل و محدث جلیل سید سند سلاله الاطهار والد الامجد الاعظم الاخيار المنتشرین نسلا بعد نسل فی الاقطار آقا سید نعمت الله جزایری ابن سید عبدالله بن محمد بن الحسین بن احمد بن محمود بن غیاث الدین بن مجد الدین بن نورالدین بن سعد الدین بن عیسی بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام که تلمیذ علامه مجلسی و آقا سید هاشم احسانی و محقق سبزواری و محقق خوانساری و محدث کاشانی و غیر ایشان است و کتب بسیار تصنیف کرده. خود آن جناب در بعض مصنفات خود شرح حال خود را نوشته و جماعتی نیز احوال او را به شرح نوشته‌اند مانند نافله اش سید عبدالله و سید فاضل سید عبداللطیف شوشتری در (تحفه العالم) و غیر ایشان. و فاتش در قریه جایدر در شب جمعه بیست و سوم شوال سنه هزار و صد و دوازده واقع شده و فرزند جلیلش سید نورالدین از اهل علم و صاحب رسائل متعدده است و فات کرده در ذی حجه سنه هزار و صد و پنجاه و هشت. روایت می‌کند از پدرش و از شیخ حرّ عاملی و فرزندش سید اجل عالم متبحر نقاد آقا سید عبدالله بن نورالدین بن نعمت الله الموسوی از اجلاء این طایفه است جمع شده بود در او جودت فهم و حسن سلیقه و کثرت اطلاع و استقامت طریقه چنانکه ظاهر می‌شود از رجوع به مؤلفات شریفه اش که از جمله آنها است (شرح نخبه ع و شرح مفاتیح الاحکام) و (ذخیره) و غیرها. و اجازه ای نوشته که در آن شرح کرده حال خود و حال پدر وجد و احوال جمله از مشایخ خود را، روایت می‌کند از والدش و از میر محمد حسین خاتون آبادی و آقا سید صدرالدین رضوی قمی و آقا سید نصرالله حایری شهید، و روایت می‌کند آقا سید نصرالله از او و این یعنی روایت کردن هر یک از دوشیخ از دیگر در علم درایت موسوم است به مذبح، و نظیرش روایت علامه مجلسی است از سید علیخان شارح صحیفه، و روایت سد از او و روایت علامه مجلسی از شیخ حرّ عاملی و روایت شیخ حرّ از مجلسی رضی الله عه. و سید اجل شهید سعید ادیب اریب آقا سید نصرالله موسوی مذکور، آیتی بوده در فهم و ذکاء و حسن تقریر و فصاحت تعبیر مدرس بوده در روضه منوره حسینی و کتب و رسائلی تصنیف کرده از جمله

(الروضات الزاهرات فی المعجزات بعد الوفات) و (سلاسل الذهب) و غیر ذلک، سلطان روم او را در قسطنطنیه شهید کرد. روایت می‌کند علامه بحرالعلوم رحمه الله از صاحب کرامات آقا سید حسین قزوینی از آقا سید نصرالله مذکور و از او مولی ابوالحسن جد صاحب جواهر از علامه مجلسی رحمه الله. و از اعقاب عبیدالله بن موسی علیه السلام است شریف صالح ابوالقاسم جعفر بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن عبیدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام علوی موسوی مصری روایت می‌کند از او شیخ تلعبکبری و سماع کرده از او حدیث را در سنه سیصد و چهل و از او اجازه گرفته. و اسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام ملقب به امین است و در سنه دویست و چهل در مدینه وفات کرد، و رقیه دختر او عمرش طولانی گشت تا در سنه سیصد و شانزده وفات کرد و در بغداد به خاک رفت، و اعقاب او از پسرانش عباس و محمد و حسین و علی است و از احفاد او است شیخ زاهد (۱۷۴) و رع ابوطالب محمد الملهوس (۱۷۵) ابن علی بن اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام که صاحب قدر و جالت و جاه و حشمت بوده در بغداد، و از احفاد حسین بن اسحاق است ابوجعفر محمد صورانی که در شیراز به قتل رسیده و قبرش در شیراز در باب اصطخر زیارت کرده می‌شده و ابوالفرج در (مقاتل الطالبین) گفته که در ایام مهتدی سعید حاجب در بصره جعفر بن اسحاق بن موسی الکاظم علیه السلام را به قتل رسانید. (۱۷۶) مؤلف گوید: در (انساب مجدی) است که مادر اسحاق بن الکاظم علیه السلام ام ولدی بوده (۱۷۷) لکن در روایتی که در (طب الائمه) است معلوم می‌شود که مادر اسحاق نیز ام احمد بوده و آن روایت چنین است که اسحاق بن الکاظم علیه السلام روایت کرده از مادرش ام احمد که گفت فرمود: سید من، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام که، هر که نظر افکند به خون خود در شاخ اول حجامت ایمن شود از واهنه تا حجامت دیگر، پرسیدم از سید خود که واهنه چیست، فرمود: درد گردن. و زید (۱۷۸) بن موسی علیه السلام را (زید الثار) می‌گفتند؛ به جهت آنکه در ایام ابوالسرایا که طالبین خروج کردند، زید به بصره رفت و خانه های بنی عباس را در بصره بسوزانید چنانچه در (تتمه المنتهی) نگارش یافته و چون ابوالسرایا مقتول گشت و ارکان طالبین متزلزل شد زید را مأخوذ داشتند و برای مأمون به مرو فرستادند مأمون او را به حضرت رضا علیه السلام بخشید و زید زنده بود تا آخر ایام متوکل بلکه زمان منتصر را نیز درک نموده و او را منادمت نموده و در (سر من رأی) وفات کرد. و به قول صاحب (عمدة الطالب) مأمون او را زهر داد و هلاک شد و افعال زید بر حضرت امام رضا علیه السلام گران آمد و او را توییح و تعینف بسیار فرموده، و در روایتی حضرت قسم خورد تا زنده باشد با زید تکلم نفرماید. و از فرمایشات آن جناب است که به زید، فرمود: ای زید! آیا مغرور کرده تو را کلام سفله اهل کوفه که گفتند حضرت فاطمه علیها السلام عفت و ورزید پس حق تعالی آتش را بر ذریه او حرام نمود، این مختص به حسن و حسین اولاد بطنی آن مخدره است، ای زید! اگر اعتقاد داری که تو معصیت خدا کنی و داخل بهشت شوی و پدرت موسی بن جعفر علیه السلام اطاعت خدا کند و شبها قائم و روزها صائم باشد و داخل بهشت شود، پس تو نزد خدا از پدرت گرامی تر می‌باشی، چنین نیست که تو اعتقاد کرده ای، به خدا قسم نمی‌رسد احدی به آن کرامتهایی که نزد خدا است مگر با طاعت و فرمانبرداری حق تعالی و تو گمان کرده ای که توبه آن مراتب خواهی رسید به معصیت خدا پس بدگمانی کرده ای. زید گفت: من برادر تو و پسر پدر تو می‌باشم، فرمود: تو برادر منی مادامی که اطاعت خدا کنی، پس آن جناب آن آیه مبارکه قرآن مجید را که در حق نوح و پسرش نازل شده است تلاوت فرمود پس فرمود که حق تعالی پسر نوح را بیرون کرد از آنکه اهل او باشد به سبب معصیت او. و در روایت دیگر فرمود: پس هر یک از اقرباء و خویشان ما که اطاعت خدا نکنند از ما نیست، و به حسن و شایسته حدیث، فرمود: و تو اگر اطاعت خدا کنی از ما اهل بیت خواهی بود. (۱۷۹)

ذکر احوال حضرت معصومه علیها السلام

مدفونه به قم و ثواب زیارت آن مخدره اما دختران حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر حسب آنچه به ما رسیده افضل آنها سیده جلیله معظمه فاطمه بنت امام موسی علیه السلام معروفه به حضرت معصومه علیها السلام است که مزار شریفش در بلده طیبه قم است

که دارای قبه عالی و ضریح و صحن های متعدده و خدمه بسیار و موقوفات است و روشنی چشم اهل قم و ملاذ و معاذ عامه خلق است و در هر سال جماعات بسیار از بلاد شد رحال کنند و تعب سفر کشند به جهت درک فیوضات از زیارت آن معظمه علیها السلام. و سبب آمدنش به قم چنانکه علامه مجلسی رحمه الله از (تاریخ قم) نقل کرده و او از مشایخ اهل قم روایت کرده آن است که چون مأمون حضرت امام رضا علیه السلام را در سال دویست از هجرت از مدینه به مرو طلیید یک سال بعد از آن خواهرش حضرت فاطمه علیهما السلام به جهت اشتیاق ملاقات برادرش از مدینه به جانب مرو حرکت کرد، پس همین که به ساوه رسید مریضه شد پرسید که از اینجا تا قم چه مقدار مسافت است؟ گفتند: ده فرسخ است. پس خادم خود را فرمود که مرا به جانب قم ببر. پس آن حضرت را به قم آورد و در خانه موسی بن خزرج بن سعد فرود آورد. و قول اصح آن است که چون خبر آن مخدره رسید به آل سعد همگی متفق شدند که به قصد آن حضرت بیرون روند و از آن حضرت خواهش نمایند به قم تشریف آورد، پس در میان همه موسی بن خزرج بر این امر تقدم جست همین که به خدمت آن مکرمه رسی مهار ناقه آن حضرت را گرفت و کشید تا وارد قم ساخت و در خانه خود آن سیده جلیله را منزل داد، پس آن حضرت مدت هفده روز در دنیا مکث نمود و به رحمت ایزدی و رضوان الله پیوست، پس او را غسل داده و کفن نمودند و در ارض بابلان آنجا که امروز روضه مقدسه او است و ملک موسی بوده آن حضرت را دفن کردند. (۱۸۰) صاحب (تاریخ قم) گفته که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن علی بن بابویه از محمد بن حسن بن ولید که چون فاطمه علیها السلام وفات کرد او را غسل دادند و کفن کردند و حرکت دادند او را و بردند به بابلان و گذاشتند او را نزدیک سردابی که برای او کنده بودند، پس آل سعد با هم گفتگو کردند که کیست داخل سرداب شود و جنازه بی بی را دفن نماید؟ بعد از گفتگوها، رأی ایشان بر آن قرار گرفت که خادمی بود از برای ایشان به غایت پیر که نامش قادر بوده و مرد صالحی بوده او متصدی دفن شود، چون فرستادند عقب آن شیخ صالح، دیدند دونفر سوار که دهان خود را بسته بودند به لثام به تعجیل تمام از جانب رمله یعنی ریگزار پیدا شدند چون نزدیک جنازه رسیدند پیاده شدند و نماز بر آن مخدره خواندند و داخل در سرداب شدند و او را دفن کردند و بیرون آمدند و سوار گشتند و رفتند و کسی نفهمید که ایشان چه کسی بودند. (۱۸۱) در روایت اول است که موسی بر سر قبر آن مخدره سققی از بوریا بنا کرد تا آنکه حضرت زینب دختر حضرت جواد علیه السلام قبله ای بنا کرد بر روی قبر، و محراب نماز فاطمه علیها السلام هنوز موجود است در خانه موسی بن خزرج. فقیر گوید: که در زمان ما نیز آن محراب مبارک موجود است و آن واقع است در محله میدان میر معروف است به (ستیه) یعنی معروف به (ستی) وستی به معنی خانم و بی بی است. بدان که در بقعه حضرت فاطمه جماعتی از بنات فاطمیه و سادات رضائیه مدفونند، مانند زینب و ام محمد و میمونه دختران حضرت امام محمد جواد علیه السلام، در نسخه ای از (انساب مجدی) دیدم که میمونه دختر امام موسی علیه السلام با معصومه فاطمه است و بریبه دختر موسی مبرقع و ام اسحاق جاریه محمد بن موسی و ام حبیب جاریه محمد بن احمد بن موسی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و این کنیزک مادر ام کلثوم دختر محمد بوده است. و در فضیلت زیارت حضرت فاطمه بنت موسی علیه السلام روایات بسیار وارد شده از جمله در (تاریخ قم) مروی است که جماعتی از مردم ری خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند و گفتند: ما از مردم ری هستیم. حضرت فرمود: مرحبا به برادران ما از اهل قم! ایشان عرض کردند که ما از مردم ری هستیم! دیگر مرتبه حضرت همان جواب را فرمود، آن جماعت چند کزت این سخن را گفتند و همین جواب را شنیدند، آنگاه حضرت فرمود: همانا از برای حق تعالی حرمی است و آن مکه است، و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرمی است و آن مدینه است. و برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است، و از برای ما اهل بیت حرمی است و آن بلده قم است و بعد از این دفن شود در آنجا زنی از اولاد من که نامیده شود به فاطمه، هر کس او را زیارت کند بهشت از برای او واجب شود، راوی گفت: وقتی که آن حضرت این فرمایش نمود هنوز متولد نشده بود امام موسی علیه السلام. (۱۸۲) روایت شده که حضرت امام رضا علیه السلام به سعد اشعری قمی فرمود که ای سعد! نزد شما قبری از ما هست. سعد گفت: فدای تو شوم! قبر فاطمه دختر امام موسی علیه السلام

را می‌فرماید؟ فرمود: بلی، هر که او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای او است بهشت، و بر این مضمون روایات بسیار است. (۱۸۳) قاضی نورالله در (مجالس المؤمنین) فرموده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت آگاه باش به درستی که از برای خدا حرمی است و آن مکه است و از برای حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم حرمی است و آن مدینه است و از برای امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است، آگاه باش به درستی که حرم من و حرم اولاد من بعد از من در قم است، آگاه باش به درستی که قم کوفه صغیره است و همانا از برای بهشت هشت در است سه در آنها به سوی قم است، و وفات کند در قم زنی که از اولاد من باشد، و نام او فاطمه دختر موسی علیه السلام است که داخل می‌شوند به سبب شفاعت او شیعه من جمیع ایشان در بهشت. (۱۸۴) بدان که در (کافی) روایت شده از یونس بن یعقوب که چون حضرت موسی علیه السلام رجوع کرد از بغداد و تشریف برد به مدینه در فید که نام منزلی است دختری از آن حضرت وفات یافت در آنجا او را مدفون نمودند و حضرت فرمود بعضی موالی خود را که قبر او را گنج اندود کند و بنویسد بر لوحی اسم او را و بگذارد آن را در قبر او. (۱۸۵) و در (تاریخ قم) است آنچه که حاصلش این است: چنین رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی‌دادند؛ زیرا کسی را که همسر وهم کفو ایشان بود نمی‌یافتند، و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را بیست و یک دختر بوده است و هیچ یک شوهر نکرده اند. و این مطلب در میان دختران ایشان عادت شده، و محمد بن علی الرضا علیه السلام به شهر مدینه ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده‌اند و از ارتفاعات آن دیه‌ها نصیب و قسط رضائیه که به قم ساکن بوده‌اند از مدینه جهت ایشان می‌آوردند.

پی‌نوشت‌ها

۱۱۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۴۹. ۱۱۸- (عمدة الطالب) ص ۱۹۶. ۱۱۹- و کلثم (نسخه بدل). ۱۲۰- در نسخه ای از (انساب مجدی) دیدم (و محتمل است که ملحق شده باشد) مکتوب بود که شنیدم از امیر محمد هادی بن میر لوحی مورخ که این زینب مدفونه در قریه ارزنان از قرای اصفهان، دختر بلافاصله حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است. (شیخ عباس قمی رحمه الله).
 ۱۲۱- عباسه، محتمل نیست بلکه یقیناً ملحق شده؛ زیرا که انسب مجدی تألیف شیخ ابوالحسن علی بن ابی‌الغنائم است چنانچه مرحوم مؤلف در جلد اول، در شرح اولاد عمر الاطراف ابن امیرالمؤمنین علیه السلام ذکر فرموده و شیخ ابوالحسن مذکور در او اسط قرن پنجم هجری فوت نموده و امیر محمد هادی بن میر لوحی در قرن یازدهم متولد گردیده پس مسلماً عبارت مذکوره از کاتب انسب مجدی است و ملحق به اصل کتاب است. (ابراهیم احمدی میانجی). ۱۲۲- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۴. ۱۲۳- (عمدة الطالب) ص ۱۹۷. ۱۲۴- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۶. ۱۲۵- (غایة الاختصار) ص ۸۷. ۱۲۶- ابن ابوالقاسم پدر شریف ابوالوفاء محمد بن علی بن محمد ملقطه بصری است که معروف به ابن صوفی است و پسر عموی جد صاحب مجدی است. (شیخ عباس قمی رحمه الله).
 ۱۲۷- (عمدة الطالب) ص ۲۰۱. ۲۰۴. ۱۲۸- ر. ک: (فوائد الرضویه) ص ۲۸۲ و ص ۴۹۵. ۱۲۹- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۰. ۱۳۰- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۳، (خلاصة الاقوال) ص ۹۵. ۱۳۱- (اربعین شهید اول) ص ۵۱، حدیث ۲۳، (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۱.
 ۱۳۲- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۱. ۱۳۳- (عمد الطالب) ص ۲۰۶، (مرآة الجنان یافعی) ۲/۳۱۸، تحقیق: خلیل المنصور. ۱۳۴- (ریاض العلماء) ۵/۴۰۹. ۱۳۵- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۳. ۵۰۴. ۱۳۶- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۴، (تاریخ ابن کثیر) ۱۲/۴. ۱۳۷- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۴، (ریاض العلماء) ۴/۵۵. ۱۳۸- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳. ۱۳۹- (مجالس المؤمنین) ۱/۵۰۶. ۱۴۰- (عمدة الطالب) ص ۲۱۱. ۱۴۱- (فوائد الرضویه) ص ۱۲۳. ۱۴۲- (روضات الجنات) ۴/۱۲۸، (فوائد الرضویه) ص ۲۱۴. ۱۴۳- (تکملة أمل الامل) ص ۱۰۴. ۱۴۴- (عمدة الطالب) ص ۲۳۰. ۱۴۵- (الکافی) ۱/۳۱۲. ۱۴۶- سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۱. ۱۴۷- (الکافی) ۳/۱۲۶. ۱۴۸- (عمدة الطالب) ص ۱۹۸. ۱۴۹- (رجال کشی) ۲/۷۹۲. ۱۵۰- (مستدرک الوسائل) ۳/۲۹۳، چاپ سه جلدی.
 ۱۵۱- (الغیبة) شیخ طوسی ص ۱۶۲. ۱۵۲- (الارشاد) شیخ مفید ۲/۲۴۵. ۱۵۳- (روضات الجنات) ۱/۴۳. ۱۵۴- یعنی برادر پدر

مادری. ۱۵۵- سورة ذاریات (۵۱)، آیه ۱۷. ۱۵۶- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۵. ۱۵۷- (روضات الجنات) ۱/۴۴. ۱۵۸- (غایة الاختصار) ابن زهره ص ۸۹. ۱۵۹- (شرح نهج البلاغه) ابن ابی الحدید ۱۴/۸۳. ۱۶۰- (بحارالانوار) ۱۰۴/۱۵۲. ۱۶۱- (رجال کشی) ص ۲۴۸. ۱۶۲- (تحفۃ الزائر) ص ۵۰۸؛ (تحفۃ الازهار) ۳/۳۲۳. ۱۶۳- (تحفۃ الازهار) ضامن بن شدقم ۳/۳۲۳. ۱۶۴- (عالم آرای عباسی)، تصحیح: دکتر رضوانی. ۱۶۵- (عمدۃ الطالب) ص ۲۲۸. ۱۶۶- (عالم آرای عباسی) ۱/۱۳، تصحیح: دکتر رضوانی. ۱۶۷- (تاریخ عالم آرای عباسی) ۱/۷۵، به جای (شاه انجم سپاه)، (شاه گردون پناه) ذکر شده است. ۱۶۸- ر. ک: (ریاض العلماء) ۳/۴۵۵. ۴۶۰، (فوائد الرضویة) ص ۳۰۵. ۱۶۹- (تاریخ عالم آرای عباسی) ۲/۹۸۲. ۹۸۴. ۱۷۰- (اربعۃ ایام میرداماد) ص ۴۲، چاپ کنگره خوانساری. ۱۷۱- (فوائد الرضویه) ص ۴۲۶. ۴۲۹. ۱۷۲- این سید جلیل نجیب الدین ابومحمد حسن بن محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن قاسم بن موسی بن عبدالله بن الامام موسی الکاظم علیه السلام است که شیخ منتجب الدین از او روایت می کند در حق او گفته الخ، ابن مطهر قرائت کرده بر سید اجل ذوالفخرین سید مطهر رفع الله تعالی درجاته. ۱۷۳- (الفهرست) شیخ طوسی، ص ۱۰۰. ۱۷۴- (فی (المجدی): انه كان يعمل الحديد زهدا. ۱۷۵- الملهوس بن الملهوس. ۱۷۶- (مقاتل الطالبین) ص ۵۳۰. ۱۷۷- (المجدی) ص ۱۱۸. ۱۷۸- در انساب (مجدی) است که مادر زید ام ولد بوده و او را اولاد بسیار است از جمله ام موسی بنت زید النار است که در نهایت ورع وزهد بوده. (شیخ عباس قمی رحمه الله). ۱۷۹- (بحارالانوار) ۴۹/۲۱۷. ۲۱۸. ۱۸۰- (بحارالانوار) ۴۸/۲۹۰. ۱۸۱- (بحارالانوار) ۴۸/۲۹۰. ۱۸۲- (بحارالانوار) ۴۸/۳۱۷. ۱۸۳- (بحارالانوار) ۹۹/۲۶۵. ۱۸۴- (مجالس المؤمنین) ۱/۸۳. ۱۸۵- (الکافی) ۳/۲۰۲.

سیره

صلابت و مدارا در سیره امام کاظم علیه السلام

مقدمه

نویسنده: شمس الله ایلامی متدینان ساده و خوش باور که بدون تأمل در گفته‌های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می‌ریزند؛ اینان چون متحجران خوارج‌اند که کاغذ پاره‌های بر سرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند. یکی از بحثهایی که امروزه مورد توجه گروهی از افراد جامعه قرار گرفته، مسأله تسامح و تساهل در دین است. این افراد دو دسته‌اند: الف مغرضان، کج اندیشان و التقاطی مذهبان که شناخت درستی از دین نداشته، هرچه به نفع نیت پلید خود باشد، می‌پذیرند و با سلاح تسامح به جنگ دین می‌آیند. ب متدینان ساده و خوش باور که بدون تأمل در گفته‌های دیگران، اسلام را دین سهل و سمح دانسته، ناخواسته آب در آسیاب دشمن می‌ریزند؛ اینان چون متحجران خوارج‌اند که کاغذ پاره‌های بر سرنی را اساس قرآن دانستند و در مقابل قرآن ناطق ایستادند. از آنجا که اگر اسلام از چشمه زلال اهل بیت به ما نرسد نه تنها، شفا بخش نبوده، بلکه سمی مهلک خواهد بود، به نظر می‌رسد در باره مسأله تساهل و تسامح دینی نیز باید به پیشوایان معصوم علیهم السلام پناه برد تا ما را از زلال خویش سیراب سازند. بررسی ابعاد مختلف سیره این بزرگواران حد و مرز تساهل و تسامح را به خوبی روشن می‌سازد. این نوشتار سیره امام موسی بن جعفر علیه السلام در این باره را به اختصار بررسی می‌کند. دوران امامت این امام همام از سال ۱۴۸ ه. ق که حضرت امام صادق علیه السلام به شهادت رسید. آغاز شد. آن حضرت در این دوران با چهار خلیفه سفاک به مقابله پرداخت: منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی و هارون الرشید خلفای جلاد بنی عباس در این عصر بودند. سیره امام کاظم علیه السلام نشان می‌دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می‌رود و ذره‌ای سیاسی کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی‌شود. امام از دو سلاح تقیه و زندان برای دفاع از دین استفاده می‌کند و در جاهایی

که مبسوط الید باشد به ترویج و اقامه احکام دین می‌پردازد. آنچه به عنوان مدارا و تساهل در زندگی امام کاظم علیه السلام رخ داده است، به زندگی شخصی و گذشت و ایثار آن حضرت مربوط است. نمونه‌های زیر گوشه‌ای از برخورد قاطع امام کاظم علیه السلام در جهت عزت و صلابت دینی، اقامه عدل و برپایی حدود الهی است.

الف صلابت امام کاظم علیه السلام

* ۱ امام کاظم علیه السلام و قیام فتح قیام و نهضت فتح که در نتیجه ستم بسیار دستگاه خلافت به علویان و شیعیان رخ داد. با روش پیشوای هفتم بی‌ارتباط نبود؛ زیرا آن حضرت نه تنها از آغاز تا تشکیل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با رهبر آن (حسین شهید فتح) نیز در تماس و ارتباط بود. امام هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود برای مبارزه با دستگاه ستم پیشه استوار است، به او فرمود: «گرچه شهید خواهی شد ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش. این گروه (عباسیان) مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می‌کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند. من در این راه پاداش شما را از خدای بزرگ می‌خواهم.» (۱) هادی عباسی که می‌دانست قیام فتح بدون مشورت و چراغ سبز امام کاظم علیه السلام صورت نگرفته است، امام را به قتل تهدید کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین به دستور موسی بن جعفر بر ضد من قیام و از او پیروی کرده؛ زیرا پیشوای این خاندان، کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد، اگر او را زنده بگذارم (۲) ۲ صلابت در اجرای حدود یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. اگر در نظامی حدود برای توده مردم که دستشان به جایی نمی‌رسد. به شدیدترین سیره امام کاظم علیه السلام وجه جاری شود ولی وقتی نوبت به دانه درشت‌ها می‌رسد، هزار و یک حيله برای تخفیف مجازات آنان به کار رود، آن نظام از اسلام دور شده است. امام کاظم علیه السلام در مورد اجرای حدود می‌فرماید: منفعت اقامه حد برای خداوند در روی زمین از بارش چهل روز باران بیشتر است. و این که در قرآن آمده است: «یحیی الارض بعد موتها» خداوند زمین مرده را زنده می‌کند. منظور زنده کردن به وسیله قطرات باران نیست، بلکه منظور این است که خداوند مردانی را در روی زمین بر می‌گزیند تا عدالت را بر پا دارند و با اقامه عدل زمین را زنده کنند. (۳) اسحاق بن عمار می‌گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد چگونگی و کیفیت اجرای حد بر شخص زناکار پرسیدم؛ فرمود: شدیدترین نوع تازیانه بر او زده شود. (۴) * ۳ ممنوعیت بازی با مقدسات امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی نزد حاکم فاسقی برود و برای این که دنیایش آباد شود، آیاتی از قرآن را برایش بخواند، به خاطر هر حرفی که از دهانش خارج می‌شود، ده بار لعنت می‌گردد. (۵) * ۴ عدم سازش بر سر اصول روزی هارون الرشید به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: می‌خواهم فدک را به تو برگردانم. امام فرمود: من فدک را نمی‌خواهم مگر با حدود آن. هارون گفت: حدود آن را مشخص کن. امام فرمود: اگر حدودش را بگویم آن را به من نخواهی داد. هارون اصرار کرد و گفت؛ فدک را با حدودش به امام خواهد بخشید. امام فرمود: حد اول فدک، عدن است. هارون با شنیدن این جمله درهم کشیده شد. امام فرمود: حد دوم آن سمرقند و حد سوم آن آفریقا و حد چهارم آن نواحی دریای خزر و ارمنستان است. هارون الرشید در حالی که به شدت عصبانی شده بود، گفت: با این حال چیزی برای ما باقی نمی‌ماند. امام فرمود: من از اول گفتم: اگر فدک را بخواهم با حدود آن است و تو آن را به ما نخواهی داد. (۶) این حدیث نشان می‌دهد که قضیه فدک رمز حکومت عدل است و امام با بیان این مطلب بر حکومت بنی‌عباس خط بطلان کشید. * ۵ اقتدار دینی در یکی از سالها، هارون الرشید برای انجام اعمال حج به مکه رفت. اطرافیان خلیفه مسجدالحرام را خلوت کرده، مانع طواف دیگران شدند. در این هنگام، امام موسی بن جعفر علیه السلام در کسوت مردی که لباس اعراب بیابانی را به تن داشت، وارد شد و بدون توجه به امر و نهی اطرافیان خلیفه به طواف پرداخت و فرمود: اینجا مکانی است که خداوند بین همه مردم از خلیفه و غیر خلیفه تساوی برقرار کرده است. جالب توجه این که امام در طواف جلوتر از هارون قرار گرفت و هارون پشت سر امام طواف به جای آورد. هنگام استلام

حجرالاسود نیز امام قبل از هارون حجر را استلام کرد. بعد از تمام شدن اعمال، هارون که امام را نمی‌شناخت. گفت: این اعرابی را بیاورید تا علت کارهایش را بازگو کند. وقتی به امام عرض کردند؛ هارون او را خواسته است. امام فرمود: من با او کاری ندارم. اگر او کار دارد، پیش من بیاید. (۷) * ۶ مبارزه با کاخ نشینی روزی امام کاظم علیه السلام وارد یکی از کاخهای هارون در بغداد شد. هارون به قصر خود اشاره کرده و با نخوت و تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (هدف او از این کار آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آن که کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او دهد، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند در باره آنان می‌فرماید: «به زودی کسانی را که در زمین به ناحق کبر می‌ورزند و سیره امام کاظم علیه السلام نشان می‌دهد آنجا که بحث دفاع از دین مطرح است امام تا مرز شهادت پیش می‌رود و ذره‌ای سیاسی‌کاری و تساهل و سازش در وجود مبارکش پیدا نمی‌شود. یکی از ویژگیهای مهم حکومت اسلامی، اجرای حدود بدون هیچ ملاحظه و مسامحه است. هر گاه آیات الهی را ببینند، ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، آن را در پیش نمی‌گیرند؛ ولی هر گاه راه گمراهی را ببینند، آن را طی می‌کنند، از آیات منصرف خواهم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب کرده، از آن غفلت ورزیده‌اند.» هارون الرشید از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را به سختی پنهان می‌کرد با التهاب پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی‌درنگ فرمود: این خانه ملک شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران آن را بازور تصاحب کرده‌اند. این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی‌اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. (۸) * ۷ مبارزه با عوامفریبی هارون یکی از شگردهای تبلیغاتی دستگاه خلافت، مسأله انتساب هارون به خاندان رسالت بود و شخص هارون بر این مسأله بسیار تکیه می‌کرد. او روزی وارد مدینه شد و سمت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رهسپار گردید. هنگامی که به حرم رسید و انبوه جمعیت را دید، رو به قبر پیامبر کرد و گفت: درود بر تو ای پیامبر خدا، درود بر تو ای پسرعمو. او این کلمات را با صدای بلند گفت تا مردم بدانند خلیفه پسرعموی پیامبر است. در این هنگام امام هفتم علیه السلام که در آن جمع حاضر و از هدف هارون آگاه شده بود. نزدیک قبر پیامبر رفت و با صدای بلند فرمود: درود بر تو ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درود بر تو ای پدر. هارون از این سخن سخت ناراحت شد، رنگ صورتش تغییر یافت و بی‌اختیار گفت: واقعاً این افتخار است. (۹) هارون نه تنها کوشش می‌کرد انتساب خویش به مقام رسالت را به رخ مردم بکشد، بلکه به وسایلی می‌خواست پیامبر زادگی این پیشوایان بزرگ را نیز انکار کند. او روزی به امام کاظم علیه السلام گفت: شما چگونه ادعا می‌کنید فرزند پیامبرید در حالی که فرزندان علی علیه السلام هستید؛ زیرا هر کس به جد پدری خود منسوب می‌شود، نه جد مادری؟! امام کاظم علیه السلام در پاسخ آیه‌ای را تلاوت فرمود که خداوند ضمن آن می‌فرماید...: «و از نژاد ابراهیم، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، عیسی و یاس را که همگی از نیکان و شایستگانند. هدایت کردیم.» آنگاه فرمود: در این آیه، عیسی از فرزندان پیامبران پیشین شمرده شده است در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش مریم نسبتش به پیامبران می‌رسید. پس به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند شمرده می‌شوند. ما نیز به واسطه مادرمان حضرت زهرا علیها السلام فرزند پیامبریم. (۱۰) در مناظره مشابه دیگری، امام در پاسخ به این پرسش که چرا شما خود را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌نامید؟ فرمود: ای هارون! اگر پیامبر زنده شود و دختر تو را برای خود خواستگاری کند، آیا دختری را به پیامبر تزویج می‌کنی؟ هارون گفت: نه تنها تزویج می‌کنم بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می‌کنم. امام فرمود: ولی این قضیه در مورد من صادق نیست. نه پیامبر صلی الله علیه و آله دختر مرا خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به او تزویج می‌کنم؛ زیرا من از نسل اویم و این ازدواج حرام است؛ ولی تو از نسل پیامبر نیستی. (۱۱) * ۸ نتیجه توهین به مقام ولایت هارون از ساحری خواست وقتی امام کاظم علیه السلام کنار سفره غذا نشست، کاری کند اهل مجلس به ایشان بخندند و امام کوچک شود. وقتی سفره حاضر شد خادم امام علیه السلام دست برد که نان را بردارد و نزد امام بگذارد، نان پدید و هارون و اهل مجلس خندیدند. در این لحظه، امام به تمثال شیری

که بر پرده‌ای در اتاق نقاشی شده بود، اشاره کرده و فرمود: ای شیر خدا، دشمن خدا را بگیر. تمثال به صورت شیر واقعی در آمده و ساحر را پاره پاره کرد و بلعید. هارون و اطرافیانش از دیدن این صحنه از هوش رفتند. چون به هوش آمدند، هارون عرض کرد: کاری کنی تا ساحر زنده شود. امام فرمود: اگر عصای موسی آنچه بلعیده بود، برگرداند، این تمثال شیر نیز چنین خواهد کرد. (۱۲)

در این قضیه اهمیت جایگاه امامت و ولایت به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا امام در این مجلس به عنوان رهبری و امامت تشیع مورد اهانت قرار گرفت نه به عنوان شخص. به همین جهت نیز با قاطعیت به مقابله پرداخت. * ۹ امام و مبارزه با ترویج افکار باطل هشام بن سالم می‌گوید: من و ابوجعفر (مؤمن طاق) بعد از وفات امام صادق علیه السلام در مدینه بودیم؛ مردم می‌گفتند: بعد از امام صادق علیه السلام، عبدالله امام است، زیرا او پسر بزرگ است. ما بر عبدالله وارد شدیم، دیدیم مردم گرد او جمع شده‌اند. ما چنان که قبلاً از پدرش می‌پرسیدیم، در مورد زکات و مقدار آن از او پرسیدیم، گفت: در دوست درهم، پنج درهم و در صد درهم، دو و نیم درهم. گفتیم: حتی مرگه هم چنین حرفی زده است، درحالی که حیران بودیم از نزد او بیرون آمدیم. من و ابوجعفر در کوه‌های مدینه سرگردان بودیم و نمی‌دانستیم کجا برویم و از چه کسی پرسیم. با خود گفتیم: آیا به سوی مرگه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله و یا خوارج؟ در دریای این افکار غوطه‌ور بودیم که پیرمردی به من اشاره کرد تا همراهش بروم. با نگرانی از این که مبادا این پیرمرد از اعوان و انصار دستگاه خلافت باشد، به دنبالش راه افتادم. پیرمرد مرا به خانه موسی بن جعفر علیه السلام هدایت کرد. حضرت خطاب به من فرمود: به سوی من بیا نه به سوی مرگه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه خوارج، به سوی من. (۱۳) * ۱۰ امام کاظم و مبارزه با لهو و لعب علامه حلی در کتاب «منهاج الکرامه» آورده است که روزی امام موسی بن جعفر علیه السلام از درخانه بشرحافی در بغداد می‌گذشت، صدای ساز و او از و غنا و نی و رقص از خانه بشر بلند بود. در این هنگام کنیزکی از خانه بیرون آمد تا خاکروبه بیرون بریزد. حضرت به او فرمود: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ کنیزک گفت: آزاد است. امام فرمود: راست گفتی، اگر بنده بود از مولایش می‌ترسید. کنیزک چون برگشت، بشر علت دیر آمدنش را پرسید. کنیز حکایت را بازگفت. بشر با پای برهنه بیرون دوید، خود را به حضرت رسانده، عذر خواست و به دست آن حضرت توبه کرد. بعد از آن هرگز کفش نپوشید و همیشه پا برهنه راه می‌رفت. (۱۴) * ۱۱ امام و مبارزه با خرافات ابن شهر آشوب می‌گوید: منصور دوانیقی در یکی از روزهای نوروز از امام دعوت کرد تا به مناسبت عید نوروز در مجلس شرکت کند. امام فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده، سندی برای این عید نیافتم. این عید، سنت فارسیان است و اسلام آن را محو کرده است. پناه می‌برم بر خدا از آن که احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد. (۱۵) ب نمونه‌هایی از مدارای امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد مدارای معصومان علیهم السلام با مخالفان، به ویژه کسانی که از روی نادانی و جهالت به آنان اسائه ادب می‌کردند، روایات متعددی رسیده است. در مورد امام کاظم علیه السلام نیز نگاهی به صفات او، همین مطلب را ثابت می‌کند. او را «کاظم» می‌گویند، زیرا در باره مسایل شخصی از کسی خشمگین نشد. در تاریخ آمده است که یکی از مخالفان امام را بسیار می‌آزرد و حتی به ایشان دشنام می‌داد. صبر یاران امام به سر آمد و به ایشان عرض کردند: اجازه دهید او را به سزای عملش برسانیم. امام از این کار نهی کردند و نشانی آن مرد را پرسیده، سوار بر مرکبی شد و به سوی مزرعه وی در خارج از مدینه رهسپار گردید. به محض این که مرکب امام وارد مزرعه شد، آن شخص شروع به فحاشی کرد که چرا وارد مزرعه من شده‌ای؟ امام علیه السلام فرمود: ارزش مزرعات چقدر است و امید داری امسال چه مقدار سود ببری؟ گفت: روی هم دوست اشرفی. امام سیصد اشرفی به او داد و با روی گشاده چند کلمه‌ای با او صحبت کرد. آن شخص از رفتار زشت خویش پشیمان شد و از امام عذر خواست. روز بعد آن شخص را در مسجد نشسته یافتند. چون چشمش به امام افتاد، عرض کرد: «اللّه اعلم حیث يجعل رسالت» (۱۶) خدا می‌داند رسالت خود را کجا و نزد چه کسی قرار دهد. (۱۷)

یکی از نزدیکان امام علیه السلام نقل می‌کند: شبی امام مشغول استراحت بود که ناگاه بلند شده، به سرعت از اتاق بیرون رفت. من دنبالش حرکت کردم. نزدیک دیوار حیاط شنیدم، دو نفر از غلامان امام از پشت دیوار با دو نفر از کنیزها مشغول صحبت هستند. امام وقتی متوجه آمدن من شد، فرمود: آیا توهم حرفهای آنها را شنیدی؟ گفتم: آری. صبح حضرت آن دو غلام را به شهری و کنیزها را به شهر دیگری فرستاد تا این راز مخفی بماند و آبروی آنان حفظ شود. (۱۸)

پاورقی‌ها

۱ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۶۹. ۲ همان، ص ۱۵۱. ۳ کافی، ج ۷، ص ۱۷۴. ۴ همان، ص ۱۸۳. ۵ اختصاص، ص ۲۶۲. ۶ بحار، ج ۴۸، ص ۱۴۴. ۷ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۸؟ بحار، ج ۴۸، ص ۱۳۸. ۹ سیره پیشوایان، ص ۴۳۱. ۱۰ همان، ص ۴۳۳. ۱۱ همان، ص ۴۳۲. ۱۲ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۰. ۱۳ همان، ص ۲۲۱. ۱۴ همان، ص ۲۱۴. ۱۵ همان، ص ۲۱۲. ۱۶ سوره انعام، آیه ۱۲۴. ۱۷ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۱۱. ۱۸ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۱۹، ح ۳۸.

پرتوی از سیره و سیما

مقدمه

حضرت امام موسی بن جعفر (علیه السلام)، معروف به کاظم و باب الحوائج و عبد صالح در روز یکشنبه ۷ صفر سال ۱۲۸ قمری در روستای «ابواء»، دهی در بین مکه و مدینه، متولد گردید. نام مادر آن حضرت، حمیده است. آن حضرت در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ قمری، در زندان هارون الرشید عباسی در بغداد، در ۵۵ سالگی به دستور هارون مسموم گردید و به شهادت رسید. مرقد شریفش در کاظمین، نزدیک بغداد، زیارتگاه شیفتگان حضرتش می‌باشد. امام موسی بن جعفر همان راه و روش پدرش حضرت صادق (علیه السلام) را بر محور برنامه ریزی فکری و آگاهی عقیدتی و مبارزه با عقاید انحرافی، ادامه داد. آن حضرت با دلائل استوار، بیمایگی افکار الحادی را نشان می‌داد و منحرفان را به اشتباه راه و روششان آگاه می‌ساخت. کمکم جنبش فکری امام (علیه السلام) درخشندگی یافت و قدرت علمی اش دانشمندان را تحت الشعاع خود قرار داد. این کار بر حاکمان حکومت عباسی سخت و گران آمد و به همین دلیل با شیفتگان مکتبش با شدت و فشار و شکنجه برخورد کردند. از اینرو، امام کاظم (علیه السلام) به یکی از شاگردان معروفش به نام هشام هشدار داد به خاطر خطرهای موجود، از سخن گفتن خودداری کند و هشام هم تا هنگام مرگ خلیفه از بحث و گفتگو خودداری کرد. ابن حجر هیتمی گوید: «موسی کاظم وارث علوم و دانش های پدر و دارای فضل و کمال او بود وی در پرتو عفو و گذشت و بردباری فوق العاده که در رفتار با مردم نادان زمان از خود نشان داد، لقب کاظم یافت، و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی‌رسید.» امام کاظم (علیه السلام) در برابر دستگاه ظلم و ستم عباسی موضع سلبی و منفی را در پیش گرفت و دستور داد تا شیعیان در دعاوی و منازعات خود، به دستگاه دولتی روی نیارند و به آنان شکایت نبرند و سعی کنند با قرار دادن قاضی تحکیم در میان خویش، منازعات را فیصله دهند. امام (علیه السلام) درباره حاکمان غاصب زمانش فرمود: «هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد از آنان است و هر کس از آنان باشد وارد آتش گردد.» بدین وسیله آن حضرت، خشم و نارضایتی خود را از حکومت هارون پیاپی ابراز می‌فرمود و همکاری با آنان را در هر صورت حرام می‌دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می‌کرد و می‌فرمود: «بر آنان که ستمکارانند تکیه نکنید که گرفتار دوزخ می‌شوید.» امام کاظم (علیه السلام)، علی بن یقظین، یکی از یاران نزدیک خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازت داد تا منصب وزارت را در روزگار هارون عهده دار گردد و پیش از او، منصب زمامداری را در ایام مهدی بپذیرد. او نزد امام موسی (علیه السلام) رفت و

از او اجازت خواست تا استعفا دهد و منصب خود را ترک کند، امّا امام او را از این کار بازداشت و به او گفت: «چنین مکن، برادران تو به سبب تو عزّت دارند و به تو افتخار می‌کنند، شاید به یاری خدا بتوانی شکست‌ها را درمان کنی و دست بینوایی را بگیری یا به دست تو، مخالفان خدا درهم شکسته شوند. ای علی! کفّاره و تاوان شما، خوبی کردن به برادران است، یک مورد را برای من تضمین کن، سه مورد را برایت تضمین می‌کنم، نزد من ضامن شو که هر یک از دوستان ما را دیدی نیاز او را برآوری و او را گرامی داری و من ضامن می‌شوم که هرگز سقف زندانی بر تو سایه نیفکند و دم هیچ شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به سرای تو پای نگذارد. ای علی! هر کس مؤمنی را شاد سازد، اوّل خدای را و دوم پیامبر را و در مرحله سوم ما را شاد کرده است.» سخن چینی درباره امام (علیه السلام) پاره ای از فعالیت‌های امام کاظم (علیه السلام) به وسیله سخن چینیان به هارون الرشید میرسید و این امر، کینه و خشم او را برمی‌انگیخت. یک بار به او خبر دادند که از سراسر جهان اسلام، اموالی هنگفت نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) جمع آوری می‌گردد و از شرق و غرب برای او حمل می‌شود و او را چندین بیت المال است. هارون به دستگیری امام (علیه السلام) و زندانی کردن او فرمان داد، یحیی برمکی آگاه شد که امام (علیه السلام) در پی کار خلافت برای خویش افتاده است و به پایگاه‌های خود در همه نقاط کشور اسلامی نامه می‌نویسد و آنان را به سوی خویش دعوت می‌کند و از مردم میخواهد که بر ضدّ حکومت قیام کنند، یحیی به هارون خبر داد و او را علیه امام (علیه السلام) تحریک کرد. هارون امام را به زندان افکند و از شیعیانش جدا ساخت و امام (علیه السلام) روزگاری دراز، شاید حدود چهارده سال، در زندان هارون گذراند. امام (علیه السلام) در زندان نامه ای به هارون فرستاد و در آن نامه نفرت و خشم خود را به او ابراز فرمود، متن نامه چنین است: «هرگز بر من روزی پربلا نمی‌گذرد، که بر تو روزی شاد سپری می‌گردد، ما همه در روزی که پایان ندارد مورد حساب قرار می‌گیریم و آنجاست که مردم فاسد زیان خواهند دید.» امام کاظم (علیه السلام) در زندان، شکنجه‌ها و رنجهای فراوان را تحمل کرد، دست و پای مبارکش را به زنجیر می‌بستند و آزارهای کشنده بر او روا می‌داشتند. سرانجام زهری کشنده به او خوراندند و مظلومانه او را به شهادت رساندند. صفات برجسته امام کاظم (علیه السلام) حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) عابدترین و زاهدترین، فقیه‌ترین، سخی‌ترین و کریم‌ترین مردم زمان خود بود، هر گاه دو سوم از شب می‌گذشت نمازهای نافله را به جا می‌آورد و تا سپیده صبح به نماز خواندن ادامه می‌داد و هنگامی که وقت نماز صبح فرا میرسید، بعد از نماز شروع به دعا می‌کرد و از ترس خدا آن چنان گریه می‌کرد که تمام محاسن شریفش به اشک آمیخته می‌شد و هر گاه قرآن میخواند مردم پیرامونش جمع می‌شدند و از صدای خوش او لذت می‌بردند. آن حضرت، صابر، صالح، امین و کاظم لقب یافته بود و به عبد صالح شناخته می‌شد، و به خاطر تسلط بر نفس و فروبردن خشم، به کاظم مشهور گردید. مردی از تبار عمر بن الخطاب در مدینه بود که او را می‌آزرد و علی (علیه السلام) را دشنام می‌داد. برخی از اطرافیان به حضرت گفتند: اجازه ده تا او را بکشیم، ولی حضرت به شدت از این کار نهی کرد و آنان را شدیداً سرزنش فرمود. روزی سراغ آن مرد را گرفت، گفتند: در اطراف مدینه، به کار زراعت مشغول است. حضرت سوار بر الاغ خود وارد مزرعه وی شد. آن مرد فریاد برآورد: زراعت ما را خراب مکن، ولی امام به حرکت خود در مزرعه ادامه داد وقتی به او رسید، پیاده شد و نزد وی نشست و با او به شوخی پرداخت، آن گاه به او فرمود: چقدر در زراعت خود از این بابت زیان دیدی؟ گفت: صد دینار. فرمود: حال انتظار داری چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: من از غیب خبر ندارم. امام به او فرمود: پرسیدم چه مبلغ از آن عایدت شود؟ گفت: انتظار دارم دویست دینار عایدم شود. امام به او سیصد دینار داد و فرمود: زراعت تو هم سر جایش هست. آن مرد برخاست و سر حضرت را بوسید و رفت. امام به مسجد رفت و در آنجا آن مرد را دید که نشسته است. وقتی آن حضرت را دید، گفت: خداوند می‌داند که رسالتش را در کجا قرار دهد. یارانش گرد آمدند و به او گفتند: داستان از چه قرار است، تو که تا حال خلاف این را می‌گفتی. او نیز به دشنام آنها و به دعا برای امام موسی (علیه السلام) پرداخت. امام (علیه السلام) نیز به اطرافیان خود که قصد کشتن او را داشتند فرمود: آیا کاری که شما میخواستید بکنید بهتر بود یا کاری که من با

این مبلغ کردم؟ و بسیاری از این گونه روایات، که به اخلاق والا و سخاوت و شکیبایی آن حضرت بر سختیها و چشمپوشی ایشان از مال دنیا اشارت می‌کند، نشانگر کمال انسانی و نهایت عفو و گذشت آن حضرت است.

بعد از شهادت

سندی بن شاهک، به دستور هارون الرشید، سَمی را در غذای آن حضرت گذارد و امام (علیه السلام) از آن غذا خورد و اثر آن در بدن مبارکش کارگر افتاد و بیش از سه روز مهلتش نداد. وقتی امام به شهادت رسید، سندی گروهی از فقها و بزرگان بغداد را بر سر جنازه اش آورد و به ایشان گفت: به او نگاه کنید، آیا در وی اثری از ضربه شمشیر یا اصابت نیزه می‌بینید؟ گفتند: ما از این آثار چیزی نمی‌بینیم و از آنها خواست که بر مرگ طبیعی او شهادت دهند و آنها نیز شهادت دادند! آن گاه جسد شریف آن حضرت را بیرون آورده و آن را بر جسر (پل) بغداد نهادند و دستور داد که ندا دهند: این موسی بن جعفر است که مرده است، نگاه کنید. عابران به او نگاه می‌کردند و اثری از چیزی که نشان دهنده کشتن او باشد، نمی‌دیدند. یعقوبی در تاریخش می‌گوید: پس از آن که امام کاظم (علیه السلام) مدّت درازی را در زندان‌های تاریک هارون الرشید گذراند، به ایشان گفته شد: چطور است که به فلان کس نامه ای بنویسی تا درباره تو با رشید صحبت کند؟ امام فرمود: پدرم به نقل از پدرانش حدیث کرده: «خداوند به داود (علیه السلام) سفارش کرده که هر گاه بنده ای، به یکی از بندگان من امید بست، همه درهای آسمان به رویش بسته می‌شود و زمین زیر پایش خالی می‌گردد.» در مدّت زندان آن حضرت، اقوال مختلفی وجود دارد. آن حضرت، چهار سال یا هفت سال یا ده سال یا به قولی چهارده سال در زندان به سر برده است. حضرت امام موسی کاظم، سی و هفت فرزند پسر و دختر از خود به جای گذارده که والاتریشان حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می‌باشد. از میان کلمات و سخنان ارزنده حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام)، چهل حدیث را برگزیدم که هر یک با نوراتی ویژه اش، روشنگر دل‌های اهل ایمان و پاک باختگان وادی حقیقت و عرفان است.

سیمای اقتصادی امام هفتم (ع)

اوضاع اقتصادی جامعه عصر امام کاظم (ع)

عبدالرضا عرب دوران امامت امام کاظم (ع) مقارن با دوران خلافت عباسی اول بود و آن امام با چهارتن از خلفای عباسی به نام‌های منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید هم عصر بود. بنابراین، در مطالعه اوضاع اقتصادی عصر امام کاظم (ع) باید به بیان وضعیت اقتصادی جامعه در عصر اول عباسی پرداخت. این دوران را باید دوران اقتدار و ثبات خلافت عباسی دانست. خلفای عباسی در این عصر کوشیدند تا در مناطق گسترده تحت قلمرو خود، که حاصل فتوحات قبلی مسلمانان بود، ثبات و امنیت ایجاد کنند. در این دوره، علم، فرهنگ و هنر تعالی پیدا کردند و اقتصاد رونق یافت و نسبت به دوره‌های قبل، سطح رفاه جامعه بالاتر رفت. اقتصاد جامعه عباسی بر کشاورزی، بازرگانی و صنعت استوار بود. در این میان، کشاورزی مهم‌ترین رکن اقتصادی به حساب می‌آمد؛ زیرا هنوز تحولات عظیم صنعتی صورت نگرفته بودند. علاوه بر این، تسلط مسلمانان بر آب‌ها و مناطق حاصلخیز زمینه مناسبی برای توسعه کشاورزی ایجاد کرده بود. گسترش قراردادهای کشاورزی، تأسیس دیوان، دریافت خراج از کشاورزان و «دیوان الماء» برای حفظ و صیانت از حقوق کشاورزان شواهد پیشرفت کشاورزی در این دوره‌اند. ۱ پایتخت عباسیان دشت حاصلخیز «سواد» بود. هر شهر بزرگی مانند بغداد را روستاها و باغ‌ها احاطه کرده بود. شهر «واسط» منطقه‌ای کشاورزی بود که سالانه مقادیر هنگفتی محصول به بار می‌آورد. ۲ فراورده‌های کشاورزی بسیار گوناگون و متنوع گردیدند. محصولات عمده عراق جو، گندم، برنج،

خرما، کنجد، پنبه و کتان بود. میوه‌ها و سبزی‌های گرمسیری و سردسیری در دشت حاصلخیز سواد یافت می‌شدند. کتاب‌های فراوانی که در این دوره درباره گیاهان تألیف یا ترجمه شده نشان می‌دهند که مردم تا چه حد به زراعت ارج می‌نهادند. ۳ وسعت فوق‌العاده قلمرو خلافت و اوجی که تمدن به آن دست یافته بود، بازرگانی جهانی و دامنه‌داری پدید آورده بود. طولی نکشید که بنادری همچون بغداد، بصره، سیراف، قاهره و اسکندریه مراکز مهم تجارت خشکی و دریا شدند. تجار مسلمان به سوی شرق تا چین می‌رفتند. ۴ بر آنچه گذشت، تراکم موجودی‌های نقدی در دولت اسلامی عهد عباسی را باید افزود که تأثیری بسیار بر فعالیت‌های تجاری داشت. عوامل مهم دیگری که باعث رشد اقتصادی در این دوره شدند عبارتند از: تسلط مسلمانان بر سرزمین‌های طلاخیز زیرنفوذ دولت‌های بیزانس و ساسانی؛ خراج و جزیه فراوانی که اهل ذمه به دولت عباسی پرداخت می‌کردند؛ زکات، خمس و مالیات‌های هنگفت دولتی که از کشاورزان و پیشه‌وران و سایر اصناف دریافت می‌شدند. جدول‌های مالیاتی دولت عباسی نمود آشکاری است از مقادیر سرشار ثروت‌هایی که به دست عباسیان می‌رسیدند. ۵ این همه بیانگر وضعیت اقتصادی دولت عباسی در این دوره است. اما اوضاع اقتصادی عامه مردم چگونه بوده؟ آیا ثروت‌های دولتی صرف آبادانی و عمران جامعه می‌شدند؟ و آیا همه مردم در سطح عادلانه از رفاه و آسایش به سر می‌بردند؟ گرچه غالب گزارش‌های تاریخی مربوط به وضعیت اقتصادی دولت هستند و مورخان کمتر به وضعیت اقتصادی توده مردم پرداخته‌اند، اما شواهد فراوانی نشان می‌دهند که طبقه وسیعی از مردم تحت حاکمیت عباسیان در فقر و تهی‌دستی زندگی می‌کردند. نگاهی به اشعار شعرای اجتماعی این مطلب را تأیید می‌کند؛ از جمله ابوالعاهیه ضمن اشعاری شکایت‌آمیز، تصویر دقیقی از وضع اقتصادی جامعه ارائه کرده است: من مبلغ عنی الامام نصائحا متوالیه انی اری الاسعارَ اسعارَ الرعیةِ غالیه واری الیتامی والارامل فی البیوت الخالیه ... ۶ شاهد دیگر، شورش‌ها و قیام‌های متعدد مردمی است که ریشه در نارضایتی عمومی از اوضاع اجتماعی و اقتصادی در این عصر داشته‌اند. آنچه مسلم است اینکه اموال و دارایی‌های فراوان دولت، که متعلق به عامه مردم بود، به طور عادلانه در بین مردم توزیع نشدند و بیت‌المال صرف رفاه و آسایش صاحبان حقیقی آن نگشت. فاصله طبقاتی شدیدی حاکم شد. بغداد، که مرکز تجارت و بازرگانی بود، تنها جیب ثروتمندان و بازرگانان را پر می‌نمود و طبقه متوسط و ضعیف جامعه تحت فشار خراج و مالیات‌ها نمی‌توانستند سربلند کنند. خزینه‌ها و گنجینه‌های دولتی صرف امور دربار می‌شدند و خلفا با کنار نهادن سیره و سنت رسول خدا (ص) و موازین اسلامی و روی کردن به اخلاق و منش پادشاهان و ملوک کافر کیش، سعی در خوش‌گذرانی و اسراف و تبذیر می‌نمودند. از خلافت اسلامی تنها اسمی بر جای مانده بود. این دوران، دوران ظهور و بروز پادشاهان ثروتمندی است که نان دنیا را به نام دین می‌خوردند و عنوان «خلافت» را یدک می‌کشیدند. امیرالمؤمنین!‌های فاسد و عیاش هدایای هنگفت و گزاف به شعرا و آوازه‌خوانان و مطربان و رقاصان می‌دادند، در حالی که عامه مردم در فقر و تنگ‌دستی و فشار زندگی می‌گذرانند. به گفته مسعودی، مجموعه اموالی که منصور به زور از مردم گرفته بود بالغ بر ۶۰۰ میلیون درهم و ۴۰۰ میلیون دینار بود. او این اموال را به نام «بیت‌المال» در محل مخصوص نگه‌داری می‌کرد و نام صاحب هر مال را بر روی آن می‌نوشت، بدون آنکه مقداری از آن را به خدمت عامه مصروف دارد. این مبلغ غیر از مالیات اراضی و خراج‌هایی بود که منصور در زمان خلافت خود از کشاورزان گرفته بود. ۷ سیاست سخت‌گیرانه اقتصادی و تحریم و فشار مالی را علیه مردم در پیش گرفته بود تا مخالفان سیاسی خود را به ضعف بکشاند و زمینه قیام‌ها و شورش‌های مردمی را از بین ببرد. ۸ در دوران هارون الرشید، درآمد سرانه دولت به بالاترین حد خود رسید که تا آن زمان این مقدار برای هیچ حاکم مسلمانی سابقه نداشت. ابن خلدون موجودی بیت‌المال در ایام رشید را بالغ بر ۷۵۰۰ قنطار در سال تخمین زده است. و جهشیاری مجموع درآمد را قریب ۵۰۰ میلیون درهم و دویست و چهل هزار درهم می‌داند. ۹ عملکرد خلفای عباسی از جمله هارون در صرف بیت‌المال برای برپایی مراسم جشن و پایکوبی و دادن هدایا و بخشش‌های مالی حیرت‌آور به مادحان و چاپلوسان درباری بی‌سابقه بوده است. حکایات بسیاری از بذل و بخشش‌های دیوانه‌وار هارون در تاریخ ثبت شده‌اند. این وضعیت نامطلوب اقتصادی و عدم

توجه خلفا به رسیدگی به وضعیت معیشتی مردم و صرف ثروت‌های دولتی در جهت عیش و نوش و خوش گذرانی، پیامدهای اجتماعی و فرهنگی خاصی را در این دوره به دنبال داشت؛ از جمله: پیدایش فرقه متطوّعه در بغداد؛ گرایش به زهد و تصوف در افرادی که مأیوس از غنی و رفاه بودند و دست از کار اقتصادی کشیده بودند؛ پیدایش شاعران و مادحان و مورخان درباری که دانش و هنر را در مدح و چاپلوسی خلفا به خدمت گرفته بودند؛ گسترش علوم دنیوی همانند طب، فلسفه و ریاضی که در سایه توجه خلفا و امرا و ثروتمندان رشد یافتند، در حالی که نسبت به علوم دینی خارج از دربار هیچ گونه حمایتی صورت نمی‌گرفت؛ بروز شورش‌ها و قیام‌هایی که یک پای در مخالفت فکری و سیاسی با دولت عباسی داشتند و پای دیگر در بی عدالتی‌های اجتماعی و نابسامانی‌های اقتصادی در این دوره. ۱۰ عصر امام کاظم (ع) مصادف با نخستین مرحله استبداد و ستمگری حکام عباسی بود. آن‌ها تا چندی پس از آنکه زمام حکومت را به نام علویان در دست گرفتند، با مردم و بخصوص با علویان برخورد نسبتاً ملایمی داشتند، اما به محض اینکه در حکومت استقرار یافتند و پایه‌های سلطه خود را محکم کردند و از سوی دیگر، با بروز قیام‌های پراکنده‌ای که به طرفداری از علویان پدید آمد و آن‌ها را سخت نگران کرد، بنا را بر ستمگری گذاشتند و مخالفان خود را زیر شدیدترین فشارها قرار دادند. امام کاظم (ع) در مرکز فشارهای سیاسی و اجتماعی عباسیان قرار داشت، در عین حال، رسالت ایشان آن بود که در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کند و از هر جهت، به هدایت و رهبری فکری و معنوی جامعه بپردازد. ۱۱ با توجه به شناخت اجمالی از اوضاع و شرایط اقتصادی این عصر، زندگی اقتصادی و وضع معیشتی امام کاظم (ع) تبیین می‌گردد. در این نوشتار، رفتارهای امام کاظم مورد مطالعه قرار می‌گیرند تا اصول کلی حاکم بر سیره اقتصادی امام در تولید، مصرف و اصلاحات اقتصادی بیان گردند.

منابع مالی امام کاظم (ع)

الف. اموال عمومی

امامت بی‌تردید محوری‌ترین جایگاه و نقش را در منظومه اندیشه کلامی شیعه امامیه داراست. رکن اصلی و متمم امامت، ولایت است. ولایت دارای مراتب گوناگونی است که بالاترین آن «ولایت کلیه و مطلقه الهی» است که به معنای «حق حاکمیت همه‌جانبه و همه‌جایی بر همه مخلوقات» است. این ولایت از سوی خداوند به پیامبر واگذار شده و پس از پیامبر نیز امام صاحب این ولایت است. از شئون ولایت امام، حق مالکیت خاصی است که دین اسلام برای او مشخص کرده و این از خصایص نگرش فقهی شیعه است. مقصود از «مالکیت امام»، مالکیت منصب امامت و رهبری امت اسلامی است، نه مالکیت شخص امام؛ زیرا این نوع مالکیت از امامی به امام دیگر منتقل می‌گردد، نه به وارثان طبیعی امام. بنابراین، به جای مالکیت امام، می‌توان عنوان «مالکیت حکومت اسلامی» را به کار برد. مالکیت امام شامل دو بخش است: یک بخش ثروت‌های طبیعی که بیشتر در تملک کسی قرار نگرفته و در عین حال، از مباحات عامه به شمار نمی‌روند؛ مانند: زمین‌های موات، جنگل‌ها، مراتع و معادن. بخش دیگر ثروت‌هایی است که بیشتر در تملک دیگران بوده و به دلایلی در مالکیت دولت اسلامی در آمده‌اند؛ مانند: ارث بدون وارث و قطایع ملوک. مجموعه مواردی که ملک منصب امامت است، تحت عنوان «انفال» قرار می‌گیرد، چه ثروت‌های طبیعی که در ابتدا به عنوان ملک امام معرفی شده‌اند و چه دارایی‌هایی که از راه‌های گوناگون در اختیار امام قرار می‌گیرند. ۱۲ علاوه بر این موارد، خمس، زکات و مالیات‌های اسلامی همه در اختیار امام قرار می‌گیرند و امام متصدی و سرپرست توزیع و مصرف آنهاست، ضمن اینکه برای شخص امام نیز در این وجوهات سهمی در نظر گرفته شده است. البته تمام موارد مزبور زمانی برای امام قابل تحصیل خواهند بود که مسئولیت حکومت اسلامی در اختیار امام باشد و زمانی که این حق از امام غصب شود طبعاً این حقوق مالی نیز، به ناحق و از

روی ستم، از امام گرفته خواهند شد. با این همه، امامان معصوم همواره انفال را حق مسلم خود می‌دانستند و مسئولیت دریافت و توزیع خمس و زکات را انجام می‌دادند. این امر بر حاکمان ظالم گران می‌آمد و همیشه یکی از بهانه‌های دشمنی و کینه‌توزی خلفا و سلاطین با امامان شیعه به حساب می‌آمد. بخشی از اموال عمومی امام کاظم (ع) شامل خمس، زکات، نذورات، صدقات و موقوفات می‌شد که این اموال، گاه، مستقیماً از سوی شیعیان تحویل امام داده می‌شد و گاه، از طریق وکلا و نمایان امام دریافت و توزیع می‌گردید. در این میان، به دلیل جوّ اختناق و فشاری که حکومت علیه امام و شیعیان ایجاد کرده بود، نقش سازمان وکالت دارای اهمیت بیشتری است. در عصر امام کاظم (ع) فعالیت سازمان وکالت به اوج خود رسید و شیعیان در ارتباط با وکلا و نمایان امام، وظیفه پرداخت خمس و زکات و وجوه شرعی را انجام می‌دادند. با تقویت و گسترش سازمان وکالت در عصر امام کاظم (ع) پرداخت‌های مالی شیعیان به دفتر وکالت نیز فزونی یافتند. ۱۳ شاید بتوان به عنوان قرینه‌ای بر کثرت این پرداخت‌ها، به نقل شیخ طوسی و کشی درباره کثرت اموال باقی مانده نزد وکلای امام کاظم (ع) پس از شهادت آن حضرت، اشاره کرد: هنگام شهادت امام کاظم (ع) مبلغ هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان عیسی و مبلغ سی هزار دینار تحویل علی بن حمزه بود. ۱۴ مبلغ سی هزار دینار و شش کنیز در تحویل عثمان بن عیسی رواسی نماینده امام در مصر بود که نقل شده است پس از شهادت امام هفتم (ع)، علی بن موسی الرضا (ع)، کسی را نزد زیاد قندی و عثمان بن عیسی فرستاد و پیغام داد اموالی را که از پدرم نزد شما مانده است، برای من بفرستید. ۱۵ هشام بن احمر گفت: اموالی را که برای امام هفتم به مدینه بردم، حضرت فرمود: آن را نزد مفضل بن عمر برگردان. ۱۶ نمونه‌های متعدد دیگری از فعالیت مالی سازمانی وکالت در عصر امام کاظم (ع) در منابع ذکر شده‌اند. قرینه دیگری بر کثرت اموال عمومی امام کاظم (ع) را می‌توان در سخن علی بن اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) جست که در مقام سعایت از امام کاظم (ع) به یحیی بن خالد گفت: اموال از شرق و غرب به سوی او سرازیر است که در خزانه‌هایی نگهداری می‌کند و زمینی را به قیمت سی هزار دینار خریده است. ۱۷ از همین رو، بارها هارون آن حضرت را متهم کرد و مورد بازجویی قرار داد که از مردم خراج دریافت می‌کند و آن حضرت در جواب فرمود: «والذی بعث محمداً بالنبوة ما حمل الی درهما و لادینارا من طریق الخراج لکننا معاشراً ابی طالب نقبل الهدیه التي احلها الله عزوجل لنبیه فی قوله: لو اهدی لی کراع لقبلت و لو دعیت الی زارع لاجبت و قد علم امیر المؤمنین ضیق ما نحن فیهِ و کثره عدونا و ما منعنا السلف من الخمس الّذی نطق لنا به الکتاب فضاقة بنا الامر و حرمت علینا الصدقة و عوضنا الله - عزوجل - عنها الخمس و اضطررنا الی قبول الهدیه.» ۱۸ گرچه امام در این روایت، دریافت خراج و مالیات از مردم را نفی کرده‌اند، اما دریافت خمس و هدایا و وجوه شرعی را تصدیق می‌کنند. بنابراین، طبق فرمایش امام، شیعیان خمس و زکات و سایر وجوه شرعی را به امام تحویل می‌دادند و امام مسئولانه به دریافت و توزیع آن‌ها مبادرت می‌ورزیدند. قراین متعددی حاکی از تأکیدات امامان شیعه به برقراری سنت پرداخت وجوه شرعی در میان شیعیان و نكوهش از سستی شیعیان در این زمینه است. در شریعت اسلام، برای مصرف خمس و زکات موارد خاصی تعیین شده است. امام به عنوان متصدی این اموال آن‌ها را در موارد خاص و در چند محور عمده مصرف می‌نمود: ۱. کمک مالی به نیازمندان و فقرا؛ ۲. کمک به قرض‌داران و ورشکستگان؛ ۳. رفع مشکلات و مشاجرات مالی شیعیان و سادات نیازمند؛ ۴. پرداخت هدیه و صلّه به شیعیان و شعرا و متعهد و افراد تازه مسلمان؛ ۵. رفع نیازهای اقتصادی بیت امامت. در مورد کمک‌های مالی امام به نیازمندان و بخشش به شیعیان و شعرا، در بخش کمک‌های مالی امام به تفصیل بحث خواهد شد. از جمله می‌توان به تزویج برخی از فرزندان امام کاظم با اموال ارسالی از سوی وکیل آن جناب یعنی علی بن یقطین اشاره کرد. ۱۹

ب. اموال خصوصی

بخش دیگری از اموال و دارایی‌های امام کاظم (ع) اموال خصوصی و شخصی امام بود که امام به عنوان فردی عادی و عضوی از

اعضای جامعه به روش‌های متعارف آن‌ها را به دست می‌آورد. این بخش نمونه عینی از تأکیدات اسلام بر تولید و گسترش آن در فعالیت‌های اقتصادی است. اما آنچه مهم است اهداف و انگیزه‌های تولید و تکیه بر عوامل صحیح و مشروع تولید است که در شیوه امام کاظم به آن‌ها اهمیت داده شد. ۱. کار و تلاش اقتصادی: مهم‌ترین و اصلی‌ترین منبع مالی امام کاظم (ع) کار کشاورزی بود. امام کاظم (ع) از همان دوران کودکی به کار و تلاش مشغول بود. در دوره‌ای که هم سن و سال‌های ایشان سرگرم بازی‌های کودکانه بودند، آن حضرت به کارهای مفید می‌پرداخت، علاوه بر اینکه در مکتب و مدرسه پدر بزرگوارشان امام صادق (ع) به کسب معارف الهی می‌پرداخت و در همان سنین کودکی، پاسخگوی سؤالات و مشکلات فکری جامعه نیز بود. صفوان جمال می‌گوید: نزد امام صادق ۷ رفتیم و از رهبر آینده جهان اسلام سؤال کردیم و پرسیدیم: پس از شما حجت خدا چه کسی خواهد بود؟ امام صادق (ع)، که به دلیل حفظ جان امام کاظم (ع)، گاه از پاسخ دادن آشکار به این سؤال خودداری می‌کردند، این بار نیز پاسخ دادند: صاحب امر و حجت خدا کسی است که سرگرم بازی و لهو و لعب نیست. صفوان می‌گوید: در همان هنگام، ابوالحسن موسی بن جعفر (ع)، که نوجوان خردسالی بود، وارد شد، در حالی که گوسفندی به همراه داشت و آن را به جلو می‌راند و به آن خطاب می‌کرد: بر پروردگارت سجده کن. آن‌گاه امام صادق (ع) او را به سینه خود چسباند و فرمود: پدر و مادرم به فدایت که اهل بازی و سرگرمی نیستی. «بابی انت و اُمی من لا- یلهو و لا یلعب». ۲۰ اخبار و روایات متعدد تاریخی نشان می‌دهند که آن حضرت به شغل کشاورزی اشتغال داشت و از این طریق امرار معاش می‌کرد و شغل دیگری برای آن امام گزارش نشده است. این اخبار عمدتاً مربوط به دوره امامت آن حضرت و مربوط به زمانی است که آن حضرت در مدینه بود. اشتغال حضرت به کشاورزی، هم به دلیل شرایط اقلیمی و جغرافیایی مدینه بود که برای کشاورزی مناسب است و هم به دلیل اهمیت خاصی که ائمه اطهار و اولیاء الهی به امر کشاورزی می‌دادند. تأکید و اهمیت اسلام بر کشاورزی بیانگر آن است که اسلام اقتصاد بر محور کشاورزی را بر سایر موارد ترجیح می‌دهد، ضمن اینکه هرگونه تولیدی که برای انسان مفید باشد و ثمره‌ای عقلایی بر آن مترتب باشد مورد قبول اسلام است. یک نمونه تاریخی که نشان می‌دهد امام خود شخصاً به کشاورزی اشتغال داشتند: علی بن ابی حمزه می‌گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که در زمین کشاورزی خود کار می‌کرد و عرق می‌ریخت. عرض کردم: قربانت گردم! پس کارگران کجا هستند؟ فرمود: ای علی! بهتر از من و پدرم در این زمین خود، با بیل کار می‌کردند. عرض کردم: آنان را معرفی فرما. حضرت فرمود: رسول خدا (ص)، امیرالمؤمنین (ع) و پدرانم همه با دست خود کار می‌کردند. کشاورزی شغل پیامبران خدا و جانشینان آنان و مردان شایسته است. ۲۱ بنابراین، کار کشاورزی اصلی‌ترین منبع درآمد مالی امام کاظم (ع) بود. حضرت از درآمد محصولات کشاورزی، خود و خانواده و عائله‌اش را تأمین می‌کرد و علاوه بر آن، به فقرا و محرومان و نیازمندان کمک می‌نمود. برخی از بخشش‌ها و هدایای امام نیز از این طریق انجام می‌گرفت. برای نمونه، حضرت به یکی از غلامان، که در حق او احسان کرده بود، قطعه‌ای زمین کشاورزی اهدا کرد. ۲۲ در مورد دیگر، حضرت زمین کشاورزی خود را به غلامی بخشید و او را آزاد کرد. ۲۳ حضرت بخشی از زمین کشاورزی خود را به فرزندش، احمد، که مردی والامقام و خیر بود، هدیه کرد. ۲۴ در وصیت‌نامه آن حضرت نیز آمده است که ایشان سی اصله درخت خرما را برای فقرا آبادی وقف کرد و بقیه آن را بین فرزندانش تقسیم نمود. ۲. موقوفه‌ها: یکی از منابع مالی امامان، موقوفه‌هایی بوده که از گذشتگان برای آن‌ها مانده و آن‌ها به عنوان متولی اوقاف، درآمد محصول آن‌ها را به دست آورده و در راه‌های گوناگون شرعی به مصرف می‌رسانند. برای نمونه، وقف‌نامه‌ای که ابوبصیر از امام باقر (ع) نقل کرده است، در آن به وصیت‌نامه حضرت زهرا (س) در مورد وقف مزارع هفت‌گانه به فرزندانش اشاره شده است. وقف‌نامه‌های دیگری نیز، که واقف آن‌ها امام علی (ع) بوده در کتب حدیث ذکر شده‌اند که تولیت آن به دست امامان شیعه رسیده ۲۵ و آنان درآمد محصول آن را در راه‌های گوناگون و در جهت تحکیم و گسترش تشیع به مصرف رسانده‌اند. در وصیت‌نامه امام کاظم (ع) نیز آمده است که آن حضرت یک سوم موقوفه پدرش را وصیت کرده است. ۲۶ این امر نشان می‌دهد که اموال و

املا-کی از طریق موقوفه و ارث از سوی امام صادق (ع) به امام کاظم (ع) منتقل شده است. ۳. هدایا: بخش دیگری از اموال خصوصی امام، اموالی بودند که به امام هدیه داده می‌شدند. در بسیاری از موارد، شیعیان همراه خمس و زکات و وجوهات، هدایایی نیز برای شخص امام می‌فرستادند. برای نمونه، می‌توان به هدایایی که علی بن یقظین برای امام کاظم (ع) می‌فرستاد، اشاره کرد. علی بن یقظین از موقعیت خود برای کمک رساندن به شیعیان و محرومان و همچنین کمک کردن به شخص امام استفاده می‌کرد. پسر علی بن یقظین می‌گوید: امام کاظم (ع) هر چیزی لازم داشت یا هر کار مهمی که پیش می‌آمد، به پدرم نامه می‌نوشت که فلان چیز را برای من خریداری کن یا فلان کار را انجام بده، ولی این کار را به وسیله هشام بن حکم انجام بده. ۲۷ در روایتی که قبلاً ذکر شد، امام در جواب هارون، فرمود: «به خاطر آنکه ما از حق مالی و شرعی خودمان (خمس) باز داشته شده‌ایم، مجبور به پذیرش هدیه هستیم». ۲۸ یک بار هارون کسی را دنبال امام فرستاد و دستور داد تا هر چه زودتر امام را حاضر کنند. وقتی مأمور خلیفه به حضور امام رسید، حضرت به او فرمود: «لولا آتی سمعتُ فی خبر جدی رسولِ الله أن طاعةَ السلطانِ للتقیةِ واجبةٌ اذا جئتُ»؛ اگر از رسول خدا روایت نشده بود که اطاعت از سلطان از روی تقیه و حفظ جان واجب است، هرگز نمی‌آمدم. و وقتی امام نزد هارون آمد، هارون از او پرسید: چرا نزد ما نمی‌آیی و با ما رفت و آمد نداری؟ حضرت فرمود: «سعةٌ مُلککَ و حُبکَ لِلدُنیا»؛ وسعت مملکت و دنیاپرستی تو مانع است. آن‌گاه هارون هدایایی به امام داد. امام آن‌ها را پذیرفت و فرمود: «والله لولا آتی اری أن أتزوج بها من عزاب بنی طالبٍ لئلا یقطعَ نسلُهُ ابدا ما قبلتها». ۲۹ حضرت آن هدایا را برای کمک کردن به ازدواج جوانان مجرّد از خاندان سادات، از هارون پذیرفت. در مورد دیگر، مهدی عباسی، امام کاظم (ع) را دستگیر و زندانی کرد، سپس در خواب امیرالمؤمنین علی (ع) را دید که او را مورد عتاب قرار داد و فرمود: «فهل عسیتم أن تُفسدوا فی الارض و تُقطعوا ارحامکم ...» آن‌گاه دستور داد امام را آزاد کنند و مبلغ سه هزار دینار به او بدهند و ایشان را راهی مدینه کنند. مورد مشهور دیگری از قبول هدیه از سوی امام کاظم (ع) مربوط به دوران منصور دوانیقی است که در روز عید نوروز از امام کاظم (ع) خواست تا جلوس کند و هدایایی که مردم و به ویژه سربازان ایرانی می‌آوردند بپذیرد. حضرت ابتدا از انجام چنین کاری خودداری کرد، اما با اصرار و فشار منصور پذیرفت. شخصیت‌ها، فرماندهان و سربازان به دیدن حضرت می‌آمدند و به آن حضرت تبریک می‌گفتند و هدایایی به آن امام می‌دادند. مأمور منصور از هدایا صورت برداری می‌کرد. آخرین فردی که داخل شد پیرمردی بود که عرض کرد: ای پسر دختر رسول خدا (ص) من فقیرم و ثروتی نداشتم که برای هدیه بیاورم. سه بیت شعری که جدم درباره جدت حسین بن علی (ع) سروده است، آورده‌ام. اشعار خود را خواند. حضرت فرمود: هدیه‌ات را قبول کردم، بنشین خدا به تو برکت دهد. سپس رو کرد به مأمور منصور و به او فرمود: نزد منصور برو و هدیه‌ها را بازگو کن و نظرش را درباره مصرف آن به دست آور. او رفت و بازگشت و گفت: منصور می‌گوید: همه هدایا را به موسی بن جعفر بخشیدم. هر اقدامی می‌خواهد درباره آن بنماید. امام همه هدایا را به آن پیرمرد بخشید. غالباً هدایایی که امام به اکراه از سوی حاکمان دریافت می‌کرد، به مردم نیازمند و محروم می‌بخشید و خود از آن استفاده نمی‌کرد. در برخی موارد، امام کاظم (ع) از قبول هدایا از سوی افراد ظالم خودداری می‌کرد. در یک مورد، شخص آوازه‌خوان و هنرپیشه‌ای به نام مخارق وقتی مشاهده کرد، هارون از کمک مالی به امام خودداری می‌کند، با به کار بستن حيله‌ای پول و اموال فراوانی از هارون به چنگ آورد و آن‌ها را نزد امام آورد. امام از پذیرش آن هدایا خودداری کرد و فرمود: «خدا به شما و مال شما برکت دهد و جزای نیکو عنایت کند! به خدا سوگند! نه از او و نه از این پول درهمی می‌گیرم و نه از این زمین چیزی ...» ۳۰ سندی بن شاهک، زندانبان ظالم و بی‌رحم امام کاظم (ع) در آخرین لحظات عمر آن حضرت، از وی خواست تا اجازه دهد تا با مال خودش کفنی برای حضرت تهیه کند. حضرت در جواب فرمود: «إنا اهل بیت مهور نسا ئنا و حج ضرورتنا و اکفان موتانا من طاهر اموالنا و عندی کفن و اُرد آن یتولی غسلی و جهازی مولای فلان ...» بدین‌سان، امام از پذیرش هدیه چنین فرد ظالم و گستاخی خودداری کرد. پیش از آن نیز هارون کنیز زیبا رویی برای آزار و اذیت امام و با عنوان هدیه نزد امام فرستاد.

حضرت از قبول کنیز خودداری کرد و این آیه را تلاوت فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ»...

وضعیت مالی و معیشتی امام کاظم (ع)

از جمله مباحث قابل توجه در زندگانی امام کاظم (ع)، شناخت وضعیت اقتصادی و معیشتی ایشان می‌باشد؛ پرداختن به این موضوع که آیا آن حضرت در وضعیت اقتصادی مطلوب و مناسب به سر می‌برد یا در فقر و تنگ‌دستی، و یا وضع زندگی متوسط و معمولی داشت؟ برخی معتقدند: امام کاظم (ع) در دوران امامتش زندگی فقیرانه‌ای داشتند و وضع اقتصادی سختی را تحمل می‌کردند. ۳۱ برای این ادعا، چند شاهد و دلیل تاریخی ذکر شده‌اند: ۱. تحریم اقتصادی از سوی دستگاه خلافت برای زمین‌گیر کردن امام (ع) خلفای معاصر امام، به ویژه منصور و هارون، به طور آشکار، امام را از بسیاری از حقوق و مزایای اقتصادی و مالی محروم کرده بودند. برای نمونه، زمانی که هارون در سفری که به مدینه داشت، برای جلب نظر مردم به همه هدایایی داد، اما امام و خانواده علویان و شیعیان را از این هدایا محروم کرد. هنگامی که مأمون علت آن را پرسید، جواب شنید که فقر او نزد من محبوب‌تر از غنای اوست. اگر به این مرد پول بدهم، هیچ تضمینی ندارم که فردا با صد هزار شمشیرزن از شیعیان و موالیانش علیه من قیام نکند. ۳۲ اساساً یکی از بهانه‌های هارون بر دشمنی و قتل امام کاظم (ع) جلوگیری از قدرت مالی آن حضرت بود. هارون از اقتدار مالی امام در هراس بود و از دریافت خمس و زکات و وجوهات شرعی توسط امام غضبناک. ۲. عائله پرشمار از خانواده و فرزندان و موالی امام کاظم (ع) سرپرستی فرزندان و عائله متعددی را به عهده داشت. طبق نقل شیخ مفید، آن حضرت ۳۷ فرزند داشت. ۳۳ طبیعتاً تأمین این عائله پرشمار فشار مالی و اقتصادی زیادی بر آن حضرت وارد می‌ساخت. ۳. رهبری فکری و معنوی جامعه و مبارزات سیاسی امام عهده‌دار رهبری فکری و معنوی جامعه اسلامی بود. تفسیر و تبیین احکام و معارف شریعت، پاسخ‌گویی به مسائل فکری، مبارزه با جریان‌های منحرف و تربیت شاگردان و شیعیان مخلص بر عهده امام بود. این وظایف خطیر، بخشی از ساعات عمر شریف آن حضرت را به خود اختصاص می‌داد. علاوه بر این، امام به دلیل مبارزات سیاسی و مخالفت با حاکمان، همواره در حال تبعید و حبس و زندان بود و از این شهر به آن شهر منتقل می‌شد. امام بارها از سوی خلفای عباسی احضار شد و همواره تحت فشار سیاسی و اجتماعی بود. بنابراین، نمی‌توانست آن‌گونه که مناسب است، به وضع اقتصادی خود سر و سامان دهد. این امر تا حدودی موجب فقر و تنگ‌دستی امام بود. آنچه ذکر شد دلایل کسانی است که معتقد به فقر امام کاظم (ع) هستند اما این موارد گرچه مواعی جدی بر زندگی اقتصادی امام کاظم (ع) به شمار می‌رفتند. اما به نظر می‌رسد این موارد نمی‌توانستند امام را به فقر و تهی‌دستی بکشانند. هیچ شاهد تاریخی فقیر بودن امام را تأیید نمی‌کند؛ زیرا «فقیر» یعنی کسی که برای تأمین نیازهای مادی خود به دیگران محتاج است؛ کسی که توان اداره خود و خانواده خود را ندارد. هیچ روایت و گزارش تاریخی وجود ندارد که نشان دهد امام برای تأمین نیازهای مالی و اقتصادی خود از دیگران کمک گرفته باشد. علاوه بر این، شواهدی در دست هستند که نشان می‌دهند امام از تمکن و قدرت مالی برخوردار بود و زندگی متوسط و معمولی داشت، نه زندگی فقیرانه و سرشار از محرومیت: ۱. صاحب املاک، مزارع و زمین‌های کشاورزی: امام صاحب املاک، مزارع و زمین‌های کشاورزی بود. این مزارع، که عمدتاً در اطراف مدینه بودند، به شخص امام تعلق داشتند و همان‌گونه که پیشتر گذشت امام در کنار غلامان و فرزندان و کارگرانش به کار مشغول بود. فرزند امام می‌گوید: در صبح سردی برای سرزدن به زمینی که امام در منطقه سایه داشت، همراه امام حرکت کردیم... ۳۴ معتب در ضمن روایتی نقل می‌کند که امام در باغ خود مشغول چیدن خرما بود... ۳۵ در روایت دیگری آمده است که آن حضرت کفن خود را برای زن مؤمنی به نام شطیطه فرستاد و فرمود: این کفن را از پنبه‌های مزرعه خودمان تهیه کرده‌ایم... ۳۶ امام زمینی کشاورزی در منطقه یسیریه داشت که آن را به فرزندش، احمد، که مردی بزرگوار و با شخصیت بود، هدیه کرد. ۳۷ اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر (ع)، می‌گوید: پدرم با فرزندان خود از مدینه به سوی برخی از املاک خود بیرون رفت. اسماعیل

می‌گوید: ما در آنجا بودیم و با احمد بن موسی (ع) بیست تن از خدم و حشم پدرم بودند که اگر احمد بر می‌خواست آنان با او بر می‌خواستند و اگر احمد می‌نشست آنان نیز با او می‌نشستند. ۳۸ سند معتبر دیگری نشان می‌دهد: امام صاحب زمین‌ها و مزارع کشاورزی بود. موقوفه آن حضرت در کتاب‌های تاریخی ثبت شده است که به قسمتی از آن اشاره می‌کنیم: «این است آنچه موسی بن جعفر وقف نمود که مشتمل است بر همه زمین خود که در فلان مکان واقع است (نام آن ذکر نشده) و حدود زمین فلان است که به طور کلی، درخت‌های خرما، زمین، قنات، آب، آسیاب، حریم، حقوق، حق آب، پستی و بلندی، عرض و طول، میدان جلو باغ، نهرهای کوچک و بزرگ، مرغزارها، آباد و خراب همه را وقف نموده است. متولّی وقف درآمد آن را پس از کسر کردن مخارج مزرعه و سی عدد درخت خرما برای فقرای آبادی میان فرزندان موسی تقسیم کند؛ برای هر مرد دو برابر زن. چنانچه یکی از دختران موسی ازدواج کند، سهمی در این صدقه ندارد ... ۳۹ نمونه دیگری از تمکّن مالی امام، تعداد غلامان آن امام می‌باشد. در روایتی، حضرت در پاسخ به هارون که پرسیده بود: چه تعداد جیره خوار داری؟ فرمود: بیش از پانصد نفر که بیشتر آن‌ها موالی و غلامان هستند. ۴۰ علی بن ابی حمزه می‌گوید: تعداد سی نفر غلام حبشی برای آن حضرت خریداری شد و امام برای آن‌ها مقرّری و حقوق تعیین کرد. ۴۱ علاوه بر این، تمام همسران آن حضرت کنیزانی بودند که وی خریداری نموده بود؛ از جمله مادر امام رضا (ع) که کنیزی بود که امام آن را از تاجر مغربی خرید. ۴۲ بنابراین، خرید و نگه‌داری غلامان و سپس آزاد کردن تعداد بی‌شماری از غلامان توسط امام کاظم (ع) خود قرینه‌ای بر تمکّن مالی آن حضرت است. ۲. کمک‌ها و بخشش‌های مالی حضرت: از جمله فصول درخشان زندگی امام کاظم (ع)، کمک‌ها و بخشش‌های مالی ایشان به فقرا و نیازمندان و درماندگان است. کمک‌ها و بخشش‌های آن امام شامل حال دوستان و دشمنان آن حضرت می‌شد و در عصر خود، ضرب‌المثل بود. مورّخان هدیه معمولی آن حضرت را حدود ۲۰۰ تا ۴۰۰ دینار ذکر کرده‌اند. ۳۴۳. اجتناب امام از فقیر نشان دادن خود: نکته دیگری که می‌تواند در شناخت وضعیت اقتصادی و معیشتی امام کمک کند، سیره و روش امام در مصرف است که در بخش‌های بعدی این مقاله به آن خواهیم پرداخت. امام در انتخاب نوع لباس، غذا، منزل و مرکب، همواره جانب اعتدال را نگه می‌داشتند و دیگران را نیز به اعتدال و میانه‌روی در مصرف سفارش می‌کردند. امام هیچ‌گاه خود را فقیر نشان نمی‌داد و به شیعیان خود سفارش می‌کرد تا با وضعیت مناسب و متعارفی در جامعه ظاهر شوند و خود را مقابل دشمن کوچک و حقیر و فقیر نشان ندهند. آری، امام زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشت، اما زهد امام هرگز به معنای فقر او نبود. امام هیچ‌گاه به ثروت اندوزی و انباشت سرمایه و اسراف و تجمل پرداخت. هر چه داشت خالصانه بین فقرا و نیازمندان انفاق می‌کرد. امام بیش از آنکه به خود و رفاه و آسایش خویش فکر کند، در فکر محرومان و مستمندان بود و با توان مالی خود سعی در یاری رساندن به ایشان داشت. امام به معنای دقیق کلمه زاهد بود و زهد را امیرالمؤمنین علی (ع) چنین معنا کرد: «الزهدُ کَلَهُ بَيْنَ کَلْمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ: (لِكَيْلَا تَأْسُوا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) وَ مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلٰی الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزَّهْدَ بِطَرَفِيهِ». ۴۴ از این رو، وقتی امام به دستور هارون به زندان افکنده شد، خدا را سپاس می‌گفت که فرصت و موقعیت مناسبی برای عبادت و مناجات با خدا یافته است و از اینکه دنیا را از دست داده، نگران و پریشان نیست.

سیره اقتصادی امام کاظم (ع)

الف. سیره امام کاظم (ع) در تولید

با مطالعه در رفتارهای اقتصادی امام کاظم (ع) می‌توان به اصول کلی در زمینه تولید دست یافت. بی‌شک، آنچه در اینجا ذکر می‌شود تمام اصول کلی حاکم بر رفتار امام نیست، بلکه مهم‌ترین اصول در سیره امام در تولید می‌باشد: ۱. تلاش در عرصه تولید:

در اسلام، به کار و تلاش اقتصادی اهمیت فراوانی داده شده است. آیات و روایات فراوانی در اهمیت و ضرورت کار و تجلیل از مقام کارگر نقل شده‌اند. سیره عملی پیامبران و اولیای الهی نیز این بوده است که بار زندگی خود را شخصا به دوش می‌کشیدند و هیچ‌گاه برای تأمین ضروریات زندگی، خود را نیازمند و وابسته به دیگران نمی‌کردند. این امر بیانگر نوع نگرش امام به دنیا و رابطه آن با آخرت است و بر اندیشه‌های انحرافی زهدمآبانه، که کار و تولید را در تضاد با کمالات معنوی و مصالح اخروی می‌دانستند یا افکار باطل ارباب مآبانه، که کار را وظیفه افراد پست و پایین جامعه می‌دانند خط بطلان می‌کشد. امام کاظم (ع) می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لِيُبْغِضَ الْعَبْدَ النَّوَامَ الْفَارِعَ»؛ ۴۵ خداوند از فرد پر خواب و بیکار متنفر است. از این‌رو، به یکی از یارانش، که کاسب و فروشنده بود، می‌فرماید: «أَعِدْ إِلَى عَزِّكَ»؛ ۴۶ صبح زود به سوی عزت خود بشتاب. منظور حضرت همان کسب و تجارت است. عزت انسان در سایه تلاش او در جهت تولید به دست می‌آید. در روایتی دیگر، امام ارزش کار را این‌گونه بیان کردند: «مَنْ طَلَبَ هَذَا الرِّزْقَ مِنْ حِلِّهِ لِيَعُودَ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَ عِيَالِهِ كَأَنَّ كَالْمَجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ ۴۷ هر کس در طلب روزی از راه حلال اقدام کند تا خود و خانواده‌اش را تأمین نماید مانند کسی است که در راه خدا جهاد کرده است. از این‌رو، امام کاظم (ع) با تمام مشکلات و مسئولیت‌های طاق فرسای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خود، در عرصه کار و تلاش اقتصادی کوشا و فعال بود و همان‌گونه که ذکر شد در کنار کارگران و غلامان به کشاورزی می‌پرداخت و به آن افتخار می‌کرد. ۲. برنامه ریزی در امور اقتصادی: قطعاً انجام مسئولیت هدایت و رهبری فکری جامعه و پرداختن به عبادت و امور معنوی، زمانی با تلاش‌های اقتصادی قابل جمع خواهد بود که انسان برنامه ریزی دقیق و معقولی برای زندگی خود داشته باشد. اینکه امام بزرگوار شیعیان، هم در صحنه فرهنگی و هم عرصه اقتصادی فعال و پرتلاش حاضر است، به دلیل اعتقاد و عمل به اصل برنامه ریزی در زندگی است. امام کاظم (ع) در مورد برنامه ریزی و مدیریت زمان و نقش آن در زندگی انسان می‌فرماید: «اجتهدوا فی آن یكون زمانکم اربع ساعاتٍ: ساعةٌ لمناجاةِ الله و ساعةٌ لامرارِ معاشٍ و ساعةٌ لمعاشره الاخوان و الثقات الذين يعرفونکم عیوبکم و یخلصونکم فی الباطن و ساعةٌ تخلون فیها للذاتکم فی غیر محرم و بهذه الساعه تقدرون علی الثلاث ساعاتٍ» ... ۴۸ ۳. تأکید بر عوامل صحیح و مشروع تولید: آنچه در سیره اقتصادی امامان و از جمله امام کاظم (ع) بیش از همه چیز مورد تأکید است، اهمیت دادن به عوامل صحیح و مشروع تولید می‌باشد. امام هرگونه توسعه اقتصادی و پیشرفت در تولید را تأیید نمی‌کند، بلکه محور فعالیت‌های اقتصادی را قانون شرع معرفی می‌کند و هرگز از دایره احکام و موازین شرع خارج نمی‌شد. امام کاظم (ع) به یکی از یاران خود می‌فرماید: «یا داود إِنَّ الْحَرَامَ لَا نَمِي وَإِن نَمِي لَمْ يُبَارِكْ فِيهِ وَ مَا انْفَقَهُ لَمْ يُوجِرْ عَلَيْهِ وَ مَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ»؛ ۴۹ ای داود، حرام رشد و توسعه نمی‌یابد و اگر رشد یافت، برکت در او نیست و هر چه از آن انفاق شود، اجر داده نمی‌شود و هر چه از آن باقی بماند، وسیله‌ای است برای رفتن انسان به جهنم. (در بخش اصلاحات اقتصادی امام و مبارزه با مفاسد اقتصادی، نمونه‌هایی از سیره عملی امام در اهمیت دادن به عوامل صحیح و مشروع تولید بیان خواهند شد). ۴. حمایت از تولیدکنندگان: امام کاظم (ع) علاوه بر آنکه خود پیش‌گام در عرصه تولید و تلاش اقتصادی بود، از تولیدکنندگان نیز حمایت می‌کرد. کمک‌های فراوان امام به آسیب دیدگان و ورشکستگان و قرض‌داران، که زندگی اقتصادی آن‌ها به دلیل مشکلات طبیعی مختل شده بود، در همین زمینه قابل تفسیرند. شخصی می‌گوید: در نزدیکی مدینه صیفی‌کاری داشتم. موقعی که فصل برداشت محصول نزدیک شد، ملخ‌ها آن را نابود کردند. من خرج مزرعه را با پول دو شتر بدهکار بودم، نشسته بودم و فکر می‌کردم، ناگاه امام موسی بن جعفر (ع) را دیدم که در حال عبور از آنجا بود و مرا دید، فرمود: چرا ناراحتی؟ عرض کردم: به خاطر اینکه ملخ‌ها کشاورزی مرا نابود کرده‌اند. حضرت فرمود: چه قدر ضرر کرده‌ای؟ عرض کردم: یکصد و بیست دینار با پول دو شتر، حضرت به غلام خود فرمود: یکصد و پنجاه دینار به او بده، سی دینار سود به اضافه اصل مخارج و دو شتر هم به وی تحویل بده. آن مرد می‌گوید: وقتی این کمک را تحویل گرفتم، عرض کردم: وارد زمین شوید و در حق من دعا کنید. حضرت وارد زمین شد و دعا نمود. سپس از رسول خدا (ص) نقل کرد و فرمود: «تَمَسَّ كَوَا بَقَايَا الْمَصَائِبِ»؛ از

بازماندگان مشکلات محکم نگه‌داری کنید. ۵۰ بدین‌سان، امام به مسئولان و افراد جامعه می‌آموزد که چگونه به افراد آسیب دیده کمک کنند. امام در کمک به کشاورزی که زراعت او دچار خسارت شده بود، علاوه بر اصل سرمایه‌ای که از دست داده بود، مقدار سودی نیز که انتظار داشت، به او می‌پردازد، ضمن اینکه حمایت معنوی خود را نیز اعلام می‌دارد و برای آن کشاورز دعا می‌کند و با ذکر روایتی از پیامبر، او را مشمول هدایت فکری و معنوی خود قرار می‌دهد. نمونه دیگر، کمک امام کاظم (ع) به بکار قمی است که مغازه‌اش مورد سرقت قرار گرفت. امام توسط علی بن حمزه کیسه پولی برای بکار فرستاد. بکار می‌گوید: کیسه را باز کردم، چهل دینار در آن بود و ثروت از دست رفته‌ام را نیز محاسبه کردم، چهل دینار بود. ۵. دفاع و حفاظت از حقوق مالی خود: در اسلام، مال یک ودیعه الهی معرفی شده است که از جانب خداوند در اختیار بشر قرار گرفته: (وَآتُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ) (نور: ۳۳) از این‌رو، حفظ مال و نعمت‌هایی که خداوند به انسان عطا کرده، همانند حفظ جان بر هر انسانی واجب است. اسلام جان و مال انسان مسلمان را محترم می‌شمارد و به هیچ کس اجازه نمی‌دهد متعرض اموال دیگران شود و آن را غصب نماید. در سیره معصومان: نمونه‌های بسیاری از حفاظت و دفاع از حقوق مالی‌شان به چشم می‌خورد. بارزترین دفاع مالی از سوی یگانه دختر رسول خدا (ص) حضرت فاطمه زهرا (س) صورت گرفت که برای باز پس‌گیری «فدک»، که حق مسلم ایشان بوده تلاش بسیار کرد. در مورد امام صادق (ع) نیز نقل شده است که داود بن علی (فرماندار مدینه) معلی بن خنیس (غلام امام صادق (ع)) را کشت و اموالش را غصب کرد. امام (ع) بر او وارد شد، در حالی که از شدت ناراحتی عبایش بر زمین کشیده می‌شد، آن‌گاه او را مورد خطاب قرار داد و فرمود: غلام مرا کشتی و مال مرا گرفتی! آیا ندانستی که مرد در مصیبت فرزند و دوست می‌خواهد، ولی در مورد ربودن و غصب مال به خواب نمی‌رود. سپس فرمود: آگاه باش! به خدا تو را نفرین خواهم کرد. داود به ریشخند گفت: آیا مرا به نفرین خود تهدید می‌کنی؟ آن‌گاه امام صادق (ع) به خانه برگشت و پیوسته آن شب را به دعا و نماز گذراند. ساعتی نگذشت که صدای شیون برخاست و گفتند داود بن علی مرده است. ۵۱ در زندگانی امام کاظم (ع) موارد متعددی یافت می‌شوند که امام از حق مسلم مالی خود دفاع و حفاظت کرد و آن را از غاصبان مطالبه نمود. زمانی امام کاظم (ع) بر مهدی عباسی وارد شد و دید که او ردّ مظالم می‌کند. امام نزد او آمد و پرسید: چرا آنچه را از راه ستم از ما گرفته شده است، بر نمی‌گردانی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ امام ماجرای فدک را توصیف کرد. مهدی گفت: حدود آن را مشخص کن تا برگردانم. امام حدود فدک را به تفصیل بیان کرد. خلیفه گفت: «هذا کثیر، فانظر فیه»؛ یعنی این مقدار زیاد است، درباره آن فکر می‌کنم. ۵۲ طبیعی بود که مهدی عباسی چنین کاری را انجام ندهد؛ زیرا افزون بر آنکه او محکومیت کسانی را که مانع از بازگرداندن فدک به اهل بیت شده بودند، می‌پذیرفت، واگذاری آن به امام می‌توانست امکانات مالی فراوانی را در اختیار امام قرار دهد که این به نفع حکومت نبود. نظیر این جریان در زمان هارون نیز تکرار شد و حضرت فدک را مطالبه نمود و هارون از دادن آن خودداری کرد. در مورد دیگری هارون امام را به دربار خود احضار کرد. امام او را مورد سرزنش و توبیخ قرار داد که چرا سادات و هاشمیان و شیعیان را فراموش کرده‌ای و حقوق آن‌ها را پرداخت نمی‌کنی؟ ۵۳ علاوه بر این موارد، چند مورد جزئی دیگر نیز در تاریخ زندگانی امام کاظم (ع) ثبت شده‌اند که نشان می‌دهند امام بر حفظ اموال خود حساس بود و از غصب اموالش توسط افراد جلوگیری می‌کرد: روزی امام در باغ خود مشغول جمع‌آوری خرماهای نخلستان بود که متوجه شد یکی از غلامان مقداری از خرماها را به بیرون از باغ پرتاب می‌کند تا بعداً به دور از چشم امام آن‌ها را برای خود بردارد. امام نزد او آمد و پرسید: آیا گرسنه‌ای؟ گفت: خیر. امام فرمود: آیا عریانی و نیاز به لباس داری؟ (یعنی آیا فقر مالی تو را به چنین کار زشتی واداشته است؟) او گفت: خیر. حضرت فرمود: پس چرا خرماها را بیرون انداختی؟ عرض کرد: وسوسه شدم، چنین کاری بکنم. آن‌گاه امام به او فرمود: خوش آمدی و آنچه بیرون انداختی مال تو! ۵۴ این روایت به روشنی بیانگر کنترل و نظارت امام بر اموال خود و عملکرد کارگزارانش می‌باشد، گرچه برخورد کریمانه حضرت که منجر به اخراج آبرومندانه آن غلام شد، نیز درخور توجه است. در مورد دیگری روزی امام کاظم (ع) سوار بر قاطری در

حرکت بود. ناگهان مردی از قبیله «همدان» پیش آمد و راه را بر امام بست و افسار قاطر را در دست گرفت و ادعای مالکیت آن را کرد. امام از قاطر پایین آمد و به غلام خود فرمود: زین قاطر را بردار و قاطر را به او بده. آن مرد گستاخانه ادعای مالکیت زین را نیز کرد. امام به او فرمود: دروغ می‌گویی؛ زیرا من بر مالکیت زین دلیل و بینه دارم، اما خود قاطر را تازه خریده‌ام، شاید حرف تو صحیح باشد و تو مالک قاطر باشی. بدین‌سان، امام از حق مسلم مالی خود، که بر آن دلیل و شاهد داشت، کاملاً دفاع کرد و اجازه نداد به راحتی مورد غصب قرار گیرد، اما از مالی که مشتبه به حرام بود، پرهیز کرد.

ب. سیره امام کاظم (ع) در مصرف

هدف نهایی همه تلاش‌ها و کوشش‌های اقتصادی، مصرف است. هر کس در آمدی کسب می‌کند یا سرمایه‌ای می‌اندوزد هدفش آن است که سطح مصرف کنونی یا آینده خود یا دیگران را بالا ببرد. اما انسان‌ها در الگو و انگیزه مصرف متفاوت هستند. برخی هدف نهایی از مصرف را تنها اشباع هر چه بیشتر تمایلات و ارضای کامل نیازهای جسمی و غریزی انسان می‌دانند و فراتر از آن هدفی نمی‌شناسند. اما اسلام سعی دارد انسان را به گونه‌ای بسازد که تمام حرکات و فعالیت‌های او را به هدف نهایی آفرینش، که قرب الهی است، نزدیک گرداند. با تأمّل در سیره معصومان (ع)، می‌توان به الگوی صحیح و مورد نظر اسلام البته با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای که امام در آن زندگی می‌کرد نزدیک شد. در این بخش، به مهم‌ترین موارد مصرف، که همواره مورد ابتلای انسان‌ها هستند و از شاخصه‌های اقتصادی افراد محسوب می‌شوند اشاره می‌شود تا معلوم گردد امام کاظم (ع) چگونه مصرف می‌کرد: ۱. لباس: در مورد لباس و پوشش امام کاظم (ع) روایات متعددی وجود دارند: یونس می‌گوید: ابوالحسن (ع) را دیدم که طلیسان آبی پوشیده بود. ۵۵ «طلیسان» پارچه‌ای بوده که بر شانه‌ها می‌انداختند و از آن‌ها مانند باشلقی که به پشت افکنند، آویزان می‌شد. طلیسان گویا بلند بود که سر و شانه‌ها و پشت را به گونه ردا می‌پوشاند. با آنکه طلیسان نشانه قاضیان و فقیهان بود، اما مردم دیگر هم از آن بهره می‌گرفتند. ۵۶ سلیمان بن رشید از پدرش نقل می‌کند که ابوالحسن (ع) را دیدم که درّاعه (بالا پوش) سیاه و طلیسان آبی پوشیده بود. ۵۷ «درّاعه» روپوش گشادی است با آستین‌های باز شده از جلو و بیشتر آن را از ابریشم می‌بافتند و با سوزن‌دوزی متکلفی می‌آراستند. ۵۸ محمد بن علی می‌گوید: ابوالحسن (ع) را دیدم که قلنسوه (کلاه سرپوش) پوشیده بود و ابریشمی با آستری از جنس سور به تن داشت. ۵۹ در زمان عباسیان کلاه دراز، که شاید از ابریشم پرداخته می‌شد و با نام «قلنسوه طویل» خوانده می‌شد، رایج گشت. پیش از آن در زمان امویان، حتی قبل از آن «قلنسوه معمول» یا کوتاه مانند عرقچین یا فینه بود که با پوست یا پارچه درست می‌شد. ۶۰ احمد بن ابی نصر می‌گوید: شخصی از امام رضا (ع) پرسید: آیا می‌توان با لباسی که ملحم با ابریشم و پنبه است (یعنی تار و پود آن را ابریشم و پنبه تشکیل داده) و ابریشم آن بیش از نصف لباس را گرفته، نماز خواند؟ امام در جواب فرمود: اشکالی ندارد و ابوالحسن (امام کاظم (ع)) جامه و روپوشی این چنینی داشت. ۶۱ حمیری در قرب الاسناد روایت می‌کند که امام کاظم (ع) به فرزندش امام رضا (ع) فرمود: «لباس بیوش و خود را زیبا جلوه بده؛ زیرا علی بن الحسین (ع) جبه‌ای از خز می‌پوشید که پانصد درهم ارزش داشت و مطرفی با جنس خز داشت که پنجاه دینار قیمت آن بود و این آیه را تلاوت می‌کرد: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ)» ... ۶۲ با این همه، روایاتی وجود دارند که نشان می‌دهند حضرت لباس‌های ساده می‌پوشید؛ از جمله: شقیق بلخی نقل می‌کند که در ایام حج، در منزل قادسیه مشغول تماشای مردم بودم، ناگاه جوانی را دیدم خوش سیما، ضعیف و سبزه که روی لباس خود لباسی از پشم پوشیده بود و به خود پیچیده بود و در پاهای او نعلینی بود ... در ادامه روایت، آن شخص را امام کاظم (ع) معرفی می‌کند. ۶۳ ابن ابی الحدید نیز در توصیف امام کاظم (ع) می‌نویسد: «و این انتم عن موسی بن جعفر بن محمد و این انتم عن علی بن موسی الرضا لابس الصوف طول عمره مع سعة امواله و كثرة ضياعه غلاته». ۶۴ این گفتار ابن ابی الحدید که امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) را

پوشنده لباس‌های پشمینه و صوفیانه در طول عمرشان معرفی می‌کند با بسیاری از روایات تاریخی دیگر که بیشتر ذکر شدند در تعارض است، ضمن اینکه ابن ابی‌الحدید اذعان دارد که امام در وضعیت مالی و اقتصادی مناسبی به سر می‌برد؛ مزارع و باغ‌های فراوان داشت و صاحب اموال بود، ولی لباس‌های فقیرانه می‌پوشید! ۲. مرکب: روایات تاریخی نشان می‌دهند که آن حضرت از مرکب‌های گوناگونی استفاده می‌کرد، اما عمدتاً مرکب سواری ایشان، قاطر بود که در آن زمان مرکب متوسطی محسوب می‌شد. زمانی که هارون الرشید از حج بر می‌گشت، برخی از بزرگان و رجال مدینه به استقبال او رفتند. امام کاظم (ع) نیز همراه ایشان بود و سوار بر قاطری بود. ربیع نزد امام رفت و گفت: این چه مرکبی است که با آن به استقبال خلیفه آمده‌ای؟ (منظور او این بود که در این شرایط، باید از مرکب مجلل‌تری استفاده می‌کردی.) امام در جواب فرمود: خوبی قاطر آن است که سوارش نه در خویشتن کبر و نخوت احساس می‌کند و نه زبونی و مذلت و بهترین امور حد وسط آن‌هاست. ۶۵ حماد بن عثمان می‌گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که از مروه بر می‌گشت، در حالی که سوار قاطری بود ... ۶۶ ابن طیغور متطبب می‌گوید: امام کاظم (ع) از من پرسید: چه مرکبی سوار می‌شوی؟ گفتم: الاغ. فرمود: آن را چند خریده‌ای؟ گفتم: سیزده دینار. امام فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار خریده‌ای و اسب باری غیر اصیل (برذون) را رها کرده‌ای. گفتم: خرج برذون از خرج الاغ بیشتر است. حضرت فرمود: آن مقدار آذوقه که الاغ را کفایت می‌کند برذون را نیز کافی است. مگر نمی‌دانی کسی که مرکبی را آماده کرده است تا به وسیله آن امور ما را اجرا کند و دشمنان ما را پریشان سازد در حالی که منسوب به ماست (شیعه ماست)، خداوند رزقش را بر او گسترده می‌سازد و به او شرح صدر می‌دهد و به آرزویش می‌رساند و علاوه بر این، آن مرکب کمک خوبی برای حوایج او خواهد بود. ۳. منزل: امام کاظم (ع) در شهر مدینه صاحب منزل بود، ولی متأسفانه روایت‌های تاریخی چندان گزارش دقیق و تصویر روشنی از وضعیت منزل امام به دست نمی‌دهند. اساساً مورخان به توصیف و تبیین قصرهای با شکوه و مجلل خلفای عباسی بیشتر راغب بوده‌اند تا به بیان منزل کوچک و محقر ائمه بزرگوار شیعه. از این رو، کمتر گزارشی از جزئیات زندگی امامان برای ما نقل شده است، در حالی که اخبار دقیق و جزئی فراوانی حتی از اندرونی و حرم سرای سلاطین در دست هستند. با این همه، در چند روایت به وضع منزل امام اشاره شده است: حسن بن زینت می‌گوید: نزد ابوالحسن (ع) رفتم، در حالی که حضرت در اتاقی که با پرده و فرش آراسته شده بود، حضور داشت. فردای آن نزد ایشان رفتم. حضرت در اتاقی بود که در آن جز سنگریزه و شن نبود. آن‌گاه امام نزد من آمد، در حالی که جامه‌ای خشن پوشیده بود. حضرت، که گویا از تعجب من آگاه شده بود، فرمود: اتاقی که دیروز دیدی اتاق من نبود، اتاق همسرم بود. ۶۷ محمد بن عیسی از ابراهیم بن عبدالحمید نقل می‌کند که نزد امام کاظم (ع) رفتم در اتاقی که حضرت در آن نماز می‌خواند، چیزی جز سبد (از لیف خرما) و قرآن و شمشیری که به دیوار آویزان بود، قرار نداشت. ۶۸ معمر بن خداد می‌گوید: امام کاظم (ع) خانه‌ای خرید و به غلام خود دستور داد تا به آن خانه نقل مکان کند و فرمود: خانه تو کوچک و تنگ بود. او به امام عرض کرد: آن خانه برای پدرم بود و من به همان اکتفا کرده بودم. امام فرمود: اگر پدر تو نادان بود تو لازم نیست مثل او باشی. ۶۹ حسین بن عثمان روایت می‌کند که آن حضرت را دیدم که ساختمانی ساخت، سپس آن را خراب کرد. ۷۰ ۴. غذا: روایاتی که در مورد غذای آن حضرت نقل شده، حاوی نکات ارزشمندی است؛ از جمله اعتدال و میانه‌روی در مصرف غذا، توجه به فایده و کیفیت غذا، استفاده صحیح و به موقع از غذاها، شیوه استفاده و نگهداری غذا، علاقه نشان دادن به نوع خاصی از غذا و ... لقانی می‌گوید: امام کاظم (ع) را در مکه دیدم که شخصی را فرستاد تا برایش گوشت گاو بخرد، سپس امام گوشت‌ها را تکه تکه کرد و خشکاند تا کم‌کم از آن‌ها استفاده کند. ۷۱ در روایت محمد بن بکر نیز آمده است که وقتی برای گرفتن کمک مالی نزد امام در مزرعه‌اش رفتم حضرت از من با گوشت خشک تکه تکه شده پذیرایی کرد. ۷۲ موفق مدینی از پدرش نقل می‌کند که روزی نزد امام کاظم (ع) رفتم، امام مرا برای نهار نزد خود مهمان کرد. موقعی که سفره غذا را آوردند، بر سر سفره سبزی نبود. امام شروع به خوردن نکرد و به غلام خود فرمود: آیا نمی‌دانی که من بر سر سفره‌ای که سبزی نباشد غذا نمی‌خورم. سپس به

غلامش فرمود سبزی بیاورد. غلام سبزی آورد، آن گاه امام شروع به خوردن کرد. ۷۳ معتب می گوید: روزی امام کاظم (ع) به من فرمود: برایم ماهی تازه تهیه کن؛ چون تصمیم دارم حجامت کنم. معتب می گوید: ماهی را خریدم و نزد امام آوردم. امام فرمود: بخشی از آن را بپز و بخش دیگر آن را کباب کن. سپس امام نهار و شام خود را از آن تناول کرد. ۷۴ یونس بن یعقوب می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که تره را در آب می شست و می خورد. ۷۵ (در روایات دیگری نیز از امام نقل شده است که امام سبزی و میوه را در برنامه غذایی خود گنجانده بود که به خاطر اختصار از ذکر آن خودداری می شود.) فضل بن یونس می گوید: روزی مهمان امام کاظم (ع) بودم، ظرف غذایی آورد و نان را زیر آن ظرف گذاشته بودند. حضرت با مشاهده این وضع، فرمود: نان را گرمی بدارید و آن را زیر ظرف قرار ندهید! سپس به غلام خود فرمود تا نان را از زیر ظرف خارج کند. ۷۶ موسی بن بکر می گوید: امام کاظم (ع) بسیاری از اوقات، پیش از خوابیدن شربینی (شیرینی طبیعی) تناول می کرد و می فرمود: اگر کسی ده درهم داشته باشد و با آن شیرینی بخرد، اسراف نکرده است. ۷۷ و می فرمود: «نحنُ نحبُّ الحلو»؛ ۷۸ ما شیرینی را دوست داریم. نقل است که امام کاظم (ع) هیچ گاه بدون خوردن شام نمی خوابید؛ حتی اگر به خوردن یک لقمه غذا هم بود، شام را ترک نمی کرد و می فرمود: «أِنَّهُ قُوَّةٌ لِلْجِسْمِ». ۷۹. ۵. عطر و زینت: حسن بن جهم می گوید: نزد ابوالحسن (ع) رفتم. آن حضرت صندوقچه‌ای نزد من آورد که در آن مشک بود و فرمود: بردار، من مقداری از آن را برداشتم. امام دوباره به من تعارف کرد که بردار و لباس هایت را معطر کن. من دوباره مقدار کمی از آن برداشتم و به جامه خود زدم. باز امام فرمود: بردار و لباست را معطر کن. آن گاه فرمود: امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: «لا- یأبی الکرامة الا حماراً»؛ ۸۰ کرامت و بخشندگی را رد نمی کند، مگر الاغ. عرض کردم منظور از «کرامت» چیست؟ فرمود: عطر، پستی و چند چیز دیگر. نیز از حسن بن جهم نقل است که برای امام کاظم (ع) صندوقچه‌ای که در آن عطر و مشک بود و از آبنوس بود، آوردند که در آن جعبه‌هایی از عطر قرار داشت که مخصوص زنان بود. ۸۱ موسی بن بکر می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که با شانه‌ای از جنس عاج موهایش را شانه می کرد و آن شانه را من برای او خریده بودم. ۸۲ از حسن بن جهم نقل است که بر امام کاظم (ع) وارد شدم، در حالی که دیدم حضرت با رنگ سیاه خضاب کرده بود. ۸۳ علی بن مهران می گوید: نزد امام رفتم، دیدم آن حضرت انگشتری در دست دارد که نگین آن از فیروزه است و روی آن نقش «لله الملك» بود. ۸۴. ۶. غلامان: از جمله مصارف عادی و معمولی در عصر امام کاظم (ع) خرید غلام و کنیز بود که عمدتاً اسرای جنگی بودند. امامان نیز گاه از بازار برده‌فروشان غلامان و کنیزانی خریداری می کردند و پس از یک دوره تعلیم و تربیت اسلامی، آن‌ها را آزاد می کردند و گاه بدون آنکه آن‌ها را نگه داری کنند، آزاد می کردند. آزادسازی بردگان سیره و سنت همه معصومان بود و اسلام به این امر بسیار سفارش نموده است. ابن ابی حمزه می گوید: نزد امام کاظم (ع) بودم، سی نفر غلام حبشی برای حضرت خریده بودند و نزد حضرت آوردند. یکی از غلامان با زبان خود سخنی گفت و امام (ع) با همان زبان به او پاسخ داد. غلام تعجب کرد و همه آن‌ها که حضور داشتند نیز تعجب کردند. امام به آن غلام فرموده بود: «من پولی در اختیار تو می گذارم، به هر یک از غلامان هر ماه سی درهم پول بده.» ۸۵ نکته جالب توجه در این روایت تعیین مقرری و مزد برای غلامان است که در آن زمان کمتر کسی این کار را انجام می داد و این بیانگر نوع نگرش امام به مسئله بردگان بود. هشام بن احمر روایت کرده است که تاجری از غرب وارد مدینه شد و کنیزانی برای فروش با خود آورده بود. امام موسی بن جعفر (ع) یکی از آن‌ها را خریداری کرد و امام علی بن موسی الرضا (ع) از او متولد شد. نکته دیگر آنکه همه یا بیشتر همسران امام موسی کاظم (ع) کنیز بودند. ۷. اکرام و اطعام: آنچه در اسلام بیش از خوردن اهمیت دارد، خوراندن و اطعام کردن است. به مسلمانان توصیه شده است تا به مناسبت‌ها و بهانه‌های گوناگون سفره اطعام خود را برای دیگران پهن کنند. بارزترین تجلیگاه سخاوت و کرامت ائمه اطهار (ع) اطعام و اکرام آن‌هاست که سیره همیشگی ایشان بوده. امام موسی بن کاظم (ع) به مناسبت تولد یکی از فرزندان خود ولیمه‌ای ترتیب داد. در این ولیمه سه روز تمام مردم مدینه را غذا داد (نوع غذایی را که حضرت ولیمه داد فالوذج ذکر کرده‌اند که حلویایی بوده که با آرد و آب و عسل تهیه

می‌شده. (ظرف‌ها را در مساجد و بازار می‌گذاشتند و هر کس هر چه مایل بود تناول می‌کرد. به حضرت اعتراض کردند، حضرت در جواب فرمود: خداوند هر چه به پیامبران دیگر داده است به حضرت محمد (ص) هم داده، و اضافه نیز داده است، به سلیمان (ع) فرمود: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (ص: ۳۹) و به حضرت محمد (ص) فرمود: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (حشر: ۷) ۸۶ آیا این سفره ساده‌ای که برای عموم مردم بدون هیچ تبعیض و تفاوتی پهن شده با سفره‌های رنگین و پر زرق و برق خلفای عباسی، که تنها برای چاپلوسان و مادحان و درباریان پهن می‌شد، قابل مقایسه است؟

اصول کلی حاکم بر سیره امام کاظم (ع) در مصرف

مقدمه

از آنچه تاکنون در مورد سیره امام در مصرف بیان شد، می‌توان اصول کلی و راهبردی از رفتارهای اقتصادی امام را به دست آورد. بدیهی است آنچه در اینجا به اختصار بیان می‌شود تنها چند اصل مستفاد از سیره عملی امام است و با مطالعه در گفتار و سخنان آن امام و دقت در سبک زندگی ایشان، می‌توان اصول مهم دیگری را نیز به دست آورد.

۱. اعتدال گرایی

مهم‌ترین اصل اسلامی در زمینه مصرف، اعتدال گرایی و پرهیز از افراط و تفریط است. اساساً «اقتصاد» به معنای اعتدال و میانه‌روی است که در زمینه مصرف نمود بیشتری دارد. اسلام به تلاش در عرصه تولید و قناعت در عرصه مصرف توصیه می‌کند. امام علی (ع) در مورد نوع لباس افراد متقی از واژه «اقتصاد» استفاده می‌کند؛ می‌فرماید: «و ملبسهم الاقتصاد»؛ ۸۷ یعنی لباس افراد با تقوا معتدل و میانه است. امام کاظم (ع) نیز در مورد اقتصاد و اعتدال در مصرف می‌فرماید: «مَنْ اقْتَصَدَ وَ قَنَعَ بَقِيَّتْ عَلَيْهِ النِّعْمَةُ مَنْ بَدَرَ وَ اسْرَفَ زَالَتْ عَنْهُ النِّعْمَةُ»؛ ۸۸ هر کس اقتصاد و اعتدال را رعایت کند و قانع باشد نعمت بر او باقی خواهد ماند و هر کس اسراف کند نعمت از دستش خواهد رفت. نوع لباس، مرکب، منزل و غذای حضرت نمونه‌ای عالی از اعتدال و میانه‌روی بود و در برخی موارد، امام تصریح می‌کرد که علت انتخابش، معتدل بودن آن بوده است. برای نمونه، وقتی به نوع مرکب امام، که به استقبال خلیفه رفته بود، اعتراض کردند، امام در پاسخ فرمود: قاطر مرکب متوسطی است و «خیر الامور اوسطها». ۸۹ در مورد غذا نیز حضرت می‌فرماید: «لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الطَّعَامِ لَاسْتَقَامَتِ اَبْدَانُهُمْ»؛ ۹۰ اگر مردم در خوردن غذا اعتدال را رعایت کنند بدن‌های محکم و استواری خواهند داشت. امام از پرخوری نهی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ الْبَطْنَ الَّذِي لَا يَشْبَعُ»؛ ۹۱ خدا از شکمی که سیر نمی‌شود متنفر است، ولی به ترک غذا با انگیزه‌های زاهدانه نیز اعتراض می‌کند و با کسانی که غذاهای حلال را بر خود حرام کرده‌اند، برخورد می‌کند. امام هیچ‌گاه بدون خوردن شام نمی‌خوابید و به این امر توصیه می‌کرد. نوع لباس امام بر خلاف تصور برخی که فکر می‌کنند امامان می‌بایست لباس‌های کهنه و فقیرانه بپوشند بسیار معتدل و میانه بود. امام اهل پشمینه پوشی نبود و خود را فقیر نشان نمی‌داد؛ همان لباسی را می‌پوشید که افراد عادی جامعه او می‌پوشیدند. در اینجا مناسب است به این سؤال پاسخ داده شود که علت تفاوت سیره و روش امام کاظم (ع) با برخی دیگر از ائمه از جمله امیرالمؤمنین علی (ع) چیست؟ چرا امام علی (ع) لباس‌های وصله‌دار و کم قیمت می‌پوشید و غذاهای ساده تناول می‌کرد، اما امام کاظم (ع) چنین روشی را در مصرف انتخاب نکرد؟ این سؤال بارها از سوی محققان جواب داده شده است: تفاوت‌هایی که در سیره اقتصادی امامان دیده می‌شوند، همچون تفاوت‌هایی که در سیره سیاسی و اجتماعی امامان وجود دارند، ناشی از شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای‌اند که امام در آن زندگی می‌کند یا وضعیت مالی که امام داشته است. برای نمونه، اگر امیرالمؤمنین علی (ع) در دوره‌ای از زندگی خود، لباس‌های

فقیرانه می‌پوشید و غذاهای سخت تناول می‌کرد، دلیل آن مسئولیت حاکمیت جامعه بود که بر دوش آن حضرت نهاده شده بود و حضرت به عنوان حاکم جامعه اسلامی بر خود لازم می‌دانست که خود را در سطح ضعیف‌ترین و فقیرترین افراد جامعه قرار دهد. خود حضرت در این باره می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَنِي أَمَامًا لِحَلْقِهِ، ففرضَ عَلَيَّ التَّقْدِيرُ فِي نَفْسِي وَ مَطْعَمِي وَ مَشْرَبِي وَ مَلْبَسِي كَضِعْفَاءِ النَّاسِ كِي يَقْتَدِي الْفَقِيرُ بِفَقْرِي وَ لَا يَطْعَى الْغَنَى غَنَا» ... ۹۲ پس این شکل از زهد و ساده زیستی مخصوص مسئولان و حاکمان جامعه اسلامی است تا ضعف و فقرای جامعه رهبر و حاکم خود را الگو قرار دهند و ثروتمندان از ثروت خود سوءاستفاده نکنند و به تجمل‌گرایی و دنیاپرستی سوق نیابند. علاوه بر این، شرایط اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای که امام علی (ع) در آن زندگی می‌کرد بسیار متفاوت با جامعه‌ای بود که امام کاظم (ع) و سایر ائمه اطهار (ع) در آن زندگی می‌کردند. در عصر امام علی (ع) به دلیل شرایط سیاسی و نظامی حاکم بر جامعه، بیشتر مردم در فقر و تنگ‌دستی زندگی می‌کردند و دولت اسلامی، که درگیر جنگ‌ها و نزاع‌های داخلی بود، فرصت حل معضلات اقتصادی و توسعه و پیشرفت را نیافته بود. امام صادق (ع) به مردی که به ایشان اعتراض کرد چرا مانند امام علی (ع) لباس زبر و خشن نمی‌پوشد، فرمود: همانا علی بن ابی‌طالب (ع) آن لباس را زمانی می‌پوشید که بدنما نبود و اگر آن لباس را این زمان می‌پوشید، انگشت‌نما می‌شد. پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آن زمان است. ۹۳

۲. پرهیز از زهد فروشی و تصوف گرایی در مصرف

اسلام طرفدار رهبانیت و زهدهای کاذب نیست. پیشوایان دین اسلام نیز هیچ گاه خود را از نعمت‌های حلال و مواهب الهی بی‌سبب محروم نمی‌ساختند و با کسانی که برای تأمین سعادت آخرت، دنیا را ترک می‌گفتند مخالفت می‌کردند. امام همواره می‌فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَ لَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ؛ از ما نیست کسی که دنیا را به خاطر آخرتش ترک کند و آخرتش را به خاطر دنیایش. امام به برخی افراد که قیافه‌های زاهدانه به خود می‌گرفتند و غذا را بر خود حرام می‌کردند، می‌فرمود: «لَيْسَ الْحَمِيَّةُ أَنْ تَدَعَ الشَّيْءَ أَصْلًا لِأَتَأْكُلَهُ وَ لَكِنَّ الْحَمِيَّةَ أَنْ تَأْكَلَ مِنَ الشَّيْءِ وَ تَحْفَفُ؛ ۹۴ غیرت (و شجاعت اخلاقی) به این نیست که انسان ترک غذا کند و هیچ نخورد، بلکه غیرت آن است که انسان بخورد، ولی اسراف نکند. در مورد دیگری، شخصی به حضرت عرض کرد که مردم چقدر تعجب می‌کنند و شگفت‌زده می‌شوند از کسی که لباس خشن می‌پوشد، غذای سخت می‌خورد و خشوع می‌کند! امام فرمود: آیا نمی‌دانی که یوسف (ع)، پیامبر و فرزند پیامبر بود، او قباهایی از دیباج، که دکمه‌های طلایی داشت، می‌پوشید و در مجالس فرعون می‌نشست و حکم الهی را بیان می‌کرد، در حالی که حرام خداوند حرام است، چه کم باشد و چه زیاد. خداوند فرموده است: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ). (اعراف: ۳۲) ۹۵ به خوبی روشن است که امام سعی می‌کرد تا افکار باطل برخی از افراد زهدمآب را که به نام «دین» و «تأمین آخرت» دنیا و مواهب آن را بر خود و دیگران حرام می‌کردند و زهدهای کاذب را تشویق و ترویج می‌نمودند، اصلاح کند، و گرنه همان مقدار که امام از زهدفروشی پرهیز می‌کرد و آن را نفی می‌نمود، از تجمل‌پرستی و گرایش به زرق و برق دنیا و آخرت‌گریزی نیز نهی می‌کرد. از این‌رو، امام همواره به روحیات ابوذر اشاره می‌کرد و اصحاب را به تاسی از روح دنیا‌گریزی و آخرت‌گرایی ابوذر تشویق می‌کرد: «رَجِمَ اللَّهُ أَبَا ذَرٍّ فَلَقَدْ كَانَ يَقُولُ: جَزَى اللَّهُ الدُّنْيَا عَنِّي مَدْمَةً بَعْدَ رَغِيفَيْنِ مِنَ الشَّعِيرِ، أَتَغْدَى بِأَحَدِهِمَا وَ أَتَعْشَى بِالْآخَرِ وَ بَعْدَ شَمَلْتِي الصُّوفُ أَتَنْزَرُ بِأَحَدِهِمَا وَ أَتَرْدَى الْآخِرَى» ... ۹۶ در حقیقت، امام به محتوا و روح رفتار ابوذر توجه داشت، نه شکل خاص رفتاری که شاید اختصاص به وضع و شرایط خاص ابوذر داشت.

۳. توجه به معیارهای عقلایی در مصرف

در راستای دو اصل قبل، این اصل نیز از سیره عملی امام استفاده می‌شود که در مصرف، باید معقول عمل کرد؛ یعنی باید معیارهای عقلی و عقلایی را در نظر گرفت و به تعبیر دیگر، الگوی مصرف باید کاملاً علمی و سنجیده باشد. بی‌توجهی به علم و عقل در مصرف، انسان را به بیراهه می‌کشاند. برای نمونه، امام به فردی که به خاطر ارزان و کم خرج بودن، الاغ را به عنوان مرکب خود انتخاب کرده بود، اعتراض کرد و فرمود: این اسراف است که انسان سیزده دینار بابت الاغ بدهد و مرکب متوسط دیگری مثل برزون را رها کند، در حالی که خرج هر دو یکی است و برزون کارآیی بیشتری دارد، علاوه بر اینکه متناسب با شئون اجتماعی افراد است. ۹۷ در مورد دیگری، اسحاق بن عمار از امام کاظم (ع) پرسید: آیا کسی که ده لباس دارد، اسراف کرده است؟ امام فرمود: خیر، داشتن ده لباس اسراف نیست، بلکه اسراف آن است که لباس حفظ خود را (لباس مخصوص مجالس، که برای حفظ شخصیت و آبروی اجتماعی می‌پوشی) در جاهای کثیف استفاده کنی. ۹۸ امام به کسی که منزل کوچک و تنگی برای زندگی خود انتخاب کرده بود، در حالی که توان تهیه و استفاده از منزل بزرگ‌تر و وسیع‌تر را داشت، اعتراض کرد و فرمود: اگر پدر تو نادان بود، دلیلی ندارد تو هم مثل او باشی. ۹۹ امام همواره می‌فرمود: «مِنْ فَرَاهَهُ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ دَوَابَّهُ سَمَانًا وَ سَمْعُهُ يَقُولُ: ثَلَاثَةٌ مِنْ مَرَوْه: فَرَاهَهُ الدَّائِيَّةُ وَ حُسْنُ وَجْهِ الْمَمْلُوكِ وَ الْفَرَسُ السَّرِي» ۱۰۰ حضرت نشانه‌های خوش‌بختی و رفاه انسان را در دنیا داشتن مرکبی چالاک و منزلی وسیع و مملوکی زیبا ذکر می‌کند. این‌ها بیانگر توجه اسلام به نیازهای مادی انسان است. چنین است که اسلام دینی جامع و کامل است و عمل به آن تضمین‌کننده خوش‌بختی دنیا و آخرت. نمونه دیگری که نشان می‌دهد امام در مصرف معیارهای علمی را در نظر می‌گیرد، انتخاب نوع غذاست. امام با علم و آگاهی فوق‌العاده خود، به خواص و فواید میوه‌ها و غذاهای گوناگون آشناست و طبق علم خود عمل می‌کند. از این‌رو، در برخی موارد، از غذاهای خاصی استفاده می‌کرد؛ مثلاً، وقتی می‌خواست حجامت کند، پیش از آن گوشت ماهی مصرف می‌کرد که در عملیات خون‌سازی در بدن بسیار مؤثر است.

۴. رعایت شخصیت و شئون اجتماعی افراد در مصرف

حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی انسان همواره مورد توجه اسلام بوده است. توصیه‌هایی که اسلام در مصرف دارد بیشتر برای حفظ شخصیت و اقدام اجتماعی افراد است. اسلام مسلمانی را که در چشم دیگران حقیر و پست جلوه کند، نمی‌پسندد. امام در مورد فلسفه پوشیدن لباس، به این مسئله توجه کرده و فرموده است: هر گاه یکی از شما لباس جدیدی می‌پوشد، دست خود را روی لباس بکشد و بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مَا أُوَارِي بِهِ عَوْرَتِي وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ» ... ۱۰۱ سپاس خدا را که زشتی‌های مرا پوشاند و لباسی داد که خود را بین مردم زیبا جلوه دهم. حضرت فلسفه پوشیدن لباس را رعایت حجاب و پوشاندن زشتی‌ها می‌داند، علاوه بر آن، لباس را وسیله زیبا جلوه دادن انسان در مقابل دیگران معرفی می‌کند. انسان با پوشیدن لباس، خود را برای دیگران زیبا و مورد پسند جلوه می‌دهد. قطعاً روابط اجتماعی آن‌گاه که بر محور محبت و احترام متقابل صورت گیرند، با دوام‌تر خواهند بود و از راه کارهای ایجاد محبت، رعایت زیبایی و جمال ظاهری و بهداشت جسمانی است، به شرط آنکه افراط و تفریط صورت نگیرد. در مورد دیگری امام به حسن بن مختار می‌فرماید: برای من قلنسوه (کلاه، سرپوش) درست کن و آن را مصنوعی درست نکن؛ چون آقایی مثل من لباس مصنوعی نمی‌پوشد. (اعمل لی قلنسوة، لاتكون مصنعة فان السيد مثلي لا يلبس المصنع). ۱۰۲ در موارد دیگری امام به شیعیان خود خطاب می‌کند که «يا معشر الشيعة انكم قوم عاداتكم الخلق فتزينوا لهم بما قدرتم عليه»؛ ... ۱۰۳ ای شیعیان! شما دشمنان زیادی دارید. پس در مقابل دشمن، خود را حقیر جلوه ندهید، بلکه با سیادت و آقایی در جامعه ظاهر شوید و تا آنجا که می‌توانید، خود را زیبا و وجیه نشان دهید. گاه پوشیدن لباس‌های کثیف و مندرس یا استفاده از مرکب‌های پست در حالی که انسان قادر به تهیه نوع برتر آن است، موجب می‌شود که انسان در چشم دیگران حقیر و نامقبول جلوه کند و نتواند مسئولیت و رسالت اجتماعی خود را به خوبی ایفا کند. امام به یکی از یارانش به نام عبدالله جبلی کنانی، که یک ماهی در دست گرفته بود و در

کوچه و بازار در حال حرکت بود، فرمود: آن را ببنداز، چون من ناپسند می‌بینم که شخص بزرگواری چون تو چنین کار حقیری انجام دهد. ۱۰۴

۵. توجه به انگیزه‌های مثبت در مصرف

مهم‌تر از خود مصرف، انگیزه مصرف است. وجه تمایز مکتب‌های اقتصادی در انگیزه‌های تولید و مصرف است: اینکه چرا انسان باید این همه تلاش و فعالیت داشته باشد و چگونه و چرا باید مصرف کند؟ در روایاتی که قبلاً ذکر شدند، توجه امام به انگیزه‌های صحیح و مثبت مصرف بیان شد؛ مانند آنچه امام در هنگام پوشیدن لباس نو فرمود، یا آنچه به یکی از شیعیان فرمود که عبارت از حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی بود. امام به یکی از شیعیان خود فرمود: «مگر نمی‌دانی کسی که مرکبی آماده کرده است تا به وسیله آن امور ما را اجرا کند و دشمنان ما را پریشان سازد در حالی که منسوب به ماست (شیعه ماست)، خداوند رزقش را بر او گسترده می‌سازد و به او شرح صدر می‌دهد و به آرزویش می‌رساند و علاوه بر این، آن مرکب کمک خوبی برای حوایج خود او خواهد بود.» ۱۰۵ بنابراین، در انتخاب مرکب، علاوه بر نیازها و حوایج شخصی، باید امور دیگری همچون مشارکت اجتماعی و فرهنگی را در نظر گرفت، قطعاً اقتصادی که در خدمت مکتب و دین انسان باشد با ارزش‌تر خواهد بود. کمک‌ها و بخشش‌های مالی امام کاظم (ع) از معروف‌ترین خصایل بارز حضرت موسی بن جعفر (ع) سخاوت، گشاده‌دستی و کرامت ایشان است. کمک‌ها و بخشش‌های مالی امام کاظم به فقرا، نیازمندان و محرومان فصل مشبعی از رفتارهای اقتصادی امام را تشکیل داده و توجه مورّخان را به خود جلب کرده است. به راستی، این فصل از زندگی اقتصادی امام کاظم (ع) مفهوم جدیدی از انسان اقتصادی ارائه می‌کند. بر اساس این الگو، «انسان اقتصادی» کسی نیست که تمام تلاش و همت خود را مصروف رفاه و آسایش خود نماید و در فکر تأمین نیازهای مادی خود باشد، بلکه کسی است که تمام توان خود را به کار می‌گیرد تا رفع فقر و نیاز از جامعه و انسان‌های پیرامون خود نماید. آیا ایثار و انفاق و از خود گذشتگی مالی در قاموس اندیشه اقتصادی جهان جایگاهی دارد؟

کمک‌ها و بخشش‌های مالی امام

۱. کمک به فقرا و محرومان

شیخ مفید در کتاب الارشاد، سخاوت و فقیرنوازی امام را چنین توصیف می‌کند: «و كَانَ اَوْصَلَ النَّاسِ لاهِلِهِ وَ رَحِمَهُ وَ كَانَ يَفْتَقِدُ فُقَرَاءَ الْمَدِينَةِ فِي اللَّيْلِ فَيَحْمِلُ إِلَيْهِمُ الزَّنْبِيلَ فِيهِ الْعَيْنُ وَ الْوَرَقُ وَ الْأَقَّةُ وَ التَّمَوْرُ فَيُوصِلُ إِلَيْهِمْ ذَلِكَ وَ لَا يَعْلَمُونَ مِنْ آيِ جَهَّةٍ هُوَ». ۱۰۶ این رفتار سخاوتمندانه و سرشار از ایمان و اخلاص امام شامل پیام‌ها و نکاتی است؛ از جمله: کمک مخفیانه و شبانه به فقرا که دلیل آن حفظ عزت نفس و کرامت انسانی فقرا، عدم ترویج تکدی و حفظ عمل از شائبه ریا و منت بود. در کمک کردن به فقرا، باید خویشاوندان را مقدم داشت. کمک‌های مالی امام به فقرا متنوع و گوناگون بودند. کمک امام در حدی بود که آن‌ها را کاملاً بی‌نیاز می‌ساخت، به گونه‌ای که عطایا و بخشش‌های مالی آن حضرت ضرب‌المثل بودند. به کسی که پول حضرت را می‌گرفت و باز فقیر می‌ماند، می‌گفتند: «عجبا لِمَنْ جَاءَهُ صِرَةٌ مُوسَى فَشَكَا الْقَلَّةَ»؛ از کسی که کمک مالی امام موسی کاظم (ع) را دریافت کرده تعجب است که از بی‌پولی بنالد. ۱۰۷ مورّخان هدیه معمولی آن حضرت را بین ۲۰۰ تا ۴۰۰ دینار ذکر کرده‌اند. ۱۰۸ این رقم قابل توجهی است که هم توان مالی امام را می‌رساند و هم حجم کمک‌های مالی امام به فقرا و نیازمندان را نشان می‌دهد. این در حالی بود که خلفای معاصر امام با وجود ثروت‌های فراوان، به عیش و نوش و فساد و تباهی مشغول بودند. روایت قابل توجه دیگری از عنایت و لطف امام نسبت به فقرا در منابع ذکر شده که حاوی نکات ارزشمندی است: روزی آن حضرت از کنار یک اعرابی

(بیابانی / دهاتی)، که خیلی بدقیافه بود، عبور می‌کرد. وقتی او را دید، نزد وی رفت، به او سلام کرد و در کنار او نشست و با او هم سخن شد. سپس به او فرمود: اگر مشکلی پیدا کردی به من مراجعه کن. اطرافیان حضرت عرض کردند: آیا کنار چنین فردی می‌نشینی و از نیاز وی سؤال می‌کنی؟ حضرت فرمود: «بنده‌ای از بندگان خداست، برادری است که خدا در قرآن برادر بودن او را تعیین کرده و همسایه‌ای است که در روی زمینی که ما زندگی می‌کنیم، زندگی می‌کند، ما و او فرزندان آدم هستیم و طرفدار بهترین ادیان الهی. شاید روزگار ما را محتاج او گرداند و ببیند که ما روزی نسبت به او فخر فروختیم و اینک نیازمند او هستیم.» سپس حضرت این شعر را خواند: نُواصل مَنْ لا یستحق وصالنا مخافَةً أَنْ نبتغی بغيرِ صدیقٍ. ۱۰۹ یعنی: ما با کسی که نیاز به ارتباط با ما ندارد ارتباط برقرار می‌کنیم؛ چون می‌ترسیم که روزی برسد که هیچ رفیقی نداشته باشیم. با این همه، کمک به فقرا و مستمندان راه و رسم خاص خود را می‌طلبد که به آن اشاره شد. نکته دیگری که در سیره معصومان: در کمک به فقرا به چشم می‌خورد، آزمایش فقیر قبل از کمک به اوست. در برخی موارد، ائمه اطهار: فقیر را مورد امتحان و سؤال قرار می‌دادند و بر مبنای معرفت و درک و بصیرت او، به او کمک می‌کردند. برای نمونه: فقیری نزد آن حضرت آمد و پس از اظهار تهی‌دستی، گفت: اگر صد درهم داشتم با آن کاسبی می‌کردم و از تنگ دستی نجات می‌یافتم. امام از او پرسید: اگر بنا باشد تو در دنیا آرزویی داشته باشی، آرزویت چیست؟ فقیر گفت: آرزو می‌کنم به ادای حقوق دینی توفیق یابم و برای حفظ جان، از خطر دشمن قانون تقیه را رعایت کنم. امام کاظم (ع) پرسید: چرا دوستی ما خاندان (اهل بیت) را آرزو نمی‌کنی؟ فقیر گفت: این خصلت را که دارا هستم و خدا رابه خاطر داشتن این صفت سپاس می‌گویم، ولی آن را که ندارم آرزو می‌کنم. امام فرمود: پاسخ نیک دادی، آفرین! آن گاه دو هزار درهم (بیست برابر خواسته او) به وی داد و فرمود: این پول را در تجارت و خرید و فروش «مازو» (دانه‌هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می‌برند) به کار بزن؛ زیرا این کالا- خشک است (و کمتر آسیب می‌بیند). فقیر همین کار را کرد و زندگی‌اش سروسامان یافت. ۱۱۰

۲. کمک به قرض‌داران و ورشکستگان

محمد بن عبدالله بکری می‌گوید: قرض‌دار بودم و برای حل آن وارد مدینه شدم و هرچه زحمت کشیدم پولی برای ادای قرض خود به دست نیاوردم. به فکر افتادم به حضرت موسی بن جعفر (ع) مراجعه کنم، گفتم: از راهی خدمت آن حضرت می‌روم که به زمین کشاورزی‌اش برسم. آن حضرت را با غلام خود در زمین کشاورزی یافتم. وقتی مرا دید، از من با غذایی از گوشت خشک تکه تکه شده که روی غربال بود، پذیرایی کرد. و با هم غذا خوردیم، سپس از من پرسید: چه کار داری؟ من داستان قرض خود را گفتم. حضرت وارد ساختمان شد و زود برگشت و غلامش را کناری فرستاد و دست خود را دراز کرد و همیانی به من داد که سیصد دینار در آن بود. ۱۱۱ کمک امام به کشاورزی، که زراعت او دچار آسیب شده بود، یا مغازه داری که مغازه‌اش را دزد زده بود در بخش حمایت امام از تولیدکنندگان ذکر شد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: امام موسی کاظم (ع) هجده درهم به من داد و فرمود: این پول را به مردی می‌دهی که طبقی پیش رو دارد و یک فلس یک فلس فروش می‌کند و به او می‌گویی: ابوالحسن دستور داد این پول را خرج کن و تا زنده هستی این پول برایت بس است. وقتی پول را به آن مرد دادم، گریه کرد. به او گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم؛ چون خبر مرگ مرا به من داده است. به او گفتم: آنچه نزد خداست بهتر از وضع کنونی توست. مرد ساکت شد و از من پرسید: شما چه کسی هستی؟ گفتم: علی بن ابی حمزه. گفت: به خدا قسم، آقای من همین طور به من خبر داد و فرمود: سفارش خود را توسط علی بن ابی حمزه می‌فرستم. علی بن ابی حمزه می‌گوید: حدود ۲۰ روز بعد پیش مرد رفتم، مریض بود، گفتم: هر سفارشی داری بگو تا از پول خود آن را انجام دهم. مرد گفت: وقتی مُردم، دخترم را به یک فرد ثروتمند تزویج کن، خانه‌ام را بفروش و پول آن را به امام (ع) بده و غسل و دفن و نماز مرا تحت نظر بگیر. من چنین کردم و پول خانه را

نزد امام آوردیم. امام دستور داد تا پول را به دخترش برگردانم. ۱۱۲ روایت دیگری از شعیب است که می‌گوید: دوستان دینار به غلام خود دادم تا نزد امام ببرد. پنجاه دینار آن را بدون رضایت دخترم از وی گرفته بودم. موقعی که پول به حضرت رسید، پنجاه دینار دخترم را بیرون آورد و به غلام من داد و فرمود: این پول را به صاحبش برسان؛ چون محتاج آن است. دختر شعیب قصد داشت زمین بی آب و علفی را خریداری کند. ۱۱۳

۳. حمایت‌های مالی از دوستان و شیعیان

در روایات متعددی، کمک‌های مالی امام به شیعیان ذکر شده‌اند که نشان می‌دهند هدف امام تقویت نهاد شیعه بوده است: در روایتی که قبلاً به تفصیل بیان شد امام در عید نوروز به دستور منصور به جمع‌آوری هدایای مردمی پرداخت و سرانجام، تمام آن هدایا را به پیرمرد شیعه‌ای که ارادت و محبت خود را به اهل بیت و به ویژه امام حسین (ع) در قالب شعر بیان کرده بود، عطا کرد. بی‌تردید، شعر والاترین جایگاه را در دستگاه تبلیغاتی آن زمان به عهده داشت. بدین روی، امام با دادن این جایزه فرهنگی، به تقویت افکار و اندیشه‌های شیعی پرداخت. در مورد دیگری یکی از یاران و شیعیان حضرت قصد ازدواج داشت. حضرت همیان پولی به او بخشید تا برای ازدواج خود هزینه کند. ۱۱۴ حماد بن عیسی می‌گوید: در بصره خدمت امام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! دعا کن خدا یک خانه، یک زن، یک فرزند، یک نوکر و حج همه ساله نصیب من گرداند. حضرت دست به دعا برداشت و فرمود: «اللهم صل علی محمد و آل محمد، خدایا به حماد خانه، زن، فرزند و نوکر عنایت کن و پنجاه سال مکه برود.» من از این عبارت فهمیدم که تنها ۵۰ سال زنده خواهم بود. محمد بن عیسی می‌گوید: حماد را دیدم به من گفت: ۴۸ سال مکه رفته‌ام و این خانه‌ای است که خدا داده و این زن است و این پسر و این نوکر. پس از این تاریخ، دو مرتبه دیگر به مکه رفت. مرتبه دوم برای احرام بستن رفت در رودخانه غسل کند که در آب غرق شد. ۱۱۵ نمونه دیگر مربوط به غلامی است صاعد نام که عشق و ارادت خود را به امام نشان داد و به امام احسان نمود. امام در پاسخ به احسان و ارادت و محبت او، او را از صاحبش خریداری کرد، سپس وی را آزاد نمود و زمینی را به او هدیه کرد. ۱۱۶

۴. کمک‌های مالی به مخالفان

بخش دیگری از عطایا و کمک‌های مالی امام مربوط به کمک‌های امام به مخالفان است که بسیار توجه مورخان و سیره‌نویسان را به خود جلب کرده است. این اقدام عمدتاً به خاطر ارشاد و هدایت افراد ضعیف النفس صورت می‌گرفتند؛ مانند آنچه رسول خدا در صدر اسلام برای جذب برخی از مشرکان به اسلام انجام می‌داد که آن‌ها را «مؤلفه قلوبهم» می‌گفتند و اساساً یکی از موارد مصرف وجوهات اسلامی همین است. مورخان در مورد این ویژگی امام نوشته‌اند: «کان موسی بن جعفر اذا بلغه عن الرجل ما یکره بعث الیه بصره دنانیر و کانت صراره ما بین الثلاث مائه دینار فکانت صراره موسی مثلاً؛» ۱۱۷ هر گاه فردی موسی بن جعفر (ع) را مورد آزار قرار می‌داد، آن حضرت کیسه دیناری برای او می‌فرستاد و کیسه‌های پول آن حضرت تا سیصد دینار بود، به گونه‌ای که کیسه‌های حضرت ضرب المثل شده بود. این امر دلالت بر کثرت و فراوانی کمک‌های مالی حضرت است. این گونه نبود که تنها در یک یا دو مورد حضرت کمک کرده باشد، بلکه سیره دایمی حضرت چنین بود. یکی از فرزندان عمرین خطاب، که در مدینه ساکن بود، هر وقت امام کاظم (ع) را می‌دید، به آن حضرت اهانت می‌کرد و به امام علی (ع) ناسزا می‌گفت. برخی از یاران ایشان از او خواستند تا اجازه دهد آن فرد را به قتل برسانند. حضرت به شدت مخالفت کرد و نشانی او را جویا شد. یک‌بار به سراغ او در مزرعه کشاورزی رفت. امام همان‌گونه که سوار مرکب خود بود، وارد مزرعه آن فرد شد و به طرف وی رفت. فرزند عمر فریاد

کشید: کشاورزی را لگدمال نکن! حضرت اعتنایی نکرد و نزد او رفت و با او به گفت و گو نشست. سپس به او فرمود: چقدر در این زمین خرج کرده‌ای؟ او گفت: یکصد دینار. حضرت فرمود: چه مقدار انتظار سود داری؟ گفت: علم غیب ندارم. سپس به او فرمود: انتظار داری چه قدر سود ببری؟ گفت: آرزو دارم دویست دینار سود ببرم. امام (ع) همیانی بیرون آورد که سیصد دینار در آن بود و به او داد و فرمود: این هم کشاورزی تو بر جای خود. خداوند آنچه را امیدواری، به تو عنایت کند و از زمین بهره‌مند شوی. عمر زاده برخاست و سر حضرت را بوسید و درخواست کرد از اشتباه وی درگذرد. امام (ع) تبسیمی کرد و برگشت و به مسجد وارد شد. آن فرد نیز به مسجد آمده بود. وقتی چشم او به امام افتاد گفت: خدا بهتر می‌داند که مسئولیت جامعه را به دوش چه کسی بگذارد. آن‌گاه امام به کسی که پیشنهاد قتل او را داده بود، فرمود: این روش بهتر بود یا روش شما؟ ۱۱۸ نمونه دیگر مربوط به کمک‌های مالی امام به برادر زاده‌اش است که قصد سعایت و توطئه علیه امام داشت. وقتی امام مطلع شد که علی بن اسماعیل تصمیم دارد نزد هارون برود و اوضاع امام را به هارون گزارش دهد، نزد وی آمد و از حال او جویا شد. امام که می‌دانست علی بن اسماعیل به خاطر طمع دنیا و رسیدن به آرزوهای مادی خود، طرح دوستی با هارون ریخته است، سعی کرد تا با دادن کمک و هدایای مالی، وی را از رفتن نزد هارون منصرف سازد، اما دنیاپرستی و حرص و طمع فراوان علی بن اسماعیل مانع از نفوذ هدایت امام شد. امام هم در حق او نفرین کرد. علی بن اسماعیل نزد هارون آمد و از امام چنین سعایت کرد که از شرق و غرب برای او پول می‌فرستند و خراج دریافت می‌کند... هارون دویست هزار درهم به او داد. اما علی بن اسماعیل به دلیل نفرینی که امام درباره او نموده بود، نتوانست از آن پول بهره‌ای ببرد و تمام احشای بدن او هنگام قضای حاجت ریخت و از دنیا رفت. ۱۱۹

اصلاحات اقتصادی امام کاظم (ع)

الف. مبارزه با مفاسد و انحرافات اقتصادی

در کارنامه درخشان امامان معصوم، صفحه‌ای روشن از مبارزات ایشان با فسادها و انحرافات اقتصادی به چشم می‌خورد. امام مسئول هدایت و رهبری جامعه است و هرگاه فساد و انحرافی دید با آن به مبارزه بر می‌خیزد. عمده مبارزات امامان با مفاسد اقتصادی جامعه را باید در سخنان و فرمایش‌های راهبردی ایشان جست‌وجو کرد. نگاهی به کلمات گویای معصومان به ما نشان می‌دهد که آنان تا چه حد مردم و مسئولان جامعه را به پرهیز از گناه و فساد در مسائل اقتصادی توصیه می‌کردند. نگارش کتاب‌های حجیم فقهی با عناوین «مکاسب محرّمه» از سوی فقها، که ریشه در روایات اسلامی دارند، خود گواه بر این مدعاست. با این همه، در سیره عملی امامان نیز موارد فراوانی از مبارزه با مفاسد اقتصادی به چشم می‌خورند. در اینجا، نمونه‌هایی از مبارزات عملی امام کاظم (ع) با مفاسد اقتصادی که در کتب تاریخ ثبت شده‌اند، ذکر می‌گردند: ۱. مبارزه با تجمل‌پرستی و عیش و نوش حاکمان: امام کاظم (ع) بارها و بارها خلفای ظالم دنیاپرست عباسی را از اینکه بیت‌المال و اموال عمومی را صرف عیش و نوش و خوش‌گذرانی خود می‌کردند، مورد اعتراض و انتقاد شدید قرار دادند. روزی امام کاظم (ع) وارد یکی از کاخ‌های بسیار مجلل و باشکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره کرد و با نخوت و تکبر پرسید: این قصر از آن کیست؟ (با این کلام می‌خواست شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد.) حضرت بدون آنکه کوچک‌ترین اهمیتی برای کاخ پر زرق و برق او قایل شود، با کمال صراحت فرمود: این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آن‌ها می‌فرماید: «کسانی که خود را روی زمین بزرگ پنداشته، تکبر می‌کنند و آیه‌ای از آیات الهی را ببینند ایمان نمی‌آورند و اگر راه راست و رشد و کمال را ببینند آن را در پیش نمی‌گیرند، ولی هرگاه راه گم‌راهی ببینند آن را طی می‌کنند و از (مطالعه و درک) آیات خود منصرف خواهیم کرد؛ زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده، از آن غفلت ورزیده‌اند.» هارون از این پاسخ سخت ناراحت شد و در حالی که

خشم خود را به سختی پنهان می‌کرد، با التهاب، پرسید: پس این خانه از آن کیست؟ امام بی‌درنگ فرمود: این خانه از آن شیعیان و پیروان ماست، ولی دیگران با زور و قدرت آن را تصاحب نموده‌اند. هارون گفت: اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحبان خانه آن را باز نمی‌ستانند؟ امام فرمود: این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلی‌اش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت. ۱۲۰. مبارزه با احتکار: معتب، کارگزار امام کاظم (ع)، می‌گوید: موقعی که محصول کشاورزی به دست می‌آمد، حضرت امر می‌فرمود: آن‌ها را بفروشیم، سپس مثل همه مردم، روز به روز به اندازه نیاز می‌خریدیم. ۱۲۱. مبارزه با قمار: امام کاظم (ع) غلامش را برای خرید تخم مرغ فرستاد. آن غلام یک یا دو تخم مرغ خرید و در بین راه با آن قمار کرد. سپس تخم مرغ را آماده کرد و نزد امام آورد. آن حضرت مشغول خوردن شد. غلام به حضرت عرض کرد که با آن تخم مرغ قمار کرده است. حضرت برآشفته و طشتی طلب کرد و غذا را قی نمود. ۱۲۲. مبارزه با غش در معامله: موسی بن بکیر می‌گوید: در محضر امام کاظم (ع) بودم. یک مشت دینار در پیش او دیدم. آن حضرت یکی از سکه‌ها را برداشت و دو نصف کرد و به من داد و فرمود: «الْقَهْ فِي الْبَالُوْعَةِ حَتَّى لَا يُبَاعَ شَيْءٌ فِيهِ غَشٌّ»؛ این دینار قلابی را در چاه فاضلاب بینداز تا با چیزی که قلابی است معامله صورت نگیرد. با اینکه حکومت در دست امام کاظم (ع) نبود، ولی آن حضرت نمی‌توانست خیانت و نیرنگ جامعه را تحمّل کند. ۱۲۳. در مورد دیگری، هشام بن حکم می‌گوید: مشغول فروش کالایی در سایه (یا تاریکی) بودم. امام از آنجا عبور می‌کرد، مرا در آن حال دید. نزد من آمد و فرمود: ای هشام، در سایه معامله نکن که موجب غش در معامله می‌شود و غش حرام است. ۱۲۴. مبارزه با سرقت و سوءاستفاده مالی کارگران: هنگامی که امام (ع) مشغول جمع‌آوری خرماهای نخلستان خود بود، متوجه شد یکی از غلامان او مقداری از خرماها را به بیرون از باغ انداخت. (این ماجرا پیشتر گفته شد.) ۱۲۵. منع از کمک مالی به حاکمان ظالم: صفوان جمال یکی از یاران حضرت موسی بن جعفر (ع) شترهای خود را به هارون کرایه داده بود. وقتی حضرت از این امر مطلع شد، او را مورد توبیخ قرار داد و فرمود: چرا دشمنان ما را یاری می‌کنی؟ صفوان گفت: من هیچ علاقه‌ای به هارون ندارم و بابت کرایه شترهایم از او پول می‌گیرم. امام فرمود: آیا تو آن گاه که برای رفتن به مسافرت، به هارون شتر می‌دهی دوست نداری او به سلامت از سفر برگردد و اجاره شتران تو را بپردازد؟ صفوان عرض کرد: اینکه معلوم است، هر عاقلی چنین خواهسته‌ای را از خدای خویش می‌خواهد. امام فرمود: ای صفوان، برای تو همین بس که دوست داری مدتی ظالمی زنده بماند تا تو ضرری متحمّل نشوی و این خواهسته تو موجب بقای ستمگر و رضای تو به ظلم‌های او می‌شود و این گناه بزرگی است. صفوان در پی سخنان روشنگرانه امام، تمام شترهای خود را فروخت و خود را از این انحراف نجات داد، هرچند این اقدام باعث کدورت بین صفوان و هارون الرشید شد. ۱۲۶.

ب. هدایت‌های اقتصادی

گرچه امام مسئول هدایت فکری و معنوی جامعه است و تعالیم و رهبری‌های او تأمین‌کننده سعادت جاودانه بشرند، اما دایره هدایت امام وسیع‌تر از امور عبادی و اخروی است و این ناشی از جامعیت دین مبین اسلام است که سعادت دنیا و آخرت انسان را تضمین می‌کند. بنابراین، امام مستقیماً در بسیاری از مسائل مادی و دنیوی نیز انسان‌ها را کمک می‌کند و آن‌ها را مشمول هدایت خود قرار می‌دهد. عمده این هدایت‌ها در قالب مشورت دادن امام به افرادی است که نیاز به کمک فکری داشته‌اند. در برخی موارد نیز امام افرادی را به دلیل اشتباه در مسائل اقتصادی مورد انتقاد قرار می‌داد. در برخی موارد، امام برای کمک فکری و هدایت انسان‌ها در مسائل مادی، از علم غیب و شأن خاص امامت استفاده می‌کرد. در اینجا، تنها چند نمونه از مواردی که امام افرادی را در امور دنیوی و اقتصادی کمک و هدایت کرده است ذکر می‌شوند: روزی امام کاظم (ع) به یکی از یارانش به نام ابراهیم بن عبدالحمید، که در حال خارج شدن از مدینه بود، فرمود: ای ابراهیم! کجا می‌روی؟ او جواب داد: به سمت قبا. امام فرمود: برای چه کاری؟ او گفت: ما

در هر سال در چنین موقعی خرما می‌خریم. تصمیم دارم نزد یکی از مردان انصار بروم و محصول خرمايش را پيش خريد کنم. حضرت فرمود: آیا از شر ملخ‌ها در امان هستید؟ ابراهیم می‌گوید: بعد از جدا شدن از امام، نزد دوستم ابوالعز آمدم و سخن امام را به او گفتم. (او که به مقام و شأن امام و علم او ایمان داشت) گفت: نه، به خدا امسال خرما نخواهیم خرید. پنج روز نگذشته بود که دیدیم ملخ‌ها تمام نخل‌ها را ویران کردند! ۱۲۷ در روایتی که پیشتر ذکر شد، امام به یکی از فقرا، که درخواست کمک کرده بود، پولی داد و به او فرمود: با این پول به تجارت «مازو» (دانه‌هایی که برای رنگ کردن و دباغی به کار می‌برند) پرداز؛ زیرا این کالا خشک است و کمتر آسیب می‌بیند. ۱۲۸ امام از این طریق، کمک مشاوره‌ای خود را به آن فرد ارائه داد و آن فرد توانست به زندگی خود سر و سامان ببخشد. هشام بن حکم می‌گوید: قصد خرید کنیزی داشتم. نامه‌ای به امام کاظم (ع) نوشتم تا با او در این باره مشورت کنم. امام جواب نامه مرا نداد تا آن‌گاه که در مکه در مراسم حج مرا دید و آن کنیز را نیز مشاهده کرد. سپس نامه‌ای به من نوشت که خرید آن کنیز از نظر من اشکالی ندارد جز آنکه آن کنیز عمر کوتاهی دارد. هشام می‌گوید: با این سخن امام از خرید کنیز منصرف شدم و هنوز از مکه خارج نشده بودم که دیدم آن کنیز را دفن کردند. ۱۲۹ علی بن ابی حمزه می‌گوید: نزد امام موسی بن جعفر (ع) بودم. کسی به نام جندب خدمت امام رسید و با آن حضرت صحبت کرد. حضرت هم با او سخن می‌گفت، در ضمن از احوال برادرش سؤال کرد. جندب گفت: خوب بود و به شما سلام رسانید. حضرت فرمود: خدا به شما اجر دهد! برادرت از دنیا رفته است. جندب گفت: نامه او ۱۳ روز پیش از کوفه رسید و سالم بود! حضرت فرمود: دو روز بعد از نوشتن نامه، از دنیا رفت. موقع مرگ به همسرش مالی داده و گفته است: وقتی برادرم آمد به او تحویل بده. آن زن مال را در خانه‌ای که زندگی می‌کند پنهان کرده است. وقتی به آن زن رسیدی، به او محبت کن و او را به طمع ازدواج با خود بینداز تا پول را به تو بدهد. علی بن ابی حمزه می‌گوید: جندب مردی نیرومند و زیبا بود. پس از شهادت امام کاظم (ع) او را دیدم و از قضیه سؤال کردم. جندب گفت: به خدا سوگند! امام همه مطالب را صحیح فرمود؛ نه در نامه کسری بود و نه در مال کمبودی وجود داشت. ۱۳۰ در روایتی، امام به تبیین رابطه صحیح اقتصادی مؤمنان می‌پردازد و بیان می‌کند که افراد مؤمن نسبت به اموال و دارایی‌های خود باید چگونه باشند: امام به یکی از یارانش به نام عاصم می‌فرماید: ای عاصم! پیوند و ارتباط شما (مؤمنان) چگونه است؟ عاصم عرض کرد: به بهترین شکلی که می‌تواند باشد. امام فرمود: آیا به گونه‌ای هست که یکی از شما وقتی تنگ‌دست و فقیر می‌شود، وارد خانه دوستش شود و از او بخواهد تا همیان پولش را بیاورد، آن‌گاه آن را باز کند و هر چه بخواهد بردارد و مشکل مالی خود را از این طریق حل کند و دوستش ناراحت نشود؟ عاصم گفت: خیر. امام فرمود: پس شما بهترین شکل ارتباط و پیوند را ندارید. ۱۳۱ برخی از هدایت‌های امام مربوط به الگوی صحیح مصرف هستند. امام در برخی موارد، افرادی را که در شیوه زندگی خود خطا می‌کردند و در انتخاب نوع لباس و غذا و مرکب دقت لازم را نداشتند مورد انتقاد قرار می‌داد و شیوه صحیح را بیان می‌کرد: ابن طیغور متطبب می‌گوید: امام کاظم (ع) از من پرسید: چه مرکبی سوار می‌شوی؟ گفتم: الاغ. آنگاه امام فرمود: آن را چند خریده‌ای؟ گفتم: سیزده دینار. امام فرمود: این اسراف است که الاغی را به سیزده دینار خریده‌ای و اسب ساده (برزون) را رها کرده‌ای. (ماجرا پیشتر ذکر شد). ۱۳۲ نمونه دیگر مربوط به عبدالله جبلی کنانی است که می‌گوید: روزی یک ماهی در دست گرفته بودم و در کوچه عبور می‌کردم، در همان حال، امام کاظم (ع) مرا دید، نزد من آمد و مرا مورد انتقاد قرار داد که «این چه کاری است که می‌کنی؟ این ماهی را بینداز! زیرا من ناپسند می‌بینم که فرد بزرگوار و شریفی مثل تو چنین کار پست و کوچکی انجام دهد». ۱۳۳ سپس فرمود: ای شیعیان، شما گروهی هستید که دشمنان زیادی دارید. در مقابل دشمنانتان تا می‌توانید خود را زیبا و قوی جلوه دهید. در مورد دیگری که پیشتر روایت آن گذشت، حضرت غلام خود را سرزنش کرد که چرا خانه تنگ و کوچکی برای خود انتخاب کرده است ... ۱۳۴ شخصی از امام در مورد معنای «اسراف» سؤال کرد و گفت آیا داشتن ده لباس اسراف است؟ امام در جواب فرمود: خیر ... ۱۳۵ (این روایت نیز پیشتر بیان گردید)

پی‌نوشت‌ها

۱ محمد کاظم مکی، المدخل الى حضارة العصر العباسی، ص ۲۶۱. ۲ صباح ابراهیم الشیخلی، اصناف در عصر عباسی، ترجمه هادی عالم‌زاده، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۱۱. ۳ فیلیپ چتی، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه، ۱۳۴۴، ص ۴۴۳. ۴ همان، ص ۴۳۷. ۵ صباح ابراهیم الشیخلی، پیشین، ص ۱۳. ۶ احمد امین، ضحی‌الاسلام، مصر، النهضة المصریة، ج ۱، ص ۲۳۳. ۷ مسعودی، مروج الذهب، بیروت، داراندلس، ج ۳، ص ۳۱۲. ۸ باقر شریف قرشی، حیاة الامام موسی بن جعفر (ع)، (قم، اسلامیة، ۱۳۸۹ق)، ج ۱، ص ۳۶۸. ۹ همان، ج ۲، ص ۲۹. ۱۰ احمد امین، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۶۱۴۰. ۱۱ رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان، ۱۳۸۱، ص ۳۸۵. ۱۲ جمعی از نویسندگان، درآمدی بر اقتصاد اسلامی، تهران، سمت، ۱۳۷۲، ص ۱۰۴. ۱۳ محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (ع)، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۸۰. ۱۴ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، شهید، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸، ص ۴۶۷. ۱۵ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، نجف، مکتبه الحیدریة، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۹۱۹۲. ۱۶ شیخ طوسی، الغیبه، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ق، ص ۳۴۷. ۱۷ همان، ص ۲۸. ۱۸ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۴۸، ص ۱۲۲. ۱۹ شیخ طوسی، رجال کشی، ص ۴۳۴. ۲۰ محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۸۷. ۲۱ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۱۵. ۲۲ باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۲. ۲۳ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، قم، کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۲۱۵. ۲۴ شیخ مفید، الارشاد، قم، آل‌البیت، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۴۴. ۲۵ محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۷، ص ۴۷ و ۴۸. ۲۶ شیخ صدوق، پیشین، ص ۲۸. ۲۷ مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۰، ص ۴۵۶. ۲۸ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۲۲. ۲۹ همان. ۳۰ همان، ص ۱۲۹. ۳۱ علی قائمی، در مکتب اسوه ولایت، تهران، امیری، ۱۳۷۶، ص ۲۴۷. ۳۲ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۳۱. ۳۳ شیخ مفید، پیشین، ص ۲۴۴. ۳۴ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد (تاریخ مدینه‌الاسلام)، بیروت، دارالعرب الاسلامی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۵، ص ۱۷. ۳۵ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۱۵. ۳۶ همان، ص ۷۳. ۳۷ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمه، قم، شریف رضی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۷۶۵. ۳۸ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۴۵. ۳۹ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ق، ج ۳، ص ۳۱۴. ۴۰ شیخ صدوق، پیشین، ص ۷۳. ۴۱ قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام المهدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۱۲. ۴۲ عائده عبدالمنعم طالب، الامام موسی الکاظم فی محفة التاریخ، بیروت، دار الرسول الاسلام، ۱۴۲۱ق، ص ۳۱. ۴۳ علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۸. ۴۴ نهج‌البلاغه، کلمات قصار، ۴۳۹. ۴۵ جعفر الهادی، الشئون الاقتصادیه فی نصوص الکتاب والسنة، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق، ص ۷۳. ۴۶ عزیزالله عطاردی، مسند الامام الکاظم (ع)، مشهد، کنگره جهانی امام رضا (ع)، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۳۵۹. ۴۷ همان، ص ۴۲. ۴۸ حسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، علمیه اسلامیة، ص ۴۸۱. ۴۹ جعفر الهادی، پیشین، ص ۲۹۳. ۵۰ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۶. ۵۱ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۴. ۵۲ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۵۶. ۵۳ همان، ص ۱۳۱. ۵۴ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۳۱. ۵۵ محمد مناظر احسن، زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۶۹، ص ۶۱. ۵۶ محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۶۴۸. ۵۷ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۹. ۵۸ محمد مناظر احسن، پیشین، ص ۵۴. ۵۹ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۱. ۶۰ محمد مناظر احسن، پیشین، ص ۵۴. ۶۱ عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۹. ۶۲ محسن امین، المجالس السیة، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۷۲. ۶۳ ابن صباغ، الفصول المهمة، قم، دارالحديث، ۱۳۸۰، ص ۲۲۳. ۶۴ ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱۵، ص ۲۷۳. ۶۵ شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۴. ۶۶ محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۸

ص ۸۶. ۶۷. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۸. ۶۸. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۰۰. ۶۹. محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۵۲۵. ۷۰. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۰. ۷۱. همان، ص ۶۸. ۷۲. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۰۲. ۷۳. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۸۱. ۷۴. همان، ص ۷۷. ۷۵. محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۳۴۱. ۷۶. همان، ص ۳۰۴. ۷۷. همان، ص ۶۴. ۷۸. همان، ص ۷۹. ۷۹. همان، ص ۲۸۸. ۸۰. همان، ص ۵۱۲. ۸۱. همان، ص ۵۱۵. ۸۲. همان، ص ۴۸۸. ۸۳. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴. ۸۴. محمدبن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۶، ص ۴۷۲. ۸۵. قطب الدین راوندی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۲. ۸۶. باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۵ / محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۱۰. ۸۷. محمد دشتی و کاظم محمدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۰۶۱. ۸۸. جعفر الهادی، پیشین، ص ۴۶۲. ۸۹. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۸۶. ۹۰. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۶۸. ۹۱. همان، ص ۶۹. ۹۲. محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۲، ص ۲۷۲. ۹۳. همان، ص ۲۷۴. ۹۴. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۶۸. ۹۵. محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۴۵۳. ۹۶. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۴. ۹۷. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۵۵. ۹۸. محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاء، کویت، مکتبه الالین، ج ۴، ص ۳۲۲. ۹۹. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۶، ص ۵۲۵. ۱۰۰. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۳. ۱۰۱. علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۷۰. ۱۰۲. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۴۹. ۱۰۳. محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۴۸۰. ۱۰۴. همان، ص ۴۸۱. ۱۰۵. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۳، ص ۲۴. ۱۰۶. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۱. ۱۰۷. علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۸. ۱۰۸. همان، ص ۱۰۹. مصطفی زمانی، زندگانی امام کاظم، قم، عصر ظهور، ۱۳۷۸، ص ۳۲. ۱۱۰. شیخ عباس قمی، انوار البهیة، قم، نشر اسلامی، ۱۴۲۷ق، ص ۱۸۸. ۱۱۱. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۰۲. ۱۱۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۸. ۱۱۳. شیخ حرّ عاملی، اثبات الهداء، ج ۳، ص ۲۱۰. ۱۱۴. مصطفی زمانی، پیشین، ص ۴۳. ۱۱۵. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۴۸. ۱۱۶. باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۲. ۱۱۷. علی بن عیسی اربلی، پیشین، ج ۲، ص ۷۵۸. ۱۱۸. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق، ص ۳۳۲ / خطیب بغدادی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۳. ۱۱۹. شیخ مفید، پیشین، ج ۲، ص ۲۳۸. ۱۲۰. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۳۸ / عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۴، (با استفاده از ترجمه حدیث از کتاب پیشوای آزاده، نوشته مهدی پیشوایی. ۱۲۱) محمدبن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۱۶۶. ۱۲۲. همان، ج ۵، ص ۱۲۳. ۱۲۳. همان، ج ۵، ص ۱۶۰. ۱۲۴. همان، ج ۵، ص ۱۶۱. ۱۲۵. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۱۱۵. ۱۲۶. باقر شریف قرشی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۶. ۱۲۷. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۴۶. ۱۲۸. شیخ عباس قمی، پیشین، ص ۱۸۸. ۱۲۹. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۷۰. ۱۳۰. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۴۸، ص ۶۱. ۱۳۱. عزیزالله عطاردی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱. ۱۳۲. همان، ج ۳، ص ۲۴. ۱۳۳. محمدبن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۶، ص ۴۸۱. ۱۳۴. همان، ص ۵۲۵. ۱۳۵. محمدرضا حکیمی و دیگران، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۲.

امام کاظم علیه السلام اسوه صلابت و ظلم ستیزی

مقدمه

عبدالکریم پاک نیا امامان معصوم علیهم السلام در طول زندگی پر بار خویش برای احقاق حق و رهبری امت، از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند. در این راستا، همه مشکلات و گرفتاریها را به جان خریده و تحمل کرده‌اند. به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام به عنوان الگوی صبر و پایداری در راه حق مطرح شده و سرمشق رهروان راه فضیلت گشته‌اند و از همین جاست که عارفان خداجوی این فراز از زیارت روح نواز جامعه ائمه المؤمنین را در خلوت و جلوت زمزمه می کنند که: «أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ وَفَيْتُمْ

بَعْدَ اللَّهِ وَذِمَّتِهِ وَبِكُلِّ مَا اشْتَرَطَ عَلَيْكُمْ فِي كِتَابِهِ وَدَعَاكُمْ إِلَى سَبِيلِهِ وَأَنْفَذْتُمْ طَاقَتَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَحَمَلْتُمْ الْخَلَائِقَ عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ؛ (۱) من گواهی می‌دهم که شما [ائمه اهل بیت علیهم السلام] به عهد و ذمه خود با خداوند متعال وفا کردید و هر آنچه را که در کتاب خود بر شما شرط کرده بود، به نحو احسن انجام دادید. مردم را به راه خدا دعوت کردید و تمام تواناییهای خود را در راه کسب رضای الهی به کار گرفتید و مخلوقات را بر شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله رهنمون شدید. « پیشوای هفتم شیعیان، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در هفتم صفر ۱۲۸ هـ. ق در روستای ابواء، میان مدینه و مکه متولد شده بود، همانند دیگر امامان معصوم علیهم السلام برای احیای فرهنگ اسلام و گسترش ارزشهای الهی در طول امامت سی و پنج ساله خویش [۱۴۸ تا ۱۸۳ هـ. ق] که با چهار تن از خلفای ستمگر عباسی (منصور، مهدی، هادی و هارون الرشید) هم زمان بود، تمام مشکلات و سختیها را به جان خرید و به فرهنگ صبر و مقاومت در راه اسلام معنای حقیقی بخشید. آن حضرت تمام تواناییهای خود را در این زمینه به کار گرفت و صلابت و استواری در راه دفاع از فضیلتها و مبارزه با مفسد اخلاقی و اجتماعی را به معنای تام کلمه مجسم ساخت. در زیارت آن امام می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ ... صَبَرْتَ عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِ اللَّهِ وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ؛ (۲) شهادت می‌دهم که تو [ای امام هفتم] بر تمام آزارها در راه خدا صبر کردی و در راه خدا آن گونه که سزاوارش بود کوشیدی. « بیست و پنجم ماه رجب، شاهد جانبازی آن رادمرد عالم اسلام و اسطوره صبر و پایداری در راه حق می‌باشد. آن حضرت بعد از تحمل بی‌رحمانه‌ترین آزارهای طاقت فرسای خلفا، بویژه هارون الرشید، استوار و مقاوم در برابر طاغوت و طاغوتیان به ملاقات پروردگارش شتافت. در صلوات مخصوصه آن حضرت آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصَلِّ عَلَى الْأَخْيَارِ وَمَأْلِفِ الْبُلُوبِ وَالصَّبْرِ وَالْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَالْمُقْتَبَرِ بِالْجَوْرِ وَالْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظَلَمِ الْمَطَامِيرِ ذِي السِّاقِ الْمَرْضُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوُدِ؛ (۳) خداوند! بر موسی بن جعفر علیهما السلام درود فرست! او که جانشین نیکان و پیشوای خوبان بود ... آن آقای آشنا با بلاها و بردباری، در معرض ظلم و ستم، شکنجه شده در قعر زندانها و ظلمت سلولهای تنگ و تاریک، با پاهای ورم کرده و مجروح، و به بند کشیده شده با حلقه‌های زنجیر. « آنچه در پیش رو دارید، فرازهایی از تلاشها، پیامها و گفتارهای امام کاظم علیه السلام در زمینه صبر، مقاومت، قاطعیت، صلابت و صراحت لهجه در مقابل ستمگران و دشمنان است.

تلفیق عرفان و مبارزه

بی تردید برای استواری و مقاومت در راه عقیده، پشتوانه‌ای قوی و نیرومند لازم است. طبق آموزه‌های قرآنی بهترین پشتوانه هر انسان حقیقت طلبی، اتکا به حضرت پروردگار است. و میانبرترین و نزدیک‌ترین راه در معرفت و قرب به حق، توجه به عبادت و معنویت است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَشْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ؛ (۴) «از صبر و نماز یاری بجوید. « حضرت کاظم علیه السلام با پیروی از این رهنمود و در مقابل نیروهای باطل، از صبر و بردباری و نماز و عبادت یاری می‌جست؛ «كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُوَاصَلَةِ الْأَسْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالذُّمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَالْمُنَاجَاتِ الْكَثِيرَةِ وَالضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ؛ (۵) آن حضرت شبها را تا سحر بیدار بود و شب‌زنده‌داریهایش همواره با استغفار بود، همراه با سجده‌های طولانی، اشکهای ریزان، مناجات بسیار، و ناله‌ها و زاریهای مداوم در حال عبادت. «

برخورد با صلابت

مقدمه

از آنجایی که اولیای خدا به امدادهای خداوندی باور قطعی دارند، در برخوردهای خود با دنیاپرستان و طاغوت‌های زمان بی‌واهمه و

با قاطعیت و صلابت رفتار می‌کنند و آنان با داشتن سرمایه ایمان به غیر از خداوند متعال از هیچ قدرت و نیرویی نمی‌هراسند که: «فَمَنْ يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»؛ (۶) «هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصان می‌ترسد و نه از ظلم [و ظالم] هراسی دارد.» پیشوای هفتم نمونه بارزی از این اولیای الهی است. اینک مواردی را در اینجا با هم می‌خوانیم:

الف) سخن امام به مهدی عباسی

مهدی، سومین خلیفه عباسی، در یک اقدام عوام فریبانه اعلام کرد که هر کسی که حقوقی بر گردن نظام حکومتی دارد، می‌تواند برای رسیدن به حق خود اقدام نماید. او در یک حرکت ظاهری مشغول ادای حقوق مردم شد. امام کاظم علیه السلام نیز خواستار اعاده حقوق خود شد. در آنجا گفتگوی ذیل میان خلیفه و پیشوای هفتم علیه السلام به وقوع پیوست: حقوق شما چیست؟ فدک. محدوده فدک را مشخص کن تا به شما باز گردانم. حدّ اول آن، کوه احد، حدّ دوم عریش مصر، حدّ سوم سیف البحر (دریای خزر) و حدّ چهارم دومة الجندل [سرزمین عراق] است. همه اینها! آری! خلیفه آن چنان ناراحت شد که آثار غضب در چهره‌اش پدیدار گشت، و با ناراحتی شدید گفت که مقدار زیادی است، باید ببیندیشم. امام کاظم علیه السلام با این سخن به او فهماند که حکومت حق امام کاظم علیه السلام است و زمام حکومت بر دنیای اسلام باید در دست اهل بیت علیهم السلام باشد. (۷)

ب) پیشوای دلها

روزی در کنار کعبه، هارون الرشید حضرت کاظم علیه السلام را ملاقات نمود و در ضمن سخنانی به امام علیه السلام گفت: آیا تو هستی که مردم مخفیانه با تو بیعت می‌کنند و تو را به رهبری خویش بر می‌گزینند؟ حضرت با کمال شهامت فرمود: «أَنَا إِمَامُ الْقُلُوبِ وَأَنْتَ إِمَامُ الْجَسُومِ؛ من بر دلهای مردم حکومت می‌کنم، و تو بر جسمهای آنان!»

ج) هشدار به متکبران

هارون، سلطان گردنکش و متکبری بود که خود را از همه چیز و همه کس بالاتر می‌دانست و حتی در خیال باطل خود بر ابرها می‌بالید و به وسعت حکومت خویش می‌نازید که: ای ابرها! بیارید که هر کجا قطرات بارانتان ببارد، چه شرق و چه غرب بر زمینهای تحت حکومت من خواهد بارید و خراج و مالیات آن سرزمین را به نزد من خواهند آورد. زمانی پیشوای هفتم علیه السلام به کاخ هارون رفته بود. هارون از او پرسید: این دنیا چیست؟ امام فرمود: این دنیا سرای فاسقان است. سپس با تلاوت آیه ۱۴۶ سوره اعراف به وی هشدار داد که: «سَاصِرْفٌ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»؛ (۸) «به زودی از آیات خود دور خواهم نمود کسانی را که به ناحق در روی زمین ادعای بزرگی می‌کنند و اگر آنان هر آیه‌ای را ببینند، به آن ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و کمال را ببینند، به سوی آن حرکت نمی‌کنند، ولی اگر راه ضلالت و گمراهی را ببینند، به سوی آن خواهند رفت.» هارون پرسید: دنیا خانه کیست؟ حضرت فرمود: دنیا برای شیعیان ما مایه آرامش و برای دیگران آزمایش است. در آخر این گفتگو، هارون با درماندگی تمام پرسید: آیا ما کافریم؟ پیشوای هفتم علیه السلام پاسخ داد: نه، ولی چنان هستید که خداوند متعال فرموده است: «الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ»؛ (۹) «کسانی که خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را در محل تباهی فرود آوردند.»

(د) سلام بر تو ای پدر!

هارون وارد مدینه شد و به همراه جمع کثیری به حرم پیامبر صلی الله علیه وآله رفت. او در مقابل قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله ایستاد و با کمال افتخار چنین سلام داد: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ عَمِّ**؛ سلام بر تو ای پسر عمو! در این هنگام، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام که در میان اهل مدینه حضور داشت، نزدیک آمد و برای تحقیر خلیفه غاصب چنین سلام داد: **«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَهُ»** سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای پدر! در این حال، هارون از شدت خشم به خود پیچیده و دنیا در نظرش تیره و تار شد؛ چرا که حضرت کاظم علیه السلام به این وسیله شایستگی خود را برای جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله و عدم لیاقت هارون بیان داشت. (۱۱)

(ه) نامه‌ای از زندان

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام با اینکه مدتهای مدیدی را در زندانهای مختلف نظام طاغوتی هارون سپری کرد و در شکنجه گاههای مخوف، به دست شقی‌ترین مأموران سپرده شده بود، اما از گفتن سخن حق و نشر حقایق الهی لحظه‌ای باز نایستاد. آن حضرت در فرصتهای مناسب گفتارهای بیدارگرانه و هشدار آمیز خود را به گوش سردمداران دنیاپرست نظام حکومتی رسانده، به ایفای نقش خطیر خویش در جامعه اسلامی پرداخت. امام در یکی از نامه‌های حماسی خویش که از زندان به کاخ هارون ارسال نمود، چنین نگاشت: **«ای هارون! هیچ روز سخت و پر محنتی بر من نمی‌گذرد، مگر اینکه روزی از راحتی و آسایش و رفاه تو کم می‌گردد؛ اما بدان که هر دو، رهسپار روزی هستیم که پایان ندارد و در آن روز، مفسدان و تبهکاران زیانکار و بیچاره خواهند بود. «(۱۲) ممکن است این پرسش به ذهن آید که امام هفتم علیه السلام با آن شرائط خفقان چگونه نامه‌ها و سخنان خود را به سمع و نظر دیگران می‌رسانید؟ بررسی اوضاع تاریخی آن عصر نشان می‌دهد که اکثر زندانبانان و مأمورین آن پیشوای الهی با اندکی ارتباط و برخورد با ایشان، به حقیقت و معنویت امام پی برده و از هواخواهان و دلدادگان حضرتش می‌شدند و این مسئله سبب شده بود که گفته‌ها، نوشته‌ها و افکار و اندیشه و سیره حضرتش بر تاریخ پوشیده نماند. داستان تحول روحی کنیز خوش سیمای هارون نمونه‌ای از این واقعیت است که در کتابهای معتبر تاریخی و روایی به طور مفصل آمده است.**

ظلم ستیزی در رفتار**رخنه در درون نظام**

فرازهایی از رفتارهای روشنگرانه و ظلم ستیزانه حضرتش را در این زمینه می‌خوانیم: امام کاظم علیه السلام با تربیت افرادی شایسته، و تأثیرگذاری مثبت بر افکار و اندیشه‌های برخی از کارگزاران حکومتی، از وجود آنان در پیشبرد اهداف الهی خویش سود می‌جست. علی بن یقظین از جمله عوامل نفوذی امام در نظام حکومتی هارون بود که تا مقام نخست وزیری راه یافته بود. او به لطف خداوند و یاری رهنمودهای امام علیه السلام و بصیرت و تیزهوشی خویش، کارهای مهمی را به نفع شیعیان انجام می‌داد. یادآوری نظرات حضرت کاظم علیه السلام به طور غیر محسوس در جلسات داخلی هیأت حاکمه، گزارش اخبار داخلی و تصمیمات حکومت غاصب به امام هفتم علیه السلام، ارسال کمکهای مالی به امام و شیعیان، تشکیل گروههای حجّ از شیعیان بی‌بضاعت، و خدمات اجتماعی و اداری به یاران امام هفتم علیه السلام، برخی از دستاوردهای نفوذ علی بن یقظین در حکومت هارون بود. مسیب بن زهیر نیز از شیعیان مخلصی بود که در ظاهر، در سمت جانشین سندی بن شاهک، به فرماندهی نیروهای نظامی هارون

منصوب شده بود. او علاوه بر رساندن پیامهای امام علیه السلام از داخل زندان به دوستان و شیعیان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام معجزات و کراماتی نیز از آن حضرت نقل می‌کرد که در بیداری برخی افراد تأثیر داشته است. (۱۳) حاکم ری و برخی از کارگزاران حکومتی نیز در شبکه نفوذی حضرت کاظم علیه السلام انجام وظیفه می‌کردند.

حمایت از مبارزان راه حق

حسین بن علی بن حسن المثنی بن الامام الحسن المجتبی علیه السلام معروف به «شهید فحّ» از افرادی است که در زمان امامت حضرت کاظم علیه السلام بر اثر ستمهای فرماندار مدینه به علویین به ستوه آمد و بر علیه حکومت هادی عباسی به قیام مسلحانه روی آورد. حسین قبل از قیام پرشور خویش، شبانه به محضر امام هفتم علیه السلام آمد و امام ضمن سفارشات به وی فرمود: تو شهید خواهی شد، ضربه‌ها را محکم و نیکو بزن! این مردم فاسق‌اند، و در ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می‌سازند، «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (۱۴) بعد از شهادت حسین بن علی علیهما السلام، و سایر شهدای فحّ، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: «به خدا سوگند! حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه‌دار و آمر به معروف و ناهی از منکر بود.»

جلوگیری از همکاری با طاغوت

آن حضرت اگر احساس می‌کرد کسانی که به نظام حکومتی داخل می‌شوند، نمی‌توانند به نفع اهل حق و شیعیان عمل نمایند، آنان را از همکاری با طاغوت نهی کرده، از عواقب وخیم آن بر حذر می‌داشت. زیاد بن ابی سلمه از یاران امام کاظم علیه السلام بود، ولی بدون اطلاع آن حضرت در دستگاه خلافت عباسی مشغول به کار شده بود. او روزی به محضر امام هفتم علیه السلام آمد. حضرت از او پرسید: ای زیاد! آیا تو در امور دولتی اشتغال داری؟ گفت: بلی. امام فرمود: چرا با حکومت ستمگران همکاری می‌کنی و به شغل آزاد نمی‌پردازی؟ زیاد گفت: سرورم! مخارج من زیاد است؛ چرا که من فردی اجتماعی هستم و خانه‌ام پر رفت و آمد است و افراد تحت تکفل دارم و هیچ‌گونه پشتوانه اقتصادی هم ندارم. در آمد من منحصر به همین شغل دولتی است. امام کاظم علیه السلام فرمود: ای زیاد! اگر از کوه بلندی سقوط کنم و بدنم قطعه قطعه شود، در نزد من بهتر است از اینکه با ستمگران همراهی و همکاری نمایم، مگر اینکه غصه‌ای را از دل مؤمنی برطرف نموده، یا مؤمن گرفتاری را نجات داده، یا مؤمن بدهکاری را از زیر بار بدهی رها سازم. (۱۵) صفوان بن مهران جمّال یکی دیگر از دوستان امام موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشد. او شترهای متعددی داشت و آنان را در اختیار کاروانهای تجارتهای و زیارتی قرار داده و از اجاره آنان امرار معاش می‌کرد. او می‌گوید: روزی امام هفتم علیه السلام را زیارت کردم. امام به من فرمود: صفوان تمام کارها و رفتار تو مورد پسند ماست، جز یک عمل تو! عرضه داشتم: فدایت شوم کدام عمل؟ فرمود: شترانت را به این مرد ستمگر [هارون] کرایه داده‌ای. عرض کردم: به خدا سوگند! من آن را برای فسق و فجور و شکار و لهو کرایه نداده‌ام، بلکه برای زیارت بیت الله اجاره داده‌ام. من هیچ‌گونه علاقه‌ای به آن مرد ندارم و غلامان خود را به همراه کاروان زیارتی هارون فرستاده‌ام تا به غیر از عمل حج در کار دیگری به کار گرفته نشوند. امام فرمود: ای صفوان! آیا کرایه تو هنوز به عهده آنان هست یا پرداخته‌اند؟ گفتم: بلی، هنوز کرایه نگرفته‌ام. فرمود: صفوان! آیا دوست داری که هارون و یارانش تا زمانی که کرایهات را نپرداخته‌اند، زنده بمانند تا برگشته و بدهی تو را بپردازند؟ گفتم: بلی. امام کاظم فرمود: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارَ؛ (۱۶) هر کس بقای ستمگران را [و لو چند روزی] دوست داشته باشد، از آنان محسوب می‌شود و هر کس از آنان محسوب شود، داخل آتش [جهنم] خواهد شد.»

رسوا سازی یاران طاغوت

آن حضرت با اینکه بسیار صبور و بردبار بود و به خاطر کظم غیظ و فرو خوردن خشم خود به «کاظم» معروف شده بود، اما در مقابل افراد جسوری که می‌خواستند برای اربابان ستمگر خود خوش خدمتی کنند و پا را از گلیم خویش فراتر نهند و به حریم مقدس امامت و ولایت تعرض روا دارند، هیچ‌گونه امان نمی‌داد و با اراده قاطع و با صلابت کامل برخورد می‌کرد و هم‌فکران آنان را تا ابد پشیمان می‌نمود. علی بن یقظین می‌گوید: هارون الرشید مرد ساحری را دعوت کرده بود تا در جلسه‌ای با حضور خلیفه و دیگران با کارهای سحرآمیز و خارق‌العاده خویش حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را خوار و شرم‌نده سازد. هنگامی که غذا را آوردند، آن مرد ساحر با طرفند خاص خویش جادویی را به کار برد که وقتی خادم امام علیه السلام می‌خواست برای حضرت کاظم علیه السلام نان بردارد و نزد حضرتش بگذارد، نان از دست او می‌پرید و دور می‌شد. هارون از این عمل ساحر آن چنان خوشحال شده و به وجد آمده بود که در پوست خود نمی‌گنجید و به شدت می‌خندید. امام وقتی احساس کرد که این نقشه برای اهانت به حجت خدا طراحی شده است، با صلابت و قاطعیت تمام سر مبارک خویش را بلند کرده و به عکس شیری که روی پرده کشیده شده بود اشاره نمود که: «يَا أَسَيْدَ اللَّهِ خُذْ عَيْدُكَ اللَّهُ؛ ای شیر خدا بگیر دشمن خدا را!» آن تصویر به صورت شیر درنده‌ای مجسم شد و در یک لحظه آن مرد ساحر را درید و به کام مرگ فرستاد و سپس به جای خود برگشت. هارون نیز از ترس غش کرد و به رو افتاد. هنگامی که به هوش آمد از امام استدعا کرد که آن مرد را دوباره زنده کند و از شکم شیر بیرون آورد. امام فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام ریسمانها و سایر لوازم ساحران را برگردانده بود، این تصویر نیز آن مرد را که بلعیده بر می‌گرداند. (۱۷)

احیای فرهنگ عاشورا

زنده نگه داشتن یاد و نام امام حسین علیه السلام و حماسه عاشورا به عنوان نماد مقاومت اهل بیت علیهم السلام در برابر جبهه کفر و نفاق و مقابله با طغیان و ستمگری، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های امامان معصوم علیهم السلام بوده است. آن بزرگواران می‌کوشیدند تا قیام جاویدان عاشورا زنده بماند و پیام پایداری و استواری اهل حق در مقابل باطل در بلندای تاریخ با نام مقدس حضرت امام حسین علیه السلام طنین انداز شود. از شیوه‌هایی که حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برای رساندن پیام استواری و مقاومت از آن بهره می‌برد، تداوم بخشیدن و زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره جد بزرگوارش حضرت سید الشهداء علیه السلام بود. روایت ذیل بیانگر این حقیقت تاریخی است: محدث نوری می‌نویسد: منصور دوانیقی در عید نوروز امام را مجبور کرد که در مجلس عمومی بنشیند و مردم برای عرض تبریک به محضرش بیایند و هدایا و تحفه‌ها را به حضور آن حضرت بیاورند. امام به ناچار در آن مجلس نشست و فرمانداران و فرماندهان و امرای لشکری و کشوری و عموم مردم برای تهنیت می‌آمدند و هدایا و تحفه‌های فراوانی می‌آوردند و خادم منصور همه هدایا را ثبت می‌کرد. آخرین فردی که به حضور امام آمد، پیرمردی سالمند بود که به امام عرضه داشت: ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من مرد فقیری هستم که از مال دنیا بی‌بهره‌ام، اما سه بیت شعری را که جدم در رثای جدتان حضرت حسین بن علی علیهما السلام سروده، به خدمتان تقدیم می‌کنم: عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلَاكَ فَرِنْدُهُ يَوْمَ الْهِيَاكِ وَقَدْ عَلَاكَ غُبَارٌ يَا ابا عبد الله! من [از دشمنان تو تعجب نمی‌کنم که چرا تو را کشتند، بلکه] تعجب می‌کنم از شمشیری که بر بدن نازنین تو در روز عاشورا فرود آمد، در حالی که غبار کربلا بر بدن تو نشسته بود. وَلَا سَهْمٌ نَفَذَتْكَ دُونَ حَرَائِرٍ يَدْعُونَ جَدَّكَ وَالْذُّمُّوعُ غَزَاؤُ مِنْ شَكْفَتِ زَدِهِ هَسْتُمْ مِنْ تِيرِهَائِي كَمَا بَرَّ بَدَنُكَ فَرَوُ رَفْتَنُكَ، در حالی که خانوادهاات با چشمان اشکبار قتل تو را نظاره کرده و جَدَّتْ رَا صَدَا مِي زَدَنَد. إِلَّا تَقْضُ قَضَاتِ السَّهَامِ وَعَاقِبَهَا عَنْ جِسْمِكَ الْأَجْلَالُ وَالْإِكْبَارُ يَا ابا عبد الله! چرا بزرگی و جلالت تو مانع نشد

از اینکه تیرها بر بدنت اصابت کنند و آن جسم پاک را مجروح نمایند! امام فرمود: احسنت! باریک! هدیه‌ات را پذیرفتم، بفرما بنشین! آن گاه به خادم گفت: از منصور بپرس در مورد این همه هدایا چه تصمیمی دارد؟ منصور گفت: همه آنها را به حضرت کاظم علیه السلام بخشیدم، هرطور دوست دارد مصرف کند. امام نیز تمام آن تحفه‌ها را به آن پیرمرد شیعی که زیباترین اشعار را در مرثیه امام حسین علیه السلام خوانده بود، بخشید و او را تشویق نمود. (۱۸) امام علیه السلام به این وسیله، از شاعران و احیاگران حماسه عاشورا تجلیل نمود و پیام پایداری اهل بیت علیهم السلام را که در حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام جلوه گر شده بود، علنی ساخت.

مقابله با منکرات

امام هفتم علیه السلام افزون بر تلاشها و مقاومت‌هایی که در مقابل جباران و حاکمان ستمگر از خود نشان می‌داد، با صبر و بردباری تمام به منکرات و مفسدات اجتماعی در سطح جامعه نیز توجه داشت و با شیوه‌هایی مناسب با آنان مقابله می‌کرد. علامه حلی در کتاب شریف منهاج الكرامة داستانی را نقل کرده است که نشانگر ایستادگی امام هفتم علیه السلام در برابر مفسدات رائج و ناهنجاریهای دینی و اخلاقی بوده است: «آن روز حضرت از کوچه‌های بغداد عبور می‌کرد و صدای موسیقی از منزل یکی از اشراف ساکن آنجا، تمام کوچه را پر کرده بود. در آن حال، یکی از خدمت‌گزاران همان خانه برای کاری به بیرون منزل آمد. امام کاظم علیه السلام از این وضعیت شدیداً ناراحت بود، آن خادم را صدا کرد و پرسید: آیا صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ او گفت: البته که آزاد است. امام فرمود: «لَوْ كَانَ عَيْدًا لَخَافَ مِنْ مَوْلَاةٍ» [راست می‌گویی] اگر او بنده بود، از مولای خود واهمه داشت. « خادم به خانه برگشت و صاحب منزل که بَشْر بود و در کنار سفره شراب با رفقایش نشسته بود، پرسید: در بیرون منزل با که صحبت می‌کردی؟ و او سخنان امام را بیان کرد. کلمات حیات بخش امام علیه السلام آن چنان در اعماق قلب بَشْر تأثیر گذاشت که با پای برهنه بیرون دوید و خود را به امام رسانیده و از محضرش عذر خواسته، به دست آن حضرت توبه کرد و بعد از آن، به بَشْر حافی موسوم شد و به مقامات عالی معنوی نائل گردید. » (۱۹)

پی نوشت ها

۱. المزار، محمد بن المشهدی، ص ۲۹۴؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۶۴. ۲. بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۵. ۳. الانوار البهیة، ص ۲۰۵. ۴. بقره/۴۵. ۵. الانوار البهیة، ص ۲۰۵. ۶. جنّ/۱۳. ۷. رجوع شوه به اصول کافی، کتاب الحجّه، باب الفی والانفال. ۸. اعراف/۱۴۶. ۹. ابراهیم/۲۸. ۱۰. هدایتگران راه نور، ص ۷۰۰. ۱۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۳۵. ۱۲. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۲. ۱۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۷۹. ۱۴. مقاتل الطالبین، ص ۴۴۹. ۱۵. الکافی، ج ۵، ص ۱۱۰. ۱۶. معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۳۳. ۱۷. المناقب، ج ۴، ص ۳۰۰. ۱۸. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۸۶. ۱۹. منهاج الكرامة، ص ۶۵.

مبارزات امام کاظم (ع)

مبارزات امام کاظم (ع)

عباس کوثری آنچه پیشوایان الهی را از دیگران ممتاز ساخته، گستره وجودی و جامعیت ارزشهای انسانی آنان است. زمانی آنان را در هاله‌ای از عشق دلداری، و دلی بی‌تاب از حبیاری می‌بینی که زمزمه‌های روح‌نواز آنان طبیعت را میهمان ملکوت و همنوای خلوت انس ساخته است. به تعبیر قرآن کریم کوهها و مرغان را به آهنگ «تسیح و نغمه تنزیه» مسخر داود گردانیدیم. و دیگر بار آنها را

مبارزی خستگی‌ناپذیر می‌یابی که فریادشان ملتی را حیات و زندگی بخشیده و نامردمی‌ها را به تحقیر کشانده است و این در حالی است که دستان پر مهر و عاطفه‌اش جهانی از شکوفه‌های امید و رحمت رابه درماندگان و بیچارگان هدیه می‌کند و خود چهار تکبیر بر همه آنچه دنیایی است زده و زاهدانه‌ترین زندگی را برای خویش برگزیده است. کاظم آل محمد (ع) ستاره‌ای از این منظومه است که درخشش وجودیش انعکاس فضیلت‌های همه نیک سیرتان تاریخ می‌باشد. سجده‌های طولانی و چشمان بارانی‌اش، از عشقی پایدار و ایمانی عمیق به ساحت قدس ربوبی حکایت می‌کند چنانکه در زیارت آن بزرگوار می‌خوانیم: «حلیف السجده الطویله و الدموع الغریزه»؛ زندگی‌اش با سجده‌های طولانی و چشمان اشکبار همراه بود. جهانی از شکوفه و حماسه را در صحنه جهاد متجلی ساخته و بی‌اعتنا به قدرتمندان خودخواه، معجزه ایمان و دین را فراراه حق‌جویان قرار داده است ابعاد وجودی آن بزرگوار داستانی زیبا و شنیدنی دارد که در چشم‌اندازهای محدود انسانهای معمولی قرار نمی‌گیرد آنچه وظیفه است اینکه ساحل نشین دریای وجودی‌اش گردیم شاید نسیم صبحگاهی به قلب نوازشی دهد و به پیامی آشنا، جان را طراوتی تازه بخشد. همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی، بنوازد آشنا را در راستای همین وظیفه بخشی از مبارزات سیاسی آن حضرت را مورد مطالعه قرار می‌دهیم و آرمان تشکیل حکومت اسلامی را که در سیره عملی حضرتش جلوه‌ای حماسی و دل‌انگیز یافته است به نظاره می‌نشینیم و ظهور این جلوه را در پنج محور یادآور می‌شویم: الف تجلی آرمان حکومت اسلامی در مناظره با هارون امام موسی ابن جعفر (ع) مناظرات گوناگونی با هارون الرشید خلیفه عباسی داشته‌اند که در قسمتی از آن طرد حکومت هارونی و آرمان تشکیل حکومت الهی به رهبری امامان معصوم به صراحت بیان شده است. در تاریخ می‌خوانیم: روزی هارون به امام کاظم می‌گوید که مرزهای فدک را معلوم کن تا آن را به تو برگردانم. امام (ع) از جواب امتناع می‌کند. هارون پیوسته اصرار می‌ورزد. امام (ع) می‌فرماید: من آن را جز با حدود واقعی‌اش نخواهم گرفت. هارون که به اصرار خواستار تعیین حدود می‌شود. امام می‌فرماید: اگر من حدود آن را باز گویم مسلماً موافقت نخواهی کرد. هارون سوگند یاد می‌کند که در صورت تعیین حدود آن را بر می‌گردانم. امام (ع) فرمود: اما حد اول آن سرزمین عدن است. در این هنگام هارون چهره‌اش دگرگون گشت و با شکفتی گفت: ادامه بده. امام (ع) فرمود: و حد دوم آن سمرقند است. برای بار دوم ناراحتی هارون بیشتر گشت. امام فرمود و حد سوم آن آفریقا. در حالی که صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شده بود، حضرت فرمود: و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان. حضرت حدود کشور اسلامی که آن روز، هارون بر آن حکومت داشت بیان کرد. هارون گفت: فلم یبق لنا شیء فتحول الی مجلسی: پس چیزی برای ما باقی نماند برخیز جای من بنشین. امام فرمود: من به تو گفتم، اگر حدود آن را تعیین کنم؛ هرگز آن را نخواهی داد. سالی در سفر مکه هنگامی که هارون امام را در کنار کعبه می‌بیند به حضرت می‌گوید: تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده تو را به پیشوایی بر می‌گزینند؟ امام فرمود: «انا امام القلوب و انت امام الجسوم»؛ من بر دل‌ها و قلب‌های مردم حکومت می‌کنم و تو بر تن‌ها و بدن‌ها و بر همین مطلب تاکید دارد آنچه را که مرحوم مجلسی نقل می‌کند روزی امام در کاخ هارون با او روبرو شد. هارون از حضرت می‌پرسد این خانه چگونه است. حضرت در پاسخ می‌فرماید: «هذا دار الفاسقین»: این خانه فاسقان است و سپس این آیه شریفه را تلاوت می‌کند: به زودی دور خواهیم نمود از آیات خود آنها را که به ناحق در زمین دعوی بزرگی کنند که هر نشانه از نشانه‌های الهی را ببینند بدان ایمان نیاورند و اگر راه هدایت را ببینند آن را نمی‌پیمایند برعکس اگر گمراهی را مشاهده کنند آن را پیش گیرند و این بدان جهت است که آیات الهی را دروغ می‌پندارند و از آن غفلت می‌ورزند. هارون می‌گوید: پس این خانه از کیست؟ امام پاسخ می‌دهد: برای شیعیان ما سبب آرامش و برای دشمنان ما آزمایش است. سپس هارون می‌گوید: فما بال صاحب الدار لا یاخذها قال اخذت منه عامره و لا یاخذها الا معموره: پس چرا صاحب خانه آن را پس نمی‌گیرد. حضرت فرمود: موقعی این خانه از او گرفته شده است که آباد بوده است و زمانی آن را پس خواهد گرفت که آباد شده باشد بدین معنا که آن را زمانی تحویل خواهیم گرفت که آبادانی آن ممکن باشد و هنوز زمان آن فرا نرسیده است و همین عامل

اصلی نگرانی هارون از آن حضرت بود که در جلسات خصوصی از آن پرده بر می داشت. چنانکه در پاسخ فرزندش مامون که می پرسد چرا از کمک مالی که برای امام متعهد شده بود دریغ می ورزد. می گوید به خاطر اینکه از موسی ابن جعفر بر حکومت خویش بیم دارم. طرد شعار بنی عباس بنی عباس بر اساس انتساب به رسول گرامی اسلام به حکومت خویش مشروعیت می بخشیدند. آن حضرت بر اساس همین انتساب و دلیلهای متقن قرآنی و شرعی اثبات نمود که عترت پیامبر (ص) از این جهت شایستگی بیشتری دارند زیرا که آنها فرزند پیامبر (ص) محسوب می شوند. در یکی از این مباحثات، هارون می پرسد چرا شما خود را فرزند پیامبر (ص) قلمداد می کنید در حالی که شما فرزند دختر رسول خدا هستید و فرزند دختر را نمی توان در شمار فرزندان به حساب آورد. حضرت از هارون می خواهد که او را از جواب معذور دارد. هارون نمی پذیرد. حضرت آیه زیر را تلاوت می کند: «و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذالک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی ...» و می فرماید در این آیه عیسی در شمار فرزندان نوح پیامبر (ص) آمده است با اینکه برای عیسی پدری نبوده است و فقط از ناحیه مادرش مریم به نوح نسبت دارد ما نیز از فرزندان پیامبر (ص) هستیم از جهت مادرمان فاطمه (س). و آنچه که این رویارویی را بیشتر روشن می کند جریانی است که نویسنده کتاب احتجاج نقل می کند: «چون هارون به مدینه وارد شد به همراه مردم متوجه قبر رسول گرامی اسلام شد. روبروی قبر رسول الله قرار گرفت و به قصد فخر و مباهات گفت: السلام علیک یا بن عم؛ سلام بر تو ای پسر عمو، در این هنگام موسی بن جعفر (ع) نزدیک قبر آمد و فرمود: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابا؛ سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر. در این هنگام چهره هارون دگرگون گشت و خشم در چهره اش نمایان گشت.» به این ترتیب امام (ع) آن چه را که هارون می خواست بدان وسیله خود را شایسته خلافت قلمداد کند از بین برد و دلیل شایستگی خویش دانست.

نفوذ در درون نظام حکومت

امام موسی بن جعفر (ع) جهت سامان دادن به مبارزات سیاسی و حمایت از نیروهای شیعی برنامه‌ای تدارک دید که بر اساس آن نیروهای فعال و مطمئن در مسوولیت‌های کلیدی حکومت قرار می گرفتند که یکی از اعضای فعال آن علی بن یقظین بود. علی بن یقظین بارها از امام (ع) خواست که اجازه دهد از مسوولیت‌های خویش در حکومت بنی عباس کنار رود لکن امام (ع) بدان رضایت نداد و او را با کلمات زیر دلگرم نمود که شاید خداوند به وسیله تو شکسته احوالی‌ها را جبران و آتش فتنه مخالفان را از دوستان خویش دفع کند. و مرتبه دیگر بدو فرمود: خداوند اولیائی در میان ستمگران دارد که به وسیله آنان از بندگان نیک خود حمایت می کند و تو از اولیاء خدایی. کار علی بن یقظین در چهار جهت متمرکز بود:

۱ رساندن اطلاعات داخلی درباره امام (ع)

مرحوم مجلسی می نویسد زمانی که قیام شهید حسین فخر سرکوب شد سرهای آنان به همراه عده‌ای اسیر برای موسی فرزند مهدی از خلفای بنی عباس فرستاده شد. او دستور داد که اسرا کشته شوند و از دیگر علوین سخن به میان آورد تا اینکه به نام امام موسی بن جعفر (ع) رسید با خشم زیاد اظهار داشت که حسین به دستور او قیام کرده است زیرا او وصی این خاندان است. خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم در این زمان بود که علی بن یقظین جریان را به صورت مکتوب به حضور امام تقدیم داشت و آن حضرت را از این تصمیم باخبر نمود. امام عده‌ای از شیعیان و اهل بیت خود را احضار نمودند و در این باره با آنان به گفتگو پرداختند. آنان پیشنهاد نمودند که حضرت خود را برای مدتی مخفی نماید که حضرت بدانان بشارت مرگ «موسی» خلیفه عباسی را داد.

۲ پشتیبانی مالی از امام (ع)

مرحوم کشی در رجال خود می‌نویسد: علی بن یقظین نامه‌ها و اموال فراوانی را توسط دو نفر از معتمدین خویش برای امام ارسال داشت قرار ملاقات در بیرون مدینه در محلی به نام «بطن الرمه» بود. امام شخصا طبق قرار در آن مکان حضور یافت و اموال را از آنان تحویل گرفت. سپس نامه‌هایی از آستین خود بیرون آورد و فرمود اینها جواب نامه‌های همراه شماست. آن دو نفر از آن حضرت خواستند که زاد و توشه راه آنان اندک است نیازمند زاد راه بیشتری هستند. حضرت نگاهی به توشه آنان نمود و فرمود: شما را کافی است برگردید. من نماز صبح را در مسجد النبی (ص) با مردم خوانده‌ام برای نماز ظهر باید خود را بدانجا برسانم. این داستان علاوه بر اینکه بیانگر رابطه علی بن یقظین و پشتیبانی مالی از امام (ع) می‌باشد حکایت از تدبیر سیاسی عمیق و تشکیلات سازمان یافته بین امام و علی بن یقظین نیز دارد.

۳ کمک مالی به شیعیان

علی بن یقظین جهت کمک مالی به شیعیان و حمایت از آنان هر ساله عده‌ای را از طرف خود به حج می‌فرستاد و به این بهانه، پولهای زیادی به آنها می‌پرداخت. مرحوم قمی از قول یونس می‌نویسد که در یکی از سالها برای علی بن یقظین ۱۵۰ حج گزار برشمرند و در مواردی که شیعیان می‌بایست مالیات پردازند به ظاهر از آنها می‌گرفت ولی در پنهان به آنان مسترد می‌داشت.

امام و حمایت از قیام شهید فخ

جلوه دیگر مبارزان امام موسی بن جعفر (ع) را حمایت از قیام شهید فخ تشکیل می‌دهد. او حسین بن علی بن حسن المثنی بن الحسن المجتبی (ع) است و نام مادرش زینب دختر عبدالله محض است و از آنجا که در سرزمین فخ واقع در یک فرسخی مکه به شهادت رسید معروف به شهید «فخ» گشت. روایات بسیاری در فضیلت این بزرگمرد نقل شده است از آن جمله اینکه پیامبر (ص) به هنگام عبور از سرزمین فخ فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت ای محمد مردی از خاندان تو در این سرزمین شهید خواهد گشت و شهید با او ثواب دو شهید را خواهد برد. و از امام صادق (ع) نیز نقل شده است که به هنگام رسیدن به سرزمین فخ نماز گزارند و در پاسخ به سؤال راوی که آیا این جزء اعمال حج است فرمود: نه ولیکن در این سرزمین مردی از خاندان من به همراه عده‌ای شهید خواهد شد که ارواح ایشان بر اجساد آنان به سوی بهشت پیشی خواهد گرفت. این بزرگوار که از ستم و فشار روحی توسط فرماندار مدینه برای علویین به ستوه آمد و دست به قیام مسلحانه زد و این جریان در زمانی بود که خلیفه ستمگر بنی‌عباس به نام «هادی» حکومت می‌کرد. قرار شد شبانگاهان قبل از اذان صبح حرکت آغاز شود. حسین که رهبری قیام را عهده‌دار بود به خدمت امام موسی (ع) رسید. حضرت توصیه‌هایی به این شرح برایش بیان نمود: انک مقتول فاجد الضراب فان القوم فساق یظهرون ایمانا و یضمرون نفاقا و شکا فان الله و انا الیه راجعون: تو شهید خواهی شد ضربه‌ها را نیکو بزن و نهایت تلاش خود را بنما، این مردم فاسق هستند به ظاهر ایمان دارند و در باطن خود نفاق و شک را پنهان می‌دارند همه ما مملوک خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. آنچه تایید و حمایت امام را از این نهضت بیشتر بیان می‌دارد جملاتی است که حضرت بعد از شهادت حسین رهبر قیام فخ بیان داشته است فرمود: به خدا قسم که حسین در حالی از دنیا رفت که مسلمان و نیکوکار و روزه دار و امرکننده به معروف و ناهی از منکر بود در خاندانش همانند نداشت. هادی خلیفه عباسی پس از قیام حسین گفت: والله ما خرج حسین الا عن امره و لا تابع الا محبته لانه صاحب الوصیه فی اهل هذا البیت قتلنی الله ان ابقیت علیه: به خدا سوگند که حسین به دستور موسی بن جعفر قیام نمود و دنبال نکرد مگر آنچه را که او دوست داشت زیرا او وصی این خاندان است خدا مرا بکشد اگر او را زنده نگه دارم. و بالاخره پنجمین جلوه مبارزاتی حضرت امام موسی بن جعفر را می‌توان در زندانهای طولانی آن بزرگوار دید که خود نشانه جاودانه از فرهنگ مبارزاتی آن امام همام می‌باشد و همواره شکوه و عظمت مرزبانان حماسه جاوید را فرا راه حق جویان قرار می‌دهد و لازم

است که در نوشتاری مستقل مورد بحث قرار گیرد. در اینجا جملاتی از زیارتنامه حضرت را یادآور می‌شویم که می‌فرماید: السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر ذی الساق المرضوض: سلام و درود الهی بر موسی بن جعفر آنکه گرفتار شکنجه زندانهای تاریک بود و با پاهایی مجروح از این جهان رخت بریست. ماهنامه کوثر شماره ۱۵

با امام کاظم (ع) در سایه قرآن

مقدمه

علی مختاری امام کاظم (ع) قرآن ناطق و از ثقلین است و ارتباط آن حضرت با کتاب الهی از زاویه های گوناگون تفسیر و علوم قرآن قابل بررسی است اینک در این مجال و به اهتمام آن بزرگوار به تلاوت قرآن و ثواب تلاوت می‌پردازیم.

آداب تلاوت

۱ صدای زیبا و حزن آور

عالم بزرگوار شیخ مفید (ره) می‌نویسد: طبق ادله گذشته، آن حضرت دانشمندترین مردم زمانه بود و بیش از همه حافظ کتاب الهی و خوش صداترین آنان در قرائت قرآن بود. هنگام قرائت، آهسته و حزن آور می‌خواند و می‌گریست و شنوندگان هم گریه می‌کردند، اهل مدینه او را «زین المجتهدین» می‌نامیدند. ۱ در روایتی دیگر آمده است: «و کانت قراءته حزناً» یعنی قرائت آن حضرت حزن آور بود. ۲ به ابرهه مسیحی فرمود: «با کتاب خودت چقدر آشنایی؟ پاسخ داد: به متن و تأویل آن آگاهم، هشام می‌گوید: حضرت کاظم (ع) شروع کرد به قرائت انجیل، آنگاه ابرهه گفت: «حضرت مسیح این چنین می‌خوانند و جز او هیچ کسی چنین نخوانده است و از پنجاه سال پیش تا کنون در جستجوی چنین شخصیتی بودم» و در این هنگام، ابرهه به دست امام مسلمان شد. ۳

۲ ترتیل

یعنی حروف کاملاً ادا و بیان و وقوف رعایت گردد. حضرت کاظم (ع) می‌فرماید: از پیامبر اکرم در باره معنای «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» پرسیدند، در پاسخ فرمود: بینه تبیاناً و لا تنثره نثر الرهل و لا تهذّه هذّ الشعر، قفوا عند عجائبه و حرکوا به القلوب و لا یکون همّ أحدکم آخر السوره. ۵ یعنی قرآن را واضح و کاملاً روشن بیان کن و حروفش را مانند رمل و شن هایی که باد یکباره می‌پاشد بر روی هم نریز و آن را مانند شعرخوانی پشت سر هم و با شتاب مخوان؛ نزد شگفتیهای قرآن بایستید و دلها را با آن تکان دهید و همت و نظر شما رسیدن به آخر سوره نباشد، یعنی به کیفیت پردازید نه به کمیت. ۶

۳ ارج نهادن به حاملان قرآن

آن حضرت در حدیثی از جدّ بزرگوارش نقل می‌فرماید: خدای تعالی بخشنده است و جود را دوست دارد و کارهای عالی را دوست می‌دارد و از کارهای پست ناخرسند است و واقعا از احترام به جلال الهی بزرگداشت سه گروه است: الف) ریش سفید مسلمان، ب) امام عادل، ج) آن کسی که حامل و تسلیم قرآن کریم است به گونه ای که نه اهل غلو است و نه از بار تکالیفش شانه خالی می‌کند. ۷

۴ اهدای ثواب قرائت به معصومان (ع)

علی بن مغیره به امام کاظم (ع) می‌گوید: پدرم از جدّ شما پرسید آیا رواست شبی یک ختم قرآن بخوانم؟ جدّ شما فرمود: هر شب. دوباره پرسید: آیا در ماه رمضان هم؟ جدّ شما فرمود: در ماه رمضان نیز، جدم عرض کرد: بلی هر چه توانستم. و برنامه پدرم این بود که در ماه رمضان چهل بار قرآن را ختم می‌کرد؛ و من نیز پس از پدر قرآن می‌خوانم بیشتر و گاهی کمتر از پدرم، کم و زیادیش بستگی داشت به اندازه فرصت و فراغت و یا کار و سرگرمی و نشاط و بیماریم و هنگام عید فطر، قرآنهایی که خوانده بودم، یک ختمش را برای رسول اکرم (ص) یکی برای علی (ع)، یکی برای فاطمه (ع) و همچنین برای هر کدام از امامان تا به شما رسید و یکی هم برای شما قرار می‌دادم، از هنگامی که خدا این بینش و حال را به من عنایت کرده است و در سلک پیروان شما قرار گرفته‌ام. احترام به جلال الهی بزرگداشت سه گروه است: الف) ریش سفید مسلمان، ب) امام عادل، ج) آن کسی که حامل و تسلیم قرآن کریم است. حال آیا برای خودم نیز پاداشی هست؟ حضرت فرمود: پاداش تو آن است که در قیامت با آنها هستی، گفتم الله اکبر، آیا چنین اجری دارم؟ حضرت سه بار فرمود: بلی. ۸

شیعه و قرائت قرآن

حضرت کاظم به مردی فرمود: آیا دوست داری در دنیا بمانی؟ پاسخ داد: بلی، پرسید: برای چه؟ گفت: به خاطر قرائت قل هو الله احد، آنگاه حضرت ساکت شد و پس از زمانی گفت: ای حفص! هر کس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن را خوب نداند، در عالم برزخ آموزش داده می‌شود تا خدا به واسطه آن درجه و مقامش را بالا ببرد زیرا درجات بهشت به قدر آیه های قرآن کریم است: به قاری گفته می‌شود: بخوان و ترقی کن پس او می‌خواند و ترقی می‌کند. حفص گوید: در عمرم ندیدم کسی را که از امام کاظم (ع) بیشتر خدا ترس و به رحمت حق امیدوار باشد و قرآن خواندنش همراه با حزن بود و گویا هنگام قرائت به شخصی خطاب می‌کند. ۹

پرهیز از بحثهای بی فایده

همچنانکه امروزه، پرداختن به طرح و حلّ بسیاری از معماهای قرآنی، وقت گیر، کم فایده و مایه غفلت از اهداف اصلی قرآن کریم است، در گذشته نیز مباحثی چون مخلوق بودن یا قدیم بودن قرآن، به صورت مشکلی جنجالی درآمده بود و مایه درگیری و خونریزی‌ها و اتلاف وقت و ... می‌شد. هنگامی که در این باره از امام کاظم (ع) نظرخواهی و گفته شد مردم در این باره اختلاف دارند برخی قرآن را مخلوق می‌دانند و بعضی غیر مخلوق؛ فرمود: من آنچه را آنان می‌گویند، نمی‌گویم ولی می‌گویم: «إنه کلام الله» قرآن سخن خداست. ۱۰ این روش و منش باید سرمشق امروز و همیشه ما باشد، که از مباحث نظری بی فایده و مشکل آفرین پرهیزیم.

عنایت به تفسیر قرآن

به جاست که قاری به معنی و تفسیر هم توجه نماید، در سخنان امام کاظم (ع) مواردی از تفسیر آیات بیان شده مثلاً «توبه نصوح» در آیه «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا» ۱۱ را چنین تفسیر می‌فرماید: بنده به درگاه بیشترین تفسیرهای آن بزرگوار در شرح آیه هایی است که در اثبات امامت و رهبری و یا بیزاری و مذمت منحرفان از امامت نازل شده است. خدا توبه می‌کند و دیگر بر نمی‌گردد و توبه نمی‌شکند و براستی که محبوبترین بندگان خدا در پیشگاه حق، فریب خوردگان توبه کننده اند. ۱۲

تفسیر واژه های مشکل

در تفسیر «الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» ۱۳ سهو در نماز را تضييع نماز می‌داند. ۱۴ و یا در تفسیر «اللَّهُ الصَّمَدُ» ۱۵ می‌فرماید: «الصمد الذی لا جوف له» ۱۶ یعنی صمد کسی است که توخالی نیست؛ بدیهی است که اجسام همه توخالی و دارای هسته مرکزی و پروتون هستند، و طبق این تفسیر صمد یعنی غیر مادی و غیر جسم.

بیان مصداق و مورد آیه

شان نزول و یا روشن ترین مصداقهای برخی آیات، در سخنان امام بیان شده است مثل مصداق «ماء معین» که منظور از آن غیبت حضرت مهدی امام زمان (ع) است. در این آیه از انسان سؤال شده: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصِیْبِحَ مَاؤُكُمْ غُورًا فَمَنْ یَأْتِیْكُمْ بِمَاءٍ مَّعِیْنٍ» ۱۷ یعنی بگو: به من خبر دهید، اگر آب شما فرو رود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟ و در توضیح «فَجَارٍ» در آیه: «كَلَّا إِنْ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِی سَجِیْنٍ» ۱۸ می‌فرماید: بدکاران و فاجران کسانی هستند که در حق ائمه (علیهم السلام) نافرمانی و بر آنان قلدری کردند. ۱۹ گفتنی است که بیشترین تفسیرهای آن بزرگوار در شرح آیه‌هایی است که در اثبات امامت و رهبری و یا بیزاری و مدّمت منحرفان از امامت نازل شده است. در معرفی مهم ترین مصداق منافقان، کسانی را نشان می‌دهد که به ولایت حضرت علی (ع) ایمان نمی‌آوردند، قرآن کریم می‌فرماید: «هنگامی که منافقان نزد تو آیند می‌گویند: «ما شهادت می‌دهیم که یقیناً تو رسول خدایی» خداوند می‌داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند شهادت می‌دهد که منافقان دروغگو هستند» ... ۲۰ این به خاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند از این رو بر دل‌های آنان مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی‌کنند. امام (ع) می‌فرماید: منظور منافقانی است که نخست ایمان آوردند به رسالت پیامبر (ص) و سپس به ولایت حضرت علی (ع) وصی آن حضرت کفر ورزیدند.

ب ثواب تلاوت

در سخنان امام (ع) ثواب و آثار تلاوت بسیاری از آیه‌ها و سوره‌ها بیان شده که نمونه‌هایی را مرور می‌کنیم: ۱ هر گاه از چیزی ترسیدی صد آیه از هر جای قرآن که خواستی، بخوان، آنگاه سه بار بگو: اللهم اكشف عني البلاء. ۲۱ امام کاظم (ع): نسیم رحمت الهی در هر روز جمعه هزار بار می‌وزد، و به هر بنده‌ای هر چه خدا بخواهد می‌دهد پس هر که بعد از عصر جمعه صد بار سوره قدر را بخواند خداوند آن هزار رحمت و همانند آن را به او می‌بخشد. ۲۲

پی نوشت ها

- ۱- ارشاد مفید، ص ۲۳۵؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲. ۲- کافی، ج ۲، ص ۶۰۶، به نقل از مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۱۱.
- ۳- بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۴. ۴- سوره مزمل، آیه ۴. ۵- بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۶۳؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۴. ۶- مسند الامام کاظم (ع)، ص ۴۴، نقل از بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۱۵. ۷- بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۱۸۴. ۸- کافی، ج ۲، ص ۴۱۸؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۹۸. ۹- همان، ص ۶۰۶؛ نقل از مسند الامام کاظم (ع)، ص ۱۱. ۱۰- توحید صدوق، ص ۲۲۴؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۷. ۱۱- سوره تحریم، آیه ۷۷. ۱۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۷۴؛ مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۲، باندرکی تفاوت. ۱۳- سوره ماعون. ۱۴- مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۷. ۱۵- سوره توحید. ۱۶- مسند الامام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۸. ۱۷- سوره ملک، آیه ۳۰. ۱۸- سوره مطففین، آیه ۸. ۱۹- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۵۲، نقل از

مسند الامام الکاظم (ع)، ج ۲، ص ۴۶. ۲۰- سوره منافقون، آیه ۳. ۲۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۵۵۹، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ص ۴۱. ۲۲- ثواب الاعمال، ص ۱۵۷، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج ۲، ص ۱۱. ۲۳- امالی صدوق، ص ۳۶۱، نقل از مسند الامام الکاظم (ع)، ج ۲، ص ۹.

مکارم اخلاق و عبادت و سخاوت و...

اول در سجدهات و عبادات آن حضرت در شبانه روز

روایت کرده شیخ صدوق از عبدالله قزوینی که گفت: روزی بر فضل بن ربیع داخل شدم بر بام خانه خود نشسته بود چون نظرش بر من افتاد مرا طلبید، چون نزدیک رفتم گفت: از این روزنه نظر کن در آن خانه چه می بینی؟ گفتم: جامه ای می بینم که بر زمین افتاده است، گفت: نیک نظر کن، چون تأمل کردم گفتم: مردی می نماید که به سجده رفته باشد، گفت: می شناسی او را؟ گفتم: نه، گفت: این مولای ت است، گفتم: مولای من کیست؟ گفت: تجاهل می کنی نزد من؟ گفتم: نه، من مولایی برای خود گمان ندارم. گفت: این موسی بن جعفر علیه السلام است، من در شب و روز تفقد احوال او می نمایم و او را نمی یابم مگر بر این حالتی که می بینی چون نماز بامداد را ادا می کند تا طلوع آفتاب مشغول تحقیق است، پس به سجده می رود و پیوسته در سجده می باشد تا زوال شمس و کسی را موکل کرده است که چون زوال شمس شود او را خبر کند، چون زوال شمس می شود بر می خیزد و بی آنکه وضویی تجدید کند مشغول نماز می شود، پس می دانم که به خواب نرفته بوده است در سجود خود و چون نماز ظهر و عصر را با نوافل ادا می کند باز به سجده می رود و در سجده می باشد تا غروب آفتاب و چون شام می شود به نماز بر می خیزد و بی آنکه حدیثی کند یا وضویی تجدید نماید مشغول نماز می گردد و پیوسته مشغول نماز و تعقیب می باشد تا وقت نماز خفتن داخل می شود و نماز خفتن را ادا می کند، و چون از تعقیب نماز خفتن فارغ می شود افطار می نماید بر بریانی که برایش می آورند، پس تجدید وضو می نماید و بعد از آن سجده به جا می آورد. و چون سر از سجده برمی دارد اندک زمانی بر بالین خواب استراحت می نماید پس بر می خیزد و تجدید وضو می نماید و پیوسته مشغول عبادت و نماز و دعا و تضرع می باشد تا صبح و چون صبح طالع شد مشغول نماز صبح می گردد و تا او را به نزد من آورده اند عادت او چنین است و به غیر این حالت چیزی از او ندیده ام. چون این سخن را از او شنیدم گفتم: زیرا که هیچ کس بد نسبت به ایشان نکرده است مگر آنکه به زودی در دنیا به جزای خود رسیده است. فضل گفت که مکرر به نزد من فرستاده اند که او را شهید کنم و من قبول نکردم و اعلام کردم ایشان را که این کار از من نمی آید و اگر مرا بکشند نخواهم کرد آنچه از من توقع دارند. (۱۷)

دوم در دعای آن حضرت است به جهت خلاصی از حبس

و نیز روایت کرده از (ما جیلویه) از علی بن ابراهیم از پدرش که گفت: شنیدم از بعضی اصحاب که می گفت وقتی که رشید، موسی بن جعفر علیه السلام را محبوس ساخت می ترسید از جانب او که او را بکشد چون شب درآمد وضو تازه کرد و روی به قبله نمود و چهار رکعت نماز کرد سپس این دعا بر زبان راند: (يَا سَيِّدِي نَجِّنِي مِنْ حَبْسِ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ خَلِّصْنِي مِنْ يَدِهِ يَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَيْنِ رَمْلِ وَ طِينِ وَ مَاءٍ وَ يَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَيْنِ مَشِيمَةٍ وَ رَجْمٍ وَ يَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنْ بَيْنِ الْحَدِيدِ وَ الْحَجَرِ وَ يَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَيْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِي مِنْ يَدَيْ هَارُونَ). گفت: چون موسی علیه السلام این دعا کرد مردی سیاه در خواب هارون آمد شمشیری برهنه در دست داشت و بر سر او بایستاد و می گفت یا هارون! رها کن موسی بن جعفر علیه السلام را و گرنه گردنت را با این شمشیر می زنم، هارون بترسید و حاجب را بخواند و گفت: برو به زندان و موسی را رها کن. حاجب

بیرون آمد و در زندان بکوفت. زندانبان گفت: کیست؟ گفت: خلیفه، موسی را می‌خواند، زندانبان گفت: یا موسی! خلفه تو را می‌خواند، آن حضرت برخاست هراسان و گفت: مرا میان شب جز برای شَرِّ نخواند، پس گریان و غمگین نزد هارون آمد و سلام کرد، هارون جواب گفت، و گفت: به خدا تو را قسم می‌دهم که هیچ در این شب دعایی کردی؟ گفت: آری، گفت: چه بود؟ فرمود: وضو تازه کردم و چهار رکعت نماز گزاردم و چشم به آسمان برداشتم و گفتم: ای سیدم مرا از دست هارون و شر او خلاص گردان، هارون گفت: خدای عز و جل دعای تو را اجابت نمود! پس آن جناب را سه خلعت داد و اسب خود را مرکوب او ساخت و اکرامش نمود و ندیم خود گردانید. پس گفت این کلمات را به من تعلیم کن پس او را به حاجب سپرد تا به خانه رساند و موسی علیه السلام نزد او، شریف و کریم شد و هر پنجشنبه نزد او می‌آمد تا بار دوم او را حبس نمود و رها نکرد تا به سندی بن شاهک سپرد، آن ملعون او را به زهر شهید کرد. (۱۸)

سوم در متعبده شدن کنیز هارون است به برکت آن حضرت

روایت شده که هارون رشید فرستاد به نزد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در وقتی که در حبس بود، کنیزی عاقله و صاحب جمال که آن جناب را خدمت کند در زندان، و ظاهراً نظرش در این کار بود که شاید آن حضرت به سوی او میل نماید و قدر او در نظر مردم کم شود یا آنکه برای تضييع آن جناب بهانه به دست آورد و خادمی فرستاد که تفحص از حال او نماید، خادم دید آن کنیز را که پیوسته برای خدا در سجده است و سر بر نمی‌دارد و می‌گوید: (قُدُوسٌ قُدُوسٌ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ!) پس بردند او را به نزد هارون، دیدند از خوف خدا می‌لرزد و چشم به آسمان دوخته و مشغول گشت به نماز از او پرسیدند: این چه حالت است که پیدا کرده ای؟ می‌گفت: عبد صالح را دیدم که چنین بود، و پیوسته آن کنیز به همین حال بود تا وفات کرد، و این شهر آشوب این روایت را مفصل نقل کرده، و علامه مجلسی رحمه الله آن را در (جلاء العیون) نوشته. (۱۹)

چهارم در حسن خلق آن حضرت است نسبت به عمری بدکردار

شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که در مدینه طیبه مردی بود از اولاد خلیفه دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می‌کرد، ناسزا به آن جناب می‌گفت، و هر وقت که آن جناب را می‌دید به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می‌داد. تا آنکه روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذارید ما این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار نهی شدیدی و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجا است؟ عرض کردند در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد، وقتی رسید که او در مزرعه خود توقف داشت، حضرت به همان نحو که سوار بر حمار خود بود داخل مزرعه شد آن مرد صدا زد که زراعت ما را نمال، از آنجا نیا، حضرت به همان نحو که می‌رفت رفت تا به او رسید و نشست نزد او، و با او به گشاده رویی و خنده سخن گفت و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت خود کرده ای؟ گفت: صد اشرفی، فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری، گفت: غیب نمی‌دانم، حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟ گفت: امیدوارم که دوستان اشرفی عاید شود، پس حضرت کیسه زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود و به آن مرحمت کردند و فرمودند این را بگیر و زراعت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آنچه امید داری، عمری برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جنا درخواست که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید، حضرت تبسم فرمود و برگشت و پس از آن عمری را در مسجد دیدند نشسته چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: (اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) اصحابش به وی گفتند که قصه تو چیست تو پیش از این غیر این می‌گفتی؟! گفت: شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید. پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن، اصحابش با او مخاصمه کردند و نیز، با ایشان مخاصمه کرد پس حضرت فرمود به کسان خود که کدام

یک بهتر بود، آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم، همانا من اصلاح کردم امر او را به مقدار پولی و کفایت کردم شر او را به آن. (۲۰)

پنجم در جلوس آن حضرت است در روز نوروز در مجلس تهنیت به امر منصور

ابن شهر آشوب روایت کرده که روز نوروزی بود که منصور دوانیقی امام موسی علیه السلام را امر کرد که آن جناب در مجلس تهنیت بنشیند و مردم به جهت (مبارک باد) او بیایند و هدایا و تحف خویش را نزد او بگذارند و آن جناب قبض اموال فرماید. حضرت فرمود: من در اخباری که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده تفتیش کردم از برای این عید چیزی نیافتم و این عید سنتی بوده از برای فرس و اسلام او را محو نموده و پناه می‌برم به خدا از آنکه احیا کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد آن را، منصور گفت که این کار به جهت سیاست لشکر و جند می‌کنم، و شما را به خداوند عظیم سوگند می‌دهم که قبول کنی و در مجلس بنشینی، پس حضرت قبول فرمود و در مجلس تهنیت بنشست و امراء و اعیان لشکر به خدمتش شرفیاب شدند تو او را تهنیت می‌گفتند و هدایا و تحف خود می‌گذرانیدند و منصور خادمی را موکل کرده بود و در نزد آن جناب ایستاده بود، اموال را که می‌آوردند ثبت سیاه می‌کرد، پس چون مردمان آمدند آخر ایشان پیرمردی وارد شد عرض کرد: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! من مردی فقیر می‌باشم و مالی نداشتم که از برای شما تحفه آورم ولیکن تحفه آوردم از برای شما سه بیته را که جدم در مرثیه جدت حسین بن علی علیهما السلام گفته و آن سه بیت این است: عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلاكَ فِرْنْدُهُ يَوْمَ الْهِيَاجِ وَقَدْ عَلاكَ غَبَارٌ وَ لَا سِيْهُمُ نَفَذَتْكَ دُونَ حَرَائِرٍ يَدُوْعُونَ جَدَّكَ وَ الدَّمُوعُ غَزَاؤُا أَلَّا تَقْضَى صَتِ (۲۱) السَّهَامُ وَ عَاقِبَهَا عَنْ جِسْمِكَ الْإِجْلَالُ وَ الْإِكْبَارُ حضرت فرمود: قبول کردم هدیه تو را، بنشین بارک الله فیک، پس سر خود را به جانب خادم منصور بلند کرد و فرمود: برو نزد امیر او را خبر ده که این مقدار مال جمع شده و این مالها را چه باید کرد، خادم رفت و برگشت و گفت: منصور می‌گوید که تمام را به شما بخشیدم در هرچه خواهی صرف کن، پس حضرت به آن مرد پیر فرمود که تمام این مالها را بردار و قبض کن، همانا من تمام را به تو بخشیدم. (۲۲)

ششم در نوشتن آن حضرت است کاغذی به والی در توصیه در حق مؤمنی

علامه مجلسی در (بحار) در احوال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب (قضاء حقوق المؤمنین) نقل کرده که او به اسناد خود از مردی از اهل ری روایت کرده کته گفت: یکی از کتیبای یحیی بن خالد بر ما والی شد، و بر گردن من بود از سلطان بقایا خراج ملک که اگر از من می‌گرفتند فقیر و بی چیز می‌شدم، چون آن شخص والی شد مرا بیم گرفت از آنکه مرا بطلبد و الزام کند به دادن مال، بعضی به من گفتند که این شخص والی اهل این مذهب است و ادعای تشیع می‌کند، باز من خائف بودم که مبادا شیعه نباشد و چون من نزد او بروم مرا حبس کند و مطالبه مال نماید و مرا آسیبی برساند لاجرم رأیم بر آن قرار گرفت که پناه به حق تعالی برم و خدمت امام زمان خویش مشرف شوم و حال خود را برای آن حضرت بگویم تا چاره ای برای من کند، پس من سفر حج کردم و خدمت مولای خود حضرت صابر، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام، رسیدم و از حال خود شکایت کردم و چاره کار خویش طلبیدم، آن حضرت کاغذی برای والی نوشت و به من عطا فرمود که به او برسانم و آنچه در آن نامه مرقوم فرموده بود این کلمات بود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا يَشْكُنُهُ إِلَّا مَنْ أَشَدَّى إِلَىٰ أَخِيهِ مَعْرُوفًا أَوْ نَفْسَ عَنْهُ كُرْبَةً أَوْ أَدْخَلَ عَلَىٰ قَلْبِهِ سُورًا وَ هَذَا أَخُوكَ وَ السَّلَامُ؟) یعنی بدان به درستی که از برای خداوند تعالی در زیر عرشش سایه رحمتی است که جای نمی‌گیرد در آن مگر کسی که نیکویی و احسان کند به برادر خود یا آسایش دهد او را از غمی یا داخل کند بر او سروری و این برادر تو است و السلام. پس چون از حج برگشتم شبی به منزل والی رفتم و اذن خواستم و گفتم خدمت والی عرض کنید که مردی از جانب

حضرت صابر علیه السلام پیغامی برای شما آورده، چون این خبر به آن والی خداپرست رسید خودش از خوشحالی پابرنه آمد تا در خانه ودر را باز کرد و مرا بوسید ودر بر گرفت و مکرر مابین چشمان مرا بوسه داد و پیوسته از احوال امام علیه السلام می پرسید و هر زمان که من خبر سلامتی او را می گفتم شاد می گشت و شکر خدای به جا می آورد پس مرا داخل خانه کرد ودر صدر مجلس خود نشانید و خودش مقابل من نشست. پس من کاغذ امام علیه السلام را بیرون آوردم و به او دادم، چون آن مکتوب شریف را گرفت ایستاد و بوسید و قرائت کرد و چون بر مضمون آن مطلع شد مال خود و جامه های خود را طلبید و هر چه درهم و دینار و جامه بود با من بالسویه قسمت کرد و آنچه از اموال که ممکن نبود قسمت شود قیمتش را به من عطا کرد و هر چه را که با من قسمت می کرد در عقبش می گفت: ای برادر! آیا مسرورت کردم؟ می گفتم: بلی! به خدا سوگند زیاده مسرورم کردی. سپس دفتر مطالبات را طلبید و آنچه به اسم من در آن بود محو کرد و نوشته ای به من داد مشتمل بر براثت ذمه من از آن مالی که سلطان از من می خواسته پس من با او وداع کردم و از خدمتش بیرون آمدم و با خود گفتم که این مرد آنچه به من احسان کرد من قدرت مکافات آن ندارم بهتر آن است که سفر حج گزارم و برای او در موسم دعا کنم و هم خدمت مولای خود شرفیاب شوم و احسان این مرد را نسبت به خودم برایش نقل کنم تا آن جناب نیز دعا کند برای او، پس به جانب حج رفتم و خدمت مولای خود رسیدم و شروع کردم به نقل کردن قضیه مرد والی، من حدیث می کردم و پیوسته صورت مبارک امام از خوشحالی و سرور افروخته می شد، عرض کردم: ای مولای من! مگر کارهای این مرد شما را مسرور کرد؟ فرمود: بلی! به خدا سوگند همانا کارهای او مرا مسرور کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام را مسرور کرد و الله جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مسرور کرد، همانا حق تعالی را مسرور کرد. (۲۳)

هفتم در سبب شدن آن حضرت است برای توبه بشر حافی (۲۴)

علامه حلی در (منهاج الکرامه) نقل کرده که بر دست حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بشر حافی توبه کرد، و سببش آن شد که روزی آن حضرت گذشت از در خانه او در بغداد، شنید صدای سازها و آواز غناها و نی و رقص که از آن خانه بیرون می آید، پس بیرون آمد از آن خانه کنیزکی ودر دستش خاکروبه بود، آن خاکروبه را ریخت بر در خانه، حضرت به او، فرمود: ای کنیزک! صاحب این خانه آزاد است یا بنده است؟ گفت: آزاد است! فرمود: راست گفتی اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! کنیزک چون برگشت آقای او بشر بر سر سفره شراب بود پرسید: چه باعث شد تو را که دیر آمدی؟ کنیزک حکایت را برای بشر نقل کرد، بشر با پای برهنه بیرون دوید و خدمت آن حضرت رسید و عذر خواست و گریه کرد و اظهار شرمندگی نمود و از کار خود توبه کرد بر دست شریف آن حضرت. (۲۵) مؤلف گوید: که بشر را سه خواهر بوده که بر طریقه او سلوک می کردند و صوفیه را اعتقاد تمامی است به او و او را (حافی ع) می گفتند به واسطه آنکه همیشه پابرنه بود و سبب پا برهنگیش ظاهر آن بوده که پا برهنه خدمت حضرت امام موسی علیه السلام دویده و به سعادت عظمی رسیده، و بعضی نقل کرده اند که سر پابرنگی او را از خودش پرسیدند در جواب گفت: (وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بَسَاطًا) (۲۶) ادب نباشد که بر بساط شاهان با کفش روند. وفات کرد سنه دویست و بیست و شش.

هشتم در اهتمام آن حضرت است به اعانت مرد پیر

روایت شده از زکریای اعور که گفت: دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را که ایستاده بود به نماز و نماز می خواند ودر پهلویش آن حضرت پیرمردی سالخورده بود قصد کرد از جای برخیزد، عصایی داشت می خواست عصای خود را به دست آورد حضرت با آنکه در نماز ایستاده بود خم شد عصای پیر را برداشته به دستش داد سپس برگشت به موضع نماز خود. مؤلف گوید: که از این روایت معلوم می شود کثرت اهتمام در امر پیر مرد و اعانت او و اجلال و توقیر او. همانا روایت شده که هر که توقیر کند

پیرمردی را به جهت سپیدی مویش، حق تعالی او را ایمن کند از ترس بزرگ روز قیامت. (۲۷) و آنکه تجلیل خدا است تجلیل کسی که در اسلام موی خود را سپید کرده. و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم مروی است که فرمود گرامی دارید پیران را همانا از تجلیل خدا است گرامی داشتن پیرمردان، (۲۸) و نیز روایت شده که فرمود: برکت با پیران شما است، و پیرمرد در میان اهل خود مانند پیغمبر است در میان امت خود. (۲۹)

نهم در ورود آن حضرت است بر هارون و توقیر هارون آن حضرت را

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت: روزی بالای سر مأمون ایستاده بودم گفت: می‌دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه! به خدا نمی‌دانیم، گفت: رشید مرا آموخت. گفتند: این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل بیت را می‌کشت؟ گفت: برای ملک می‌کشت؛ زیرا که ملک عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود، یعنی در ملک و سلطنت نسب فایده نمی‌کند؛ زیرا که شخص در طلب آن، پدر و برادر و عمو و فرزند خود را می‌کشد) آنگاه مأمون گفتم من با پدرم رشید سالی به حج رفتم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت: باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر آنکه نسب خود باز گوید، پس کسی که داخل می‌شد می‌گفت من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر و یا انصار بر می‌شمرد، پس او را اعطایی می‌داد و پنج هزار زر سرخ و کمتر تا دو بیست هزار سرخ به قدر شرف و مهاجرت پدرانش. پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع درآمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! بر در، کسی ایستاده است و اظهار می‌دارد که او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است، پدرم روبه ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم و گفت: خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید او را فرمود نیاید مگر بر بساط من، و ما در این حال بودیم که داخل شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب و عبادت زرد رنگ، گران جسم و آماسیده روی بود و عبادت او را گداخته بود، همچو مشک کهنه شده و سجود، روی و بینی او را خراش و زخم کرده بود و چون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لا والله! فرمود: میا مگر بر بساط من پس دربانان او را پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال و اعظام در او نظر می‌کردیم و او همچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط و سرهنگان همه گرد او در آمده بودند پس فرود آمد، و رشید برخاست و تا آخر بساط، او را استقبال نمود و رویش و دو چشمش ببوسید و دستش بگرفت و او را به صدر مجلس در آورد و پهلوی خود، او را تا نشاند و با اوسخن می‌کرد و روی به او داشت از او احوال می‌پرسید، پس گفت: یا ابالحسن! عیال تو چند می‌شود؟ فرمود: از پانصد در می‌گذرند، گفت: همه فرزندان تو اند؟ فرمود: نه، اکثرشان موالی و خادمانند اما فرزندان من سی و چند است، این قدر پسر و این قدر دختر، گفت: چرا دختران را با بنی اعمام و اکفاء ایشان تزویج نمی‌کنی؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست، گفت: ملک و مزرعه تو چون است؟ فرمود: گاه حاصل می‌دهد و گاه نمی‌دهد، گفت: هیچ قرض داری؟ فرمود: آری، گفت: چندی می‌شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می‌شود. گفت: یابن عم! من می‌دهم تو را آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی و دختران را عروس کنی و مزرعه را تعمیر کنی، حضرت دعا کرد او را و ترغیب فرمود او را بر این کار. آنگاه فرمود: ای امیر! خدای عز و جل واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک و سلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند و از جانب ارباب و میان و امهات ایشان را بگذارند و صاحب عیالان را دستگیری کنند و برهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت و تنگدستی، محبت و نیکی کنند و تو اولی از آنان که این کار کنند، گفت: می‌کنم یا ابالحسن، بعد از آن برخاست و رشید با او برخاست و دو چشمش و رویش ببوسید، پس روی به من و امین و مؤتمن کرد و گفت: یا عبدالله و یا محمد و یا ابراهیم! بروید همراه عموی خود و سید خود و رکاب او را بگیرید و او را سوار کنید و جامه هایش را درست کنید و تا منیز او را مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، و در راه که در مشایعت او بودیم،

حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد و مرا به خلافت بشارت داد و گفت: چون مالک این امر شوی با والد من نیکویی کن، پس باز گشتیم و من از فرزندان یگر بر پدر جرأت بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با او گفتم: یا امیرالمؤمنین! این مردکی بود که تو او را تعظیم و تکریم نمودی و برای او از مجلس خود برخاستی و استقبال نمودی و بر صدر مجلس نشاندی و از او فروتر نشستی، بعد از آن ما را فرمودی تا رکاب او گرفتیم؟ گفت: این امام مردمان و حجت خدا است بر خلق و خلیفه او است میان بندگان. گفتم: یا امیرالمؤمنین! نه آن است این صفتها که گفتمی همه از آن تست در تو است، گفت: من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر علیه السلام امام حق است والله! ای پسرک من که او سزاوارتر است به مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از من و از همه خلق و به خدا که اگر تو در این امر، یعنی دولت و خلافت با من منازعت کنی سرت که دو چشمت در اوست بردارم؛ زیرا که ملک عقیم است، و چون خواست از مدینه به جانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه سیاهی در آن دویست دینار کردند و روی به (فضل) کرد و گفت: این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو امیرالمؤمنین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم و خواهد آمد عطای ما به تو بعد از این، من برخاستم و پیش رفتم گفتم: یا امیرالمؤمنین! تو پسرهای مهاجران و انصار و سایر قریش و بنی هاشم را و آنان که نمی دانی حسب و نسبشان را پنج هزار دینار و مادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دویست دینار می دهی که کمر و خسیس تر عطای تو است که با مردمان می کنی و حال آنکه او را آن اکرام و اجلال و اعظام نمودی؟ گفت: اسکت لاکم! خاموش باش مادر مبادا تو را که اگر من مال بسیار عطا کنم او را ایمن نباشم از او که فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود؛ و آنکه تنگدست و پریشان باشند او اهل بیتش بهتر است برای من و برای شما از اینکه فراخ باشد دستشان و چشمشان. (۳۰)

دهم حدیث هندی و اسلام آوردن راهب و راهبه به دست آن حضرت

شیخ کلینی از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت: بودم نزد حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام که آمد نزد او مردی از اهل نجران یمن از راهبهای نصاری و با او بود زنی راهبه پس رخصت طلبید برای دخول آنها فضل بن سوار، امام علیه السلام در جواب او فرمود: چون فردا شود بیاور ایشان را نزد چاه ام الخیر. راوی گفت: ما فردا رفتیم به همان جا دیدیم ایشان را که آمده اند، پس امام امر فرمود بوریایی که از برگ خرما ساخته بودند آوردند و زمین را با آن فرش کردند پس حضرت نشست و ایشان نشستند پس آن زن شروع رد به سؤال و مسایل بسیاری پرسید، و حضرت تمامی آنها را جواب داد، آن وقت حضرت از او پرسید چیزهایی که آن زن جواب آنها را نداشت تا بگوید پس اسلام آورد، آنگاه آن مرد راهب شروع کرد به سؤال کردن و حضرت جواب می داد از هر چه او پرسید، پس آن راهب گفت که م در دین خود محکم بودم و نگذاشتم در روی زمین مردی از نصاری را که علم او به علم من برسد، و به تحقیق شنیدم که مردی در هند می باشد که هر وقت بخواهد می رود بیت المقدس در یک شبانه روز بر می گردد و به منزل خود در زمین هند، پس پرسیدم که این مرد در کدام زمین هند است گفته شد در سندان است و پرسیدم از آن کس که مرا به احوال او خبر ده که آن مرد از کجا این قدرت به هم رسانیده، گفت: آموخته آن اسمی را که آصف وزیر سلیمان به آن اسم ظفر یافت و به سبب آن آورد آن تختی را که در شهر سبا بود و حق تعالی ذکر فرمود آن را در کتاب شما و برای ما که صاحبان دینیم در کتابهای ما. پس حضرت امام موسی علیه السلام از او پرسید که از برای خدا چند اسم است که برگردانیده نمی شود، به این معنی که دعا البته مستجاب می شود؟ راهب گفت: اسمهای خدا بسیار است و اما محتوم از آنها که سائلش رد کرده و نومید نمی شود هفت است. حضرت فرمود: خبر بده مرا به آنچه از آنها در حفظ داری. راهب گفت: نه قسم به خدایی که فرستاده تورات را به موسی و گردانید عیسی را عبرت عالمین و امتحان برای شکرگزاری صاحبان عقل و گردانید محمد صلی الله علیه و آله و سلم برکت و رحمت و گردانید علی علیه السلام را عبرت و بصیرت، یعنی سبب عبرت گرفتن مردمان و بینایی

ایشان در دین و گردانید اوصیاء را از نسل محمد و علی علیهما السلام که نمی دانم آن هفت اسم را واگر می دانستم محتاج نمی شدم در طلب آن به کلام تو و نمی آمدم به نزد تو و سؤال نمی کردم از تو. پس حضرت به او فرمود: برگرد به ذکر آن شخص هندی، راهب گفت: شنیدم این اسمها را و لکن نمی دانم باطن آنها را و نه ظاهر آنها را و نمی دانم که چیست آنها و چگونه است و علمی ندارم به خواندن آنها پس روانه شدم تا وارد شدم به سندان هند، پس پرسیدم از احوال آن مرد، گفتند که او دیری بنا کرده در کوهی و بیرون نمی آید و دیده نمی شود مگر در هر سالی دو مرتبه و اهل هند را گمان این است که خداوند تعالی روان کرده است برای او چشمه ای در دیرش و گمان کرده اند که برای او زراعت روییده می شود بدون تخم پاشیدن و کشت می شود برای او بدون آنکه عمل کند در کشت، پس رفتم تا رسیدم به در منزل او پس ماندم در آنجا سه روز. نمی کوفتم در را و کاری هم نمی کردم برای گشودن آن، پس چون روز چهارم شد گشود حق تعالی در را به اینکه آمد ماده گاوی که بر او هیزم بود و می کشید پستان خود را از بزرگی آن نزدیک بود بیرون بیاید آنچه در پستان او بود از شیر، پس زور آورد به در، در گشوده شد، من از پی او رفتم و داخل شدم یافتم آن مرد را ایستاده نظر می کرد به آسمان می گریست و نظر می کرد بر زمین و گریه می کرد و نظر می افکند به کوهها می گریست. پس من از روی تعجب گفتم سبحان الله! چقدر کم است مثل تو در این زمانه، او گفت: به خدا قسم که نیستم من مگر حسنه ای از حسنات مردی که وا گذاشتی او را در پشت سر خود در وقتی که متوجه اینجا شدی (یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) پس گفتم به او که به من خبر داده اند که نزد تو اسمی است از اسمهای خدای تعالی که می ری به مدد آن در یک شبانه روز به بیت المقدس و بر می گردی به خانه خود گفت: آیا می شناسی بیت المقدس را؟ گفتم: من نمی شناسم مگر بیت المقدسی که در شام است، گفت: نیست آن نیست آن بیت المقدس و لکن او آن بیته است که مقدس و پاکیزه شده است و آن بیت آل محمد علیهم السلام است. گفتم او را آنچه من شنیده ام تا امروز بیت المقدس همان است که در شام است، گفت: آن محرابهای پیغمبران است و آنجا را (حظیره المحاریب) می گفتند، یعنی محوطه ای که محرابهای پیغمبران در آنجا است تا آنکه آمد زمان فترت آن زمانی که واسطه بود مابین محمد و عیسی علیهما السلام و نزدیک شد بلا به اهل شرک و حَلَّتِ النَّقْمَاتُ فِي دُورِ الشَّيَاطِينِ و فرود آمد نقمتهای و عذابها در خانه های شیاطین. و بعضی حَلَّتِ النَّقْمَاتُ به جیم و غین خوانده اند؛ یعنی بلند و آشکارا شد سخنان آهسته در خانه های شیاطین، یعنی بدعتها و شبهه های باطله در مدارس و مجالس علمای اهل ضلالت، پس تحویل و نقل دادند نامها را از جاها به جاهای دیگر و عوض کردند نامها را به نامها و این است مراد از قول خدای تعالی (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ). (۳۱) بطن آیه برای آل محمد علیهم السلام است و ظاهرش مثل است، پس گفتم من به آن مرد هندی که من سفر کردم به سوی تو از شهری دور و مرتکب شدم در توجه به سوی دریاها و غمها و اندوهها و ترسها و روز و شب می کردم به حالت مأیوسی از آنکه ظفر یابم به حاجت خود او گفت نمی بینم مادرت را که حامله به تو شد مگر بر حالی که حاضر شده نزد او و ملکی کریم و نمی دانم پدرت را وقتی که اراده نزدیکی داشته با مادرت مگر آنکه غسل کرده و نزد مادرت آمده با حال پاکیزگی، و گمان نمی کنم مگر این را که پدرت خوانده بود سفر چهارم انجیل با تورات را در آن بیداری شب خود که عافیت او و توبه خیر شده، برگرد از هر جا که آمدی پس روان شو تا فرود آیی در مدینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم که آن را طیبه می گویند، و نام آن در زمان جاهلیت یترب بوده. پس متوجه شو به سوی موضعی از آن که آن را (بقیع) گویند، پس بپرس که دار مروان کجا است آنجا منزل کن و سه روز در آنجا درنگ کن تا از تعجیل نفهمند که برای چه کار آمده ای، پس بپرس از آن پیرمرد سیاه که می باشد بر در آن سرای، بویا می بافد و نام بویا در شهرهای ایشان (خصف) است، پس مهربانی کن با آن پیرمرد و بگو به او که فرستاده است مرا به سوی تو خانه خواه تو که منزل می کرد در کنج خانه در آن اطافی که چهارچوب دارد، یعنی در ندارد و سؤال کن از او احوال فلان بن فلان فلانی، یعنی موسی بن جعفر علوی علیه السلام و بپرس از او که کجا است مجلس او و بپرس که کدام ساعت گذر می کند در آن مجلس پس هر آینه خواهد نمود آن پیرمرد تو را آن کس که گفتم یا نشانی او را بیان می کند برای تو،

پس می‌شناسی او را به آن نشانی و من بیان می‌کنم وصف او را برای تو، گفتم: هرگاه ملاقات کردم او را چه کار کنم؟ گفت: پیرس از او آنچه شده است و از آنچه خواهد شد و از معالم دین هر که گذشته و هر که باقی مانده. چون کلام راهب به اینجا رسید حضرت ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: به تحقیق نصیحت کرده تو را یار تو که ملاقات کردی او را، راهب گفت: چیست نام او فدایت گردم؟ فرمود: متم بن فیروز و او از ابناء عجم است و از کسانی است که ایمان آورده به خداوند یکتا که شریک ندارد و پرستیده او را به اخلاص و یقین و گریخته از قوم خود چون ترسیده از ایشان که دین او را ضایع کنند پس بخشید او را پروردگار او حکمت، و هدایت فرمود او را به راه راست و گردانید او را از متقیان و شناسایی انداخت میان او و میان بندگان مخلصین خود و نیست هیچ سالی مگر آنکه او زیارت می‌کند مکه را و حج می‌گزارد و در سر هر ماهی یک عمره به جا می‌آورد و می‌آید از جای خودش از هند تا مکه به فضل و اعانت خدا، و همچنین جزا می‌دهد خداوند شکر گزارندگان را، پس راهب پرسید از آن حضرت از مسایل بسیار، حضرت هریک را جواب می‌داد. و حضرت پرسید از راهب از چیزهایی که نبود نزد راهب از آنها جوابی پس حضرت او را خبر داد به جواب آنها، بعد از آن راهب گفت: خبر بده مرا از هشت حرفی که نازل شده از آسمان، پس ظاهر شد در زمین چهار از آنها و باقی ماند در هوا چهار از آنها یعنی مضمون آنها هنوز به فعل نیامده در زمین مانند چیزی که در هوا معلق باشد، بر کی نازل شود آن چهاری که در هوا است و کی تفسیر خواهد کرد آنها را؟ فرمود: قائم ما علیه السلام خداوند نازل خواهد فرمود آن را بر او و او تفسیر خواهد کرد آن را و نازل خواهد فرمود چیزی را که نازل فرموده بر صدیقان و رسولان و هدایت شوندگان. پس راهب گفت که خبر بده مرا از دو حرف از آن چهار حرفی که در زمین است که آن چیست؟ فرمود: خبر می‌دهم تو را به همه آن چهار حرف: (أَمَّا أَوْلَاهُنَّ فَلَالَةَ إِلَّا اللَّهُ وَحَدَهُ لَشَرِيكَ لَهُ بَاقِيَا؛ وَالثَّانِيَةَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مُخْلِصًا). اما اول آنها پس توحید است بر حالی که باقی باشد بر جمیع احوال؛ و دوم رسالت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است بر حالی که خالص شده باشد از آرایش؛ و سوم آنکه ما اهل بیت پیغمبریم؛ و چهارم آنکه شیعیان ما از ما می‌باشند و ما از رسول خداییم و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خدا به سببی، یعنی این اتصال و تعلق شیعه ما به ما و ما به پیغمبر و پیغمبر به خدا به واسطه جبل وریسمانی است که مراد از آن، دین است با ولایت و محبت، پس راهب گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحَدَهُ لَشَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ یعنی شهادت می‌دهم که مستحق عبادتی نیست مگر خدای یکتا که شریک نیست او را و اینکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است و اینکه آنچه آورده است از نزد خدای تعالی، حق است و اینکه شما برگزیده خدا هستید از مخلوقین و اینکه شیعیان شما پاکیزگانند و خوار شمرده شدگانند و از برای ایشان است عاقبتی که خدا قرار داده. و می‌فرمود: وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ یعنی سرانجام نیکو که ظفر و نصرت است در دنیا و بهشت پر نعمت در عقبی و حمد و ستایش خدای را که پروردگار عالمین است، پس طلبد حضرت، جبه خزی و پیراهن قوهستانی طیلسانی و کفش و کلاه و آنها را داد، به او و نماز ظهر گذاشت و فرمود به آن مرد که خود را ختنه کن او گفت من ختنه شدم در هفتم. (۳۲) مؤلف گوید: که فاضل نبیل جناب ملا خلیل در (شرح کافی) در شرح کلام راهب که گفت اسماء الله محتومی که سائلش رد نمی‌شود هفت است، فرموده: مراد به هفت، اسم هفت امام است که علی و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی علیهم السلام است، پس در این زمان دوازده اسم است و گذشت در کتاب التوحید در حدیث چهارم باب بیست و سوم که (نَحْنُ وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا). (۳۳) فقیر گوید: خوب بود ایشان مراد به هفت اسم تمام معصومین علیهم السلام را می‌گفتند: زیرا که اسامی مبارکه ایشان هفت است و از آن تجاوز نمی‌کند و این است آن نامهای مبارک: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی علیهم السلام. و به همین تأویل شده (سبع المثانی) در قول خدای تعالی (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ). (۳۴) و اما معنی این آیه شریفه (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ). (۳۵) و بطن و ظاهر آن آنست که این آیه مبارکه در سوره النجم است و قبل از آن این آیات است: (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمِنَؤُةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى،

اَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى، تِلْكَ اِذَا قَسِمَتُمُ ضِيْرِي، اِنْ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءُ الْاِيَةِ). (۳۶) وحاصلش آنکه مشرکین سه بتی داشتند برای هر کدام اسمی گذاشته بودند یکی را (لات) و دیگری را (عزی) و سومی را (منات) و اطلاق این نامها بر آنها به اعتبار آنکه لات مستحق آن است که نزد او مقیم شدند برای عبادت و عزی آنکه او را معزز و مکرم دارند و منات سزاوار آنکه نزد او خون قربانی بریزند، حق تعالی می‌فرماید: نیست این بتها که شما ایشان را خدای خود قرار داده اید مگر اسمهایی چند بی مسمی که نام نهاده اید آنها را شما و پدران شما، نفرستاده است خدای تعالی به صدق آنها هیچ برهانی. و تتمه این آیه این است (اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى الْاَنْفُسُ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى)؛ (۳۷) یعنی پیروی نمی‌کنند مشرکین مگر گمان را و مگر آنچه را که خواهش می‌کند نفسهای ایشان و به تحقیق که آمده است ایشان را از جانب پروردگارش آنچه سبب هدایت ایشان است. ظاهر آیه معلوم شد در بتهای ظاهره است و امام باطن آیه پس در خلفای جور و سه بت بزرگ است که برای آنها اسمهای بی مسمی و نامهای بی وجه گذاشتند، مثلاً امیرالمؤمنین که لقب آسمانی حضرت شاه ولایت بود به جایی دیگر تحویل دادند و هکذا.

پی نوشت ها

- ۹- (مطالب السؤل) ابن طلحه ص ۸۳. ۱۰- (بحارالانوار) ۴۸/۱۰۱. ۱۱- (مقاتل الطالبین) ابوالفرج اصفهانی ص ۴۱۳. ۱۲- (بحارالانوار) ۴۸/۱۰۳. ۱۳- (بحارالانوار) ۴۸/۱۱۹. ۱۴- (تاریخ بغداد) ۱۳/۲۷. ۱۵- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۸۹. ۱۶- (مصباح الزائر) ابن طاوس، ص ۳۸۲. ۱۷- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) شیخ صدوق ۱/۱۰۶. ۱۸- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۳. ۱۹- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۲۲، (جلاء العیون) ص ۹۱۳. ۲۰- (بحارالانوار) ۴۸/۱۰۲. ۲۱- تقصضت و تضعضت (نسخه بدل). ۲۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۴۴. ۲۳- (بحارالانوار) ۴۸/۱۷۴. ۲۴- (بحارالانوار) ۳۱۳/۷۱. ۲۵- (بشر) به کسر باء صحیح است و (بشر) غلط مشهور است. ۲۶- (سوره نوح) (۷)، آیه ۱۹. ۲۷- (الکافی) ۲/۶۵۸. ۲۸- (بحارالانوار) ۷۲/۱۳۸. ۲۹- (بحارالانوار) ۷۲/۱۳۷. ۳۰- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۸۸. ۳۱- سوره نجم (۵۳)، آیه ۲۳. ۳۲- (الکافی) ۱/۴۸۱. ۳۳- (الکافی) ۱/۱۴۴. ۳۴- سوره حجر (۱۵)، آیه ۸۷. ۳۵- سوره نجم (۵۳)، آیه ۲۳. ۳۶- سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۹. ۲۰. ۳۷- سوره نجم (۵۳) آیه ۲۳.

منبع

منتهی الامال مناقب و مفاخر حضرت امام موسی علیه السلام کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در حق او فرموده: او است امام کبیر القدر، عظیم الشأن، کثیر التهجد، مجد در اجتهاد مشهور به عبادات، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات، شب را به روز می‌آورد به سجده و قیام و روز را به آخر می‌رساند به تصدق و صیام و به سبب بسیاری حملش و گذشتش از جرم تقصیر کنندگان در حقش (کاظم) خوانده شد. جزا می‌داد کسی را که بدی کرده بود با او به احسان به او و کسی را که جنایتی بر او وارد آورده به عفو از او و به جهت کثرت عبادتش نامیده شده به (عبد صالح) و معروف شده در عراق به (باب الحوائج الی الله)؛ زیرا که هر که متوسل به آن جناب شده به حاجت خود رسیده. کراماتش تحارر منها العقول و تقضی بان له عند الله تعالی قدم صدق لا تزول و لا تزول. انتهى. (۹) بالجملة؛ حضرت امام موسی علیه السلام عابدترین اهل زمان خود و افقه از همه و سختی تر و گرامی تر بود. و روایت شده که شبها برای نوافل شب بر می‌خاست و پیوسته نماز می‌گذاشت تا نماز صبح و چون فرض صبح را ادا می‌کرد تعقیب می‌خواند تا طلوع آفتاب سپس برای خدا سجده می‌کرد و پیوسته در سجود و تحمید بود و سر بر نمی‌داشت تا نزدیک زوال و این دعا را بسیار می‌گفت: (اللهم انی اسئلك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب، و مکرر می‌کرد این را، و نیز از دعای آن حضرت بود: عظم الذنب من عیدک فلیحسن العفو من عندک.) و چندان گریه می‌کرد از خوف خدا که محاسنش از اشک چشمش تر می‌شد. و از

همه مردم صله واحسانش نسبت به اهل وارحامش بیشتر بود و پرستاری می‌کرد فقراء مدینه را. شبها که می‌شد بر دوش می‌گرفته زنبیلی که در آن بود پول و طلا و نقره و آرد و خرما و می برد برای ایشان، و فقراء نمی‌دانستند که از چه جهت است این. (۱۰) و آن بزرگوار کریم بود، و هزار بنده آزاد کرد. و ابوالفرج گفته که چون به آن جناب خبر می‌رسید که مردی پریشان و بد حال است برای اوصزه دیناری می‌داد، و همیانهای آن جناب مابین سیصد دینار بود تا دویست دینار و صزه‌های آن جناب در بسیاری مال مثل بود. (۱۱) و روایت کرده‌اند مردم از آن جناب، و بسیار روایت کرده‌اند واقفه اهل زمان خود، و احفظ همه بود کتاب خدا را، و صوتش در خواندن قرآن از همه نیکوتر بود، و به حزن، قرآن مجید را تلاوت می‌نمود به حدی که هر که می‌شنید تلاوتش را، می‌گریست! و مردم مدینه آن حضرت را (زین المجتهدین) می‌گفتند و نامیده شد به کاظم به جهت کظم غیظش و صبرش بر آنچه وارد می‌شد بر جنابش از ظلم ظالمین تا آنکه در حبس و بند ایشان مقتول از دنیا می‌رفت. (۱۲) می‌فرمود که من استغفار می‌کنم در هر روزی پنج هزار مرتبه. (۱۳) و خطیب بغدادی که از اعظام اهل سنت و موثقین از مورخین و قدماء ایشان است گفته که موسی بن جعفر علیه السلام را عبد صالح می‌گفتند، از شدت عبادت و کوشش و اجتهادش، و گفته روایت شده که آن حضرت داخل مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم شد و به مسجد رفت در اول شب، شنیدند که پیوسته می‌گوید: (عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عِبَادِكَ فَلْيُحْسِنِ الْعَفْوَ مِنْ عِنْدِكَ) و این را مکرر گفت تا داخل صبح شد. (۱۴) و در خبری از مأمون نقل شده در ورود حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر هارون الرشید، مأمون گفت: (اِذْ دَخَلَ شَيْخٌ مَسْجِدًا قَدْ أَنْهَكَتُهُ الْعِبَادَةُ كَأَنَّهُ شَنَّ بِالِإِذْنِ قَدْ كَلَّمَ السَّجُودَ وَجْهَهُ وَأَنْفَهُ)؛ یعنی وارد شد بر پدرم پیرمردی که صورتش از بیداری شب و عبادت، زرد و ورم دار شده بود، و عبادت، او را رنجور و لاغر کرده بود به حدی که مانند مشک پوسیده شده بود و کثرت سجده صورت و بینی او را مجروح کرده بود. (۱۵) و در صلوات بر آن حضرت در وصف آن جناب گفته شده: حَلِيفُ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَالِدُ الْمُوعِ الْغَزِيرَةِ. (۱۶) مؤلف گوید: شایسته دیدم در اینجا چند روایت در مناقب و مفاخر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ایراد کنم:

فضائل

گوشه‌ای از ویژگی‌های شخصیتی امام هفتم علیه السلام

مقدمه

یوسف بیات امام موسی بن جعفر علیه السلام در سپیده دم روز یکشنبه یا سه شنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ هجری قمری در «ابواء» - محلی میان مکه و مدینه - از کنیزی از سرزمین بربر (مغرب) یا اندلس (اسپانیا) به نام «حمیده» معروف به «حمیده بربریه»، حمیده مغریه، حمیده مصفاة» زاده شد و شهادت آن حضرت بنا بر قول مشهور در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ه. ق و به نقلی ۱۸۶ ه. ق در بغداد در زندان هارون الرشید و به دستور وی بوده است. کنیه امام هفتم شیعیان جهان، ابوالحسن، ابوالحسن الاول، ابوالحسن الماضی، ابو ابراهیم، ابو اسماعیل، ابو علی و لقب آن بزرگوار، عبد صالح، راهب بنی هاشم، الامین، الصابر، زین المجتهدین، باب الحوائج ...، و مشهورترین آن «کاظم» و در لوح محفوظ «المنتخب» است (۱). امام موسی بن جعفر دارای قامتی استوار، اندامی لاغر، چهره‌ای زیبا و گندمگون، ریشی انبوه و مشکین بود. نقش نگین انگشتری اش «حسبی الله» و یا «الملک لله وحده» بود، همواره خود را می‌آراست و به چشمان خود سرمه می‌کشید (۲) و به شیعیان خود نیز سفارش می‌کرد تا همواره آراسته باشند (۳).

همسران و فرزندان

امام موسی بن جعفر علیه السلام همسران متعددی داشت که همگی آنان کنیز بودند (۴). ثمره ازدواج‌های مکرر آن حضرت

فرزندان زیادی است که همه آنها از خوبان و افراد برگزیده بودند (۵). درباره تعداد فرزندان دختر و پسر امام هفتم گزارش‌های گوناگونی در منابع روایی و رجالی رسیده است؛ برخی مانند ابن کثیر تعداد آنان را چهل تن، برخی کمتر و گروهی بیشتر دانسته‌اند (۶). در میان فرزندان آن حضرت، امام هشتم علی بن موسی علیهما السلام نزد پدر بزرگوارش از موقعیت و احترام ویژه‌ای برخوردار بود. امام هفتم فرزند دل‌بند خویش را بر دوش خود سوار می‌کرد، او را در آغوش می‌کشید، می‌بوئید و به گونه‌هایش بوسه می‌زد و با عبارت «پدر و مادرم فدایت باد» نهایت محبت خویش را نسبت به او ابراز می‌نمود، و با کنیه «ابوالحسن» او را صدا می‌کرد (۷).

ویژگی‌های شخصیتی امام هفتم علیه السلام

فضایل و کمالات امام موسی بن جعفر علیه السلام بی‌شمار و برای جویندگان آنها واضح و روشن است. در این نوشتار به گوشه‌ای از کمالات و ویژگی‌های برجسته آن حضرت می‌پردازیم.

دانش امام هفتم علیه السلام

اقیانوس بی‌کران علم و دانش پیشوایان معصوم برای غواصان در آن، ناشناخته نیست. در اینجا برای معرفی اجمالی توان علمی هفتمین امام به چند شاهد تاریخی اشاره می‌کنیم: ۱- حمیده مادر گرامی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از آن که رفتار غیر عادی نوزادش به هنگام تولد را برای همسر عزیز خود امام صادق علیه السلام بیان نمود، آن حضرت در تایید گفتار وی فرمود: «آری این نشانه هر پیامبر و وصی پیامبری است که به هنگام ولادت سر به سوی آسمان بلند و به گونه‌ای که دیگران از شنیدن آن ناتوانند، بر یگانگی پروردگار جهان شهادت دهد؛ آن گاه خداوند منان همه دانش را یک جا به او عطا کند و او را سزاوار دیدار فرشته «روح» که اعظم از جبرئیل است گرداند (۸). ۲- ابو حنیفه پیشوای «مذهب حنفی» می‌گوید: در سفر زیارت بیت الله الحرام به قصد ملاقات و دیدار با امام صادق علیه السلام به مدینه آمدم. هنگامی که بر در خانه آن حضرت رفته و در بیرون منزل به انتظار اجازه ورود نشسته بودم، کودکی از خانه امام صادق علیه السلام بیرون آمد. از وی پرسشی نمودم که از پاسخ متین و عالمانه‌اش در شگفت ماندم. پرسیدم نامت چیست؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب. در ادامه این دیدار ابوحنیفه مسأله‌ای دقیق از مسائل کلامی و اعتقادی مطرح می‌کند و با پاسخ زیبا و مستدل آن حضرت مواجه می‌گردد. آن گاه لب به تحسین موسی بن جعفر علیهما السلام گشوده و آیه «ذریه بعضها من بعض (۹)» را تلاوت می‌کند (۱۰). امام موسی بن جعفر علیهما السلام مانند دیگر امامان معصوم در تبیین بینش صحیح از میان عقاید و بینش‌های نادرست، به خوبی ایفای نقش نمود و با توجه به پدید آمدن فرقه‌های مختلف - که در قرن دوم اوج گرفت - و گروه‌هایی مانند خوارج، معتزله، مرجئه و ... که هر کدام در زمینه مسائل اعتقادی در ترویج دیدگاه خود فعال بودند، این امام زمان شناس در برابر اعتقادات نادرست برخورد کرد و با پاسخ‌های مستحکم و مستدل خویش در برابر پرسش‌های متعدد، شیعیان را از انحراف و کجی حفظ نمود. آن حضرت از پاسخ‌گویی به هر شخص و گروهی و از هر ناحیه و با هر زبان و ملیتی سر باز نزد و هیچ‌گاه از پاسخ ناتوان نماند. آری آن گونه که خود امام کاظم علیه السلام فرمود: «از ویژگی‌های امام و حجت خدا آن است که از هر چیزی پرسیده شود، پاسخ گوید و به هر زبانی یارای سخن گفتن داشته باشد. (۱۱)»

حلم و بردباری

حلم و بردباری از ویژگی‌های مهمی است که مردان موفق و بزرگ به ویژه رهبران راستین که بنا به وظیفه الهی، بیشترین برخورد و

معاشرت را با مردم داشتند، از آن برخوردار بودند. امام هفتم علیه السلام که به خاطر همین ویژگی اش «کاظم» لقب گرفت، علم را با حلم آراسته بود، در برابر ناملايمات روزگار بردبار بود، با دشمنان و بداندیشان با نرمی رفتار می کرد و با این شیوه به تربیت آنان می پرداخت (۱۲). مردی از تبار عمر بن خطاب در مدینه نسبت به علی بن ابی طالب علیهما السلام سخت کینه می ورزید، به آن حضرت ناسزا می گفت و بدینسان خاطر امام هفتم را می آزرده. اصحاب و یاران موسی بن جعفر علیهما السلام از آن حضرت خواستند اجازه دهد تا او را از پای در آورند، اما امام آنان را از این اقدام بر حذر داشت. یک روز که آن شخص در مزرعه اش مشغول کار بود، امام موسی بن جعفر علیهما السلام بر مرکب خویش سوار و راهی مزرعه او شد، آن مرد با دیدن امام موسی بن جعفر علیهما السلام سخت بر آشفت و فریاد زد که چرا با مرکب خود دست رنج مرا لگد مال می کنی؟ امام در حالی که خنده بر لب داشت به راه خود ادامه داد تا به او رسید، از مرکب پیاده شد، در کنار او نشست و با سخنان شیرین با او به گفت و گو پرداخت و از وی پرسید: چه مقدار برای زراعت خویش خرج کرده ای؟ گفت: صد دینار. فرمود: چقدر امید برداشت داری؟ گفت: من علم غیب ندارم. امام فرمود: می پرسم چقدر امیدواری؟ آن مرد گفت: دویست دینار. امام بی درنگ مبلغ سیصد دینار به او عطا کرد. آن شخص با دیدن رفتار بزرگوارانه امام در حالی که عرق شرم وجودش را فرا گرفته بود از جای برخاست و پیشانی امام را بوسید و از وی عذر خواهی نمود. آن شخص هنگام نماز پیش از دیگران در مسجد حاضر شد و با دیدن چهره نورانی موسی بن جعفر علیهما السلام در حضور انبوه حاضران در مسجد چنین گفت: «الله اعلم حیث يجعل رسالته (۱۳)»؛ «خداوند دانایتر است که رسالت خویش را کجا نهد.» امام خطاب به اصحاب خود فرمود: «کدامیک از این دو شیوه بهتر است؛ آنچه شما تصمیم داشتید یا آنچه من انجام دادم؟ (۱۴)»

سخاوت و بخشش

آن گونه که اشاره شد، آن حضرت بخشنده ترین مردم زمان خویش بود. در منابع شیعه و اهل سنت آمده است که هر گاه از کسی بدی و ناخوشایندی به آن حضرت می رسید، با ارسال هدایایی پاسخ می داد (۱۵)، و این اوج بخشندگی و سخاوت است. مبلغ اعطایی آن حضرت به اندازه ای بود که نیازمند را بی نیاز می کرد. محمد بن عبد الله بکری می گوید: فشار اقتصادی و معیشتی باعث شد که در اندیشه گرفتن وام بیافتم، بدین منظور راهی مدینه شدم، در آن دیار نزد موسی بن جعفر علیه السلام که در مزرعه ای نزدیک کوه احد مشغول کار و تلاش بود رفتم، آن حضرت از حالم جويا شد، من هدف از سفرم را بازگو کردم، امام موسی بن جعفر علیه السلام کیسه ای که در آن مبلغ سیصد دینار بود به من داد و من از همان جا به دیار خود باز گشتم (۱۶). در حکایت دیگری می خوانیم که آن حضرت به عیسی بن محمد بن مغیث که در اثر هجوم ملخ به مزرعه اش و از بین رفتن محصولات کشاورزی اش زانوی غم بغل کرده بود، مبلغ صد و پنجاه دینار عطا کرد، در حالی که خسارت وارده بر او از صد و بیست دینار تجاوز نمی کرد. همچنین برای دلجویی بیشتر از او، وارد مزرعه او شد و از خداوند خواست تا محصولات او را زیاد کند (۱۷). آن امام مهربان با این گونه رفتارها علاوه بر آن که گرد غم از چهره درماندگان می زداید و به آنان امید زندگی می بخشد، به پیروان راستین و رهبران جامعه می آموزد که با تک تک افراد جامعه ارتباط نزدیک و مستقیم داشته باشند و در پیشامدهای ناگوار آنان را دریابند.

عبادت و بندگی

در میان مناقب بی شمار امام هفتم علیه السلام خلوت با معشوق و مناجات با قاضی الحاجات، درخشندگی خاصی دارد و بدین جهت آن حضرت را «عبد صالح، راهب بنی هاشم و زین المتعجدین» لقب داده اند. آن حضرت بسیاری از شب ها را تا سپیده صبح

به دعا و مناجات می پرداخت. نقل شده است که آن حضرت در اول شب وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله در مدینه شد و تا سپیده دم و در حال سجده این دعا را تکرار کرد: «عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك يا اهل التقوى و اهل المغفرة.» پس از ادای فریضه صبح تا طلوع آفتاب به تعقیبات می پرداخت و آن چنان با سوز و اشک تلاوت قرآن می کرد که هر شنونده‌ای بی اختیار می گریست (۱۸). عبادت و راز و نیاز آن بنده صالح خدا همگان را مجذوب خود ساخته بود، حتی زمانی که در زندان هارون الرشید قرار گرفت، از این که جای خلوت با دوست نصیبت شده است خدای را سپاس می گفت. فضل بن ربیع که به دستور هارون الرشید موسی بن جعفر علیه السلام را زندانی کرده بود، در نامه‌ای به خلیفه نوشت: اگر او را از من تحویل نگیری رهایش خواهم کرد، چون در مدت یکسال، در شبانه روز جز دعا و استغفار و طلب رحمت و مغفرت الهی کلمه‌ای از وی شنیده نشده است (۱۹). شقیق بلخی می گوید: در سال ۱۴۹ هجری قصد زیارت خانه خدا کردم و در «قادسیه (۲۰)» به کاروانی که عازم حج بود پیوستم. در میان آنان جوانی لاغر اندام و گندم گون و خوش سیما نظرم را جلب کرد. او جامه‌ای پشمی به تن داشت و به دور از افراد کاروان در گوشه‌ای نشست بود. پنداشتم او از صوفیه است و با این روش موجب زحمت همسفران خود خواهد شد. به قصد پند و اندرز نزد او رفتم. وی مرا با نام خطاب کرد و این آیه را تلاوت نمود: «اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم (۲۱)»؛ «از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید، چرا که برخی از گمان‌ها گناه است.» پس از آن از من جدا شد. در شگفت ماندم که چگونه نام مرا دانست و از درونم آگاهی داد؟! پس از طی راهی طولانی در «واقصه (۲۲)» او را دیدم که نماز می گذارد، در حالی که از خوف خدا اعضای بدنش لرزان و چشمانش گریان است. صبر کردم تا پس از نماز، از بد گمانی‌ام درباره وی - در دیدار قبلی - پوزش خواسته و حلاطیت بطلبم. او نماز را تمام کرد، آن گاه رو به من نمود و این آیه را تلاوت کرد: «وانی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی (۲۳)»؛ «و من در حق کسی که توبه کند و ایمان بیاورد و کاری شایسته پیش گیرد و به راه آید آمرزگارم.» سپس از من جدا شد. بار دیگر او را در منزل معروف میان راه مکه یعنی «زباله» در حال کشیدن آب از چاه دیدم. در همین حال طناب دلو بریده شد و دلو به درون چاه افتاد. آن گاه وی رو به آسمان کرد و گفت: خدایا! چون تشنه و گرسنه شوم تو خدای [روزی ده] من هستی. بار الها! چیزی جز این ظرف ندارم، پس آن را از من بگیر. شقیق می گوید: به خدا سوگند، دیدم که آب چاه فزونی گرفت تا این که ظرف را که از آب پر شده بود بر گرفت، وضو ساخت و چهار رکعت نماز گزارد. آن گاه به سوی پشته شنی رفت و چند دانه شن برداشته، در ظرف آب خوری ریخت، آن را تکان می داد و از آن می نوشید. نزد او رفتم و سلام کردم. او پاسخ سلام مرا داد. گفتم: از زیادی آنچه خداوند به تو ارزانی داشته به من بخوران. گفت: ای شقیق! پیوسته نعمت‌های پنهان و آشکار خداوند شامل حال ما می باشد، پس به خداوندت خوش گمان باش. آن گاه ظرف را به من داد و چون از آن ظرف نوشیدم محتوای ظرف را سویق و شکر یافتم، با آن سیر و سیراب شدم و چندین روز به آب و خوراک نیازمند نشدم. به خدا سوگند! هرگز گواراتر و لذیذتر و معطرتر از آن نوشیدم. او را تا زمانی که وارد مکه شدم، ندیدم. نیمه شبی او را در کنار «قبة الشراب» دیدم که نالان و گریان و با حال خشوع به نماز مشغول بود تا این که شب به پایان رسید. چون سپیده دمید، در مصلاهی خود نشست و به تسبیح پرداخت. سپس نماز صبح گزارد و گرد خانه خدا طواف کرد و از حرم خارج شد. وی را دنبال کردم، بر خلاف حالی که در بین راه داشت، دوستانی او را در بر گرفته بودند. مردم نیز گرد او جمع شده، به او سلام می دادند. از یکی از آنان پرسیدم: این جوان کیست؟ گفت: او موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. گفتم: اگر این رفتار از جز این خاندان سر می زد، جای شگفتی بود (۲۴).

پی‌نوشت‌ها

(۱) نک به: تاریخ بغداد ۱۳/۲۷؛ وفيات الاعیان ۵/۳۱۰؛ روضة الواعظین ۱/۲۲۱؛ سیر اعلام النبلاء ۶/۲۷۰؛ صفة الصفوة ۱/۱۹۱؛ مناقب

آل ابی طالب ۴/۳۴۹؛ اصول کافی ۲/باب موسی بن جعفر علیهما السلام؛ نورالابصار ۱۶۴؛ اعیان الشیعة ۲/۷ و عوام العلوم ۲/۱۵. ۲) ر. ک: به: بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۱، ط بیروت؛ دلائل الامامة، ص ۱۴۸؛ البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴۹. ۳) الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۴۸ (کتاب الزی والتجمل). ۴) سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۴؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۴۴۰-۳۷۷. ۵) حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۳۷۷ به نقل از اعلام الوری. ۶) البداية و النهایة، ج ۱۰، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۸۸، بیروت؛ عوالم العلوم، ج ۲۱، ص ۳۱۹-۳۲۲. ۷) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱، ح ۲۸. ۸) اثبات الوصیه، ص ۱۶۱؛ دلائل الامامة، ص ۳۰۴، ح ۲۵۸. ۹) آل عمران/۳۴. ۱۰) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۶، ط بیروت؛ تحف العقول، ص ۳۰۷، با اندکی تفاوت. ۱۱) ر. ک: به: الارشاد، ج ۲، ص ۲۲۴، (سلسله مؤلفات مفید)؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۵۷، ط بیروت. ۱۲) تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷؛ وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱. ۱۳) انعام/۱۲۴. ۱۴) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۷۱؛ تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۴۶؛ مقاتل الطالبین، ص ۴۹۹. ۱۵) وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۰۸؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۴، ط بیروت. ۱۶) الارشاد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۸؛ روضه الواعظین، ج ۱، ص ۲۱۵؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ط بیروت. ۱۷) تهذیب الکمال، ج ۲۹، ص ۴۶؛ اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۷. ۱۸) تاریخ بغداد، ۱۳/۳۰، تهذیب الکمال، ۲۹/۴۴، الارشاد، ۲/۲۳۵ (سلسله مؤلفات الشیخ المفید). ۱۹) مقاتل الطالبین، ص ۵۰۲. ۲۰) قریه‌ای است که جنگ معروف قادسیه در زمان خلافت عمر بن خطاب در سال ۱۶ هجری میان مسلمانان و ایرانیان در آن واقع شد. فرمانده مسلمانان سعد بن ابی وقاص بود و رستم، پهلوان و جنگ جوی نامی ایرانیان در این جنگ کشته شد و سپاه اسلام به پیروزی رسید. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۱-۲۹۲. ۲۱) حجرات/۱۲. ۲۲) منزلی در بین راه مکه و کوفه است. (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۵۴. ۲۳) طه/۸۲. ۲۴) بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۸۲، ط بیروت. و ر. ک: صفة الصفوة، ج ۱، ص ۴۴۱ و کشف الغمة، ج ۳، ص ۴.

امام کاظم (ع) قهرمان صبر و استقامت در بند زندان

نویسنده: حجة الاسلام والمسلمین محمد محمدی اشتهاردی می‌خواهیم به مناسبت، از هفتمین جلوه شمس هدی، وارث ولایت کبری، فروغ تابان امامت، حضرت موسی بن جعفر (ع) سخن به میان آوریم، گرچه فصل فصل کتاب زندگی سراسر درخشان او درس سازندگی، عرفان، اخلاق، مبارزه، عبودیت و ارزش‌های والای دیگر است، چرا که او خمیره‌ای از «روح القدس» و شکوه ابدی، و آینه و مظهر صفات جمال و جلال خداوندی بود. می‌خواهیم از گوشه زندان او پرده برداریم، آن جا که آزادمردی در بند را با یک جهان شکوه و وقار می‌نگریم، که امواج نیل صبر و مقاومتش چونان موسای کلیم (ع) فرعون عباسی را به لجه هلاکت و فلاکت افکنده است. او هم چون الماس در زندان تاریک بود، و هارون بر سریر سلطنت چون مهره‌ای تیره و بی‌بها. زندگی قهرمانانه امام (ع) در زندان، حقیقت توحید و ارتباط خالص با خدای بزرگ را نشان داد، و با صبر و مقاومتش بر ستمگران تاریخ آموخت که با بند و زنجیر، نمی‌توان چراغ آزادی و فضیلت را خاموش کرد. «کاظم» کلمه نبود، بلکه یک جهان مقاومت و ایستادگی در برابر جباران شکنجه‌گر بود، شکوهی وصف‌ناپذیر به بلندای خورشید بود، فریادی صاعقه‌خیز بر خرمن هستی پلید طاغوتیان. شمشیر علی (ع) در دست داشت و فریاد فاطمه (س) در حنجره، و خون حسین (ع) در رگهایش جاری بود، او وجود عینی قرآن بود، حرکت‌های پرصلابت، و واکنش قاطع او در برابر زورمندان زراندوز و تزویرگران سالوس صفت، چون طوفان کوبنده‌ای بود که روزگار آنها را سیاه می‌کرد. وصفش را از کوه دماوند پرسیدم، گفت: از من استوارتر است، از امواج کوه پیکر اقیانوس پرسیدم گفت: از من خروشان‌تر است، از خورشید پرسیدم گفت: از من درخشان‌تر است، از ماه پرسیدم گفت: از من تابان‌تر است، از غرش رعد و برق پرسیدم، گفتند: غرش او بر ستمگران جبار از غرش ما بلندتر و نافذتر است، از خدای بزرگ

پرسیدم، فرمود: بنده صالح ما است و همواره در سجده‌های طولانی با ما در راز و نیاز است، از قرآن پرسیدم، گفت: آیه آیه من در زندگیش دیده می‌شود، از پیامبر (ص) پرسیدم، فرمود: «جبرئیل برایم این پیام را از سوی خداوند آورد، که خداوند فرمود: موسیٰ عبدی و حبیبی و خیرتی؛ ۱ حضرت موسی بن جعفر (ع) بنده و دوست من، و برگزیده من از میان انسان‌ها است». برای یافتن این مفاهیم در زندگی امام کاظم (ع) نظر شما را به چند نمونه از مقاومت و صبر انقلابی و پرصلابت آن حضرت در برابر هارون الرشید، پنجمین طاغوت دیکتاتور عباسی، جلب می‌کنیم: ۱ هارون الرشید در سال ۱۷۹ ه. ق، در سفر حج وارد مدینه شد، و امام کاظم (ع) را به جرم این که تسلیم حکومت جابرانه او نبود، بلکه رو در روی او قرار گرفته بود، دستگیر کرده و همراه دژخیمان بی‌رحمش به سوی بصره فرستاد، و آن حضرت را در بصره به زندان افکندند، او در زندان آن چنان صبور و مقاوم بود که گویی حادثه‌ای در زندگی‌اش رخ نداده، بلکه مکرر به درگاه خدا سپاسگزاری می‌کرد و در دعا چنین می‌گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَسْئَلُكَ أَنْ تَفَرِّغَنِي لِعِبَادَتِكَ، اللَّهُمَّ وَقَدْ فَعَلْتَ فَلكَ الْحَمْدُ؛ ۲ خدایا تو بر حال من آگاهی که از درگاہت تقاضا داشتم مرا در خلوتگاه قرار دهی تا با فراغت بیشتر تو را عبادت کنم، تقاضایم را برآوردی، تو را شکر و سپاس می‌گویم». آری آن حضرت زندانی شدن را که در مسیر نهی از منکر بود، از نعمت‌های الهی می‌دانست، و از این که در زندان توفیق بیش‌تر برای ارتباط با خدا یافته، شکر و سپاس الهی را به جای می‌آورد. ۲ در آن هنگام که امام کاظم (ع) را به زندان سخت «سندی بن شاهک» بردند، و در آن جا تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفت، هارون یکی از درباریان خود به نام «ربیع» را طلبید، و او را مأمور کرد که به زندان نزد امام کاظم (ع) برود و از او دلجویی نماید و پیشنهاد آزاد شدن از زندان را به او بدهد، و به تقاضاهایش توجه کند. ربیع در زندان، به محضر امام کاظم (ع) رسید و به آن حضرت چنین گفت: «برادرت (هارون) مرا نزد تو فرستاده او سلام رساند و گفت به شما چنین عرض کنم؛ چیزهایی درباره تو به من خبر داده‌اند که مرا پریشان ساخت. از این رو، از مدینه تو را به این جا (بغداد) نزد خودم آوردم، در مورد آن چیزها تحقیق کردم دیدم، تو از همه عیوب پاک هستی، و فهمیدم که نسبت دروغ به تو داده‌اند. اینک با خود فکر کردم که تو را به خانه‌ات (در مدینه) بازگردانم، یا نزد خود نگهدارم، به این نتیجه رسیدم که اگر در نزد من باشی، سینه‌ام از عداوت تو خالی‌تر خواهد شد، و دروغ بدخواهان را آشکارتر خواهد کرد، من ربیع را مأمور نمودم تا هرگونه غذایی را مایل هستی و هرگونه تقاضایی داری تأمین کند، با کمال روگشادی از او بخواه که بر آورده خواهد شد». امام کاظم (ع) با کمال بی‌اعتنایی به پیام هارون، در دو جمله کوتاه و پرمعنی که نشان دهنده مقاومت و صلابتش بود، در پاسخ ربیع فرمود: «لَا حَاضِرٌ مَالِي فَيَنْفَعُنِي وَ لَمْ أُخْلَقْ سَوْوَلًا؛ اموال خودم در نزد من حاضر نیست تا از آن بهره‌مند گردم، و خداوند مرا درخواست کننده از خلق نیافریده است». آن گاه امام بی‌درنگ برخاست و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ وَ مَشْغُولٌ نَمَازٌ شَدَّ. اِی سرور من! هر گاه بر روی زمین خطی ترسیم شود، و موسی بن جعفر (ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی‌شوم، هرگز خارج نخواهد شد. ربیع، پس از انجام مأموریت، نزد هارون بازگشت و ماجرای ملاقات خود را با امام کاظم (ع) به هارون گزارش داد. هارون به ربیع گفت: «روحیه موسی بن جعفر (ع) را چگونه دیدی؟ و نظرت درباره او چیست؟» ربیع در پاسخ گفت: «یا سَیِّدِی! لَوْ حُطِّطَتْ فِي الْأَرْضِ خِطَّةٌ فَدَخَلَ فِيهَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (ع) ثُمَّ قَالَ لَا أُخْرَجُ مِنْهَا مَا خَرَجَ مِنْهَا؛ اِی سرور من! هر گاه بر روی زمین خطی ترسیم شود، و موسی بن جعفر (ع) وارد آن خط گردد، سپس بگوید از آن خط خارج نمی‌شوم، هرگز خارج نخواهد شد». هارون که امام کاظم (ع) را می‌شناخت و از مقاومت و اراده قاطع آن حضرت باخبر بود، سخن ربیع را تصدیق کرد و گفت: «همین گونه است که گفتم و من بیشتر دوست دارم که او در نزد من در همین جا (زندان بغداد) بماند.» [یعنی مقاومت و استواری او آن چنان محکم است که بازگشت او به مدینه برای حکومت ما خطر آفرین خواهد بود.] آن گاه هارون به ربیع گفت: «این موضوع محرمانه بماند، مبادا آن را برای کسی نقل کنی». ربیع می‌گوید: تا هارون زنده بود، از ترس او، این ماجرا را به کسی نگفتم. ۳۳ در مورد دیگر، هارون به وسیله یحیی بن خالد برای امام کاظم (ع) که در زندان بود، پیام داد که هر گاه به طور کوتاه عذرخواهی کنی که از ذمه سوگندم بیرون آیم، تو

را آزاد خواهم کرد، زیرا قبلاً سوگند یاد نموده‌ام تا اقرار نکنی که با من بدرفتاری نموده‌ای، تو را آزاد نسازم. امام کاظم (ع) با کمال بی‌اعتنایی به پیام هارون، به یحیی فرمود: «مرگ من نزدیک است و بیش از یک هفته در دنیا باقی نخواهم بود». ۴ امام هنگامی که این حدود را نام می‌برد، رنگ هارون لحظه به لحظه تغییر می‌کرد، به طوری که سیاه شد و فریاد زد: «دیگر برای ما چیزی نماند بنابراین بر مسند من بنشین.» [یعنی تو خواهان حکومت هستی، و با این بیان می‌گویی زمام امور رهبری باید در دست من باشد.] ۴ هارون خواست از راه تطمیع، امام کاظم (ع) را بفریبد، خود را به زندان فضل بن ربیع رسانید و امام با وساطت «فضل بن ربیع» نزد هارون آمد، هارون به حضرت احترام شایانی نمود، آن گاه پرسید: «چرا به دیدار ما نمی‌آیی؟» امام کاظم (ع) در پاسخ فرمود: «وسعت سلطنت و علاقه و دلبستگی تو به دنیا باعث شده که با تو ملاقات نکنم.» هارون مقداری درهم و دینار و خلعت، به آن حضرت اهدا کرد، امام کاظم (ع) آن را پذیرفت، و هنگام پذیرفتن چنین فرمود: «سوگند به خدا اگر هزینه مسأله ازدواج عزب‌های خاندان ابوطالب و در نتیجه قطع نسل آنها نبود، هرگز این پول‌ها را نمی‌پذیرفتم.» امام (ع) پس از این سخن، روی خود را به عنوان اعتراض از هارون برگردانید، و حمد و سپاس الهی را به جای آورد. ۵۵ هارون در ملاقاتی به امام کاظم (ع) عرض کرد: «فدک را (که حق شما است) بگیر تا آن را در اختیار شما بگذارم.» امام امتناع ورزید تا این که پس از اصرار بسیار هارون، امام فرمود: «آن را با حدودی که دارد می‌گیرم.» هارون گفت: حدود آن چقدر است؟ امام کاظم (ع) فرمود: «اگر حدود آن را مشخص کنم، آن را در اختیار من نمی‌گذاری.» هارون گفت: به حق جدت سوگند، آن را در اختیار شما می‌گذارم. امام کاظم (ع) فرمود: «حد اول آن، عَدَن است، حد دوم آن سمرقند است، حد سوم آن آفریقا است، و حد چهارم آن سیف البحر نزدیک جزایر ارمنستان است.» امام هنگامی که این حدود را نام می‌برد، رنگ هارون لحظه به لحظه تغییر می‌کرد، به طوری که سیاه شد و فریاد زد: «دیگر برای ما چیزی نماند بنابراین بر مسند من بنشین.» [یعنی تو خواهان حکومت هستی، و با این بیان می‌گویی زمام امور رهبری باید در دست من باشد.] امام کاظم (ع) فرمود: «من که گفتم اگر حدود فدک را مشخص کنم آن را در اختیار من نمی‌گذاری.» در این هنگام هارون تصمیم گرفت تا آن حضرت را به قتل برساند. ۶۶ هنگامی که امام کاظم (ع) در زندان بود، هارون به دلیل مقاصد شومی که داشت، کنیز زیبارویی را به عنوان خدمتگذاری به امام، به زندان فرستاد، آن کنیز را به زندان آوردند، و مراحم و الطاف هارون را به عرض امام رساندند [هارون می‌خواست از این طریق، امام را از خود خشنود سازد] امام آن کنیز را نپذیرفت و به عامری (شخصی که واسطه رساندن کنیز شده بود)، فرمود: به هارون بگو «بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ؛ بلکه این شما هستید که به هدایایتان شاد هستید». ۷ عامری بازگشت و ماجرا را به هارون گفت، هارون خشمگین شد و به عامری گفت: «به موسی بن جعفر (ع) بگو نه ما با رضایت تو، تو را زندانی کرده‌ایم و نه با رضایت تو خدمتگذار به نزد تو فرستاده‌ایم.» سپس کنیز را در آن جا رها کن و بیا، آن گاه خادم خود را مأمور کرد تا محرمانه وضع امام و کنیز را به او گزارش دهد. خادم پس از مدتی به هارون گزارش داد که آن کنیز آن چنان تحت تأثیر چهره ملکوتی امام کاظم قرار گرفته که به سجده افتاده و سر از سجده بر نمی‌دارد، و مکرر خدا را تسبیح و تقدیس می‌کند و می‌گوید «قُدُّوسٌ سُبْحَانُكَ سُبْحَانُكَ». هارون گفت سوگند به خدا موسی بن جعفر (ع) او را جادو نموده، او را نزد من بیاور، عامری کنیز را نزد هارون آورد، در حالی که کنیز از خوف خدا به شدت می‌لرزید هارون گفت: این چه حالی است که پیدا کرده‌ای؟ کنیز گفت: «امام را دیدم شب و روز غرق در عبادت و تسبیح است به آن حضرت گفتم برای خدمتگذاری شما آمده‌ام، چه کاری داری تا انجام دهم؟ فرمود: نیازی به تو ندارم، اینها چه خیال می‌کنند ناگاه به سویی متوجه شد، من نیز به آن سو متوجه شدم، باغی پرصفا با حوریان و غلمان دیدم، بی‌اختیار به سجده افتادم، تا این غلام مرا به این جا آورد. هارون خشمگین شد و دستور داد آن زن را تحت نظر بگیرند تا وقایع زندان را به کسی خبر ندهد، او هم چنان تحت نظر مشغول عبادت بود تا از دنیا رفت. ۸ (۱) محدث کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲۸، حدیث لَوْح. ۲) شیخ مفید، ارشاد مفید (ترجمه شده) ج ۲، ص ۲۳۲. ۳) محدث قمی، انوار البهیة، ص ۳۰۳ و ۳۰۴. ۴) همان. ۵) شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا،

ج ۱، ص ۷۶، و علامه مجلسی، بحار، ج ۴۸، ص ۲۱۷. ۶) محقق سروی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۲۱. ۷) نمل (۲۷) آیه ۳۶، این سخن در قرآن از زبان حضرت سلیمان (ع) نقل شده که به هدیه آورندگان بلقیس (ملکه کافر سبأ) فرمود. ۸) محقق سروی، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۹۸.

امامت

نگاهی کوتاه به ادله اثبات امامت امام کاظم علیه السلام

مقدمه

سعید دینی در روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ و به قولی ۱۲۹ ه. ق در سرزمین ابواء (بین مکه و مدینه) کودکی به دنیا آمد که نام او «موسی»، کنیه شریفش «ابوالحسن» و لقب مشهورش «کاظم» و القاب دیگر آن حضرت، صابر، امین و عبد صالح بود. او در سال ۱۸۳ ه. ق در زندان «سندی بن شاهک» بغداد به دستور هارون به شهادت رسید. پدر گرامی‌اش امام صادق علیه السلام، ششمین پیشوای شیعیان، رئیس مکتب تشیع و احیا کننده علوم نبوی بود و مادر ارجمند، عالمه و با فضیلتش، «حمیده» نام داشت. (۱) از سال ۱۴۸ ه. ق که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، بنا بر وصیت و نص پدر تا سال ۱۸۳ ه. ق عهده‌دار سرپرستی و امامت شیعیان گردید و دوران ۳۵ ساله امامتش در محیطی پراختناق و خفقان و همراه با تقیه گذشت. دوران امامت آن حضرت با حکومت ۴ تن از خلفای ستمگر عباسی همراه بود که به ترتیب عبارتند از: ۱ - منصور دوانیقی (۱۳۶ - ۱۵۸)؛ ۲ - محمد، معروف به مهدی (۱۵۸ - ۱۶۹)؛ ۳ - هادی (۱۶۹ - ۱۷۰)؛ ۴ - هارون (۱۷۰ - ۱۹۳) (۲). در چنین محیطی، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام علاوه بر مسئولیت امامت و رهبری جامعه اسلامی، موفق به تربیت شاگردان زیادی گردید و با وجود اختناق حاکم، عده زیادی از دانشمندان و بزرگان شیعه از علم و دانش آن حضرت استفاده کردند و روایات زیادی را در زمینه‌های مختلف از آن بزرگوار نقل نمودند. کثرت روایات فقهی ایشان بعد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام مؤیدی بر این ادعا است.

ادله امامت امام کاظم علیه السلام:

۱ - نصوص:

امام کاظم علیه السلام مانند سایر ائمه معصوم علیهم السلام از دو نوع نص بر امامت خویش برخوردار بود. الف) نصوص عام؛ یعنی نصوصی که امامت همه ائمه را اثبات می‌کند. ب) نصوص خاص؛ یعنی نصوصی که اختصاص به هر یک از ائمه دارد و در آن تصریح به امامت آن امام شده است. در اینجا فقط به دو نمونه از نصوص خاص بر امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام اشاره می‌کنیم: ۱ - «عن معاذبن کثیر، عن ابی عبد الله علیه السلام قال: قلت له: اسأل الله الذی رزق اباک منک هذه المنزله ان یرزقک من عقبک قبل الممات مثلها، فقال: قد فعل الله ذلک. قال: قلت من هو؟ - جعلت فداک - فاشار الی العبد الصالح وهو راقد فقال: هذا الراقد - وهو غلام -؛ (۳) معاذبن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدایی که این مقام را به شما روزی کرده می‌خواهم که تا پیش از وفات [شما] مانند آن را به نسل شما هم روزی کند. پس آن حضرت فرمود: خدا این کار را کرده است. عرض کردم: قربانت گردم، او کیست؟ اشاره به عبد صالح (از القاب امام موسی بن جعفر علیه السلام) کرد که خوابیده بود و فرمود: این خوابیده. و او در آن زمان کودک بود.» ۲ - «عن المفضل بن عمر قال: کنت عند ابی عبد الله علیه السلام فدخل ابو ابراهیم علیه السلام وهو غلام، فقال: استوص به وضع امره عند من تتق به من اصحابک؛ (۴) مفضل بن عمر می‌گوید: خدمت امام

صادق علیه السلام بودم که ابو ابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد در حالی که او جوانی بود. امام علیه السلام فرمودند: وصیت مرا درباره این بپذیر [و بدانکه او امام است] و امر [امامت] او را با هر کدام از اصحابت که مورد اطمینان است در میان بگذار. »

۲ - معجزات و کرامات

یکی از راههای اثبات امامت، معجزه و کرامت است. در ذیل برای اثبات امامت موسی بن جعفر علیه السلام برخی از معجزات و کرامات آن حضرت را نقل می‌کنیم: الف) «احمد بن مهران» از «ابی بصیر» روایت کرده است که می‌گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، به چه چیز امام شناخته می‌شود؟ فرمود: به چند خصلت شناخته می‌گردد که اولی آنها اینست که از پدرش سخنی و اشاره‌ای درباره امامت او صادر شده باشد تا همان حجت و دلیلی باشد، و دیگر آنکه از او پرسش شود و او پاسخ گوید و اگر پرسش نشد، خود آغاز سخن کند، و به اینکه بتواند از فردا خبر دهد و با مردم به هر زبانی که دارند گفتگو کند. سپس فرمود: ای ابا محمد تا برنخاسته‌ای یکی از این نشانه‌ها را به تو نشان خواهم داد. ابو بصیر می‌گوید: طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و به زبان عربی با آن جناب سخن گفت و موسی بن جعفر علیهما السلام به فارسی پاسخش را داد. مرد خراسانی گفت: به خدا سوگند، اینکه من با شما به زبان فارسی گفتگو نکردم برای این بود که گمان کردم شما فارسی را خوب نمی‌دانی! حضرت فرمودند: سبحان الله، اگر من نتوانم به خوبی پاسخ تو را بدهم، پس برتری من بر تو در شایستگی منصب امامت چیست؟ سپس فرمودند: ای ابا محمد! همانا امام کسی است که زبان هر یک از مردم و هم‌چنین زبان پرنده و هر جاننداری را به خوبی بداند (۵). ۲ - «محمد بن مفضل» روایت می‌کند که در میان اصحاب ما در مورد مسح پا در وضو اختلاف صورت گرفت، بدین صورت که آیا مسح از سرانگشتان تا کعبین است یا بالعکس؟ سرانجام «علی بن یقظین» (وزیر هارون که از خواص امام کاظم علیه السلام بود و به دستور امام در جهت پشتیبانی از شیعه در دربار هارون با تقیه سپری می‌کرد) نامه‌ای در مورد کیفیت وضو و اختلافی که صورت گرفته بود به امام نوشت. عبارت او چنین بود: «جان ما فدای تو باد، به درستی که اصحاب در مسح پاها اختلاف کرده‌اند، اگر مصلحت می‌بینید آن را به خط مبارک خود بنویسید تا عمل من با آنچه شما به‌جا می‌آورید موافق باشد، انشاء الله.» آن حضرت در پاسخ وی نوشت: «من به تو امر می‌کنم که در وضو سه بار آب در دهان کنی و سه بار آب در بینی و سه بار روی خود را بشویی و محاسن خود را خلال کنی و هر دو دست خود را تا مرفق سه بار و تمام سر و ظاهر هر دو گوش و باطن آن را مسح کنی و سه بار هر دو پا را تا کعبین بشویی.» نوشته آن حضرت به «علی بن یقظین» رسید و از پاسخ امام تعجب کرد، در عین حال گفت: مولای من به آنچه فرموده اعلم است و من امر او را امتثال می‌نمایم و طبق فرمایش امام علیه السلام عمل می‌کنم. در این زمان بدگویان نزد هارون بدگویی شدیدی از علی بن یقظین می‌کردند و می‌گفتند او رافضی است. با اینکه هارون بارها او را امتحان کرده بود، خواص خود را جمع نموده و در مورد وزیر خود به مشورت پرداخت. عده‌ای از آنان گفتند اگر صلاح می‌بینید او را با وضو گرفتنش در هنگام نماز امتحان کنید، زیرا روافض در وضو با ما اختلاف دارند و نسبت به ما عمل کمتری را انجام می‌دهند. هارون پذیرفت و تصمیم بر این شد که با این روش از مذهب «علی بن یقظین» مطلع گردد. او وزیر خود را به خانه دعوت کرد و با کارهای متفرقه او را مشغول ساخت تا وقت نماز شد. «علی بن یقظین» حجره‌ای را که در آن بود، خلوت نموده و مهیای وضو گردید، هارون نیز از کنار دیوار او را زیر نظر داشت و وضو گرفتن او را به صورت کامل مشاهده نمود و به یقین رسید که علی بن یقظین بر مذهبی است که او بر آن است و با صدای بلند گفت: ای «علی بن یقظین» دروغ گفت آن که گمان کرد تو از روافض هستی. و ارادت هارون به او بیش از پیش گردید. بعد از آن ماجرا، نامه‌ای از حضرت کاظم علیه السلام به علی بن یقظین رسید، به این مضمون که: در وضو ابتدا یکبار صورت خود را به قصد واجب بشوی و یکبار دیگر به قصد استحباب و دستهای خود

را از مرفق این چنین بشوی و پیش سر خود را و ظاهر هر دو قدم خود را از بقیه تری وضوی خودت مسح کن؛ همچنان که خداوند متعال فرموده است. پس به تحقیق آنچه را بر تو می‌ترسیدیم زایل شد. (۶) در پایان با اشعاری در مدح امام موسی بن جعفر علیه السلام از کتاب خزائن الاشعار جوهری کلام خود را به پایان می‌بریم: پرسید عارفی که بگو کیست یار تو گفتیم به او، نشین و بشنو که یار من هم‌زاده نبی بود و بضعه بتول سر علی، مقام جلی، نور منجلی آن موسی که موسی در طور کوی او از آدم و مسیح به درگاه جود او هفتم گهر که بعد از شش گوهر ثمین ای آفتاب برج ولایت که آفتاب آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب شاهها به غیر صادر اول که جد تو است «ذاکر» تهی نموده دل از ذکر ماسوی کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است نور خدا و مظهر حق، عین داور است سبط نبی، ولی خداوند اکبر است هفتم امام حضرت موسی بن جعفر است منزل گرفته محو تجلای دیگر است چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است صلب مظهرش صدف پنج گوهر است در پیش مهر رویت از ذره کمتر است معلوم شد که علت غائی مؤخر است عالم تمام مشتق و ذات تو مصدر است جز ذکر تو که ذکر خدا و پیمبر است (۷)

پی‌نوشت‌ها

(۱) اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۳، انتشارات نشر ادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیة، با ترجمه علی بن حسین زواری؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۵، انتشارات جاویدان علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۱ ه. ش؛ مفید، تاریخ ارشاد، ج ۲، ص ۲۰۷، انتشارات علمیة اسلامیة، چاپ دوم، مترجم: سید هاشم رسولی محلاتی؛ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵، انتشارات علمیة اسلامیة، مترجم: سید جواد مصطفوی. (۲) مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۱۳، انتشارات توحید، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش. (۳) کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸۲، انتشارات علمیة اسلامیة، مترجم: سید جواد مصطفوی. (۴) همان، ص ۸۳. (۵) اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۱؛ انتشارات ادب الحوزه، کتابفروشی اسلامیة، با ترجمه علی بن حسین زواری؛ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۲۱۷؛ انتشارات علمیة اسلامیة، چاپ دوم، مترجم سید هاشم رسولی محلاتی. (۶) همان، صص ۲۳ - ۲۵. (۷) مرحوم عباسی حسینی جوهری، خزائن الاشعار، ص ۶۴، انتشارات مسجد جمکران، چاپ سوم، ۱۳۷۸ ه. ش.

حضرت موسی بن جعفر (ع)

سلام

السلام علی المعذب فی قعر السجون و ظلم المطامیر، ذی الساق المرضوض بحلق القيود درود بر آن سروری که در تنگنای زندان‌ها و در تاریکیهای زیر زمین‌ها، حلقه‌های زنجیر پاهای مبارکش را مجروح ساخته بود.

نام

نام امام هفتم ما، موسی و لقب آن حضرت کاظم (ع) کنیه آن امام (ابوالحسن) و (ابو ابراهیم) است. شیعیان و دوستداران لقب (باب الحوائج) به آن حضرت داده‌اند. تولد امام موسی کاظم (ع) روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال ۱۲۸ هجری در (ابواء) اتفاق افتاد. دوران امامت امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) مقارن بود با سالهای آخر خلافت منصور عباسی و در دوره خلافت هادی و سیزده سال از دوران خلافت هارون که سخت‌ترین دوران عمر آن حضرت به شمار است. امام موسی کاظم (ع) از حدود ۲۱ سالگی بر اثر وصیت پدر بزرگوار و امر خداوند متعال به مقام بلند امامت رسید، و زمان امامت آن حضرت سی و پنج سال و اندکی بود و مدت امامت آن حضرت از همه ائمه بیشتر بوده است، البته غیر از حضرت ولی عصر (عج). صفات ظاهری و باطنی و اخلاق

آن حضرت

صورت و سیرت

کاظم (ع) دارای قامتی معتدل بود. صورتش نورانی و گندمگون و رنگ مویش سیاه و انبوه بود. بدن شریفش از زیادی عبادت ضعیف شد، ولی همچنان روحی قوی و قلبی تابناک داشت. (۸۳) امام کاظم (ع) به تصدیق همه مورخان، به زهد و عبادت بسیار معروف بوده است. موسی بن جعفر از عبادت و سختکوشی به (عبد صالح) معروف و در سخاوت و بخشندگی مانند نیاکان بزرگوار خود بود. بدره‌های (کیسه‌های) سیصد دیناری و چهارصد دیناری و دو هزار دیناری می‌آورد و بر ناتوانان و نیازمندان تقسیم می‌کرد. (۸۴) از حضرت موسی کاظم (ع) روایت شده است که فرمود: (پدرم) امام صادق (ع) پیوسته مرا به سخاوت داشتن و کرم کردن سفارش می‌کرد. امام (ع) با آن کرم و بزرگواری و بخشندگی خود لباس خشن بر تن می‌کرد، چنانکه نقل کرده اند: (امام بسیار خشن پوش و روستایی لباس بود) (۸۵) و این خود نشان دیگری است از بلندی روح و صفای باطن و بی‌اعتنایی آن امام به زرق و برقه‌های گول زنده دنیا. امام موسی کاظم (ع) نسبت به زن و فرزندان و زیردستان بسیار با عاطفه و مهربان بود. همیشه در اندیشه فقرا و بیچارگان بود، و پنهان و آشکار به آنها کمک می‌کرد. برخی از فقراى مدینه او را شناخته بودند اما بعضی - پس از تبعید حضرت از مدینه به بغداد - به کرم و بزرگواریش پی بردند و آن وجود عزیز را شناختند. امام کاظم (ع) به تلاوت قرآن مجید انس زیادی داشت. قرآن را با صدایی حزین و خوش تلاوت می‌کرد. آن چنان که مردم در اطراف خانه آن حضرت گرد می‌آمدند و از روی شوق و رقت‌گریه می‌کردند. بدخواهانی بودند که آن حضرت و اجداد گرامیش را - روی در روی - بد می‌گفتند و سخنانی دور از ادب به زبان می‌راندند، ولی آن حضرت با بردباری و شکیبایی با آنها روبرو می‌شد، و حتی گاهی با احسان آنها را به صلاح می‌آورد، و تنبیه می‌فرمود. تاریخ، برخی از این صحنه‌ها را در خود نگهداشته است. لقب "کاظم" از همین جا پیدا شد. کاظم یعنی: نگهدارنده و فروخورنده خشم. این رفتار در برابر کسی یا کسانی بوده که از راه جهالت و نادانی یا به تحریک دشمنان به این کارهای زشت و دور از ادب دست می‌زدند. رفتار حکیمانه و صبورانه آن حضرت (ع) کم کم، بر آنان حقانیت خاندان عصمت و اهل بیت (ع) را روشن می‌ساخت، اما آنجا که پای گفتن کلمه حق - در برابر سلطان و خلیفه ستمگری - پیش می‌آمد، امام کاظم (ع) می‌فرمود: "قل الحق و لو کان فیه هلاکک" یعنی: حق را بگو اگرچه آن حقگویی موجب هلاک تو باشد. ارزش والای حق به اندازه ای است که باید افراد در مقابل حفظ آن نابود شوند. در فروتنی - مانند صفات شایسته دیگر خود - نمونه بود. با فقرا می‌نشست و از بینوایان دلجویی می‌کرد. بنده را با آزاد مساوی می‌دانست و می‌فرمود همه، فرزندان آدم و آفریده‌های خدائیم. از ابوحنیفه نقل شده است که گفت: "او را در کودکی دیدم و از او پرسشهایی کردم چنان پاسخ داد که گویی از سرچشمه ولایت سیراب شده است. براستی امام موسی بن جعفر (ع) فقیهی دانا و توانا و متکلمی مقتدر و زبردست بود." محمد بن نعمان نیز می‌گوید: "موسی بن جعفر را دریایی بی پایان دیدم که می‌جوشید و می‌خروشید و بذرهای دانش به هر سو می‌پراکند.

نص بر امامت امام موسی کاظم

۱ داود بن کثیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم و خداوند مرا پیش مرگ شما کند اگر خدای ناکرده مرگ شما فرا رسید پس از شما امام کیست؟ حضرت فرمود: پسر من موسی ... ۲- مفضل بن عمر گفت: به مولای خودم امام صادق علیه السلام عرض کردم اگر صلاح میدانید امام پس از خود را معرفی نمایید. حضرت فرمود: الامام من بعدی بنی موسی ... امام پس از من فرزندان موسی است و نسل امامت از اوست و حجه بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی یک به یک امامان پس از وی هستند. ۳- عیسی بن عبدالله بن عمرین ثامن ایطالب گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند آن روز را نیآورد

که من مرگ شما را شاهد باشم ولی اگر چنین شد چه کسی را امام خود بدانم؟ حضرت به پسرش موسی اشاره فرمود ... ۴- فیض بن مختار گفت: به امام صادق علیه‌السلام گفتم دستم را بگیر و از آتش نجات بده امام ما بعد از شما کیست؟ و در این هنگام موسی بن جعفر که کودک‌کی بیش نبود وارد شد، حضرت فرمود: این است امام شما به او متمسک باش. ۵- سلیمان بن خالد گفت: روزی که اصحاب بدور حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام حلقه زده بودند آن حضرت فرزندش ابوالحسن موسی را صدا کردند و او را به ما به عنوان امام پس از خود معرفی نمود فرمودند: علیکم بهذا بعدی فهو والله صاحبکم بعدی. شما را پس از خود به این پسر ارجاع می‌دهم قسم به خدا بعد از او صاحب شما و مقصدی امر امامت است. امام (ع) در سنگر تعلیم حقایق و مبارزه نشر فقه جعفری و اخلاق و تفسیر و کلام که از زمان حضرت صادق (ع) و پیش از آن در زمان امام محمد باقر (ع) آغاز و عملی شده بود، در زمان حضرت امام موسی کاظم (ع) نیز به پیروی از سیره نیاکان بزرگوارش همچنان ادامه داشت، تا مردم بیش از پیش به خط مستقیم امامت و حقایق مکتب جعفری آشنا گردند، و این مشعل فروزان را از ورای اعصار و قرون به آیندگان برسانند. خلفای عباسی بنا به روش ستمگرانه و زیاده روی در عیش و عشرت، همیشه در صدد نابودی بنی هاشم بودند تا اولاد علی (ع) را با داشتن علم و سیادت از صحنه سیاست و تعلیم و ارشاد کنار زنند، و دست آنها را از کارهای کشور اسلامی کوتاه نمایند. اینان برای اجراء این مقصود پلید کارها کردند، از جمله: چند تن از شاگردان مکتب جعفری را تشویق نمودند تا مکتبی در برابر مکتب جعفری ایجاد کنند و به حمایتشان پرداختند. بدین طریق مذاهب حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی هر کدام با راه و روش خاص فقهی پایه ریزی شد. حکومت‌های وقت و بعد از آن - برای دست یابی به قدرت - از این مذاهب پشتیبانی کرده و اختلاف آنها را بر وفق مراد و مقصود خود دانسته اند. در سالهای آخر خلافت منصور دوانیقی که مصادف با نخستین سالهای امامت حضرت موسی بن جعفر (ع) بود (بسیاری از سادات شورش - که نوعاً از عالمان و شجاعان و متقیان و حق طلبان اهل بیت پیامبر (ص) بودند و با امامان نسبت نزدیک داشتند - شهید شدند. این بزرگان برای دفع ستم و نشر منشور عدالت و امر به معروف و نهی از منکر، پیاپی خواستند و سرانجام با اهداء جان خویش، به جوهر اصلی تعالیم اسلام جان می‌دادند، و جانهای خفته را بیدار می‌کردند. طلوعها و غروبها را در آبادیهای اسلامی به رنگ ارغوانی در می‌آوردند و بر در و دیوار شهرها نقش جاوید می‌نگاشتند و بانگ اذان مؤذنان را بر مأذنه های مساجد اسلام شعله ور می‌ساختند). (۸۶) در مدینه کارگزاران مهدی عباسی فرزند منصور دوانیقی در عمل، همان رفتار زشت دودمان سیاه بنی امیه را پیش گرفتند، و نسبت به آل علی (ع) آنچه توانستند بد رفتاری کردند. داستان دردناک (فخ) (۸۷) در زمان هادی عباسی پیش آمد. علت بروز این واقعه این بود که (حسین بن علی بن عابد) از اولاد حضرت امام حسن (ع) که از افتخارات سادات حسنی و از بزرگان علمای مدینه و رئیس قوم بود، به یاری عده ای از سادات و شیعیان در برابر بیدادگری (عبدالعزیز عمری) که مسلط بر مدینه شده بود، قیام کردند و با شجاعت و رشادت خاص در سرزمین فخ عده زیادی از مخالفان را کشتند، سرانجام دشمنان دژخیم این سادات شجاع را تنگنای محاصره قرار دادند و به قتل رساندند و عده ای را نیز اسیر کردند. مسعودی می‌نویسد: بدنهایی که در بیابان ماند طعمه درندگان صحرا گردید. (۸۸) سیاهکاریهای بنی عباس منحصر به این واقعه نبود. این خلفای ستمگر صدها سید را زیر دیوارها و میان ستونها گچ گرفتند، و صدها تن را نیز در تاریکی زندان‌ها حبس کردند و به قتل رساندند. عجب آنکه این همه جنایتها را زیر پوشش اسلامی و به منظور فرو خواباندن فتنه انجام می‌دادند. حضرت موسی بن جعفر (ع) را هرگز در چنین وضعی و با دیدن و شنیدن آن همه مناظر دردناک و ظلمهای بسیار، آرامشی نبود. امام به روشنی می‌دید که خلفای ستمگر در پی تباه کردن و از بین بردن اصول اسلامی و انسانی اند. امام کاظم (ع) سالها مورد اذیت و آزار و تعقیب و زجر بود، و در مدتی که از ۴ سال تا ۱۴ سال نوشته‌اند تحت نظر و در تبعید و زندان‌ها و تک سلولها و سیاهچال‌های بغداد - در غل و زنجیر - بسر می‌برد. امام موسی بن جعفر (ع) بی آنکه - در مراقبت از دستگاه جبار هارونی - بیمی به دل راه دهد به خاندان و بازماندگان سادات رسیدگی می‌کرد و از گردآوری و حفظ آنان و جهت دادن به بقایای آنان غفلت نداشت. آن زمان که امام (ع)

در مدینه بود، هارون کسانی را بر حضرت گماشته بود تا از آنچه در گوشه و کنار خانه امام (ع) می‌گذرد، وی را آگاه کنند. هارون از محبوبیت بسیار و معنویت نافذ امام (ع) سخت بیمناک بود. چنانکه نوشته‌اند که هارون، درباره امام موسی بن جعفر (ع) می‌گفت: (می‌ترسم فتنه‌ای برپا کند که خونها ریخته شود) (۸۹) و پیداست که این (قیامهای مقدس) را که سادات علوی و شیعیان خاص رهبری می‌کردند و گاه خود در متن آن قیامها و اقدامهای شجاعانه بودند از نظر دستگاه حاکم غرق در عیش و تنعم بناحق (فتنه) نامیده می‌شد. از سوی دیگر این بیان هارون نشانگر آن است که امام (ع) لحظه‌ای از رفع ظلم و واژگون کردن دستگاه جباران غافل نبوده است. وقتی مهدی عباسی به امام (ع) می‌گوید (آیا مرا از خروج خویش در ایمنی قرار می‌دهی) (۹۰) که دستگاه ستمگر عباسی از امام (ع) و یاران و شیعیانش داشته است. براسی نفوذ معنوی امام موسی کاظم (ع) در دستگاه حاکم به حدی بود که کسانی مانند علی بن یقطین صدراعظم (وزیر) دولت عباسی، از دوستداران حضرت موسی بن جعفر (ع) بودند و به دستورات حضرت عمل می‌کردند. سخن چنان دستگاه از علی بن یقطین در نزد هارون سخنها گفته و بدگوئیه کرده بودند، ولی امام (ع) به وی دستور فرمود با روش ماهرانه و تاکتیک خاص اغفالگرانه (تقیه) که در مواردی، برای رد گمی حیل‌های دشمن ضروری و شکلی از مبارزه پنهانی است، در دستگاه هارون بماند و به کمک شیعیان و هواخواهان آل علی (ع) و ترویج مذهب و پیشرفت کار اصحاب حق، همچنان پای فشارد - بی آنکه دشمن خونخوار را از این امر آگاهی حاصل شود. سرانجام بدگوئی‌هایی که اطرافیان از امام کاظم (ع) کردند در وجود هارون کارگر افتاد و در سفری که در سال ۱۷۹ هـ به حج رفت، بیش از پیش به عظمت معنوی امام (ع) و احترام خاصی که مردم برای امام موسی الکاظم (ع) قائل بودند پی برد. هارون سخت از این جهت، نگران شد. وقتی به مدینه آمد و قبر منور پیامبر اکرم (ص) را زیارت کرد، تصمیم بر جلب و دستگیری امام (ع) یعنی فرزند پیامبر گرفت. هارون صاحب قصرهای افسانه‌ای در سواحل دجله، و دارنده امپراطوری پهناور اسلامی که به ابر خطاب می‌کرد: (بار که هر کجا بیاری در کشور من باریده‌ای و به آفتاب می‌گفت بتاب که هر کجا بتابی کشور اسلامی و قلمرو من است!) آن چنان از امام (ع) هراس داشت که وقتی قرار شد آن حضرت را از مدینه به بصره آورند، دستور داد چند کجاوه با کجاوه امام (ع) بستند و بعضی را نابهنگام و از راههای دیگر ببرند، تا مردم ندانند که امام (ع) را به کجا و با کدام کسان بردند، تا یأس بر مردمان چیره شود و به بودن رهبر حقیقی خویش خوگیرند و سر به شورش و بلوا بر ندارند و از تبعیدگاه امام (ع) بی‌خبر بمانند. و این همه بازگو کننده بیم و هراس دستگاه بود، از امام (ع) و از یارانی که - گمان می‌کرد - همیشه امام (ع) آماده خدمت دارد می‌ترسید، این یاران با وفا - در چنین هنگامی - شمشیرها برافرازند و امام خود را به مدینه بازگردانند. این بود که با خارج کردن دو کجاوه از دو دروازه شهر، این امکان را از طرفداران آن حضرت گرفت و کار تبعید امام (ع) را فریبکارانه و با احتیاط انجام داد. باری، هارون، امام موسی کاظم (ع) را - با چنین احتیاطها و مراقبت‌هایی از مدینه تبعید کرد. هارون، ابتدا دستور داد امام هفتم (ع) را با غل و زنجیر به بصره ببرند و به عیسی بن جعفر بن منصور که حاکم بصره بود، نوشت، یک سال حضرت امام کاظم (ع) را زندانی کند، پس از یک سال والی بصره را به قتل امام (ع) مأمور کرد. عیسی از انجام دادن این قتل عذر خواست. هارون امام را به بغداد منتقل کرد و به فضل بن ربیع سپرد. مدتی حضرت کاظم (ع) در زندان فضل بود. در این مدت و در این زندان امام (ع) پیوسته به عبادت و راز و نیاز با خداوند متعال مشغول بود. هارون، فضل را مأمور قتل امام (ع) کرد ولی فضل هم از این کار کناره جست. باری، چندین سال امام (ع) از این زندان به آن زندان انتقال می‌یافت. در زندان‌های تاریک و سیاهچالهای دهشتناک، امام بزرگوار ما با محبوب و معشوق حقیقی خود (الله) راز و نیاز می‌کرد و خداوند متعال را بر این توفیق عبادت که نصیب وی شده است سپاسگزاری می‌نمود. عاقبت آن امام بزرگوار در سال ۱۸۳ هجری در سن ۵۵ سالگی به دست مردی ستمکار به نام (سندی بن شاهک) و به دستور هارون مسموم و شهید شد. شگفت آنکه، هارون با توجه به شخصیت والای موسی بن جعفر (ع) پس از درگذشت و شهادت امام نیز اصرار داشت تا مردم این خلاف حقیقت را بپذیرند که حضرت موسی بن جعفر (ع) مسموم نشده بلکه به مرگ طبیعی از دنیا رفته

است، اما حقیقت هرگز پنهان نمی‌ماند. بدن مطهر آن امام بزرگوار را در مقابر قریش - در نزدیکی بغداد - به خاک سپردند. از آن زمان آن آرامگاه عظمت و جلال پیدا کرد، و مورد توجه خاص واقع گردید، و شهر (کاظمین) از آن روز بنا شد و روی به آبادی گذاشت. (۹۱)

زنان و فرزندان

تعداد زوجات حضرت موسی بن جعفر (ع) روشن نیست. بیشتر آنها از کنیزان بودند که اسیر شده و حضرت موسی کاظم (ع) آنها را می‌خریدند و آزاد کرده یا عقد می‌بستند. نخستین زوجه آن حضرت (تکتم) یا (حمیده) یا (نجمه) دارای تقوا و فضیلت بوده و زنی بسیار عفیفه و بزرگوار و مادر امام هشتم شیعیان حضرت رضا (ع) است. فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) را ۳۷ تن نوشته اند: ۱۹ پسر و ۱۸ دختر که ارشد آنها حضرت علی بن موسی الرضا (ع) وصی و امام بعد از آن امام بزرگوار بوده است. حضرت احمد بن موسی (شاهچراغ) که در شیراز مدفون است. حضرت محمد بن موسی نیز که در شیراز مدفون است. حضرت حمزه بن موسی که در ری مدفون می‌باشد. از دختران آن حضرت، حضرت فاطمه معصومه در قم مدفون است، و قبه و بارگاهی با عظمت دارد. سایر اولاد و سادات موسوی هر یک مشعلدار علم و تقوا در زمان خود بوده اند، که در گوشه و کنار ایران و کشورهای اسلامی پراکنده شده، و در همانجا مدفون گردیده اند، روحشان شاد باد. صفات و سجایای حضرت موسی بن جعفر (ع) بسیار جعفر (ع) به جرم حقگویی و به جرم ایمان و تقوا و علاقه مردم زندانی شد. حضرت موسی بن جعفر (ع) را به جرم فضیلت و اینکه از هارون الرشید در همه صفات و سجایا و فضایل معنوی برتر بود به زندان انداختند. شیخ مفید درباره آن حضرت می‌گوید: (او عابدترین و فقیه‌ترین و بخشنده‌ترین و بزرگ منش‌ترین مردم زمان خود بود، زیاد تضرع و ابتهاج به درگاه خداوند متعال داشت. این جمله را زیاد تکرار می‌کرد) ((اللهم انی أسألك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب)) (خداوندا در آن زمان که مرگ به سراغم آید راحت و در آن هنگام که در برابر حساب اعمال حاضر می‌کنی عفو را به من ارزانی دار). امام موسی بن جعفر (ع) بسیار به سراغ فقرا می‌رفت. شبها در ظرفی پول و آرد و خرما می‌ریخت و به وسائلی به فقرای مدینه می‌رساند، در حالی که آنها نمی‌دانستند از ناحیه چه کسی است. هیچکس مثل او حافظ قرآن نبود، با او از خوشی قرآن می‌خواند، قرآن خواندنش حزن و اندوه مطبوعی به دل می‌داد، شنوندگان از شنیدن قرآنش می‌گریستند، مردم مدینه به او لقب (زین المجتهدین) داده بودند. مردم مدینه روزی که از رفتن امام خود به عراق آگاه شدند، شور و ولوله و غوغایی عجیب کردند. آن روزها فقرای مدینه دانستند چه کسی شبها و روزها برای دلجویی به خانه آنها می‌آمده است.

از سخنان موسی بن جعفر (ع)

۱ - کوشش کنید اوقات شبانه روزی خود را به چهار بخش قسمت کنید: بخشی برای نیایش با خدا بخشی دیگر برای تأمین معاش و زندگی، بخش سوم برای معاشرت با برادران دینی که مورد اعتماد شما هستند و می‌توانند لغزشهای شما را یاد آورند و در باطن خیرخواه شما می‌باشند، و بخش چهارم برای پرداختن به تفریحات سالم و لذات مشروع، شما در پرتو این برنامه می‌توانید وظایف خود را در سه مورد دیگر نیز بخوبی انجام دهید. ۲ - هرگز با خود از فقر سخن نگوئید، و به عمر طولانی نیندیشید زیرا هر کس خود را فقیر پندارد یا در فکر فقر در آینده باشد بخل می‌ورزد، و هر کس به عمر طولانی بیندیشد آزمند می‌شود. در زندگی دنیا از لذت‌های حلال و آنچه به آبروی شما لطمه نمی‌زند و اسراف شمرده نمی‌شود، بهره مند شوید و از این راه به انجام وظایف دینی کمک بگیرید، زیرا: هر کس که دنیای خود را به خاطر دین، یا دین را به خاطر دنیا ترک نماید از ما نیست. ۳ - خود را از غضب خدا حفظ کن و سخن حق را بی پروا بگو هر چند نابودی تو در آن باشد. اما بدان که حق موجب نابودی نیست بلکه نجات دهنده

است. باطل را همواره رها کن. هر چند نجات تو در آن باشد و هرگز باطل نجات بخش نیست، بالاخره سبب نابودی است. ۴ - دانشمند را بخاطر علمش بزرگ بدار و از مجادله با او بپرهیز، و نادان را بخاطر نادانیش کوچک دار، ولی طردش نکن بلکه او را نزدیک بخوان و به او دانش بیاموز

پیشوای هفتم حضرت امام موسی بن جعفر (ع)

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم آن هنگام در غروب گهان که سر شاخه های سرفراز نخل به نوازش نسیم، سر بن گوش یکدیگر می نهند، نشید حماسه ی آرام زندگانی تو را نجوا می کنند ... و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور، می گزارند ... آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته ی آسمان، می ترکد و رگبار سرشک ابر، سرازیر می شود، این اشک اندوه پیروان ستم کشیده ی توست که به پهنای گونه ی تاریخ بر تو گریسته‌اند ... آه ای امام راستین و بزرگ! پرده های ستبر سرشک، ما را از دیدن حماسه ی مقاومت و پایداری و سر انجام جانسپاری تو در راه حق، باز نخواهد داشت و اگر بر تو می گرییم، ایستاده می گرییم تا ایستادگی تو را سپاس گفته و هم تاریخ و هستی، پیش پای مقاوم تو، به احترام برخاسته باشیم. پاکترین درود، از زیباترین و شجاعترین جایگاه دلمان بر تو باد ... همواره تا هر گاه ... روستای ابواء (۱)، آنروز صبح (۲) گویی دیگر گونه می نمود، پرتو آفتاب نخل های سر بلند را تا کمر طلایی کرده و سایه های دراز روی بامهای گلی روستا، انداخته بود ... صدای شتران و صدای گوسفندانی که پیشاپیش چوپانان، آماده ی رفتن به صحرا بودند، بذر نشاط صبحگاهی را در دل می کاشت و گوش را از آوای زندگی می انباشت ... کنار روستا و روی غدیر و برکه ای که زنان از زلال آرام آن، آب بر می داشتند، اینک نسیم نوازشگر از گذار آرام خود موج می افکند، و چند پرستو، شتاب ناک و پر نشاط، از روی آن به این سوی و آنسوی می پریدند و هر از چند گاه، سینه ی سرخ خویش را که گویی از هرم گرمای سجیل عام الفیل (۳)، هنوز داغ بود، به آب می زدند ... کمی آن سوتر، تک نخلی، چتر سبز و بلند خود را بر گوری افشانده بود و زنی در آن صبحگاه، بر آن خم شده و با حرمت و حشمت بوسه بر خاک آن می زد و آرام آرام می گریست ... و زیر لب چیزهایی می گفت. از کلام او، آنچه نسیم با خود می آورد، گویی این کلمات و جملات شنیده می شد: - درود بر تو، آمنه! ای مادر گرمای پیامبر ... خدا تو را - که چنان دور از زادگاه خویش، فرو مردی - با رحمت خود همراه کند ... اینک، من، حمیده، عروس توام، کودکی از سلاله ی فرزند تو را در شکم دارم و با دردی که از شامگاه دوشینه می کشم، گمان می برم که هم امروز، این کودک خجسته را، در این روستا، و در کنار گور تو به دنیا آورم ... آه، ای بانوی بزرگ خفته در خاک، شوهرم به من فرموده است که این فرزند من، هفتمین، جانشین فرزندان پیامبر، خواهد بود ... بانوی من! از خداوند بخواهید که فرزندم را سالم به دنیا آورم ... آفتاب صبح، از سر شاخه های تنها نخل رویده بر آن گور، پائین آمده و بر خاک افتاده بود ... حمیده، سنگین و محتشم برخاست، دنباله ی تن پوش خود را که از خاک گور، غبار آلود شده بود، تکانید، یک دستش را روی شکم گذارد و به گونه یی که زنان باردار راه می پیمایند، سنگین و با احتیاط و آرام به روستا شتافت ... ساعتی بعد، هنگامی که آفتاب، بر بلند آسمان ایستاده بود و کبوتران روستا، در چشمه ی نور آن، در آسمان شفاف ابواء، بال و پر می شستند، صدای لهله ای شادمانه از روستا به فضا برخاست ... و خیال من از کنار برکه، می دید که برخی زنان، از کوچه های روستا، شتابناک و شادمانه، به اینسوی و آنسوی می دویدند ... آه، آنک، دو زن، با همان شتاب به کنار برکه می آیند با ظرفهای سفالین بزرگ، تا آب بردارند ... خیال من گوش می خواباند تا از خبر تازه، آگاه شود ... - خواهر، می گویند، امام صادق (ع) پس از آگاهی از ولادت کودکشان فرموده اند: «پیشوای بعد از من، و بهترین آفریده ی خداوند ولادت یافت (... ۴)» - آیا

نفهمیدی که نامش را چه گذارده اند؟ فکر می‌کنم، حتی پیش از ولادت، او را «موسی» نام نهاده بوده اند. چشم خیال من، بی اختیار، فرا سوی برکه، در صحرا به چوپانی افتاد که بی خبر از آنچه در این روستا رخ داده است گوسفندان را با عصای چوپانی خویش، به پیش می‌راند... و یک لحظه، خیالم گمان برد که چوپانک، موسی است و آنجا صحرای سینا و از خیال گذشت: این موسای تازه مولود، مگر در مقابله با کدام فرعون زمان، به دنیا آمده است؟!...

امام و حکومت عباسیان

امام موسی بن جعفر الکاظم (ع) ۴ ساله بودند که بساط حکومت جابرانه ی امویان بر چیده شد. سیاست عرب زدگی امویان، چپاول و زور و ستم، روش های ضد ایرانی حکومتشان، مردم و بویژه ایرانیان را که خواستار تجدید حکومت داد خواهانه ی اسلام راستین، بویژه در ایام خلافت کوتاه حضرت علی (ع) بودند، بر ضد امویان برانگیخت و در این میانه کارگزاران سیاسی وقت، ازین گرایش مردم، خاصه ایرانیان به آل علی (ع) و حکومت علی وار، سوء استفاده کردند و به اسم رساندن حق به حقدار، امویان را به کمک ابو مسلم خراسانی بر انداختند اما به جای امام ششم جعفر بن محمد الصادق (ع) ابو العباس سفاح عباسی را بر مسند خلافت و در واقع بر اریکه ی سلطنت نشاندند. (۵) و بدینگونه، یک سلسله ی تازه ی پادشاهی اما در لباس خلافت و جانشینی پیامبر در ۱۳۲ هجری قمری روی کار آمد که نه تنها در ستم و دورویی و بی دینی، هیچ از امویان کم نداشتند بلکه در بسیاری از این جهات، از آنان نیز پیش افتادند. با این تفاوت که اگر امویان دیر نپاییدند، اینان تا ۶۵۶ هجری قمری یعنی ۵۲۴ سال در بغداد، بر همین روال، بر مردم، خلافت که نه، سلطنت کردند. باری، پیشوای هفتم، در دوره ی عمر خویش، خلافت ابو العباس سفاح، منصور دوانیقی، هادی، مهدی و هارون را با همه ی ستمها و خفقان و فشار آنها، دریافتند. برای آینه ی جان امام، تنها غبار نفس اهریمنی این پلیدان جابر، کافی بود تا زنگار غم گیرد و به تیرگی اندوه نشیند تا چه رسد به اینکه، هر یک از اینان-از منصور تا هارون-ستمهای بسیار بر پیکر و روح آن عزیز، وارد آوردند و هر چه نکردند، نتوانستند، نه آنکه نخواستند. ابو العباس سفاح در ۱۳۶ در گذشت و برادرش منصور دوانیقی بجای او نشست، او شهر بغداد را بنا کرد و ابو مسلم را کشت و چون خلافتش پا گرفت از کشتن و حبس و زجر فرزندان علی و مصادره ی اموال آنان لحظه ای نیاسود و اغلب بزرگان این خاندان و در راس همه ی آنها حضرت امام صادق را از بین برد... مردی، خونریز و سفاک و مکار و به شدت حسود و بخیل و حریص و بیوفا بود، بیوفایی او در مورد ابو مسلم که با یک عمر جان کندن او را به خلافت رسانده بود، در تاریخ ضرب المثل است. هنگامی که پدر بزرگوار امام کاظم را شهید کرد، آن حضرت ۲۰ ساله بود و تا سی سالگی، امام با حکومت خفقان و رعب و بیم منصور، در ستیز بود و مخفیانه، شیعیان خویش را سامان می‌داد و به امور آنان رسیدگی می‌فرمود. منصور در ۱۵۸ هلاک شد و حکومت به پسرش مهدی رسید. سیاست مهدی عباسی، سیاستی مردم فریب و خدعه آمیز بود. زندانیان سیاسی پدرش را که بیشتر شیعیان امام کاظم بودند، بجز عده ی کمی، آزاد کرد و اموال مصادره شده ی آنان را، باز پس گردانید. اما همچنان مراقب رفتار آنان می‌بود و در دل بدیشان سخت دشمنی می‌ورزید. حتی به شاعرانی که آل علی را هجو می‌کردند، صله های گزاف می‌داد، از جمله یکبار به «بشار بن برد»، هفتاد هزار درهم و به «مروان بن ابی حفص» صد هزار درهم داد. در خرج بیت المال مسلمین و عیش و نوش و شرابخواری و زنجاری، دستی سخت گشاده داشت، در ازدواج پسرش هارون، ۵۰ میلیون درهم خرج کرد (۶) شهرت امام در زمان مهدی، بالا گرفت و چون ماه تمام، در آسمان فضیلت و تقوا و دانش و رهبری می‌درخشید، مردم گروه‌ها گروه پنهانی بدو روی می‌آوردند و از آن سر چشمه ی فیض ازلی، عطش معنوی خویش را فرو می‌نشانیدند. کارگزاران جاسوسی مهدی، این همه را بدو گزارش کردند، بر خلافت خویش بیمناک شد، دستور داد تا امام را از مدینه به بغداد آورند و محبوس سازند. «ابو خالد زباله ای» نقل می‌کند...: «در پی این فرمان، مامورینی که به مدینه بدنبال آن حضرت رفته بودند، هنگام بازگشت، در زباله، با آن حضرت به منزل من فرود آمدند. امام در

فرستی کوتاه، دور از چشم مامورین، به من دستور دادند چیزهایی برای ایشان خریداری کنم. من سخت غمگین بودم، و بدیشان عرض کردم: از اینکه سوی این سفاک می‌روید، بر جان شما بیم دارم. فرمودند: مرا از او باکی نیست تو در فلان روز، فلان محل منتظر من باش. آن گرامی به بغداد رفتند، و من با اضطراب بسیار، روز شماری می‌کردم تا روز معهود در رسید، به همان مکان که فرموده بودند شتافتم، و دلم چون سیر و سرکه می‌جوشید، به کمترین صدایی، از جا می‌جستم و اسپندوار بر آتش انتظار، می‌سوختم. کم کم افق خونرنگ می‌شد و خورشید به زندان شب می‌افتاد، که ناگهان دیدم از دور شبی هویدا شد، دلم می‌خواست پرواز کنم و به سویشان بشتابم، اما بیم داشتم که ایشان نباشند و راز من بر ملا شود. در جای ماندم، امام نزدیک شدند، بر قاطری سوار بودند، تا چشم روشن بین و عزیزشان به من افتاد، فرمودند: ابا خالد، شک مکن ...، و ادامه دادند: بعدها مرا دو باره به بغداد خواهند برد، و آن بار دیگر باز نخواهم گشت. و دریغاً که همانگونه شد که آن بزرگ فرموده بود «... (۷) باری در همین سفر، مهدی چون امام را به بغداد آورد و زندانی کرد، حضرت علی بن ابیطالب (ع) را در خواب دید که خطاب به او این آیه را می‌خوانند: فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم (۸) آیا از شما انتظار می‌رود که اگر حاکم گردید، در زمین فساد کنید و قطع رحم نمایید؟ ربیع می‌گوید: نیمه شب مهدی به دنبال من فرستاد و مرا احضار کرد. سخت بیمناک شدم و نزدش شتافتم و دیدم آیه فهل عسیتم ... را می‌خواند. سپس به من گفت: برو، موسی بن جعفر را از زندان نزد من بیاور. رفتم و آوردم، مهدی برخاست و با او روبوسی کرد و او را نزد خود نشانید و جریان خواب خود را برای ایشان گفت. سپس همان لحظه دستور داد که آن گرامی را به مدینه باز گردانند ربیع می‌گوید: از بیم آنکه موانعی پیش آید، همان شبانه وسایل حرکت امام را فراهم ساختم و بامداد پگاه، آن گرامی در راه مدینه بود «... (۹) امام در مدینه، با وجود خفقان شدید دربار عباسی، به ارشاد خلق و تعلیم و آماده ساختن شیعیان، مشغول بود ... تا در ۱۶۹ مهدی هلاک شد و پسرش هادی بجای او به تخت سلطنت نشست. هادی، بر خلاف پدرش، دموکراسی را هم رعایت نمی‌کرد و علناً با فرزندان علی سرسخت بود و حتی آنچه پدرش به آنها داده بود، همه را قطع کرد. و ننگین ترین سیاهکاری او، براه افکندن فاجعه ی جانگداز فح بود.

فاجعه ی فح

حسین بن علی از علویان مدینه، چون از حکومت عباسیان و ستم بسیار ایشان به ستوه آمد، به رضایت (۱۰) امام موسی کاظم علیه السلام، علیه هادی قیام کرد و با گروهی حدود سیصد نفر از مدینه به سوی مکه به راه افتاد. باری، سپاهیان هادی در محلی به نام فح، او را محاصره و او و سپاهیان را شهید کردند و همانند فاجعه ای که در کربلا رخ داد، در مورد اینان نیز پیش آمد: سر همه ی شهدا را بردند و به مدینه آوردند و در مجلسی که گروهی از فرزندان امام علی علیه السلام و از جمله حضرت امام کاظم حضور داشتند، سرها را به تماشا گذاردند. هیچ کس هیچ نگفت جز امام کاظم علیه السلام که چون سر حسین بن علی رهبر قیام فح را دیدند فرمودند: انا لله و انا الیه راجعون، مضی و الله مسلما صالحا صواما قواما آما بالمعروف و ناهیا عن المنکر ما کان فی اهل بینه مثله. از خداوندیم و بسوی او باز می‌گردیم، سوگند به خدا که به شهادت رسید در حالی که مسلمان و درستکار بود و بسیار روزه می‌گرفت و بسیار شب زنده دار بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، در خاندان وی، چون او وجود نداشت. (۱۱) هادی، گذشته از اخلاق سیاسی، از جهت خصلت های فردی نیز مردی منحط، شرابخواره و خوشگذران بود. یکبار به یوسف صیقل بخاطر چند بیت شعر که با آوایی خوش خوانده بود، به اندازه ی بار یک شتر درهم و دینار داد. (۱۲) ابن داب نامی، می‌گوید، روزی نزد هادی رفتم، چشمانش از اثر شراب خواری و بیداری، سرخ شده بود. از من قصه ای در مورد شراب خواست، برایش به شعر گفتم. شعرها را یاد داشت کرد و ۴۰ هزار درهم به من داد. (۱۳) اسحاق موصلی موسیقی دان معروف عرب، می‌گوید: اگر هادی زنده می‌ماند ما دیوار خانه هایمان را با طلا بالا می‌بردیم. (۱۴) باری، هادی نیز در ۱۷۰ در گذشت و هارون شاه اسلام شد! (۱۵) و در

این زمان حضرت امام موسی کاظم ۴۲ ساله بودند. دوران هارون، اوج اقتدار و قلدری و چپاول و کامروایی عباسیان بود. هارون در پایان مراسم بیعت، یحیی برمکی-از ایرانیانی که بوزیری پادشا رفته بودند-را به وزارت خویش برگزید و بدو اختیار تام و مطلق در اداره ی همه ی امور و عزل و نصب هر کس، داده بود و به رسم آزمون به عنوان پشتوانه ای این اختیار، انگشتر خویش را بدو داد. (۱۶) و خود به حیف و میل بیت المال در شرب و زنگاری و خرید جواهرات و لهو و لعب مشغول شد. در آمد بیت المال در آن زمان که گوسفند دو یا چهار ساله را به یک درهم می فروختند، پانصد میلیون و دویست و چهل هزار درهم بود. (۱۷) و او دست به خرج این در آمد گشود: به شاعری بنام اشجع در ازاء مدیحه ای، یک میلیون درهم داد. (۱۸) به ابو العتاهیه شاعر و ابراهیم موصلی موسیقیدان به خاطر چند بیت شعر و قدری ساز و آواز، هر یک صد هزار درهم و صد دست لباس داد. (۱۹) در قصر هارون گروه زیادی از زنان خوش آواز و ساز نواز فراهم آمده بودند و انواع و اقسام سازهای موسیقی آن عصر، در آنجا وجود داشت (۲۰) هارون به جواهرات علاقه یی بی مانند داشت، یکبار برای خرید یک انگشتر صد هزار دینار پرداخت. (۲۱) هر روز ده هزار درهم خرج آشپزخانه اش بود و گاه تا سی رنگ غذا برایش درست می کردند. (۲۲) یک روز هارون غذایی از گوشت شتر طلبید، چون آوردند، جعفر برمکی گفت: -خلیفه می دانند که این غذا که برایشان آورده اند چقدر خرج برداشته است؟ -سه درهم... نه به خدا، چهار هزار درهم تا کنون خرج برداشته، زیرا مدتها است که هر روز شتری می کشند تا اگر خلیفه میل به گوشت شتر فرمودند آماده باشد! (۲۳) هارون قمار هم می کرد و باده نیز بسیار می نوشید حتی گاه با همه ی حاضران در مجلس. (۲۴) با وجود این، از سر عوامفریبی به برخی از مظاهر اسلامی هم تظاهر می کرد: حج می گزارد و گاه به برخی از وعاظ می گفت او را موعظه کنند و می گریست! ...

موضع گیری های امام

هارون از سرسختی آل علی در برابر حکومت عباسیان به شدت رنج می برد و از این رو، از هر راهی که ممکن می شد، می کوشید تا آنان را بکوبد یا در جامعه سبک سازد، پولهای گراف به شاعران خود فروخته مداح در باری می داد تا آل علی را هجو کند. از جمله در مورد منصور نمری در ازاء قصیده یی که در هجو آل علی سروده بود فرمان داد که او را به خزانه ی بیت المال ببرند، تا هر چه می خواهد بردارد. (۲۵) همه ی علویان بغداد را به مدینه تبعید کرد و گروهی بیشمار از ایشان را کشت یا مسموم ساخت. (۲۶) حتی از استقبال مردم به قبر حضرت امام حسین علیه السلام، رنج می برد و فرمان داد تا قبر و خانه های مجاور آن را خراب کنند و درخت سدری را که کنار آن مزار پاک رویده بود، قطع نمایند. (۲۷) و پیشتر پیامبر اسلام (ص) سه بار فرموده بود خدا لعنت کند کسی را که رخت سدر را قطع می کند. (۲۸) شکی نیست که حضرت امام موسی کاظم -که درود همواره ی خداوند بر او باد- نمی توانستند با حکومت چنین تباهاکاره ی نامسلمان ستم پیشه یی و پدران او، موافق باشند، و هم از اینرو است اگر به قیام فخر رضایت می دهند، و هم از اینرو است که با شیعیان خویش دائما در تماس مخفی می بودند و موضع هر یک را فرد فرد، در مقابله با حکومت جابر وقت تعیین می فرمودند. حضرتش به صفوان بن مهران از یاران خویش می فرمودند: تو از همه جهت نیکویی، جز اینکه شترانت را به هارون کرایه می دهی. عرض کرد: برای سفر حج کرایه می دهم و خودم هم دنبال شتران نمی روم. فرمود: آیا بهمین خاطر، باطنا دوست نداری که هارون دست کم تا باز گشت از مکه زنده بماند، تا شترانت حیف و میل نشود؟ و کرایه ی تو را پردازد؟ عرض کرد، چرا. فرمود: کسی که دوستدار بقای ستمکاران باشد، از آنان به شمار می رود. (۲۹) و اگر گاه به برخی اجازه می فرمودند که مشاغل خویش را در دستگاه هارونی حفظ کنند، از جهت سیاسی، این چنین صلاح می دانستند و کسانی را می گماردند که می دانستند در آن حکومت وحشت و ترور و خفقان، وجودشان برای جمعیت شیعه مفید واقع می شود و هم به وسیله ی آنان از برخی مکاید حکومت، علیه علویان، آگاه می شوند. چنانکه علی بن یقظین وقتی می خواست از پست خود در دربار

هارون استعفا کند حضرت امام کاظم اجازه ندادند. باری، به هیچ روی امام با این ستمکاران کنار نمی‌آمدند، حتی هنگامی که در چنگال ستم آنان گرفتار می‌شدند: یک روز از ایام محبس امام، هارون، یحیی بن خالد را به زندان فرستاد که موسی بن جعفر اگر تقاضای عفو کند، او را آزاد می‌کنم، امام حاضر نشدند. (۳۰) امام - علیه السلام - حتی در بدترین وضع گرفتاری، نستوهی و رفتار پر حماسه و ستیزه‌گر و آشتی ناپذیر خویش را از دست نمی‌دادند: به جملات این نامه که یکبار از زندان به هارون نوشته‌اند به دقت نگاه کنید، چقدر شکوه رادی و پایمردی و ایمان به عقیده و هدف از آن بچشم می‌خورد ...: «هیچ روز در سختی بر من نمی‌گذرد مگر که بر تو همان روز در آسایش و رفاه می‌گذرد، اما می‌باش تا هر دو رهسپار روزی شویم که پایانی ندارد و تبه‌کاران در آنروز زیانکارند» (... ۳۱) آری: این چنین است که هارون نمی‌تواند وجود امام را تحمل کند، ساده لوحانه است اگر باور داشته باشیم که هارون تنها از این جهت که به مقام معنوی امام در دل مردم حسادت می‌کرد، او را به زندان افکند. او از تماس مخفی مداوم شیعیان آن گرامی با وی توسط کارگزاران دستگاه‌های امنیتی خویش کاملاً آگاه شده بود و هم می‌دانست که اگر امام هر لحظه زمینه را آماده بیابند، با قیام خود و یا با دستور قیام به یاران خود حکومت او را واژگون خواهند فرمود و می‌دید که این روحیه‌ی نستوه کمترین مقدار سازشکاری در کنه وجودش یافته نمی‌شود و اگر روزی چند ظاهراً دست روی دست گذارده است، این سکوت نیست، توفقی تاکتیکی است برای یافتن ضربه گاه مناسب، پس پیشدستی می‌کند و در نهایت عوامفریبی و وقاحت در برابر قبر پیامبر می‌ایستد و بی آنکه از غضب خلافت و ستمهای خویش و خوردن اموال مردم و تبدیل دستگاه خلافت به سلطنت، شرم کند، خطاب به پیامبر می‌گوید: «یا رسول الله، از تصمیمی که در مورد فرزندت موسی بن جعفر دارم عذر می‌خواهم، من باطنا نمی‌خواهم ایشان را زندانی کنم اما چون می‌ترسم بین امت تو جنگ واقع شود و خونی ریخته گردد، این کار را می‌کنم!!» آنگاه دستور می‌دهد آن گرامی را که هم در آنجا در کنار قبر پیامبر مشغول نماز بود دستگیر کنند و به بصره ببرند و زندانی سازند. امام یکسال در زندان عیسی بن جعفر والی بصره بسر برد و خصلت‌های برجسته‌ی آن گرامی، چنان در عیسی بن جعفر تاثیر گذارد که آن دژخیم به هارون نوشت: او را از من بازستان و گرنه آزادش خواهم کرد. به دستور هارون، آن بزرگ را به بغداد بردند و نزد فضل بن ربیع محبوس ساختند، از آن پس چندی به فضل بن یحیی سپرده شد و نزد او زندانی بود و سرانجام به زندان سندی بن شاهک منتقل شد. علت این نقل و انتقالات متوالی آن بود که هارون هر بار از زندانبانهای آن بزرگوار می‌خواست تا امام را از میان بردارند، اما هیچیک از این زندانبانان او تن به این کار ندادند تا این دژخیم آخرین یعنی سندی بن شاهک، که به اشارت هارون آن عزیز را مسموم کرد و پیش از درگذشت وی، گروهی از شخصیت‌های معروف را حاضر ساخت تا گواهی دهند که حضرت موسی کاظم مورد سوء قصد قرار نگرفته و با مرگ طبیعی در زندان از دنیا می‌رود. و با این حيله می‌خواست حکومت عباسی را از قتل آن بزرگوار، تبرئه کند و هم جلوی شورش احتمالی هواداران آن امام را بگیرد. (۳۲) اما، هوشیاری و نستوهی آن امام، آنان را رسوا ساخت چرا که همینکه شهود به آن حضرت نگریستند، ایشان با وجود مسمومیت شدید و بدی احوال و ضعف حال به شهود فرمودند: مرا به وسیله‌ی ۹ عدد خرما مسموم ساخته‌اند، بدنم فردا سبز خواهد شد و پس فردا از دنیا خواهم رفت. (۳۳) و چنین شد که آن سترگ راد، خبر داد. دو روز بعد - ۲۵ رجب ۱۸۳ هجری قمری ۳۴ - آسمان به سوگ نشست، و زمین نیز، و همه‌ی اهل ایمان و بویژه شیعیان که راهبر راستین خویش را از کف داده بودند. اینک، خطاب به آن شهید بزرگ، بگوییم: آن هنگام، در غروبگهان که سر شاخه‌های سرفراز نخل، به نوازش نسیم سر بن گوش یکدگر می‌نهند، نشید حماسه‌ی آرام زندگانی تو را نجوا می‌کنند و پیام بیدادها که بر تو رفته است، با نسیم پیام آور، می‌گزارند. آن هنگام در بهاران که بغض مغموم و گرفته‌ی آسمان می‌ترکد و رگبار سرشک ابر، سرازیر می‌شود، این اشک اندوه‌پروان ستم کشیده‌ی توست که به پهنای گونه‌ی تاریخ، بر تو گریسته‌اند ... آه، ای امام راستین و بزرگ! پرده‌های ستبر سرشک، ما را از دیدن حماسه‌ی مقاومت و پایداری و سرانجام، جانسپاری تو در راه حق، باز نخواهد داشت و اگر بر تو می‌گرییم، ایستاده می‌گرییم، تا ایستادگی تو را در برابر خصم، سپاس گفته

و هم به همراه تاریخ و هستی، پیش پای مقاوم تو، به احترام برخاسته باشیم. پاکترین درود، از زیباترین و شجاعترین جایگاه دل‌مان بر تو باد. همیشه، تا هر گاه...

مناظرات و گفتگوهای علمی

امامان گرامی ما با دانشی الهی که داشتند در مورد هر سئوالی که از آنان می‌شد، پاسخی درست و کامل و در حد فهم پرسشگر، می‌دادند. و هر کس حتی دشمنان، چون با آنان به احتجاج و گفتگوی علمی می‌نشست، با اعتراف به عجز خویش و قدرت اندیشه‌ی گسترده و احاطه‌ای کامل آنان، برمی‌خاست. هارون الرشید امام کاظم علیه السلام را از مدینه به بغداد آورد و به احتجاج نشست: هارون-می‌خواهم از شما چیزهایی بی‌رسم که مدتی است در ذهنم خلجان می‌کند و تا کنون از کس نپرسیده‌ام، به من گفته‌اند که شما هرگز دروغ نمی‌گویید، جواب مرا درست و است بفرمایید! امام-اگر من آزادی بیان داشته باشم، تو را از آنچه می‌دانم در زمینه‌ی پرستش آگاه خواهم کرد. هارون-در بیان آزاد هستید، هر چه می‌خواهید بفرمایید... و اما نخستین پرسش من: چرا شما و مردم، معتقد هستید که شما فرزندان ابو طالب از ما فرزندان عباس برترید، در حالی که ما و شما از تنه‌ی یک درختیم. ابو طالب و عباس هر دو عموهای پیامبر بودند و از جهت خویشاوندی با پیامبر، با هم فرقی ندارند. امام-ما از شما به پیامبر نزدیک‌تریم. هارون-چگونه؟ امام-چون پدر ما ابو طالب با پدر رسول اکرم برادر تنی (پدر و مادر یکی) بودند ولی عباس برادر ناتنی (تنها از سوی مادر) بود. هارون-پرسش دیگر: چرا شما مدعی هستید که از پیامبر ارث هم می‌برید، در حالی که می‌دانیم هنگامی که پیامبر رحلت کرد عمویش عباس (پدر ما) زنده بود اما عموی دیگرش ابو طالب (پدر شما) زنده نبود و معلوم است که تا عمو زنده است، ارث به پسر عمو نمی‌رسد. امام-آیا آزادی بیان دارم. هارون-در آغاز سخن، گفتم دارید. امام-امام علی بن ابیطالب (ع) می‌فرمایند: با بودن اولاد، جز پدر و مادر و زن و شوهر، دیگران ارث نمی‌برند، و با بودن اولاد برای عمو نه در قرآن و نه در روایات، ارثی ثابت نشده است. پس آنانکه عمو را در حکم پدر می‌دانند، از پیش خود می‌گویند و حرفشان مبنایی ندارد (پس با بودن زهرا، فرزند رسول الله (ص) به عموی او عباس ارث نمی‌رسد.) مضافاً آنکه از پیامبر در مورد علی-درود خدا بر او- نقل شده است که: «اقضاکم علی»، علی بهترین قاضی شماست و نیز از عمر بن خطاب نقل شده است که: «علی افضانا» علی بهترین قضاوت کننده‌ی ماست. و این جمله، عنوان جامعی است که برای حضرت علی به اثبات رسیده، زیرا همه‌ی دانشهایی که پیامبر، اصحاب خود را با آنها ستوده از قبیل علم قرآن و علم احکام و مطلق علم، همه در مفهوم و معنای قضاوت اسلامی، جمع است و وقتی می‌گوییم علی در قضاوت از همه بالاتر است یعنی در همه‌ی علوم از دیگران بالاتر است. (پس گفتار علی که می‌گوید: با بودن اولاد، عمو ارث نمی‌برد، حجت است و باید آنرا بپذیریم نه گفته‌ی: عمو در حکم پدر است را، زیرا به تصریح پیامبر، علی از دیگران به احکام دین آشناتر است.) هارون-پرسش دیگر: چرا شما اجازه می‌دهید مردم شما را به پیامبر نسبت بدهند و بگویند: فرزندان رسول خدا در صورتیکه شما فرزندان علی هستید، زیرا هر کس به پدر خود نسبت داده می‌شود (نه به مادر) و پیامبر جد مادری شماست. امام-اگر پیامبر زنده شده و از دختر تو خواستگاری کند، به او می‌دهی؟ هارون-سبحان الله، چرا ندهم، بلکه در آن صورت بر عرب و عجم و قریش، افتخار هم خواهم کرد. امام-اما اگر پیامبر زنده شود از دختر من خواستگاری نخواهد کرد و منم نخواهم داد. هارون-چرا؟ امام-چون او پدر من است (و لو از طرف مادر) ولی پدر تو نیست. (پس می‌توانم خود را فرزند رسول خدا بدانم) هارون-پس چرا شما خود را ذریه‌ی رسول خدا می‌دانید و حال آنکه ذریه از سوی پسر است نه از سوی دختر. امام-مرا از پاسخ این پرسش معاف دار. هارون-نه، باید پاسخ بفرمایید و از قرآن دلیل بیاورید... امام... «و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی (۳۵)»... اکنون می‌پرسم: عیسی که در این آیه ذریه‌ی ابراهیم به شمار آمده، آیا از سوی پدر به او منصوب است یا از سوی مادر؟ هارون-به نص قرآن، عیسی پدر

نداشته است. امام-پس از سوی مادر، ذریه نامیده شده است، ما نیز از سوی مادرمان فاطمه-درود خدا بر او-ذریه ی پیامبر محسوب می‌شویم. آیا آیه ی دیگر بخوانم؟ هارون-بخوانید! امام-آیه ی مباحله را می‌خوانم: «فمن حاجک فیہ من بعد ما جائک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساتنا و نساتکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (۳۶)» هیچکس ادعا نکرده است که پیامبر در مباحله با نصارای نجران جز علی و فاطمه و حسن و حسین، کس دیگری را برای مباحله با خود برده باشد پس مصداق ابنائنا (پسرانمان را) در آیه ی مزبور، حسن و حسین-درود خدا بر آن هر دوان-هستند، با اینکه آنها از سوی مادر به پیامبر منسوبند و فرزندان دختر آن گرامی اند. هارون-از ما چیزی نمی‌خواهید؟ امام-نه، می‌خواهم به خانه ی خویش باز گردم. هارون-در این مورد باید فکر کنیم (... ۳۷)

عبادت

شناخت ویژه ی آن گرامی از خداوند و انس روحی وی با پروردگار بزرگ و نورانیت ذاتی وی که ویژه ی امامان پاک است، همه او را به عبادتی گرم و راز و نیازی عاشقانه با خدا سوق می‌داد. وی عبادت را همان سان که خداوند در قرآن به عنوان غایت آفرینش شناسانده است، می‌دانست و به هنگام فراغت از کارهای اجتماعی، هیچ کاری را همسنگ آن قرار نمی‌داد. هنگامی که به دستور هارون به زندان افتاد، چنین فرمود: اللهم انی طالما کنت اسالک ان تفرغنی لعبادتک و قد استجبت منی فلک الحمد علی ذلک. (۳۸) خداوندگارا، چه بسیار مدت می‌بود که از تو می‌خواستم مرا برای عبادت خویش، فراغت دهی، اینک دعایم را به اجابت رساندی، پس تو را بر این سپاس می‌گویم. این جمله، شدت اشتغال به کارهای اجتماعی آن بزرگوار را در ایامی که به زندان نیفتاده بودند، نیز می‌رساند. هنگامی که آن امام در زندان ربیع بود، هارون گاهی روی بامی که مشرف به زندان امام بود، می‌رفت و به داخل زندان نگاه می‌کرد. هر بار می‌دید که چیزی چون لباسی در گوشه ی زندان افکنده اند، و از جای نمی‌جنبید. یکبار پرسید، آن لباس از آن کیست؟ ربیع گفت: لباس نیست، موسی بن جعفر است که اغلب در حالت سجود و عبادت پروردگار زمین را بوسه می‌زند. هارون گفت برآستی که او از عباد بنی هاشم است. ربیع پرسید: پس چرا دستور می‌دهی که در زندان بر او بسیار سخت بگیرند. گفت: هیئات، چاره یی جز این نیست!! (۳۹) یکبار، هارون کنیزی ماه چهره را به عنوان خدمتکاری آن گرامی فرستاد و در باطن بدین قصد که اگر امام بدو تمایلی نشان دادند، از این طریق دست به تبلیغاتی علیه آن گرامی بزند. امام به آورنده ی دخترک گفت شما به این هدیه‌ها دلبسته اید و بدان‌ها می‌نازید، من به این هدیه و امثال آن نیازی ندارم. هارون خشمگین شد و دستور داد که کنیز را به زندان ببر و به امام بگو، ما تو را با رضایت خود تو به زندان نیفکنده ایم. (یعنی ماندن این کنیز هم بستگی به رضایت تو ندارد). چیزی نگذشت که جاسوسان هارون که مامور گزارش ارتباطات کنیز با امام بودند به هارون خبر بردند که کنیزک، بیشتر اوقات در حال سجده است. هارون گفت به خدا سوگند، موسی بن جعفر او را افسون کرده است... کنیز را خواست و از او باز خواست کرد اما کنیزک جز نکویی از امام نگفت. هارون به مامور خود دستور داد که کنیز را نزد خویش نگهدارد و با کسی چیزی از این ماجرا نگوید. کنیزک پیوسته در عبادت بود تا چند روز پیش از وفات امام از دنیا رفت. (۴۰) آن گرامی این دعا را بسیار می‌خواند: اللهم انی اسالک الراحة عند الموت و العفو عند الحساب خداوندگارا، از تو آسایش هنگام مرگ و گذشت و بخشایش هنگام حساب را می‌طلبم. (۴۱) قرآن را بسیار خوش می‌خواند، چندان که هر کس صدای او را می‌شنید، می‌گریست مردم مدینه به وی «زین المتهجدین» یعنی آذین شب زنده داران لقب داده بودند. (۴۲)

حلم و گذشت و بردباری

بردباری و گذشت آن بزرگ، بی‌مانند و سرمشق دیگران بود. لقب «کاظم» به دنباله ی نام آن گرامی، حاکی از همین خصلت وی

و نشانه‌ی شهرت ایشان به کظم غیظ و گذشت و بردباری اوست. در روزگاری که عباسیان، در سراسر بلاد اسلامی خفقان ایجاد کرده بودند و اموال مردم را به عنوان بیت المال می‌گرفتند و صرف عیش و نوش می‌کردند و بر اثر حیف و میل آنان، فقر عمومی بیداد می‌کرد، مردم اغلب بی فرهنگ و فقیر بودند و تبلیغات ضد علوی عباسیان نیز، اذهان ساده لوحان را می‌آلود، گهگاه، برخی از سر نادانی، بر امام بر می‌آشفتنند، اما آن بزرگوار، با اخلاق عالی خویش، بر آشفته‌ها را تسکین می‌داد و با ادب و متانت خویش، آنها را تادیب می‌کرد. مردی از اولاد خلیفه‌ی دوم در مدینه می‌زیست که امام را آزار می‌داد و گاهی که امام را می‌دید با دشنام، توهین می‌کرد. برخی از یاران امام، پیشنهاد می‌کردند که او را از میان بردارند: امام شدیداً ایشان را از اینکار باز می‌داشت. یک روز امام جای او را که در مزرعه‌ی بیرون مدینه بود، پرسیدند. چارپایی سوار شدند و بدانجا رفتند و او را در مزرعه یافتند و همچنان سواره وارد مزرعه شدند. او فریاد زد که زراعت مرا پایمال نکن! حضرت اعتنایی به گفته‌ی او نکردند و همچنان سواره نزد او رفتند (۴۳) و چون کنار او رسیدند، از چارپا پیاده شدند و با گشاده رویی و بزرگواری از او پرسیدند: چقدر برای این مزرعه خرج کرده‌ای؟ گفت: صد دینار فرمود: چقدر امید سود داری؟ گفت: غیب نمی‌دانم. فرمود: گفتم چقدر امیدوار هستی؟ گفت: امید دویست دینار سود دارم. حضرت سیصد دینار به او مرحمت فرمودند و فرمودند زراعت هم از آن خودت، خدا به تو آنچه به آن امید داری خواهد رسانید. آن شخص برخاست و سر آن گرامی را بوسید و از او خواست که از گناهان و جسارت‌های وی در گذرد. امام تبسمی فرمودند و باز گشتند ... روز بعد، آن مرد در مسجد نشسته بود که امام (ع) وارد شدند. آن مرد تا نگاهش به امام افتاد گفت: الله اعلم حیث يجعل رسالته خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسانی بدهد. (کنایه از آنکه امام موسی بن جعفر به راستی شایستگی امامت دارند) دوستانش با شگفتی پرسیدند، داستان چیست، قبلاً از او بد می‌گفتی؟ او دو باره امام را دعا کرد و دوستانش با او به ستیزه برخاستند ... امام با یارانی از خود که قصد قتل او را داشتند فرمود: کدام بهتر است، نیت شما یا اینکه من با رفتار خویش او را به راه آوردم؟ (۴۴)

سخاوت و بخشندگی

امام علیه السلام به دنیا به چشم هدف نمی‌نگریست و اگر مالی فراهم می‌آورد دوست می‌داشت با آن خدمتی بکند و روح پریشان افسرده‌ای را آرامش بخشد و گرسنه‌ی را سیر کند و برهنه‌ای را بپوشاند: محمد بن عبد الله بکری می‌گوید: از جهت مالی سخت در مانده شده بودم و برای آنکه پولی قرض کنم وارد مدینه شدم، اما هر چه این در و آن در زدم نتیجه نگرفتم و بسیار خسته شدم. با خود گفتم خدمت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر - درود خدا بر او - بروم و از روزگار خویش نزد آن بزرگ شکایت کنم. پیرسان پیرسان ایشان را در مزرعه‌ی در یکی از روستاهای اطراف مدینه سرگرم کار یافتیم. امام برای پذیرایی از من نزد آمدند و با من غذا میل فرمودند، پس از صرف غذا پرسیدند، با من کاری داشتی؟ ماجرا را برایشان عرض کردم، امام برخاستند و به اطاقی در کنار مزرعه رفتند و باز گشتند و با خود سیصد دینار طلا (سکه) آوردند و به من دادند و من بر مرکب خود و بر مرکب مراد سوار شدم و باز گشتم. (۴۵) عیسی بن محمد که سنش به نود رسیده بود می‌گوید: یکسال خربزه و خیار و کدو کاشته بودم، هنگام چیدن نزدیک می‌شد که ملخ تمام محصول را از بین برد و من یکصد و بیست دینار خسارت دیدم. در همین ایام، حضرت امام کاظم علیه السلام، (که گویی مراقب احوال یکایک ما شیعیان می‌بودند) یک روز نزد من آمدند و سلام کردند و حالم را پرسیدند، عرض کردم: ملخ همه‌ی کشت مرا از بین برد. پرسیدند: چقدر خسارت دیده‌ای؟ گفتم: با پول شترها صد و بیست دینار. امام علیه السلام یکصد و پنجاه دینار به من دادند. عرض کردم: شما که وجود با برکتی هستید به مزرعه‌ی من تشریف بیاورید و دعا کنید. امام آمدند و دعا کردند و فرمودند: از پیامبر روایت شده است که: به باقیمانده‌های ملک و مالی که به آن لطمه وارد آمده است، بچسبید. من همان زمین را آب دادم و خدا به آن برکت داد و چندان محصول آورد که به ده هزار فروختم. (۴۶)

سخنان امام

۱- فروتنی در آنست که با مردم چنان کنی که دوست می‌داری با تو همانگونه رفتار کنند. (۴۷) ۲- بهترین وسیله‌ی نزدیکی به خدا، پس از شناخت او، نماز، نیکی به والدین، و ترک حسد و خود پسنندی و فخر و نازیدن است. (۴۸) ۳- آنکه خیانت ورزد و عیب چیزی را بر مسلمانی فرو پوشد یا از راهی دیگر او را گول بزند و مکر و خدعه کند، مستوجب لعنت خداوند است. (۴۹) ۴- بنده‌ی بسیار بد خداوند کسی است که دو روی و دو زبان باشد. پیش روی برادر دینی ثنای او گوید و چون از او دور شد، بدگویی کند یا اگر به برادر مسلمانش نعمتی عطا شد بدو رشک ورزد و چون گرفتاری برایش پیش آمد از یاری وی دست بردارد. (۵۰) ۵- هر کس عاشق دنیا شد، ترس آخرت از دلش رخت بر می‌بندد. (۵۱) ۶- خیر الامور اوسطها، بهترین کارها، حد میانه‌ی آنهاست. (۵۲) ۷- حصنوا اموالکم بالزکاة، اموال خود را با دادن زکات حفظ کنید. (۵۳) درود خدا بر او باد که امام راستین بود، و بهترین بود، در رهبری و خصلت‌های خداگون و همواره تا انسان بجاست از لب شهیدان و آزادگان بر او درود باد.

بررسی و تحکیم امامت آن حضرت

امامان گرامی ما را رسم بر این بود که برای شناساندن امام و مرجع علمی و سیاسی و دینی بعد از خویش، به نام و شخص او تصریح می‌فرمودند تا برای آنها که می‌خواستند ازین رهگذر سوء استفاده‌های سیاسی، بکنند، مفری باقی نماند و هم شیعیان راستین، امام و جانشین واقعی را باز شناسند، از اینرو، در مورد امام کاظم علیه السلام نیز، پدر گرامیشان با وجود حکومت پر خفقان عباسی، باز در مواردی بسیار به امامت آن حضرت پس از خویش تصریح فرموده‌اند که تنها به چند نمونه اکتفا می‌شود: -علی بن جعفر گوید: پدرم امام صادق علیه السلام به گروهی از اصحاب و خواص خویش فرمود: سفارش مرا در مورد فرزندم موسی بپذیرید، زیرا او از همه‌ی فرزندان من و نیز از همه کسانی که از من بیادگار می‌مانند، برتر است و جانشین من پس از من و حجت خداوند بر همه‌ی بندگان خدا خواهد بود. (۵۴) ۲- عمر بن ابان می‌گوید: امام صادق (ع)، امامان پس از خود را یاد کرد. من اسماعیل فرزند ایشان را نام بردم، فرمود، نه، به خدا سوگند این کار به اختیار ما نیست، به دست خداست. (۵۵) ۳- زراره -یکی از برجسته‌ترین شاگردان امام صادق علیه السلام می‌گوید: خدمت آن بزرگ رسیدم، سرور فرزندانش موسی علیه السلام سمت راست آن گرامی و جنازه‌ی -که جنازه‌ی فرزند دیگرش اسماعیل بود- روبروی حضرت قرار داشت. به من فرمود: زراره، برو و داود رقی، حمران و ابو بصیر (سه تن از یاران آن حضرت) را بیاور. رفتم و آوردم. دیگران هم می‌آمدند تا سی نفر شدیم و اطاق پر شد. امام به داود رقی فرمودند: پارچه‌ی روی جنازه را کنار بزن. داود چنان کرد که امام فرموده بود. آنگاه آن گرامی فرمود: داود! بین اسماعیل زنده است یا مرده. گفت: سرور من، مرده است. امام به یکایک حاضران جنازه را نشان داد و همه گفتند مرده است. فرمود: خداوند گواه باش (که برای رفع اشتباه مردم تا این اندازه کوشیدم) سپس دستور دادند، او را غسل و حنوط کردند و در کفن نهادند و چون تمام شد باز به مفضل فرمودند: صورت او را باز کن. مفضل چنان کرد که امام فرموده بودند. آنگاه فرمود: زنده است یا مرده؟ مفضل عرض کرد. مرده است. و باز از همه‌ی حاضران پرسید و همه همان را گفتند. و حضرت دگر بار فرمودند: خدایا گواه باش، اما باز گروهی که می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند موضوع امام بودن اسماعیل را مطرح خواهند کرد. و در این هنگام به فرزندش موسی اشاره کرد و فرمود: خدا نور خود را تایید می‌کند، گر چه گروهی آنرا نخواهند. اسماعیل را دفن کردند، امام از حاضران پرسیدند: آنکه در اینجا دفن شد که بود، همه گفتند: فرزندان اسماعیل. امام فرمودند خدایا گواه باش. سپس دست فرزند خود موسی را گرفتند و گفتند: هو الحق و الحق معه و منه الی ان یرث الله الارض و من علیها. او بر حق و با حق است و حق از اوست تا روز رستخیز. (۵۶) ۴- منصور بن حازم می‌گوید به امام صادق عرض کردم: پدر و مادرم فدای شما باد،

هر صبح و شام جانها در معرض مرگ قرار دارند، اگر برای شما چنین پیش آید چه کس امام ما خواهد بود؟ امام دست بر شانه ی راست فرزندش ابو الحسن موسی زد و فرمود اگر برای من پیش آمدی رخ داد، این فرزندم امام شما خواهد بود. و آن گرامی در آن هنگام ۵ ساله بود و عبد الله فرزند دیگر امام صادق- که بعدها برخی به امامت او عقیده مند شدند- نیز در آن مجلس با ما بود. ۵- شیخ مفید- که رحمت گسترده ی خداوند به روان پاک او باد- می گوید: گروهی از بزرگان یاران حضرت امام ششم- درود خدا بر او- مانند: مفضل بن عمر، معاذ بن کثیر، عبد الرحمن بن حجاج، فیض بن مختار، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد، صفوان جمال و دیگران- که ذکر نامشان به درازا می کشد- موضوع جانشینی حضرت امام کاظم علیه السلام را روایت کرده‌اند و نیز از اسحق و علی دو برادر امام موسی کاظم- که در فضل و ورع و تقوای آنان تردیدی نیست، روایت شده است. (۵۷) با اینهمه تاکیدها و تصریح‌ها، برای شیعه و آنانکه با امام ششم سر و کار داشتند مشخص و معین بود که پس از آن گرامی، فرزندش ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم، امام است، نه اسماعیل- که در حیات پدر از دنیا رفت- و نه فرزند اسماعیل که محمد نام داشت و نه فرزند دیگر امام صادق علیه السلام که عبد الله نامیده می شد. با این وجود، پس از درگذشت آن امام راستین، گروهی به امامت فرزندش اسماعیل و یا فرزند اسماعیل و یا عبد الله معتقد شدند و از مسیر روشنی که برایشان تعیین شده بود، به انحراف گراییدند.

شاگردان و تربیت یافتگان مکتب امام

مقدمه

دانش و رفتار آن گرامی نمایشگر علم و عمل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اجداد پاکش بود. همه ی تشنگان علم و کمال از چشمه ی مکتب او سیراب می شدند و چنان می آموخت که شاگردان وی در کمترین هنگام می توانستند به مقامات عالی ایمانی و علمی برسند. حدود بیست سال از عمر گرامی اش می گذشت که پدر بزرگوارش رحلت کرد و اکثر شاگردان و تربیت شدگان مکتب پدر، بدو روی آوردند و متجاوز از سی سال از آن گرامی استفاده بردند. (۵۸) تربیت شدگان مکتب آن گرامی در علم فقه، حدیث، کلام و مناظره، با دیگران قابل قیاس نبودند و در اخلاق و عمل و خدمت به مسلمانان، نمونه روزگار بودند. استادان علم کلام قدرت بحث با هیچیک از آنان را نداشتند و در مناظره با آنان به زودی از پای در می آمدند و به عجز خود اعتراف می کردند. عظمت روحی و شخصیت عظیم این شاگردان امام چشم مخالفین به ویژه حکومت وقت را خیره کرده بود، و بیم داشتند که اینان با آن موقعیت و محبوبیتی که دارند قیام کنند و مردم را به دنبال خود بکشانند. اینک اجمالی از شرح حال برخی از تربیت شدگان این مکتب را می خوانیم:

۱- ابن ابی عمیر

او در سال ۲۱۷ درگذشت، محضر سه امام. (امام کاظم و امام رضا و امام جواد را- که بر همه شان درود خدا باد-) درک کرد، و جزو دانشمندان مشهور و بزرگان یاران ائمه ی اطهار (ع) بود، و روایات بسیاری پیرامون مسائل مختلف از وی به یادگار مانده است. مقام شامخ او زبانزد شیعه و سنی و مورد اطمینان این هر دو دسته بود، جاحظ که یکی از دانشمندان اهل تسنن است در باره ی او می نویسد: ابن ابی عمیر در همه چیز یگانه ی زمان بود. (۵۹) فضل بن شاذان می گوید: برخی به حکومت وقت اطلاع دادند ابن ابی عمیر نام عموم شیعیان عراق را می داند، حکومت از او خواست که نام آنان را بگوید، او امتناع کرد، او را برهنه کردند و میان دو درخت خرما آویختند و صد تازیانه به او زدند، و نیز صد هزار درهم ضرر مالی به او رساندند. (۶۰) ابن بکیر می گوید: ابن ابی عمیر زندانی شد، و در حبس ناراحتی فراوانی به او رسید، و نیز هر چه ثروت داشت از او گرفتند (۶۱) و گویا در خلال همین

زندانی شدن‌ها و گرفتاری‌ها بود که کتابهای حدیث او از بین رفت. شیخ مفید می‌نویسد: ابن ابی عمیر هفده سال در زندان بود و اموالش از بین رفت، شخصی ده هزار درهم به او بدهکار بود، چون فهمید که ابن ابی عمیر ثروت خود را از دست داده است، خانه‌ی خود را فروخت و ده هزار درهم ابن ابی عمیر را نزد او برد. ابن ابی عمیر گفت: این پول را از کجا آوردی؟ ارث به تو رسیده یا گنجی یافته‌ی؟ -خانه ام را فروختم! -امام صادق به من فرموده است: خانه‌ی مسکونی مورد لزوم از استثناءهای وام و قرض است، از اینرو با اینکه به این پولها حتی به یک درهمش نیاز دارم، قبول نمی‌کنم. (۶۲)

۲- صفوان بن مهران

صفوان از مردان پاک و موثقی بود که بزرگان علما به روایات او اهمیت می‌دهند، در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تایید امام واقع شد. چنانکه پیشتر اشاره کردیم، همینکه از امام شنید به ستمکاران نباید کمک کرد، از هر گونه کمک به آنان خود داری ورزید و شترانی را که به کرایه به هارون می‌سپرد، فروخت تا مجبور نباشد از این راه به ستمگر کمک کرده باشد. (۶۳)

۳- صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم (ع) بود. شیخ طوسی می‌نویسد: صفوان نزد اهل حدیث موثق‌ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می‌رفت. (۶۴) صفوان، امام هشتم (ع) را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت (۶۵) امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: خدا از او -به رضایتی که من از او دارم- راضی باشد، هیچگاه با من و پدرم مخالفت نورزید. (۶۶) امام کاظم علیه السلام می‌فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله‌ی گوسفند بی‌چوپانی بیفتند بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست. (۶۷)

۴- علی بن یقظین

وی در سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه به دنیا آمد (۶۸) پدرش شیعه بود، و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می‌فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبد الله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقظین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت. (۶۹) علی بن یقظین با عباسیها کاملاً ارتباط برقرار کرد، و برخی از پستهای مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی های آنان را برطرف می‌کرد. هارون الرشید، علی بن یقظین را به وزارت خویش برگزید، علی بن یقظین به امام کاظم (ع) عرض کرد نظر شما در باره‌ی شرکت در کارهای اینان چیست؟ فرمود: اگر ناگزیری، از اموال شیعه پرهیز کن. راوی این حدیث می‌گوید: علی بن یقظین به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می‌کنم، ولی در پنهان به آنان باز می‌گردانم. (۷۰) یکبار به امام کاظم (ع) نوشت: حوصله ام از کارهای سلطان تنگ شده است، خدا مرا فدایت گرداند، اگر اجازه دهی از این کار کناره می‌گیرم. امام در پاسخ او نوشت: اجازه نمی‌دهم از کارت کناره‌گیری کنی، از خدا بپرهیز! (۷۱) و نیز یکبار به او فرمود: به یک کار متعهد شو، من سه چیز را برای تو تعهد می‌کنم: اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد. علی بن یقظین گفت: کاری که من باید متعهد شوم چیست؟ فرمود: اینکه هر گاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید او را اکرام کنی (۷۲). عبد الله بن یحیی کاهلی می‌گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بادم که علی بن یقظین به سوی آن حضرت می‌آمد، امام رو به یارانش کرد فرمود: هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا (ص) ببیند به این که به سوی ما می‌آید نگاه کند. یکی از حاضران گفت پس او

اهل بهشت است؟ امام فرمود: گواهی می‌دهم که او از اهل بهشت است (۷۳). علی بن یقظین در انجام فرمان امام علیه السلام به هیچ وجه سهل انگاری نداشت، هر چه آن گرامی دستور می‌داد انجام می‌داد، گر چه راز آن دستور را نداند: یکبار، هارون الرشید لباسهایی به رسم هدیه به علی بن یقظین داد که در میان آنها جبهه‌ی شاهانه بود، آن لباسها و آن جبهه را به اضافه‌ی اموال دیگر برای امام کاظم علیه السلام فرستاد. امام همه‌ی اموال، جز آن جبهه را پذیرفت، و به علی بن یقظین نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که بزودی به این لباس احتیاج خواهی داشت. علی بن یقظین متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده اند، ولی آن را نگهداشت، چند روزی گذشت، علی بن یقظین از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد، غلام که از علاقه‌ی علی بن یقظین به امام کاظم، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می‌دانست گفت. هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می‌کنم، اگر اینطور که تو می‌گویی، همانگونه باشد، او را خواهم کشت. و همان لحظه علی بن یقظین را احضار کرد و پرسید آن جبهه را که به تو دادم چه کردی؟ گفت: آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام... هم اکنون آن را بیاور! علی بن یقظین یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت، هارون که لباس را دید آرام یافت، و به علی بن یقظین گفت: لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی‌پذیرم، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند. و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد (۷۴). علی بن یقظین به سال ۱۸۲ هجری قمری، زمانی که حضرت موسی بن جعفر در زندان بود در گذشت (۷۵). و کتابهایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده‌اند (۷۶).

۵- مؤمن طاق

(۷۷) محمد بن علی بن نعمان، کنیه اش ابو جعفر و لقب او مؤمن طاق، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام بود، و نزد امام صادق (ع) منزلتی عظیم داشت، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است (۷۸). مؤمن طاق این یارایی را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد. امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث‌های کلامی باز داشت، ولی به مؤمن طاق ورود به این مباحث را توصیه می‌فرمود. امام صادق در شان او به خالد فرمود: صاحب طاق با مردم به بحث می‌پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می‌آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز پرواز نمی‌کنی (۷۹). وقتی امام صادق (ع) رحلت کرد، ابو حنیفه به مؤمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، مؤمن طاق بی‌درنگ گفت: ولی امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است (۸۰). یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن در باره‌ی او فرموده: «فانك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» (۸۱)

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت. ابن ندیم می‌نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث در باره‌ی امامت را می‌شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود (۸۲). هشام کتابهای بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه‌های جالبی انجام داد: یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت: آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟ هشام گفت نه. یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می‌کنند یا هر دو بر حقند یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟ هشام گفت، آری، خالی از این سه صورت نیست ولی صورت اول امکان ندارد، ممکن نیست هر دو بر حق باشند. یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از

احکام دین با هم نزاع و اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند، پس علی و عباس که نزد ابو بکر رفتند و در باره ی میراث رسول اکرم (ص) با هم نزاع کردند. کدام بر حق بودند؟ گفت: هیچکدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد: در قرآن مجید، در قصه ی داود (ع) آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود (ع) آمدند که نزاع آنها را حل کند، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند؟ یحیی گفت: هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند، و نزاع آنان صوری بود، و می‌خواستند با این صحنه داود را متوجه کار وی سازند (۸۳). هشام گفت نزاع علی (ع) و عباس هم همینطور بود و آنها با هم اختلاف و نزاعی نداشتند. و تنها برای آگاه کردن ابو بکر از اشتباهی که کرده بود، این کار را کردند و خواستند به ابو بکر بفهمانند اینکه می‌گویی کسی از پیامبر ارث نمی‌برد دروغ می‌گویی و ما وارث اویم. یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت، و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین قرار داد (۸۴). یونس بن یعقوب می‌گوید: گروهی از اصحاب امام صادق (ع) از جمله حمران بن اعین و مؤمن طاق و هشام بن سالم و طیار و هشام بن حکم نزد آن بزرگوار بودند و هشام جوان بود، امام (ع) به هشام گفت آیا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال کردی؟ هشام گفت از شما شرم می‌کنم و در خدمت شما زبانه کار نمی‌کند! امام فرمود: وقتی به شما دستوری می‌دهیم انجام دهید! هشام گفت: شنیده بودم که عمرو بن عبید در مسجد بصره می‌نشیند و برای مردم صحبت می‌کند و این بر من گران بود. روز جمعه وارد بصره شدم و به مسجد رفتم دیدم عمرو بن عبید در مسجد نشسته است و مردم دور او را گرفته‌اند و از او مطالبی سؤال می‌کنند. جمعیت را شکافتم و نزدیک او نشستم و گفتم ای دانشمند، من غریبم، اجازه بده سؤالی را مطرح کنم! اجازه داد. گفتم آیا چشم داری؟ گفت ای پسرک این چه سؤالی است؟ گفتم سؤال من همین گونه خواهد بود. گفت: پرس گر چه سؤالت احمقانه است. دو باره پرسیدم: چشم داری؟ -آری. -به وسیله ی آن چه می‌بینی؟ -رنگها و شکلها را. -آیا بینی داری؟ -آری. -با آن چه می‌کنی؟ -با آن چه می‌کنی -طعم غذاها را می‌چشم -آیا (مغز و مرکز احساس) هم داری؟ -دارم. -با آن چه می‌کنی؟ -با آن هر چه بر جوارح من وارد شود، تمیز و تشخیص می‌دهم. -آیا این جوارح، تو را از این مرکز احساس بی‌نیاز نمی‌کنند؟ -نه! -چطور؟ در صورتیکه همه ی اعضا و جوارح تو صحیح و سالم هستند! -هر گاه این جوارح در چیزی شک کنند به (مغز و مرکز احساس) رجوع می‌کنند تا شک آنان بر طرف و یقین حاصل شود. -پس خدا (مغز و مرکز احساس) را برای زدودن شک این جوارح قرار داده است؟ -آری. -پس حتماً به (مغز و مرکز احساس) نیاز داریم؟ -آری. هشام می‌گوید گفتم: خداوند جوارح تو را بدون امامی که درست را از نادرست تشخیص دهد و انگذاشته است، اما همه ی این خلق را در حیرت و شک و اختلاف بدون امامی که در هنگام اختلاف و شک به او رجوع کنند و انگذاشته است؟! عمرو بن عبید ساکت شد و چیزی نگفت سپس به من رو کرد ... و پرسید: اهل کجائی؟ گفتم: اهل کوفه. گفت: تو هشام هستی. و مرا پیش خود برد و در جای خود نشانید و دیگر صحبتی نکرد تا من برخاستم. امام صادق علیه السلام تبسم کرد و فرمود: چه کسی به تو این استدلال را یاد داد؟ هشام گفت: ای پسر رسول خدا (ص)، همینطور بر زبانه جاری شد. امام فرمود: ای هشام! به خدا سوگند این استدلال در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است. (۸۵)

پی‌نوشت‌ها

۱- که بین مدینه و مکه واقع شده است. ۲- صبح روز هفتم ماه صفر یکصد و بیست و هشت سال قمری پس از هجرت. ۳- اشاره به سوره ی فیل، آیه ی: و ارسل علیهم طیرا ابابیل، ترمیهم بحجارة من سجیل. ۴- کافی- ج ۱ ص ۴۷۶-۵- داعیان انقلاب ضد اموی، خیانت بزرگی کردند بدین معنی که عباسیان را به جای علویان جا زدند و نگذاشتند خلافت به مرکز اصلی و راستین خویش باز گردد. ابو سلمه و ابو مسلم خراسانی، نخست مردم را به طرف آل علی می‌خواندند، اما، هم از نخست، در زیر پرده، کاخ سلطنت عباسیان را پی‌می‌افکنند و هم از این روی بود که حضرت امام صادق، با ژرفنگری سیاسی، به گفته‌های آنان ترتیب اثر ندادند

چون می‌دانستند که آنان واقعا به یاری او پیا نخواستند، و چیز دیگری در سر می‌پروراندند. رجوع کنید به کتاب ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۵۴ چاپ مصر- تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۸۹- بحار الانوار ج ۱۱ ص ۱۴۲ چاپ کمپانی ۶- حیات الامام ج ۱ ص ۴۴۵-۴۳۹-۷ بحار ج ۴۸ ص ۷۱ و ۷۲ و نیز اعلام الوری طبری، چاپ علمیه اسلامیة ص ۲۹۵ با اندک تفاوت و تصرف ۸- سوره ی محمد (ص) - آیه ی ۲۲-۹ تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۰-۳۱-۱۰- مقاتل الطالبیین ص ۴۴۷-۱۱- مقاتل الطالبیین چاپ مصر ص ۴۵۳-۱۲ تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۹۲ چاپ لیدن ۱۳- تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۵۹۳ چاپ لیدن ۱۴- حیات الامام ج ۱ ص ۴۵۸-۱۵ تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۰۷ چاپ بیروت ۱۶- طبری ج ۱۰ ص ۱۷۶۰۳- حیات الامام ج ۲ ص ۱۸۲۹- حیات الامام ج ۲ ص ۱۹۳۹- حیات الامام ج ۲ ص ۲۰۳۲- حیات الامام ج ۲ ص ۲۱۶۲- الامامة و السياسة ج ۲۲۲- حیات الامام ج ۲ ص ۲۳۳۹- حیات الامام ج ۲ ص ۲۴۴۰- حیات الامام ۲- ۲۵۷۰- حیات الامام ۲- ۲۶۷۷- مقاتل الطالبیین ۴۶۳- ۲۷۴۹۷- امالی شیخ طوسی ص ۲۰۶ چاپ سنگی ۲۸- امالی شیخ طوسی ص ۲۰۶- ۲۹- رجال کشی ص ۴۴۱- ۴۴۰- پدر گرامی آن حضرت، امام صادق علیه السلام نیز به یونس بن یعقوب می‌گوید: اینان را در بناء مسجد هم یاری نکن وسائل ج ۱۲ ص ۱۲۰- ۱۳۰- ۳۰- غیبت شیخ طوسی چاپ سنگی ص ۲۱- ۳۱- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۳۲۳۲- غیبت شیخ طوسی ص ۲۲- ۲۵ چاپ سنگی ۳۳- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۳۴۹۷- کافی ج ۱ ص ۴۸۶- انوار البهیه ص ۳۵۹۷- سوره ی انعام- آیه ی ۸۴- ۳۶- سوره ی آل عمران- آیه ی ۶۱- ۳۷- عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۸۱ چاپ قم- احتجاج طبرسی چاپ سنگی نجف ص ۲۱۱- ۲۱۳- بحار ج ۴۸ ص ۱۲۹- ۱۲۵- ۳۸- حیات الامام ج ۱ ص ۱۴۰- ارشاد مفید ص ۲۸۱ با کمی تفاوت ۳۹- حیات الامام موسی بن جعفر ج ۱- ص ۱۴۰- ارشاد مفید ص ۲۸۱ با اندک تفاوت ۴۰- مناقب ابن شهر آشوب چاپ قم ج ۴ ص ۲۹۷ نقل به اختصار ۴۱- ارشاد مفید ص ۲۷۷- ۴۲- ارشاد مفید ص ۲۷۹- ۴۳- این کار چون برای اصلاح و به راه آوردن آن شخص انجام می‌شده در نظر امام جایز بلکه لازم بوده است. ۴۴- تاریخ بغداد ج ۱۳- ص ۲۸- ارشاد مفید ص ۲۷۸- ۴۵- تاریخ بغداد، ج ۱۳- ص ۲۸- ۴۶- تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۹- ۴۷- وسایل ج ۲ ص ۴۵۶ چاپ قدیم ۴۸- تحف العقول ۴۹- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۴۵۵- ۵۰- مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۱۰۲- ۵۱- آیین زندگی ص ۱۳۱- ۵۲- بحار ج ۴۸ ص ۱۵۴- ۵۳- بحار ج ۴۸ ص ۱۵۰- ۵۴- اعلام الوری طبرسی ص ۲۹۱ چاپ علمیه اسلامیة- اثبات الهداة ج ۵ ص ۴۸۶- ۵۵- بصائر الدرجات ص ۴۷۱ چاپ جدید- اثبات الهداة ج ۵ ص ۴۸۴- ۵۶- غیبت نعمانی، چاپ سنگی ص ۱۷۹- بحار ج ۴۸ ص ۵۷- ۵۷- ارشاد مفید ص ۲۷۰- ۵۸- وفات امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری قمری و وفات امام کاظم در سال ۱۸۳ واقع شده است. ۵۹- منتهی المقال ص ۲۵۴ چاپ سنگی ۶۰- رجال کشی ص ۵۹۱- ۶۱- رجال کشی ص ۵۹۰- ۶۲- اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص ۸۶- ۶۳- رجال کشی ص ۴۴۱- ۴۴۰- ۶۴- فهرست شیخ طوسی. ص ۱۰۹ چاپ نجف ۱۳۸۰- ۶۵- فهرست نجاشی ص ۱۴۸ چاپ تهران ۶۶- رجال کشی ص ۵۰۲- ۶۷- رجال کشی ص ۵۰۳- ۶۸- فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۷- ۶۹- فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۷- ۷۰- کافی ج ۵ ص ۱۱۰- ۷۱- قرب الاسناد ص ۱۲۶ چاپ سنگی ۷۲- رجال کشی ص ۴۳۳- ۷۳- رجال کشی ص ۴۳۱- ۷۴- ارشاد مفید ص ۲۷۵- ۷۵- رجال کشی ص ۴۳۰- ۷۶- فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۷- ۷۷- چون مغازه ی مؤمن طاق در کوفه در زیر طاقی قرار گرفته بود به این نام مشهور شد. ۷۸- رجال کشی ص ۱۳۵ و ۲۳۹ و ۲۴۰- ۷۹- رجال کشی ص ۱۸۶- ۸۰- رجال کشی ص ۱۸۷- ۸۱- سوره ی حجر آیه ی ۳۸- ۸۲- فهرست ابن ندیم ص ۲۶۳ چاپ مصر ۸۳- داستان داود و آن دو فرشته در سوره ی ص آیه ی ۲۱- ۲۶ یاد شده، توضیح آن را می‌توانید در یکی از تفاسیر فارسی بخوانید. ۸۴- الفصول المختارة سید مرتضی، ص ۲۶ چاپ نجف (با اختصار) ۸۵- رجال کشی ص ۲۷۱- ۲۷۳- اصول کافی ج ۱ ص ۱۹۶ با اندک تفاوت- مروج الذهب مسعودی با تفاوتی بیشتر اما تفاوتی که به مقصود زبانی ندارد. در اینجا از باب حق شناسی لازم است تذکر دهیم که در تهیه و تنظیم این نوشتار از کتاب حیات الامام الکاظم (ع) تالیف دانشمند محترم آقای کاظم قرشی به عنوان راهنما بهره ی فراوانی برده شده است.

ابو الحسن موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم از ائمه اثنی عشر (ع) و نهمین معصوم از چهارده معصوم (ع) است. تولد آن حضرت در ابواء (منزلی میان مکه و مدینه) به روز یکشنبه هفتم صفر سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ه. ق. واقع شد. به جهت کثرت زهد و عبادتش معروف به العبد الصالح و به جهت حلم و فرو خوردن خشم و صبر بر مشقات و آلام زمانه مشهور به الکاظم گردید. کنیه آن حضرت ابو ابراهیم بوده ولی به ابو علی نیز معروف بوده‌اند. مادر آن حضرت حمیده کنیزی از اهل بربر (مغرب) یا از اهل اندلس (اسپانیا) بوده است و نام پدر این بانو را صاعد بربری گفته‌اند. حمیده به «حمیده البربریه» و «حمیده المصفاة» نیز معروف بوده است. برادران دیگر امام از این بانو اسحاق و محمد دیباج بوده‌اند. امام موسی الکاظم (ع) هنوز کودک بود که فقهای مشهور مثل ابو حنیفه از او مسأله می‌پرسیدند و کسب علم می‌کردند. بعد از رحلت پدر بزرگوارش امام صادق (ع) (۱۴۸ ه. ق.) در بیست سالگی به امامت رسید و ۳۵ سال رهبری و ولایت شیعیان را بر عهده داشت. قد متوسط و رنگ سبزه سیر و محاسن انبوه داشت. نقش نگینش «حسی الله» و به روایتی «الملک لله وحده» بود. در زمان حیات امام صادق (ع) کسانی از اصحاب آن حضرت معتقد بودند پس از ایشان اسماعیل امام خواهد شد. اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفت ولی کسانی مرگ او را باور نکردند و او را همچنان امام دانستند. پس از وفات حضرت صادق (ع) عده‌ای از اینان چون از حیات اسماعیل مأیوس شدند، پسر او محمد بن اسماعیل را امام دانستند و اسماعیلیه امروز بر این عقیده هستند و پس از او پسر او را امام می‌دانند و سپس پسرش را و ... به تفصیلی که در کتب اسماعیلیه مذکور است. پس از وفات حضرت صادق (ع) بزرگترین فرزند ایشان عبد الله نام داشت که بعضی او را عبد الله افطح می‌دانند. این عبد الله مقام و منزلت پسران دیگر حضرت صادق (ع) را نداشت و به قول شیخ مفید در ارشاد متهم بود که در اعتقادات با پدرش مخالف است و چون بزرگترین برادرانش از جهت سن و سال بود ادعای امامت کرد و برخی نیز از او پیروی کردند. اما چون ضعف دعوی و دانش او را دیدند روی از او برتافتند و فقط عده قلیلی از او پیروی کردند که به فطحیه موسوم هستند. اسحاق برادر دیگر امام موسی الکاظم (ع) به ورع و صلاح و اجتهاد معروف بود و امامت برادرش موسی کاظم (ع) را قبول داشت و از پدرش روایت می‌کرد که او تصریح بر امامت آن حضرت کرده است. برادر دیگر آن حضرت به نام محمد بن جعفر مردی سخی و شجاع و از زیدیه جارودیه بود و در زمان مأمون در خراسان وفات یافت. اما جلالت قدر و علو شأن و مکارم اخلاق و دانش وسیع حضرت امام موسی کاظم (ع) بقدری بارز و روشن بود که اکثریت شیعه پس از وفات امام صادق (ع) به امامت او گرویدند و علاوه بر این بسیاری از شیوخ و خواص اصحاب حضرت صادق (ع) مانند مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و صفوان جمال و یعقوب سراج نص صریح امامت حضرت موسی الکاظم (ع) را از امام صادق (ع) روایت کرده‌اند و بدین ترتیب امامت ایشان در نظر اکثریت شیعه مسجل گردید. حضرتش در علم و حلم و تواضع و مکارم اخلاق و کثرت صدقات و سخاوت و بخشندگی ضرب المثل بود. بدانند ایشان را با عفو و احسان بی کران خویش تربیت می‌فرمود. شبها بطور ناشناس در کوچه‌های مدینه می‌گشت و به مستمندان کمک می‌کرد. مبلغ دویست، سیصد و چهارصد دینار در کیسه‌ها می‌گذاشت و در مدینه میان نیازمندان قسمت می‌کرد. کیسه‌های موسی بن جعفر در مدینه معروف بود و اگر به کسی یک صره (کیسه) می‌رسید بی‌نیاز می‌گشت. معذک در اتاقی که نماز می‌گزارد جز بوریا و مصحف و شمشیر چیزی نبود. مهدی خلیفه عباسی امام را در بغداد بازداشت کرد اما بر اثر خوابی که دید و نیز تحت تأثیر شخصیت امام از او عذرخواهی نمود و به مدینه‌اش بازگرداند. گویند که مهدی از امام تعهد گرفت که بر او و فرزندانش خروج نکند. این روایت نشان می‌دهد که امام کاظم (ع) خروج و قیام را در آن زمان صلاح و شایسته نمی‌دانسته است. ایشان با آنکه از جهت کثرت عبادت و زهد به «العبد الصالح» معروف بوده‌اند بقدری در انظار مردم مقامی والا و ارجمند داشته‌اند که او را شایسته مقام خلافت و امامت ظاهری نیز می‌دانستند و همین امر موجب تشویش و اضطراب دستگاه خلافت گردیده و مهدی به حبس او فرمان داده است. زمخشری در ربیع الابرار آورده است که هارون فرزند مهدی در یکی از ملاقاتها به امام پیشنهاد

نمود فدک را تحویل بگیرد و حضرت نپذیرفت، وقتی اصرار زیاد کرد فرمود می‌پذیرم به شرط آنکه تمام آن ملک را با حدودی که تعیین می‌کنم به من واگذاری. هارون گفت حدود آن چیست؟ امام فرمود یک حد آن به عدن است حد دیگرش به سمرقند و حد سومش به افریقیه و حد چهارمش کناره دریا تا ارمینیه و خزر است. هارون از شنیدن این سخن سخت برآشفت و گفت: پس برای ما چه چیز باقی می‌ماند؟ امام فرمود: می‌دانستم که اگر حدود فدک را تعیین کنم آن را به ما مسترد نخواهی کرد (یعنی خلافت و اداره سراسر کشور اسلام حق من است). از آن روز هارون کمر به قتل موسی بن جعفر (ع) بست. هارون در سفرش به مدینه هنگام زیارت قبر رسول الله (ص) در حضور سران قریش و رؤسای قبایل و علما و قضات بلاد اسلام گفت: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابن عم، و این را از روی فخر فروشی به دیگران گفت. امام کاظم (ع) حاضر بود و فرمود: السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابنت (یعنی سلام بر تو ای پدر من). می‌گویند رنگ هارون دگرگون شد و خشم از چهره‌اش نمودار گردید. درباره حبس امام موسی (ع) به دست هارون الرشید، شیخ مفید در ارشاد روایت می‌کند که علت گرفتاری و زندانی شدن امام، یحیی بن خالد بن برمک بوده است. زیرا هارون فرزند خود امین را به یکی از مقربان خود به نام جعفر بن محمد بن اشعث که مدتی هم والی خراسان بوده است سپرده بود و یحیی بن خالد بیم آن را داشت که اگر خلافت به امین برسد جعفر بن محمد بن اشعث را همه کاره دستگاه خلافت سازد و یحیی و برمکیان از مقام خود بیفتند. جعفر بن محمد بن اشعث شیعه بود و قائل به امامت امام موسی (ع)، و یحیی این معنی را به هارون اعلام می‌داشت. سرانجام یحیی بن خالد، پسر برادر امام را به نام علی بن اسماعیل بن جعفر از مدینه خواست تا به وسیله او از امام و جعفر نزد هارون بدگویی کند. می‌گویند امام هنگام حرکت علی بن اسماعیل از مدینه او را احضار کرد و از او خواست که از این سفر منصرف شود و اگر ناچار می‌خواهد برود از او سعایت نکند. علی قبول نکرد و نزد یحیی رفت و بوسیله او پیش هارون بار یافت و گفت از شرق و غرب ممالک اسلامی مال به او می‌دهند تا آنجا که ملکی را توانست به سی هزار دینار بخرد. هارون در آن سال به حج رفت و در مدینه امام و جمعی از اشراف به استقبال او رفتند. اما هارون در کنار قبر حضرت رسول (ص) گفت یا رسول الله از تو پوزش می‌خواهم که موسی بن جعفر را به زندان می‌افکنم زیرا او می‌خواهد امت تو را بر هم زند و خونشان را بریزد. آنگاه دستور داد تا امام را از مسجد بیرون بردند و او را پوشیده به بصره نزد والی آن عیسی بن جعفر بن منصور فرستادند. عیسی پس از مدتی نامه‌ای به هارون نوشت و گفت که موسی بن جعفر در زندان جز عبادت و نماز کاری ندارد یا کسی بفرست که او را تحویل بگیرد و یا من او را آزاد خواهم کرد. هارون امام را به بغداد آورد و به فضل بن ربیع سپرد و پس از مدتی از او خواست که امام را آزاری برساند اما فضل نپذیرفت و هارون او را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی سپرد. چون امام در خانه فضل نیز به نماز و روزه و قرائت قرآن اشتغال داشت فضل بر او تنگ نگرفت و هارون از شنیدن این خبر در خشم شد و آخر الامر یحیی امام را به سندی بن شاهک سپرد و سندی آن حضرت را در زندان مسموم کرد. چون آن حضرت وفات یافت سندی جسد آن حضرت را به فقها و اعیان بغداد نشان داد که ببینند در بدن او اثر زخم یا خفگی نیست. بعد او را در باب التبن در موضعی به نام مقابر قریش دفن کردند. بنا به گفته شیخ مفید در ارشاد امام موسی الکاظم (ع) سی و هفت فرزند پسر و دختر داشت که هجده تن از آنها پسر بودند و علی بن موسی الرضا (ع) امام هشتم افضل ایشان بود. از جمله فرزندان مشهور آن حضرت احمد بن موسی و محمد بن موسی و ابراهیم بن موسی بودند. یکی از دختران آن حضرت فاطمه معروف به معصومه سلام الله علیها است که قبرش در قم مزار شیعیان جهان است. عدد اولاد آن حضرت را کمتر و بیشتر نیز گفته‌اند. تاریخ وفات آن حضرت را جمعه هفتم صفر یا پنجم یا بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ ه. ق. در ۵۵ سالگی گفته‌اند. امام هفتم (ع) با جمع روایات و احادیث و احکام و احیای سنن پدر گرامی و تعلیم و ارشاد شیعیان، اسلام راستین را که با تعالیم و مجاهدات پدرش جعفر بن محمد (ع) نظم و استحکام یافته بود حفظ و تقویت کرد و در راه انجام وظایف الهی تا آنجا پایداری نمود که جان خود را فدا ساخت. منابع: بحار الانوار، مجلسی، ج ۴۸ اعیان الشیعہ، ج ۲ الارشاد الی حجج الله علی العباد الکامل فی

التاریخ (حوادث سال ۱۸۳) تاریخ بغداد، ج ۱۳ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۶.

اصحاب

اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام

۱ حماد بن عیسی کوفی بصری

از اصحاب اجماع است و زمان چهار امام را درک کرده و در ایام حضرت جواد علیه السلام سنه دویست و نه رحلت کرده، و در حدیث، متحرّز و محتاط بوده و می گفت که من هفتاد حدیث از حضرت صادق علیه السلام شنیدم و پیوسته در زیاده و نقصان عبارات بعضی از آن احادیث شک بر من وارد می شد تا اقتصار کردم بر بیست حدیث. و حماد مذکور همان است که از حضرت کاظم علیه السلام درخواست کرد که دعا کند حق تعالی او را روزی فرماید خانه و زوجه و اولاد و خادم و حج در هر سال، حضرت گفت: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْهُ دَارًا وَ زَوْجَةً وَ وَلَدًا وَ خَادِمًا وَ الْخَبِجَ خَمْسِينَ سَنَةً). دعا کرد که حق تعالی او را روزی فرماید خانه و زوجه و اولاد و خادم و پنجاه حج ...، روزی او شد و پنجاه مرتبه حج کرد و چون خواست که حج پنجاه و یکم کند همین که به وادی قنات رسید خواست غسل احرام کند به آب سیل غرق شد و او غریق حجه است و قبرش به سیاله است رحمه الله. (۱۸۶)

۲ ابوعبدالله

عبدالرحمن بن الحجاج البجلي الكوفي يباغ السابري مرمي ثقة جليلاً القدر استاد صفوان بن يحيى و از اصحاب صادق و کاظم علیهما السلام و رجوع به حق کرده و ملاقات کرده حضرت رضا علیه السلام را و وکیل حضرت صادق علیه السلام بوده و وفات کرده در عصر حضرت رضا علیه السلام بر ولایت. و روایت شده که حضرت ابوالحسن علیه السلام شهادت بهشت برای او داده، (۱۸۷) و حضرت صادق علیه السلام به وی فرموده که تکلم کن با اهل مدینه همانا من دوست می دارم که در رجال شیعه مانند تو را بینم. (۱۸۸) و هم از آن جناب مروی است که هر که مرد در مدینه حق تعالی او را مبعوث فرماید در آمین روز قیامت. و از جمله ایشان است یحیی بن حبیب و ابوعبیده حدّاء و عبدالرحمن بن حجاج. (۱۸۹) اما آن خبری که از ابوالحسن مروی است که ذکر فرمود عبدالرحمن بن حجاج را و فرمود: إِنَّهُ لَثَقِيلٌ عَلَى الْفُؤَادِ، (۱۹۰) شاید مراد از ثقلت او بر دل، دل مخالفین باشد، یا آنکه مراد آن است که از برای او موقعی است در نفس، یا آنکه ثقلت او به جهت ملاحظه اسم او باشد؛ چه آنکه عبدالرحمن اسم ابن ملجم است و حجاج اسم حجاج بن یوسف ثقفی، و مسلم است که اسامی مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام نزد اهل بیت آن حضرت بلکه نزد شیعیان و دوستانش، ثقیل و مکروه است. سبط ابن جوزی در (تذکره) در ذکر اولاد عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفته که هیچ کس از بنی هاشم فرزند خود را معاویه نام نهاد مگر عبدالله بن جعفر، و چون این نام را بر اولاد خود گذاشت بنی هاشم ترک او نمودند و با او تکلم نکردند تا وفات کرد. (۱۹۱) لکن مخفی نماند: چنانکه گفته شد نام عبدالرحمن نزد شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام ثقیل است و اما دشمنان آن حضرت از این اسم خوششان می آید. همانا روایت شده از مسروق که گفت: وقتی در نزد حمیراء نشسته بودم و حدیث می کرد مرا که ناگاه غلامی را ندا کرد که سیاه بود، و به او عبدالرحمن می گفت، چون غلام حاضر شد حمیراء رو کرد به من و گفت: می دانی برای چه این غلام را عبدالرحمن نام نهادم؟ گفتم: نه، گفت: از این جهت محبت و دوستی من با عبدالرحمن ابن ملجم. (۱۹۲)

۳ عبدالله بن جندب

بجلی کوفی ثقه جلیل القدر عابد از اصحاب حضرت کاظم و رضا علیهما السلام و وکیل ایشان است. شیخ کشی روایت کرده که حضرت ابوالحسن علیه السلام قسم خورد که راضی است از او و همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و خداوند تعالی. (۱۹۳) و هم فرموده که عبدالله بن جندب از محبتین است، (۱۹۴) یعنی از کسانی که حق تعالی در حق ایشان فرموده: (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ) (۱۹۵) و بشارت بده فروتنان و متواضعان را که در درگاه ما آرمیده و مطمئن اند آنانکه چون ذکر خدا شود نزد ایشان، بترسد دل‌های ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی و یا هرگاه تخویف کرده شوند به عذاب و عقاب الهی، دل‌های ایشان خائف و هراسان شود. و روایت شده از ابراهیم بن هاشم که گفت: من عبدالله بن جندب را دیدم در موقف عرفات و حال هیچ کس را بهتر از او ندیدم پیوسته دست‌های خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و آب دیده اش بر روی او جاری بود تا به زمین می‌رسید، چون مرد فارغ شدند گفتم: و قوف هیچ کس را بهتر از و قوف تو ندیدم، گفت: به خدا سوگند که دعا نکردم مگر برادران مؤمن خود را زیرا که از حضرت امام موسی علیه السلام شنیدم که هر که دعا کند از برای برادران مؤمن خود در غیبت او از عرش به او نرسد که از برای تو صد هزار برابر او باد، پس من نخواستم که دست بردارم از صد هزار برابر دعای ملک که البته مستجاب است برای یک دعاء خود که نمی‌دانم مستجاب خواهد شد یا نه. (۱۹۶) و قرار داد او با صفوان بن یحیی بیاید در ذکر صفوان در اصحاب حضرت رضا علیه السلام. و او همان است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای او نوشته دعای سجده شکر معروف (اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ) را که در (مصباح شیخ طوسی) و غیره است. (۱۹۷) و روایت شده که وقتی عبدالله بن جندب عریضه ای خدمت حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشت و در آن عرض کرد که فدایت شوم! من پیر شدم و ضعف و عجز پیدا کردم از بسیاری از آنچه که قوت داشتم بر آن و دوست دارم فدایت شوم که تعلیم کنی مرا کلامی که مرا به خداوند نزدیک کند و فهم و علم مرا زیاد کند، حضرت در جواب او را امر فرمود که بسیار بخواند این ذکر شریف را: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ). (۱۹۸) در (تحف العقول) وصیتی طولانی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که به عبدالله بن جندب فرموده و مشتمل است بر وصایا نافع جلیله که ما در ذکر مواعظ و نصایح حضرت صادق علیه السلام چند سطر از آن نقل کردیم. (۱۹۹) و بالجمله؛ جلالت شأن عبدالله بن جندب زیاده از آن است که ذکر شود. و روایت شده که بعد از فوت او علی بن مهزیار رحمه الله در مقام او برقرار شد.

۴ ابومحمد عبدالله بن المغیره

بجلی کوفی ثقه از فقهای اصحاب است و احدی عدیل او نمی‌شود از جهت جلالت و دین و ورع و روایت کرده از ابوالحسن موسی علیه السلام. شیخ کشی گفته که او واقفی بوده و رجوع کرده به حق، و روایت کرده از او که گفت: من واقفی بودم و حج گذاشتم بر این حال، پس چون به مکه رفتم خلیجان کر در سینه ام چیزی پس چسبیدم به ملتزم و دعا کردم و گفتم: خدایا! تو می‌دانی طلب و اراده مرا پس ارشاد کن مرا به بهترین دینها، پس در دلم افتاد که بروم نزد حضرت رضا علیه السلام، پس رفتم به مدینه و ایستادم بر در خانه آن حضرت و گفتم به غلام آن حضرت، بگو به مولایت مردی از اهل عراق بر در سراست، پس شنیدم ندای آن حضرت را که فرمود: داخل شو، ای عبدالله بن مغیره! پس داخل شدم همین که نظرش به من افتاد فرمود: خداوند دعای تو را مستجاب کرد و هدایت کرد تو را به دین خود، من گفتم: شهادت می‌دهم که تو حجت خدایی بر من و امین الله بر خلقی. (۲۰۰) و عبدالله بن مغیره از اصحاب اجماع است، و گفته شده که سی کتاب تصنیف کرده از جمله کتاب وضوء و کتاب صلاة بوده. (۲۰۱) و از (کتاب اختصاص) نقل شده که روایت شده که چون تصنیف کرد کتاب خود را وعده کرد با اصحاب خود که آن کتاب را بخواند بر ایشان در یکی از زاویه های مسجد کوفه، و برادری داشت که مخالف مذهب او بود، پس چون اصحاب جمع شدند برای

شنیدن آن کتاب، برادرش آمد و در آنجا نشست عبدالله به ملاحظه برادر مخالفش گفت با اصحاب خود که امروز بروید! و برادرش گفت: کجا بروند به درستی که من نیز آمدم برای همان جهت که آنها آمدند، عبدالله گفت: مگر برای چه آمدند؟ گفت: ای برادر! در خواب دیدم که ملائکه از آسمان فرود می‌آمدند گفتم برای چه این ملائکه فرود می‌آیند، شنیدم که گوینده ای گفت فرود آمدند که بشنوند آن کتابی را که بیرون آورده عبدالله بن مغیره پس من نیز بیرون آمدم برای این و من توبه می‌کنم به سوی خدا از مخالفت خود، پس عبدالله مسرور شد. (۲۰۲)

۵ عبدالله بن یحیی الکاهلی

الکوفی برادر اسحاق هر دو از رؤات حضرت صادق و کاظم علیهما السلام می‌باشند و عبدالله وجاهت داشت نزد حضرت کاظم علیه السلام و آن حضرت سفارش او را به علی بن یقظین کرده بود و به او فرموده بود که ضمانت کن برای من کفالت کاهلی و عیال او را تا ضامن شوم برای تو بهشت را، علی قبول کرد و پیوسته طعام و پول و سایر نفقات شهریه برای ایشان می‌داد و چندان بر کاهلی نعمت عطا می‌کرد که عیالات و قرابات او را فرومی‌گرفت و ایشان مستغنی بودند تا کاهلی وفات کرد. و کاهلی قبل از وفات خود به حج رفت و خدمت حضرت امام موسی علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود عمل خیر به جا آور در این سال، یعنی اهتمام در عمل خیر زیادتر باشد همانا اجل تو نزدیک شده، کاهلی گریست، حضرت فرمود: برای چه می‌گویی؟ گفت: برای آنکه خبر مرگ به من دادی، فرمود: بشارت باد تو را! تو از شیعیان مایی و امر توبه خیر است، راوی گفت که بعد از این زنده نماند عبدالله مگر زمان کمی، پس وفات کرد. (۲۰۳)

۶ علی بن یقظین

کوفی الاصل بغدادی المسکن ثقه جلیل القدر از اجلاء اصحاب و محل توجه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است و پدرش یقظین از وجوه دعاء عباسیین بود، و در زمان مروان حمار در محنت عظیم بود؛ چه آنکه مروان در طلب او بود و او از وطن فرار کرده و مخفی بود و در سنه صد و بیست و چهار در کوفه علی پسرش متولد شد، زوجه یقظین با دو پسران خود علی و عبید فرزندان یقظین نیز از ترس مروان به جانب مدینه فرار کردند و پیوسته مخفی بودند تا مروان به قتل رسید و دولت عباسیین ظهور کرد، آنگاه یقظین خود را ظاهر کرد و زوجه اش نیز با پسرانش به وطن خود کوفه عود نمودند و یقظین در خدمت سفاح و منصور بود، با این حال شیعی مذهب و قائل به امامت بود و هکذا پسرانش و گاهگاهی اموال به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حمل می‌کرد و نزد منصور و مهدی از برای یقظین سعایت کردند، حق تعالی او را از کید و شرّ ایشان حفظ کرد و یقظین بعد از علی به نه سال زنده بود و در سنه صد و هشتاد و پنج وفات نمود، و اما علی پسرش، پس او را در خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منزلتی عظیم و مرتبتی رفیع بود و حضرت بهشت را از برای او ضامن شده بود، و در چند روایت است که آن حضرت فرموده: ضمانت لعلی بن یقظین ان لاتمسسه النار ابدا. (۲۰۴) از داود رقی روایت شده که خمن روز نحر، یعنی عید قربان خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شدم آن حضرت ابتدا فرمود که نگذشت در دل من احدی در وقتی که در موقف عرفات بودم مگر علی بن یقظین و پیوسته او با من بوده یعنی در نظر من و در قلب من بود و از من مفارقت نکرد تا افاضه کردم. و نیز روایت شده که در یک سال در موقف عرفات احصا کردند صد و پنجاه نفر را که از برای علی بن یقظین تلبیه می‌گفتند، و ایشان کسانی بودند که علی به ایشان پول داده بود و به مکه روانه کرده بود. و روایت شده که علی در زمان طفولیت خود با برادرش عبید خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و علی در آن وقت گیسوانی بر سر داشت حضرت فرمود که صاحب گیسوان را نزد من آورید. پس نزدیک آن حضرت آمد، آن جناب او را در بر گرفت و دعا کرد برای او به خیر و خوبی. و احادیث در فضیلت علی بن یقظین بسیار وارد شده.

(۲۰۵) ووقتی به حضرت امام موسی علیه السلام شکایت کرد از حال خود به جهت ابتلاء به مجالست و مصاحبت و وزارت هارون الرشید، حضرت فرمود: (یا عَلِيُّ! إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى أَوْلِيَاءَ مَعَ أَوْلِيَاءِ الظَّالِمَةِ لِيُدْفَعَ بِهِمْ عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَأَنْتَ مِنْهُمْ يَا عَلِيُّ)؛ یعنی از برای خداوند تعالی اولیائی است با اولیاء ظلمه تا دفع کند به واسطه ایشان ظلم و اذیت را از اولیاء خود، تو از ایشانی ای علی. (۲۰۶) (وَفِي الْبَحَارِ عَنْ كِتَابِ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ لِأَبِي طَاهِرٍ، قَالَ إِسْتَأْذَنَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ مَوْلَى الْكَاطِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَوَكُّعِ عَمَلِ السُّلْطَانِ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ لَنَا بِكَ أُنْسًا وَلَا إِخْوَانَكَ بِكَ عِزًّا وَعَسَى أَنْ يَجْبِرَ اللَّهُ بِكَ كَسْرًا وَيَكْسِرَ بِكَ نَائِرَةَ الْمُخَالَفِينَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ، يَا عَلِيُّ! كَفَّارَةُ أَعْمَالِكُمْ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِكُمْ أَضْمِنُ لِي وَاحِدَةً وَأَضْمِنُ لَكَ ثَلَاثًا، أَضْمِنُ لِي أَنْ لَا تَلْقَى أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَانَا إِلَّا قَضَيْتَ حَاجَتَهُ وَآكْرَمْتَهُ وَأَضْمِنُ لَكَ أَنْ لَا يَضِلَّكَ سَقْفٌ سَجَنَ أَبَدًا وَلَا يَنَالَكَ حَدٌّ سَيْفٍ أَبَدًا وَلَا يَدْخُلَ الْفَقْرُ بَيْتَكَ أَبَدًا يَا عَلِيُّ مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَلِلَّهِ بَدَأٌ وَبِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَنِي وَبِنَا ثَلُثَ). (۲۰۷) (وَعَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كُنْتَ لَا بَدَأَ فَاعِلًا فَاتَّقِ أَمْوَالَ الشَّيْعَةِ قَالَ فَأَخْبَرَنِي عَلِيُّ أَنَّهُ كَانَ يُجِيبُهَا مِنَ الشَّيْعَةِ عَلَانِيَةً وَيُرَدُّهَا عَلَيْهِمْ فِي السَّرِّ). (۲۰۸) وعلامه مجلسی رحمه الله در (بحار) از کتاب (عیون المعجزات) روایت کرده که وقتی ابراهیم جمال که یکی از شیعیان بوده خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون ابراهیم ساربان بود و علی بن یقطین وزیر بود و به حسب ظاهر شأن ابراهیم نبود که بر علی وارد شود، لهذا او را راه نداد، و اتفاقاً در همان سال علی بن یقطین به حج مشرف شد در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد! روز دوم در بیرون خانه، علی آن حضرت را ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من! تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟ فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حق تعالی ابا فرمود از آنکه سعی تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید، علی گفت، گفتم: ای سید و مولای من! ابراهیم را من در این وقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام او در کوفه است؟ فرمود: هرگاه شب داخل شود تنها برو به بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمند در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می‌شوی و به کوفی می‌روی، علی شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید، ابراهیم گفت: کیست؟ گفت: علی بن یقطین! ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می‌کند؟ فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد، چون داخل شد گفت: ای ابراهیم! آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری، گفت: عَفَرَ اللَّهُ لَكَ، پس علی بن یقطین صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال! ابراهیم امتناع نمود و علی او را قسم داد که چنین کند، پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می‌گفت: (اللَّهُمَّ أَشْهَدُ)؛ خدایا تو شاهد باش. پس بیرون آمد و سوار شد و همان شب به مدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید آن وقت حضرت او را اذن داد و بر آن جناب وارد شد و حضرت از او قبول فرمود. (۲۰۹) از ملاحظه این حدیث معلوم می‌شود که حقوق اخوان به چه اندازه است. و از عبدالله بن یحیی الکاهلی روایت است که من نزد حضرت امام موسی علیه السلام بودم که رو کرد علی بن یقطین به آمدن، پس حضرت التفات فرمود به اصحاب خود و فرمود: هر که مسرور می‌شود از اینکه ببیند مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پس نظر کند به این کس که رو کرده به آمدن، پس یکی از آن جماعت گفت پس علی بن یقطین رد این حال از اهل بهشت است، حضرت فرمود: اما من پس شهادت می‌دهم که او از اهل بهشت است. (۲۱۰) و در عبدالله بن یحیی الکاهلی گذشت کفالت علی بن یقطین از او و عیال او به امر حضرت کاظم علیه السلام، وفات کرد علی بن یقطین در زمان حضرت امام موسی علیه السلام در سنه صد و هشتاد و حضرت محبوس بود و بعضی گفته‌اند که وفاتش در سنه صد و هشتاد و دو بوده. و از یعقوب بن یقطین روایت است که گفت: شنیدم از ابوالحسن خراسانی علیه السلام که فرمود همانا علی بن یقطین گذشت و رفت از دنیا و صاحبش یعنی امام موسی علیه السلام از او راضی بود. (۲۱۱)

۷ مفضل بن عمر کوفی جعفری

شیخ نجاشی و علامه او را فاسد المذهب و مضطرب الزوایه نگاشته‌اند (۲۱۲) و شیخ کشی احادیثی در مدح و قدح او ذکر فرموده (۲۱۳) و در (ارشاد مفیدع) (عبارتی است که دلالت بر توثیق او دارد، (۲۱۴) و از (کتاب غیبت شیخ) معلوم می‌شود که او از قوام ائمه و پسندیده نزد ایشان بود و بر منہاج ایشان از دنیا گذشته و هم دلالت دارد بر جلالت و وثاقت او بودن او از و کلاء حضرت صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام، (۲۱۵) و کفعمی او را از بوابین ائمه شمرده. و در (کافی) است که مابین ابوحنیفه سائق الحاج و دامادش در باب میراثی مشاجره و نزاع بود مفضل بر ایشان بگذشت چون مشاجره ایشان را بدید ایشان را به منزل برد و مابین ایشان اصلاح کرد به چهارصد درهم و آن مال را از خودش داد و گفت این مال از خود من نیست بلکه حضرت صادق علیه السلام نزد من مالی گذاشته که هرگاه بین دو نفر از شیعیان نزاع شود من اصلاح کنم و مال المصالحه را از مال آن حضرت بدهم. (۲۱۶) و از محمّد بن سنان مروی است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای محمّد! مفضل انس و محل استراحت من است و اَنْتَ اَنْسِيْهُمَا وَاَسْتِرَاخُهُمَا؛ و تو انس و محل استراحت حضرت رضا و جواد علیهما السلام می‌باشی. (۲۱۷) و از موسی بن بکر روایت است که چون خبر فوت مفضل به حضرت موسی علیه السلام رسید فرمود: خدا رحمت کند او را، او والدی بود بعد از والد وهمانا او راحت شد. (۲۱۸) در (بحار) از (کتاب اختصاص) نقل کرده که روایت کرد که از عبدالله بن فضل هاشمی که گفت: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، حضرت او را چون بدید به صورت او خندید و فرمود: به نزد من بیا ای مفضل، قسم به پروردگار من که من دوست می‌دارم تو را و دوست می‌دارم کسی که تو را دوست می‌دارد اگر می‌شناختند جمیع اصحاب من آنچه تو می‌شناختی دو نفر مختلف نمی‌شدند، مفضل گفت: یا بن رسول الله! گمان نمی‌کنم که مرا بالاتر از منزل خودم فرود آورید. فرمود: بلکه منزل دادم تو را به منزلتی که خدا تو را فرود آورده به آنجا، پس گفت: یا بن رسول الله! چه منزلتی دارد جابر بن یزید نزد شما؟ فرمود: منزلت سلمان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، گفتم: چیست منزلت داود بن کثیر رقی نزد شما؟ فرمود: به منزلت مقداد است از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم. راوی گوید: پس حضرت رو کرد به من و فرمود: ای عبدالله بن مفضل! به درستی که خداوند تبارک و تعالی خلق کرد ما را از نور عظمت خود و غوطه داد ما را به رحمت خود و خلق کرد ارواح شما را از ما پس ما آرزومند و ما یلیم به سوی شما و شما آرزومند و ما یلید به سوی ما، به خدا قسم که اگر کوشش کنند اهل مشرق و مغرب که زیاد کنند در شیعیان ما یک مرد و کم کنند از ایشان یک مرد نتوانند این را وهمانا ایشان مکتوب‌اند نزد ما به نامه‌های و نامه‌های پدرانشان و عشیره‌هایشان و نسبه‌هایشان، ای عبدالله بن مفضل! و اگر بخواهی نشان دهم اسم تو را در صحیفه مان، پس طلبید صحیفه را و گشود آن را دیدم که آن سفید است و اثر نوشته در آن نیست، گفتم: یا بن رسول الله! در این صحیفه اثر نوشته نمی‌بینم، حضرت دست خود را بر آن مالید نوشته‌های در آن را دیدم و یافتم در آخر آن اسم خودم را پس سجده شکر برای خدا به جا آوردم. (۲۱۹) مؤلف گوید: که چون حدیث نفیس بود من تمام آن را نقل کردم الی غیر ذلک. و اما روایات قدح در مفضل مثل آنکه روایت شده که حضرت صادق علیه السلام به اسماعیل بن جابر، فرمود: برو نزد مفضل و به او بگو ای کافر، ای مشرک! چه می‌خواهی از پسر من، می‌خواهی او را به قتل آوری. یا آنکه در سفر زیارت حضرت امام حسین علیه السلام چون چهار فرسخ از کوفه دور شدند وقت نماز صبح شد رفقای او پیاده شدند نماز خواندند پس به او گفتند چرا پیاده نمی‌شوی که نماز بخوانی؟ گفت: من نمازم را خواندم پیش از آنکه از منزل بیرون شوم و امثال این روایات قابل معارضه به اخبار مدح نیستند. و شیخ ما در خاتمه (مستدرک) کلام را در حال او بسط داده و از روایات قدح در او جواب داده. (۲۲۰) و کسی که رجوع کند به (توحید مفضل) که حضرت صادق علیه السلام برای او فرموده خواهد دانست که مفضل نزد آن حضرت مرتبه و منزلی عظیم داشته و قابل تحمل علوم ایشان بوده، و (توحید مفضل) رساله بسیار شریفی است که سید بن طاوس رحمه الله فرموده که هر که سفر می‌رود آن

را با خود همراه بردارد، و در (کشف المحجّه) به پسرش وصیت فرموده که در آن نظر کند و علامه مجلسی رحمه الله آن رساله را به فارسی ترجمه کرده که عوام از آن انتفاع برند، و در (تحف العقول) بعد از ابواب مواعظ ائمه علیهم السلام، بابی در مواعظ مفضل بن عمر ذکر کرده و مواعظ شافیه ای از او نقل کرده که اکثرش را از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده. (۲۲۱)

۸ ابومحمد هشام بن الحکم مولی کنده

که از اعظام ائمه کلام و از ازکیای اعلام است و همیشه به افکار صادقه و انظار صائبه تهذیب مطالب کلامیه و ترویج مذهب امامیه می نمود، مولدش کوفه و منشأش به واسط و تجارتش به بغداد بوده و در آخر عمر نیز منتقل به بغداد شد، و روایت کرده از حضرت صادق و موسی علیهما السلام وثقه است و مدایح عظیمه از این دو امام برای او روایت شده. و مردی حاضر جواب و در علم کلام بسیار حاذق و ماهر بوده (وَ كَانَ مِمَّنْ فَتَقَّ الْكَلَامَ فِي الْإِمَامِيَّةِ وَ هَيَذَّبَ الْمَذْهَبَ بِالنَّظَرِ) و در سنه صد و هفتاد و نه در کوفه وفات کرد و این در ایام رشید بوده و حضرت رضا علیه السلام بر او ترحم فرموده و ابوهاشم جعفری خدمت حضرت جواد علیه السلام عرضه می کند که چه می فرمایید در هشام بن حکم؟ فرمود: رحمت کند خدا او را (مَا كَانَ أَذْبَهُ عَنْ هَذِهِ النَّاحِيَةِ)؛ چه بسیار اهتمام می نمود در دفع شبهات مخالفین از این ناحیه، یعنی از فرقه ناجیه. (۲۲۲) شیخ طوسی رحمه الله فرموده که هشام بن حکم از خواص سید ما و مولای ما امام موسی علیه السلام است و در اصول دین و غیره مباحثه بسیار با مخالفین کرده. (۲۲۳) علامه فرموده که روایاتی در مدح او وارد شده و به خلاف آن نیز احادیثی وارد شده که ما در (کتاب کبیر) خود ذکر کردیم و از آن جواب دادیم و این مرد نزد من عظیم الشأن و بلند منزلت است، انتهی. (۲۲۴) هشام کتبی تصنیف کرده در توحید و در امامت و در رد برزناذقه و طبعی مذهبان و معتزله و از کتب او است (کتاب شیخ و غلام) و (کتاب ثمانیه ابواب) و (کتاب الرد علی ارسطالیس)، (۲۲۵) شیخ کشی رحمه الله روایت کرده از عمیر بن یزید که گفت: پسر برادرم هشام اول بر مذهب جهیمه بود و خبیث بود و از من خواهش کرد که او را از خدمت حضرت صادق علیه السلام ببرم تا با آن حضرت مباحثه کند، گفتم: من این کار نمی کنم مگر بعد از آنکه اذن حاصل کنم، خدمت آن حضرت رسیدم برای هشام اذن طلبیدم، حضرت اذن داد، چون چند قدمی برداشتم که بیرون آمیم یادم آمد پستی و خباثت هشام، برگشتم خدمت آن حضرت و گفتم که او ردائت و خباثت دارد. فرمود: بر من خوف داری؟ من خجالت کشیدم از قول خود و دانستم که لغزشی کرده ام پس با حال خجالت بیرون آمدم و هشام را اعلام کردم، هشام خدمت آن حضرت شرفیاب شد، چون خدمت آن جناب نشست، آن حضرت سؤالی از او فرمود که هشام حیران بماند و مهلت خواست حضرت او را مهلت داد، هشام چند روز در اضطراب و در صدد تحصیل جواب بود آخر الامر جوابی نیافت، پس خدمت آن حضرت رسید آن جناب او را خبر داد، دیگر باره آن جناب مسایل دیگر از او پرسید که در آن بود فساد اصل مذهب هشام، هشام بیرون آمد مغموم و حیرت زده و چند روز مبهوت و حیران بود تا آنکه به من گفت که دفعه سوم برای من اذن بگیر که خدمت آن حضرت برسم، حضرت اذن داد و موضعی را در حیره برای ملاقات او تعیین کرد، هشام در آن موضع رفت و وقتی که حضرت صادق علیه السلام تشریف آورد چنان هیبت و احتشام از آن حضرت برد که نتوانست تکلم کند و ابداً زبانش قوت تکلم نداشت، حضرت هرچه ایستاد هشام چیزی نگفت لاجرم آن حضرت تشریف برد، هشام گفت: یقین کردم آن هیبتی که از آن حضرت به من رسید نبود مگر از جانب خدا و از عظمت منزلت آن حضرت نزد خداوند، لاجرم ترک مذهب خود نمود و متدین شد به دین حق، و پیوسته خدمت آن حضرت می رسید تا بر تمامی اصحاب آن حضرت تفوق گرفت. (۲۲۶) شیخ مفید فرموده که هشام بن حکم از اکبر اصحاب حضرت صادق علیه السلام است، و فقیه بوده و روایت کرده حدیث بسیار و در رک کرده صحبت حضرت صادق علیه السلام را و بعد از آن حضرت، حضرت امام موسی علیه السلام را و مکنی به ابومحمد و ابوالحکم است و مولی بنی شیبیان بوده و در کوفه اقامت داشته و رسید مرتبه و بلندی مقامش نزد حضرت صادق علیه السلام به حدی که در منی خدمت آن حضرت رسید و در آن وقت جوان نوحطی بود و در

مجلس آن حضرت شیوخ شیعه بودند مانند حمران بن اعین و قیس و یونس بن یعقوب و ابو جعفر مؤمن طاق و غیر ایشان، پس حضرت او را بالا برد و نشانید او را بالادست جمیع ایشان و حال آنکه هر که در آن مجلس بود سانش از هشام بیشتر بود. پس چون حضرت دید که اینکار یعنی تقدیم هشام بر همگی بزرگ آمد به ایشان فرمود: (هَذَا ناصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ)؛ این ناصر ما است به دل و زبان و دست خود. پس سؤال کرد هشام از آن حضرت از اسماء الله عز وجل و اشتقاقشان، حضرت او را جواب داد و فرمود به او که آیا فهمیدی ای هشام فهمی که دفع کنی به آن دشمنان ملحدان ما را؟ هشام گفت: بلی! حضرت فرمود: (نَفَعَكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ وَ تَبَّكَ). از هشام نقل شده که گفت: واللّه! هیچ کس در مباحث توحید مرا مقهور و مغلوب نساخته تا امروز که در این مقام ایستاده ام. (۲۲۷) مباحثها و مناظرات هشام بن حکم مشهور است و مناظره او با آن مرد شامی در خدمت حضرت صادق علیه السلام و محاجّه او با عمرو بن عبید معتزلی و با بریهه و مناظره او با متکلمین در مجلس یحیی بن خالد برمکی هر کدام در جای خود به شرح رفته و مناظره او در مجلس یحیی باعث آن شد که هارون الرشید در صدد قتل او بر آمد لاجرم هشام از ترس او به کوفه فرار کرد و بر بشیر ثبال وارد شد و ناخوش سختی شد و مراجعه به اطباء نمود، بشیر گفت: طبیب برای تو بیاورم؟ گفت: نه من خواهم مرد، و به روایتی اطباء را حاضر کردند هشام از ایشان پرسید که مرض مرا دانستید؟ بعضی گفتند: ندانستیم و بعضی گفتند: دانستیم، از آنهایی که ادعای دانستن کردند پرسید که مرض چیست؟ آنچه به نظرشان رسیده بود گفتند، گفت دروغ است، مرض من فرع قلب است به جهت آنچه به من رسیده از خوف و به همان علت وفات نمود. و بالجمله؛ چون حالت احتضار پیدا نمود به بشیر، گفت: هرگاه من مردم و مرا غسل و کفن کردی و از کار تجهیز من فارغ شدی، مرا در دل شب بیرون ببر در کناسه بگذار و رقعۀ ای بنویس که این هشام بن الحکم است که امیر در طلب او بود از دنیا وفات کرده و این به جهت آن بود که رشید برادران و اصحاب او را گرفته بود که نشانی او را بدهند، خواست تا ایشان خلاص شوند، بشیر به همان دستور العمل رفتار کرد، چون صبح شد اهل کوفه حاضر شدند قاضی و صاحب معونه و معدلون همگی او را دیدند و گواهی خود را نوشتند و برای رشید فرستادند، رشید گفت: الحمد لله که خدا کفایت او را کرد و منسوبین او را که حبس کرده بود رها کرد. (۲۲۸) (وَ رَوَى عَنْ يُونُسَ أَنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ مَا عَمِلْتُ وَأَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ مُفْتَرَضٍ وَ غَيْرِ مُفْتَرَضٍ فَجَمِيعُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الصِّادِقِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ حَسَبَ مَنَازِلِهِمْ عِنْدَكَ فَتَقَبَّلْ ذَلِكَ كُلَّهُ عَنِّي وَ عَنْهُمْ وَ أَعْطِنِي مِنْ جَزَائِلِ جَزَائِكَ حَسَبَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ). (۲۲۹)

۹ یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقطین

عبد صالح، جلیل القدر، عظیم المنزله و وجه اصحاب و از اصحاب اجماع است، روایت شده که در ایام هشام بن عبدالملک متولد شده و حضرت باقر علیه السلام را در مابین صفا و مروه ملاقات کرده و لکن از آن حضرت روایت نموده و هم گفته که حضرت صادق علیه السلام را دیدم در روضه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که مابین قبر و منبر نماز می خواند و ممکنم نشد که از او سؤال کنم و لکن روایت کرده از حضرت کاظم و صادق علیهما السلام و حضرت رضا علیه السلام اشاره می فرمود به سوی او در علم و فتوی و او همان کس است که واقفه مال بسیاری به او دادند که میل به سوی ایشان کند و امتناع نمود از قبول کردن آن مالها و بر حق ثابت بماند. (۲۳۰) شیخ مفید رحمه الله به سند صحیح از ابوهاشم جعفری روایت کرده که عرضه کردم بر امام حسن عسکری علیه السلام (کتاب یوم ولیده) یونس را، فرمود: این کتاب تصنیف کیست؟ گفتم: تصنیف یونس مولی آل یقطین، فرمود: عطا فرماید حق تعالی او را به هر حرفی نوری در روز قیامت. و در روایت دیگر است که از اول تا به آخر آن تصفح کرد پس فرمود: این دین من و دین همگی پدران من است و تمامش حق است. (۲۳۱) و بالجمله؛ در سنه دویست و هشت به رحمت خدا پیوست. و در خبر است که حضرت رضا علیه السلام سه دفعه بهشت را برای او ضامن شد. (۲۳۲) از فضل بن شاذان روایت است که حدیث کرد مرا عبدالعزیز بن مهتدی و او بهترین فقهای بود که من دیدم و وکیل حضرت رضا علیه السلام و از خواص او بود. گفت: سؤال کردم از

حضرت رضا علیه السلام پس گفتیم که همانا من نمی‌توانم ملاقات کنم تو را در هر وقتی، یعنی راهم دور است و دستم همیشه به شما نمی‌رسد پس از که بگیرم معلم دین خود را؟ فرمود: بگیر از یونس بن عبدالرحمن. (۲۳۳) و هم از آن حضرت مروی است که فرموده: یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است در زمان خود. و یونس کتبی در فقه و تفسیر و مثالب و غیره تصنیف کرده مثل کتب حسین بن سعید و زیادتر. (۲۳۴) و روایت است که چون حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وفات کرد در نزد قوام و وکلاء آن حضرت را انکار کردند و واقفی شدند و در نزد زیاد قندی هفتاد هزار اشرفی بود و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار، و در آن وقت یونس بن عبدالرحمن مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام می‌خواند و انکار می‌کرد بر واقفه، ایشان برای او پیغام دادند که برای چه مردم را به حضرت رضا علیه السلام دعوت می‌نمایی، اگر مقصد تو مال است ما تو را از مال بی‌نیاز می‌کنیم، و زیاد قندی و علی بن ابی حمزه ضامن شدند که ده هزار اشرفی به او بدهند که او ساکت شود و بنشیند، یونس گفت: ما روایت کرده‌ایم از صادقین علیهما السلام که فرموده‌اند هرگاه ظاهر شد بدعت در بین مردم پس بر پیشوای مردم است که ظاهر کند علم خود را، پس اگر نکرد نور ایمان از او رفته خواهد شد، و من جهاد در دین و امر خدا را ترک نخواهم کرد بر هیچ حالی. پس آن دونفر دشمن اوشدند و ظاهر کردند عداوت خود را. (۲۳۵) مؤلف گوید: این روایتی که یونس نقل فرمود به نحو دیگر نیز وارد شده و آن چنین است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هرگاه ظاهر شد بدعت در امت من پس باید ظاهر کند عالم علم خود را و اگر نه بر او باشد لعنت خدا و ملائکه و مردم جمیعاً. (۲۳۶) و بدان که روایات در باب بدعت بسیار است و وارد شده که هرکسی که تبسم کند در صورت بدعت گذارنده پس به تحقیق اعانت کرده در خراب کردن دین خود. (۲۳۷) و نیز روایت شده: کسی که برود به نزد صاحب بدعت و توقیر و بزرگ کند او را همانا رفته است به جهت خراب کردن اسلام. (۲۳۸) و اروندی روایت کرده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: کسی که عمل کند در بدعت، فارغ سازد او را از شیطان با عبادتش، یعنی شیطان او را به خود واگذارد و متعرضش نشود تا عبادت خود را با حضور قلب و طور خوش به جا آورد (وَأَلْقَى عَلَيْهِ الْخُشُوعَ وَ الْبُكَاءَ) و بیفکند بر او خشوع و گریه را (۲۳۹) الی غیر ذلک. رجوع کردیم به حال یونس رحمه الله، روایت است که یونس را چهل برادر بود که هر روز به دیدن ایشان می‌رفت و بر ایشان سلام می‌کرد و آنگاه به منزل خود می‌آمد و طعام می‌خورد و مهیا می‌گشت برای نماز پس می‌نشست برای تصنیف و تألیف کتاب. (۲۴۰) مؤلف گوید: ظاهر آن است که این چهل نفر برادران دینی او بودند و در این کار یونس می‌خواست که زیارت اربعین کرده باشد. و نیز روایت شده از یونس که گفت: صمت عشرین سنه و سئلت عشرین سنه ثم اجبت؛ یعنی یونس گفته که من بیست سال سکوت کردم، یعنی هرچه از من می‌پرسیدند جواب نمی‌دادم و بیست سال سؤال کرده شدم و جواب دادم، این معنی در صورتی است که (سئلت) مجهول خوانده شود، و اگر به صیغه معلوم خوانده شود یعنی بیست سال سؤال کردم و بعد از آن دیگر از مسایل جواب می‌دادم. (۲۴۱) و مدائح یونس بسیار است، و از جمله روایات معلوم می‌شود که برای او اصحابش بد می‌گفتند و بعضی اقوال فاسده به او نسبت می‌دادند. و در خبر است که وقتی به وی گفتند که بسیاری از این اصحاب در حق تو بد می‌گویند و یاد می‌کنند تو را به غیر خوبی، گفت: شاهد می‌گیرم شما را بر اینکه هر کسی که از برای او در امیرالمؤمنین علیه السلام نصیبی است، یعنی از شیعیان او است پس من حلال کردم او را از آنچه گفته! (۲۴۲) (وَ حُكِيَ أَنَّهُ حَجَّ يُونُسُ ابْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ حَجَّةً وَ اعْتَمَرَ أَرْبَعًا وَ خَمْسِينَ عُمْرَةً وَ أَلْفَ جِلْدٍ رَدًّا عَلَى الْمُخَالِفِينَ وَ يُقَالُ إِنَّتَهُيَ عِلْمَ الْأَيْمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَى أَرْبَعِيهِ نَهْرٍ: أَوْلَهُمْ سَيِّمَانُ الْفَارِسِيِّ وَ الثَّانِي جَابِرُ وَ الثَّلَاثُ السَّيِّدُ وَ الرَّابِعُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ). (۲۴۳) (وَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، قَالَ مَا نَشَأَ فِي الْإِسْلَامِ رَجُلٌ مِنْ سَائِرِ النَّاسِ كَانَ أَفْقَهُ مِنْ سَيِّمَانِ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ لَأَنْشَأَ بَعِيدَهُ رَجُلٌ أَفْقَهُ مِنْ يُونُسِ ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ). (۲۴۴) (وَ عَنِ الشَّهِيدِ الثَّانِي، أَوْرَدَ الْكَشِّي فِي دَمِّهِ نَحْوَ عَشْرَةِ أَحَادِيثٍ وَ حَاصِلُ الْجَوَابِ عَنْهَا يَرْجِعُ إِلَى ضَعْفِ بَعْضِ سَنَدِهَا وَ جَهَالَةِ بَعْضِ رِجَالِهَا. وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِحَالِهَا). (۲۴۵)

کلمات علما در حق او مختلف است، شیخ طوسی رحمه الله فرموده او ثقه است و در چند موضع او را تعدیل کرده، و شیخ مفید او را از فقهاء اصحاب شمرده. و شیخ نجاشی فرموده که او از خواص حضرت صادق و کاظم علیهما السلام بوده و وکالت داشته از جانب حضرت موسی علیه السلام و در مدینه در ایام حضرت رضا علیه السلام وفات کرد، و آن جناب متولی امر او شد و یونس صاحب منزلت بود نزد ایشان و موثق بود و قائل به امامت عبدالله افطح بود پس رجوع کرد به حق. و ابوجعفر بن بابویه فرموده که او فطحی است، و شیخ کشی نیز از بعضی روایت کرده فطحی بودن او را و ظاهر آن است که رجوع به حق نموده چنانکه شیخ نجاشی فرموده. (۲۴۶) و بالجمله: روایاتی در مدح او وارد شده و در ایام حضرت رضا علیه السلام در مدینه وفات کرد. آن حضرت امر فرمود به حنوط و کفن و جمیع مایحتاج او و امر فرمود موالی خود و موالی پدر وجد خود را که در جنازه او حاضر شوند و فرمود به ایشان که این میت مولی حضرت صادق علیه السلام است که در عراق ساکن بوده از برای او در بقیع قبر بکنید و اگر اهل مدینه گفتند که این مرد عراقی است ما نمی‌گذاریم در بقیع دفن شود، بگویند این مولی حضرت صادق علیه السلام است در عراق ساکن بوده اگر شما نگذارید ما او را در بقیع دفن نماییم ما هم نخواهیم گذاشت که موالی خود را در بقیع دفن نمایید، پس او را در بقیع دفن نمودند. (۲۴۷) و روایت است از محمد بن ولید که گفت: روزی من بر سر قبر یونس رفته بودم که صاحب مقبره یعنی مباشر قبرستان نزد من آمد و گفت: این شخص کیست که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مرا امر فرموده که آب بپاشم بر قبر او چهل ماه یا چهل روز هر روز یک مرتبه و شک از راوی است و هم صاحب مقبره گفت: که سریر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد من است پس هر گاه مردی از بنی هاشم می‌میرد آن سریر در شبش صدا می‌کند من می‌فهمم که کسی از ایشان مرده و با خود می‌گویم که کی مرده از ایشان چون صبح شد آن وقت می‌فهمم، و در شب وفات این مرد نیز آن سریر صدا کرد من گفتم کی از ایشان مرده، کسی از ایشان ناخوش نبود، همین که روز شد آمدند نزد من و آن سریر را گرفتند و گفتند مولی ابی عبدالله الصادق علیه السلام که در عراق ساکن بوده و وفات کرده. و محمد بن ولید از صفوان بن یحیی نقل کرده که گفت گفتم به حضرت امام رضا علیه السلام که فدایت شوم خوشحال کرد مرا آن لطف و محبتی که در حق یونس نمودی، فرمود: آیا از لطف خدا احسان او نیست که او را نقل کرد از عراق به جوار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، (و رُوِيَ فِي حَدِيثٍ أُنْظَرُوا إِلَى مَا خَتَمَ اللَّهُ بِهِ لِيُونُسَ قَبْضَهُ اللَّهُ مُجَاوِرًا لِرَسُولِهِ) صلی الله علیه و آله وسلم. (۲۴۸) تمام شد احوال حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام و بعد از این بیاید احوال حضرت ثامن الائمه المعصومین علی بن موسی الرضا علیه وعلیهم السلام.

پی‌نوشت‌ها

- ۱۸۶- (رجال کشی) ۲/۶۰۵. ۱۸۷- (مجالس المؤمنین) ۱/۳۹۶، (تنقیح المقال) ۲/۱۴۱. ۱۸۸- همان مأخذ. ۱۸۹- (تنقیح المقال) ۲/۱۴۱. ۱۹۰- (تنقیح المقال) ۱/۱۴۲. ۱۹۱- (تنقیح المقال) ۲/۱۴۲. ۱۹۲- (الجمال) شیخ مفید، ص ۱۵۹. ۱۶۰. ۱۹۳- (رجال کشی) ۲/۸۵۱. ۱۹۴- (رجال کشی) ۲/۸۵۲. ۱۹۵- سوره حج (۲۲)، آیه ۳۴. ۳۵. ۱۹۶- (رجال کشی) ۲/۸۵۲. ۱۹۷- (مصباح المتعجد) ص ۱۷۹، بیروت، علمی. ۱۹۸- (بحار الانوار) ۲۳/۳۱۲. ۳۱۳. ۱۹۹- ر. ک: (تحف العقول) ص ۳۰۱. ۳۰۷. ۲۰۰- (رجال کشی) ۲/۸۲۵. ۲۰۱- (رجال النجاشی) ص ۲۱۵، شرح حال ۵۶۱. ۲۰۲- (اختصاص) شیخ مفید، ص ۸۵. ۲۰۳- (تنقیح المقال) ۲/۲۲۳. ۲۲۴. ۲۰۴- (رجال کشی) ۲/۷۳۰، حدیث ۸۰۸. ۲۰۵- (تنقیح المقال) مامقانی ۲/۳۱۵. ۲۰۶- (رجال کشی) ۲/۷۳۱، حدیث ۸۱۷. ۲۰۷- (بحار الانوار) ۴۸/۱۳۶. ۲۰۸- (بحار الانوار) ۴۸/۱۵۸. ۲۰۹- (بحار الانوار) ۴۸/۸۵. ۲۱۰- (رجال کشی) ۲/۷۳۰. ۲۱۱- (رجال کشی) ۲/۷۳۰. ۲۱۲- (رجال النجاشی) ص ۴۱۶، (رجال حلی) ص ۲۵۸. ۲۱۳- (رجال کشی) ۲/۶۱۲. ۲۱۴- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۱۶. ۲۱۵- (الغیبه) شیخ طوسی ص ۲۱۰. ۲۱۶- (الکافی) ۲/۲۰۹. ۲۱۷- (بحار الانوار) ۴۹/۲۱. ۲۱۸- (رجال کشی) ۲/۶۱۲. ۲۱۹-

(بحارالانوار) ۴۷/۳۹۵؛ (الاختصاص) شیخ مفید، ص ۲۱۶. ۲۲۰- (مستدرک الوسائل) ۳/۵۶۴، چاپ سه جلدی. ۲۲۱- (تحف العقول) ص ۵۱۳. ۲۲۲- (بحارالانوار) ۴۸/۱۹۷. ۲۲۳- (فهرست شیخ طوسی) ص ۱۷۴. ۲۲۴- (رجال علامه حلی) ص ۱۷۸. ۲۲۵- (رجال کشی) ص ۴۴۳. ۲۲۶- (رجال کشی) ۲/۵۲۷. ۲۲۷- (دفاع از تشیع) (ترجمه الفصول المختاره شیخ مفید) ص ۱۱۸. ۱۱۹. ۲۲۸- (بحارالانوار) ۴۸/۲۰۲. ۲۲۹- (رجال کشی) ۲/۵۵۱. ۲۳۰- (رجال کشی) ص ۴۴۶. ۲۳۱- (رجال النجاشی) ص ۴۴۷. ۲۳۲- (رجال کشی) ۲/۷۷۹. ۲۳۳- (رجال کشی) ۲/۷۷۹. ۲۳۴- (رجال کشی) ۲/۷۸۲. ۲۳۵- (تنقیح المقال) مامقانی ۳/۳۳۹، چاپ سه جلدی. ۲۳۶- (بحارالانوار) ۵۷/۲۳۴. ۲۳۷- (بحارالانوار) ۴۷/۲۱۷. ۲۳۸- (بحارالانوار) ۲/۳۰۴. ۲۳۹- (نوادیر راوندی) ص ۱۳۱، حدیث ۱۶۴. ۲۴۰- (رجال کشی) ۲/۷۸۰. ۲۴۱- (تنقیح المقال) ۳/۳۳۹. ۲۴۲- (تنقیح المقال) ۳/۴۳۰. ۲۴۳- همان مأخذ. ۲۴۴- همان مأخذ. ۲۴۵- (رجال کشی) ۲/۷۸۰. ۲۴۶. ۷۸۸. ۲۴۶- (تنقیح المقال) مامقانی ۳/۳۴۴؛ (رجال کشی) ص ۴۴۶. ۲۴۷- (رجال کشی) ۲/۶۸۴. ۲۴۸- (رجال کشی) ۲/۶۸۵. ۲۴۹- (بحارالانوار) ۴۹/۱۰۰، حدیث ۱۷. ۲۵۰- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) شیخ صدوق ۱/۲۳. ۲۵۱- (جلاء العیون) ص ۹۲۵. ۲۵۲- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ابن بابویه ۱/۱۳. ۲۵۳- همان ماءخذ. ۲۵۴- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱۵/۱۴. ۲۵۵- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۱۶.

منبع

منتهی الامال

علی بن یقظین، کارگزار حضرت کاظم (ع)

مقدمه

مصطفی غلامحسینی اصحاب و شاگردان ائمه معصومین (علیهم السلام) نقش بزرگی در اخذ و انتقال آثار و روایات آنان، به جهان اسلام داشته‌اند. اگر این حاملان آثار امامت و ناقل آن اخبار ولایت نبودند، آثار گرانبهای اهل بیت علیهم السلام از بین می‌رفت و بازارگانان حدیث و واضعان مکتب جهل، میدان را برای عرضه متاع بی‌ارزش غرور خود، بلامانع احساس کرده و بازار دین سازی را، رونق می‌بخشیدند. در میان اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) کسانی هستند که در میادین مختلفی به پاسداری از حریم تشیع و حفظ آثار امامان پرداخته، و گسترش فرهنگ امامت را وظیفه خود می‌دانستند. «علی بن یقظین» یکی از نمونه‌های بارز این مردان سختکوش است او برای رسیدن به رشد و تعالی و رضوان الهی مرارتها و سختیها کشیده، از هیچ مانعی نهراسیده، و در دامان ولایت پرورش یافته است. او عنصری بود که در دستگاه خلافت به استخدام آنها و اهدافشان در نیامد و ابزاری برای اجرای مقاصد آنها نبود، بلکه؛ امکانات و ابزار دستگاه خلافت را به استخدام خود در آورد و اهداف مقدس امامت و اندیشه‌های پربار امام کاظم علیه السلام را، در حوزه مسئولیت خود، بارور ساخت و کمکهای زیادی به جامعه شیعه کرد و با موقعیتی که داشت، موانع زیادی را، از سر راه آنان برداشت. لذا بر ما لازم است زندگی علی بن یقظین خادم اهل بیت علیهم السلام، را مورد مطالعه قرار داده تا از آن درس بگیریم.

زندگی علی بن یقظین

بر اساس آنچه در کتاب‌های رجال و تاریخ آمده است یقظین بن موسی دارای چهار فرزند پسر، به نامهای علی، عبید، یعقوب و خزیمه بود که علی اولین فرزند وی محسوب می‌شده است ۱ و همه فرزندان یقظین بن موسی، از اصحاب امام کاظم علیه السلام به

شمار می‌رفتند. ۲ علی کوفی، فرزند یقظین بن موسی در سال ۱۲۴ هجری قمری در کوفه متولد شد؛ ۳ تولد وی همزمان با آغاز شورشهای مردمی علیه حکومت و خلافت بنی‌امیه و بنی مروان بود. پدرش از جمله شخصیت‌های انقلابی بود که علیه خلافت امویان مبارزه می‌کرد لذا تحت تعقیب مأموران حکومت قرار گرفت و مخفی شد. همسر و دو فرزندش علی و عبید برای مصون ماندن از دستگیری و آزار و اذیت مروانیان، از کوفه فرار کرده و به مدینه پناه بردند. پس از انقراض خلافت بنی‌امیه و تأسیس خلافت عباسیان، یقظین ظاهر شد، و همراه همسر و دو فرزندش علی و عبید به کوفه بازگشت. ۴

علی بن یقظین در دوران امام صادق (ع)

دوران کودکی و نوجوانی «علی بن یقظین» همزمان با دوران امامت امام صادق علیه السلام بوده است؛ که مدت این دوره به ۲۴ سال می‌رسد. چرا که تولد وی همان طور که گذشت سال ۱۲۴ هجری بوده، و شهادت امام صادق علیه السلام در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری اتفاق افتاده است. ۵ او در این مدت چند بار خدمت امام و مقتدای خود رسیده، و بهره‌ها برده و مورد دعای خیر آن حضرت واقع شده است. ۶ «علی بن یقظین» با وجود این که در طول دوران زندگی پربار خود کارهای حساس دولتی و فعالیت‌های گسترده سیاسی، داشته و در دولت باطل، وزیری شیعه، و پایگاه مطمئنی برای ابلاغ اندیشه‌های امامت و ولایت بوده؛ فقیه و مؤرخ و محدث نیز بوده است. روایتی را شیخ کلینی از زبان علی بن یقظین نقل نموده، که شایان توجه است اثر کافی و وافیه را بگذارد. «الکلینی باسناده عن علی بن یقظین عن روه عن ابی عبدالله - علیه السلام قال: اوحی الله عزوجل الی موسی - علیه السلام، ائدری لم اصطفتیک بکلامی دون خلقی؟ قال: یا رب و لم ذاک؟ قال: فاوحی الله تبارک و تعالی الیه ان یا موسی انی قلبت عبادی ظهراً لبطن فلم اجد فیهم احداً اذل لی نفساً منک، یا موسی انک اذا صلیت و ضعت خدک علی التراب او قال: علی الارض». ۷ امام صادق (ع) فرمود: خداوند به موسای کلیم وحی کرد: آیا می‌دانی چرا تو را از میان خلق برای سخن گفتن با خود برگزیدم؟ موسی علیه السلام گفت: پروردگارا نمی‌دانم. خداوند به موسی علیه السلام وحی فرستاد: ای موسی! من تمام بندگانم را زیر و رو کردم و در میان آنها از تو ذلیل‌تر و متواضع‌تر در برابر خود ندیدم؛ ای موسی: تو هر گاه نماز می‌گزار، گونه‌هایت را بر خاک یا زمین می‌سای. علی بن یقظین در زمان امام موسی کاظم (ع) «علی بن یقظین» از اصحاب برجسته امام کاظم علیه السلام و مورد اعتماد و از شیعیان پرهیزکار بود. و از کسانی است که حدیث امامت امام رضا علیه السلام را از پدر خود امام کاظم علیه السلام روایت کرده است. ۸ وی، ارتباط محکمی با امام کاظم علیه السلام داشت، و با راهنمایی و ارشاد آن حضرت به فریاد مظلومین می‌رسید. ۹ او در عین حال که وزیر هارون، شخص دوم مملکت بود، اما در حقیقت، مطیع محض امام کاظم علیه السلام و شیعه آن حضرت بود. امام کاظم علیه السلام توانست با نفوذ دادن علی بن یقظین. در هیأت حاکمه خلافت عباسی، تشکیلات منسجم خود را، تا قلب سنگرهای دشمن، گسترش داده و امید و تلاش و تحرک را در میان اصحاب و یاران خود، بیفزاید و در بالاترین رده اداره حکومت، پناهگاه و فریاد رسی برای شیعیان مستضعف خود، ترتیب دهد.

شخصیت والای علی بن یقظین از نظر امام کاظم (ع)

امام کاظم علیه السلام خالص‌ترین دوستی و محبت را نسبت به «علی بن یقظین» در دل داشت، و در بعضی از موارد آن را ابراز می‌کرد: ۱ عبدالله فرزند یحیی کاهلی گوید: خدمت امام کاظم علیه السلام بودم. در آن هنگام «علی بن یقظین» از دور نمایان شد. امام علیه السلام فرمود هر کس با دیدن مردی از اصحاب رسول خدا (ص) خوشحال می‌شود، به این مرد علی بن یقظین که دارد می‌آید، بنگرد. یکی از حاضران رو به امام علیه السلام کرد و گفت: آیا وی اهل بهشت است؟ امام علیه السلام فرمود: آری، من گواهی می‌دهم که وی اهل بهشت است. ۱۰ ۲ «علی بن یقظین» به حضور امام کاظم علیه السلام رسید و از آن حضرت اجازه

خواست تا منصب خود را، ترک کند. امام او را از این کار منع کرد، و فرمود: این کار را نکن. زیرا ما به تو انس داریم و برادران دینی‌ات به وسیله تو در عزت می‌باشند. امید است که خداوند به وسیله تو، صدمه دیده‌ای را، جبران کرده و بهبود بخشد. و یا آتش خشم مخالفان را از اولیای خود فرو نشاند. یا علی! کفاره اعمال شما، احسان و نیکی به برادرانتان می‌باشد. تو برای من یک چیز را ضمانت کن، من برای تو سه چیز را ضامن می‌شوم، تو قبول کن که کسی از دوستان ما را نبینی مگر این که نیاز او را برآوری و مورد احترام قرار دهی؛ و من برای تو ضمانت می‌کنم که سقف زندانی، هرگز بر تو سایه نیفکند، و هرگز تیزی شمشیری، به بدن تو نرسد، و هرگز تنگدستی وارد خانه تو نشود... یا علی! هر کس مؤمنی را خوشحال کند، در درجه اول خدا را خوشنود کرده و بعد پیامبر را، و سپس ما را. ۱۱

قبول ولایت از ناحیه ظالم

این یکی از مسائلی است که در فقه، مورد بررسی قرار گرفته، و فقها و اندیشمندان شیعه پیرامون آن تحقیقات شایانی انجام داده‌اند، فقهای نامدار شیعه موارد وجوب قبول ولایت و مسؤولیت، از ناحیه دستگاه خلافت و حکومت غاصب و همچنین موارد غیر مجاز ورود در دستگاه آنان را، به طور استدلالی بیان کرده‌اند. شیخ انصاری (ره) ابتدا روایات این باب را، بررسی کرده، و می‌گوید: ظاهر روایات این است که قبول ولایت از طرف ولی جائر و ستمگر با قطع نظر از ترتیب گناه و معصیت به خودی خود حرام است؛ علاوه بر این که ولایت و حکومت از طرف جائر جدای از معصیت نیست. سپس می‌فرماید: یکی از موارد اتفافی و اجماعی، که قبول ولایت از طرف ولی جائر را، مباح و جایز می‌سازد؛ قیام به مصالح مردم است... و برای این مطلب سه دلیل اقامه شده است: اول: اجماع، دوم: سنت، سوم: قرآن. آنجا که خداوند از قول یوسف علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ» ۱۲ یعنی؛ یوسف گفت: مرا به خزینه داری مملکت منصوب کن، که من در حفظ دارایی و مصارف آن دانا و بصیرم. لذا شیخ انصاری (ره) فرموده: اگر دو واجب: امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر ورود به دستگاه ظلم و حکومت غاصب باشد، ورود به دستگاه ظلم واجب خواهد بود. زیرا وقتی انجام واجبی متوقف بر امری باشد، آن امر، از باب وجوب مقدمه واجب، واجب است. ۱۳ بخاطر همین است که امام کاظم علیه السلام نیز، بر باقی ماندن علی بن یقظین در پست وزارت اصرار داشت.

خدمات علی بن یقظین

۱ به طور کلی، علی بن یقظین در طول دوران وزارت و مسؤولیتش در دستگاه خلافت، سعی می‌کرد به طور مخفیانه، مطابق مقتضیات و شرایط موجود، نظریات امام کاظم علیه السلام را یادآوری کند. ۲ اخبار و تصمیم‌های دستگاه حکومت غاصب را، به اطلاع امام علیه السلام می‌رساند. مخصوصاً هنگامی که نقشه‌های دستگاه حکومت غاصب، بر ضد امام علیه السلام بود، وی خیلی سریع، امام علیه السلام را با خبر می‌ساخت. ۳ ارسال کمکهای مالی برای امام کاظم علیه السلام؛ ابو عمر کشی روایت کرده است چه بسا علی بن یقظین صد هزار درهم تا سیصد هزار درهم به رسم هدیه، به حضور امام کاظم علیه السلام می‌فرستاد. و آن حضرت درهم‌ها را، در بین فقرا و شیعه و اهل و عیال خود قسمت می‌نمود.

تقوی و تواضع علی بن یقظین

ابراهیم جمّال که یکی از شیعیان موسی بن جعفر علیه السلام بود، روزی خواست خدمت علی بن یقظین برسد. چون ابراهیم ساربان بود و علی بن یقظین وزیر، به حسب ظاهر، شأن ابراهیم نبود که؛ وارد شود لذا علی بن یقظین او را راه نداد. اتفاقاً در همان سال علی بن یقظین به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شود، حضرت او را راه نداد. روز دوم،

در بیرون خانه، حضرت را ملاقات نمود. و عرضه داشت؛ که ای سید من، تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید؟! امام - علیه السلام فرمود: به این دلیل که برادرت ابراهیم جمال را به حضور نپذیرفتی، من نیز از ورود تو مانع شدم؛ و خداوند عمل تو را قبول نخواهد کرد و فرمود مگر آن که ابراهیم جمال تو را ببخشد. سرانجام به دستور امام علیه السلام علی بن یقظین، خود را به درب خانه ابراهیم رسانید و گفت: اگر تو مرا عفو نکنی، و مرا نبخشی، سرورم موسی بن جعفر علیه السلام مرا قبول نکرده و به حضور نخواهد پذیرفت. ابراهیم گفت: خدا تو را ببخشد و بیامرزد. سپس علی بن یقظین صورت خود را روی زمین گذاشت و با اصرار زیادی خواست که ابراهیم پای خود را روی صورت او بگذارد! در این هنگام پیوسته می گفت: «خدایا شاهد باش». وی همان شب، خود را به درب خانه امام علیه السلام رسانید، آن حضرت به او اجازه ورود داده و او را به حضور پذیرفت! ۱۴

دستور امام کاظم (ع) به تقیه

امام موسی بن جعفر علیه السلام دستور داده بود که علی بن یقظین در جاهای خلوت و دور از اغیار، طبق روش اهل سنت وضو بسازد. به هارون خبر داده بودند که علی بن یقظین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقظین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او به روش اهل سنت وضو می گیرد و کسی هم نزد او نیست. از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقظین شیعه نیست، قسم خورد که حرف دیگران را درباره او باور نکند. بعد، موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد، به روش شیعه وضو بگیرد. ۱۵

علی بن یقظین و حج

حج و مراسم و مناسک آن از نظر اسلام اهمیت بسزایی دارد. و همین اهمیت ویژه باعث شده که مسلمانها در طول تاریخ احترام خاصی برای آن قائل شده و نسبت به انجام آن توجه داشته و تلاش نمایند. علی بن یقظین که به عظمت حج و اجتماع عظیم زائران و نقش تبلیغی و سرنوشت ساز آن واقف و آگاه بود، همواره سعی می کرد حضور خود را، در این مراسم باشکوه حفظ کند و در این سنگر بزرگ الهی از اهداف و آرمانهای بلند تشیع دفاع نماید. او هر ساله طرح جالب و بسیار مؤثری در این راستا اجرا می کرد. کاروانی متشکل از دویست و پنجاه الی سیصد نفر از شیعیان زبده را، تجهیز می کرد، تا از طرف او حج مستحبی انجام دهند ۱۶. این عمل علی بن یقظین پیامدهای مهمی داشت: اولاً حضور شیعیان را، که در آن زمان تحت فشار دستگاه خلافت و در حال مبارزه و تعقیب و گریز بودند و امکان فراهم آوردن زاد و توشه برای سفر حج نداشتند تضمین می کرد. ثانیاً با اجرتی که به آنها پرداخت می نمود، بنیه مالی و اقتصادی شیعیان را بالا می برد. بطور خلاصه این یار فداکار امام موسی بن جعفر علیه السلام در هر زمینه‌ای، اگر کاری از دستش بر می آمد، که به نفع شیعیان بود، انجام می داد. به خاطر همین بود که امام علیه السلام او را مورد لطف خود قرار می داد، و او را جزء اولیاء الهی می دانست، و می فرمود: «خدایا! علی بن یقظین را در اعلیٰ علین مورد آمرزش خود قرار ده» ۱۷

وفات علی بن یقظین

سرانجام علی بن یقظین پس از عمری تلاش و مبارزه و صبر و مقاومت در برابر حوادث ناگوار، در سن ۵۸ سالگی، در سال ۱۸۲ هجری قمری، در بغداد، در حالی که امام کاظم علیه السلام در زندان هارون به سر می برد؛ وفات کرد. ۱۸ وی در طول حیات طیب و طاهر خود، توانست رضایت امام کاظم علیه السلام را کسب نماید، تا آنجایی که امام علیه السلام بهشت را برای او تضمین کرد، و درباره او فرمود: «انی احب لک ما احب لنفسی ۱۹» یعنی: برای تو آن را دوست دارم که برای خود دوست می دارم. براستی او شهید زنده‌ای است که همیشه در تاریخ، مانند شمعی فروزان، خواهد درخشید. چرا که خاتم پیامبران محمد مصطفی (ص) فرمود:

«الا و من مات علی حب آل محمد مات شهیداً» ۲۰ یعنی: هر کس حب ما خاندان را در دل داشته باشد و بمیرد، شهید مرده است. (درود خدا و رسول بر علی بن یقظین)

پی نوشت ها

۱. کشی، رجال، ص ۷۳۶. ۲. کشی، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۳۶. ۳. نجاشی، رجال، لغت نامه دهخدا، ج ۳، ۳. نجاشی، رجال، لغت نامه دهخدا، ج ۳، ص ۲۵۲. ۴. علامه مامقانی، تنقیح المقال، ص ... ۵. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۷۶. ۶. شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷۸. ۷. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۲۳. ۸. شیخ مفید، ارشاد، ص ۳۰۴. ۹. سید محسن الامین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۷۱. ۱۰. آیه الله خویی (ره)، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۲۹. ۱۱. ابی جعفر طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۳۲. ۱۲. سوره یوسف، آیه ۵۵ امام رضا (ص) نیز در جواب کسانی که به آن حضرت معترض بودند که چرا ولایتعهدی مأمون را پذیرفته، حضرت به حین آیه استشهاد فرمودند. (شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۹. ۱۳. شیخ انصاری، المکاسب، ص ۵۷۵۶. ۱۴. شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۷۹. ۱۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴ شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۶۲. ۱۶. کشی، رجال، ج ۲، ص ۷۳۳، علامه مامقانی، تنقیح المقال ۱۷. ابی جعفر طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص ۷۲۶. ۱۸. کشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۴، ص ۷۲۹. ۱۹. شیخ کلینی، اصول کافی، ج ۴، ص ۵۲۴. ۲۰. جلال الدین عبدالرحمان السیوطی، احیاء المیت فی فضائل اهل البیت علیهم السلام، ص ۱۱.

پاسداران ولایت در عصر امام کاظم (ع)

مقدمه

غلامرضا گلی زواره با طلوع خورشید ولایت در طلوعه هفتمین روز از ماه صفر، در روستای «ابواء»، شعف و سرور بر سرزمین حجاز حاکم شد. مادرش، حمیده، خادمه‌ای از شمال آفریقا بود که در حرم حضرت امام صادق (ع) مقامی والا داشت. امام صادق (ع) به همراه خانواده‌اش در حال بازگشت از مکه بود که سومین پسر آن حضرت پا به عرصه گیتی گذاشت. نام آن مولود پاک را موسی گذاشتند. (۱) امام صادق (ع) نگاهی پدرانه به سیمای نورانی فرزند سومش انداخت، آنگاه به سوی مسلمانانی که در سفر حج آن امام همام را همراهی می‌کردند، بازگشت و فرمود: خداوند امروز پسری به من عنایت فرمود که بهترین مردم زمان خود و پیشوای آینده شما خواهد بود. (۲)

برفهای تردید آب شد

تا آن روز که اسماعیل - بزرگترین فرزند امام صادق (ع) - در قید حیات بود، گروهی از اصحاب تصور می‌کردند، رهبری آینده شیعیان از آن او خواهد بود اما وی، در جوانی و در زمان حیات پدر بزرگوارش دار فانی را وداع گفت. امام صادق (ع)، به یاران وفات او را خبر داد، حتی جنازه‌اش را به اصحاب و برخی بزرگان شیعه نشان داد، تا ریشه عقیده‌ای موهوم، و تصویری غیر واقعی بخشکد، با این حال عده‌ای با انگیزه مهدویت اسماعیل و یا بهانه‌های دیگر فرقه‌ای به نام، باطنیه، یا اسماعیلیه، را در تاریخ تشیع پدید آوردند که مسیری انحرافی از صراط مستقیم عترت پیامبر بود. پس از مرگ اسماعیل، امام صادق (ع) به اصحاب خود فرصت داد تا در باره امام آینده سخن به میان آورند. هر بار که آنان با تعابیر متفاوت از نام امام هفتم سؤال می‌کردند، حضرت صادق (ع) با تصریح و در مواقعی با اشاره، اصحاب را به امام موسی بن جعفر علیهما السلام راهنمایی می‌کرد. روایاتی در منابع مستند شیعه به

چشم می‌خورد که امام کاظم (ع) از ابتدا برای برخی خواص شیعه به عنوان جانشین راستین و برحق امام صادق (ع) معین شده بود. روایت لوح نیز در ارتباط با اسامی مشخص امامان این نکته را تایید می‌کند. کلینی در کتاب کافی، ذیل اشاره و نص بر امام کاظم (ع) از اصحاب و راویان امام صادق (ع) و یا امام موسی بن جعفر علیهما السلام سخن به میان می‌آورد که؛ وقتی هفتمین امام دوران کودکی را می‌گذرانند، از پدرش امام پس از او را پرسیدند و آن حضرت اشاره به حضرت کاظم (ع) کرد. فیض بن مختار، معاذ بن کثیر، عبدالرحمن بن حجاج، مفضل بن عمرو، اسحاق بن جعفر، صفوان جمال، عیسی بن عبدالله، یعقوب سراج، سلیمان بن خالد و ظاهر (خادم امام صادق (ع)) از جمله افرادی هستند که این خبر را روایت کرده‌اند. (۳) فیض بن مختار می‌گوید: وقتی ابوالحسن اول (امام هفتم) آمد، در محضر امام صادق (ع) بودم. او را در بغل گرفته، بوسیدم، امام ششم فرمود: «شما کشتی هستی و این فرزند ملاح (کشتی‌بان) شماس. «وی می‌افزاید «در سال بعد به حج مشرف شدم و دو هزار اشرفی با خود داشتم، هزار دینار برای امام صادق (ع) و هزار دینار برای امام کاظم (ع) فرستادم. وقتی خدمت امام ششم شرفیاب شدم، فرمود: ای فیض او را با من برابر دانستی؟ عرض کردم: این کار را به خاطر فرموده شما انجام دادم، فرمود: به خدا سوگند من این کار را نکردم بلکه خدای بلندمرتبه این مقام را به وی اعطا کرده است. « (۴)

رهنمودهای آگاهی بخش

خفقان حاکم بر سرزمین‌های اسلامی که خلفای غاصب عباسی برای شیعیان پدید آورده بودند، محیط بسیار ناامنی به وجود آورده بود که رسیدن به آرمان مقدس معنویت توسط امام در چنین شرایط نابسامان، خط مشی خاصی را می‌طلبد. به دستور منصور - خلیفه ستم‌گستر عباسی، جاسوس‌های فراوانی مامور شدند تا در سراسر دنیای اسلامی به تجسس پرداخته، هر کجا به شیعیان دست یافتند، آنان را گردن بزنند. سرانجام وقتی که امام کاظم (ع) به سن بیست سالگی رسید، پدر بزرگوارش توسط منصور دوانیقی، در سن ۶۵ سالگی، شهید شد. در چنین اوضاعی هشام بن سالم با هوشیاری و فراست خاصی در صدد بود، هفتمین ستاره ولایت را بشناسد و محبت ناشی از معرفت را نثار وی کند. خطاب به امام هفتم عرض کرد: فدایتان شوم، پدرتان به شهادت رسید، امام پاسخ داد: بلی، پرسید: بعد از امام صادق (پدر شما) رهبر ما چه کسی است؟ فرمود: اگر خواست خداوند بر این تعلق گیرد، تو را هدایت می‌کند. پرسید: آیا شما پیشوای من می‌باشید؟ فرمود: چنین نمی‌گویم، هشام ادامه داد: آیا شما امام و رهبری دارید؟ موسی بن جعفر پاسخ داد: خیر، امامی ندارم. در پایان این گفتگو امام وی را مخاطب قرار داد و فرمود: به دیگران اخبار ما را بگو ولی هرگز موضوع شیوع پیدا نکند، چون مخاطراتی در پیش است. (۵) از گفتگوی هشام با امام، چنین استفاده می‌شود که اختناق آن عصر بسیار شدید بود، تا آنجا که امام موسی کاظم (ع) در منزل شخصی خویش و نزد یکی از شیعیان برگزیده و بهترین یارانش، پاره‌ای از مسایل اصلی را ناگفته گذاشت و هشام بن سالم را به عدم افشای برخی حقایق دعوت کرد. در آن دوره فشار، هرگونه اقدام آشکار و برنامه‌ای که حکومت منصور از آن آگاهی می‌یافت، وضع جبهه حق و شیعیان را آشفته می‌کرد، لذا امام هفتم دنباله برنامه عملی پدر را گرفت و با سیاست ویژه‌ای که از درایت و معنویت آن امام خبر می‌داد، به پرتو افشانی پرداخت و شاگردان بسیاری را در رشته‌های علوم دینی و فضایل و مکارم اسلامی پرورش داد.

پرورش یافتگان

گروه کثیری از عالمان و راویان حدیث، پیرامون امام موسی (ع) گرد آمدند و آن حضرت با توانایی بسیار آراء خردمندانه‌ای در دانش‌های گوناگون دینی ابراز کرد. مجموعه‌های بسیار از احکام اسلامی که در موضوع فقه و حدیث و کلام اسلامی تدوین شده به آن حضرت منسوب است و راویان، همواره با آن افاضات علمی مانوس بوده، فرمایشات و فتاوی امام (ع) را ثبت می‌کردند. سید

بن طاووس می‌نویسد: «یاران و نزدیکان امام (ع) در مجلس درس آن بزرگوار حاضر می‌شدند و لوحه‌های آبنوس در آستین‌ها داشتند، هر گاه او سخنی می‌فرمود یا در موردی نظری ارائه می‌داد، به ضبط آن مبادرت می‌کردند.» (۶) امام کاظم (ع) در عصر خویش عابدترین و عالم‌ترین و فهیم‌ترین مردم بود. (۷) پدر بزرگوارش در تایید آگاهی‌های علمی و فقهی این فرزند فرزانه‌اش، فرمود: «توان علمی او به اندازه‌ای است که اگر از تمام مضامین قرآنی پرسش کنی، با علم کافی که دارد، پاسخ قانع‌کننده‌ای خواهد داد. او کانون حکمت، معرفت و اندیشه است.» چشمه‌های اندیشه امام در عصری جاری گردید که با وجود اختناق حاکمان عباسی، شیعیانی اهل درک، منطق و خرد داشت. از مجموع روایات و کتب سیره بر می‌آید که؛ پیروان امامان با طرح سؤالات علمی - فقهی، دانش وی را ارزیابی کرده، در صورتی که از جنبه علمی، وی یقین حاصل می‌کردند، او را به وصایت می‌پذیرفتند. به همین دلیل شیعیان، عبدالله بن جعفر را که مشهور به عبدالله افطح بود - بدین سبب گروندگان به او را فطحیه می‌نامیدند - با طرح برخی مسائل فقهی و احکام شرعی نماز و زکات آموذند و چون آگاهی وی را از این مسائل ناکافی دانستند از وی روی برتافتند. (۸) با آنکه صدها نفر از محضر پر فیض امام موسی کاظم (ع) بهره برده و اخبار و احادیث او را نقل می‌کردند، اما در میان اصحاب، حدیث هیجده نفر به صدق و امانت مشهور گردیده و منقولات آنان مهر اعتبار و اطمینان خورده و همگان بر صدق گفته‌هایشان اعتراف کرده‌اند. شش نفر از آنان شاگردان امام باقر (ع)، شش نفر از اصحاب امام صادق (ع) و بقیه هم از خواص تربیت یافتگان حضرت امام کاظم (ع) بوده‌اند. اسامی آنان به این شرح است: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن المغیره، حسن بن محبوب السراد، احمد بن ابی نصر بنظی. به این افراد اصحاب اجماع می‌گفتند. شاگردان زبده دیگری در مکتب علمی - تربیتی و سرشار از معنویت هفتمین امام پرورش یافتند از جمله؛ محمد بن خلاد، عبدالرحمن بجلی، علی بن جعفر، اسحاق بن عمار صیرفی، اسماعیل بن موسی بن جعفر، حسین بن علی بن فضال، داود رقی، عبدالسلام بن صالح حصروی، موسی بن بکیر و اسماعیل بن مهران. (۹) گسترش نهضت‌های علوی توسط گروهی از امامزادگان و سادات و افزایش قدرت سیاسی بنی عباس، خصوصاً در دوران خلافت هارون، باعث تشدید مراقبت و سخت‌گیری نسبت به امام کاظم (ع) شد به طوری که هارون در باره امام هفتم ۷ می‌گفت: می‌ترسم فتنه‌ای بر پا کند که خونها ریخته شود!؟ سخت‌گیری نسبت به امام در حدی بود که به ندرت کسی می‌توانست حتی برای ضروری‌ترین مسایل و سؤالات فقهی و علمی به خدمت امام (ع) شرفیاب شود. با این وجود، امام یارانی داشت که در جهان اسلام پراکنده بودند و با ایشان، بخصوص در دوران اقامت در مدینه، تماس داشتند. تلاشهای تبلیغی این برگزیدگان بر محبوبیت امام بین شیعیان شهرهای اسلامی افزود و موجب نگرانی هارون شد. از این روی هارون حضرت را تحت نظر از مدینه به بصره و سپس به بغداد آورد و سالها امام را در زندانهای مختلف تحت نظر گرفت و به احدی اجازه ملاقات با آن مقام معنوی را نداد. مرحوم شیخ طوسی راویان و شاگردان امام را ۲۷۲ نفر ذکر کرده است. احمد بن خالد برقی تلامیذ حضرت را ۱۶۰ نفر دانسته و مؤلف کتاب حیاة الامام موسی بن جعفر تعداد ۳۱۹ نفر از اصحاب و شاگردان هفتمین فروغ امامت را به تفصیل نام برده است.

مرواریدها

یاران برجسته امام کاظم (ع) تداوم امامت را برای رهبری جامعه اصل مسلم اسلامی دانسته و در برابر امواج انحرافی که خلفای خلفکار و فرقه‌های گوناگون پدید می‌آوردند، مقاومت می‌کردند. یونس بن عبدالرحمن؛ وی در اعتقاد به امامت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چنان روشن بین و استوار بود که کوچکترین نرمش و یا لغزشی را در مقابل منحرفان روا نمی‌شمرد و در برخورد با فرقه‌هایی چون واقفیه، موضع قاطعی داشت. او در پرتو انوار درخشان هفتمین و هشتمین فروغ امامت از چهره‌های درخشان جهان تشیع و شخصیتی ارزنده به شمار می‌رود. حضرت امام رضا (ع) او را سلمان زمان خود دانسته و عموم علمای شیعه،

تقوا و پاکی وی را ستوده و مقام علمی و فقهی وی را تصدیق کرده و روایاتش را بدون هیچ گونه شبهه‌ای پذیرفته‌اند. او روزگار خود را غالباً با تالیف کتاب می‌گذراند و سی کتاب در زمینه‌های گوناگون علوم اسلامی نوشته است. (۱۰) محمد بن ابی‌عمیر؛ در میان شیعیان و جامعه تسنن از چهره‌های محبوب و عابد و پارسا محسوب می‌شود. (۱۱) او روایاتی از امام هفتم نقل کرده که در آنها امام را با کنیه اباحمد مخاطب قرار داده است. (۱۲) وی ۹۴ جلد کتاب در مباحث مختلف علمی، دینی و فقهی به رشته تحریر درآورد و مجموعه روایاتی که نقل کرده به ۶۵۴ حدیث می‌رسد. طی چهار سالی که در زندان بود، نگاشته‌های وی از بین رفت و بعدها با تکیه بر حافظه و آنچه به او بیان دیگر انتقال داده بود، روایت می‌کرد. سرانجام محمد بن ابی‌عمیر مورد خشم دستگاه خلافت عباسی قرار گرفت؛ زیرا هارون اعتقاد داشت اسرار فعالیت سیاسی و مبارزات مخفی شیعیان و اسناد ارتباط آنان با پیشوای هفتم در اختیار اوست. کشتی به نقل از فضل ابن‌شاذان گفته است: «در باره ابن‌عمیر نزد خلیفه سعایت شد، او را دستگیر کرده و از وی خواستند نام شیعیان و کسانی که با موسی بن جعفر علیهما السلام در ارتباط هستند به دستگاه خلافت تحویل دهد، وی امتناع کرد و از افشای نام رابطین با امام اجتناب نمود، دژخیمان او را در میان دو چوب قرار دادند. و برای اقرار گرفتن از نامبرده صد تازیانه بر بدنش زدند و چون از مقاومت دلیرانه‌اش خسته شده و به خشم آمدند بیش از صد هزار درهم وی را جریمه کرده و تمام اموالش را مصادره کردند.» (۱۳) محمد بن مفضل بن عمر جعفی؛ محمد را باب امام کاظم (ع) نامیده‌اند؛ او رابط میان مردم و حضرت بود و فرزند مفضل است، که امام صادق (ع) توحید معروف خویش را به وی املاء فرمود. محمد بن علی بن نعمان؛ کنیه‌اش ابوجعفر و لقب او مؤمن طاق بود - چون مغازه‌اش در کوفه زیر طاقی قرار گرفته بود - از بزرگان اصحاب امام ششم و امام هفتم است. وی توان آن را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر وی غالب گردد. (۱۴) حسن بن محبوب؛ از روایان بزرگ است که فقهای شیعه در صحت احادیث او اجماع و خودش را توثیق کرده‌اند. او نزد امام هفتم و امام هشتم از احترام زیادی برخوردار بود و از ارکان عصر خویش به شمار می‌رفت، شیعیان اهل بیت از اطراف و اکناف دنیای اسلام به نزدش رفته و از فضل و دانش وی خصوصاً در فقه بهره می‌گرفتند، تالیفات و تصنیفات وی را شیخ طوسی در فهرست خویش ذکر نموده است. ابوعبدالله بن یحیی کاهلی اسدی؛ از اصحاب امام کاظم (ع) است که نزد آن حضرت محترم بود و علمای رجال او را با منزلت و فضل می‌دانند. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به علی بن یقظین که در دستگاه هارون نفوذ سیاسی داشت، فرمود: از کاهلی اسدی و خاندانش صیانت کنید. من بهشت را برایتان ضمانت می‌کنم. وی هم قبول کرد و ابن‌یقظین زندگی او و خاندانش را تامین می‌کرد. (۱۵) ابان بن عثمان بجلی؛ اهل کوفه بود و گاهی هم در بصره سکونت داشت. شیخ طوسی وی را از اموالیان بجلیه می‌داند. گروهی از بصریان همچون ابو عبیده از وی حدیث نقل کرده‌اند. ابان با حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ارتباط داشته و در کتابهایش از آن حضرت روایاتی نقل کرده است. (۱۶) عبدالله بن جندب، بجلی و کوفی است او منزلی بلند نزد امام هفتم داشت و وکیل آن حضرت به شمار می‌رفت، امام رضا سوگند یاد کرد که؛ عبدالله بن جندب مورد رضایت خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و از محبتین ماست. (۱۷) هشام بن حکم؛ پرورش یافته مکتب امام صادق (ع) بود. او به خاطر دشمنی با بنی‌عباس سالها مخفیانه زندگی می‌کرد و امام ششم او را نگهبان و گواهی دهنده بر راستی خویش می‌دانست. بارها از سوی امام کاظم (ع) برای انجام کارهای شخصی یا عمومی به عنوان وکیل تعیین شد. هارون که در پی فرصتی بود تا هشام را به قتل برساند، جلسه‌ای با حضور دانشمندان وابسته در منزل یحیی بن مکملی ترتیب داد و خود از پشت پرده به نظاره نشست، هشام با همه فراست و شجاعت، به آنچه اعتقاد داشت اعتراف کرد و از آن جلسه گریخت و از بغداد به کوفه رفت و در منزل بشیر که از شیعیان معروف بود وارد گردید. او دانشمندی برجسته، متکلمی بزرگ و دارای بیانی شیرین و رسا بود. (۱۸) صالح بن واقدی؛ طبری می‌گوید: خدمت امام موسی کاظم (ع) رسیدم، حضرت فرمود: هارون تو را زندانی می‌کند و در باره من از تو می‌پرسد، بگو او را نمی‌شناسم و آنگاه که به زندان افتادی تو را آزاد می‌کنم. و همین گونه هم شد. او با کمک امام به طرز شگفت‌انگیزی از زندان به مازندران (طبرستان) رفت.

صالح بن واقدی می‌گوید: چون به دیار خویش برگشتم، به خدا سوگند نه کسی از من خبر گرفت و نه از زندانی بودنم کسی جویا شد. (۱۹) او به برکت کرامت امام از چنین دسیسه‌ای رهایی یافت و توانست مدتها در طبرستان به دفاع از حریم امامت بپردازد و با روی ولایت را پاسداری نماید. صفوان بن یحیی؛ زمانی که صفوان فرزند یحیی به رشد عقلی رسید و علوم عقلی را از پدر خویش فرا گرفت، در حوزه درس امام کاظم (ع) حاضر شده و از بیانات قدسی آن فروغ آسمانی بهره‌مند گشت. او از فقیهان، محدثان و متکلمان کم‌نظیر است. علاوه بر مقام شامخ علمی، جایگاه والایی در زهد، تقوا و عبادت داشت. صفوان را یکی از وکیلان و نایبان خاص امام دانسته‌اند و می‌گویند او ضمن جمع‌آوری و جوهات شرعی، ماموریت خطیر نشر روایات اهل بیت و هدایت شیعیان و مبارزه با خطوط انحرافی و التقاطی آن عصر را بر عهده داشت. (۲۰) علی بن یقظین؛ از دوستان و علاقه‌مندان امام موسی (ع) بود، در دستگاه هارون به مقام وزارت رسید. چندین مرتبه خواست از این مقام استعفا بدهد، ولی حضرت مخالفت کرد. وی برای ارتباط با امام و کمک به شیعیان و حمایت از محبان آل عترت که در فقر و ناداری بسر می‌بردند، از ماموران مخفی استفاده می‌کرد، اسماعیل بن سلان و فلان بن حمید از آن جمله‌اند که فرزند یقظین آنان را احضار کرد و گفت دو مرکب سواری تدارک دیده و از طریقی غیر از راه معمول بروید تا به امام هفتم برسید و نامه و مبالغی که می‌دهم تحویل آن حضرت به نحوی دهید که کسی متوجه نشود. (۲۱) ابن بزیع؛ از اعیان و رجال شیعه و شاگردان امام کاظم (ع) است. طبق دستور امام در تشکیلات بنی عباس شغل مهمی داشت و از مشاورین خاص دستگاه خلافت به شمار می‌رفت. امور تعدادی از شیعیان جهان اسلام توسط وی اصلاح گشت. او به نیازمندان پناه می‌داد و عاشقان اهل بیت را از گرفتاری می‌رهانید. (۲۲) یعقوب بن داود؛ مردی با ایمان، پاک‌سرشت و نیکوکار بود. به دلیل برخورداری از شهامت و روحیه مبارزاتی به اتفاق برادرانش در قیام ابراهیم فرزند عبدالله بن حسن شرکت کرد و به همین دلیل دستگیر و زندانی گردید و تا آخر خلافت منصور در حبس به سر برد. با روی کار آمدن مهدی عباسی آزاد شد. این بار یعقوب تلاشهای خود را در حمایت از خاندان عصمت و طهارت و توسعه اقتدار شیعیان به صورت نفوذ در دستگاه حکومت و قبضه کردن پنهانی قدرت ادامه داد و سرانجام به پست وزارت رسید. به این ترتیب توانست بسیاری از مناصب مهم تحت قلمرو خلافت اسلامی را به علویان و سادات و برخی شیعیان تفویض کند. این وضع دشمنان را نزد خلیفه عباسی به سعایت و مذمت از وی واداشت و مهدی عباسی را به این موضوع تهدید کردند که سراسر کشور اسلامی در دست یعقوب و شیعیان است و با انقلابی سریع می‌تواند بساط حکومت تو را سرنگون کنند. تبلیغات زهر آگین دشمنان کار خود را کرد و موجب برکناری یعقوب و زندانی شدن او گردید. (۲۳)

جویبارهای خونین

گروهی از فرزندان ائمه علیهم السلام و نیز سادات و علویان، طی مبارزات و قیامهایی حضرت امام کاظم (ع) را در دفاع از جبهه حق و افشای باطل یاری می‌دادند. در دوران حکومت منصور و فرزندش مهدی شرایط طاقت فرسایی بر شیعیان مدینه سایه افکند. خفقان آن چنان علویان را احاطه کرد؛ که آنان چون آتشی زیر خاکستر در صدد پیدا کردن فرصتی بودند تا بر دستگاه ستم حریق افکنند. وقتی مهدی یکی از دشمنان معروف اهل بیت را به عنوان والی مدینه منصوب کرد، او حقوق علویان را از بیت‌المال قطع کرد و دستور به بازداشت سادات و شیعیان حوزه حکومتی داد. زمینه‌های خروش خونین علویان به این ترتیب فراهم گشت و حسین بن علی بن حسن مثلث که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود، رهبری «قیام فخر» را عهده‌دار گردید. وجود دویست نفر از اصحاب امام کاظم (ع) و بزرگان بنی هاشم در این نهضت و تأیید ضمنی امام از وی دلیل بارزی بر موافقت هفتمین فروغ امامت با جنبش مذکور است، گرچه در آغاز نیروهای حسین بن علی بر شهر مدینه استیلا یافتند، ولی با آمدن نیروهای تازه نفس از سوی مرکز خلافت و آرایش نظامی عباسیان طی نبردی خونین که در وادی فخر واقع در غرب شهر مکه رخ داد، گروهی به شهادت

رسیدند. (۲۴) عبدالله بن حسن؛ از بزرگان شیعه و مطیع امام هفتم بود، گروه عظیمی از شیعیان را به گرد خودش فرا آورد و مخالفت خود را با غاصبان آغاز کرد. سرانجام به زندان کشیده شد. او محبس را آموزشگاه انقلاب خویش ساخت و از طریق مکاتبه با رهبر خود، امام کاظم (ع)، الهام می‌گرفت و خبر می‌رساند تا آنکه به شهادت رسید. یحیی بن عبدالله؛ از قهرمانان انقلاب حسین بن علی رهبر قیام فخر بود و بعد از کشته شدن وی به سرزمین دیلم گریخت. در آنجا شیعیان را مجتمع کرد. هارون که از فعالیت وی واهمه داشت، فضل بن یحیی را با لشکری زیاد به سوی او روانه داشت. نبرد فرستاده خلیفه با یحیی به پراکندگی یارانش انجامید و او را به صلح وادار کرد، هارون از فرصت پیش آمده استفاده کرد و او را به زندان افکند و دستور داد دیوار زندان را به رویش ویران کنند تا به شهادت برسد. (۲۵) حسین بن عبدالله؛ مردی زاهد و عابد در عصر خویش محسوب می‌شد. او به جهت مبارزات و مجاهدتهای مداوم و دفاع از حریم امامت، به دست حکومت ظالم وقت گرفتار و شهید شد. حسین، فرزند امام کاظم (ع) بود و در ناحیه فارس به حالت اختفاء و دور از ستم عباسیان زندگی می‌کرد. ماموران و حاکمان فارس محل اختفاء او را یافته و آن سید بزرگوار را شهید کردند. هم اکنون به سید علاء الدین حسین معروف است و در شیراز دارای قبه و بارگاه می‌باشد. (۲۶) احمد بن عیسی؛ از دوستان امام کاظم (ع) بود و همزمان با جنبش یحیی قیامی ترتیب داد. هارون وی را به زندان انداخت، او از محبس گریخت و به بصره رفت. از آنجا با شیعیان مکاتبه داشت و مردم را علیه دستگاه عباسی بر می‌انگیخت. بر اثر فعالیت‌های وی نهال تشیع در بصره به بالندگی افزونتری رسید و چون امام کاظم (ع) به دستور هارون در بصره زندانی گشت، مردم این شهر از زندانی شدن امام خشمگین شده و نسبت به عباسیان اظهار تنفر کردند. اما به دلیل پرخفان و حکومت نظامی عباسیان، قادر نبودند به قیامی دست بزنند. اسماعیل، فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام؛ در مصر رحل اقامت افکند. فرزندان وی نیز در آنجا زندگی می‌کردند، وی ضمن تالیف چندین کتاب، جانبداری از حریم ولایت و نگهبانی دژ استوار امامت و فراهوانی شیعیان در ستیز با ستم مشغول بود. اختناق فکری و جلوگیری از فعالیت‌های شیعیان به اندازه‌ای بود که شیعیان و سادات و علویان عصر امام کاظم (ع) به شیوه‌ای افشاگرانه روی آوردند و آن نوشتن مطالبی مبنی بر حقانیت اهل بیت (ع) و غاصب بودن خلفای عباسی و نیز درج اندیشه‌های الهام گرفته از پرتو فروزان امام هفتم بود بدین گونه دیوارهای سرزمین اسلامی با تابلوهای رنگین، اعمال ننگین عباسیان را فاش می‌ساخت شاعران، گویندگان و روشنگران از این طریق مسؤولیت حساس و نقش تاریخی خویش را ایفا می‌کردند. سرانجام حکومت فاسد عباسی که هراس عمیقی از امام در دل داشت و تمامی تلاش‌های فرهنگی سیاسی این عصر را در پرتو رهنمودهای حکیمانه امام هفتم می‌دانست و مشاهده می‌کرد که عظمت و مهابت شخصیت امام در بین مردم و درگیری مستقیم و توأم با صراحت او در برخورد با خلفا تشکیلات آنان را به مخاطره افکنده، در سال ۱۸۳ هجری امام را در سیاه چالهای بغداد در سن ۵۵ سالگی به شهادت رساند.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- کشف الغمه فی معرفة الائمة؛ علی بن عیسی اربلی، ج ۳، ص ۲ و ۳، به نقل از کمال الدین. ۲- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲-۳-۳.
- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۶۸-۴۷۰-۴. همان، ص ۴۷۵ و الغیبه؛ نعمانی، ص ۳۲۴-۵. رجال کشی؛ ص ۲۳۹-۲۴۱. و بنگرید به؛
- حیة الامام موسی بن جعفر؛ ج ۱، ص ۴۱۸-۴۱۹. ۶- الانوار البهیة؛ ص ۹۱. ۷- الارشاد؛ شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۳۱-۸. نک؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ج ۲، ص ۱۹-۲۰. ۹- دورنمایی از زندگانی امام موسی بن جعفر؛ عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، ص ۱۲۲. ۱۰- جامع الرواة؛ محمد بن علی اردبیلی، ج ۲، ص ۳۵۶-۳۵۷ و نیز الکنی و الالقاب، محدث قمی. ۱۱-
- فهرست شیخ طوسی، ص ۲۶۵. ۱۲- معجم رجال حدیث، ج ۱۴، ص ۳۰۱. ۱۳- این واقعیت در رجال نجاشی، ص ۲۲۹ و رجال کشی، ص ۵۹۱ آمده است. ۱۴- رجال کشی، ص ۱۸۶. ۱۵- راویان امام رضا (ع) در مسند الرضا، ص ۳۶۱. ۱۶- همان، ص ۱۵.

۱۷- منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷۶. ۱۸- رجال نجاشی، ص ۳۰۵ و رجال کشی، ص ۲۶۹. ۱۹- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۶۷. ۲۰- در مورد وی بنگرید به کتاب صفوان بن یحیی، شکوه ایمان، محمد اصغری نژاد. ۲۱- بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۳۵. ۲۲- رجال نجاشی، ص ۲۵۵. ۲۳- پیشوای آزاده؛ مهدی پیشوایی، ص ۵۵. ۲۴- سرزمین وحی، سرچشمه تشیع، به قلم نگارنده، ص ۱۲۰ - ۱۲۱. ۲۵- مامقانی در تنقیح المقال؛ ج ۳، باب یحیی وی را از یاران امام کاظم (ع) و رجال موثق دانسته است. ۲۶- ابی نصر بخاری در کتاب سرالسلسله العلویه وی را از فرزندان امام هفتم دانسته و وی را بلاعقب می‌داند. ماهنامه کوثر شماره ۹

سخنان

چهل حدیث ۱

۱- تعقل و معرفت

قال الإمام الكاظم (عليه السلام): «ما بعث الله أنبياءه ورسوله إلى عباده إلا ليُعقلوا عن الله، فأحسب أنهم استجابوا أحسنهم معرفة لله، وأعلمهم بأمر الله أحسنهم عقلاً وأعقلهم أرفعهم درجة في الدنيا والآخرة.» : خداوند پیامبران و فرستادگانش را به سوی بندگانش بر نینگیخته، مگر آن که از طرف خدا تعقل کنند. پس نیکوترینشان از نظر پذیرش، بهترینشان از نظر معرفت به خداست، و داناترینشان به کار خدا، بهترینشان از نظر عقل است، و عاقلترین آنها، بلند پایه ترینشان در دنیا و آخرت است.

۲- حجت ظاهری و باطنی

«إن لله على الناس حجتين، حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسول و الأنبياء و الأئمة و أمّا الباطنة فالعقول.» : همانا برای خداوند بر مردم دو حجت است، حجت آشکار و حجت پنهان، امّا حجت آشکار عبارت است از: رسولان و پیامبران و امامان؛ و حجت پنهانی عبارت است از عقول مردمان.

۳- صبر و گوشه گیری از اهل دنیا

«الصبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عِلْمٌ عَظِيمٌ، فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِعْتَرَلَ أَهْلَ الدُّنْيَا وَ الرَّاعِينَ فِيهَا وَ رَغِبَ فِيمَا عِنْدَ رَبِّهِ وَ كَانَ اللَّهُ أَنَسَهُ فِي الْوَحْشَةِ وَ صَاحِبَهُ فِي الْوَحْدَةِ، وَ غِنَاهُ فِي الْعَيْلَةِ وَ مُعَزَّةٌ فِي غَيْرِ عَشِيرَةٍ.» : صبر بر تنهایی، نشانه قوت عقل است، هر که از طرف خداوند تبارک و تعالی تعقل کند از اهل دنیا و راغبین در آن کناره گرفته و بدانچه نزد پروردگارش است رغبت نموده، و خداوند در وحشت انیس اوست و در تنهایی یار او، و توانگری او در نداری و عزت او در بیتیره و تباری است.

۴- عاقلان آینده نگر

«إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهَدُوا فِي الدُّنْيَا وَ رَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ وَ الْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَ مَطْلُوبَةٌ مَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِي مِنْهَا رِزْقَهُ، وَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتُهُ.» : به راستی که عاقلان، به دنیا بی رغبتند و به آخرت مشتاق؛ زیرا میدانند که دنیا خواهانست و خواسته شده و آخرت هم خواهانست و خواسته شده، هر که آخرت خواهد دنیا او را بخواهد تا روزی خود را از آن دریافت کند، و هر که دنیا را خواهد آخرتش به دنبال است تا مرگش رسد و دنیا و آخرتش را بر او تباه کند.

۵- تضرع برای عقل

«مَنْ أَرَادَ الْغِنَى بِمَا مَلَكَ وَرَاحَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْحَسَدِ وَالسَّلَامِيَّةَ فِي الدِّينِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ فِي مَسْأَلَتِهِ بِأَنْ يُكْمِلَ عَقْلَهُ، فَمَنْ عَقَلَ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ قَنَعَ بِمَا يَكْفِيهِ اسْتَعْنَى وَ مَنْ لَمْ يَفْتَحْ بِمَا يَكْفِيهِ لَمْ يُدْرِكِ الْغِنَى أَيْدًا.» : هر کس بی نیازی خواهد بدون دارایی، و آسایش دل خواهد بدون حسد، و سلامتی دین طلبد، باید به درگاه خدا زاری کند و بخواهد که عقلش را کامل کند، هر که خرد ورزد، بدانچه کفایتش کند قانع باشد. و هر که بدانچه او را بس باشد قانع شود، بی نیاز گردد. و هر که بدانچه او را بس بود قانع نشود، هرگز به بی نیازی نرسد.

۶- دیدار با مؤمن برای خدا

«مَنْ زَارَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ لِلَّهِ لَا لِعَيْرِهِ، لِيُطَلَّبَ بِهِ ثَوَابَ اللَّهِ وَ تَنْجُزَ مَا وَعَدَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ كَلَّ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ حَتَّى يَعُودَ إِلَيْهِ يُنَادُونَهُ: أَلَا- طَبْتُ وَ طَابَتْ لَكَ الْجَنَّةُ، تَبَوَّأَتْ مِنَ الْجَنَّةِ مَنْزِلًا.» : هر کس فقط برای خدا نه چیز دیگر به دیدن برادر مؤمنش رود تا به پاداش و وعده های الهی برسد، خداوند متعال، از وقت خروجش از منزل تا برگشتن او، هفتاد هزار فرشته بر او گمارد که همه ندایش کنند: هان! پاک و خوش باش و بهشت برایت پاکیزه باد که در آن جای گرفتی.

۷- مروّت، عقل و بهای آدمی

«لَا دِينَ لِمَنْ لَا مَرْوَةَ لَهُ، وَلَا مَرْوَةَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ، وَإِنْ أَعْظَمَ النَّاسَ قَدْرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَرًا، أَمَا إِنَّ أَيْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِعُوهَا بَعِيْرَهَا. كَسَى كَسَى جَوَانِمَرْدِي نَادِرْد، دِين نَادِرْد؛ وَ هِر كِه عَقْل نَادِرْد، جَوَانِمَرْدِي نَادِرْد. بِه رَاسْتِي كِه بَارَزَشْتَرِين مَرْدَم كَسِي اسْت كِه دُنْيَا رَا بَرَاي خُود مَقَامِي نَدَانْد، بَدَانِيد كِه بَهَاي تِن شَمَا مَرْدَم، جَز بَهْسْت نَيْسْت، آن رَا جَز بَدَان مَفْرُوشِيد.»

۸- حفظ آبروی مردم

«مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنِ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَهُ اللَّهُ عَثْرَتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» : هر که خود را از آبروریزی مردم نگهدارد، خدا در روز قیامت از لغزشش می گذرد، و هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند در روز قیامت خشمش را از او باز دارد.

۹- عوامل نزدیکی و دوری به خدا

«أَفْضَلُ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ الصَّلَاةُ وَ بُرِّ الْوَالِدَيْنِ وَ تَرْكُ الْحَسَدِ وَ الْعُجْبِ وَ الْفَخْرِ.» : بهترین چیزی که به وسیله آن بنده به خداوند تقرّب می جوید، بعد از شناختن او، نماز و نیکی به پدر و مادر و ترک حسد و خودبینی و به خود بالیدن است.

۱۰- عاقل دروغ نمیگوید

«إِنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ إِنْ كَانَ فِيهِ هَوَاءٌ.» : همانا که عاقل دروغ نمیگوید، گرچه طبق میل و خواسته او باشد.

۱۱- حکمت کم گویی و سکوت

«قِيلَ الْمَنْطِقُ حُكْمٌ عَظِيمٌ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّمْتِ، فَإِنَّهُ دَعَا حَسَنَةً وَ قَلَّ وَزُرًا، وَ خِيفَةٌ مِنَ الذُّنُوبِ.» : کم گویی، حکمت بزرگی است، بر شما

باد به خموشی که شیوه ای نیکو و سبک بار و سبب تخفیف گناه است.

۱۲- هرزه گویی بی حیا

«إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَاحِشٍ قَلِيلٍ الْحَيَاءِ لَا يُبَالَى مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ.» : همانا خداوند بهشت را بر هر هرزه گوی کم حیا، که باکی ندارد چه می گوید و یا به او چه گویند حرام گردانیده است.

۱۳- متکبر، داخل بهشت نمی شود

«إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ، فَإِنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ كِبْرٍ.» : از کبر و خودخواهی بپرهیز، که هر کسی در دلش به اندازه دانه ای کبر باشد، داخل بهشت نمی شود.

۱۴- تقسیم کار در شبانه روز

«اجتهدوا في أن يكون زمانكم أربع ساعات: ساعة لمناجاة الله، وساعة لمرامع المعاش، وساعة لمعاشرته الإخوان والثقة الذين يعرفونكم غيوبكم ويخلصون لكم في الباطن، وساعة تخلون فيها للذاتكم في غير محرم وبهذه الساعة تقدرؤون على الثلاث ساعات.» : بکوشید که اوقات شبانه روزی شما چهار قسمت باشد: ۱ قسمتی برای مناجات با خدا، ۲ قسمتی برای تهیه معاش، ۳ قسمتی برای معاشرت با برادران و افراد مورد اعتماد که عیبهای شما را به شما می فهمانند و در دل به شما اخلاص می ورزند، ۴ و قسمتی را هم در آن خلوت می کنید برای درک لذتهای حلال [و تفریحات سالم] و به وسیله انجام این قسمت است که بر انجام وظایف آن سه قسمت دیگر توانا می شوید.

۱۵- همنشینی با دیندار و عاقل خیرخواه

«مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَمُشَاوَرَةُ الْعَاقِلِ النَّاصِحِ يُمْنٌ وَبَرَكَهٌ وَرُشْدٌ وَتَوْفِيقٌ مِنَ اللَّهِ، فَإِذَا أَشَارَ عَلَيْكَ الْعَاقِلُ النَّاصِحُ فَإِيَّاكَ وَالْخِلَافَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ الْعَطَبَ.» : همنشینی اهل دین، شرف دنیا و آخرت است، و مشورت با خردمند خیرخواه، یمن و برکت و رشد و توفیق از جانب خداست، چون خردمند خیرخواه به تو نظری داد، مبادا مخالفت کنی که مخالفتش هلاکت بار است.

۱۶- پرهیز از انس زیاد با مردم

«إِيَّاكَ وَمُخَالَطَةَ النَّاسِ وَالْأَنْسَ بِهِمْ إِلَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُمْ عَاقِلًا وَمَأْمُونًا فَانْسَ بِهِ وَاهْرُبْ مِنْ سَائِرِهِمْ كَهَرَبِكَ مِنَ السَّبَاعِ الضَّارِيَةِ.» : پرهیز از معاشرت با مردم و انس با آنان، مگر این که خردمند و امانتداری در میان آنها بیابی که [در این صورت] با او انس گیر و از دیگران بگریز، به مانند گریز تو از درنده های شکاری.

۱۷- نتیجه حب دنیا

«مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ وَمَا أُوتِيَ عَبْدٌ عِلْمًا فَازْدَادَ لِلدُّنْيَا حُبًّا إِلَّا أزدَادَ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا وَأزدَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَضَبًا.» : هر که دنیا را دوست بدارد، خوف آخرت از دلش برود، و به بنده ای دانشی ندهند که به دنیا علاقه مندتر شود، مگر آن که از خدا دورتر و مورد خشم او قرار گیرد.

۱۸- پرهیز از طمع و تکیه بر توکل

«إِيَّاكَ وَالطَّمَعَ، وَعَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَآمَتِ الطَّمَعَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، فَإِنَّ الطَّمَعَ مِفْتَاحُ لِلذُّلِّ، وَاخْتِلَاسُ الْعَقْلِ وَاخْتِلَاقُ الْمُرُوءَاتِ، وَتَدْنِيسُ الْعُرْضِ وَالذَّهَابُ بِالْعِلْمِ. وَعَلَيْكَ بِالْإِعْتِصَامِ بِرَبِّكَ وَالتَّوَكُّلِ عَلَيْهِ. از طمع پرهیز، و بر تو باد به ناامیدی از آنچه در دست مردم است، طمع را از مخلوقین بپوش که طمع، کلید خواری است، طمع، عقل را می‌رباید و مردانگی را نابود کند و آبرو را می‌آلاید و دانش را از بین می‌برد. بر تو باد که به پروردگارت پناه ببری و بر او توکل کنی.

۱۹- نتایج امانداری و راستگویی

«أداء الأمانة والصدق يجلبان الرزق، والخيانة والكذب يجلبان الفقر والنفاق». : امانداری و راستگویی، سبب جلب رزق و روزیاند، و خیانت و دروغگویی، سبب جلب فقر و دورویی.

۲۰- سقوط برتری جوی

«إذا أراد الله بالذرة شرًا أنبت لها جناحين، فطارت فأكلها الطير». : هر گاه خداوند بدی مورچه را بخواهد، به او دو بال میدهد که پرواز کند تا پرنده‌ها او را بخورند.

۲۱- حقیقی و باطل ستیزی

«إتق الله وقيل الحق وإن كان فيه هلاكك فإن فيه نجاتك إتق الله ودع الباطل وإن كان فيه نجاتك، فإن فيه هلاكك». : از خدا بترس و حق را بگو، اگرچه نابودی تو در آن باشد. زیرا که در واقع، نجات تو در آن است. از خدا بترس و باطل را واگذار، اگرچه نجات تو در آن باشد، زیرا که در واقع، نابودی تو در آن است.

۲۲- تناسب بلا و ایمان

«الْمُؤْمِنُ مِثْلُ كَفْتِي الْمِيزَانِ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ». : مؤمن همانند دو کفه ترازوست، هر گاه به ایمانش افزوده گردد، به بلایش افزوده گردد.

۲۳- کفاره خدمت به حاکمان

«كفارة عمل السلطان الإحسان إلى الإخوان». : کفاره کارمندی سلطان، احسان به برادران دینی است.

۲۴- نافله و تقرب

«صلاة النوافل قربان إلى الله لكل مؤمن» : ... نماز نافله راه نزدیک شدن هر مؤمنی به خداوند است ...

۲۵- اصلاح و گذشت

«يُنَادِي مُنَادِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: أَلَا مَنْ كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ أَجْرٌ فَلْيَقُمْ، فَلَا يَقُومُ إِلَّا مَنْ عَفَى وَأَصْلَحَ، فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». : ندا کننده ای در روز

قیامت ندا می‌کند: آگاه باشید، هر که را بر خدا مزدی است برخیزد، و بر نمی‌خیزد، مگر کسی که گذشت کرده و اصلاح بین مردم نموده باشد، پس پاداشش با خدا خواهد بود.

۲۶- بهترین صدقه

«عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ.» : کمک کردن به ناتوان از بهترین صدقه است.

۲۷- سختی ناحق

«يَعْرِفُ شِدَّةَ الْجَوْرِ مِنْ حُكْمٍ بِهِ عَلَيْهِ.» : سختی ناحق را آن کس شناسد که بدان محکوم گردد.

۲۸- گناهان تازه، بلاهای تازه

«كُلَّمَا أَخَذَتْ النَّاسُ مِنَ الذُّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ أَخَذَتْ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِضُونَ.» : هر گاه مردم گناهان تازه کنند که نمی‌کردند، خداوند بلاهایی تازه به آنها دهد که به حساب نمی‌آوردند.

۲۹- کلید بصیرت

«تَفَقَّهُوا فِي دِينِ اللَّهِ فَإِنَّ الْفَقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ، وَتَمَامُ الْعِبَادَةِ وَالسَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالْدُّنْيَا، وَفَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَمَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا.» : در دین خدا دنبال فهم عمیق باشید، زیرا که فهم عمیق دین، کلید بصیرت و بینایی و کمال عبادت و سبب تحصیل درجات بلند و مراتب بزرگ در امور دین و دنیا است. و برتری فقیه بر عابد، مانند برتری آفتاب است بر کواکب، و کسی که در دینش فهم عمیق نجوید، خداوند هیچ عملی را از او نپسندد.

۳۰- دنیا، بهترین وسیله

«اجْعَلُوا لِأَنْفُسِكُمْ حِطًّا مِنَ الدُّنْيَا بِإِعْطَائِهَا مَا تَشْتَهَى مِنَ الْحَلَالِ وَ مَا لَا يَثْلُمُ الْمَرْوَةَ وَ مَا لَا سِرْفَ فِيهِ، وَاسْتَعِينُوا بِذَلِكَ عَلَى أُمُورِ الدِّينِ، فَإِنَّهُ رُوِيَ «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَرَكَ دُنْيَاهُ لِدِينِهِ أَوْ تَرَكَ دِينَهُ لِدُنْيَاهِ» . : برای خود بهره ای از دنیا بگیرید و آنچه خواهش حلال باشد و رخنه در جوانمردی ایجاد نکند و اسراف نباشد منظور دارید، و به این وسیله برای انجام امور دین یاری جوید. زیرا که روایت شده است: «از ما نیست کسی که دنیایش را برای دینش ترک گوید یا دینش را برای دنیایش رها سازد.»

۳۱- انتظار فرج

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ.» : بهترین عبادت بعد از شناخت خداوند، انتظار فرج و گشایش است.

۳۲- مهرورزی با مردم

«الَّتَوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ نِصْفُ الْعَقْلِ.» : مهرورزی و دوستی با مردم، نصف عقل است.

۳۳- پرهیز از خشم

«مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ.» : هر که خشم خود را از مردم باز دارد، خداوند عذاب روز قیامت را از او باز می‌دارد.

۳۴- قویترین مردم

«مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.» : هر که می‌خواهد که قویترین مردم باشد بر خدا توکل نماید.

۳۵- ترقی، نه درجا زدن

«مَنْ اسْتَيْتَى يَوْمًا فَهُوَ مَغْبُونٌ، وَمَنْ كَانَ آخِرَ يَوْمِيهِ شَرَّهُمَا فَهُوَ مَلْعُونٌ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفِ الزِّيَادَةَ فِي نَفْسِهِ فَهُوَ فِي نُقْصَانٍ، وَمَنْ كَانَ إِلَى النُّقْصَانِ فَالْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ.» : کسی که دو روزش مساوی باشد، مغبون است، و کسی که دومین روزش، بدتر از روز اولش باشد ملعون است، و کسی که در خودش افزایش نبیند در نقصان است، و کسی که در نقصان است مرگ برای او بهتر از زندگی است.

۳۶- خیر رسانی به دیگران

«إِنَّ مِنْ أَوْجِبِ حَقِّ أَخِيكَ أَنْ لَا تَكْتُمَهُ شَيْئًا يَنْفَعُهُ لِأَمْرِ دُنْيَاةٍ وَلَا مَرِّ آخِرَتِهِ.» : همانا واجبترین حق برادرت بر تو آن است که چیزی را که سبب نفع دنیا و آخرت اوست، از او پنهان و پوشیده نداری.

۳۷- پرهیز از شوخی

«إِيَّاكَ وَالْمِزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيمَانِكَ.» : از شوخی [بی مورد] پرهیز، زیرا که شوخی، نور ایمان تو را می‌برد.

۳۸- پند پدیدها

«مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَاكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ.» : چیزی نیست که چشمانت آن را بنگرد، مگر آن که در آن پند و اندرز است.

۳۹- رنج نادیده، نیکی را نمیفهمد

«مَنْ لَمْ يَجِدْ لِلْإِسَاءَةِ مَضَضًا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ لِلْإِحْسَانِ مَوْقِعٌ.» : کسی که مزه رنج و سختی را نچشیده، نیکی و احسان در نزد او جایگاهی ندارد.

۴۰- محاسبه اعمال

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنْ عَمِلَ حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهَ وَإِنْ عَمِلَ سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهَ مِنْهُ وَتَابَ إِلَيْهِ.» : از ما نیست کسی که هر روز حساب خود را نکند، پس اگر کار نیکی کرده است از خدا زیادی آن را بخواهد، و اگر در آن کار بدی کرده، از خدا آمرزش طلب نموده و به سوی او توبه نماید.

چهل حدیث ۲

قال الامام موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیه

۱ وَجِدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّلَاثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ عَنْ دِينِكَ. (۶۲) فرمود: تمام علوم جامعه را در چهار مورد شناسائی کرده ام: اولین آن‌ها این که پروردگار و آفریدگار خود را بشناسی و نسبت به او شناخت پیدا کنی. دوم، این که بفهمی که از برای وجود تو و نیز برای بقاء حیات تو چه کارها و تلاش‌هایی صورت گرفته است. سوم، بدانی که برای چه آفریده شده‌ای و منظور چه بوده است. چهارم، معرفت پیدا کنی به آن چیزهایی که سبب می‌شود از دین و اعتقادات خود منحرف شوی یعنی راه خوشبختی و بدبختی خود را بشناسی و در جامعه چشم و گوش بسته حرکت نکنی. - ۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا تَفَقَّهُ، عَرَفَ النَّاسَ وَلَا يَغْرِفُونَهُ. (۶۳) فرمود: خداوند متعال رحمت کند بنده‌ای را که در مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی و ... فقیه و عالم باشد و نسبت به مردم شناخت پیدا کند، گرچه مردم او را نشناسند و قدر و منزلت او را ندانند. ۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا قَسَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَقْلِ، نَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنَ سَهْرِ الْجَاهِلِ. (۶۴) فرمود: چیزی با فضیلت‌تر و بهتر از عقل، بین‌بندگان توزیع نشده است، تا جائی که خواب عاقل - هوشمند - افضل و بهتر از شب‌زنده‌داری جاهل بی‌خرد است. ۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَهْرِلَ الْأَرْضِ مَرْحُومُونَ مَا يَخَافُونَ، وَأَدْوَا الْأَمَانَةَ، وَ عَمِلُوا بِالْحَقِّ. (۶۵) فرمود: اهل زمین مورد رحمت - و برکت الهی - هستند، مادامی که خوف و ترس - از گناه و معصیت داشته باشند -، ادای امانت نمایند و حق را دریابند و مورد عمل قرار دهند. ۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِئْسَ الْعَبْدُ يَكُونُ ذَاوَجْهَيْنِ وَ ذَالسَانَيْنِ. (۶۶) فرمود: بد شخصی است آن که دارای دو چهره و دو زبان می‌باشد، - که در پیش رو چیزی گوید و پشت سر چیز دیگر - ۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَغْبُوتُ مَنْ غَبِنَ عُمُرَهُ سَاعَةً. (۶۷) فرمود: خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عمر خود را هر چند به مقدار یک ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد. ۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اسْتَشَارَ لَمْ يَغْدِمْ عِنْدَ الصَّوَابِ مَادِحًا، وَعِنْدَ الْخَطِإِ عَازِرًا. (۶۸) فرمود: کسی که در امور زندگی خود با اهل معرفت مشورت کند، چنانچه درست و صحیح عمل کرده باشد مورد تعریف و تمجید قرار می‌گیرد و اگر خطا و اشتباه کند عذرش پذیرفته است. ۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظَمَ تَمَكَّنَ مِنْهُ عَدُوُّهُ يَعْنِي الشَّيْطَانَ. (۶۹) فرمود: هر کسی عقل و تدبیرش را مورد استفاده قرار ندهد، دشمنش - یعنی؛ شیاطین انسی و جنی و نیز هواهای نفسانی - به راحتی او را می‌فریبند و منحرف می‌شود. ۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَخْلُو الْمُؤْمِنُ مِنْ خَمْسَةٍ: سِوَاكِ، وَمِسْطِطٍ، وَ سِجَّادَةٍ، وَ سَبْحَةٍ فِيهَا أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ حَبَّةً، وَ خَاتَمَ عَقِيقٍ. (۷۰) فرمود: مؤمن همیشه همراه خود پنج چیز باید داشته باشد: مسواک، شانه، مهر و جانماز، تسبیح برای ذکر گفتن انگشتر عقیق به دست راست داشتن در حال نماز و دعا و ... ۱۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَدْخُلُوا الْحَمَّامَ عَلَى الرَّيْقِ، وَلَا تَدْخُلُوهُ حَتَّى تُطْعِمُوا شَيْئًا. (۷۱) فرمود: بعد از صبحانه، بدون فاصله حمام نروید؛ همچنین سعی شود با معده خالی داخل حمام نروید، بلکه حتی الامکان قبل از رفتن به حمام قدری غذا بخورید. ۱۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالْمِزَاحَ، فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ، وَيَسْتَحِفُّ مُرُوتَكَ. (۷۲) فرمود: بر حذر باش از شوخی و مزاح بی‌جا چون که نور ایمان را از بین می‌برد و جوانمردی و آبرو را سبک و بی‌اهمیت می‌گرداند. ۱۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّحْمُ يُنَبِّئُ اللَّحْمَ، وَالسَّمَكُ يُذِيبُ الْجَسَدَ. (۷۳) فرمود: خوردن گوشت، موجب روئیدن گوشت در بدن و فربهی آن می‌گردد؛ ولی خوردن ماهی، گوشت بدن را آب و جسم را لاغر می‌گرداند. ۱۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ صَدَقَ لِسَانُهُ زَكَى عَمَلُهُ، وَ مَنْ حَسِنَتْ نَيْتُهُ زِيدَ فِي رِزْقِهِ، وَ مَنْ حَسَنَ بَرُّهُ بِأَخْوَانِهِ وَ أَهْلِهِ مُدَّ فِي عُمُرِهِ. (۷۴) فرمود: هر که زبانش صادق باشد اعمالش تزکیه است، هر که فکر و نیتش نیک باشد در روزیش توسعه خواهد بود، هر که به دوستان و آشنایانش نیکی و احسان کند، عمرش طولانی خواهد شد. ۱۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ. (۷۵) فرمود: زمانی که - دانشمند - مؤمنی وفات یابد و بمیرد، ملائکه‌ها برای او گریه می‌کنند. ۱۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِعْلَمُوا مِنْ مِثْلِ كَفَّتِي الْمِيزَانَ كُلَّمَا زِيدَ فِي إِيْمَانِهِ زِيدَ فِي بَلَائِهِ. (۷۶) فرمود: مؤمن همانند دو کفه ترازو است، که هر چه ایمانش افزوده شود بلاها و آزمایشاتش بیشتر می‌گردد. ۱۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. (۷۷) فرمود: هر کس خواهد (در

هر جهتی) قوی ترین مردم باشد باید توکل در همه امور، بر خداوند سبحان نماید. ۱۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَدَاءُ الْمَانَةِ وَالصَّدَقُ يَجْلِبَانِ الرَّزْقَ، وَالْخِيَانَةُ وَالْكَذِبُ يَجْلِبَانِ الْفَقْرَ وَالنَّفَاقَ. (۷۸) فرمود: امانت داری و راست گوئی، هر دو موجب توسعه روزی می شوند؛ ولیکن خیانت در امانت و دروغ گوئی موجب فلاکت و بیچارگی و سبب تیرگی دل می باشد. ۱۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُبْلِغَ خَيْرًا وَقُلُّ خَيْرًا وَلَا تُكُنْ إِمَّعَهُ. (۷۹) فرمود: نسبت به هم نوع خود خیر و نیکی داشته باش، و سخن خوب و مفید بگو، و خود را تابع بی تفاوت و بی مسئولیت قرار مده. ۱۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَفَقَّهُوا فِي دِينَاللَّهِ، فَإِنَّ الْفِقْهَ مِفْتَاحُ الْبَصِيرَةِ، وَتَمَامُ الْعِبَادَةِ، وَالسَّبَبُ إِلَى الْمَنَازِلِ الرَّفِيعَةِ وَالرُّتَبِ الْجَلِيلَةِ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا. (۸۰) فرمود: مسائل و احکام اعتقادی و عملی دین را فرا گیرید، چون که شناخت احکام و معرفت نسبت به دستورات خداوند، کلید بینائی و بینش و اندیشه می باشد و موجب تمامیت کمال عبادات و اعمال می گردد؛ و راه به سوی مقامات و منازل بلندمرتبه دنیا و آخرت است. ۲۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَضْلُ الْفَقِيهِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الشَّمْسِ عَلَى الْكَوَاكِبِ، وَمَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِهِ لَمْ يَرْضَ اللَّهُ لَهُ عَمَلًا. (۸۱) فرمود: ارزش و فضیلت فقیه بر عابد همانند فضیلت خورشید بر ستاره ها است. و کسی که در امور دین فقیه و عارف نباشد، خداوند نسبت به اعمال او راضی نخواهد بود. ۲۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَظَمَ الْعَالِمَ لِعِلْمِهِ وَدَعَّ مُنَازَعَتَهُ، وَصَيَّرَ الْجَاهِلَ لِجَهْلِهِ وَلَا تَطْرُدَهُ وَلَكِنْ قَرَّبَهُ وَعَلَّمَهُ. (۸۲) فرمود: عالم را به جهت عملش تعظیم و احترام کن و با او منازعه منما، و اعتنائی به جاهل مکن ولی طردش هم نگردان، بلکه او را جذب نما و آنچه نمی داند تعلیمش بده. ۲۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَلَوَةُ النَّوَافِلِ قُرْبَانٌ إِلَى اللَّهِ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ. (۸۳) فرمود: انجام نمازهای مستحبی، هر مؤمنی را به خداوند متعال نزدیک می نماید. ۲۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسُّهَا لَيْتٌ وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ، يَخِذُّهَا الرَّجَالُ ذَوِي الْعُقُولِ وَ يَهْوَى إِلَيْهَا الصُّبَّانُ بِأَيْدِيهِمْ. (۸۴) فرمود: مثل دنیا همانند مار است که پوست ظاهر آن نرم و لطیف و خوشرنگ، ولی در درون آن سم کشنده ای است که مردان عاقل و هشیار از آن گریزانند و بچه صفتان و بولهوسان به آن عشق می ورزند. ۲۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ. (۸۵) فرمود: مثل دنیا (و اموال و زیورآلات و تجملات آن) همانند آب دریا است که انسان تشنه، هر چه از آن بیاشامد بیشتر تشنه می شود و آنقدر میل می کند تا هلاک شود. ۲۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ الْقَبْلَةُ عَلَى الْفَمِ إِلَّا لِلرَّوْحَةِ وَالْوَلَدِ الصَّغِيرِ. (۸۶) فرمود: بوسیدن لبها و دهان برای یکدیگر در هر حالتی صحیح نیست مگر برای همسر و یا فرزند کوچک. ۲۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ. (۸۷) فرمود: هر کس به رأی و سلیقه خود اهمیت دهد و در مسائل دین به آن عمل کند هلاک می شود، و هر کس اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها کند گمراه می گردد، و هر کس قرآن و سنت رسول خدا را ترک کند کافر می باشد. ۲۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا نَالَ لِيُبْغِضَ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِذَا نَالَ لِيُبْغِضَ الْعَبْدَ الْفَارِعَ. (۸۸) فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد. ۲۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوَّاضُعُ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُعْطَا. (۸۹) فرمود: تواضع و فروتنی آن است که آن چه دوست داری، دیگران درباره تو انجام دهند، تو هم همان را درباره دیگران انجام دهی. ۲۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ وَ يَبْغَى لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ لِئَلَّا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ. (۹۰) فرمود: بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت، وادار نمائی تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حد توان رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را ننماید. (۹۱) ۳۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنَّ عَمَلَ حَسَنًا إِسْتَرَادَ اللَّهُ، وَ إِنْ عَمَلَ سَيِّئًا إِسْتَغْفَرَ اللَّهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ. (۹۲) فرمود: از شیعیان و دوستان ما نیست، کسی که هر روز محاسبه نفس و بررسی اعمال خود را نداشته باشد، که اگر چنانچه اعمال و نیاتش خوب بوده، سعی کند بر آن ها بیفزاید و اگر زشت و ناپسند بوده است، از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند و جبران نماید. ۳۱ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِكُلِّ شَيْءٍ دَلِيلٌ وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ التَّفَكُّرُ. (۹۳) فرمود: برای هر چیزی، دلیل و راهنمائی است و راهنمای شخص عاقل، تفکر و اندیشه می باشد. ۳۲ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ. (۹۴) فرمود: در میزان الهی نیست عمل و چیزی، سنگین تر از

ذکر صلوات بر محمد و اهل بیت ش (صلوات الله عليهم اجمعين). ۳۳ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلِيلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعَاقِلِ مَقْبُولٌ مُضَاعَفٌ وَ كَثِيرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوَى وَالْجَهْلِ مَرْدُودٌ. (۹۵) فرمود: اعمال شخص عاقل مقبول است و چند برابر اجر خواهد داشت گرچه قلیل باشد، ولی شخص نادان و هوسران گرچه زیاد کار و خدمت و عبادت کند پذیرفته نخواهد بود. ۳۴ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَشَعْرُ الْجَسَدِ إِذَا طَالَ قَطَعَ مَاءَ الصُّلْبِ، وَأَرْحَى الْمَفَاصِلِ، وَوَرِثَ الضَّعْفَ وَالسَّلَّ، وَإِنَّ الثُّورَةَ تَزِيدُ فِي مَاءِ الصُّلْبِ، وَتُقَوِّي الْبَدَنَ، وَتَزِيدُ فِي شَحْمِ الْكُلَيْتَيْنِ، وَتَسِدُ مِنَ الْبَدَنِ. (۹۶) فرمود: موهای بدن زیر بغل و اطراف عورت چنانچه بلند شود سبب قطع و کمبود آب کمر، سستی مفاصل استخوان و ضعف سینه و گلو خواهد شد، استعمال نوره سبب تقویت تمامی آنها می باشد. ۳۵ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثَةٌ يَجْلُونَ الْبَصَرَ: النَّظْرُ إِلَى الْخُضْرَةِ، وَالنَّظْرُ إِلَى الْمَاءِ الْجَارِي، وَالنَّظْرُ إِلَى الْمَوْجِ الْخَسَنِ. (۹۷) فرمود: سه چیز بر نورانیت چشم می افزاید: نگاه بر سبزه، نگاه بر آب جاری و نگاه به صورت زیبا. ۳۶ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجْبَةٍ، وَأَنَا وَاللَّهُ ذَلِكَ الْحُجْبَةُ. (۹۸) فرمود: همانا زمین در هیچ موقعیتی خالی از حجت خدا نیست و به خدا سوگند که من خلیفه و حجت خداوند هستم. ۳۷ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُرْعَةُ الْمَشْيِ تَذْهَبُ بِبَهَاءِ الْمُؤْمِنِ. (۹۹) فرمود: با سرعت و شتاب راه رفتن، بهاء و موقعیت مؤمن را می کاهد. ۳۸ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا أَمْرُكُمْ أَنْ تَسْئَلُوا، وَلَيْسَ عَلَيْنَا الْجَوَابُ، إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَيْنَا. (۱۰۰) فرمود: شماها مأمور شده اید که از ما اهل بیت رسول الله سؤال کنید، ولیکن جواب و پاسخ آنها بر ما واجب نیست بلکه اگر مصلحت بود پاسخ می دهیم و گرنه ساکت می باشیم. ۳۹ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ذُبَّانِ ضَارِبَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ غَابَ عَنْهُ رُعَاؤُهَا، بِأَضْرَفِي دِينَ مُسْلِمٍ مِنْ حُبِّ الرِّيَاسَةِ. (۱۰۱) فرمود: خطر و ضرر علاقه به ریاست برای مسلمان بیش از دو گرگ درنده ای است، به گله گوسفندی که چوپان ندارند حمله کنند. ۴۰ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِيمَانُ فَوْقَ الْأَسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَ مَا قُسِّمَ فِي النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ. (۱۰۲) فرمود: ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است؛ تقوی نیز، یک درجه از ایمان بالاتر؛ یقین، یک درجه از تقوی بالاتر و برتر می باشد و درجه ای کمتر از مرحله یقین در بین مردم ثمره بخش نخواهد بود.

پاورقی ها

۶۱- اشعار از شاعر محترم: آقای علی رحیمی. ۶۲- کافی: ج ۱، ص ۵۰، ح ۱۱، أعيان الشيعة: ج ۲، ص ۹، نزهة الناظر: ص ۱۲۱، ح ۶۳. ۱- نزهة الناظر و تنبيه خاطر حلوانی: ص ۱۲۲، ح ۲. ۶۴- تحف العقول: ص ۲۱۳، بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۵۴، ضمن ح ۳۰، و ج ۷۵، ص ۳۱۲، ضمن ح ۱. ۶۵- تهذيب الاحكام: ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۹۹۱، وافى: ج ۴، ص ۴۳۳، ح ۲۲۷۳. ۶۶- تحف العقول: ص ۲۹۱، بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۵۰، ضمن ح ۳۰. ۶۷- نزهة الناظر و تنبيه خاطر حلوانی: ص ۱۲۳، ح ۶. ۶۸- نزهة الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۲۳، ح ۱۳، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۱۴۰، ح ۳۷. ۶۹- نزهة الناظر و تنبيه خاطر: ص ۱۲۴، ح ۱۵. ۷۰- بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۱۳۶، ح ۷۶، مصباح المتهجد شيخ طوسی: ص ۷۳۵، ب ۳. ۷۱- وسائل الشيعة: ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۴۵۴. ۷۲- وسائل الشيعة: ج ۱۲، ص ۱۱۸، ح ۱۵۸۱۲. ۷۳- وسائل الشيعة: ج ۲۵، ص ۷۸، ح ۲۱۲۴۰. ۷۴- تحف العقول: ص ۳۸۸، س ۱۷، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۰۳، ضمن حديث ۲۵. ۷۵- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۸، بحار الانوار: ج ۸۲، ص ۱۷۷، ح ۱۸. ۷۶- تحف العقول: ص ۳۰۱، بحار الانوار: ج ۷۸، ص ۳۲۰، ضمن ح ۳. ۷۷- بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۲۷، ضمن ح ۴. ۷۸- تحف العقول: ص ۲۹۷، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۲۷، ضمن ح ۴. ۷۹- تحف العقول: ص ۳۰۴، بحار الانوار: ج ۲، ص ۲۱، ح ۶۲، و ج ۷۵، ص ۳۲۵، ح ۲. ۸۰- تحف العقول: ص ۳۰۲، بحار الانوار: ج ۱۰، ص ۲۴۷، ح ۱۳. ۸۱- تحف العقول: ص ۳۰۳، بحار الانوار: ج ۱۰، ص ۲۴۷، ح ۱۳. ۸۲- تحف العقول: ص ۲۰۹، بحار الانوار: ج ۷۵، ص ۳۰۹، ضمن ح ۱. ۸۳- وسائل الشيعة: ح ۴، ص ۷۳، ح ۴۵۴۷. ۸۴- تحف العقول: ص ۲۹۲، بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۵۲، ضمن ح ۳۰. ۸۵- تحف العقول: ص ۲۹۲، بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۵۲، ضمن ح ۳۰. ۸۶- تحف العقول: ص ۳۰۲، بحار الانوار: ج ۱۰، ص ۲۴۶، ح ۱۲. ۸۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۷۲، ح ۱۰. ۸۸- وسائل ج ۱۷، ص ۵۸، ح ۴.

۸۹- وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۲۷۳، ح ۲۰۴۹۷. ۹۰- وسائل الشیعة: ج ۲۱، ص ۴۷۹، ح ۲۷۸۰۵. ۹۱- وسائل ج ۲۱ ص ۵۴۰ ح ۱.
 ۹۲- وسائل الشیعة: ج ۱۶، ص ۹۵، ح ۲۱۰۷۴. ۹۳- تحف العقول: ص ۲۸۵، بحار الانوار: ج ۱، ص ۱۳۶، ضمن ح ۳۰. ۹۴- أصول کافی: ج ۲، ص ۴۹۴، ح ۱۵. ۹۵- تحف العقول: ص ۲۸۶، بحار الانوار: ج ۷۰، ص ۱۱۱، ح ۱۴. ۹۶- وسائل الشیعة: ج ۲، ص ۶۵، ح ۱۴۹۹. ۹۷- وسائل الشیعة: ج ۵، ص ۳۴۰، ح ۳، محاسن برقی: ص ۶۲۲، ح ۶۹. ۹۸- کافی ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۹. ۹۹- خصال: ج ۱ ص ۹ ح ۳۰. ۱۰۰- مستدرک الوسائل: ج ۱۷، ص ۲۷۸، ح ۳۵. ۱۰۱- وسائل الشیعة: ج ۱۵، ص ۳۵۰، ح ۱، مستدرک: ج ۱۱، ص ۳۸۱، ح ۱. ۱۰۲- وافی: ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۱، بحار الانوار: ج ۶۷، ص ۱۳۶، ح ۲.

سخنان امام هفتم (ع) در زندان

مقدمه

احمد عابدی تعدادی از کتابهای حدیث به اسم «مسند» شناخته می‌شود، معمولاً مسند به کتابی گفته می‌شود که احادیث آن با سند پیوسته به رسول خدا (ص) برسد. بنابراین وقتی گفته می‌شود «مسند امام موسی بن جعفر علیه السلام» مقصود کتابی است که احادیث آن را امام هفتم علیه السلام با سند و به توسط آباء و اجداد خود از رسول خدا (علیهم السلام) نقل کرده باشد. مسند امام موسی بن جعفر علیه السلام مجموعه ۵۹ حدیث است که در سالهای ۱۸۰ تا ۱۸۲ که امام در زندان سندی بن شاهک محبوس بودند، ابوعمران موسی بن ابراهیم مروزی به دیدار امام رفته و امام این احادیث را برای او بیان کرده است. این احادیث از جهات گوناگون دارای اهمیت فراوان است. زیرا اولاً در زندان بیان شده‌اند، ثانیاً تمام احادیث آن مستند به پیامبر اکرم (ص) است مگر این دوازده حدیث ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۹، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۳، ۵۷ و ثالثاً محتوی و مضمون بلند آنها مخصوصاً در موضوعات اخلاقی سبب شده است که برای عموم مفید باشد. گرچه در کتابهای رجالی از مذهب راوی این احادیث بحثی نشده است ولی از خود این احادیث و با توجه به مسند بودن آنها می‌توان مذهب راوی را کشف نمود و بخواست خداوند در شرح این احادیث از آن بحث خواهیم نمود.

سند کتاب

این کتاب را شیخ ابوالمکارم مبارک بن محمد بن معمر بادرای از ابوبکر احمد بن علی بن حسن طرثیسی از ابو عبدالله حسین بن شجاع صوفی موصلی از ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم شافعی از ابو عبدالله محمد بن خلف بن ابراهیم بن عبدالسلام مروزی و او از ابوعمران موسی بن ابراهیم مروزی و او از امام هفتم (ع) نقل کرده است. این کتاب با کوشش آقای محمد حسین جلالی مکرراً در ایران و بیروت چاپ شده است.

احادیث

۱ موسی بن ابراهیم مروزی گوید: موسی بن جعفر (ع) به من خبر داد، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ایطالب (علیهم السلام) که فرمود: رسول خدا (ص) حدیث گفت مرا: «کسی به سن بلوغ نرسید مگر آنکه مرتکب خطایی شده است مگر عیسی بن مریم و مادرش مریم، و یحیی فرزند زکریا درود خدا بر آنان». ۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که صبح کند و چیزی غیر از خداوند بزرگترین همت او باشد از خدا نباشد». ۳ رسول خدا (ص) فرمود: «کسی که حدیثی را از من نقل کند در حالی که می‌داند آن دروغ است او یکی از

دروغگویان است». ۴. متأسفانه حدیث چهارم از اصل کتاب ساقط شده است. ۵. رسول خدا (ص) نهی کرد از آنکه مردی بین پدری و فرزندش بنشیند. ۶. رسول خدا (ص) فرمود: «بر هر مسلمانی روز جمعه سه چیز لازم است: غسل، مسواک، بوی خوش». ۷. رسول خدا (ص) از صدای آرام انسان خوشش می‌آمد، و از کسی که فریاد بلند دارد بدش می‌آمد. ۸. رسول خدا (ص) از فحش دادن به روزها و ساعتها و باد و خورشید و ماه و ستارگان نهی نمود. ۹. رسول خدا (ص) فرمود: «عُجب عمل هفتاد سال را از بین می‌برد». ۱۰. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به رزق اندک از خدا راضی باشد خداوند به عمل اندک از او راضی باشد». ۱۱. رسول خدا (ص) فرمود: «اگر دوست دارید نمازتان افزون گردد خوبانتان را مقدم بدارید». ۱۲. رسول خدا (ص) فرمود: «قاضی عادل نخستین کسی است که به بهشت فرا خوانده می‌شود». ۱۳. آمدن رسول خدا با بوی خوش شناخته می‌شد. ۱۴. رسول خدا (ص) فرمود: «اطاعت کسی در نافرمانی خدای عزوجل جایز نیست». ۱۵. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس خود را فرزند غیر پدرش بداند روز قیامت با مشرکان محشور می‌گردد». ۱۶. علی (ع) فرمود: «توانگری یاور خوبی بر اطاعت خدا است». ۱۷. رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه خدا بنده‌ای را دوست بدارد گرفتارش می‌کند تا تضرع او را بشنود». ۱۸. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس ایمان به خدا و روز آخر دارد»، ... متأسفانه بقیه این حدیث از بین رفته است. ۱۹. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس بر سر راه مسلمانان آنان را اذیت کند لعنت ملائکه بر او واجب است». ۲۰. رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه یکی از شما برادرش را دوست می‌دارد نام و کنیه و لقب و نام قبیله او را سؤال کند». ۲۱. علی (ع) فرمود: «اشاره هنگام هلال ناپسند است». ۲۲. علی (ع) فرمود: «کسی که بر نمازهای پنجگانه به جماعت محافظت کند جزء غافلان نوشته نشود». ۲۳. علی (ع) فرمود: «کسی که نزد مردم توریه می‌کند به چیزی که خداوند خلاف آن را می‌داند خدا نزد مردم خوارش خواهد کرد». ۲۴. رسول خدا (ص) فرمود: «شیطان هر گونه تلاشی را علیه انسان انجام می‌دهد و وقتی بر او غلبه کرد در مال او عمل می‌کند و هرگز نمی‌گذارد چیزی را در اطاعت خدا انفاق کند». ۲۵. رسول خدا (ص) فرمود: «کسی به شیطان نزدیک نشد مگر آنکه از خدا دور گردید». ۲۶. رسول خدا (ص) فرمود: «با زنان مشورت کنید و آنان را مخالفت کنید که در مخالفت آنان برکت است، و برای خنثی عقل نیست و برای متکبر درشت‌خو عقل نیست». * ۲۷. رسول خدا (ص) فرمود: «خدای رحمت کند کسی که سخنی می‌گوید تا بهره‌ای از آن ببرد یا سکوت می‌کند تا سالم بماند». ۲۸. رسول خدا (ص) فرمود: «خوبی کن به کسی که اهل آن است و کسی که اهل آن نیست، چون اگر او اهل نیکی نیست تو اهل آن می‌باشی». ۲۹. علی (ع) فرمود: «مصافحه دوستی را نگه می‌دارد». ۳۰. رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید: لا اله الا الله أحداً صمداً لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً أحد، خدا چهل هزار هزار حسنه برای او می‌نویسد». ۳۱. رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه عرب عمامه خود را بیندازد عزت خود را انداخته است». ۳۲. علی (ع) فرمود: «مردمی بیابند که به وسیله قرآن با شما مجادله کنند پس آنان را به سنت بگیرید، زیرا اصحاب سنت به کتاب خدا آشنا ترند». ۳۳. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس به دین دوست خود است، پس هر کدام شما ببیند با چه کسی دوست می‌شود». ۳۴. حسن و حسین (علیهما السلام) جایزه‌های معاویه بن ابی سفیان را نمی‌پذیرفتند. ۳۵. رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس از شما می‌خواهد حجامت کند روز شنبه حجامت کند». ۳۶. رسول خدا (ص) فرمود: «به هر کس اذن برای دعا داده شود درهای رحمت به رویش گشوده شود». ۳۷. علی (ع) فرمود: «فال بد به کسی که توکل بر خدا کند آسیب نمی‌رساند». ۳۸. مردی را نزد علی آوردند که به خداوند توهین کرده بود، علی علیه السلام فرمود: «او را بکشید، و هر کس پیامبران خدا را ناسزا گوید نیز او را بکشید». ۳۹. علی (ع) فرمود: «پیامبری از پیامبران که به او عزیر گفته می‌شد گفت: پروردگارا، منزهی، شأن تو چه بزرگ و چه شگفت است! ابتدای تو از چه بوده است؟ سپس (به عنوان پشیمانی از سؤال خود) عزیر مقداری خاک برداشته بر دهان خود ریخت. خداوند عزوجل به او وحی نمود: ای عزیر، دخالت در کار من نمودی، به عزت و جلال خود سوگند که نام تو را از دیوان انبیاء محو می‌کنم، پس تو همراه آنان ذکر نمی‌شوی». ۴۰. رسول خدا (ص) فرمود: «نپرداختن دستمزد کارگر از گناهان کبیره است». ۴۱. رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه خداوند برای کسی خیر

بخواهد او را در دین فقیه، و بینای به عیوب خویش می گرداند، و زاهد در دنیایش قرار می دهد». ۴۲ علی (ع) فرمود: «از نشانه‌های نزدیکی قیامت جذام و شیوع بواسیر و مرگ ناگهانی است». ۴۳ از امیرالمؤمنین (ع) حکم مردن موش در چاه سؤال شد، فرمود: «چهل دلو از آن کشیده می شود». ۴۴ رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس درباره قدر صحبت کند روز قیامت آن را از او سؤال می کنند، و هر که صحبت نکند روز قیامت از او سؤال نشود». ۴۵ رسول خدا (ص) فرمود: «هیچ پدری فرزندش را به بهتر از ادب نیک تعلیم نداده است». ۴۶ رسول خدا (ص) فرمود: «گروهی روز قیامت دوست دارند که از ثریا سقوط می کردند اما امیر بر چیزی نمی شدند». ۴۷ رسول خدا (ص) فرمود: «دعای سه گروه رد نمی شود: پیشوای عادل، روزه دار تا آنکه افطار کند، دعای مظلوم». ۴۸ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید من عالم هستم او جاهل است». ۴۹ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که بگوید من در جهنمم پس او در جهنم است». ۵۰ رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین اخلاق مؤمنان عفو است». ۵۱ رسول خدا (ص) فرمود: «امام به هر کس حدّ بزند همان حدّ کفاره گناه اوست». ۵۲ رسول خدا (ص) فرمود: «هر که برادر مسلمانش را عفو کند خدا او را عفو کند». ۵۳ رسول خدا (ص) فرمود: «خدای متعال گوید: بهشت بر کسی که چشمانش را بگیرم واجب است». ۵۴ رسول خدا (ص) فرمود: «بهترین زنان کسی است که هر گاه چیزی به او داده شود شکر کند و هر گاه منع شود صبر کند». ۵۵ رسول خدا (ص) محلل و کسی که برای او محلل انجام شود را لعنت کرده است. ۵۶ رسول خدا (ص) فرمود: «هر گاه کسی از شما در حال نماز باشد و زنی او را بخواند پس باید او را اجابت کند». ۵۷ علی (ع) فرمود: «روز جمعه یک دینار صدقه بده، رسول خدا (ص) این را پیش از جمعه از ما می خواست». ۵۸ رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان شناخت به قلب و اقرار به زبان و عمل به اندام است». ۵۹ رسول خدا (ص) فرمود: «ایمان ندارد مگر آنکه ایمان به چهار چیز داشته باشد: شهادت دهد که خدایی غیر از الله نیست، او تنهاست و شریکی ندارد، و من رسول خدا هستم که مرا به حق مبعوث کرده، و ایمان به قدر داشته باشد چه خیر یا شر آن. و ایمان به مبعوث شدن پس از مرگ داشته باشد». ۶۰ * البته منظور این نیست که اگر خانم‌ها نظر خوب و درستی دادند مخالفت کنید. بلکه به دلیل علاقه به همسر از وظایف الهی کوتاهی نکنید و قدرت نه گفتن به زن و همسر را داشته باشید.

پی نوشت ها

۱ از این حدیث استفاده می شود که تفکر در ذات خدا جایز نیست و تنها باید در اوصاف و افعال خدا بحث نمود. ۲ همه احادیث این کتاب مثل سند اول از امام کاظم (ع) تا رسول خدا یا امیرالمؤمنین (علیهما السلام) سند متصل دارند، و این سند طولانی (سلسله الذهب) در همه آنها تکرار شده است، و ما فقط به ترجمه متن احادیث اکتفا کردیم.

رهنمودهای تربیتی امام کاظم علیه السلام (بخش اول)

مقدمه

علی همت بناری آنچه در امر تربیت مهم و اساسی است ارائه شیوه‌های اطمینان بخش تربیتی است که ضمن در برداشتن همه ابعاد زندگی انسان او را به سعادت حقیقی که همان مقام قرب الهی است نائل گرداند و بی شک چنین شیوه‌های تربیتی جز از سیره قولی و عملی اسوه‌های راستین دین یعنی معصومین علیهم السلام میسر نیست. بدین جهت ضروری می نماید که زندگانی معصومین علیهم السلام را بطور کامل و دقیق از منظر تربیت نگریست و از خلال سیره رفتاری و گفتاری آنها تربیت صحیح را عرضه نمود. در این مقاله تلاش بر آن است که گوشه‌هایی از سیره امام کاظم علیه السلام در تربیت فرزندان را هر چند ناقص به تصویر بکشانیم.

گام نخست در تربیت

از ویژگیهای انحصاری اسلام نگاه عمیق و ریشه‌ای به امر تربیت است، از دیدگاه اسلام زمینه‌های تربیت را نه از لحظه تولد که از مدتها قبل باید فراهم نمود، از بزرگترین اهداف ازدواج تربیت فرزندان صالح و شایسته است، ازدواج تنها یافتن شریک در زندگی مشترک و پیوند ساده میان زن و مرد نیست بلکه مرد باید مادری شایسته و زن پدری لایق برای فرزندان آینده خود برگزیند امام کاظم علیه السلام فرموده است...: «وَاخْتَارُوا لِتُطْفِكُمْ...» برای نطفه‌های خود انتخاب کنید [مادران شایسته‌ای برای فرزندان آینده‌تان برگزینید] (۱) و نیز آن حضرت ویژگیهایی را برای انتخاب همسر فرمود که رعایت آنها شرط موفقیت در زندگی آینده است، برخی از این معیارها عبارتند از:

صالح بودن

آن حضرت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند فایده‌ای بهتر از همسر صالحه به انسان نداده تا وقتی او را می‌بیند خوشحال گردد و هرگاه شوهر خارج از منزل است خود و مال شوهر را حفظ نماید. (۲) همچنین آن حضرت دعایی را به اصحاب تعلیم دادند که از خداوند طلب همسر صالح و مهربان کنند «اللهم ارزقنی زوجةً صالحهً ودوداً» (... ۳) و سفارش کردند که این دعا را بعد از نماز و قرائت سوره فاتحه و یس بخوانند. (۴)

کفو بودن

هم شأن بودن والدین، در تربیت اولاد نقش بسزایی دارد، چنانچه والدین از نظر سطح سواد و فرهنگ و مسائل اخلاقی و اعتقادی به هم نزدیک نباشند دچار تضاد و ناهماهنگی در تربیت خواهند شد و تربیت مطلوب حاصل نخواهد گشت. امام کاظم علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «وَانكحُوا الْاَكْفَاءَ...» با همسرانی که همسطح و کفو شما باشند ازدواج کنید (... ۵)

عاطفه همسر

فرزند بیش از هر چیز بویژه در دوران کودکی نیاز به محبت دارد، با محبت بودن همسر از دو جهت اهمیت دارد از طرفی کانون خانواده را صفای بیشتر می‌بخشد و باعث نیرو و توان بیشتر مدیر خانواده یعنی شوهر می‌گردد و از طرف دیگر فرزندان تشنه محبت، خود را از چشمه زلال محبت سیراب و روان آنها را طراوت می‌بخشد. امام کاظم علیه السلام در دعایی که به اصحاب تعلیم دادند طلب همسر ودود و با عاطفه زیاد را از خداوند، سفارش نمودند. (۶)

عفاف و پاکدامنی همسر

عفاف و پاکدامنی از معیارهای ضروری انتخاب همسر است؛ زیرا فرزندان طیب و پاکیزه از دامان مادران پاکدامن و با عفت پرورش خواهند یافت. امام کاظم علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل می‌کند که فرمود: «بَا زَنَا ن فَلَان طَايِفَه از دواج کنید زیرا آنها با عفت هستند و زنان آنان نیز با عفتند و با زنان فلان طایفه ازدواج نکنید زیرا آنان با عفت نیستند و زنانشان نیز با عفت نخواهند بود» (۷) و نیز علی بن جعفر می‌گوید از برادرم سؤال کردم آیا استفاده از شیر زنی که از راه زنا بیچه زاییده صلاح هست؟ فرمود: استفاده از شیر او و شیر دختر او که از زنا متولد شده صلاح نیست. (۸) امام هفتم علیه السلام بیش از آنکه دیگران را به انتخاب همسر شایسته توصیه کند خود بدین امر اساسی اهمیت می‌داد و برای فرزندان خود مادران صالح و شایسته انتخاب نمود، نکته قابل توجه اینکه هر کدام از همسران ایشان که از نظر تقوی و فضیلت برجسته‌تر بودند فرزندان بلند مرتبه‌تری

داشتند برای نمونه به منزلت دو نفر از همسران آن حضرت اشاره می‌کنیم: ۱ مادر امام رضا علیه السلام از عون بن محمد کندی روایت شده که من مردی را آگاهتر از علی بن میثم به کارهای ائمه علیهم السلام و ازدواجشان ندیدم او می‌گفت که حمیده مصفاة مادر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که از اشراف و بزرگان عجم بود کنیزی خرید و اسم آن تکتم بود و او در عقل و دین و احترام به حمیده بهترین زن بود بطوریکه به احترام حمیده هیچگاه در مقابل او نمی‌نشست، حمیده به فرزندش گفت: پسر من کنیزی بهتر از تکتم سراغ ندارم و شکی ندارم اگر فرزندی داشته باشد خداوند او را پاکیزه می‌گرداند و من این کنیز را به تو بخشیدم، درباره او سفارش به نیکی کن، آنگاه که حضرت رضا علیه السلام از آن بانو متولد شد او را طاهره نامید، نوزادش سالم بود و از او شیر زیادی می‌خورد، آن بانو درخواست کرد دایه‌ای بگیرند که در شیر دادن به او کمک کند. از او پرسیدند مگر شیر تو کم شده؟ گفت شیرم کم نشده اما من اوراد، اذکار و عبادتهایی داشتم و از هنگامی که فرزندم به دنیا آمد، کمتر به آنها می‌رسم. (۹) ام احمد (مادر شاهچراغ) ام احمد تنها زنی است که امام کاظم علیه السلام در وصیتنامه خود از او یاد می‌کند، مرحوم مجلسی درباره او می‌نویسد: مادر احمد از زنان مورد احترام بود و امام کاظم علیه السلام علاقه شدیدی به او داشت، هنگامی که حضرت می‌خواست از مدینه به سوی بغداد حرکت کند، ودیعه‌های امامت را پیش او سپرد و فرمود: هرگاه کسی پیش تو آمد، در هر وقتی از اوقات که باشد و این امانت را از تو طلب کرد، بدان که من به شهادت رسیدم و او جانشین بعد از من و امامی است که اطاعت او بر شما و دیگران واجب است. (۱۰)

اولین نیکی به فرزند

انتخاب نام نیکو از حقوق فرزند بر والدین و نشانه احترام و اهمیت آنها به آینده فرزند می‌باشد. نام علامتی است که فرزند آن را تا پایان عمر به همراه دارد اگر نیکو باشد مایه سرور و شادی فرزند و اگر ناپسند و زشت باشد باعث اندوه و حسرت او می‌گردد. موسی بن بکر از امام کاظم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: اولین کار نیک پدر برای فرزند این است که نام نیکو برایش انتخاب نماید. (۱۱) در حدیث دیگری آن حضرت برخی از اسامی نیکو را ذکر می‌نماید. سلیمان جعفری می‌گوید از حضرت کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خانه‌ای که یکی از اسمهای محمد، احمد، علی، حسن، حسین، جعفر، طالب و فاطمه در آن باشد فقر در آن داخل نمی‌شود. (۱۲) اهمیت نام نیکو بدان حد است که گاهی حضرت از نامهای ناپسند نهی می‌فرمود و حتی در کودکی نسبت به آن حساس بود: یعقوب سراج نقل می‌کند که بر حضرت ابی عبدالله (امام صادق) علیه السلام وارد شدم در حالی که بر بالین فرزندش (امام کاظم علیه السلام) ایستاده بود و موسی علیه السلام در گاهواره جای داشت و حضرت با او نجوی می‌کرد و آهسته سخنانی می‌گفت آنقدر تأمل کردم تا سخنانش با فرزند تمام شد، آنگاه فرمود: نزدیک بیا و سلام کن، رفتم و سلام کردم، آن طفل با بیانی فصیح و روشن جواب سلام مرا داده و فرمود: برو و نام دختری را که دیروز [حمیراء] نام نهاده‌ای تغییر بده، به درستی این نامی است که خداوند را به غضب می‌آورد، آنگاه حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: زود برو و آنچه موسی علیه السلام گفت عمل کن تا کامیاب شوی، سپس من نام دخترم را از حمیراء تغییر دادم. (۱۳) سیره عملی امام کاظم علیه السلام گواه صادقی بر اهمیت نام نیکو برای فرزندان است، آن حضرت با کثرت فرزندان برای آنها نام نیکو برگزید و حتی در مواردی اسامی مشترک انتخاب نموده و با پسوند اکبر، کبری، وسطی و صغری آنها را از هم جدا می‌کرد. مرحوم مجلسی در بحارالانوار تعداد فرزندان آن حضرت را ۳۷ نفر ذکر می‌کند و از اسامی آنان چنین یاد می‌کند: الف) پسران: علی (رضا علیه السلام)، ابراهیم، عباس، قاسم، جعفر، اسماعیل، هارون، حسن، احمد، محمد، حمزه، عبدالله، اسحاق، عبیدالله، زید، حسین، فضل و سلیمان. ب) دختران: فاطمه کبری، فاطمه صغری، رقیه، حکیمه، ام اییها، رقیه صغری، کلثوم، ام جعفر، لبانه، زینب، خدیجه، علیّه، آمنه، حسنه، بریهه، عائشه، ام سلمه، میمونه و ام کلثوم. (۱۴) همچنین از عمده الطالب، ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر را نقل می‌کند. (۱۵) علاوه بر مرحوم

مجلسی برخی، نامهای مشترک دیگری را چون زینب، زینب الكبرى، خدیجه، خدیجه الكبرى، ام کلثوم الكبرى، ام کلثوم الوسطی و ام کلثوم الصغری را برای فرزندان امام کاظم علیه السلام ذکر کرده‌اند. (۱۶)

عقیقه و ولیمه فرزند

عقیقه و ولیمه علاوه بر آثار اجتماعی چون اطعام فقراء و مؤمنین، برای کودک نیز مؤثر خواهد بود؛ زیرا از طرفی نشانه احترام والدین به کودک است و از طرف دیگر به منزله تأمین و حفظ سلامتی فرزند است. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: کل مولدٍ مرتهنٍ بالعقیقه: هر نوزادی در گروه عقیقه است. (۱۷) اهمیت عقیقه تا بدانجاست که امام کاظم علیه السلام فرمود: هنگام تولد فرزند عقیقه برای او واجب است، (۱۸) تعبیر به وجوب هر چند از نظر فقهی واجب شرعی نیست و عقیقه یک عمل مستحبی است، اما نشانه اهمیت آن می‌باشد. در مورد ولیمه، علی بن حکم از بعضی اصحاب نقل می‌کند که امام کاظم علیه السلام برای بعضی فرزندان ولیمه داد و اهل مدینه را تا سه روز از اقسام فالوده‌ها (غذای معمول آن زمان) در دیگهای بزرگ در مساجد و برزنها طعام دادند، بعضی از اهل مدینه به خاطر این کار بر حضرت عیب گرفتند، خبر به گوش حضرت علیه السلام رسید، فرمود: خداوند هیچ چیزی را به پیامبری نداده الا اینکه مانند آن را به پیامبر [خاتم] عطا کرده و بلکه به او چیزهایی داده که به دیگران نداده است، به سلیمان فرمود «هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (۱۹) محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا» هر آنچه پیامبر به شما آموخت فرا گیرد و عمل کنید و از آنچه شما را منع کرده پرهیز نمایید. (۲۰)

احترام به فرزند

افراد نسبت به رعایت ادب و احترام دیگران متفاوتند، برخی به نحو شایسته‌ای نسبت به دیگران رعایت ادب و احترام می‌نمایند و در اصل احترام و ادب فرقی میان بزرگترها و کوچکترهای اعضای خانواده خود و دیگران قایل نیستند، برخی دیگر در خارج از کانون خانواده خویش و نسبت به دیگران بسیار مؤدب می‌نمایند و چه بسا به رعایت ادب و احترام شهرت یافته‌اند اما در کانون خانواده خویش چنان احترامی را لازم نمی‌دانند و رفتار و گفتاری مؤدبانه و محترمانه آنچنان که می‌بایست در مقابل فرزندان خود ندارند، عده‌ای دیگر هستند که فقط بزرگترها را شایسته رعایت ادب و احترام می‌دانند و به کودکان وقعی نمی‌نهند و با پندار خود آنان را بچه می‌انگارند غافل از آنکه گرچه ما آنان را کودک می‌پنداریم اما آنان خود را کوچک و کودک نمی‌پندارند بلکه در حد فهم خود تصوّر بزرگی از خویشان دارند، باید دانست که رعایت ادب و احترام صرفاً نه در خارج منزل شایسته است و نه هم فقط نسبت به بزرگترها بایسته، بلکه همچنانکه احترام به بزرگترها لازم است و شایسته نسبت به کوچکترها نیز ضروری است و بایسته زیرا کودک ادب و احترام را در آموزشگاه خانواده فرا گرفته و آن را در صحنه اجتماع به نمایش می‌گذارد. از سلیمان بن حفص مروزی نقل شده که گفت: موسی بن جعفر فرزند خود علی را «رضا» نامید و هر زمان که نام او را بدون خطاب به او بر زبان جاری می‌کرد، می‌فرمود: بگوئید فرزند من رضا، نزد من بیاید و به فرزند خود «رضا» چنین گفتم و فرزند من رضا چنان گفت و هرگاه آن جناب را مخاطب قرار می‌داد، می‌فرمود: یا ابالحسن (۲۱). امام علیه السلام نه تنها در زمان حیات فرزندان آنها را احترام می‌نمود که بعد از مرگ آنها نیز برای آنها احترام قائل می‌شد و این رفتار برای فرزندانی که در قید حیات بودند بسیار جالب و با اهمیت بود. یونس بن یعقوب نقل می‌کند هنگامی که امام موسی علیه السلام از بغداد به مدینه برگشت، فرزند او در «فید» (۲۲) وفات یافت. حضرت او را در همانجا دفن نمود و به بعضی از دوستانش سفارش کرد که قبر او را با گچ بسازند و نام او را بر لوحی نوشته، بر قبرش بگذارند. (۲۳)

فرزندان و محبت

فرزندان گل‌های بوستان زندگیند و کام تشنه آنها جز با محبت والدین سیراب نمی‌گردد، هر نوع کوتاهی در سیراب نمودن آنها اثری جز پژمرده شدن این گل‌های معطر به دنبال ندارد، برخی والدین از نقش محبت در رشد معنوی و حتی جسمانی فرزندان خود غافلند و کمتر به اهمیت و تأثیر سحرآمیز آن توجه دارند در حالی که محبت داروی شفابخش بسیاری دردهاست، بسیاری از ناسازگاریها و پرخاشک‌گریهای فرزندان را با محبت می‌توان پیشگیری نمود، نکته مهم در محبت و عاطفه به فرزندان اظهار و ابراز آن است چه بسا والدینی که فرزندان خود را بسیار هم دوست می‌دارند، امّا کمتر این عاطفه قلبی خود را ابراز می‌کنند. از بهترین شکلهای اظهار محبت در آغوش گرفتن و بوسیدن فرزند در کودکی و هدیه دادن در نوجوانی و جوانی است. مفضل بن عمر نقل می‌کند که بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم در حالی که فرزندش علی علیه السلام در کنارش نشسته بود و او را می‌بوسید و زبان او را می‌مکید و او را بر شانه خود می‌گذاشت و او را به خود می‌چسباند و می‌فرمود: پدر و مادرم به فدای تو باد چقدر خوشبو و پاکیزه است بوی تو و چقدر خلقت تو پاک و طاهر است و چقدر فضل تو ظاهر است (... ۲۴)

پی‌نوشت‌ها

(۱۹) سوره ص، آیه: ۳۹. (۶) همان، ص ۳۳۴. (۱۶) حیاة الامام موسی بن جعفر (ع)، باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۲. (۱۷) الکافی، ج ۶، ص ۲۴. (۸) همان، ج ۳، ص ۱۲. (۲۳) بحار، ج ۴۸، ص ۲۸۹. (۳) همان، ص ۳۱۸. (۱۳) زندگانی امام کاظم (ع) (عمادزاده)، ج ۱، ص ۲۸. (۱۱) الکافی، ج ۶، ص ۱۸. (۱۲) همان، ص ۱۳. (۴) همان، ص ۳۳۴. (۲) زندگانی امام کاظم (عمادزاده)، ج ۱، ص ۳۲۵. (۲۲) مفیده نام مکانی است که در نیمه راه کوفه به مکه واقع است. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸۲. (۲۴) همان، ص ۲۳. (۱۸) همان. (۷) مسند امام کاظم (ع)، ج ۲، ص ۵۳۶. (۹) بحار، ج ۴۹، ص ۵. (۱۴) بحار، ج ۴۸، ص ۲۸۷ ۲۸۳. (۱۵) همان، ص ۲۸۹. (۲۱) ترجمه عیون اخبار الرضا، ص ۱۴. (۱۰) همان، ج ۴۸، ص ۲۷۹ (پاورقی). (۱) سوره اعراف، آیه: ۱۷۹. (۲۰) بحار، ج ۴۹، ص ۱۱۰، ح ۱۲. (۵) همان، ص ۳۲۵.

داستان

چهل داستان

مؤلف

عبد الله صالحی

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین شکر و سپاس بی‌منتها، خداوند بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین هدایت نمود. و بهترین تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله؛ و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصاً هفتمین خلیفه بر حق حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام. و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند. نوشتاری که در اختیار شما خواننده گرامی قرار دارد برگرفته شده است از زندگی سراسر آموزنده نهمین ستاره فروزنده و پیشوای بشریت و

حجت خداوند، برای هدایت بندگان. آن شخصیت ممتاز و برگزیده حق، تبارک و تعالی که مخزن اسرار و معارف الهی بود؛ و همچون دیگر اهل بیت عصمت و طهارت جامع کمالات و نیز معصوم از هر گونه خطا و اشتباه بود. آن حضرت تا مرحله ای محبوب خداوند متعال و مقرب در گاهش قرار گرفت که لقب باب الحوائج إلی الله را در بین ائمه اطهار علیهم السلام به خود اختصاص داد. و آن حضرت در زمان خویش، بین گروه‌ها و احزاب محور حق قرار گرفت. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ضمن بشارت بر ولادت حیات بخش او؛ و این که او هفتمین خلیفه و حجت بر حق خداوند می‌باشد، فرمود: خداوند متعال نطفه او را مبارک برای امت و تزکیه شده قرار داد؛ و او وسیله رحمت و برکت برای شیعیان و دوستان خود می‌باشد، خداوند او را در عرش برین، موسی نام نهاد. و هر کس به او متوسل شود و او را وسیله درگاه الهی قرار دهد حوائج و خواسته هایش برآورده خواهد شد؛ و روز قیامت از شفاعت حضرتش برخوردار و در جوار او محشور می‌گردد. احادیث قدسیه و روایات متعدّد در منقبت و عظمت آن امام مظلوم، با سندهای متعدّد، در کتاب های مختلف وارد شده است. و این مختصر ذره ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن امام والامقام می‌باشد. که برگزیده و گلچینی است از ده‌ها کتاب معتبر (۱)، که در جهت های مختلف عقیدتی، سیاسی، عبادی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود. باشد که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و إفاده عموم علاقه مندان، مخصوصا جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره ای باشد ((لِیَوْمٍ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ اتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ لِّیَ وَوَالِدَیْ وَلِیْمَنْ لَهُ عَلَیَّ حَقٌّ))، ان شاء الله تعالی. مؤلف

خلاصه حالات نهمین معصوم، هفتمین اختر امامت

آن حضرت روز یکشنبه، هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری قمری (۲) در روستائی به نام ابواء بین مکه معظمه و مدینه منوره دیده به جهان گشود. نام: موسی (۳) صلوات الله و سلامه علیه. کنیه: ابوالحسن، ابوالحسن اول، ابوالحسن ماضی، ابو ابراهیم، ابوعلی، ابو اسماعیل، ابواسحاق و ... لقب: عبد صالح، کاظم، باب الحوائج، صابر، رجل، امین، عالم، زاهر، صالح، شیخ، وفی، نفس زکیه، زین المجتهدین و ... نقش انگشتر: حضرت دارای دو انگشتر بود، که نقش هر کدام به ترتیب عبارتند از: ((حَسْبِیَ اللَّهُ))، ((الْمُلْکُ لِلَّهِ وَحْدَهُ)). پدر: امام جعفر، صادق آل محمد صلوات الله علیهم. مادر: حمیده مصفاة اندلسی، دختر صاعد بربری. دربان: محمد بن فضل، مفضل بن عمر را گفته اند. مدّت امامت: حضرت روز دوشنبه، ۲۵ شوال، سال ۱۴۸ هجری قمری، پس از شهادت پدر بزرگوارش، در بیست سالگی منصب امامت و زعامت جامعه اسلامی را به عهده گرفت و تا سال ۱۸۳ هجری، امامت آن حضرت به طول انجامید. مدّت عمر: آن حضرت مدّت بیست سال و بنابر نقلی ۱۹ سال، هم زمان با پدر بزرگوارش و مدّت ۳۵ سال پس از آن ادامه حیات داد که جمعا ۵۵ سال طبق مشهور، عمری با برکت و پر از مشقّت را سپری نمود، گرچه بعضی عمر آن حضرت را تا ۵۸ سال نیز گفته اند. علّت زندانی شدن آن امام مظلوم صلوات الله و سلامه علیه را طبق آنچه گفته اند، چنین است: در آن سالی که هارون الرشید به سفر حجّ رفت و در کنار قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله جمعی از بنی هاشم و از آن جمله امام موسی کاظم علیه السلام را دید، که جهت زیارت قبر آن حضرت حضور دارند. هنگامی که هارون الرشید نزدیک قبر مطهر رسید، گفت: ((السّلام علیک یا رسول الله! یا بنی عمّی!)) یعنی؛ سلام بر تو ای رسول خدا! ای پسر عمویم. در همین حال، امام موسی کاظم علیه السلام جلو آمد و هنگامی که نزدیک قبر مطهر رسید؛ اظهار داشت: ((السّلام علیک یا أبنه!)) یعنی؛ سلام بر تو ای پدر. هارون الرشید با دیدن چنین صحنه ای، چهره خود را درهم کشید و کینه و عداوت آن حضرت را بر دل گرفته و مصمّم بر تحقیر و قتل حضرت شد. مضافا بر آن که سخن چنان دنیاپرست و ریاست طلب - که در هر زمان بوده و هستند - از موقعیت سوء استفاده کرده و در هر فرصت مناسبی بر علیه آن حضرت نزد هارون بدگوئی و سخن چینی نموده و او را بر علیه حضرت، تحریک می‌کردند. تا آن که هارون به بغداد مراجعت کرده و دستور جلب آن حضرت را صادر کرد؛ و حضرتش را در بصره زندانی گرداند. و چون

مدّتی را در آن جا سپری نمود، به بغداد منتقل شده؛ و در زندانی مخوف و وحشتناک تحت انواع شکنجه های جسمی و روحی محبوس گردید. در این که حضرت سلام الله علیه در چند مرحله زندانی شد؛ و نیز جمعا چه مدّت زمانی را در زندان سپری نمود، بین مورّخین اختلاف است. بنابر مشهور: حضرت توسط سندی بن شاهک؛ و به دستور هارون الرشید مسموم گردید؛ و در روز جمعه، ۲۵ رجب، سال ۱۸۳ هجری قمری (۴) در زندان بغداد به شهادت رسید؛ و جسد مطهرش در قبرستان بنی هاشم کاظمین دفن گردید. خلفاء و سلاطین هم عصر آن حضرت: دوران امامت آن حضرت هم زمان بود با حکومت منصور دوانیقی، محمد مهدی عباسی، هادی عباسی، هارون الرشید. تعداد فرزندان: مرحوم سید محسن امین رحمه الله علیه تعداد ۱۸ پسر و ۱۹ دختر از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را نام برده است؛ ولی بعضی دیگر گفته اند: آن حضرت دارای ۳۷ دختر و ۲۳ پسر بوده است. نماز آن حضرت: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، دوازده مرتبه سوره توحید خوانده می شود. (۵) و پس از پایان سلام نماز، تسیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می شود؛ و سپس حوائج و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند متعال تقاضا نموده، که ان شاء الله بر آورده خواهد شد. امشب به راستی شبم از روز بهتر است کاندرا برابرم رخ فیروز دلبر است در شب کسی ندیده عیان گردد آفتاب جز آفتاب من که رخس مهر انور است تنها نه بزم من ز جمالش فروغ یافت کز نور روی او همه عالم منور است پرسید عارفی که بگو کیست یار تو کز عشق او تو را دل پر غم در آذر است گفتم به او نشین و بشنو که یار من نور خدا و مظهر حقّ، عین داور است هم زاده نبی بود و بضعه بتول سبط نبی، ولی خداوند اکبر است سترّ علیّ، مقام جلیّ، نور منجلی هفتم امام، حضرت موسی بن جعفر است از آدم و مسیح به درگاه جود او چشم امیدشان همه چون حلقه بر در است آدم طفیل و اصل وجود تو زین سبب معلوم شد که علّت غائی مؤخر است شاها به غیر صادر اول که جدّ تو است عالم تمام مشتقّ و ذات تو مصدر است امروز روز شادی زهرای اطهر است خرم دل رسول خدا، قلب حیدر است روز ولادت است و نشاط است و خرمی این روز با نشاط به عمری برابر است از دامن حمیده برآمد مهین مهی کز نور او سراسر عالم منور است مسرور و شاد، صادق آل علیّ نگر میلاد با سعادت موسی بن جعفر است (۶)

ظهور نور هدایت بین مکه و مدینه

محدّثین و مورّخین و از آن جمله ابوبصیر حکایت کنند: امام جعفر صادق علیه السلام به همراه خانواده و بعضی از اصحاب که من نیز همراه ایشان بودم، اعمال حجّ را انجام دادیم و سپس به سوی مدینه منوره بازگشت نمودیم. در بین راه، به محلی رسیدیم که ((ابواء)) نام داشت، حضرت دستور فرمود تا قافله پیاده شوند و استراحت نمایند. خانواده حضرت نیز با فاصله کمی از اصحاب، فرود آمد و همان جا منزل گرفت، پس از گذشت لحظاتی که استراحت کردیم و غذا خوردیم، شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! همسرتان، حمیده پیام داد که هر چه زودتر نزد او بروید؛ زیرا حالتی فوق العاده برایش عارض گردیده است - یعنی؛ در حال زایمان نوزاد می باشد - امام علیه السلام با شنیدن این خبر، سریع حرکت نموده و به سمت همسرش رفت؛ و پس از گذشت مدّتی کوتاه مراجعت نمود و تمام افرادی که حضور داشتند، به احترام آن حضرت از جای خود برخاستند و گفتند: یا ابن رسول الله! خداوند، شما را به خیر و سعادت بشارت دهد، چه خبر است و حمیده در چه حالتی به سر می برد؟ حضرت فرمود: خداوند متعال، حمیده را به سلامت نگه داشت، و به من، نوزاد مبارکی را عطا نمود که در روی زمین بهتر از او نیست. و سپس افزود: حمیده جریانی را برای من تعریف کرد و فکر می کرد که من آن را نمی دانم. اصحاب گفتند: آن جریان چه بود؟! حضرت فرمود: حمیده اظهار داشت: همین که نوزاد عزیز به دنیا آمد، دست های خود را بر زمین نهاد و سر به سمت آسمان بلند کرد و تسیح و تحمید و تهلیل خداوند جلّ و علا را به جای آورد؛ و سپس بر رسول خدا صلوات و تحیّت فرستاد. حضرت در ادامه فرمایشات خود افزود: من به حمیده گفتم: این حرکات، مخصوص پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و دیگر ائمه اطهار می باشد، که هنگام

ولادت دست خود را بر زمین قرار داده و سر به سمت آسمان بلند نموده و مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل خداوند متعال می‌گردند. و نیز بر پیغمبر خدا صلوات و درود می‌فرستند؛ و سپس با اقرار و اعتراف می‌گویند: بر یگانگی خداوند شهادت می‌دهم؛ و این که خدائی جز او وجود ندارد. و همین که چنین حرکات و جملاتی از ایشان صادر گردید، خداوند رحمان علوم اولین و آخرین را بر آن‌ها مقرر می‌گرداند؛ و نیز ملک روح الامین در شب‌های قدر به زیارت آن امام خواهد آمد. سپس ابوبصیر در پایان خبر فرخنده میلاد حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام گوید: ولادت آن حضرت در سال ۱۲۸ هجری قمری واقع گردید. و چون کاروان حضرت به مدینه رسید، امام صادق علیه السلام به مدت سه روز سفره انداخت و تمام افراد، بر سفره ولیمه امام موسی کاظم علیه السلام می‌نشستند و غذا می‌خوردند. (۷)

در گهواره و مسائل خانوادگی

یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام، به نام یعقوب سراج حکایت کند: روزی به قصد ملاقات و زیارت مولایم، حضرت صادق آل محمّد علیهم السلام به منزل ایشان رفتم، هنگامی که وارد شدم، دیدم که آن امام بزرگوار کنار گهواره شیرخوارش، حضرت ابوالحسن موسی کاظم علیه السلام ایستاده؛ و جهت دل گرم کردن و آرام نمودن نوزاد، با او سخن می‌گوید. مدت زیادی بدین منوال طول کشید؛ و همچنان من در گوشه‌ای نشسته و نظاره گر آن‌ها بودم تا آن که سخن راز امام با نور دیده اش علیه السلام به پایان رسید. آن گاه من از جای خود برخاستم و به سمت آن امام مهربان رفتم، همین که نزدیک آن حضرت قرار گرفتم، فرمود: آن نوزاد، بعد از من، مولایت خواهد بود، نزد او برو و سلام کن. پس اطاعت کردم و نزدیک آن نوزاد و نور الهی رفتم و سلام کردم، با این که او کودکی شیرخواره در گهواره بود، خیلی زیبا و بایبانی شیوا جواب سلام مرا داد. و سپس به من خطاب نمود و اظهار داشت: حرکت کن و به سوی منزل خود روانه شو و آن نام زشت و نامناسبی را که دیروز برای دخترت برگزیده‌ای تغییر بده، چون خداوند متعال صاحب چنین نام و اسمی را دشمن داشته و غضب دارد و او مورد رحمت الهی قرار نخواهد گرفت. یعقوب سراج در ادامه گوید: یک روز قبل از آن که خدمت حضرت برسم، خداوند متعال دختری به من عطا کرده بود، که نام او را حمیراء نهاده بودیم؛ و کسی هم آن حضرت را از این موضوع آگاه نکرده بود؛ و با این که آن حضرت، طفلی شیرخوار در گهواره بود، به خوبی از درون مسائل خانوادگی ما آگاه بود. و بعد از آن که چنین علم غیبی از آن طفل معصوم آشکار گشت و مرا در تغییر و انتخاب اسم مناسبی برای دخترم نصیحت فرمود، امام جعفر صادق علیه السلام مرا مورد خطاب قرار داده و اظهار نمود: ای سراج! دستور و پیشنهاد مولایت را عمل کن، که موجب سعادت و خوشبختی شما خواهد بود. یعقوب گوید: من نیز اطاعت امر کردم و نام دخترم را به نام مناسبی تغییر دادم. (۸)

کودکی درد آشنا

مرحوم قطب الدین راوندی و دیگر بزرگان به نقل از عیسی شلمقانی آورده اند: روزی بر محضر مبارک امام صادق علیه السلام وارد شدم و تصمیم داشتم که درباره شخصی به نام ابوالخطاب سؤال کنم. همین که داخل منزل حضرت رفتم و سلام کردم، امام علیه السلام فرمود: ای عیسی! چرا نزد فرزندم موسی - کاظم علیه السلام - نمی‌روی، تا آنچه که می‌خواهی از او سؤال کنی؟! من دیگر سخنی نگفتم و برای یافتن حضرت موسی کاظم علیه السلام روانه گشتم؛ و سرانجام او را در مکتب خانه یافتم، که نشسته بود و مدادی در دست داشت. چون چشم آن کودک معصوم بر من افتاد، اظهار داشت: ای عیسی! خداوند متعال در روز ازل از تمامی پیغمبران و خلائق، بر نبوت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله؛ و نیز خلافت و جانشینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام عهد و میثاق گرفته است؛ و همگان نسبت به آن وفادار و ثابت هستند. ولیکن عده‌ای از افراد، ایمانشان حقیقت و واقعیت ندارد،

بلکه ایمان آن‌ها عاریه و ظاهری است، که ابوالخطاب نیز از جمله همین افراد می‌باشد. عیسی شلمقانی گوید: چون از آن کودک، چنین سخنی عظیم را شنیدم، خصوصاً که از نیت و قصد درونی من آگاه بود، بسیار خوشحال شدم؛ و آن حضرت را در آغوش گرفته و پیشانی او را بوسیدم و اظهار داشتم: ذریه رسول الله صلوات الله علیهم، بعضی از بعضی ارث می‌برند و همگان یکی می‌باشند. و پس از آن، نزد امام صادق علیه السلام باز گشتم و جریان را برایش بازگو کردم؛ و افزودم بر این که همانا او حجت خدا و خلیفه بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: چنانچه هر مطلب و سؤالی که داشتی، از این فرزندم - که او را مشاهده نمودی - سؤال می‌کردی، تو را پاسخ کافی و کامل می‌داد. (۹)

آفرینش مافوق تصوّر

مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه آورده است: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا خداوند متعال دو جهان مرتبط با یکدیگر آفریده است، که یکی از آن‌ها علیا و دیگری سُفلی می‌باشد. و آفرینش تشکیلاتی هر دو جهان را در انسان ایجاد نموده است؛ همان طور که این جهان را کروی شکل آفریده است، همچنین سر انسان را نیز چون گنبد، کروی شکل قرار داده و موهای سر انسان به منزله ستارگان؛ و چشمانش او همانند خورشید و ماه؛ و مجرای تنفس او را چون شمال و جنوب؛ و دو گوش انسان را چون مشرق و مغرب قرار داده است. همچنین چشم بر هم زدن انسان، مانند جرقه و برق، سخن و کلام او مانند رعد و صدای آسمانی، راه رفتن او همچون حرکت ستارگان سیاره است. همچنین نشست و نگاه انسان همانند اشراف ستارگان؛ و خواب انسان مانند هیوط آن‌ها؛ و نیز مرگ او همانند فناء و نابودی آن ستارگان خواهد بود. خداوند کریم در پشت انسان ۲۴ فقره و مهره استخوانی همانند ۲۴ ساعت شبانه روز، و درون او ۳۰ روده به تعداد روزهای ماه قرار داده است؛ و بدن او را متشکل از ۱۲ عضو به مقدار حد اکثر حمل او در شکم مادر آفریده است. و درون انسان چهار نوع آب وجود دارد که عبارتند از: آب شور در چشمانش تا در گرما و سرما محفوظ و سالم بماند. آب تلخ در گوش هایش تا جلوگیری از ورود حشرات باشد. آب منی در صلب و کمرش تا او را از فساد و دیگر عوارض مصون و سالم نگه دارد. آب صاف در دهان و زبانش تا کمک در جهات مختلف دهان و درون باشد. و به همین جهت هنگامی که حضرت آدم علیه السلام لب به سخن گشود، شهادت به یگانگی خداوند سبحان داد. همچنین خداوند حکیم انسان را از نفس و جسم و روح آفرید، که به وسیله نفس، خواب‌های مختلف می‌بیند؛ و جسمش مورد انواع بلاها و امراض گوناگون قرار می‌گیرد، که در نهایت به خاک باز می‌گردد؛ و روح تا زمانی که جسم بر روی زمین باشد، با او است و پس از آن جدا خواهد شد. (۱۰)

واقعه ای حیرت انگیز در شش سالگی

صفوان بن مهران حکایت کند: روزی امام جعفر صادق علیه السلام دستور داد، شتری را که همیشه بر آن سوار می‌شد، آماده کنم. همین که شتر را آماده کردم و جلوی منزل آوردم، حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام که در سنین شش سالگی بود، با عجله و شتاب از منزل خارج شد و در حالی که یک روپوش ایمنی روی شانه‌های خود انداخته بود، کنار شتر آمد و بر آن سوار شد و با سرعت حرکت کرد. خواستم مانع حرکت او شوم؛ ولی نتوانستم و از نظرم ناپدید گشت، با خود گفتم: اگر مولایم، حضرت صادق سؤال نماید که فرزندش موسی و نیز شتر چه شد؟ چه بگویم. مدت کوتاهی در این افکار غوطه ور بودم، که ناگهان متوجه شدم شتر جلوی منزل حضرت، روی زمین قرار گرفت و از تمام بدنش عرق سرازیر بود، آن گاه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از آن فرود آمد و سریع وارد منزل شد. در همین حال، خادم امام صادق علیه السلام از منزل بیرون آمد و اظهار داشت: ای صفوان! مولایت فرمود: جُل و پلاس شتر را بردار و آن را در جایگاه خودش ببر. با خود گفتم: الحمد لله، امیدوارم امام

صادق علیه السلام از سوار شدن بر شتر منصرف شده باشد، همین طور که با خود می‌اندیشیدم ناگهان مولایم از منزل بیرون آمد و فرمود: ای صفوان! ناراحت نباش، مقصود این بود که شتر برای فرزندم موسی آماده شود؛ و سپس افزود: آیا می‌دانی او در این مدت کوتاه کجا رفت؟ در جواب اظهار داشتم: سوگند به خدای یکتا، هیچ نمی‌دانم و خبر ندارم. فرمود: همانا مسیری را که ذوالقرنین در مدت زمانی طولانی پیمود، فرزندم موسی آن را در زمانی کوتاه طی کرد؛ و بلکه چندین برابر آن را در همین مدت کوتاه پیمود و سلام مرا به تمام دوستان و شیعیانمان رسانید و سپس مراجعت نمود؛ و هم اکنون چنانچه مایل هستی، نزد او برو تا تمام جریان را برایت تعریف نماید. بعد از آن داخل منزل رفتم و چون خدمت حضرت موسی کاظم علیه السلام وارد شدم، دیدم حضرت نشسته و مقداری میوه تازه که میوه آن فصل نبود و مشابه آن هم یافت نمی‌شد، جلویش قرار داشت، وقتی متوجه من شد فرمود: ای صفوان! هنگامی که سوار شتر شدم، با خود گفتم: اگر مولایم امام صادق علیه السلام از فرزندش جويا شود، چه پاسخ دهم؟ و خواستی مانع حرکت من شوی؛ لیکن نتوانستی و در همان افکار سرگردان بودی، که باز گشتم و از شتر پائین آمدم؛ و آن هنگام تو با خود گفتم: الحمدلله، و سپس پدرم از منزل بیرون شد و فرمود: ای صفوان! ناراحت مباش، آیا فهمیدی فرزندم موسی در این زمان کوتاه کجا رفت و برگشت؛ و تو گفتم نمی‌دانم. بعد از آن، پدرم فرمود: فرزندم موسی در این زمان کوتاه چند برابر آنچه را که ذوالقرنین در آن زمان طولانی پیموده بود، پیمود، و اگر مایل هستی وارد شو تا فرزندم تو را در جریان امر قرار دهد. صفوان گوید: با شنیدن این سخنان حیرت انگیز به سجده افتادم و سپس گفتم: ای مولای من! این میوه هائی که در حضور شما است، از کجا آمده، چون الان فصل آن‌ها نیست، آیا این میوه‌ها فقط مخصوص شما می‌باشد، یا من هم می‌توانم از آن‌ها استفاده کنم؟ فرمود: به منزل مراجعت کن، سهم تو نیز فرستاده خواهد شد. صفوان افزود: چون به منزل آمدم و نماز ظهر و عصر را خواندم حضرت طبقی از آن میوه‌ها را برایم فرستاد و آورنده گفت: مولایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: تو دوست و شیعه ما هستی و در خوراکی‌های ما سهیم خواهی بود. (۱۱)

دو جریان بسیار عظیم و خواندنی

مرحوم شیخ حرّ عاملی و راوندی و دیگران بزرگان آورده اند: پس از آن که امام جعفر صادق علیه السلام به شهادت رسید، یکی از فرزندان او به نام عبدالله - که بزرگ‌ترین فرزند حضرت بود - ادّعی‌ای امامت کرد. امام موسی کاظم علیه السلام دستور داد تا مقدار زیادی هیزم وسط حیاط منزلش جمع کنند؛ و سپس شخصی را به دنبال برادرش عبدالله فرستاد تا او را نزد حضرت احضار نماید. چون عبدالله وارد شد، دید که جمعی از اصحاب و شیعیان سرشناس نیز در آن مجلس حضور دارند. و چون عبدالله کنار برادر خود امام کاظم علیه السلام نشست، حضرت دستور داد تا هیزم‌ها را آتش بزنند؛ و با سوختن هیزم‌ها، آتش زیادی تهیه گردید. تمامی افراد حاضر در مجلس، در حیرت و تعجب فرو رفته بودند و از یکدیگر می‌پرسیدند که چرا امام موسی کاظم علیه السلام چنین کاری را در آن محلّ و مجلس انجام می‌دهد. آن‌گاه حضرت از جای خود برخاست و جلو آمد و در وسط آتش نشست؛ و با افراد حاضر مشغول صحبت و مذاکره گردید. پس از گذشت ساعتی بلند شد و لباس‌های خود را تکان داد و آمد در جایگاه اولیه خود نشست و به برادرش عبدالله فرمود: اگر گمان داری بر این که تو بعد از پدرت امام جعفر صادق علیه السلام امام و خلیفه هستی، بلند شو و همانند من در میان آتش بنشین. عبدالله چون چنان صحنه‌ای را دید و چنین سخنی را شنید، رنگ چهره اش دگرگون شد و بدون آن که پاسخی دهد با ناراحتی برخاست و مجلس را ترک کرد. (۱۲) همچنین داود رقی حکایت کند: روزی به محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام شرفیاب شدم و پس از عرض سلام در کناری نشستم، سپس فرزندش حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد و از شدت سردی هوا، لباس‌های خویش را به دور خود پیچیده بود. همین که امام موسی کاظم علیه السلام نزد پدر آمد، امام صادق علیه السلام اظهار داشت: ای فرزندم! در چه حالتی هستی؟ پاسخ داد: در

سایه رحمت و پناه خداوند متعال هستم، و بعد از آن اظهار نمود: ای پدر! من اشتهای مقداری انگور و انار دارم؟ داود رقی گوید: من با خود گفتم: چگونه حضرت در این فصل زمستان و سرمای شدید اشتها و میل به تناول این نوع میوه‌ها را دارد، ولی حضرت از افکار درونی من آگاه شد و فرمود: خداوند متعال بر هر چیز و هر کاری قدرت دارد. و سپس به من فرمود: ای داود! بلند شو و برو داخل حیاط منزل ببین چه خبر است؛ و در باغ چه می‌بینی؟ پس، از جای خود برخاستم و به طرف حیاط حرکت کردم، همین که وارد حیاط شدم، با حالت تعجب دیدم درخت انگور و انار پر از میوه است. با دیدن این صحنه شگرف، بر اعتقاد و ایمانم افزوده شد؛ و با خود گفتم: اکنون به اسرار و علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام آگاه گشتم و اعتقاد کامل گردید. سپس مقداری از انگور و تعدادی انار چیدم و چون وارد اتاق شدم حضرت موسی کاظم علیه السلام آن‌ها را از من گرفت و شروع به تناول نمود؛ و در ضمن اظهار داشت: این از فضل پروردگار است، که ما خانواده عصمت و طهارت را بر آن اختصاص داده و گرامی داشته است. (۱۳)

نجات شخصی سرگردان از اهالی طالقان

بعضی از تاریخ نویسان حکایت کرده اند: روزی هارون الرشید شخصی را به نام علی بن صالح طالقانی احضار کرد و به او گفت: شنیده‌ام که گفته‌ای از کشور چین به وسیله ابر سفر کرده‌ای و به دیار خود، طالقان رفته‌ای؟! علی بن صالح طالقانی پاسخ داد: بلی، صحیح است. هارون اظهار داشت: سرگذشت خود را باید برای ما بازگو کنی، که چگونه و در چه وضعیتی بوده‌است. طالقانی گفت: در آن هنگامی که قصد سفر به دیار خود کردم، سوار بر کشتی شدم، در مسیر راه طوفان شدیدی رخ داد؛ و کشتی در امواج دریا متلاشی و غرق گردید و من با استفاده یکی از تخته‌های کشتی توانستم خود را از غرق شدن نجات دهم. ولی مدت سه روز بدون آن که غذائی خورده باشم در بین امواج خروشان دریا قرار داشتم تا بالاخره امواج دریا مرا به ساحل رساند و نجات یافتم. همین که نگاه کردم، درخت‌ها و رودهایی را دیدم، کنار یکی از درخت‌ها خوابیدم. در عالم خواب صدای هولناکی را شنیدم، پس وحشت زده از خواب بیدار شدم و دیدم که دو حیوان شکل اسب در حال نزاع و زد و خورد بودند. هنگامی که متوجه من شدند، سریع وارد دریا گشتند، در همین اثناء، پرنده عظیم الجثه‌ای را دیدم که جلوی غاری در همان نزدیکی فرود آمد؛ و چون خواستم نزدیک آن پرنده بروم، متوجه من شد و پرواز کرد و رفت. سپس نزدیک آن غار رفتم و صدای تسیح و اذکار و تلاوت قرآن از درون آن شنیدم، وقتی نزدیک تر رفتم شخصی از درون غار مرا با اسم و نسب صدا نمود؛ و اظهار داشت: بیا داخل غار. پس وقتی داخل آن غار رفتم و سلام کردم، مردی قوی و تنومند را دیدم که جواب سلام داد و فرمود: ای علی بن صالح طالقانی! جریان تو چنین و چنان است و تمام داستان و ماقع را برایم بازگو نمود. و چون سخن وی پایان یافت، گفتم: تو را به خدا سوگند! برایم بگو که چه کسی تو را از جریان من آگاه ساخته است؟ در جواب اظهار نمود: خداوندی که عالم به غیب است؛ و تمام وقایع و امور به خواست او انجام می‌پذیرد؛ و سپس فرمود: تو گرسنه و خسته هستی، در همین لحظه زمزمه ای نمود، که متوجه آن نشدم، فقط دیدم که بلافاصله مقداری غذا و آب به همراه حوله ای حاضر گردید. بعد از آن فرمود: از این طعام میل کن، که خداوند متعال آن را برای تو فرستاده است، پس مشغول خوردن شدم، و غذائی لذیذتر و گواراتر از آن ندیده بودم. سپس آن شخص دو رکعت نماز به جای آورد و فرمود: آیا مایل هستی که به دیار خود باز گردی؟ عرضه داشتم: من کجا و دیار من کجا؟! در همین لحظه دعائی را خواند؛ و دست مبارک خود را به سمت آسمان بلند نمود و اظهار داشت: ((السَّاعَةُ، السَّاعَةُ)) پس ناگهان ابری پدیدار شد و آن شخص را مخاطب قرار داد و گفت: ((السلام علیک، یا ولیّ الله و حجّته!)). و آن شخص پاسخ داد: ((علیک السّلام و رحمة الله و برکاته، ایتها السّیّحابة السّامعة المطیعة)). و سپس فرمود: قصد چه منطقه ای را داری؟ ابر پاسخ داد: به سمت طالقان می‌روم. آن شخص فرمود: به اذن خداوند متعال کنار ما، بر زمین فرود آی، پس ناگهان ابر فرود آمد؛ و آن شخص دست

مرا گرفت و بر روی آن ابر نشانید. پیش از آن که ابر پرواز نماید، آن شخص را به خداوند یکتا و به پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم سوگند دادم، که خود را معرفی نماید؛ و نام خود را بگوید؟ پس فرمود: خداوند متعال هیچگاه زمین خود را از حجت ظاهری یا حجت باطنی رها و خالی نمی گذارد؛ و من حجت ظاهری خداوند منان هستم، من موسی بن جعفر می باشم. در همین حال من متذکر امامت و ولایت آن حضرت شدم. سپس ابر پرواز کرد و پس از گذشت لحظاتی کوتاه مرا در طالقان در خیابان و محله خودمان پیاده کرد. راوی در ادامه حکایت افزود: پس از آن که هارون الرشید داستان را به طور مشروح شنید، دستور داد تا شخص طالقانی را به قتل رسانند، تا مبادا دیگران بشنوند. (۱۴)

معرفت همسر خانم کبوتر

علی بن ابوحزمه ثمالی حکایت نماید: روزی یکی از دوستان حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام به دیدار آن حضرت آمد؛ و حضرتش را به میهمانی در منزل خود دعوت کرد. امام علیه السلام دعوت دوست خود را پذیرفت و به همراه آن شخص حرکت کرد تا به منزل او رسید. همین که حضرت وارد منزل شد، میزبان تختی را مهیا نمود و امام کاظم علیه السلام بر آن تخت جلوس فرمود. چون صاحب منزل به دنبال آوردن غذا رفت، حضرت متوجه شد که یک جفت کبوتر زیر تخت در حال بازی و معاشقه با یکدیگر می باشند. وقتی صاحب منزل با ظرف غذا نزد حضرت وارد شد، امام علیه السلام در حال خنده و تبسم مشاهده کرد، از روی تعجب اظهار داشت: یا ابن رسول الله! این خنده و تبسم برای چیست؟ حضرت فرمود: برای این یک جفت کبوتری است، که زیر تخت مشغول شوخی و بازی هستند، کبوتر نر به همسر خود می گوید: ای انیس و مونس من، ای عروس زیبای من! قسم به خداوند یکتا! بر روی زمین موجودی محبوبتر و زیباتر از تو نزد من نیست؛ مگر این شخصیتی که روی تخت نشسته است. صاحب منزل با تعجب عرضه داشت: آیا شما زبان حیوانات و سخن کبوتران را هم می فهمید؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، ما اهل بیت رسالت، سخن حیوانات و پرندگان را می دانیم؛ و بلکه تمام علوم اولین و آخرین به ما داده شده است. (۱۵)

زنده شدن گاو!

علی بن مغیره - که یکی از راویان حدیث و از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام می باشد - حکایت کند: روزی در منی و عرفات بودیم که امام موسی کاظم علیه السلام در مسیر راه به زنی برخورد کرد، که مشغول گریه و زاری بود؛ و نیز کودکان خردسالش در اطراف او گریان بودند. امام کاظم علیه السلام به طور ناشناس نزدیک رفت و علت گریه آنها را جویا شد؛ زن اظهار داشت: ای بنده خدا! من دارای فرزندان خردسال هستم؛ و تنها سرمایه زندگی برای امرار معاش ما یک گاو بود که ساعتی قبل مرد؛ به همین جهت، گریان هستم چون دیگر وسیله امرار معاش نداریم. حضرت فرمود: دوست داری آن را زنده کنم؟ زن عرضه داشت: بلی. پس حضرت کناری رفت و دو رکعت نماز خواند و دست خود را به سوی آسمان بالا برد و لبهای مبارک خود را حرکت داد و زمزمه ای نمود که من نفهمیدم چه دعائی را خواند. پس از آن، امام علیه السلام از جای برخاست و به سمت گاو مرده آمد و با پای مبارک خود بر پهلوئی گاو زد. ناگهان گاو زنده گردید و بلند شد و سر پا ایستاد، همین که زن چشمش به گاو افتاد - که زنده شده است - سراسیمه کنان فریاد کشید: این شخص، عیسی بن مریم است. و چون امام کاظم علیه السلام داد و فریاد آن زن را شنید، سریع حرکت نمود و خود را در بین جمعیت پنهان کرد، تا کسی آن حضرت را نشناسد. (۱۶)

نشانه هائی از امامت

ابوبصیر روایت کند: روزی به محضر مبارک امام موسی کاظم علیه السلام وارد شدم و عرضه داشتم: فدایت گردم، امام چگونه

شناخته می‌شود و نشانه‌های امامت چیست؟ حضرت فرمود: امامت نشانه‌ها و علامتهای بسیاری دارد: یکی آن بود که پدرم انجام داد جریان بینا شدن ابوبصیر توسط امام صادق علیه السلام. و از طرف خداوند متعال به وسیله حضرت رسول صلی الله علیه و آله منصوب و معرفی شود، همانطور که امام علی علیه السلام را نصب نمود. و دیگر آن که آنچه از او در هر موضوعی سؤال کنند، جواب آن را بداند و بتواند پاسخ دهد، و با مردم از هر قبیله و نژادی و صاحب هر لغتی که باشند، سخن گوید. سپس افزود: ای ابوبصیر! هم اکنون نشانه‌ای از آن را مشاهده و ملاحظه خواهی نمود. آن گاه لحظاتی گذشت، ناگهان شخصی از اهالی خراسان وارد شد و با زبان عربی با حضرت سخن گفت؛ ولی امام علیه السلام به فارسی و زبان محلی با آن خراسانی صحبت می‌فرمود. مرد خراسانی با حالت تعجب گفت: یا ابن رسول الله! من با شما به زبان عربی سخن می‌گویم؛ لیکن شما به زبان فارسی صحبت می‌فرمائی؟! حضرت فرمود: اگر ما نتوانیم به زبان فارسی و محلی با شما سخن گوئیم؛ پس چه مزیت و فضیلتی بر دیگران داریم. پس از آن، حضرت به من خطاب نمود و فرمود: ای ابوبصیر! امام به تمام لغات انسانها آشناست، و نیز زبان تمام حیوانات را می‌فهمد و با آنها سخن می‌گوید؛ و کسی که دارای این مزایا و اوصاف نباشد، امام نیست. (۱۷)

پرش نان و بلعیدن شیر

علی بن یقظین - یکی از دوستان و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام که وزیر هارون الرشید نیز بود - حکایت کند: روزی هارون الرشید بعضی از نزدیکان خود و همچنین امام موسی کاظم علیه السلام را برای صرف طعام دعوت کرد؛ و یکی از افراد خود را دستور داد تا بر سر سفره کاری کند که حضرت موسی کاظم علیه السلام شرمند و خجل شود. حضرت به همراه یکی از خادمان خود تشریف آورد و در جایگاه خود جلوس فرمود، پس از لحظاتی سفره پهن و غذاها چیده و آماده شد و حاضران مشغول خوردن غذا شدند. و خادم حضرت نیز کنار حضرتش قرار گرفته بود، مشغول خوردن شد و چون می‌خواست نانی بردارد با سحر و جادویی که شده بود، نان پرواز می‌کرد و تمام حاضران می‌خندیدند و در ضمن حضرت را مسخره می‌کردند. چون چند مرتبه این کار تکرار شد، حضرت به عکس شیری که بر یکی از پرده‌ها بود خطاب نمود و اظهار داشت: ای شیر خدا! دشمن خدا را بگیر. ناگهان آن عکس تجسم یافت و شیری بزرگ و غضبناک گردید؛ و سپس حمله‌ای نمود و آن شخص ساحر و جادوگر را بلعید. تمامی افراد در آن مجلس، با دیدن چنین صحنه‌ای هولناک، از ترس و وحشت بیهوش گشته و روی زمین افتادند و شیر به حالت اولیه خود برگشت. پس از گذشت ساعتی که حاضران بهوش آمدند، هارون الرشید به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرضه داشت: تو را سوگند می‌دهم به حقی که بر گردنت دارم، تقاضا نمائی که شیر آن مرد را باز گرداند. حضرت فرمود: اگر عصای پیغمبر خدا، حضرت موسی علیه السلام آنچه را که در حضور فرعون بلعید، باز گردانید، این شیر هم آن شخص را باز می‌گرداند. (۱۸)

احتجاج و غلبه بر رقیب

مرحوم طبرسی در کتاب شریف خود به نام احتجاج آورده است: روزی مهدی عباسی با حضور بعضی از علماء اهل سنت و از آن جمله ابویوسف - که یکی از علماء برجسته دربار به حساب می‌آمد، جلسه‌ای تشکیل داد؛ و حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام را نیز در آن جلسه دعوت کرد. امام کاظم علیه السلام پس از ورود، از ابویوسف مطالبی را پرسید؛ ولی او نتوانست جواب سؤال حضرت را بدهد. پس از آن، خطاب به حضرت کرده و اجازه گرفت تا سئوالی را مطرح کند؟ امام علیه السلام فرمود: آنچه مایل هستی سؤال و مطرح کن. ابویوسف پرسید: درباره حاجی که در حال احرام باشد، آیا شرعاً می‌تواند از سایه بان استفاده کند؟ حضرت فرمود: خیر، صحیح نیست. پرسید: چنانچه خیمه‌ای را نصب کند و داخل آن رود، چه حکمی دارد؟ فرمود: در آن

اشکالی نیست. پرسید: چه فرقی بین آن دو وجود دارد؟! حضرت فرمود: درباره زن حایض چه می‌گوئی، آیا نمازهای خود را باید قضا کند یا خیر؟ جواب داد: خیر. فرمود: آیا روزه‌های خود را باید قضا نماید؟ گفت: بلی. فرمود: چه فرقی بین نماز و روزه می‌باشد؟ گفت: در شریعت اسلام حکم آن چنین وارد شده است. امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: درباره احکام شخص حاجی در حال احرام نیز چنان وارد شده است. در این لحظه مهدی عباسی خطاب به ابویوسف کرد و گفت: ای ابویوسف! چه کردی؟ کاری که نتوانستی انجام دهی؟! ابویوسف گفت: او یعنی؛ امام کاظم علیه السلام - مرا با یک استدلال از پای درآورد. (۱۹)

مسافر آشنا همراه پاسخ

دو نفر از شیعیان امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کنند: علی بن یقظین روزی مقداری اموال و اجناس، به همراه چند نامه که مسائلی در آنها از حضرت سؤال شده بود، تحویل ما داد و گفت: دو مرکب سواری تهیّه نمائید و این نامه‌ها و اموال را به مدینه ببرید و تحویل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام دهید؛ و جواب نامه‌ها را دریافت کنید و بیاورید. و سپس افزود: مواظب باشید کسی از این راز آگاه نشود و در طول مسیر کاملاً با احتیاط حرکت کنید، که مبادا خطری متوجه شما شود. آن دو نفر گویند: به کوفه آمدیم و دو شتر خریداری کردیم و زاد و توشه‌ای تهیّه کرده و با آن اموال سوار شترها شدیم و از راه بصره به سوی مدینه منوره حرکت نمودیم. در مسیر راه بین کوفه و بصره به کاروان سرائی - که منزلگاه مسافری بود - رسیدیم، در آن جا فرود آمدیم و بارها را پائین آوردیم، علوفه جلوی شترها ریختیم و در گوشه‌ای کنار بارها نشستیم تا پس از استراحت، غذا بخوریم. در همین بین سواری از دور نمایان شد؛ و به سمت ما آمد، چون نزدیک ما رسید، متوجه شدیم که او حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام می‌باشد. لذا جهت احترام به آن حضرت، از جای خود برخاستیم و سلام نمودیم. امام علیه السلام پس از آن که جواب سلام ما را داد، با دست مبارک خود نوشته‌ای را تحویل ما داد و فرمود: این جواب مسئله‌های شما است؛ و از همین جا باز گردید. سپس آنچه مربوط به حضرت بود تقدیم حضرتش کردیم و عرضه داشتیم: یا ابن رسول الله! زاد و توشه ما پایان یافته است، اجازه فرمائید وارد مدینه شویم و ضمن این که زیارت قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله را انجام دهیم، زاد و توشه‌ای نیز برای بازگشت تهیّه نمائیم؟ حضرت فرمود: آنچه آذوقه برایتان باقی مانده است، بیاورید؟ پس باقی مانده آذوقه‌ها را جلوی حضرت نهادیم، حضرت با دست پربرکت خود آنها را زیر و رو کرد و فرمود: اینها شما را تا کوفه می‌رساند و در آینده به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نائل خواهید شد. (۲۰)

جزای بد گمانی به شوهر؛ و انگوی عروس در دریا

سلیمان بن عبدالله حکایت کند: روزی با عده‌ای به منزل حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شدیم و در حضور آن حضرت نشستیم. پس از لحظاتی، زنی را که صورتش به عقب برگشته بود، آوردند و از حضرت خواستند که او را معالجه نماید. امام کاظم علیه السلام دست راست مبارک خود را بر پیشانی زن و دست چپ را پشت سر او نهاد و سر و صورت او را به حالت طبیعی برگرداند؛ و زن سالم شد. سپس حضرت زن را مخاطب قرار داد و فرمود: مواظب باش بعد از این مرتکب چنین خلافی نشوی. افراد در مجلس سؤال کردند: یا ابن رسول الله! این زن چه کار خلافی را انجام داده، که دچار این عقاب شده است؟ امام علیه السلام فرمود: نباید راز او فاش گردد، مگر آن که خودش مطرح کند. هنگامی که از زن سؤال شد که چه عملی انجام داده بودی؟ گفت: شوهرم غیر از من همسر دیگری دارد و هر دو در یک منزل هستیم، در حالی که هووی من پشت سرم نشسته بود، من بلند شدم تا نماز بخوانم؛ شوهرم حرکت کرد و رفت، من گمان کردم پیش آن همسرش رفته است، پس صورت خود را برگرداندم تا ببینم چه می‌کنند، هوویم را تنها دیدم و شوهرم حضور نداشت. و چون چنین گمان خلافی را نسبت به شوهرم انجام دادم، به آن

مصیبت گرفتار شدم و به دست مبارک مولایم، آن عقاب برطرف شد و توبه کردم. (۲۱) همچنین به نقل از اسحق بن عمار آورده اند: هنگامی که امام موسی کاظم علیه السلام به سوی بصره رهسپار بود، من نیز همراه ایشان در کشتی سوار بودم، پس چون نزدیک شهر مداین رسیدیم موج عظیمی دریا را فراگرفت و پشت سر ما کشتی دیگری بود که در آن جمعیتی، عروسی را به منزل شوهرش می‌بردند. ناگهان فریادی به گوش رسید، حضرت فرمود: چه خبر است؟ این سر و صداها و فریادها برای چیست؟ گفتند: در آن کشتی، دختری را به عنوان عروس به منزل شوهرش می‌برند، عروس کنار کشتی رفته و خواسته که دستهایش را بشوید، ناگهان یکی از النگوهایش داخل آب دریا افتاده است. حضرت فرمود: کشتی را متوقف نمائید و ملوان و خدمه آماده کمک و برداشتن النگو باشند. پس از آن، حضرت به دیواره کشتی تکیه داد و دعائی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ملوان‌ها سریع پائین روند و النگو را بردارند. اسحاق گوید: در همان حال متوجه شدیم که آب فروکش کرده و النگو روی زمین آشکار است. بعد از آن، حضرت افزود: النگو را بردارید و به صاحبش عروس تحویل دهید؛ و بگوئید که خداوند متعال را حمد و سپاس گوید. و چون مقداری حرکت کردیم و از آن محل گذشتیم به حضرت عرض کردم: فدایت گردم، اگر ممکن است دعائی را که خواندی، به من تعلیم فرما؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، ممکن است؛ مشروط بر آن که آن دعا را به کسی که اهلیت ندارد، نیاموزی مگر به شیعیانی که مورد اعتماد باشند؛ و سپس حضرت آن دعا را املا نمود و من نوشتم. (۲۲)

احضار نامه از کوفه و صندوق مخفی

علی بن احمد بزار حکایت کند: در دهه سوم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه مشغول عبادت بودم، ناگهان شخصی نامه ای را که مهر شده بود و به اندازه چهار انگشت بیشتر نبود، به دستم داد و گفت: این نامه را حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام برایت فرستاده است. همین که نامه را گشودم، در آن چنین مرقوم فرموده بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. وقتی این نوشته را خواندی، نامه ای که ضمیمه آن است، برای خود در جایی امن و مناسب نگه دار و مواظب آن باش تا زمانی که آن را طلب نمایم. پس نامه را برداشتم و روانه منزل شدم؛ و یک راست به طرف صندوقخانه رفتم و نامه را در صندوقچه ای - که مخصوص اشیاء قیمتی و نفیس بود - قرار دادم و درب آن را قفل کردم و کسی غیر از خودم از پنهان کردن آن اطلاعی نداشت. چون هنگام مراسم حج فرا رسید، من نیز عازم مکه معظمه گردیدم؛ و در ضمن برنامه هایم به محضر شریف امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم. حضرت فرمود: ای علی! با آن نامه ای که تو را بر محافظت آن دستور دادم، چه کردی؟ عرض کردم: فدایت گردم، نامه را در صندوقخانه منزل، به همراه دیگر وسائل و اشیاء قیمتی در صندوقچه ای قرار داده ام و درب آن را قفل زده ام و کسی غیر از خودم به آن آگاهی ندارد و کلید آن را نیز همراه آورده ام. امام علیه السلام فرمود: چنانچه نامه را ببینی می شناسی؟ گفتم: بلی. پس سجاده و جانماز خود را بلند نمود و نامه ای را که زیر آن موجود بود، برداشت و به من داد و فرمود: این همان نامه است، بگیر و مواظب آن باش. وقتی نامه را گرفتم دیدم، همان نامه ای است که حضرت در مسجد کوفه برایم فرستاده بود. لذا بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: چه کسی از آن اطلاع داشته، با این که کلید قفل صندوق همراه من بوده است؟! چگونه و به چه وسیله ای نامه همراه حضرت می‌باشد، با این که به کوفه نیامده است؟! (۲۳)

آشنائی به کتابهای آسمانی و هدایت نصرانی

یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام - به نام یعقوب بن جعفر - حکایت نماید: روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که مردی نصرانی وارد شد و اظهار داشت: من از دیاری دور دست، با تحویل سختی‌ها و مشقت آمده ام. و سپس افزود: نزدیک سی سال است، که از خداوند خواسته ام تا مرا به بهترین و کاملترین ادیان راهنمایی نموده؛ و نیز به برترین بندگان هدایت

فرماید. تا آن که شبی در خواب شخصی را دیدم، که بیان اوصاف و فضایل مردی را در حوالی شهر دمشق می‌کرد؛ پس چون از خواب بیدار شدم رهسپار دمشق گشتم؛ و چون آن مرد را یافتم، پس از صحبت‌های مفصل، گفتم: گمشده تو در یثرب - شهر مدینه - است؛ و چون وارد یثرب شوی از شخصیتی به عنوان موسی بن جعفر علیهما السلام سؤال کن که منزلت کجاست؟ و چون او را یافتی به مقصود خویش خواهی رسید. و اکنون به محضر شما آمده‌ام. راوی گوید: مرد نصرانی در حالی جریان را تعریف می‌کرد، که ایستاده و بر عصای خود تکیه زده بود؛ و در پایان اظهار داشت: اگر اجازه بفرمائی دست به سینه بنشینم. امام علیه السلام اظهار داشت: اجازه نشستن داری ولی بدون دست به سینه، بلکه آزاد و راحت باش. پس نشست و گفت: آن مردی که شما را به من معرفی نمود سلام رساند، آیا جواب سلام او را نمی‌دهی؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند او را هدایت فرماید؛ تا زمانی که به دین اسلام نگرویده باشد جواب سلام ندارد. نصرانی سؤال کرد: حم و الکتاب المبین إنا أنزلناه فی لیلۃ مبارکة إنا کنا منذرین فیها یفرق کلّ أمر حکیم، تفسیرش چیست؟ حضرت فرمود: اما حم مقصود محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد، در کتابی که بر هود علیه السلام نازل شده، موجود است؛ و اما الکتاب المبین امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌باشد؛ و اما لیلۃ مبارکة حضرت فاطمه سلام الله علیها است؛ و اما فیها یفرق کلّ أمر حکیم یعنی؛ خیر کثیر از فاطمه سلام الله علیها خارج می‌شود، که همه آنها حکیم خواهند بود. سپس امام کاظم صلوات الله علیه نصرانی را مخاطب قرار داد و فرمود: اسم مادر حضرت مریم سلام الله علیها چیست؟ و در چه روزی روح حضرت عیسی علیه السلام دراو دمیده شد؟ و در چه روزی، و چه زمانی به دنیا آمد؟ نصرانی گفت: نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود: نام مادر حضرت مریم سلام الله علیها ((مرثا)) بود، که در زبان عرب به معنای ((وهیبة)) است؛ و در روز جمعه هنگام زوال ظهر آبتن شد، که خداوند این روز را گرامی داشت؛ و نیز پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله آن را به عنوان عید بزرگ مسلمین معرفی نمود. و حضرت عیسی علیه السلام قبل از ظهر، روز سه شنبه، در کنار رود فرات به دنیا آمد. سپس نصرانی پس از مطالبی، به حضرت عرضه داشت: اسم مادر من به زبان سریانی و عربی چه بوده است؟ حضرت فرمود: نام مادرت عنقالیه؛ و نام جدّه ات عنقوره؛ و نام پدرت عبدالمسیح بوده است. نصرانی گفت: صحیح و درست بیان نمودی، اکنون به فرما که اسم جدّم چه بوده است؟ حضرت فرمود: نام جدّت جبرئیل بود، که عدّه ای از لشکریان شام او را غافلگیر کرده و به شهادتش رساندند. نصرانی این بار سؤال کرد: اسم من چه می‌باشد؛ و اکنون چه نامی را برایم انتخاب می‌نمائی؟ امام کاظم علیه السلام فرمود: نام تو عبدالصّلیب است، که نام عبدالله را برایت برگزیده‌ام. در این هنگام نصرانی اسلام را پذیرفت؛ و شهادتین را به طور کامل و مشروح بر زبان جاری نمود؛ و صلیبی را که به گردن آویزان کرده بود در آورد؛ و اظهار داشت: دستور بفرمائید که صدقات و مبرات خود را به چه کسی به پردازم. حضرت فرمود: مدّتی قبل یک نفر از نصاری آمد و مسلمان شد که در رفاه و نعمت فراوانی بسر می‌برد، بروید و با هم زدگی نمائید. شخص تازه مسلمان گفت: یا ابن رسول الله! من یکی از ثروتمندان بزرگ و معروف هستم و اموال گوناگون بسیاری را در دیار خود رها کرده‌ام، اکنون هر دستوری را صادر فرمائی آماده انجام آن هستم. در پایان امام کاظم علیه السلام او را موعظه و راهنمایی نمود، که یکی از مسلمانان خوب و متدین قرار گرفت. (۲۴)

جبران خسارت ملخها

پیرمردی کهن سال به نام عیسی فرزند محمد قرطی - که در حدود نود سال عمر داشت، حکایت کند: در سالی از سالها داخل زمین کشاورزی خود خربزه و خیار کشت کرده بودم؛ و کنار زمین چاهی به نام ((أمّ عظام)) قرار داشت. همین که کشت جوانه زد و رشد کرد، ناگهان ملخهای بسیاری هجوم آوردند و تمامی زراعت نابود کردند، که بیش از صد و بیست دینار بر من خسارت وارد شد، بسیار ناراحت و افسرده خاطر گشتم. روزی گوشه ای در همان زمین کشاورزی نشسته بودم، ناگهان چشمم افتاد به جمال نورانی و مبارک حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام، به احترام آن حضرت از بر خاستم. حضرت بر من سبقت گرفت و سلام

کرد و سپس فرمود: حالت چطور است؟ و در چه وضعیتی هستی؟ عرض کردم: ملخها حمله کردند و تمامی زراعت و سرمایه مرا نابود ساختند. فرمود: چه مقدار خسارت وارد شده است؟ گفتم: صد و بیست دینار، غیر از آنچه زحمت کشیده ام. فرمود: اگر یک صد و پنجاه دینار به تو داده شود، قانع هستی؟ عرض کردم: دعا فرمائید تا خداوند برکت عنایت نماید. پس از آن، امام موسی کاظم علیه السلام دعائی را زمزمه نمود و آنگاه حرکت کرد و رفت. وقتی امام موسی کاظم علیه السلام خداحافظی کرد و رفت، من مشغول کشاورزی و آبیاری زمین شدم؛ و بیش از آنچه امیدوار بودم، خداوند متعال به برکت دعای حضرت، عطا نمود، که بیش از ده هزار دینار به دست آوردم. (۲۵)

شناخت دینار گمشده

مرحوم اربلی و دیگر بزرگان رضوان الله علیهم به نقل از اصبع بن موسی آورده اند: روزی به قصد زیارت، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، یکی از آشنایان کیسه ای - که مقداری سکه درون آن بود - تحویل من داد تا با مقدار وجهی که از خود داشتم، تحویل حضرت دهم. همین که وارد مدینه منوره شدم، خود را شستشو دادم؛ و نیز سکه هائی را که همراه داشتم شستم و با مشک و عطر خوشبو نمودم؛ و چون سکه های دوستم را شمارش کردم، ۹۹ عدد بود، لذا یکی از خودم بر آنها افزودم؛ و سپس شبانه محضر مبارک آن حضرت شرفیاب شدم. چون مقداری نشستم و صحبت‌هایی با حضرت انجام گرفت، در نهایت عرض کردم: فدایت گردم، هدیه ای تقدیم حضورتان می‌کنم، امیدوارم قبول فرمائید. امام علیه السلام اظهار داشت: آنچه هست، بیاور. سکه های خود را تقدیم حضرت کردم و سپس عرضه داشتم: فلانی - که از شیعیان و از دوستان شما است - نیز کیسه ای را برای شما فرستاده است. حضرت فرمود: آن را هم بیاور، پس کیسه دوستم را نیز تحویل امام علیه السلام دادم. حضرت کیسه را گرفت و آن را باز نمود و سکه‌ها را روی زمین ریخت؛ و با دست مبارک خود آنها را پخش کرد و سپس آن سکه خودم را که درون کیسه انداخته بودم تا صد عدد کامل شود برداشت، و به من داد و فرمود: فلانی سکه‌ها را با وزن برای ما فرستاده است، نه با عدد و همان ۹۹ عدد درست بوده است. (۲۶)

معرفت نجات بخش انسان است

بسیاری از بزرگان در کتابهای خود آورده اند: شخصی به نام حسن بن عبدالله، فردی زاهد و عابد بود و مورد توجه عام و خاص قرار داشت. روزی وارد مسجد شد، امام موسی کاظم علیه السلام نیز در مسجد حضور داشت، همین که حضرت او را دید فرمود: نزد من بیا. چون حسن بن عبد الله خدمت امام علیه السلام آمد، حضرت به او فرمود: ای ابوعلی! حالتی که در تو هست، آن را بسیار دوست دارم و مرا شادمان کرده است و تنها نقص تو آن است که شناخت و معرفت نداری، لازم است آن را جستجو کنی و بیابی. حسن اظهار داشت: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، معرفت چیست و چگونه به دست می‌آید؟ فرمود: برو نسبت به مسائل دین فقیه شو و اهل حدیث باش. حسن توضیح خواست که از چه کسی معرفت بیاموزم؟ حضرت فرمود: از فقهاء و دانشمندان اهل مدینه بیاموز، و چون مطلبی را فرا گرفتی، آن را نزد من آور تا راهنمائی کنم. حسن بن عبدالله حرکت نمود و مسائلی را از علماء فراگرفت و نزد حضرت باز گشت، وقتی حضرت چنین حالتی را از او دید، فرمود: برو معرفت را فراگیر و آن را بشناس. این حرکت چند بار تکرار شد، تا آن که روزی امام موسی کاظم علیه السلام در مزرعه اش بود، حسن با حضرت ملاقات کرد و گفت: فردای قیامت در پیشگاه خداوند بر علیه تو شکایت می‌کنم، مگر آن که مرا بر شناسائی حقیقت معرفت، هدایت و راهنمائی کنی؟ بعد از آن، امام علیه السلام فرمود: اولین امام و خلیفه رسول الله امیرالمؤمنین علی علیه السلام است؛ و سپس امام حسن، امام حسین، امام علی ابن الحسین، امام محمد باقر، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیهم). حسن گفت: یا ابن رسول الله! امام امروز کیست؟

حضرت فرمود: من امام و حجت خدا هستم. گفت: آیا دلیل و نشانه ای داری که با آن استدلال کنم؟ فرمود: نزد آن درخت برو، و بگو که موسی بن جعفر می‌گوید: حرکت کن و به سوی من بیا. حسن گوید: به خداوند قسم، چون نزدیک درخت آمدم؛ و پیام حضرت را رساندم، دیدم زمین شکافت و درخت به سوی حضرت حرکت کرد تا آن که جلوی آن بزرگوار آمد و ایستاد، سپس امام علیه السلام به درخت اشاره نمود: برگرد، پس آن درخت برگشت. (۲۷)

برخورد متفاوت با افراد

محدثین و مورّخین حکایت کرده اند: روزی امام موسی بن جعفر علیهما السلام در حالی که سوار بر الاغی بود، وارد دربار خلیفه شد و دربان با عزّت و احترام با حضرت برخورد کرد، به طوری که تمام افراد حاضر نیز احترام شایانی از آن حضرت به جای آوردند. یکی از افراد مخالف - به نام نفع انصاری - به آن دربان - که عبدالعزیز نام داشت - گفت: چرا مردم نسبت به این مرد این همه احترام و تکریم می‌کنند، تصمیم دارم او را رسوا و شرمسار کنم. عبدالعزیز گفت: از تصمیم خود منصرف شو؛ چون این افراد از خانواده ای هستند که همیشه جواب مناسب همراه دارند، آن وقت یک عمر در ننگ و عار خواهی ماند. با این حال همین که امام کاظم علیه السلام از نزد خلیفه بیرون آمد، نفع انصاری افسار الاغ حضرت را گرفت و پرسید: تو کیستی؟ امام علیه السلام فرمود: این چه سئوالی است، که مطرح می‌کنی؟! و سپس افزود: چنانچه نسب مرا بخواهی، من فرزند محمّد حبیب الله، فرزند اسماعیل ذبیح الله، و فرزند ابراهیم خلیل الله هستم. و اگر از شهر و دیار من سؤال می‌کنی، شهر من همان جائی است که خداوند بر تو و بر همه مسلمین واجب گردانیده است که برای انجام مناسک حجّ به آن جا روند. و اگر از جهت خانواده و قبیله ام جويا هستی؛ پس سوگند به خدا، دوستان من نسبت به تو و هم کیشانت ناخرسند می‌باشند تا جائی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند: هم کیشان ما را از قریش جدا گردان و ما نمی‌خواهیم با آنها زندگی کنیم. و چنانچه از جهت شهرت و مقام مرا می‌طلبی؛ ما همان خانواده و اهل بیتی هستیم که خداوند متعال دستور داده است که با این جملات: ((اللّهُمَّ صَلِّ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ)) در هر نماز واجب، یادی از ما شود. و آنگاه فرمود: پس بدان، که ما آل و اهل بیت محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم، اکنون الاغ را رها کن. پس نفع انصاری افسار الاغ را رها کرد؛ و با ذلّت و خواری تمام، خود را عقب کشاند. (۲۸)

برخورد با دشمن دوست نما

فضل بن ربیع حکایت کند: روزی هارون الرّشید با حالت غضب، شمشیر به دست بر من وارد شد و گفت: همین الان باید این حجازی بهعنی؛ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را در هر حالتی که هست، امانش ندهی و او را این جا حاضر کنی. پس من به سوی محلّ سکونت حضرت حرکت کردم تا آن که به خانه ای که با حصیر و شاخه های درخت خرما درست شده بود، رسیدم؛ غلام سیاهی در آن جا حضور داشت، گفتم: اجازه ورود بر مولایت را می‌خواهم؟ غلام گفت: مولای من حاجب و دربان و وزیر ندارد، بیا داخل، چون وارد منزل شدم، پس از عرض سلام، گفتم: هارون الرّشید شما را طلب کرده است. امام کاظم علیه السلام فرمود: مرا با هارون چه کار است؟! آیا با آن همه نعمت کفایت نمی‌کند؟ و پس از آن، با سرعت حرکت نمود و اظهار داشت: اگر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله نفرموده بود: تبعیت از سلطان در حالت تقیه واجب است، هرگز نمی‌آمدم. عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! آماده عقوبت و شکنجه هارون باشید، چون که بسیار غضبناک بود. حضرت فرمود: همراه من کسی است که مالک تمام دنیا و آخرت است، و هارون الرّشید امروز نمی‌تواند کمترین آسیبی را به من وارد نماید، انشاء الله تعالی. و سپس دست مبارک خود را اطراف سر خود سه مرتبه چرخانید و زمزمه ای کرد که من متوجّه آن نشدم. سپس حرکت کردیم و همین که جلوی دار الاماره رسیدیم حضرت بیرون ایستاد و من بر هارون الرّشید وارد شدم، دیدم همانند مادر بچه مرده ناراحت و سرگردان است؛ و

چون چشمش بر من افتاد گفت: آیا پسر عمویم را آوردی؟ گفتم: بلی. اظهار داشت: آسیبی که به او نرسانده‌ای؟ گفتم: خیر. گفت: بگو وارد شود. چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد، هارون از جای خود حرکت کرد و به استقبال حضرت رفت و او را در آغوش گرفت و با یکدیگر معانقه کردند. سپس هارون الرشید به حضرت خطاب کرد و گفت: ای پسر عمو! خوش آمدی؛ و آن گاه حضرت را با احترام و تکریم کنار خود نشانید و اظهار داشت: چه شده است که با ما قطع رابطه کرده‌ای؛ و به ملاقات ما نمی‌آئی؟ امام علیه السلام فرمود: چون ریاست و نعمت تو فراوان گشته است و علاقه مند به دنیا گشته‌ای. پس از آن، هارون دستور داد تا هدایای متعدّد و ارزشمندی برای حضرتش آماده کنند؛ و سپس آن هدایا را تحویل امام کاظم علیه السلام داد. حضرت فرمود: اگر نمی‌خواستم به جوانان بنی هاشم در امر ازدواجشان کمک کنم تا نسل آنها افزایش یابد، این هدایا را نمی‌پذیرفتم؛ و سپس حرکت نمود و رفت. فضل بن ربیع در ادامه این حکایت افزود: چون حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از دربار خلیفه خارج شد و رفت، به هارون الرشید گفتم: تو تصمیم تعذیب و جسارت داشتی، ولی اکنون هدایائی گرانبها تقدیمش کردی؛ و نیز با عزّت و احترام راهی منزل خویش گردیدی؟ هارون الرشید در جواب اظهار داشت: همین که تو را به دنبال او فرستادم، چند نفر ناشناس و مسلّح بر من وارد شدند و همگی گفتند: چنانچه آسیبی به موسی بن جعفر علیهما السلام برسانی، تمام کاخ و اهل آن را نابود می‌گردانیم؛ پس سعی کن با او به نیکی و احسان برخورد نمائی. فضل بن ربیع گوید: پس از گذشت چند صبحی خدمت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و عرضه داشتم: چگونه شرّ هارون الرشید را از خودت دفع و برطرف نمودی؛ و به حمد الله هیچ آسیبی به شما نرسید؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: دعای جدّم حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام را خواندم و خداوند مرا کفایت نمود. (۲۹)

نابودی یا کمک و کار با ظلمه

صفوان جمّال - که یکی از اصحاب و دوستان امام موسی کاظم علیه السلام است - حکایت کند: روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، که یکی از مؤمنین به نام زیاد بن مروان عبدی - که در دستگاه حکومت بنی العباس همکاری داشت - به مجلس آن حضرت وارد شد. امام کاظم علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: آیا با آنها همکاری و هماهنگی در کارها دارید؟ زیاد گفت: آری، ای مولا و سرورم! امام علیه السلام فرمود: چرا چنین می‌کنی؟! گفت: ای سرورم! من مردی آبرودار و آبرومندم، و نیز عائله مند می‌باشم؛ و مال و ثروتی هم ندارم که تأمین معاش و زندگی کنم. حضرت فرمود: ای زیاد! به خدای یکتا سوگند، چنانچه از آسمان به زمین بیفتم و قطعه قطعه گردم و گوشتهای بدنم را پرندگان جدا کنند، این برایم بهتر است تا آن که با این ظالمان همکاری و معاشرت داشته باشم. صفوان گوید: پرسیدم: یا ابن رسول الله! پس در چه صورتی می‌توان با آنها همکاری نمود؟ امام علیه السلام فرمود: در صورتی می‌توان کنار آنها بود و با آنها همکاری نمود که برای نجات مؤمنی یا آزادی اسیری باشد، که در چنگال آنها گرفتار باشد. و در غیر این صورت، خداوند متعال به کمک دهندگان ظالمان وعده عذاب دردناک داده است. بعد از آن، امام علیه السلام افزود: پس مواظب باش، که خداوند متعال شاهد و ناظر همه حالات و همه کارها است؛ و آنچه را که اراده نماید، انجام می‌دهد. (۳۰)

مرگ گریه کننده قبل از مریض

مرحوم راوندی رحمه الله علیه در کتاب شریف خود آورده است: یکی از فرزندان حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، به نام حسن بن موسی گوید: عمویم محمّد بن جعفر سخت مریض شد و در بستر مرگ قرار گرفت. خانواده اش و بعضی از دوستان و آشنایان، اطراف بسترش حضور یافته بودند؛ و از آن جمله برادرش، اسحاق بن جعفر بود که بسیار بی‌طاقتی می‌کرد و

می‌گریست. در همین بین، پدرم، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد و در گوشه ای از اتاق نزدیک بستر برادرش، محمد بن جعفر جلوس فرمود؛ و پس از دلجوئی افراد، لحظاتی به چهره مریض و دیگر حاضران نگریست و سپس برخاست و از اتاق خارج گشت. حسن گوید: من نیز همراه آن حضرت حرکت کردم و در بین راه به وی گفتم: اهل منزل شما را سرزنش می‌کنند، که برادرت با این حالت در سکر مرگ قرار گرفته است و آن وقت شما او را تنها رها می‌کنی و می‌روی؟ امام علیه السلام فرمود: ای حسن! آن که گریه می‌کرد و بسیار اظهار ناراحتی می‌نمود، قبل از مریض می‌میرد؛ و مریض خوب خواهد شد و در عزای برادرش، اسحاق ناراحتی و گریه خواهد نمود. حسن افزود: پس از گذشت یکی دو روز، عمویم محمد بن جعفر خوب و سالم شد و برادرش، اسحاق سخت مریض گردید و در بستر مرگ قرار گرفت. بستگان و آشنایان گرد بستر او جمع شده و می‌گریستند و از آن جمله برادرش محمد بود. و در نهایت طبق فرمایش امام علیه السلام اسحاق در چنگال مرگ قرار گرفت و از دنیا رحلت نمود؛ و برادرش محمد در ماتم و عزای او گریه می‌کرد. و در حقیقت پیش گوئی امام موسی کاظم علیه السلام صحیح و درست در آمد. (۳۱)

انواع درد دندان و درمان آن

مرحوم کلینی رحمه الله علیه، به نقل یکی از روایان حدیث و اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام حکایت کند: روزی در محضر شریف آن حضرت بودم که آن بزرگوار پیرامون ناراحتی لثه‌ها و انواع درد دندان و داروی آن مطالبی بیان فرمود، اینکه: چنانچه دندانت خورده شده و تو خالی باشد، چند دانه گندم را پوست می‌کنی، سپس آنها را خیسانده و عصاره آنها را می‌گیری و چند قطره از آن عصاره را داخل آن دندانی که سوراخ شده است و درد می‌کند، می‌چکانی. و آنگاه پنبه ای را به آن آغشته می‌نمائی و درون همان دندان قرار می‌دهی و به مدت سه شب این کار را انجام خواهی داد تا ان شاء الله درد آن برطرف گردد، ضمن آن که باید بر پشت بخوابی. ولی اگر دندان خوردگی ندارد و فقط باد در آن افتاده است، باید به مدت سه شب، دو یا سه قطره از همان عصاره گندم را داخل گوشی که سمت آن دندان دردناک قرار دارد بچکانی تا ان شاء الله به اذن خداوند بهبودی حاصل شود. همچنین امام موسی کاظم درباره ناراحتی دهان و خونریزی لثه‌ها و فشار خون فرمود: یک عدد حنظل هندوانه ابوجهل که تازه زرد شده باشد، پیدا می‌کنی و آن را در قالب گِل قرار می‌دهی و سپس گوشه اش از آن را سوراخ و با چاقو درون آن را به آرامی می‌تراشی. پس از آن، مقداری سرکه خرمائی که زیاد ترش باشد با آن مخلوط کرده و روی آتش می‌گذاری تا خوب بجوشد و مانند شیره گردد. به محض این که سرد شد، به اندازه یک انگشت از آن را برداشته و داخل دهان و لثه‌ها را خوب به وسیله آن ماساژ داده؛ و سپس با سرکه مضمضه می‌نمائی. و این روش را چندین مرتبه انجام می‌دهی تا ان شاء الله ناراحتی لثه‌ها و دهان برطرف گردد. (۳۲)

مناظره با هارون؛ و فرق سادات هاشمی و عباسی

مرحوم شیخ صدوق و شیخ مفید و دیگر بزرگان در کتابهای مختلف حکایت کرده اند: (۳۳) حضرت ابو الحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در جمع بعضی از اصحاب خاص، فرمود: روزی هارون الرشید مرا احضار کرد و چون بر او وارد شدم سلام کردم، وی پس از آن که جواب سلام مرا داد؛ گفت: آیا ممکن است دو خلیفه از مردم مالیات دریافت نمایند؟! گفتم: مواظب باش و تقوای الهی را رعایت نما، مبادا سخن بی محتوای دشمنان ما را بپذیری، اگر صلاح می‌دانی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخوانم! هارون گفت: مانعی نیست. اظهار داشتم: پدرم از پدران بزرگوارش، از جدّم رسول خدا صلوات الله علیهم نقل فرمود: همانا چنانچه بدن خویشان با یکدیگر تماس پیدا کنند، تحریک و آرامش به وجود می‌آورد؛ بنابراین دستت را در دست من قرار

ده؛ و سپس جلو رفتم و هارون دست مرا گرفت و کنار خود نشانید و گفت: دیگر وحشتی نداشته باش، راست گفتمی و نیز جدت راست گفته است، سکون و آرامش پیدا کردم و دوستی تو در دلم جای گرفت، اکنون سؤال هایی را مطرح می‌کنم که کسی پاسخ آن‌ها را نمی‌داند، چنانچه جواب صحیحی دادی، تو را آزاد می‌گذارم و پس از این، سخن هیچ کسی را بر علیه تو اهمیت نمی‌دهم. گفتم: آنچه می‌خواهی سؤال کن، اگر در امان بودم پاسخ می‌گویم. هارون اظهار داشت: چنانچه راست گفتمی و جواب از روی تقیه نبود در امان خواهی بود. و سپس گفت: به چه دلیلی شما بر ما ترجیح داده شده‌اید؛ و بر ما برتری دارید؟ و حال آن که ما و شما از نسل عبدالمطلب هستیم و پسر عمو خواهیم بود. در پاسخ گفتم: به جهت آن است که عبدالله و ابو طالب از یک پدر و مادر بوده‌اند؛ ولی عباس، مادرش غیر از مادر آن دو نفر بود و فقط از جهت پدر یکی هستند. سپس گفت: چگونه به خود اجازه می‌دهید که مردم شما را پسران حضرت رسول بنی‌الرسول نامند و حال آن که شماها فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید و انسان از ناحیه پدر به اجداد خود منسوب می‌شود و مادر نقشی ندارد؟ در جواب هارون چنین اظهار داشت: چنانچه رسول الله صلی الله علیه و آله زنده گردد و دختر تو را برای خود خواستگاری نماید، آیا قبول می‌کنی؟ پاسخ داد: بلی. گفتم: ولی چنانچه از من خواستگاری نماید، نمی‌پذیرم. هارون گفت: چرا؟ جواب دادم: چون من توسیط او متولد شده‌ام، لیکن تو از دیگری به دنیا آمده‌ای. پس از آن، هارون الرشید پرسید: چگونه خود را ذریه رسول الله می‌نامید؛ و حال آن که ذراری شخص به وسیله مرد شناخته می‌شود و شماها فرزندان دختر رسول الله می‌باشید؟ از او خواستم تا از جواب این سؤال مرا معذور دارد، ولی او نپذیرفت و اصرار ورزید تا پاسخ گویم؛ و نیز افزود: شما فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید؛ چرا خودتان را رئیس و رهبر مسلمین و ذراری رسول الله - صلوات الله علیه - معرفی می‌کنید؟! در جواب گفتم: به خدا پناه می‌برم از شر شیطان، خداوند عیسی علیه السلام را از ذریه حضرت ابراهیم و داود و موسی و سلیمان علیهم السلام معرفی کرده است، اکنون بگو که عیسی کیست؟ هارون پاسخ داد: عیسی پدر نداشت. گفتم: بنابر این از طریق مادرش، مریم از ذراری انبیاء علیهم السلام قرار گرفته است. و همچنین ما نیز از طرف مادر ذریه پیغمبر خدا می‌باشیم، آیا کفایت می‌کنی یا بیفزایم؟ گفت: توضیح بیشتری بده؟ گفتم: آن هنگامی که رسول خدا صلوات الله علیه خواست با نصاری مباحله نماید، اظهار داشت: فقط پسران و زنان و خودمان باشیم و درباره یکدیگر نفرین نمائیم؛ و تنها امام حسن، حسین، علی و زهراء علیهم السلام را همراه برد؛ پس همانطور که امام حسن و حسین را فرزند خود نامید، ما هم فرزند و ذریه او هستیم. در پایان، هارون الرشید مرا تحسین کرد و گفت: مشکلات و خواسته های خود را مطرح نما که برآورده خواهد شد. گفتم: اولین خواسته من این است که اجازه دهی پسر عمویت به حرم جدش، کنار اهل عیالش باز گردد؟ در جواب اظهار داشت: بررسی کنیم. در ادامه روایت گفته شده است که هارون دستور داد تا حضرت را نزد سندی بن شاهک محبوس نمایند. (۳۴)

ادرار کجا و گناه از کیست؟

در کتابهای مختلفی وارد شده است: در یکی از سالها ابوحنیفه - که رهبر و امام فرقه حنفی‌ها از اهل سنت می‌باشد - در زمان امام جعفر صادق علیه السلام وارد مدینه طیبه گردید و به قصد دیدار آن حضرت راهی منزلش شد؛ و در راهروی منزل حضرت به انتظار اجازه ورود، نشست. در همین بین، کودک خردسالی از منزل امام علیه السلام بیرون آمد، ابوحنیفه از او پرسید: در شهر شما شخصی غریب کجا می‌تواند ادرار و دفع حاجت کند؟ کودک کنار دیوار نشست و بر آن دیوار تکیه زد و سپس اظهار نمود: کنار نهر آب، زیر درختان میوه دار، کنار دیوار مساجد، در مسیر و محل عبور اشخاص، رو به قبله و پشت به قبله نباشد؛ و غیر از این موارد هر کجای دیگر باشد مانعی ندارد. ابوحنیفه گوید: چنین جوابی از آن کودک برای من تعجب آور بود، پرسیدم: نام تو چیست؟ گفت: من موسی، پسر جعفر، پسر محمد، پسر علی، پسر حسین پسر، علی، پسر ابوطالب هستم. گفتم: گناه از چه کسی

است و چگونه سرچشمه می‌گیرد؟ فرمود: گناه و خطا یکی از این چند حالت را دارد: یا از طرف خداوند باید باشد، که صحیح و سزاوار نیست که خداوند متعال سبب و باعث گناه بنده اش گردد؛ و سپس او را مورد عذاب قرار دهد. یا آن که از طرف خداوند بنده می‌باشد، که آن هم صحیح نیست چون که قبیح است شریکی مانند خداوند، شریک ضعیف خود را بر انجام گناه عذاب کند. و یا آن که گناه و خطا از خود انسان سر می‌زند، که حقّ مطلب نیز همین است. پس اگر خداوند عذاب نماید، حقّ دارد؛ و اگر عفو نماید و ببخشد از روی فضل و کرم و محبت او نسبت به بنده اش می‌باشد. (۳۵)

ضرورت سبزی همراه غذا

شخصی به نام موفق مدائنی گوید: روزی حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام، جدّ مرا جهت صرف ناهار دعوت نمود. جدّم گفت: چون موقع صرف غذا فرا رسید و سفره را پهن کردند، نشستیم که غذا بخوریم، حضرت متوجه شد که سبزی خوردن سر سفره نیست، دست از خوردن غذا کشید و به غلام و پیش خدمت خود فرمود: آیا نمی‌دانستی سفره ای که در آن سبزی نباشد غذا نمی‌خورم، سریع مقداری سبزی بیاور. غلام حضرت رفت و پس از لحظه ای مقداری سبزی آورد و جلوی امام کاظم علیه السلام نهاد، و حضرت شروع نمود غذای خود را به همراه سبزی میل نماید. (۳۶)

برخورد با دشمن نادان

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین خود آورده است: روش و اخلاق امام موسی کاظم علیه السلام چنین بود که اگر کسی پشت سر حضرتش حرفی زشتی می‌زد و بدگویی می‌کرد، امام علیه السلام اظهار ناراحتی نمی‌کرد، بلکه هدیه ای برایش می‌فرستاد. همچنین مورّخین در کتابهای مختلفی آورده اند: یکی از فرزندان عمر بن خطاب هرگاه امام کاظم علیه السلام را ملاقات می‌کرد، به امام علیّ علیه السلام دشنام و ناسزا می‌گفت و بدین شیوه حضرت را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد. و مرتّب دوستان و اطرافیان حضرت می‌گفتند: یا ابن رسول الله! اجازه فرمائید تا او را مجازات و نابود کنیم، و لیکن امام علیه السلام از این کار جلوگیری می‌نمود؛ و مانع مجازات او می‌گردید. روزی حضرت از دوستان خود پرسید: محلّ کار این شخص کجاست؟ و چه می‌کند؟ عرضه داشتند: در اطراف مدینه مزرعه ای دارد، روزها در آنجا مشغول کشاورزی است. حضرت سوار مرکب الاغ خود شد و به سوی مزرعه آن شخص بد زبان، رهسپار گشت؛ و چون به مزرعه رسید، با الاغ وارد زراعتها و محصول او گردید. آن شخص با دیدن چنین صحنه ای، فریاد کشید: زراعت ما را لگدمال نکن؛ ولی حضرت به راه خود ادامه داد تا نزدیک او رسید و سپس از الاغ پیاده شد و کنارش نشست و با او مشغول شوخی و مزاح گردید؛ و بعد از آن فرمود: چقدر برای این زراعت هزینه کرده ای؟ گفت: صد دینار، حضرت فرمود: برای درآمد و سود از آن، چه مقدار آرزو و امید داری که بهره ببری؟ در پاسخ گفت: علم غیب نمی‌دانم، حضرت فرمود: پرسیدم: چه مقدار آرزومندی؟ آن شخص گفت: دوست دینار. امام علیه السلام سیصد دینار به او داد و با ملاطفت فرمود: درآمد زراعت هم مال خودت باشد. ناگاه آن شخص با مشاهده چنین برخورد، تعجب کرده؛ و پیشانی حضرت را بوسید و از جسارت‌های گذشته خود عذرخواهی کرد. و چون شب هنگام نماز فرا رسید و مردم به مسجد آمدند، دیدند آن شخص پشت سر امام علیه السلام نماز جماعت می‌خواند. پس از آن، حضرت به دوستان خود فرمود: حال این کار و روش صحیح بود، یا آنچه که شما پیشنهاد می‌دادید؟! (۳۷)

در مقابل خدمت و محبت، خیانت و جنایت!؟

روزی یحیی بن خالد برمکی، برای یکی از برادر زادگان حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام - به نام علیّ بن

اسماعیل، که امام علیه السلام با او ارتباط گرم و صمیمی داشت و به طور مرتب او را به شیوه های مختلف کمک می فرمود - مقدار زیادی اموال و هدایا فرستاد و او را به سوی خود فرا خواند. همین که حضرت متوجه شیطنت یحیی برمکی شد، علی بن اسماعیل را به حضور خود دعوت نمود؛ و چون حضور یافت، به او فرمود: ای برادرزاده! شنیده ام قصد سفر داری؟ کجا می روی؟ گفت: قصد سفر به بغداد را دارم. حضرت فرمود: به چه منظور به بغداد می روی؟ گفت: به جهت آن که قرض بسیاری بر عهده دارم و از پرداخت آن ناتوانم، حضرت فرمود: من تمام قرض های تو را پرداخت می کنم و نیز هر مشکلی داشته باشی، برطرف می سازم. علی بن اسماعیل پیشنهاد حضرت را نپذیرفت و گفت: من برای مسافرت به بغداد ناچار هستم. حضرت اظهار نمود: اکنون که تصمیم رفتن به بغداد را داری مواظب باش که فرزندان مرا یتیم نکنی؛ و سپس دستور داد تا مقدار چهار هزار درهم و سیصد دینار به برادرزاده اش بدهند. چون علی بن اسماعیل بلند شد و رفت، امام علیه السلام به افرادی که در آن مجلس حضور داشتند، فرمود: او در قتل من سعایت و سخن چینی می کند و فرزندانم را یتیم می گرداند. افراد حاضر گفتند: یا ابن رسول الله! فدای تو گردیم، با این که می دانی او چنین جنایتی را مرتکب می شود، چرا این چنین با ملائمت با او سخن می گویی و در نهایت هم آن مقدار پول و درهم و دینار را به او عطا نمودی؟! حضرت فرمود: بلی، ولیکن پدرم از پدران بزرگوار خود نقل می نمود، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: چنانچه یکی از خویشاوندان قطع رحم نماید و تو سعی کنی که خویشاوندیتان با گرمی و صمیمیت برقرار باشد، خداوند متعال او را مجازات و عقاب می نماید. و هنگامی که علی بن اسماعیل وارد بغداد شد و نزد یحیی برمکی رفت، یحیی برمکی نیز او را به حضور هارون الرشید برد. و هارون در رابطه با امام موسی کاظم علیه السلام مطالبی از علی ابن اسماعیل پرسید. و او در جواب گفت: از تمام شهرها اموال بسیاری برای ابوالحسن، موسی بن جعفر علیهما السلام می آورند، تا حدی که چندین خانه در شهر مدینه خریداری کرده است؛ و نیز به تازگی باغ گران قیمتی را خریداری و تهیّه نموده است. و آن قدر نزد هارون بر علیه آن حضرت سخن چینی کرد و ناروا گفت تا آن که هارون الرشید دستور جلب و زندانی شدن حضرت را صادر کرد. و در نهایت امام موسی کاظم علیه السلام به دستور هارون الرشید زندانی شد؛ و سپس مسموم و شهید گردید. (۳۸)

قبولی اعمال در رضایت ساریان

بسیاری از مورّخین و محدّثین حکایت کرده اند: روزی یکی از مؤمنین به نام ابراهیم جمّال خواست نزد وزیر هارون الرشید - یعنی؛ علی بن یقظین - برود؛ ولیکن علی بن یقظین از پذیرش و ملاقات با ابراهیم امتناع ورزید. پس از آن، ایام ذی الحجّه فرا رسید و علی بن یقظین جهت انجام مناسک حجّ، عازم مدینه منوره و مکه معظمه گردید. هنگامی که به مدینه رسید، خواست به زیارت و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام شرفیاب شود، همین که جلوی منزل حضرت رسید و اجازه ورود خواست، امام علیه السلام از پذیرش و ملاقات با او امتناع ورزید. روز دوم نیز علی بن یقظین آمد و اجازه ورود خواست؛ ولی حضرت باز هم نپذیرفت. پس به غلام حضرت گفت: به مولایم بگو که من از علاقه مندان مخلص شما هستم و این همه راه را برای زیارت شما آمده ام، گناه و خلاف من چیست، که مرا نمی پذیری؟ هنگامی که غلام، گفته علی بن یقظین را برای امام کاظم علیه السلام بازگو کرد، آن حضرت برایش چنین پیغام فرستاد: چون ملاقات با ابراهیم جمّال شتر چران را نپذیرفتی، و تو دل او را شکستی و ناامیدش کردی و او از تو آزرده خاطر بازگشت. و باید بدانی که خداوند هم اعمال تو را مقبول در گاهش قرار نخواهد داد؛ مگر آن که ابراهیم جمّال از تو راضی و خوشنود گردد. علی بن یقظین به غلام گفت: به مولایم بگو: در این موقعیت چگونه ابراهیم را پیدا کنم؟ من در شهر مدینه هستم و او در شهر کوفه می باشد. و حضرت فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، بدون آن که کسی مطلع شود، تنها به قبرستان بقیع برو، آن جا شتری آماده است، سوار آن شو و به کوفه برو. علی بن یقظین طبق فرمان حضرت، شبانه وارد قبرستان بقیع شد و سوار بر شتر گردید و عازم کوفه شد؛ و در یک لحظه با طی الارض به شهر کوفه رسید و خود را جلوی درب

منزل ابراهیم جَمَال دید، پس درب منزل را کوبید و گفت، من علی بن یقظین هستم. ابراهیم جَمَال از درون خانه گفت: علی بن یقظین را با من چه کار است؟ و برای چه این جا آمده است؟! علی بن یقظین پاسخ داد: موضوع بسیار مهم است، و آن قدر اصرار ورزید تا آن که ابراهیم آمد و درب منزل را گشود و علی، وارد منزل شد. همین که علی بن یقظین وارد منزل ابراهیم گشت، اظهار داشت: امام و مولایم، حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام از ملاقات با من خودداری نمود؛ مگر آن که تو از من راضی شوی و مرا مورد عفو و بخشش خود قرار بدهی. ابراهیم ساربان گفت: خداوند از تو راضی باشد، علی پاسخ داد: رضایت خداوند نیز در خوشنودی تو است، و سپس افزود: اگر تو از من ناراحت نیستی و می‌خواهی خوشحال برگردم، باید پای خود را بر صورت من بگذاری. و با اصرار فراوان ابراهیم تقاضای او را پذیرفت؛ و آن گاه علی روی زمین خوابید و ابراهیم پای خود را روی صورت او گذاشت؛ سپس جانب دیگر صورتش بر خاک نهاد و گفت: طرف دیگر صورتم را نیز پایمال کن. و چون ابراهیم پای خود را بر صورت علی بن یقظین نهاد، علی به طور مکرر می‌گفت: خدایا، تو شاهد و گواه باش. پس از آن، از حضور ابراهیم خداحافظی نمود و چون به مدینه رسید و جلوی منزل امام موسی علیه السلام آمد، حضرت او را پذیرفت و به درون منزل راه یافت. (۳۹)

راهنمایی شخصیتی مسافر و آگاه

مورّخین شیعه و سنی در کتاب‌های خود حکایت کرده‌اند: شقیق بلخی در سال ۱۴۹ به قصد حجّ خانه خدا، عازم مکه معظمه گردید، هنگامی که به قادسیه رسید جوانی را دید که تنها و بدون همراه به سوی مکه رهسپار است؛ ولی او را نشناخت. شقیق گوید: با خود گفتم: این جوان از طایفه صوفیه است، که از مردم کناره‌گیری کرده تا او را نشناسند، من وظیفه خود می‌دانم که او را هدایت و راهنمایی کنم. همین که نزدیک آن جوان رفتم، بدون این که با او سخنی گفته باشم، مرا مورد خطاب قرار داد و اظهار نمود: ای شقیق! خداوند در قرآن فرموده است: اجتنبوا کثیرا من الظّنّ إنّ بعض الظّنّ اثم (۴۰). یعنی: از گمان بد نسبت به یکدیگر دوری نمائید، که بعضی از گمان‌ها، گناه محسوب می‌شود. و سپس از چشم من ناپدید شد و دیگر او را ندیدم تا آن که به محلّ قاصبه رسیدم؛ و دوباره چشمم بر آن جوان افتاد، در حالی که مشغول نماز بود؛ و مشاهده کردم که تمام اعضاء بدنش از خوف الهی می‌لرزید و قطرات اشک از چشمانش سرازیر بود. نزد او رفتم تا از افکار خود عذرخواهی کنم، چون نمازش پایان یافت و قبل از آن که من حرفی بزنم، این آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: و اِنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی (۴۱). یعنی: همانا من آمرزنده ام آن کسانی را که واقعا پشیمان شده و توبه کرده باشند و کردار ناپسندشان را با اعمال نیک جبران نمایند. بعد از آن، حضرت برخاست و به راه خود ادامه داد و رفت، تا آن که بار دیگر در محلی به نام زماله، او را کنار چاهی دیدم که می‌خواست با طناب و دلو آب بکشد؛ ولی دلو داخل چاه افتاد. پس دست دعا به سوی آسمان بلند نمود، ناگاه دیدم آب چاه بالا آمد تا جایی که با دست آب برداشت و وضوء گرفت و چهار رکعت نماز به جای آورد؛ و سپس مشتی از ریگ‌های کنار چاه را برداشت و درون چاه ریخت و قدری از آن آب آشامید. جلو رفتم و گفتم: قدری از آنچه خداوند به شما روزی داده است به من هم عنایت فرما؟ اظهار داشت: ای شقیق! نعمت‌های خداوند متعال در تمام حالات در اختیار ما بوده و خواهد بود، سعی کن همیشه نسبت به پروردگارت خوش بین و با معرفت باشی. شقیق بلخی افزود: بعد از آن، مقداری از آن‌ها را به من عطا نمود؛ و چون تناول کردم همچون آرد و شکر بسیار لذیذ و گوارا بود که تاکنون به آن گوارائی و خوشبوئی ندیده بودم و تا مدتی احساس گرسنگی و تشنگی نکردم. بعد از آن، دیگر آن شخصیت عظیم‌القدر را ندیدم تا به مکه مکرمه رسیدم و او را در جمع عده‌ای از دوستان و اصحابش مشاهده کردم، پس نزد بعضی از اشخاص که احتمالاً از دوستان او بود، رفتم و پرسیدم که این جوان کیست؟ پاسخ داد: ابو ابراهیم، عالم آل محمد صلوات الله علیهم است. گفتم: ابو ابراهیم چه کسی است؟ جواب داد: او حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می‌باشد. (۴۲)

خبر از مرگ برادر جندب و اموال نزد همسرش

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علی فرزند ابو حمزه ثمالی حکایت نماید: روزی در خدمت حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام نشسته بودم، که شخصی از اهالی شهرری، به نام جندب وارد شد و پس از سلام در گوشه ای روبروی حضرت نشست. امام علیه السلام پس از جواب سلام و احوال پرسی فرمود: برادرت در چه وضعیتی است؟ جندب در پاسخ گفت: الحمدلله، در حال صحت و سلامتی بود و به شما سلام رسانید. حضرت اظهار نمود: خداوند به تو صبر عنایت کند، برادرت از دنیا رفته است. عرض کردم: ای سرورم! من فدای شما گردم، سیزده روز پیش نامه برادرم به دستم رسید؛ و او صحیح و سالم بود. حضرت فرمود: بلی، می‌دانم؛ لکن او دو روز بعد از فرستادن نامه فوت کرد و قبل از آن که بمیرد، به همسرش وصیت نمود و اموالی را تحویل او داد که هر وقت بازگشتی آن اموال را تحویل تو دهد. پس مواظب باش، هنگامی که به منزل خود بازگشتی، با زن برادرت با مهربانی و عطوفت برخورد کن؛ و نسبت به او اظهار علاقه نما، تا آن اموال را تحویل تو دهد. فرزند ابو حمزه ثمالی گوید: بعد از گذشت دو سال که جندب دو مرتبه به مدینه طیبه جهت عزیمت به مکه معظمه آمده بود، جریان غیب گوئی امام موسی بن جعفر علیهما السلام را جویا شدم که تا چه اندازه ای واقعیت و صحت داشت؟ در پاسخ اظهار داشت: سوگند به خدا! تمامی آنچه را که مولا و سرورم، مطرح فرموده بود، صحت داشت و هیچ خلافتی و نقصی در آن نبود. (۴۳)

دلسوزی شیر برای زایمان همسر

علی بن ابو حمزه بطائنی حکایت کند: روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شهر مدینه به سوی مزرعه اش خارج شد؛ حضرت سوار قاطر بود و من نیز سوار الاغ شدم و حضرت را همراهی کردم. مقداری از شهر که دور شدیم، ناگهان نزه شیری سر راه ما را گرفت، من بسیار ترسیدم، ولیکن شیر به سوی حضرت نزدیک آمد و با حالت ذلت و تضرع مشغول همه‌امه ای شد. امام موسی کاظم علیه السلام ایستاد و شیر دست های خود را بلند کرده و بر شانه های قاطر قرار داد. من به گمان این که شیر قصد حمله دارد، برای جان آن حضرت وحشت کردم؛ و سخت نگران شدم. پس از لحظاتی، شیر دست های خود را بر زمین نهاد و آرام ایستاد و آن گاه حضرت روی مبارک خود را به سمت قبله نمود و دعائی را زمزمه نمود، ولیکن من چیزی از آن را متوجه نشدم. پس از آن، شیر همه‌امه ای کرد؛ و حضرت آمین فرمود. و سپس امام علیه السلام به شیر اشاره نمود: برو. همین که شیر رفت، حضرت نیز به راه خود ادامه داد و چون از آن محل دور شدیم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله! فدایت گردم، شیر چه کاری داشت؟! من بسیار برای جان شما و خودم ترسیدم؛ و از این برخورد در تعجب و حیرت هستم. امام علیه السلام فرمود: آن شیر، همسر بارداری داشت که هنگام زایمانش فرا رسیده و درد سختی دچارش گشته بود. لذا نزد من آمده بود که برایش دعا کنم تا به آسانی زایمان نماید و من هم در حقیقت دعا کردم. و بعد از آن که دعا به پایان رسید، به آن شیر گفتم: برو، اظهار داشت: خداوند هیچ درنده ای را بر تو و ذریه و شیعیانت مسلط نگرداند؛ و من گفتم: آمین. (۴۴)

ارزش کار و کشاورزی

یکی از اصحاب و راویان حدیث، به نام علی فرزند ابو حمزه بطائنی حکایت کند: روزی از روزها جهت دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام حرکت کردم، حضرت را در زمین کشاورزی، در حالتی یافتم که مشغول کار و تلاش بود و عرق از بدن مبارکش سرازیر گشته بود. بسیار تعجب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! من فدای شما گردم، مردم کجا هستند تا مشاهده کنند، که شما این چنین در این گرمای سوزان مشغول کار هستی و تلاش و فعالیت می‌نمائی. امام علیه السلام لب

به سخن گشود و فرمود: ای علی! آن هائی که از من بهتر و برتر بوده اند، به طور مرتب کوشش و تلاش داشته‌اند و هر کدام به نوعی کار می‌کرده‌اند. عرض کردم: منظور شما چه کسانی هستند؟ حضرت در پاسخ فرمود: منظورم رسول الله، امیرالمؤمنین و دیگر پدرانم صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشند، که با دست خود کار و تلاش می‌کرده‌اند. سپس امام موسی کاظم علیه السلام ضمن فرمایشات خود افزود: و این نوع کار و تلاشی را که من مشغول انجام آن هستم و تو مشاهده می‌کنی، پیامبران مُرسل الهی و نیز پیامبران غیر مرسل همه شان به آن اشتغال داشته‌اند و به وسیله آن تلاش و امرار معاش می‌کرده‌اند. و همچنین بندگان صالح خداوند متعال همه در تلاش و کوشش می‌باشند. (۴۵)

خرید همسر به عنوان مادر

هشام بن احمر - که یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام است، حکایت کند: روزی در محضر مبارک آن حضرت بودم، به من فرمود: ای هشام! آیا خبر داری که از شهرهای مغرب کسی آمده باشد؟ عرض کردم: خیر، بی اطلاع هستم. فرمود: بلی، همین امروز عده‌ای آمده‌اند، بیا تا با یکدیگر برویم و سری به آن‌ها بزنیم. پس سوار مرکب‌های خود شدیم و حرکت کردیم تا به نزد مردی از اهالی مغرب رسیدیم، که تعدادی کنیز و غلام جهت فروش آورده بود و آن‌ها را جهت فروش بر ما عرضه کرد. کنیزان نه نفر بودند، که همه آن‌ها را حضرت دید و نپسندید و سپس اظهار داشت: به این‌ها نیازی نیست و ما برای اینها نیامده‌ایم؛ اگر کنیزی دیگر داری، ارائه نما؟ مرد مغربی گفت: غیر از این‌ها دیگر ندارم. امام علیه السلام فرمود: چرا، آنچه که داری در معرض قرار بده؛ و در خفاء نگه ندار. مرد مغربی گفت: به خدا قسم دیگر کنیزی ندارم، مگر یک نفر که مریض حال است. امام علیه السلام فرمود: چرا او را عرضه نمی‌کنی؟ و سپس اظهار نمود: او را هم بیاور. ولیکن مرد مغربی قبول نکرد؛ و ما باز گشتیم. فردای آن روز، حضرت به من فرمود: ای هشام! نزد آن مرد مغربی کنیز فروش برو و آن کنیز مریض را - که نشان نداد - به هر قیمتی که بود، خریداری کن و بیاور. هشام گوید: نزد همان شخص رفتم و تقاضای خرید آن کنیز مریض را نمودم؛ و او مبلغی را مطرح کرد، که من نیز به همان مبلغ آن کنیز را خریداری کردم. بعد از آن که معامله تمام شد، مرد مغربی گفت: آن شخصیتی که دیروز همراه تو بود، کیست؟ گفتم: یک نفر از بنی هاشم می‌باشد، گفت: از چه خانواده‌ای؟ پاسخ دادم: از پاکان و پرهیزکاران است. گفت: بیش از این توضیح بده؟ اظهار داشتیم: بیش از این اطلاعی ندارم. آن گاه مغربی گفت: این کنیز جریانی دارد، که مهم است: وقتی او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب، نزد من آمد و گفت: این کنیز را برای چه منظور خریده‌ای؟ گفتم: او را برای خودم خریداری کرده‌ام. زن اهل کتاب گفت: سزاوار نیست چنین کنیزی نزد شخصی چون تو و ما باشد؛ بلکه این کنیز باید نزد بهترین انسان‌های روی زمین باشد و در خدمت او قرار گیرد؛ زیرا که به همین زودی نوزادی از او به دنیا می‌آید، که شرق و غرب جهان را در سیطره ولایت خود قرار می‌دهد. هشام گوید: سپس کنیز را نزد امام موسی کاظم علیه السلام آوردم که بعد از مدتی روزی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از او تولد یافت. (۴۶)

معرفی جانشین خود

زکریا بن آدم - که یکی از بزرگان شیعه و مورد توجه خاص ائمه اطهار علیهم السلام بوده است - به نقل از گفتار بعضی دوستانش حکایت نماید: روزی در مدینه منوره کنار قبر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه بعضی افراد نشستیم بودیم، که ناگهان متوجه شدیم امام موسی کاظم سلام الله علیه دست فرزندش، حضرت رضا علیه السلام را گرفته و به سمت ما می‌آمد، چون وارد مجلس ما گردید و فرمود: آیا می‌دانید من چه کسی هستم؟ عرض کردیم: یا ابن رسول الله! شما موسی، فرزند جعفر بن محمد علیهما السلام هستی. حضرت فرمود: این فرزند را می‌شناسید؟ گفتیم: بلی، او علی، پسر موسی، پسر جعفر صادق - صلوات الله

علیهم می‌باشد. آن گاه امام علیه السلام افزود: تمامی شما گواه و شاهد باشید، که من او را وکیل خود در زمان حیاتم؛ و نیز وصی و جانشین خود پس از آن که از دنیا بروم، قرار دادم. (۴۷)

علی بن جعفر حکایت کند

روزی در محضر برادر امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم و او را حجت خداوند متعال پس از پدرم، در روی زمین می‌دانستم. ناگهان فرزندش، علی علیه السلام وارد شد و برادرم فرمود: این فرزندم، علی صاحب و پیشوای تو خواهد بود؛ و همان طور که من جانشین پدرم هستم، او نیز جانشین من می‌باشد، خداوند تو را ثابت قدم و پایدار نگه دارد. من گریان شدم و با خود گفتم: برادرم با این سخنان، خبر از مرگ و رحلت خود می‌دهد. ناگاه امام علیه السلام اظهار نمود: برادرم علی! مقدرات الهی باید انجام پذیرد، همانا حضرت رسول، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) الگویی تمام انسان‌ها بوده و هستند و من نیز تابع و پیرو ایشان خواهم بود. علی بن جعفر افزود: این سخنان را برادرم، امام موسی کاظم علیه السلام سه روز پیش از آن که هارون الرشید در دومین مرحله او را به بغداد احضار نماید، بیان فرمود. (۴۸)

هلاکت سگ خلیفه به وسیله خرما

راویان حدیث و تاریخ نویسان آورده اند: در آن زمانی که حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم صلوات الله علیه را از بصره به زندان بغداد منتقل کردند، حضرت به طور دائم مورد انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار می گرفت. و پس از مدتی در اختیار سندی بن شاهک یهودی با بدترین و شدیدترین وضعی قرار گرفت. تا آن که در نهایت هارون الرشید با توجه به فضائل و مناقب؛ و نیز موقعیت اجتماعی امام علیه السلام، از روی حسادت و ترس، به فکر مسموم کردن و قتل آن حضرت افتاد. به همین جهت مقداری رطب و خرما تازه را تهیه کرده و یکی از آن‌ها را به وسیله نخ و سوزن درون آن را به طوری آغشته به زهر کرد، که یقین کرد خورنده خرما، سالم نمی ماند؛ و سپس در طبقی سینی و یا بشقاب گذاشت و روی خرماها را پوشاند. پس از آن، به یکی از مأمورین خود دستور داد تا طبق خرما را نزد حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برده و بگوید: امیرالمؤمنین، هارون الرشید مقداری از آن‌ها را تناول کرده؛ و نیز این مقدار را برای شما فرستاده است تا میل نمائید. و افزود: مواظب باش که تمامی خرماها را میل کند و کسی دیگر حق خوردن از آن‌ها را ندارد. هنگامی که مأمور هارون، خرماها را نزد امام کاظم علیه السلام آورد و پیام خلیفه را به حضرتش رسانید، حضرت یکی از خرماها را - که آغشته به زهر بود - برداشته و در دست گرفت؛ و با دست دیگر مشغول خوردن بقیه گردید. در همین اثناء، سگ مخصوص هارون الرشید - که هارون بیش از هر چیز و هر کس به آن علاقه مند بود و آن را به انواع جواهرات و زیورآلات زینت کرده بود - خود را رهانید و از جایگاه مخصوص خود بیرون شد و مستقیم داخل زندان امام علیه السلام گردید؛ و خواست که نزدیک آن حضرت برود و آن خرما زهرآلود را دهن بزند و بخورد. حضرت آن خرما مسموم را که در دست خویش گرفته بود، در حضور غلام خلیفه، نزد آن سگ انداخت و سگ هم سریع آن را خورد؛ و چندان زمانی نگذشت که سگ روی زمین افتاد و با سر و صدا، شروع به نالیدن کرد و مُرد. سپس امام علیه السلام به ناچار باقیمانده خرماها را میل نمود؛ و بعد از آن، مأمور خلیفه، نزد هارون بازگشت و گفت: تمامی خرماها را آن شخص زندانی خورد. هارون سؤال کرد: او را در چه حالتی دیدی؟ پاسخ داد: در وضعیتی خوب، بدون آن که تغییری در بدن و جسم او ظاهر گردد. و چون خبر مسموم شدن و مردن سگ به هارون رسید بسیار غمگین و اندوهناک شد و بر بالین لاشه سگ مرده آمد و بسیار افسوس خورد. سپس بازگشت و مأموری را که خرماها را نزد امام موسی کاظم علیهما السلام آورده بود، احضار کرد و شمشیر برهنه خود را دست گرفت و او را مخاطب قرار داد و گفت: چنانچه حقیقت را بیان نکنی تو را به قتل می‌رسانم. مأمور گفت: من رطب‌ها را

نزد موسی بن جعفر علیه السلام بردم و پیام شما را نیز به او رساندم و سپس بالای سر او ایستادم تا مشغول خوردن آن خرماها شد. در همین بین، که ناگهان سگ شما فرا رسید و خواست نزدیک آن شخص زندانی برود و از دستش خرمائی بگیرد. و زندانی ناچار شد و خرمائی را که در دست داشت، نزد سگ انداخت و سگ آن را خورد و درجا افتاد؛ و موسی بن جعفر علیه السلام بقیه خرماها را میل نمود. هارون الرشید با شنیدن این خبر بسیار افسرده خاطر گشت و گفت: بهترین رطب را برای او تهیه کردیم، ولی حیف که به هدف خود نرسیدیم و بلکه سگ از دست ما رفت. و سپس افزود: هر چه تلاش می‌کنیم تا از وجود موسی بن جعفر نجات یابیم، ممکن نمی‌شود. و در پایان با تهدید به غلام گفت: مواظب باش که این خبر در بین افراد منتشر نگردد. (۴۹)

خبر از شهادت در دومین مرحله

مرحوم کلینی، علاّمه طبرسی و علاّمه مجلسی و دیگر بزرگان، به نقل از ابوخالد زبالی حکایت کنند: در آن زمانی که مهدی عباسی، امام موسی کاظم علیه السلام را از مدینه به عراق احضار کرد، من در یکی از کاروان سراها به نام زباله بودم، که حضرت به همراه تعدادی از مأمورین خلیفه وارد کاروانسرا شد؛ و چون آن بزرگوار مرا دید خوشحال گردید و فرمود: مقداری لوازم، برایش تهیه و فراهم کنم. عرض کردم: مولای من! چرا شما را در این وضعیت می‌بینم؟! این همه مأمور، شما را به کجا می‌برند؟ و سپس افزودم: من از این طاغوت مهدی عباسی می‌ترسم و شما را در امان نمی‌بینم. حضرت فرمود: ای ابوخالد! در این سفر به من آسیبی نخواهد رسید، ناراحت نباش، در فلان ماه و تاریخ، نزدیک غروب آفتاب منتظر من باش، که ان شاء الله مراجعت می‌نمایم. ابوخالد گوید: بعد از آن که مأمورین حکومتی حضرت را بردند، من مرتب در حال محاسبه ایام و ساعات بودم، که چه موقع زمان وعده حضرت فرا می‌رسد و مراجعت می‌فرماید. پس چون آن روزی که امام علیه السلام وعده داده بود، فرا رسید، من تا غروب آفتاب منتظر قدم مبارک آن حضرت نشستم؛ ولی آن بزرگوار نیامد، تا هنگامی که هوا تاریک شد، ناگهان دیدم از آن دور یک سیاهی پدیدار گشت. چون جلو رفتم، امام موسی کاظم علیه السلام را سوار بر قاطر دیدم، بر حضرتش سلام کردم و از این که صحیح و سالم مراجعت فرموده است، بسیار خوشحال و مسرور گشتم. آن گاه حضرت به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوخالد! آیا هنوز هم، در شک و تردید هستی؟ گفتم: الحمدلله، که از شرّ این ستمگر ظالم نجات یافتی. فرمود: آری، لیکن مرحله ای دیگر مرا احضار خواهند کرد و در آن مرحله نجات نمی‌یابم؛ و آنان به هدف شوم خود خواهند رسید. (۵۰)

خروج از زندان و طی الارض

مرحوم شیخ صدوق و دیگر بزرگان آورده اند: پس از آن که چون هارون الرشید حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام را از زندان بصره به بغداد منتقل کرد، تحویل شخصی به نام سندی بن شاهک یهودی داده شد. و در زندان بغداد، حضرت بسیار تحت کنترل و فشار بود؛ و زیر انواع شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت، تا جایی که حتی دست و پا و گردن آن امام مظلوم علیه السلام را نیز به وسیله غل و زنجیر بستند. امام حسن عسکری علیه السلام در این باره فرموده است: جدّم، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سه روز پیش از شهادتش، زندان بان خود - مسیب - را طلبید و اظهار نمود: من امشب به مدینه جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم تا با آن حضرت تجدید عهد و میثاق نمایم و آثار امامت را تحویل امام بعد از خودم دهم. مسیب عرض کرد: ای مولای من! شما در میان این غل و زنجیر و آن همه مأمورین اطراف زندان، چگونه قصد چنین کاری را داری؟ و من چگونه زنجیرها و درب های زندان را باز کنم، در حالی که کلید قفل ها نزد من نیست؟! امام علیه السلام فرمود: ای مسیب! ایمان و اعتقاد تو نسبت به خداوند متعال و همچنین نسبت به ما اهل بیت عصمت و طهارت سبب است. و سپس حضرت افزود: همین که مقدار یک سوّم از شب سپری گردید، منتظر باش که چگونه خارج خواهیم شد. مسیب گوید: من آن شب را سعی کردم که بیدار

بمانم و متوجه حرکات امام موسی کاظم علیه السلام باشم؛ ولی خسته شدم و خواب چشمانم را فرا گرفتم؛ و لحظه ای در حال نشسته، خوابم برد. ناگهان متوجه شدم که حضرت با پای مبارکش مرا حرکت می‌دهد، پس سریع از جای خود برخاستم؛ و هر چه نگاه کردم اثری از دیوار و ساختمان و زندان ندیدم، بلکه خود را به همراه حضرت در زمینی هموار مشاهده نمودم. و چون گمان کردم که آن حضرت مرا نیز به همراه خود از آن ساختمان‌ها بیرون آورده است، گفتم: یا ابن رسول الله! مرا نیز از شرّ این ظالم نجات بده. حضرت اظهار نمود: آیا می‌ترسی تو را به جهت من از بین ببرند و بکشند؟ و سپس افزود: ای مسیب! در همین حالی که هستی، آرام باش، من پس از مدّتی کوتاه باز می‌گردم. مسیب با تعجب سؤال کرد: یا ابن رسول الله! غل و زنجیری که بر دست و پای شما بود، چگونه گشودی؟! امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال به جهت ما اهل بیت، آهن را برای حضرت داود علیه السلام ملایم و نرم کرد؛ و این کار برای ما نیز بسیار سهل و ساده است. آن گاه حضرت از نظرم ناپدید گشت و با ناپدید شدنش دیوارها و ساختمان زندان با همان حالت قبل نمایان گردید. و چون ساعتی گذشت ناگهان دیدم دیوارها و ساختمان زندان به حرکت درآمد و در همین حالت، مولا و سرورم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که به زندان بازگشته است و همانند قبل غل و زنجیر بر دست و پای مبارک حضرت بسته می‌باشد. از دیدن این معجزه، بسیار تعجب کردم و به سجده افتادم. بعد از آن امام علیه السلام به من فرمود: ای مسیب! برخیز و بنشین؛ و ایمان خود را تقویت و کامل گردان، و سپس افزود: من سه روز دیگر از این دنیا و محنت‌های آن خلاص خواهم شد و به سوی خداوند متعال و مهربان رهسپار می‌گردم. (۵۱)

دستور خواب تا هنگام شهادت

اکثر محدّثین و مورّخین در کتاب‌های مختلفی آورده‌اند: هنگامی که مأمورین حکومتی خواستند امام موسی بن جعفر علیه السلام را از مدینه منوره به سوی عراق حرکت دهند، حضرت به فرزند خود، حضرت رضا علیه السلام دستور فرمود تا زمانی که خبر قتل و شهادت پدرش را نیاورده‌اند، هر شب رختخواب خود را جلوی اتاق آن حضرت پهن نماید و در آن بخوابد. خادم آن حضرت گوید: من هر شب رختخواب حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را جلوی اتاق امام موسی کاظم علیه السلام پهن می‌کردم و حضرت رضا سلام الله علیه می‌آمد و می‌خوابید. و مدّت چهار سال به همین منوال سپری شد، تا آن که شبی از شب‌ها وقتی رختخواب را پهن کردم، حضرت نیامد و تمام اهل منزل وحشت زده؛ و غمگین شدیم و همگی در فکر فرو رفتیم که حضرت رضا علیه السلام کجا رفته؛ و چه شده است؟ چون صبح شد متوجه شدیم که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمد و مستقیماً نزد امّ احمد - یکی از همسران امام موسی کاظم علیه السلام رفت و فرمود: ای امّ احمد! آنچه پدرم نزد تو به ودیعه نهاده است، تحویل من بده. در این هنگام، امّ احمد فریادی کشید و گریه کنان بر سر و صورت خود زد و گفت: مولا و سرورم شهید گشته است. امام رضا علیه السلام فرمود: آرام باش و تا زمانی که خبر شهادت پدرم منتشر نشده است سکوت نما. پس، امّ احمد آرامش خود را حفظ کرد؛ و آن گاه صندوقچه ای را به همراه دو هزار دینار آورد و تحویل امام رضا علیه السلام داد و گفت: پدرت، امام موسی کاظم علیه السلام این‌ها را به عنوان ودیعه نزد من نهاد و فرمود: تا هنگامی که خبر شهادت مرا نشنیده‌ای، از این اشیاء خوب مراقبت و نگه داری کن؛ و چون خبر قتل مرا شنیدی، فرزندم رضا - سلام الله علیه - نزد تو می‌آید و آن‌ها را مطالبه می‌نماید، پس همه را تحویل او بده؛ و بدان که او بعد از من امام و حجّت خداوند متعال بر تمامی خلق می‌باشد. (۵۲) همچنین مرحوم شیخ صدوق و طبری و دیگر بزرگان ضمن حدیثی طولانی از حضرت ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام آورده‌اند: امام موسی کاظم علیه السلام سه شب مانده به آخر عمر شریفش، به زندان بان خود - مسیب - فرمود: من سه روز دیگر به سوی پروردگار خود رحلت خواهم کرد و این شخص پلید و پست - سندی بن شاهک - ادّعا می‌کند که مراسم تجهیز کفن و دفن مرا انجام می‌دهد. و سپس افزود: ای مسیب! بدان و آگاه باش که چنین کاری امکان پذیر نیست؛ بلکه فرزندم، علی بن موسی الرضا علیه

السلام مرا تجهیز و تدفین می‌نماید. و چون جنازه ام به قبرستان قریش منتقل گردید، درون قبر، لحدی برایم درست کنید؛ و هنگامی که درون لحد قرار گرفتیم، سعی کنید که قبرم را مرتفع نگردانید؛ و نیز از خاک قبر من جهت تبرک استفاده نکنید؛ چون خوردن تمام خاک‌ها حرام است، مگر تربت شریف جدم، امام حسین علیه السلام که خداوند تبارک و تعالی برای شیعیان و دوستان، در آن تربت، شفا قرار داده است. مسیب در ادامه روایت گوید: چون روز سوم فرا رسید و لحظات شهادت حضرتش نزدیک شد، فرزند بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام - که از قبل او را می‌شناختم - حضور یافت و من شاهد حضور آن حضرت تا پایان مراسم بودم. (۵۳) و چون حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام در همان زندان بغداد به شهادت رسید - که بعد از مدت‌ها، آن زندان تبدیل به مسجدی شد، که در بغداد در محلّ دروازه کوفه موجود می‌باشد - توسط فرزندش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام تجهیز شد و در قبرستان قریش، در اتاقی که خود امام موسی کاظم علیه السلام خریداری کرده بود، دفن گردید. (۵۴)

در سوگ و عزای هفتمین ستاره ولایت

سر شب تا به سحر گوشه زندان چه کنم دل آشفته چو گیسوی پریشان چه کنم گاه پروانه صفت سوختم از هجر رضا گاه چون شمع مرا سینه سوزان چه کنم آرزویم به جهان دیدن روی پسر است سوختم، سوختم از آتش هجران چه کنم کنج زندان، بلا گشته ز هجران رضا تیره تر روز من از شام غریبان چه کنم نه رفیقی به جز از دانه زنجیر مرا نه انیسی به جز از ناله و افغان چه کنم به خدا دوری معصومه و هجران رضا می‌گشاد عاقبتم گوشه زندان چه کنم از وطن کرده مرا دور، جفای هارون من دل خسته سرگشته و حیران چه کنم گلی از خار ندیدم، این همه آزار که من دیدم از طعنه این مردم نادان چه کنم سرنگون کاش شود خانه هارون پلید که چنین کرد مرا بی سر و سامان چه کنم هر کجا مرغ اسیری است، ز خود شاد کنید تا نمرده است، ز کنج قفس آزاد کنید مُرد اگر کنج قفس، طایر بشکسته پری یاد از مردن زندانی بغداد کنید چون به زندان، به ملاقاتی محبوس روید از عزیز دل زهرا و علی یاد کنید کُند و زنجیر گشائید، ز پایش دم مرگ زین ستمکاری هارون، همه فریاد کنید چار حمال، اگر نعش غریبی ببرند خاطر موسی جعفر، همه امداد کنید تا دم مرگ، مناجات و دعا کارش بود گوش بر زمزمه آن شه عبّاد کنید پسرش نیست، که تا گریه کند بر پدرش پس شما گریه بر آن کشته بیداد کنید نگذارید که معصومه خبردار شود رحم بر حال دل دختر ناشاد کنید (۵۵)

پنج درس آموزنده ارزشمند

۱ شخصی به نام مرازم گوید: روزی جهت زیارت و ملاقات امام موسی کاظم علیه السلام به سوی مدینه طیبه حرکت کردم و در مسافرخانه ای منزل گرفتم، در این میان چشمم به زنی افتاد که مرا جلب توجه نمود، خواستم با او رابطه زناشویی برقرار کنم؛ ولی او نپذیرفت که با من ازدواج نماید. سپس به دنبال کار خویش رفتم؛ و چون شب فرا رسید به مسافرخانه بازگشتم و دقّ الباب کردم، پس از لحظه ای همان زن درب را گشود و من سریع دست خود را بر سینه اش نهادم؛ ولی او با سرعت از من دور شد. فردای آن شب، چون بر مولایم امام کاظم علیه السلام وارد شدم، حضرت فرمود: ای مرازم! کسی که در خلوت خلافتی مرتکب شود و تقوای الهی نداشته باشد، شیعه و دوست ما نیست. (۵۶) ۲ در روایات آمده است بر این که شخصی به نام امیئه بن علی قیسی به همراه دوستش حمّاد بن عیسی بر حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیه السلام وارد شد تا برای مسافرت، از حضرتش خداحافظی نمایند. امیئه گوید: همین که به محضر مبارک آن حضرت رسیدیم، بدون آن که سخنی گفته باشیم، امام علیه السلام فرمود: مسافرت خود را به تأخیر بیندازید و فردا حرکت کنید. وقتی از منزل آن حضرت بیرون آمدیم، حمّاد گفت: من حتماً همین امروز می‌روم؛ ولی من گفتم: چون حضرت فرموده است که نروید، من مخالفت دستور امام خود را نمی‌کنم. سپس حمّاد حرکت کرد و

رفت و چون از شهر مدینه خارج گردید، باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی به راه افتاد و حماد در سیلاب غرق شد و مُرد؛ و در همان محلّ به نام سیّاله دفن گردید. (۵۷) ۳ روزی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، یکی از خادمان خود را به بازار فرستاد تا برایش تخم مرغ خریداری نماید. غلام بعد از خرید، با یکی دو عدد از آن تخم مرغ‌ها با بعضی از افراد قماربازی کرد؛ و سپس آن‌ها را برای حضرت آورد. بعد از آن که تخم مرغ‌ها پخته شد و امام علیه السلام مقداری از آن‌ها را تناول نمود، یکی از غلامان گفت: با بعضی از آن‌ها قماربازی و برد و باخت شده است. حضرت با شنیدن این سخن، فوراً طشتی را درخواست نمود و آنچه خورده بود، در آن استفراغ کرد. (۵۸) ۴ روزی هارون الرشید طبقی از سرگین الاغ تهیه کرد و سرپوشی بر آن نهاد؛ و آن را توسط یکی از افراد مورد اطمینان خود برای حضرت ابوالحسن، امام موسی کاظم علیهما السلام فرستاد با این گمان که حضرت را مورد تحقیر و توهین قرار دهد. هنگامی که آن شخص طبق را نزد حضرت آورد و سرپوش را برداشت، دید خرماهای تازه و گوارائی در آن قرار دارد. پس، حضرت تعدادی از آن رطب‌ها را تناول نمود و سپس چند دانه به کسی که طبق را آورده بود، داد و او نیز آن‌ها را خورد، بعد از آن باقی مانده آن‌ها را برای هارون فرستاد. وقتی مأمور، طبق را نزد هارون آورد و جریان را تعریف کرد، هارون یکی از آن خرماها را برداشت و چون در دهان خود نهاد، تبدیل به سرگین الاغ گشت. (۵۹) ۵ یونس بن عبدالرحمان - که یکی از یاران صدیق و از وکلای امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام بود - روزی به مجلس پُر فیض حضرت ابوالحسن، امام موسی بن جعفر علیهما السلام وارد شد. امام علیه السلام پس از مذاکراتی، ضمن موعظه هائی گوناگون به او فرمود: ای یونس! با مردم مدارا کن؛ و هر کسی را به اندازه معرفت و شعورش با وی صحبت کن. یونس اظهار داشت: ای مولایم! مردم مرا به عنوان بی دین و زندق خطاب می‌کنند. امام علیه السلام فرمود: گفتار مردم نباید در روحیه و افکار تو تأثیر بگذارد، چنانچه در دستانت جواهرات باشد و مردم بگویند که سنگ ریزه است؛ و یا آن که در دست هایت سنگ ریزه باشد و بگویند که جواهرات در دست دارد، این گفتار هیچ گونه سود و یا زیانی برای تو نخواهد داشت. (۶۰)

مدح و مناجات امام هفتم

هفتم امام شیعیان، موسی بن جعفر زندانی آل نبی، سبط پیمبر در کنج زندان، با حی سبحان نالید و هر دم، گفتا به افغان! نأ فتحنا لك فتحاً مبیناً گفتا خدایا کُنْج این زندان فکارم از زهر هارون رفته از کف اختیارم در کنج زندان، با حی سبحان نالید و هر دم، گفتا به افغان! نأ فتحنا لك فتحاً مبیناً جرمم بود حَقِّگوئی و ترویج دینم هستم رضا در راه حقّ گر این چنینم در کنج زندان، با حی سبحان نالید و هر دم، گفتا به افغان! نأ فتحنا لك فتحاً مبیناً پایم اگر در بند و زنجیر خسان است در راه حقّ این شیوه آزادگان است در کنج زندان، با حی سبحان نالید و هر دم، گفتا به افغان! نأ فتحنا لك فتحاً مبیناً یاربّ نجاتم ده، از این زندان هارون از ظلم و جور آن لعین، گشته دلم خون در کنج زندان، با حی سبحان نالید و هر دم، گفتا به افغان! نأ فتحنا لك فتحاً مبیناً (۶۱)

پی نوشت ها

۱- فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت، جلد دوم این مجموعه نفیسه موجود می‌باشد. ۲- مطابق با بیستم آبان ۱۲۴ شمسی. ۳- نام مبارک حضرت با عنوان امام ((موسی کاظم)) علیه السلام طبق حروف ابجد کبیر ۱۰۷۷ می‌باشد. ۴- مطابق با ۱۳ شهریور ۱۷۸ شمسی. ۵- تاریخ ولادت و دیگر حالات حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی ج ۱، تهذیب الاحکام ج ۶، تاریخ اهل البیت علیه السلام، مجموعه نفیسه، مستدرک الوسائل، تذکره الخواص، اعیان الشیعه ج ۲، ینابیع المودّه، الفصول المهمّه، کشف الغم ج ۲، عیون المعجزات، اعلام الوری، بحارالانوار: ج، دلائل الامامه، جمال الاسبوع، دعوات راوندی و ... ۶- اشعار از شاعر محترم: آقای محمّد آزادگان. ۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۱، عیون

المعجزات: ص ۹۸، دلائل الامامه طبری: ص ۳۰۳ ح ۲۵۸. ۸- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۱۱، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۱۵۸، ح ۱۲. ۹- الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۲، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۵۸، ح ۶۸. ۱۰- اختصاص شیخ مفید: ص ۱۴۲. ۱۱- هداية الكبرى حزيني: ص ۲۷۰، مدينة المعاجز: ج ۶، ص ۲۷۶، ح ۲۰۰۴. ۱۲- اثبات الهداة: ج ۳، ص ۱۹۶، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۶۷، ح ۶۹. ۱۳- الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۶۱۷، ح ۱۶. ۱۴- بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۳۹، ح ۱۶، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب. ۱۵- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۴، بحار الانوار: ج ۴۱، ص ۵۶، ح ۶۵. ۱۶- بصائر الدرجات: ج ۶، ب ۴، ص ۷۴، إثبات الهداة: ج ۴، ص ۱۷۱، ح ۱، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۵۵، ح ۶۲. ۱۷- بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۴۷، ح ۳۳، قرب الاسناد: ص ۱۴۶، اصول کافی: ج ۱، ص ۲۵۵، ح ۷، عيون المعجزات: ص ۱۰۲، به نقل از علی فرزند ابوحزمه ثمالی با تفصیلی بیشتر. ۱۸- امالی شیخ صدوق: ص ۱۴۸، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۴۱، ح ۱، عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱، ص ۹۵، ح ۱. ۱۹- بحار الانوار: ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۷. ۲۰- رجال کشی: ص ۲۷۳، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۳۴، ح ۵. ۲۱- تفسیر عیاشی: ج ۲، ص ۲۰۵، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۳۹، ح ۱۵، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۰۱، ح ۹۴. ۲۲- إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۰۳، ح ۹۷، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۲۹، ح ۲. ۲۳- هداية الكبرى حزيني: ص ۲۶۸. ۲۴- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۷۸، ح ۴، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۸۵، ح ۱۰۶، مدينة المعاجز: ج ۶، ص ۲۹۷، ح ۲۰۲۳. در ضمن داستان بسیار طولانی بود که به طور فشرده ترجمه گردید. ۲۵- کشف الغمّة: ج ۳، ص ۱۰، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۲۹، ح ۱. ۲۶- کشف الغمّة: ج ۳، ص ۴۹، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۳۲، س ۹. ۲۷- اصول کافی: ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۸، الثّاقب فی المناقب: ص ۴۵۵، ح ۳۸۳، خرائج: ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۲، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۸. ۲۸- امالی سید مرتضی: ج ۱، ص ۲۷۴، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۲۸، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۱۶، دلائل الامامة: ص ۱۵۶، أعلام الدّین: ص ۳۰۵. ۲۹- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱، ص ۷۸۷۶، ح ۵، جهت اختصار دعا آورده نشد. ۳۰- مستدرک الوسائل: ج ۱۳، ص ۱۳۶، ح ۱۵. و مشابه همین داستان را مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) در کتاب شریف بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۱۳۶، ح ۱۰، در رابطه با علی بن یقطين آورده است. ۳۱- الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۷۱۷، ح ۱۷. ۳۲- روضه کافی: ج ۸، ص ۱۶۸، ح ۲۳۲. ۳۳- حدیث بسیار طولانی است، که در ترجمه به قطعاتی از آن اکتفاء شد. ۳۴- عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱، ص ۸۱، اختصاص شیخ مفید: ص ۵۴، س ۱۹، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۱۲۱، ح ۱، و ص ۱۲۵، ح ۲، مدينة المعاجز: ج ۶، ص ۴۲۷، ح ۲۰۸۰، أعيان الشّيعه: ج ۲، ص ۸، ينابيع المودّة: ج ۳، ص ۱۱۷. ۳۵- أعيان الشّيعه: ج ۲، ص ۶، إلام الوری: ج ۲، ص ۲۹، تحف العقول: ص ۴۱۱، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۱۴. ۳۶- وسائل الشّيعه: ج ۲۴، ص ۴۱۹، ح ۲، فروع کافی: ج ۶، ص ۳۶۲، ح ۱. ۳۷- إرشاد: ۲۹۷، س ۱، أعيان الشّيعه: ج ۲، ص ۷، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۱۹، دلائل الامامة: ص ۳۱۱، س ۱، کشف الغمّة: ج ۲، ص ۲۸۸، مدينة المعاجز: ج ۶، ص ۱۹۲، ح ۱۹۳۶. ۳۸- غيبة شیخ طوسی: ص ۲۱، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۱۷، با مختصر تفاوت و به جای نام علی بن اسماعیل، محمّد بن اسماعیل آورده است. ۳۹- الثّاقب فی المناقب: ص ۴۵۸، ح ۳۸۶، عيون المعجزات: ص ۱۰۳، س ۲۰، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۸۵، ح ۱۰۵. ۴۰- سوره حجرات: آیه ۱۲. ۴۱- سوره طه: آیه ۸۲. ۴۲- دلائل الامامة: ص ۳۱۷، ح ۲۶۳، مدينة المعاجز: ج ۶، ص ۱۹۴، ح ۱۹۳۶، کشف الغمّة: ج ۲، ص ۲۱۳، فصول المهمّة ابن صباغ مالکی: ص ۲۳۳. ۴۳- عيون المعجزات: ص ۱۰۱، س ۱، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۶۱، ح ۷۶- ۷۹، از چند منبع دیگر. ۴۴- الخرائج والجرائح: ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۱، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۵۸، ح ۶۷. ۴۵- عوالي اللئالی: ج ۳، ص ۲۰۰، ح ۲۲. ۴۶- اختصاص شیخ مفید: ص ۱۹۷، خرائج و جرائح: ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۶، اصول کافی: ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۱، عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۱، ص ۱۷، ح ۴، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۳۳ و ص ۶۹؟ ح ۹۲. ۴۷- کفاية الاثر: ص ۲۶۸. ۴۸- إثبات الهداة: ج ۴، ص ۲۴۱، ح ۵۴. ۴۹- عيون المعجزات: ص ۱۰۵، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۲۲۳، س ۱، ضمن حدیث ۲۵، به نقل از عيون أخبار الرضا عليه السلام. ۵۰- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۷۶، ح ۳، إلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۲۳، إثبات الهداة: ج ۴،

ص ۲۲۳، بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۷۱، ح ۹۶ و ص ۷۲، ح ۹۹، با مختصر تفاوت. ۵۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۶، هدایة الكبرى: ص ۲۶۵، عیون المعجزات: ص ۱۰۷، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۳۰۳ با تفاوت در بعضی عبارتها. ۵۲- مدینة المعاجز: ج ۷، ص ۳۳، ح ۳۰، إثبات الهداة: ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۱۰. ۵۳- تلخیص از دلائل الامامة: ص ۲۱۳، ح ۲۱۶، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۶. ۵۴- تاج الموالید: ۱۲۳، کشف الغمّة: ج ۲، ص ۲۳۴، دلائل الامامة: ص ۳۰۶، ص ۶. ۵۵- اشعار از شاعر محترم: آقای خوشدل تهرانی. ۵۶- بصائر الدرّجات: ج ۵، ب ۱۱، ص ۶۷، بحار: ج ۴۸، ص ۴۵، ح ۴۵. ۲۶. ۵۷- بحار الانوار: ج ۴۸، ص ۴۸، ح ۳۸ به نقل از خراج مرحوم راوندی. ۵۸- کافی: ج ۵، ص ۱۲۳، ح ۳. ۵۹- إثبات الهداة: ج ۳، ص ۲۰۵، ح ۱۰۴. ۶۰- بحار الانوار: ج ۲، ص ۶۶، ح ۶.

معجزات

۱ اخبار آن حضرت است از ضمیر هشام بن سالم

شیخ کشی روایت کرده از هشام بن سالم که من و ابوجعفر مؤمن الطاق در مدینه بودیم بعد از وفات حضرت صادق علیه السلام و مردم جمع شده بودند بر آنکه عبدالله پسر آن حضرت امام است بعد از پدرش، من و ابوجعفر نیز بر او وارد شدیم دیدیم مردم بر دور او جمع شده‌اند به سبب آنکه روایت کرده‌اند که امر امامت در فرزند بزرگ است مادامی که صاحب عاقت [آفت] نباشد. ما داخل شدیم و از او مسأله پرسیدیم همچنان که از پدرش می‌پرسیدیم. پس پرسیدیم از او که زکات در چه مقدار واجب است؟ گفت: در دویست درهم پنج درهم، گفتیم: در صد درهم چه کند؟ گفت: دو درهم ونیم زکات بدهد، گفتیم: واللّه مرجه چنین چیزی نمی‌گویند که تو می‌گویی، عبدالله دستها به آسمان بلند کرد و گفت: واللّه که من نمی‌دانم مرجه چه می‌گویند، ما از نزد او بیرون شدیم به حالت ضلالت. من و ابوجعفر در بعض کوجه های مدینه نشستیم گریان و حیران، نمی‌دانستیم کجا برویم و که را قصد کنیم، می‌گفتیم به سوی مرجه رویم یا به سوی قدریه یا زیدیه یا معتزله یا خوارج؟ در این حال بودیم که من دیدم پیرمردی را که نیم شناختم او را که به سوی من اشاره کرد با دست خود که بیا، من ترسیدم که او جاسوس منصور باشد، چون در مدینه جاسوسان قرار داده بود که ملاحظه داشته باشند شیعه امام جعفر صادق علیه السلام بر هر کس اتفاق کرد او را گردن بزنند، من ترسیدم که او از ایشان باشد به ابوجعفر گفتم که تو دور شو همانا من خائفم بر خودم و بر تو، لکن این مرد مرا خواسته نه تو را پس دور شو که بی جهت خود را به کشتن در نیاوری، ابوجعفر قدری دور شد، من همراه آن شیخ رفتم و گمان داشتم که از دست او خلاص نخواهم شد پس مرا برد تا در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و گذاشت و رفت. پس دیدم خادمی بر در سرای است به من گفت: داخل شو خدا تو را رحمت کند، داخل شدم دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است، پس فرمود ابتدا به من نه به سوی مرجه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه بسوی خوارج، به سوی من، به سوی من، به سوی من، به سوی من، فدایت شوم پدرت از دنیا در گذشت؟ فرمود: آری، گفتیم: به موت در گذشت؟ فرمود: آری، گفتیم: فدایت شوم کی از برای ما است بعد از او؟ فرمود: اگر خدا بخواهد هدایت تو را، هدایت خواهد کرد تو را، گفتیم: فدایت شوم عبدالله گمان می‌کند که او است بعد از پدرت، فرمود: یُریدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبِدَ اللَّهُ؟ عبدالله می‌خواهد که خدا عبادت کرده نشود، دوباره پرسیدم که کی بعد از پدر شما است؟ حضرت همان جواب سابق فرمود، گفتیم: تویی امام؟ فرمود: نمی‌گویم این را، با خود گفتم سؤال را خوب نکردم، گفتیم: فدایت شوم بر شما امامی هست؟ فرمود نه، پس چندان هیبت و عظمت از آن حضرت بر من داخل شد که جز خدا نمی‌داند زیاده از آنچه از پدرش بر من وارد می‌شد در وقتی که خدمتش می‌رسیدیم گفتیم: فدایت شوم سؤال کنم از شما آنچه از پدرت سؤال می‌کردم؟ فرمود: سؤال کن و جواب بشنو و فاش مکن که اگر فاش کنی بیم کشته شدن است. گفت: پس سؤال کردم از آن حضرت، یافتیم که

او دریایی است، گفتم: فدایت شوم شیعه تو و شیعه پدرت در ضلالت و حیرت‌اند آیا مطلب تو را القا کنم به سوی ایشان و بخوانم ایشان را به امامت تو؟ فرمود: هر کدام را که آثار رشد و صلاح از او مشاهده کنی اطلاع ده و اگر از ایشان عهد که کتمان نمایند و اگر فاش کنند پس آن ذبح است و اشاره کرد به دست مبارکش بر حلقش. پس هشام بیرون آمد و به مؤمن طاق و مفضل بن عمر و ابوبصیر و سایر شیعیان اطلاع داد، شیعیان خدمت آن حضرت می‌رسیدند و یقین می‌کردند به امامت آن حضرت و مردم ترک کردند رفتن نزد عبدالله را و نمی‌رفتند نزد او مگر کمی، عبدالله از سبب آن تحقیق کرد گفتند: هشام بن سالم ایشان را از دور تو متفرق کرد، هشام گفت جماعتی را گماشته بود که هر گاه مرا پیدا کنند بزنند. (۳۸)

۲ خبر شیطیه نیشابوریه

و جمله ای از دلایل و معجزات آن حضرت است در آن ابن شهر آشوب روایت کرده از ابوعلی بن راشد و غیر او در خبر طولانی که گفت جمع شدند شیعیان نیشابور و اختیار کردند از بین همه، محمد علی بن نیشابوری را پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. و شیطیه که زن مؤمنه بود یک درهم صحیح و پاره ای از خام که به دست خود آن رشته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ)؛ یعنی اینکه من می‌فرستم اگر چه کم است، لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد نباید حیا کرد (قَالَ فَتَنَيْتُ دِرْهَمَهَا)، پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سؤالاتی بود و مشتمل بود بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سؤال نوشته بودند و مابقی روی هم گذاشته بودند که جواب آن سؤال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند سه بند بر آن چسبانیده بودند و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند این جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را پس هر گاه دیدی مهرها صحیح است پنبه مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن ببین هر گاه جواب مسائل را داده بدون شکستن مهرها پس او امامی است که مستحق مالها است پس بده به او آن مالها را و الاموال ما را برگردان به ما. آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله افطح و امتحان کرد او را یافت که او امام نیست. بیرون آمد و می‌گفت: (رَبِّ أَهْدِنِي إِلَى سَيِّئِ الصِّرَاطِ)؛ پروردگارا مرا هدایت کن به راه راست، گفت: در این بین که ایستاده بودم ناگاه پسری را دیدم که می‌گوید اجابت کن آن کس را که می‌خواهی پس برد مرا به خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس چون آن حضرت مرا دید فرمود به من برای چه نومید می‌شوی ای ابو جعفر و برای چه آهنگ می‌کنی به سوی یهود و نصاری، به سوی من آی منم حجه الله و ولی خدا، آیا شناسانید تو را ابو حمزه بر در مسجد جدم، آنگاه فرمود که من جواب دادم از مسایلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه تو است در روز گذشته پس بیاور آنرا و بیاور درهم شیطیه را که وزنش یک درهم و دودانق است و در کیسه ای است که چهارصد درهم و از واری در آن است و بیاور آن پاره خام او را در پشتواره جامه دو برادری است که از اهل بلخ اند. راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عقلم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود و گذاشتم پیش آن حضرت پس برداشت درهم شیطیه را با پارچه اش و رو کرد به من و فرمود: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ)؛ ای ابو جعفر! برسان به شیطیه سلام مرا و بده به او این همیان پول را و آن چهل درهم بود پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه ای از کفهای خودم که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته و بگو به شیطیه که تو زنده می‌باشی نوزده روز از روز وصول ابو جعفر و وصول شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت می‌کنی و بیست و چهار درهم آن را قرار می‌دهی صدقه خودت و آنچه لازم می‌شود از جانب تو و من نماز خواهم خواند بر تو، آنگاه فرمود به آن مرد ای ابو جعفر! هر گاه مرا دیدی کتمان کن؛ زیرا که آن بهتر نگاه می‌دارد تو را، پس فرمود: این مالها را به صاحبانش برگردان و باز کن از این مهرها که بر جزوه زده شده است و ببین که آیا جواب مسایل را داده ام یا نه پیش از آنکه آن را بیاوری، گفت: نگاه کردم به مهرها دیدم صحیح

ودست نخورده است پس گشودم یکی از وسطهای آن را دیدم نوشته است چه می‌فرماید عالم در این مسأله که مردی گفت من نذر کردم از برای خدا که آزاد کنم هر مملوکی که در ملک من بوده از قدیم و در ملک او است جماعتی از بنده‌ها یعنی کدام یک از آنها باید آزاد شوند؟ حضرت به خط شریف خود نوشته بود: جواب: باید آزاد شود هر مملوکی که پیش از شش ماه در ملک او بوده، و دلیل وصحت آن قول خدای تعالی است: (وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ). (۳۹) مراد آنکه حق تعالی در این آیه شریفه تشبیه فرموده ماه را بعد از سیر در منازل خود به چوب خوشه خرما کیسه و تعبیر از او به قدیم فرموده، و چون چوب خوشه خرما در مدت شش ماه صورت هلالیت پیدا می‌کند پس قدیم آن است که شش ماه بر او بگذرد و (تازه ع) (که خلافت قدیم) است مملوکی است که شش ماه در ملک او نبوده. راوی گوید: پس باز کردم مهری دیگر دیدم نوشته بود چه می‌فرماید (عالم) در این مسأله که مردی گفت به خدا قسم صدقه خواهد داد مال کثیری، چه مقدار باید صدقه دهد؟ حضرت در زیر سؤال به خط شریف خود نوشته بود: جواب: هر گاه آن کس که سوگند خورده مالش گوسفند است، هشتاد و چهار گوسفند صدقه دهد و اگر شتر است هشتاد و چهار شتر تصدق دهد و اگر درهم است هشتاد و چهار درهم، و دلیل بر این قول خدای تعالی است (وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) (۴۰)؛ یعنی به تحقیق که یاری کرد شما را خداوند در موطنهای بسیار. شمردیم موطنهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از نزول این آیه، یافتیم هشتاد و چهار موطن بوده که حق تعالی آن موطنها را به (کثیر) وصف فرموده. راوی گوید: پس شکستم مهر سوم را دیدم نوشته بود چه می‌فرماید (عالم) در این مسأله که مردی نبش کرد قبر مرده ای را پس سر مرده را برید و کفنش را دزدید؟ مرقوم فرموده بود به خط خود: جواب: دست آن مرد را می‌برند به جهت دزدیدنش کفن را از جای حرز و استوار، و لازم می‌شود او را صد اشرفی برای بریدن سر میت؛ زیرا که ما قرار داده ایم مرده را به منزله بچه در شکم مادر پیش از آنکه روح او را، دمیده شود و قرار دادیم در نطفه بیست دینار، تا آخر مسأله. پس آن شخص برگشت به خراسان، چون به خراسان رسید دید اشخاصی را که حضرت اموالشان را قبول نفرمود و رد کرد فطحی مذهب شده‌اند و شیطیه بر مذهب حق باقی است، پس سلام حضرت را به او رسانید و همیان و شقه کفن که حضرت برای او فرستاده بود به او رسانید، پس نوزده روز زنده بود همچنان که حضرت فرموده بود، و چون وفات یافت حضرت برای تجهیز او آمد در حالی که سوار بر شتر بود، و چون از امر او فارغ شد سوار بر شتر خود شده و برگشت به طرف بیابان و فرمود آگاهی ده یاران خود را و برسان به ایشان سلام مرا و بگو به ایشان که من و کسی که جاری مجرای من است از امامان لابد و ناچاریم از آنکه باید حاضر شویم به جنازه های شما در هر شهری که باشید پس از خدا پرهیزید در امر خودتان. (۴۱) مؤلف گوید: که در جواب سؤال از بریدن سر میت جواب حضرت را بالتمام در روایت نقل نکرده‌اند، روایتی در باب از حضرت صادق علیه السلام وارد شده که در ذکر آن جواب حضرت کاظم علیه السلام معلوم می‌شود، و آن روایت این است که ابن شهر آشوب نقل کرده که ربیع حاجب رفت نزد منصور در حالی که در طواف خانه بود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شب گذشته فلان که مولای تست مرده و سر او را بعد از مردنش بریده‌اند، منصور برافروخته شد و غضب کرد و گفت به ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و جمعی دیگر از قاضیه و فقها که چه می‌گویند در این مسأله، تمامی گفتند که نزد ما در این مسأله چیزی نیست و منصور می‌گفت بکشم آن شخص را که این کار کرده یا نکشم، در این حال گفتند به منصور که جعفر بن محمد علیه السلام داخل در سعی شد منصور به ربیع گفت برو این مسأله را از او پرس، ربیع چون پرسید از آن حضرت جواب فرمود که بگو باید آن شخص صد دینار بدهد چون گفت به منصور فقها گفتند که پرس از او که چرا باید صد اشرفی بدهد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: دیه در نطفه بیست دینار است و در علقه شدن بیست دینار و در مضغه شدن بیست دینار و در رویدن استخوان بیست دینار و در بیرون آوردن لحم بیست دینار، یعنی برای هر مرتبه بیست دینار زیاد می‌شود تا مرتبه ای که خلقتش تمام می‌شود و هنوز روح ندیده صد دینار می‌شود، و بعد از این اطوار حق تعالی او را روح می‌دهد و خلق آخر می‌شود و مرده به منزله بچه در شکم است که این مراتب را سیر کره و هنوز روح در آن ندیده، ربیع برگشت و جواب حضرت را نقل کرد همگی از این جواب به

شگفت در آمدند آنگاه گفت برگرد و پیرس از آن حضرت که دیه این میت به که می‌رسد مال ورثه است یا نه؟ حضرت در جواب فرمودند: هیچ چیز از آن مال ورثه نیست؛ زیرا که این دیه در مقابل آن چیزی است که به بدن او رسیده بعد از مردنش باید به آن مال حج داد برای میت یا صدقه داد از جانب او یا صرفش کرد در راه خیر. (۴۲)

۳ حدیث ابو خالد زبالی

و آنچه مشاهده کرد از دلایل آن حضرت شیخ کلینی روایت کرده از ابو خالد زبالی که گفت: وقتی که می‌بردند حضرت امام موسی علیه السلام را به نزد مهدی عباسی و این اول مرتبه بود که حضرت را از مدینه به عراق آوردند منزل فرمود آن حضرت به زباله، پس من با اوسخن می‌گفتم که غمناک دید فرمود: ابو خالد چه شده مرا که می‌بینم تو را غمناک؟ گفتم: چگونه غمناک نباشم و حال آنکه تو را می‌برند به نزد این ظالم بی باک و نمی‌دانم که با جناب تو چه خواهد کرد، فرمود: بر من باکی نخواهد بود، هرگاه فلان روز از فلان ماه شود استقبال کن مرا در اول میل، ابو خالد گفت: من همی نداشتم جز شمردن ماهها و روزها تا روز موعود رسید پس رفتم نزد میل و ماندم نزد آن تا نزدیک شد که آفتاب غروب کند و شیطان در سینه من وسوسه کرد و ترسیدم که به شک افتم در آنچه آن حضرت فرموده بود که ناگاه نظرم افتاد به سیاهی قافله که از جانب عراق می‌آمد پس استقبال کردم ایشان را دیدم امام علیه السلام را که در جلو قطار شتران سوار بر استر می‌آمد فرمود: (اینها یا ابا خالد!) دیگر بگوی ای ابو خالد! گفتم: لیبک یابن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! فرمود: شک مکن البته دوست داشت شیطان که تو را به شک افکند، گفتم: حمد خدایی را که نجات داد تو را از آن ظالمان، فرمود: به درستی که من را به سوی ایشان برگشتنی است که خلاص نخواهم شد از ایشان. (۴۳)

۴ در اخبار آن حضرت است به غیب

و نیز کلینی روایت کرده از سیف بن عمیره از اسحاق بن عمار که گفت: شنیدم از (عبد صالح) یعنی حضرت امام موسی علیه السلام که به مردی خبر مردن او را داد، من از روی استبعاد در دل خود گفتم که همانا او می‌داند که چه زمان می‌میرد مردی از شیعیانش! چون در دل من گذشت آن حضرت روبه من کرد شبیه آدم غضبناک و فرمود: ای اسحاق! رشید هجری می‌دانست علم مرگها و بلاهایی که بر مردم وارد می‌شود و امام سزاوارتر است به دانستن آن، بعد از آن فرمود: ای اسحاق! بکن آنچه می‌خواهی بکنی؛ زیرا که عمرت تمام شده و تو تا دو سال دیگر خواهی مرد و برادران تو و اهل بیت تو مکث نخواهند کرد بعد از تو مگر اندکی تا آنکه مختلف می‌شود کلمه ایشان و خیانت می‌کند بعضی از ایشان با بعضی تا آنکه شماتت می‌کند به ایشان دشمنشان (فَكَانَ هَذَا فِي نَفْسِكَ). اسحاق گفت: گفتم من استغفار می‌کنم از آنچه به هم رسیده در سینه من. راوی گوید: پس درنگ نکرد اسحاق بعد از این مجلس مگر اندکی و وفات کرد، پس نگذشت بر اولاد عمار مگر زمان کمی که مفلس شدند و زندگی ایشان به اموال مردم شد یعنی به عنوان قرض و مضاربه و مثال آن زندگی می‌کردند بعد از آنکه خودشان مال بسیار داشتند. (۴۴)

۵ طی الارض

از مدینه به بطن الزمه شیخ کشی روایت کرده از اسماعیل بن سلام و فلان بن حمید که گفتند: فرستاد علی بن یقظین به سوی ما که دو شتر رونده بخرید و از راه متعارف دور شوید و از بیراهه بروید به مدینه و داد به ما اموال و کاغذهایی و گفت اینها را برسانید به ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام و باید احدی به امر شما اطلاع نیابد، پس ما آمدیم به کوفه و دو شتر قوی خریدیم و زاد و توشه سفر برداشتیم و از کوفه بیرون شدیم و از بیراهه می‌رفتیم تا رسیدیم به بطن الزمه، و آن وادی است به عالیه نجد، گویند آن

منزلی است در راه مدینه که اهل بصره و کوفه در آنجا با هم مجتمع می‌شوند از راحله‌ها فرود آمدیم آنها را بستیم و علف نزد آنها ریختیم و نشستیم غذا بخوریم که ناگاه در این بین سواری رو کرد به آمدن و با او بود چاکری، همین که نزدیک ما رسید دیدیم حضرت امام موسی علیه السلام است پس برخاستیم برای آن حضرت و سلام کردیم و کاغذها و مالها که با ما بود به آن حضرت دادیم. پس بیرون آورد از آستین خود کاغذهایی و به ما داد و فرمود: این جوابهای کاغذهای شما است، ما گفتیم که زاد و توشه ما به آخر رسیده پس اگر رخصت فرماید داخل مدینه شویم و زیارت کنیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را و توشه بگیریم، فرمود: بیاورید آنچه با شما است از توشه، ما بیرون آوردیم توشه خود را به سوی آن حضرت، آن جناب آن را به دست خود گردانید و فرمود: این می‌رساند شما را به کوفه! و اما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دیدید شما به درستی که من نماز صبح را با ایشان گذاشته ام و می‌خواهم نماز ظهر را هم با ایشان به جا می‌آورم برگردید در حفظ خدا. (۴۵) مؤلف گوید: فرمایش آن حضرت که (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدید) دو معنی دارد: یکی آنکه نزدیک به مدینه شدید و قرب به زیارت، در حکم زیارت است، دوم آنکه رؤیت من به منزله رؤیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است، چون مرا دیدید پس پیغمبر را دیده اید، و این معنی درست است هرگاه از آن محل که بودند تا مدینه مسافت بعدی باشد. علامه مجلسی فرموده معنی اول اظهر است (۴۶) و احقر گمان می‌کنم که معنی دوم اظهر باشد و مؤید این معنی روایتی است که ابن شهر آشوب نقل کرده که وقتی ابوحنیفه آمد بر در منزل حضرت صادق علیه السلام که از حضرت استماع حدیث کند، حضرت بیرون آمد در حالی که تکیه بر عصا کرده بود، ابوحنیفه گفت: یا بن رسول الله! شما نرسیده اید از سن به حدی که محتاج به عصا باشید، فرمود: چنین است که گفتمی لکن این عصا، عصای پیغمبر است من خواستم تبرک بجویم به آن، پس برجست ابوحنیفه به سوی عصا و اجازه خواست که ببوسد آن را، حضرت صادق علیه السلام آستین از ذراع خود بالا زد و فرمود به او: به خدا سوگند! دانسته ای که این بشره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و این از موی آن حضرت است و نبوسیده ای آنرا و می‌بوسی عصا را. (۴۷)

۶ در اطلاع آن حضرت است بر مغیبات

حمیری از موسی بن بکیر روایت کرده که حضرت امام موسی علیه السلام رقعہ ای به من داد که در آن حوائجی بود و فرمود به من که هرچه در این رقعہ است به آن رفتار کن من آن را گذاشتم در زیر مصلاهی خود و سستی و تهاون کردم درباره آن، پس گذشتم به آن حضرت دیدم که آن رقعہ در دست شریف آن جناب است، پس پرسید از من که رقعہ کجا است؟ گفتم: در خانه است، ای موسی! هرگاه امر کردم تو را به چیزی عمل کن به آن و اگر نه غضب خواهم کرد بر تو، پس دانستم که آن رقعہ را بعضی از بچه های جن به آن حضرت داده اند. (۴۸)

۷ در نجات علی بن یقطين از شر هارون

در (حدیقه الشیعه) در ذکر معجزات حضرت امام موسی علیه السلام است که از جمله معجزات دو چیز است که نسبت به علی بن یقطين که وزیر هارون الرشید و از شیعیان مخلص بود واقع شده: یکی آنکه: روزی رشید جامه قیمتی بسیار نفیس به علی مذکور عنایت کرده، بعد از چند روز علی آن جامه را با مال وافر به خدمت آن حضرت فرستاد، امام علیه السلام همه را قبول نموده جامه را پس فرستاد که این جامه را نیکو محافظت کن که به این محتاج خواهی شد، علی را در خاطر می‌گذشت که آیا سبب آن چه باشد و لیکن چون امر شده بود آن را حفظ نمود و بعد از مدتی یکی از غلامان را که بر احوال او مطلع بود به جهت گناهی چوبی چند زده، غلام خود را به رشید رسانیده گفت که علی بن یقطين هر سال خمس مال خود را با تحف و هدایا به جهت موسی کاظم می‌فرستد، و از جمله چیزهایی که امسال فرستاده آن جامه قیمتی است که خلیفه به او عنایت کرده بود. آتش غضب رشید شعله

کشیده گفت: اگر این حرف واقعی داشته باشد او را سیاست بلیغ می‌کنم، فی الفور علی را طلبیده گفت: آن جامه را که فلان روز به تو دادم چه کردی حاضر کن که غرضی به آن متعلق است. علی گفت: آن را خوشبوی کرده در صندوقی گذاشتم از بس آن را دوست می‌دارم نمی‌پوشم، رشید گفت: باید که همین لحظه او را حاضر کنی، علی غلامی را طلبیده گفت: برو و فلان صندوق را که در فلان خانه است بیاور، چون آورد در حضور رشید گشود و رشید آن را به همان طریق که علی نقل کرده بود با زینت و خوشبویی دید آتش غضبش فرونشست و گفت: آن را به مکان خود برگردان و به سلامت برو که بعد از این سخن هیچ کس را در حق تو نخواهم شنید، چون علی رفت غلام را طلبیده فرمود که او را هزار تازیانه بزیند و چون عدد تازیانه به پانصد رسید غلام دنیا را وداع کرده و بر علی بن یقطین ظاهر شد که غرض از رد آن جامه چه بوده، بعد از آن بار دیگر به خاطر جمع آن را با تحفه دیگر به خدمت امام فرستاد. (۴۹) دومش آنکه: علی بن یقطین به آن حضرت نوشت که روایات در باب وضو مختلف است می‌خواهم به خط مبارک خود مرا اعلام فرمایید که چگونه وضومی کرده باشم؟ امام علیه السلام به او نوشت که تو را امر می‌کنم به آنکه سه بار رو بشویی، و دستها را از سر انگشتان تا مرفق سه بار بشویی و تمام سر را مسح کن ظاهر دو گوش را مسح نمای و پاها را تا ساق بشوی به روشی که حنفیان می‌کنند. چون نوشته به علی رسید تعجب نموده با خود گفت این عمل مذهب او نیست و مرا یقین است که هیچ یک از این اعمال موافق حق نیست، اما چون امام علیه السلام مرا به این مأمور ساخته مخالفت نمی‌کنم تا سر این ظاهر شود و بعد از آن همیشه آن چنان وضو می‌ساخت تا آنکه مخالفان و دشمنان گفتند به هارون، علی بن یقطین رافضی است و به فتوای امام موسی کاظم علیه السلام عمل می‌کند و از فرموده او تخلف روا نمی‌دارد. و رشید در خلوت با یکی از خواص خود گفت که در خدمت علی تقصیری نیست اما دشمنانش بجدند که او رافضی است و من نمی‌دانم که امتحان او به چه چیز است که بکنم و خاطر امطمینان یابد، آن شخص گفت شیعه را با سنی مخالفتی که در باب وضو است در هیچ مسأله و فعلی آن قدر مخالفت نیست اگر وضوی او با آنها موافق نیست حرف آن جماعت راست است و الا فلا. رشید را معقول افتاده روزی او را طلبید و در یکی از خانه‌ها کاری فرمود و به شغلی گرفتار کرد که تمام روز و شب می‌بایست اوقات صرف کند حکم نمود که از آنجا بیرون نرود و به غیر از غلامی در خدمت او کسی را نگذاشت و علی را عادت بود که نماز را در خلوت می‌کرد، چون غلام آب وضو را حاضر ساخت فرمود که در خانه را بسته برود و خود برخاسته به همان روشی که مأمور بود وضو ساخت و به نماز مشغول شد و رشید خود از سوراخی که از بام خانه در آنجا بود نگاه می‌کرد، و بعد از آنکه دانست علی از نماز فارغ شده آمد و به او گفت: ای علی! هر که تو را از رافضیان می‌داند غلط می‌گوید و من بعد سخن هیچ کس درباره تو مقبول نیست و بعد از این حکایت به دو روز نوشته ای از امام علیه السلام رسید که طریق وضوی درست موافق مذهب معصومین علیهم السلام در آن مذکور بود و او را امر نمود که بعد از این وضو را می‌باید به این روش می‌ساخته باشی که آنچه از آن بر تو می‌ترسیدم گذشت، خاطر جمع دار و از این طریق تخلف مکن. (۵۰)

۸ در اخبار آن حضرت است به غیب

و نیز در (حدیقه) از (فصول المهمه) و (کشف الغمه) نقل کرده: در آن وقت که هارون امام موسی علیه السلام محبوس داشت، ابویوسف و محمد بن الحسن که هر دو مجتهد عصر بودند به مذهب اهل سنت و شاگرد ابوحنیفه با هم قرار دادند که به نزد امام علیه السلام روند و مسائل علمی از او پرسند و به اعتقاد خود با او بحث کنند و آن حضرت را الزام دهند. چون به خدمت آن حضرت رسیدند مقارن رسیدن ایشان مردی که بر آن حضرت موکل بود از قبل سندی بن شاهک آمده گفت نوبت من تمام شد و به خانه خود می‌روم و اگر شما را خدمتی و کاری هست بفرمایید که چوباز نوبت من شود آن کار را ساخته بیایم، امام فرمود: برو خدمتی و کاری ندارم و چون مرد روانه شد روبه ایشان کرده گفت: تعجب نمی‌کنید از این مرد که امشب خواهد مرد و آمده که فردا قضای

حاجت من نماید، پس هر دو برخاسته و بیرون رفتند و با هم گفتند که ما آمده بودیم ک از او مسایل فرض و سنت بشنویم او خود از غیب خبر می‌دهد و کسی فرستادند تا بر در آن خانه منتظر خبر نشست، و چون نصفی از شب گذشته فریاد وفغان از آن خانه برآمد و چون پرسید که چه واقع شده گفتند آن مرد به علت فجأة بمرد بی آنکه او را بیماری و مرضی باشد. فرستاده رفت و هر دورا خبر کرد و ایشان باز به خدمت امام علیه السلام آمده پرسیدند که ما می‌خواهیم بدانیم که شما این علم را از کجا به هم رسانیده بودید؟ فرمود: این علم از آن علمها است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مرتضی علی علیه السلام تعلیم داده بود و از آن علمها نیست که دیگری را راهی به آن باشد و هر دو متحیر و مبهوت شده هر چند خواستند که دیگر حرفی توانند زد نتوانستند و هر دو برخاسته شرمند و گشتند و صبر بر کتمان هم نداشتند و خود روایت نمودند و نقل کردند تا در روز قیامت بر ایشان حجت باشد. (۵۱)

۹ امر به شیر پرده بدریدن افسونگری

ابن شهر آشوب از علی بن یقطین روایت کرده که وقتی هارون الرشید طلب کرد مردی را که باطل کند به سبب او امر حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام را و خجالت دهد آن حضرت را در مجلس پس اجابت کرد او را به جهت این کار مردی افسونگر، پس چون (خوان طعام) حاضر شد آن مرد حيله کرد در نان پس چنان شد که هرچه قصد کرد خادم حضرت که نانی بردارد و نزد حضرت گذارد نان از نزد او پرید. هارون از این کار چندان خوشحال و خندان شد که خودداری نتوانست کند و به حرکت درآمد پس چندان نگذشت که حضرت امام موسی علیه السلام سر مبارک بلند کرده به سوی شیری که کشیده بودند آن را به بعضی از آن پرده‌ها، فرمود: ای اسدالله! بگير دشمن خدا را، پس برجست آن صورت به مثل بزرگترین شیران و پاره کرد آن افسونگر را، هارون و ندیماناش از دیدن این امر عظیم غش کرده و بر رو در افتادند و عقلهایشان پرید از هول آنچه مشاهده کردند و چون به هوش آمدند بعد از زمانی هارون به حضرت امام موسی علیه السلام عرض کرد که درخواست می‌کنم از توبه حق من بر تو که بخواهی از صورت که برگرداند این مرد را، فرمود: اگر عصای حضرت موسی علیه السلام برگردانید آنچه را که بلعید از ریسمانها و عصاهای ساحران این صورت نیز بر می‌گرداند این مرد را که بلعید. (۵۲) مؤلف گوید: که بعضی از فضلاء و شاید که آن سید اجل آقا سید حسین مفتی باشد روایت کرده این حدیث را از شیخ بهائی به این طریق که فرمود: حدیث کرد مرا در شب جمعه هفتم جمادی الاخر سنه هزار و سه در مقابل دو ضریح امامین معصومین حضرت موسی بن جعفر و ابوجعفر جواد علیهم السلام از پدرش شیخ حسین از مشایخ خود پس آنها را نام برده تا به شیخ صدوق از ابن الولید از صفار و سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی بن یقطین از برادرش حسین از پدرش علی بن یقطین و رجال این سند تمامی ثقات و شیوخ طایفه هستند پس حدیث را ذکر کرده مثل آنچه ذکر شد و مخالفتی با این حدیث ندارد جز آنکه در آن خادم ندارد بلکه دارد خود حضرت می‌خواست نان بردارد، و دیگر آنکه صورت شیر در بعضی از صحنهای منزل بود نه در پرده و بقیه مثل همنند، و بعد از این روایت گفته که شیخ بهائی ادام الله ایامه انشاد کرد برای من سه بیتی که در مدح حضرت امام موسی و امام محمد جواد علیهم السلام گفته بود و آن سه بیت این است، بهترین اشعاری است که در مدح آن دو بزرگوار گفته شده: أَلَا يَا قَاصِدَ الزُّوْرَاءِ عَرَجٌ (۵۳) عَلَيَّ الْعُرْبِيُّ مِنْ تِلْكَ الْمَعَانِي (۵۴) وَ نَعْلَيْكَ اخْلَعْنُ وَأَسْجُدُ خُضُوعًا إِذَا لَاحَتْ لَدَيْكَ الْقُبَّتَانِ فَتَحْتَهُمَا لَعْمُرُكَ نَارُ مُوسَى وَ نُورُ مُحَمَّدٍ مُتْفَارِنَانِ

۱۱ خبر شقیق بلخی

و آنچه مشاهده کرده از دلایل آن حضرت شیخ اربلی از شقیق بلخی روایت کرده که در سال صد و چهل و نهم به حج می‌رفتم چون به (قادسیه) رسیدم نگاه کردم دیدم مردمان بسیار برای حج حرکت کرده‌اند و تمامی با زینت و اموال بودند، پس نظرم افتاد به جوان

خوشرویی که ضعیف و گندم گون بود و جامه پشمینه بالای جامه های خویش پوشیده بود و شمله ای در بر کرده بود و نعلین در پای مبارکش بود و از مردم کناره کرده و تنها نشسته بود. من با خود گفتم که این جوا از طایفه صوفیه است و می خواهد بر مردم کل باشد و ثقات خود را بر مردم اندازد در این راه، به خدا سوگند که نزد او می روم و او را سرزنش می کنم، چون نزدیک اورفتم و آن جوان مرا دید فرمود: (يَا شَقِيقُ! اجْتَبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ). (۵۵) این بگفت و برفت، من با خود گفتم این امر عظیمی بود که این جوان آنچه در دل من گذشته بود بگفت و نام مرا برد، نیست این جوان مگر بنده صالح خدا بروم و از او سوال کنم که مرا حلال کند، پس به دنبال اورفتم و هرچه سرعت کردم او را نیافتم، این گذشت تا به منزل (واقصه) رسیدیم آنجا آن بزرگوار را دیدم که نماز می خواند و اعضایش مضطرب اس و اشک چشمش جاری است، من گفتم این همان صاحب من است که در جستجوی او بودم بروم و از او استحلال جویم، پس صبر کردم تا از نماز فارغ شد. به جانب اورفتم چون مرا دید فرمود: (يَا شَقِيقُ! وَ اِنِّي لَعَفَاؤٌ لِمَنْ تَابَ وَ اَمَّنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى). (۵۶) این بفرمود و برفت، من گفتم باید این جوان از ابدال باشد؛ زیرا که دو مرتبه مکنون من را بگفت. پس دیگر او را ندیدم تا به (زباله) رسیدیم دیدم آن جوان رکوه ای در دست دارد لب چاهی ایستاده می خواهد آب بکشد که ناگاه رکوه از دستش در چاه افتاد من نگاه کردم دیدم سر به جانب آسمان کرد و گفت: (اِنَّ رَبِّي اِذَا ظَمِئْتُ اِلَى الْمَاءِ وَ قُوَّتِي اِذَا اَرَدْتُ طَعَامًا) (یعنی تویی سیرایی من هر گاه تشنه شوم به سوی آب و تو قوت منی هر وقتی که اراده کنم طعام را.) پس گفت خدای من و سید من، من غیر از این رکوه ندارم از من مگیر او را. شقیق گفت: به خدا سوگند! دیدم که آب چاه جوشید و بالا آمد، آن جوان دست به جانب آب برد و رکوه را بگرفت و پر از آب کرد و وضو گرفت و چهار رکعت نماز گزارد پس به جانب تل ریگی رفت و از آن ریگها گرفت و در رکوه ریخت و حرکت داد و بیاشامید من چون چنین دیدم نزدیک او شدم و سلام کردم و جواب شنیدم. سپس گفتم به من مرحمت کن از آنچه خدا به تو نعمت فرموده، فرمود: ای شقیق! همیشه نعمت خداوند در ظاهر و باطن با ما بوده پس گمان خوب ببر بر پروردگارت، پس رکوه را به من داد چون آشامیدم دیدم سویق و شکر است و به خدا سوگند که هنوز لذیذتر و خوشبوتر از آن نیاشامیده بودم! پس سیر و سیراب شدم به حدی که چند روز میل به طعام و شراب نداشتم. پس دیگر آن بزرگوار را ندیدم تا وارد مکه شدم، نیمه شبی او را دیدم در پهلوی قبه السراب مشغول به نماز است و پیوسته مشغول به گریه و ناله بود و با خشوع تمام نماز می گزارد تا فجر طلوع کرد، پس در مصلاهی خود نشست و تسبیح کرد و برخاست نماز صبح ادا کرد پس از آن هفت شوط طواف بیت کرده و بیرون رفت، من دنبال او رفتم دیدم او را حاشیه و غلامان است بر خلاف آن وضعی که در بین راه بود یعنی او را جلالت و نبالت تمامی است و مردم اطراف او جمع شدند و بر او سلام میکردند، پس من به شخصی گفتم که این جوان کیست؟ گفتند: این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است! گفتم: این عجایب که من از او دیدم اگر از غیر او بود عجب بود لکن چون از این بزرگوار است عجبی ندارد. (۵۷) مؤلف گوید: که شقیق بلخی یکی از مشایخ طریقت است، با ابراهیم ادهم مصاحبت کرده و از او اخذ طریقت نموده و او استاد حاتم اصم است، در سنه ۱۹۴ در غزوه کولان از بلاد ترک به قتل رسید. در (کشکول بهائی) و غیره نقل شده که شقیق بلخی در اول امر، صاحب ثروت و مکنّت زیاد بوده و بسیار سفر می کرده برای تجارت پس در یکی از سالها، مسافرت به بلاد ترک نمود به شهری که اهل آن پرستش اصنام می کردند، شقیق به یکی از بزرگان آن بت پرستان، گفت: این عباداتی که شما برای بتها می کنید باطل است، اینها خدا نیستند و از برای این مخلوق خالقی است که مثل و مانند او چیزی نیست و او شنوا و دانا است، و او روزی دهنده هر چیز است. آن بت پرست در جواب او گفت که قول تو مخالف است با کار تو، شقیق گفت: چگونه است آن؟ گفت: تو می گویی که خالقی داری رازق و روزی دهنده مخلوق است و با این اعتقاد خود را به مشقت مسافرت در آورده ای در سفر کردن تا به اینجا برای طلب روزی، شقیق از این کلمه متنبه شده و برگشت به شهر خود و هر چه مالک بود تصدق داد و ملازمت علما و زهاد را اختیار کرد تا زنده بود. (۵۸) و بدان که این حکایت را که شقیق از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل

کرده جمله ای از علمای شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند و در ضمن اشعار نیز در آورده‌اند و آن ابیات این است: سَلَّ شَقِيقَ الْبُلْخِيِّ عَنْهُ بِمَا شَأَ هَيْدَمْنَهُ وَمَا الَّذِي كَانَ أَبْصَرَ قَالَ لَمَّا حَجَجْتُ عَائِنْتُ شَخْصًا نَاحِلَ الْجِسْمِ شَاحِبَ اللَّوْنِ أَشِيرَ سَائِرًا وَخَيْدَةً وَ لَيْسَ لَهُ زَا دُفْمَارُلْتُ دَائِمًا أَتَفَكَّرُ وَ تَوَهَّمْتُ أَنَّهُ يَشْبَهُ النَّاسَ وَ لَمْ أَذْرَأَنَّ الْخَيْجَ الْأَكْبَرَ ثُمَّ عَائِنْتُهُ وَ نَحْنُ نُزُولُ دُونَ فَيَدِدِ عَلَيَّ الْكُتَيْبَ الْأَحْمَرَ يَضَعُ الرَّمْلَ فِي الْإِنَا وَ يَشْرِبُهُ فَنَادَيْتُهُ وَ عَقَلِي مُحَيَّرٌ إِسْرَقَنِي شَرْبُهُ فَلَمَّا سَدَقَانِي مِنْهُ عَائِنْتُهُ سَوِيْقًا وَ سَيَّكَّرُ فَسَأَلْتُ الْحَجِيحَ مَنْ يَكُ هَذَا قِيلَ هَذَا الْإِمَامُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ (۵۹)!

۱۲ در اخبار آن حضرت است به غیب

شیخ کشی از شعیب عرقوفی روایت کرده که روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که ناگهان ابتداء از پیش خود مرا فرمود که ای شعیب! فردا ملاقات خواهد کرد تو را مردی از اهل مغرب و از حال من از تو سؤال خواهد کرد، تو در جواب او بگو که او است به خدا سوگند امامی که حضرت صادق علیه السلام از برای ما گفته، پس هر چه از تو سؤال کند از مسایل حلال و حرام تو از جانب من جواب او بده. گفتم: فدایت شوم! آن مرد مغربی چه نشانی دارد؟ فرمود: مردی به قامت طویل و جسم است و نام او یعقوب است و هرگاه او را ملاقات کنی باکی نیست که او را جواب گویی از هر چه می‌پرسد، چه او یگانه قوم خویش است و اگر خواست به نزد من بیاید او را با خود بیاور. شعیب گفت: به خدا سوگند که روز دیگر من در طواف بودم که مردی طویل و جسیم رو به من کرد و گفت می‌خواهم از تو سؤالی کنم از احوال صاحب، گفتم: از کدام صاحب؟ گفت: از فلان بن فلان! یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، گفتم: چه نام داری؟ گفت: یعقوب، گفتم: از کجا می‌باشی؟ گفت: از اهل مغرب، گفتم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: در خواب دیدم کسی مرا گفت که شعیب را ملاقات کن و آنچه خواهی از او پرس، چون بیدار شدم نام تو را پرسیدم تو را به من نشانی دادند، گفتم: بنشین در این مکان تا من از طواف فارغ شوم و به نزد تو بیایم. پس طواف خود نمودم و به نزد او رفتم و با او تکلم کردم، مردی عاقل یافتم او را، پس از من طلب کرد که او را به خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ببرم. پس دست او را گرفتم و به خانه آن حضرت بردم و طلب رخصت کردم چون رخصت یافتم داخل خانه شدیم، چون امام علیه السلام نگاهش به آن مرد افتاد فرمود: ای یعقوب! تو دیروز اینجا وارد شدی و مابین تو و برادرت در فلان موضع نزاعی واقع شد و کار به جایی رسید که همدیگر را دشنام دادید و این طریقه ما نیست و دین ما و دین پدران ما بر این نیست و ما امر نمی‌کنیم احدی را به این نحو کارها پس از خداوند یگانه بی شریک پرهیز، همانا به این زودی مرگ مابین تو و برادرت جدایی خواهد افکند و برادرت در همین سفر خواهد مرد پیش از آنکه به وطن خویش برسد و توهم از کرده خود پشیمان خواهید شد و این به سبب آن شد که شما قطع رحم کردید؛ خدا عمر شماها را قطع کرد. آن مرد پرسید: فدایت شوم! اجل من کی خواهد رسید؟ فرمود: همانا اجل تو نیز حاضر شده بود لکن چون در فلان منزل با عمه ات صله کردی و رحم خود را وصل کردی بیست سال بر عمرت افزوده شد، شعیب گفت: بعد از این مطلب یک سالی آن مرد را در طریق حج دیدم و احوال پرسیدم خبر داد که در آن سفر برادرش به وطن نرسیده که وفات یافت و در بین راه به خاک رفت. (۶۰) و قطب راوندی این حدیث را از علی بن ابی حمزه روایت کرده به نحو مذکور.

۱۳ خبر علی بن مسیب همدانی

و آنچه مشاهده کرده از دلائل آن حضرت محقق بهبهانی رحمه الله در تعلیقه بر (رجال کبیر) در احوال علی بن مسیب همدانی فرموده که در بعض کتب معتمده است که او را با حضرت موسی بن جعفر علیه السلام گرفتند و در بغداد او را در همان محبس موسی بن جعفر علیه السلام حبس کردند و چون طول کشید مدت حبس او و شوق سختی پیدا کرد به ملاقات عیال خویش، حضرت

فرمود: غسل کن. چون غسل کرد حضرت فرمود: چشم را بر هم گذار، پس فرمود: بگشا، چشمان خود را. چون گشود خود را نزد قبر امام حسین علیه السلام دید پس نماز گزارند نزد آن حضرت و زیارت نمودند. پس فرمود: دیدگان را بر هم نه بعد فرمود: بگشا! چون گشود خود را نزد قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دید در مدینه. فرمود: این قبر پیغمبر است پس برو به نزد عیال خود تجدید عهد کن و مراجعت کن به نزد من، رفت و برگشت. دوباره فرمود: چشم به هم گذار، پس فرمود: باز کن چون چشم گشود خود را با آن حضرت در بالای کوه قاف دید و در آنجا چهل نفر از اولیاء الله دید که تمام اقتدا کردند به امام موسی علیه السلام و بعد از آن فرمود: چشم به هم نه و بگشا، چون گشود خود را با آن حضرت در زندان دید! (۶۱) مؤلف گوید: که در اصحاب حضرت رضا علیه السلام در احوال زکریا بن آدم بیاید ذکر علی بن مسیب مذکور.

پی نوشت ها

۳۸- (رجال کشی) ۲/۵۶۵. ۳۹- سوره یس (۳۶)، آیه ۳۹. ۴۰- سوره توبه (۹)، آیه ۲۵. ۴۱- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۱۵. ۴۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۲۸۵. ۴۳- (الکافی) ۱/۴۷۷. ۴۴- (الکافی) ۱/۴۰۴. ۴۵- (رجال کشی) ۲/۷۳۵. ۴۶- (بحار الانوار) ۴۸/۳۵. ۴۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۲۶۹. ۴۸- (قرب الاسناد) حمیری، ص ۳۳۳، چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام. ۴۹- (حدیقه الشیعه) مقدس اردبیلی ۲/۸۲۲، چاپ انصاریان، قم. ۵۰- (حدیقه الشیعه) ۲/۸۲۳. ۵۱- (حدیقه الشیعه) مقدس اردبیلی ۲/۸۲۸. ۵۲- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۲۳. ۵۳- (تعریج) خمابیدن و میل کردن و توقف نمودن. ۵۴- (مغنی) جای و منزل، جمع آن است. ۵۵- سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲. ۵۶- سوره طه، (۲۰)، آیه ۸۲. ۵۷- (ترجمه کشف الغمه) ۳/۴. ۵۸- (الکشکول) شیخ بهائی ۲/۳۴۲، چاپ دوجلدی، در ترجمه فارسی کشکول، این مطلب حذف شده است. ۵۹- (ترجمه کشف الغمه) ۳/۶. ۶۰- (رجال کشی) ۲/۷۴۱. ۶۱- (تعلیق منہج المقال) ص ۹۵.

منبع

منتهی الامال حاج شیخ عباس قمی

شعر

اشعار و ولادت

ذکر دوست

بر در دروازه ی حاجات دل تا سحرم مست مناجات دل راز و نیاز دل ما ذکر دوست نیست کسی هر آنچه باشد از اوست دست طلب به سوی او روز و شام مسئلت از غیر جمالش حرام هر که اسیر بی قرار یار است به شوق او همیشه ره سپار است دیده ببندد همه دم به راهش جان بدهد بر سر یک نگاهش به سر رود به سوی جانانه اش تا که رسد بر در میخانه اش بر در میخانه گدایی رواست اگر که ساقی کرم مرتضاست ز مرتضی اگر کرم بخواهید اگر که لطف دم به دم بخواهید دل به طهورای ولایت برید حاجت خود به باب حاجت برید نگویم این را که خدا عالم است باب حوائج به خدا کاظم است ز کاظمینش که ندیدم بسی نیامده به دست خالی کسی اگر که دستی برود به سویش نمی رسد مگر به آرزویش یوسف زهرا که به زندان شدی به قلب من همیشه مهمان شدی به کاظمین تو اسیرم اسیر جان رضا بیا و دستم بگیر

یاد تو

مژده‌ی میلاد تو، نفعه‌ی باد صباست رایحه‌ی یاد تو با دل ما آشناست آمدی و باب هر حاجت دلها شدی باب حوائج تویی، نام تو ذکر خداست عرش الهی اگر، جلوه‌گه حق بود بار گه ات کاظمین، خود حرم کبریاست قبله‌ی قدوسیان، کوی مصفای تو نام دل آرای تو، کعبه‌ی حاجات ماست یوسف زهرایی و گوشه‌ی زندان و چاه کنج سیه چال تو، به غصه‌ات مبتلاست شادی میلاد تو، توأم اشک است و آه چون که غمین هر دل از کوفه و شام بلاست محفل مولودی ات، کربیلایی شده گوشه‌ی لبخند ما، همزه اشک عزاست

پایان بی قراری

زمین را از صفا زیور ببندید به اوج آسمان اختر ببندید به مژگان خاک این ره را زدایید بر آن بال ملائک را گشایید به اشک دیدگان ره را بشوید شمیم عشق را اینک ببوید که می‌آید گلی از آسمان ها که مستش می‌شود دل‌ها و جان‌ها از این تک گل دل صحرا بهاری ست دگر پایان هجر و بی قراری ست خریدار جمالش قدسیان اند همیشه زائرش قدوسیان اند ز صبرش در عجب درمانده ایوب ز اشک دیده اش وامانده یعقوب هزاران یوسف زیبای کنعان خریدار رخ آن ماه تابان گل است و در دل زندان اعدا فتاده یوسف زهرایی ما اگرچه بر همه عالم امیر است ولی در چاه محتتها اسیر است بگو با آن دل بی رحم صیاد میند او را به زنجیری ز بیداد کبوتر را به زنجیری نبندید به حال غربتش دیگر نخندید اگر بستید این زخم زبان چیست دگر دشنام او هرگز روا نیست زیندم تا زیانه هرچه آید ولی دشنام بر حیدر نشاید

موسایی دگر

بزم ما را باز آمد عالم آرای دگر کز قدومش بزم ما گردیده سینایی دگر قرن‌ها بگذشته از موسی و شرح رود نیل آمده اینک به فتح نیل موسایی دگر صادق آل نبی را داده‌حی بی نیاز از برای تشنگان علم، دریایی دگر گرچه زهرا را به عالم نیست همتایی، ولی شد حمیده با چنین فرزند، زهرایی دگر ای صبا بر گو به زهرا دیده روشن چون خدا داده بر فرزند تو شمس دلارایی دگر گر که مریم مام یک عیسی بود، حق از کرم داده بعد از پنج عیسی بر تو عیسایی دگر از پی ترویج دین و حفظ قرآن مجید هادی ما در طریقت گشته مولایی دگر تا جهان مرده را زانفاس گرمش جان دهد زد قدم در این جهان اینک مسیحایی دگر یوسفی آمد که یوسف هم بود زندانش زانکه زندان رفتن او راست معنایی دگر تا کند از ریشه بنیاد بنی العباس را زد قدم امروز انسان ساز فردایی دگر تا که در عالم به آقایی رساند شیعه را حق به آقایی خود آورده آقایی دگر غیر آل لله ما را نیست در محشر شفیع از در دربار آنان پس مرو جایی دگر در جزا برگ عبور ما به امضاء بسته است معتبر جز مهر آنان نیست امضایی دگر گر به تیغی بند بند شیعه را سازی جدا در سرش جز عشق آنان نیست سودایی دگر شعر من ران ملخ هست ومن (ژولیده) مور غیر اینم بر سلیمان نیست کالایی دگر ژولیده نیشابوری

ماه پر فروغ

چو اشک دیده‌ی عشاق حق، دلها مصفا شد قلوب شیعیان از روشنی چون طور سینا شد اگر بینی فضای آفرینش گشته عطر آگین گل روی امام موسی کاظم شکوفا شد به روز هفتم ماه صفر در شهر پیغمبر جمال دیگری از ذات پاک حق، هویدا شد قدم زد در جهان مولای عالم موسی جعفر که از یمن قدومش، غرق زیور، عرش اعلا شد چه خورشیدی زمین و آسمان را کرده نورانی چه ماه

پر فروغی در سپهر مجد، پیدا شد ز چرخ چارمین با موکب عزو شرف امشب پی عرض ادب سوی زمین نازل مسیحا شد نه تنها دیده ی آل محمد شد به او روشن که چشم چرخ پیر از دیدن آن ماه، بینا شد در این فرخنده میلاد وصی هفتم طاها نزول رحمت بی منتها ذات یکتا شد نه تنها آشنایانش، که در سر تا سر گیتی هر آن کس واقف از اوصاف او گردید شیدا شد حمیده مادر والامقام و ارجمند او بنازد زان که او هم مادر فرزند زهرا شد به پاس مقدمش از جانب ربّ غفور امشب برای دوستدارانش، برات عفو، امضاء شد به آن باب الحوائج (ملتجی) شد هر گرفتاری یقین دارم که از کار و دلش هر عقده ای و اشد

کنگره عرش برین

مژده ای دل که به ما تاج سری داد خدا شب ما سوته دلان را سحری داد خدا سجده شکر به جا آر که از رحمت خویش تیر جانسوز دعا را اثری داد خدا شجر طیبه ی گلشن طاها را باز هم ثمر داده و هم برگ و بری داد خدا تا که اسلام قوی گردد و الحاد ضعیف صدف بحر ولا را گهری داد خدا ای صبا فاطمه را مژده بده کز ره لطف صادق آل نبی را پسری داد خدا ملک از کنگره ی عرش برین مژده دهد که به ما ناجی نیک و سیری داد خدا بهر آزادی ابناء بشر بار دگر به بشر رهبر فریادگری داد خدا تا کند زیرو زبر کاخ ستم را ای دل مژده ی آیت فتح و ظفری داد خدا تا به پرواز در آید به جهان طایر فکر امشب از شوق و شعف بال و پری داد خدا شادمانم من ژولیده که از رحمت خود به من بی هنر امشب هنری داد خدا ژولیده نیشابوری

بیکر خسته

اگر بر آید چو مرغی زبیکر خسته ام پر پرم سوی بر گاه ی که باشد از عرش برتر به بارگاهی که در آن، هزار موسی بن عمران برای خدمت کندرو، به عرض حاجت زند در به بارگاهی که یوسف گرفته دست توسل بر آستانی که آن را گرفته یعقوب در بر خلیل را کعبه ی جان، ذبیح را قبله ی دل مسیح را بیت اقصی، کلیم را طور دیگر هزار داوود آنجا زبور بر گرفته بر کف هزار عیسی بن مریم نهاده انجیل بر سر بریز هست خود از کف، بر آر نعلین از پایا چو موسی بن عمران به طور موسی بن جعفر امام ملک ولایت، چراغ راه هدایت محیط جود و عنایت، چراغ و چشم پیمبر امام کلّ اعظم که کنیه ی اوست کاظم نظام را گشته ناظم، سپهر را بوده محور حدیث خلق خصالش، حکایت خلق احمد کلامی از کظم غیظش، روایت عفو داور مقام والای او بین، نیاوابنای او بین هم اوست شش بحر را در، هم اویم هفت گوهر ثنای او روح قرآن، ولای او کل ایمان ندای او حکم احمد، عطای او جود حیدر عجب نه گر ابن یقطین، به پای جمالش افتد جمال، جمال او را ز جان ببوسد مکرّر پیامی از اوست کافی که روح صد بشر حافی ز چنگ دیو هوس ها زند به سوی خداپر درود بر خاندانش، سلام بر دود مانش تمامی دوستانش هماره تا صبح محشر به حبس در بسته طورش، به ازدواج افلاک نورش چه غم اگر خصم کورش، ندارد این نور باور نیاز آرد نیازش، نماز آرد نمازش شرار سوز و گدازش، گذشته از چرخ اخضر صبا بیاور غباری زدامن کاظمین مگو کنم از شمیمش مشام جان را معطر دلم بود زائر او، نشسته بر حائر او مزار او را گرفته، چون جان پاکیزه در بر زحیس در بسته بخشد به خلق عالم رهایی به قعر زندان نهد پا ز اوج گردون فراتر تمام خلقت همیشه کنار خوان عطایش وجود هستی هماره به بحر وجودش شناور جعفر رسول زاده (آشفته)

صادق تبار

شد باصفا خانه ی توحید نور خدا در افق تایید شد با صفا خانه ی توحید ششم امام جان به قربانش یک گل شکفت از گلستانش شد باصفا خانه ی توحید نسل بتول آیت کوثر هفتم امام نسل پیغمبر شد باصفا خانه ی توحید موسای کاظم گل ایمان گلاوزه ی معنی قرآن شد باصفا خانه ی توحید نور وجود گشته تابنده هستی زند بر رخسار خنده شد باصفا خانه ی توحید صادق تبار حضرت

کاظم زهرا نسب چون علی عالم شد باصفا خانه ی توحید یک جرعه از جام احسانش شیرین کند کام یارانش شد باصفا خانه ی توحید میلاد او بر همه تبریک بر مهدی فاطمه تبریک شد باصفا خانه ی توحید غلامرضا سازگار (میثم)

خورشید عشق

سر زد مهی زیبا از نسل کوثر شد جلوه گر نور موسی بن جعفر بر گوش جان - هر دم رسد - این زمزمه چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه تابنده خورشید عشق و عقیده امام صادق را فروغ دیده شد سیمایش - روشنگر - جانها همه چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه ماه مدینه شمع جمع هستی بر ما دهد درس یکتا پرستی هفتم وصی خاتم النبیین سلاله طاها و آل یاسین محبتش بر دیانت شد لازمه چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه منادی از سوی حیّ تبارک مژده دهد زین مولود مبارک گرامی دارد شیعه مقدمش را باشد دل را بانگ شادی با این نغمه شوید به آب دیده حرمش را چشمت روشن - یا مولاتی - یا فاطمه محمد موحدیان (یاسر)

وادی سینا

شده دل وادی سینا به تجلای موسی که کلیم خدا آید به تماشای موسی معجز نور کرده ظهور مولا موسی بن جعفر به طواف حرم رفتم به هوای تو بودم همه جا با خیال تو به ولای تو بودم کعبه ی من قبله ی من مولا - موسی بن جعفر دل بیت الحرام عشق ز تو گیرد تمنا حجر الاسود هستی به تو دارد تولا مروه مناسعی و صفا مولا موسی بن جعفر چه لیاقت مرا مولا که کنی یک نگاهم منم آن عاشق مسکین که تو را از تو خواهم یک نفسم از تو بسم مولا موسی بن جعفر دلم از کاظمین تو به خدا رونتابد نرود از سر کویت که به جز تو نیاید عشق منی جان به تنی مولا - موسی بن جعفر تویی آن هفتمین مولا که ز هفت آسمان ز ملک می رسد تبریک به دل شیعیان بر تو امام عرض سلام مولا موسی بن جعفر رسول زاده (آشفته)

نور هدی

داده خداوند جلی حمیده را دسته گلی آمد موسی طور انما روشن چشم رسول مصطفی صادق آل مرتضی چشم تو روشن ولی حق نور هدی چشم تو روشن مولود این هفتم ولی بادا مبارک بر علی آمد موسی طور انما روشن چشم رسول مصطفی ای قائد ورهبر ما چشم تو روشن ای سایه ات بر سر ما چشم تو روشن شفیع محشر باشد این موسی بن جعفر باشد این آمد موسی طور انما روشن چشم رسول مصطفی ای حجت بن العسکری چشم تو روشن ای آنکه ما را یآوری چشم تو روشن محمد آزادگان (واصل)

جلوه ی دیگر

چون گل گلزار صادق پرده از رخ برگرفت عالم از نور جمالش جلوه ی دیگر گرفت آفتاب صبح صادق آنکه از صبح ازل روشنی خورشید از آن ماه بلند اختر گرفت در مکنون پرورش چون یافت در مهد صدف شد حمیده خو چو خو، در دامن مادر گرفت موسی کاظم امام هفتمین نور خدا آنکه نور عارضش آفاق سرتاسر گرفت آنکه روشن از جمالش گشت آیات خدا وانکه رونق از کمالش شرع پیغمبر گرفت هم ادب رونق از آن گنجینه آداب یافت هم سخن زیور از آن کلک سخن گستر گرفت شد رها از بند محنت آنکه از صدق و صفا دامن باب الحوائج موسی جعفر گرفت از در باب الحوائج روی حاجت بر متاب زانکه فیضش چشمه از سر چشمه ی داور گرفت در صف محشر شفاعت یافت آنکو چون رسا دامن موسی بن جعفر در صف محشر گرفت قاسم رسا

باب الحوائج

در هفتم ماه صفر شد جلوگر ماهی منور تابیده نور از طلعت موسی بن جعفر عالم شده نورانی از ماه جمالش گشته فضا خوشبو ز عطر بی مثالش دل گشته محو جلوه ی زیبای این سیمینه پیکر شهر مدینه شد ز نور نورانی امشب موسی بن جعفر آمده مهمانی امشب بیت امام ششمین از این گهر بگرفته زیور خندد چو غنچه هر دم از شب تا سپیده بر دامن مام کرام خود حمیده لبخند شادی می‌زند مادر بر این یاس معطر باب الحوائج هفتمین گنج امامت بر دوستان خویشان دارد عنایت ما را بود در رنج و غم این مهر بان همراه ویاور احمد سمیع

مهر ولایت

پیک سعادت داد این بشارت (۲) تابیده هفتم مهر ولایت آمد این مژده از حی تبارک (۲) میلاد موسی بن جعفر مبارک مظهر الطاف داور آمد (۲) هفتم وصی پیغمبر آمد شد شکوفا گل گلزار احمد (۲) زیبا گل سر سبد محمد دارد مدینه سیمای شادی (۲) این مژده بر لب دارد منادی میلاد میوه ی قلب بتول است (۲) رشک جنت مدینه الرسول است و اشد گل نور از نخله ی طور (۲) شد آشکارا نور علی نور عالم از مقدمش گردید روشن (۲) یا مهدی یا مهدی چشم تو روشن از هستیش هر بود و نبود است (۲) میلاد شاه ملک وجود است آمد آن مظهر الطاف داور (۲) فرزند فاطمه موسی بن جعفر احمد سمیع

مراثی

سلام من

ای شیعه بر تو باد درود و سلام من وقت است بشنود فرازی کلام من عمرم نه صرف شد به سیه چالها عبث کز بهر شیعه بود همه اهتمام من در انزوا نبود همه عمر من که بود در سجده گاه گوشه زندان قیام من روزی که غصه خلق شد از حکمت خدا بگزید غصه را دل والا- مقام من چون جام عشق فال به نام حسین زد از غبطه رفت در طلب درد جام من من آن امام مفترض الاطاعه ام که شد از اقتدار کنج سیه چال دام من تنها نی ام (نیستم)، غریب نی ام، بی نوانی ام زهراست آنکه بود انیس مدام من بی جرم و بی گناه به زندان گذشت عمر نه بلکه بود نسل علی اتهام من زندان مرا به خویش چه خوش داد عادتتم دیگر نداشت فاصله ای صبح و شام من همچون درخت ریشه دواندم به قعر خاک خلصنی یاریم شده بود التیام من از بس که مانده ظاهری از استخوان و پوست دیگر نبود طاقتی از استلام من بغض یهود قدرت سیلی فرون کند زهراست باخبر ز رخ نیل فام من هر ناسزا و فحش نثارم حلال بود هرگونه لطف و جود و نوازش حرام من هارون بدست ظلم نگهبان کافرش می خواست بشکند حرم احترام من با کام روزه زیر شکنجه لبان خشک افطار زهر بود بهشتی طعام من امضای نیلی غل و زنجیر بر تنم تاکید دیگری است به حسن ختام من با کام تشنه بر همه شیعیان خود همراهی حسین یگانه پیام من مهدی کجاست تا که بگیرد ز دشمنان با ضرب ذوالفقار علی انتقام من

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها خاکستر من مانده بر دامن نیرانها شد دانه زنجیرم با پیکر من همخون سخت است برای من پیمودن زندانها همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک شد غربت افزونم سر لوحه عنوانها آویخته ساق من از تخته تابوتم بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود شلاق یهودی شد تادیب مسلمانها سیلی است بجای خون، زندان عوض طشت است خون می‌چکد از لعلم، بشکسته چو دندانها افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

درون محبس

دیشب درون محبس بیداد هارون می گفت موسی با رضایش قصه خون دیشب پدر را سر به دامان پسر بود چشم پسر محو تماشای پدر بود دیشب پدر سوز دلش را ساز می کرد بهر پسر افشا هزاران راز می کرد لعل لبش لب تشنگان را نوش می داد او راز می گفت و رضایش گوش می داد می گفت: ای نور دل شمع شب تاریک لحظه ای از گردنم زنجیر بردار از بس که با کُند ستم من آشنایم کوبیده گشته گوشت های ساق پایم بینی اگر گلبرگ رویم گشته نیلی نبود عجب زیرا ز دشمن خورده سیلی دیشب که می زد از ره کین وحشیانه سندی شاهک بر تن من تازیانه (ژولیده نیشابوری)

چاه زندان

چاه زندان قتلگاه یوسف زهرا شده چشم یعقوب زمان در ماتمش دریا شده اختران اشک جاری ز آسمان دیده گشت چون نهان ماه رخس در هاله غم‌ها شده بس که جانسوز است داغ آن امام عاشقان در عزایش غرق ماتم خانه دل‌ها شده ای طرفداران قرآن و شریعت بنگرید موسی جعفر شهید مکتب تقوا شده او نه تنها تازیانه خورده از دست ستم صورتش نیلی ز سیلی چون رخ زهرا شده ناله جانسوز معصومه ز دل برخواسته در مدینه دختری امروز بی بابا شده این عزای کیست که این گونه جهان ماتم سراسر است گوئیا برپا دوباره شور عاشورا شده این عزای حجت حق موسی جعفر بود کز غم جانسوز او افسرده قلب ما شده «حافظی» شد ژرف زندان بهر او معراج عشق عاشق صادق سوی معشوق رهپیمان شده (محسن حافظی)

در عزای موسی جعفر

چشم گردون در عزای موسی جعفر گریست دیده خورشید بر آن ماه خوش منظر گریست گرچه او پروانه حق بود اما همچو شمع در مناجاتش ز هجر دوست پا تا سر گریست ژرف زندان بهر او معراج قرب دوست بود عاشق صادق ز هجران رخ دلبر گریست گه به یاد مادرش زهرا فغان از دل کشید گاه بر مظلومی شیر خدا حیدر گریست دیده عشاق از داغ امام عاشقان در دل صحرای غم یک آسمان اختر گریست حضرت معصومه زین ماتم فغان از دل کشید در مدینه از غم مرگ پدر دختر گریست در عزای ناخدای فلک تسلیم و رضا پور دل‌بندش رضا در موج غم گوهر گریست «حافظی» شمع وجودت آب شد از این الم آتشین طبعت ز نوک خامه بر دفتر گریست (محسن حافظی)

عزای حضرت موسی

این سان که چشم اهل دل از خون دل تراست بهر عزای حضرت موسی ابن جعفر است خاک زمین شهر مدینه ز داغ او چون آسمان سینه ما لاله پرور است از یاد زهر و سینه سوزان آن امام چشم موالیان حزینش ز خون تراست پور امام صادق رهبر به مسلمین نور دو چشم فاطمه و جان حیدر است با آن که بود قدرت او قدرت علی با آن که علم و دانش او چون پیمبر است اما صلاح و مصلحت روزگار بود تسلیم محض در بر خلاق اکبر است عمرش اگرچه گوشه زندان به سر رسید اما عنایتش به جهان سایه گستر است او عاشق لقای خدا بود و در جهان زندان و قصر در نظر او برابر است یک روز با صبوری و یک روز با جهاد ترویج دین برای امامان مقدر است زندان ز شأن و منزلتش هیچ کم نکرد یک موی او ز جمله آفاق برتر است ما ذره ایم در بر نور جمال او او مهر آسمان بود و ذره پرور است فردا که هر کسی به شفیع برد پناه چشم تمام خلق به موسی بن جعفر است «خسرو» چه غم ز کثرت عصیان ترا بود او شافع گناه تو در روز محشر است (محمد خسرو نژاد)

باده در ساغر

می سزد گر ساقی امشب باده در ساغر بریزد باده در ساغر به عشق یار سیمین بر بریزد می سزد گر آب زر امشب برای وصف دلبر جای جوهر از قلم بر صفحه دفتر بریزد می سزد امشب اگر طوطی طبعم پرگشاید جای شعر از سینه ام لعل و درّ و گوهر بریزد می سزد امشب اگر از رحمت حق ابر رحمت جای باران بر زمین گه عطر و گه عنبر بریزد می سزد امشب اگر روح الامین از فرط شادی بر سر خلق جهان از عرش اَعلا زَر بریزد می سزد امشب اگر از دیدن باب الحوائج شادی از رخسار و نور از روی پیغمبر بریزد می سزد امشب اگر از مقدم موسی بن جعفر اشک شوق از دیدگان ساقی کوثر بریزد می سزد، امشب اگر بهر نثار مقدم او آسمان از دیدگان خویشتن اختر بریزد می سزد امشب اگر از یمن این مولود مریم بهر کوری حسودان عود در مجمر بریزد می سزد امشب اگر از آسمان و ابر ظلمت خاک غم بر فرق خصم موسی جعفر بریزد زد قدم در ملک هستی آن که از یمن قدمش وجد از دیوار و شادی و سرور از در بریزد زد قدم شاهی که از بهر نثار مقدم او ز آسمان روح القدس از شوق دل اختر بریزد آمد آن فرمان روایی کز برای مدحت او جای شعر از سینه «ژولیده» گان گوهر بریزد (ژولیده نیشابوری)

غوغای محشر

من در این کنج غوغای محشر میکنم پیروی از مادرم زهرا اطهر میکنم کاخ استبداد را بر فرق هارون دغا واژگون با نعره الله اکبر میکنم تا زند سیلی به رویم سندی از راه ستم یاد سیلی خوردن زهرای اطهر میکنم گر چه در قید غل و زنجیر می باشم ولی استقامت در بر دشمن چو حیدر میکنم گر زپا و گردن رنجور من خون می چکد یاد میخ و سینه مجروح مادر میکنم

راحتم کن دگر

راحتم کن دگر ای حبیب، من غریبم، غریبم، غریبم من که بی جرم و گناه گشته زندان قتلگاهم موسی جعفرم، : غریب هفتمین رهبرم، من غریبم من غریبم، غریبم، غریبم (۲) خورده ام بس تازیانه گشته ام سیر از زمانه رخ نهادم چون غریبانه روز و شب بر خاک زندان زین جهان میروم سوی داور در جنان میروم نزد مادر من غریبم، غریبم، غریبم (۲) من به هجران مبتلایم راحتم کن از بلایم خواهم هر دم از خدایم دیدن روی رضایم ای رضا جان من ای رضا جان نور چشمان من ای رضا جان من غریبم، غریبم، غریبم (۲) راحتم کن دگر ای حبیب، من غریبم، غریبم، غریبم من که بی جرم و گناه گشته زندان قتلگاهم موسی جعفرم، : غریب هفتمین رهبرم، من غریبم من غریبم، غریبم، غریبم (۲) خورده ام بس تازیانه گشته ام سیر از زمانه رخ نهادم چون غریبانه روز و شب بر خاک زندان زین جهان میروم سوی داور در جنان میروم نزد مادر من غریبم، غریبم، غریبم (۲) من به هجران مبتلایم راحتم کن از بلایم خواهم هر دم از خدایم دیدن روی رضایم ای رضا جان من ای رضا جان نور چشمان من ای رضا جان من غریبم، غریبم، غریبم (۲)

زیب و فری بهتر

بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این نیست ما بی خبران را خبری بهتر از این بهر پرواز به کاشانه قاف ملکوت حق نداده است مرا بال و پری بهتر از این هر کسی را اثری هست گرنامه و من بین اشعار ندارم اثری بهتر از این آمد این مژده نگوشم سحر از عالم غیب که نباشد شب ما را سحری بهتر از این شب میلاد همایون بهین رهبر ماست که بشر را نبود راهبری بهتر از این از گریبان زمین سرزده خورشید مگر که ندیده است بخود زیب و فری بهتر از این جای دارد که بگوید به دوصد جلوه زمین آسمانا تو نداری قمری

بهتر از این صادق آل نبی را پسری داد خدا که نباشد پدری را پسری بهتر از این بعد صادق زره لطف نداده است بما صدف بحر ولایت گهبری بهتر از این بخدائی خدا نیست در اقلیم وجود بهر زیب سر ما تاج سری بهتر از این بهتر روز صفر هفتم ماه صفر است نیست ما هم سفران را سفری بهتر از این بهتر نابودی هارون ستمگر نبود خفته در بیشه دین شیر نری بهتر از این بهتر پرپر شدن زهر ندارد به یقین شجر گلشن دین برگ و بری بهتر از این گوئیا خلق نکرده است بدین حسن و خصال بین انباء بشر، حق، بشری بهتر از این چشم خورشید چو افتاده به او گفت نداشت کلک ذات احدیت هنری بهتر از این ای شه ملک خراسان پسر شیر خدا چون تو نبود پسری را پدری بهتر از این نیست در گردش ایام بدین جلوه گری مهر و مه را شب و روز دگری بهتر از این حاجت خویش طلب کن که ندارد پس از این تیر جانسوز دعایت اثری بهتر از این من ژولید چه گویم که ز یمن قدمش بزم ما را نبود زیب و فری بهتر از این

نور رخ موسی

زیور آرا شد زمین تا عرش اعلی چونکه شد نور رخ موسی هویدا مبارک مبارک مبارک به به از شان و جلال و عزت و جاهش خرم افزا شد زمین از دیدن روی گرامش عالم از این مولد فرخنده گردیده طرب زا چونکه شد نور رخ موسی هویدا مبارک مبارک مبارک بر امام منتظر بادا مبارک این ولادت تهنیت بر شیعیان حضرتش از این ولادت رسید شادی شیعیان به عرش اعلی چونکه شد نور رخ موسی هویدا مبارک مبارک مبارک

مظلومه‌ای محنت کشیده

منم مظلومه‌ای محنت کشیده ز هجران پدر غربت کشیده گذشته چهارده سال از غربی نبردم از رخ بابا نصیبی شدم پیر از غم باب الحوائج که بودم همدم باب الحوائج کسی طاقت ندارد من بگویم ز درد دل، ز بعض در گلویم منم دردانه موسی بن جعفر منم آئینه زهرای اطهر اگر چه روی بابا را ندیدم ولی از ضامن آهو شنیدم که بوده پیکرش پر از نشانه ز بی رحمی صاحب تازیانه شنیدم حرمت او را دریدند از این زندان به آن زندان کشیدند شنیدم سجده‌اش را می شکستند شنیدم بر تنش زنجیر بستند شنیدم دانه‌های سخت زنجیر به روی استخوانش کرده تاثیر شنیدم یک یهودی مثل ثانی زده سیلی بر او با بد زبانی شنیدم ناسزایش بر زبان بود برای رنج دادن بی امان بود نفهمیدند بابایم مسیحاست مُقَلَّب بر قلوب اهل دنیاست هزاران ظلم بر مظلوم کردند پدر را عاقبت مسموم کردند دلم سوزد که در تشییع پیکر نکرده از برایش ناله دختر نشد گرمی ببخشم بر عزایش کنم گیسو پریشان از برایش برابم گفته این رعنا برادر نبودی، خوب شد مظلومه خواهر و گرنه جان در آنجا می سپردی تو جان از داغ بابا می سپردی به پیکر مانده بودش پاره رختی خودم غسل تنش دادم به سختی خدایا سخت بود این از برایم نشد زنجیر از جسمش گشایم خدا را شکر بر تقدیر کردم کفن بر جسم و بر زنجیر کردم در آنجا سینه‌ام را چاک دادم عزیزم را به دست خاک دادم

توفیق فغان

توفیق فغان دارم چون چاک گریبانها خاکستر من مانده بر دامن نیرانها شده دانه زنجیرم با پیکر من همخون سخت است برای من پیمودن زندانها همچون شجری هستم تا نیمه میان خاک شد غربت افزونم سر لوحه عنوانها آویخته ساق من از تخته تابوتم بشکسته مرا ساقه چون گل به گلستانها تا بر روی زهرایم شلاق اثر بنمود شلاق یهودی شد تأدیب مسلمانها سیلی است بجای خون زندان عوض طشت است خون می چکد از لعلم بشکسته چو دندانها افتاده میان راه جسمی که به زنجیر است افسوس از این بیداد، فریاد ز دورانها

خدایا

من که بی تقصیر در زندان گرفتارم خدایا از چه دشمن می‌دهد این قدر آزارم خدایا من که از زندان زمین گیرم نباشد حاجتی دیگر به زنجیر گران بارم خدایا آه از این زندان ظلمانی و زندانبان ظالم وه کجا افتاده در غربت سرو کارم خدایا جز فروغ گوهر اشکی که با یاد تو ریزم کس نیفزود چراغی در شب تارم خدایا عاشقان را خواب در چشمان نمی‌اید از آنرو روز و شب با ذکر تو مشغول و بیدارم خدایا ای که می‌بخشی نجات از بین آب و گل شجر را کن خلاص از محبس هارون تن زارم خدایا جان زحسرت بر لب آمد وندیرین ساعات آخر دیدن روی رضا را آرزو دارم خدایا کو رضا آرام جانم کو رضا روح و روانم تا از او روشن شود چشم گهر بارم خدایا بر مؤید مرحمت فرما طواف مرقدم را چونکه اشعراش بود مقبول دربارم خدایا

زندانی است

ز موج اشک به چشم نگاه زندانی است درون سینه ام از غصه آه زندانی است نه فرصتی نه توانی که راز دل گویم بیان راز دلم در نگاه زندانی است ستاره‌ها مگر از آسمان فرو ریزند بود روا که به زنجیر ماه زندانی است امام عدلو فضیلت اسیر هارون است خدای عشق و محبت به چاه زندانی است ز تیرگی سبو روزش تفاوتی نکند به محبسی که ول یاله زندانی است ز اشک دیده چراغی مگر بر افروزد سپیده ای که به شام سیاه زندانی است خبر دهید به زهار که یوسف دگرت به جرم اینکه ندارد گناه زندانی است

یارب

یارب رضای من بود آندر رضای تو که اینسان اسیر بند گران برای تو روز و شبم به ظلمت زندان یکی بود هر چند روشن است دلم از ضیای تو از بی کسی و ظلمت زندان مرا چه باک چون مونسیم تویی و منم مبتلای تو سخت است درد غربت و هجران و انتظار اما چه غم که سهل شود در هوای تو از سوز زهر، جان به لب آمد مرا ولی شادم که می‌رسم به وصال لقای تو دیگر ز عمر سیرم و از زندگی بری خواهم که جان خویش نمایم فدای تو آن کنج خلوتی که برای عبادت می‌خواستم نصیب شدم از عطای تو ای حجت خدای که باب الحوائجی داد امید بر تو مؤید گدای تو سید رضا مؤید

خوش آمدی

بابا رضا به گوشه زندان خوش آمدی بر دیدن پدر تو پسر جان خوش آمدی زندان کجا مدینه کجا و تو در کجا مهمان من به گوشه زندان خوش آمدی زنجیر و بند کین سرو سامان من بود امشب مرا بر این سرو سامان خوش آمدی بر لب رسیده جانم و از دیده رفته نور نورم به چشم و بر لبم ای جان خوش آمدی

کسی که

کسی که بوسه زند عرش آستانش را قضا به گوشه زندان نهد مکانش را کسی که روح الامین است طایر حرمش هجوم حادثه بر هم زد آشیانش را به حبس و بند و شهادت اگر چه راضی شد به جان خرید بلاهای شیعیانش را قسم به سجده طولانی اش ز شب تا صبح به سود حلقه زنجیر استخوانش را چو از مدینه پیغمبرش جدا کردند به هم زدند دریغا که خانمانش را زه حيله بازی هارون دون نجاتش داد بریده بود بیداد خود امانش را به جز عبای فتاده به خاک در زندان نبینی آنکه بجوئی اگر نشانش را سید رضا مؤید

دست توانایش بود

آنکه عالم همه در دست توانایش بود مرکز دایره غم دل دانایش بود هفتمین حجت معصوم ز ظلم هارون چارده سال به زندان ستم جایش بود دل موسای کلیم از غم این موسی سوخت که به زندان بلا طور تجلایش بود معنی قعر سجون باید و ساق المرصوض پرسی از حلقه زنجیر که بر پایش بود یاد حق هم نفس گوشه تنهایی او اه دل روشنی خلوت شبهایش بود بس که غم دید زندان و زندان باننش زندگی بخش جهان مرگ تمنایش بود نه همین زهر جفا بر دلش افروخت شرر زشهادت اثری بر همه اعضایش بود یوسف فاطمه یارب چه وصیت فرمود که پس از مرگ همی سلسله بر پایش بود سید رضا مؤید

سینه سوزان

ناله ای سوخته از سینه سوزان آید وین نوائیست که از گوشه زندان آید آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت شب و روزش به نظر تیره و یکسان اید های هارون که گرفتار تو شد موسی عصر شب و روز تو و او هر دو به پایان اید سالها این پسر فاطمه مهمان تو هست هیچ گفتمی که چه ها بر سر مهمان آید همدم آن پدر پیر زچندین اولاد طفل اشکی است که از دیده به دامان آید امشب از غربت او سلسله هم می نالد که آن جگر سوخته را عمر به پایان اید کندو زنجیر از آ «جان به زندان مانوس نکشد دست اگر بر لب او جان آید گرچه این زمزمه خاموش شود تا به ابد بانگ مظلومیش از سینه باران اید سید رضا مؤید

سینه سوزان

ناله ای سوخته از سینه سوزان آید وین نوائیست که از گوشه زندان آید آن چه زندان که سیه چال بود از دهشت شب و روزش به نظر تیره و یکسان اید های هارون که گرفتار تو شد موسی عصر شب و روز تو و او هر دو به پایان اید سالها این پسر فاطمه مهمان تو هست هیچ گفتمی که چه ها بر سر مهمان آید همدم آن پدر پیر زچندین اولاد طفل اشکی است که از دیده به دامان آید امشب از غربت او سلسله هم می نالد که آن جگر سوخته را عمر به پایان اید کندو زنجیر از آ «جان به زندان مانوس نکشد دست اگر بر لب او جان آید گرچه این زمزمه خاموش شود تا به ابد بانگ مظلومیش از سینه باران اید سید رضا مؤید

دست توانایش بود

آنکه عالم همه در دست توانایش بود مرکز دایره غم دل دانایش بود هفتمین حجت معصوم ز ظلم هارون چارده سال به زندان ستم جایش بود دل موسای کلیم از غم این موسی سوخت که به زندان بلا طور تجلایش بود معنی قعر سجون باید و ساق المرصوض پرسی از حلقه زنجیر که بر پایش بود یاد حق هم نفس گوشه تنهایی او اه دل روشنی خلوت شبهایش بود بس که غم دید زندان و زندان باننش زندگی بخش جهان مرگ تمنایش بود نه همین زهر جفا بر دلش افروخت شرر زشهادت اثری بر همه اعضایش بود یوسف فاطمه یارب چه وصیت فرمود که پس از مرگ همی سلسله بر پایش بود سید رضا مؤید

شهادت

مرات و شهادت امام کاظم (ع)

سید محمد تقی مدرسی رنجها و غمهای امام موسی بن جعفر بعد از فاجعه کربلا، دردناکتر و شدیدتر از سایر ائمه علیهم السلام بود. هارون الرشید همواره در کمین ایشان بود، اما نمی توانست به آن حضرت آسیبی برساند. شاید او از ترس اینکه مبادا سپاهیان در

صف یاران آن حضرت درآیند، از فرستادن آنان برای دستگیری و شهید کردن امام خودداری می‌ورزید، زیرا پنهانکاری که افراد مکتبی در اقدامات خود ملزم بدان بودند، موجب شده بود که دستگاه حاکمه حتی به نزدیک‌ترین افراد خود اعتماد نکند. این علی بن یقظین وزیر هارون الرشید و آن یکی جعفر بن محمد بن اشعث وزیر دیگر هارون است که هر دو شیعه بودند همچنین بزرگ‌ترین والیان و کارگزاران هارون در زمره هواخواهان اهل بیت علیهم السلام بودند. از این رو بود که هارون خود شخصاً به مدینه رفت تا امام کاظم را دستگیر کند. نیروهای مخصوص هارون به اضافه سپاهی از شعرا و علمای درباری و مشاوران، او را در این سفر همراهی می‌کردند و میلیونها درهم و دینار از اموالی که از مردم به چپاول برده بود، با خود حمل می‌کرد و به عنوان حق‌السکوت به اطرافیان خود در این سفر بذل و بخشش می‌نمود. و در این میان به رؤسای قبایل و بزرگان و چهره‌های سرشناس مخالف توجه و رسیدگی بیشتری نشان می‌داد. هارون الرشید این گونه عازم مدینه شد تا بزرگ‌ترین مخالف حکومت غاصبانه خویش را دستگیر کند. اینک ببینیم هارون برای رسیدن به این مقصود چه کرد: اول: هارون چند روزی نشست. مردم به دیدنش می‌آمدند و او هم به آنها حاتم بخشی می‌کرد تا آنجا که شکمهای برخی از مخالفان را که مخالفت آنان با حکومت جنبه شخصی و برای رسیدن به منافع خاصی بود، سیر کرد. دوم: عده‌ای را مأموریت داد تا در شهرها بگردند و بر ضد مخالفان حکومت تبلیغات به راه اندازند. او همچنین شاعران و مزدوران درباری را تشویق کرد که در ستایش او شعر بسرایند و بر حرمت محاربه با هارون فتوا دهند. سوم: هارون قدرت خود را پیش دیدگان مردم مدینه به نمایش گذارد تا کسی اندیشه مبارزه با او را در سر نپروراند. چهارم: هنگامی که همه شرایط برای هارون آماده شد، شخصاً به اجرای بند پایانی طرح توطئه گرانه خویش پرداخت. او به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت. شاید حضور او مصادف با فرارسیدن وقت نماز بوده که مردم و طبعاً امام موسی بن جعفر علیهما السلام برای ادای نماز در مسجد حضور داشته‌اند. هارون به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله جلو آمد و گفت: السلام علیک یا رسول الله! ای پسر عمو. هارون در واقع می‌خواست با این کار شرعی بودن جانشینی خود را اثبات کند و آن را علتی درست برای زندانی کردن امام کاظم جلوه دهد. اما امام این فرصت را از او گرفت و صفها را شکافت و به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به آن قبر شریف روی کرد و در میان حیرت و خاموشی مردم بانگ برآورد: السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا جداه! امام کاظم با این بیان می‌خواست بگوید: ای حاکم ستمگر اگر رسول خدا پسر عموی توست و تو می‌خواهی بنابر این پیوند نسبی، شرعی بودن حکومت خود را اثبات کنی باید بدانی که من بدو نزدیکترم و آن حضرت جد من است. بنابر این من از تو به جانشینی و خلافت آن بزرگوار شایسته‌ترم! هارون مقصود امام را دریافت و در حالی که می‌کوشید تصمیم خود را برای دستگیری امام کاظم توجیه کند، گفت: ای رسول خدا من از تو درباره کاری که قصد انجام آن را دارم پوزش می‌خواهم. من قصد دارم موسی بن جعفر را به زندان بیفکنم. چون او می‌خواهد میان امت تو اختلاف و تفرقه ایجاد کند و خون آنها را بریزد. چون روز بعد فرا رسید، هارون فضل بن ربیع را مأمور دستگیری امام کاظم کرد. فضل بر آن حضرت که در جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بود، در آمد و دستور داد او را دستگیر کنند و زندانی نمایند. (۱) سپس دو محمل ترتیب داد که اطراف آنها پوشیده بود. ایشان را در یکی از آنها جای داد و آن دو محمل را روی استر بسته بر هر یک عده‌ای را گماشت. یکی را به طرف بصره و دیگری را به سوی کوفه روانه کرد تا بدینوسیله مردم ندانند امام را به کجا می‌برند. امام کاظم علیه السلام در هودجی بود که به سمت بصره می‌رفت. هارون به فرستاده خود دستور داد که آن حضرت را به عیسی بن جعفر منصور که والی وی در بصره بود، تسلیم کند. عیسی یک سال آن حضرت را در نزد خود زندانی کرد. سپس عیسی نامه‌ای به هارون نوشت که موسی بن جعفر را از من بگیر و به هر که می‌خواهی بسپار و گرنه من او را آزاد خواهم کرد. من بسیار کوشیدم تا دلیلی و بهانه‌ای برای دستگیری او پیدا کنم، اما نتوانستم حتی من گوش دادم تا ببینیم که آیا او در دعاهای خود بر من یا تو نفرین می‌فرستد، اما دیدم که او فقط برای خودش دعا می‌کند و از خداوند رحمت و مغفرت می‌طلبد! هارون پس از دریافت این نامه، کسی را برای تحویل گرفتن امام موسی الکاظم

روانه بصره کرد و او را روزگاری دراز در بغداد، در نزد فضل بن ربیع، زندانی کرد. هارون خواست به دست فضل آن امام را به شهادت برساند، اما فضل از اجرای خواسته هارون خودداری ورزید، در نتیجه هارون دستور داد که آن حضرت را به فضل بن یحیی تسلیم کند و از فضل خواست تا کار امام را یکسره سازد، اما فضل هم زیر بار این فرمان نرفت. از طرفی به هارون که در آن هنگام در "رقه" بود، خبر رسید که امام موسی کاظم در خانه فضل به خوشی و آسودگی روزگار می‌گذارند. از این رو هارون "مسرور" خادم را با نامه‌هایی روانه بغداد کرد و به وی دستور داد که یکسره به خانه فضل بن یحیی درآید و در باره وضع آن حضرت تحقیق کند و چنانچه دید همان گونه که به وی خبر داده‌اند، نامه‌ای را به عباس بن محمد بسپارد و به او امر کن تا آنها را اجرا گذارد و نامه دیگری به سندی بن شاهک بدهد و به او بگوید که فرمان عباس بن محمد را به جای آورد. (۲) این ماجرا را از اینجا به بعد از یکی از روایات تاریخی پی‌می‌گیریم: این خبر به گوش یحیی بن خالد پدر فضل (رسید. او بی‌درنگ سوار بر مرکب خویش شد و نزد هارون آمد و از دری جز آن در که معمولاً مردم از آن وارد قصر می‌شدند، پیش هارون رفت و بدون آنکه هارون متوجه شود از پشت سراو داخل شد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخنان من گوش فراده. هارون هراسان به وی گوش سپرد. یحیی گفت: فضل جوان است، اما من نقشه تو را عملی می‌کنم. چهره هارون از شنیدن این سخن از هم شکفت و به مردم روی کرد و گفت: فضل مرا در کاری نافرمانی کرد و من او را لعنت فرستادم اینک او توبه کرده و به فرمان من در آمده است پس شما هم او را دوست بدارید. حاضران گفتند: ما هر کس را که تو دوست بداری دوست می‌داریم و هر کس را که دشمن بخوانی ما نیز او را دشمن می‌خوانیم!! و اینک فضل را دوست داریم. یحیی بن خالد از نزد هارون بیرون آمد و شخصاً با نامه‌ای به بغداد رفت. مردم از ورود ناگهانی یحیی شگفت‌زده شدند. شایعاتی در باره ورود ناگهانی یحیی گفته می‌شد، اما یحیی چنین وانمود کرد که برای سروسامان دادن به وضع شهر و رسیدگی به عملکرد کارگزاران به بغداد آمده و چند روزی نیز به این امور پرداخت. آنگاه سندی بن شاهک را خواست و دستور قتل آن حضرت را به او ابلاغ کرد. سندی فرمان او را به جای آورد. امام موسی کاظم هنگام فرارسیدن وفات خویش از سندی بن شاهک خواست که غلام او را که در خانه عباس بن محمد بود، بر بالین وی حاضر کند. سندی گوید: از آن حضرت خواستم به من اجازه دهد که از مال خود او را کفن کنم، اما او نپذیرفت و در پاسخ من فرمود: ما خاندانی هستیم که مهریه زنانمان و مخارج نخستین سفر حجاجان و کفن مردگانمان همه از مال پاک خود ماست و کفن من نیز نزد من حاضر است. چون امام دعوت حق را لبیک گفت فقها و چهره‌های سرشناس بغداد را که هیثم بن عدی و دیگران نیز در میان آنها بودند، بر جنازه آن حضرت حاضر کردند تا گواهی دهند که هیچ اثری از شکنجه بر آن حضرت نیست و وی به مرگ طبیعی جان سپرده است. آنان نیز به دروغ به این امر گواهی دادند. آنگاه پیکر بی‌جان امام را بر کنار جسر بغداد گذارده، ندا دادند: این موسی بن جعفر است (که به مرگ طبیعی) جان سپرده است. بدو بنگرید. مردم دسته دسته جلو می‌آمدند و در سیمای آن حضرت به دقت می‌نگریستند. در روایتی که از برخی از افراد خاندان ابوطالب نقل شده، آمده است: فریاد زدند این موسی بن جعفر است که رافضیان ادعا می‌کردند او نمی‌میرد. به جنازه او بنگرید. مردم نیز آمدند و در جنازه آن حضرت نگریستند. گفتند: امام کاظم را در قبرستان قریش به خاک سپردند و قبرش در کنار قبر مردی از نوفلین به نام عیسی بن عبدالله قرار گرفت. (۳) روایات تاریخی نقل می‌کنند که امام کاظم از زندان با شیعیان و هواخواهانش ارتباط برقرار می‌کرد و به آنها دستوراتی می‌داد و مسایل سیاسی و فقهی آنان را پاسخ می‌گفت: براستی امام کاظم علیه السلام چگونه با شیعیان خویش رابطه برقرار می‌کرد؟ شاید این ارتباط از راه‌های غیبی صورت می‌گرفت، اما احادیث بسیاری این نکته را روشن می‌کنند که بیشتر کسانی که امام در نزد آنان زندانی می‌شد از معتقدان به امامت وی بودند. اگر چه حکومت می‌کوشید زندانبانهای آن حضرت را از میان خشن‌ترین افراد و طرفداران خود برگزیند چرا که خود آنها) زندانبانان (از نحوه عبادت امام کاظم علیه السلام و دانش سرشار و مکارم اخلاقی آن حضرت اطلاع داشتند و کرامات بسیاری را از آن حضرت مشاهده کرده بودند. در کتاب بحارالانوار آمده است که عامری گفت: هارون الرشید کنیزی خوش سیما به زندان امام

موسی کاظم فرستاد تا آن حضرت را آزار دهد. امام در این باره فرمود: به هارون بگو: بَلْ أَنْتُمْ يَهْدِيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۴). بلکه شما به هدیه خود شادمانی می‌کنید. مرا به این کنیز و امثال او نیازی نیست. هارون از این پاسخ خشمگین شد و به فرستاده خویش گفت: به نزد او برگرد و بگو: ما تو را نیز به دلخواه تو نگرفتیم و زندانی نکردیم و آن کنیز را پیش او بگذار و خود بازگرد. فرستاده فرمان هارون را به انجام رساند و خود بازگشت. با بازگشت فرستاده، هارون از مجلس خویش برخاست و پیشکارش را به زندان امام موسی کاظم روانه کرد تا از حال آن زن تفحص کند. پیشکار آن زن را دید که به سجده افتاده و سر از سجده بر نمی‌دارد و می‌گوید: قدوس سبحانک سبحانک. هارون از شنیدن این خبر شگفت زده شد و گفت: به خدا موسی بن جعفر آن کنیز را جادو کرده است. او را نزد من بیاورید. کنیز را که می‌لرزید و دیده به آسمان دوخته بود در پیشگاه هارون حاضر کردند. هارون از او پرسید: این چه حالی است که داری؟ کنیز پاسخ گفت: این حال، حال موسی بن جعفر است. من نزد او ایستاده بودم و او شب و روز نماز می‌گذارد. چون از نماز فارغ شد زبان به تسبیح و تقدیس خداوند گشود. من از او پرسیدم: سرورم! آیا شما را نیازی نیست تا آن را رفع کنم؟ او پرسید: مرا چه نیازی به تو باشد؟ گفتم: مرا برای رفع حوایج شما بدین جا فرستاده‌اند گفت: اینان چه هدفی دارند؟ کنیز گفت: پس نگرستم ناگهان بوستانی دیدم که اول در آخر آن در نگاه من پیدا نبود، در این بوستان جایگاههایی مفروش به پر و پرنیان بود و خدمتکاران زن و مردی که خوش سیما تر از آنها و جامه‌ای زیباتر از جامه آنها ندیده بودم، بر این جایگاهها نشسته بودند. آنها جامه‌ای حریر سبز پوشیده بودند و تاجها و در و یاقوت داشتند و در دستهایشان آبریزها و حوله‌ها و هر گونه طعام بود. من به سجده افتادم تا آنکه این خادم مرا بلند کرد و در آن لحظه پی‌بردم که کجا هستم. هارون گفت: ای خبیث شاید به هنگامی که در سجده بودی، خواب تو را در گرفته و این امور را در خواب دیده باشی؟ کنیز پاسخ داد: به خدا سوگند نه سرورم. پیش از آنکه به سجده روم این مناظر را دیدم و به همین خاطر به سجده افتادم. هارون به پیشکارش گفت: این زن خبیث را نزد خود نگه دار تا مبادا کسی این سخن را از او بشنود. زن به نماز ایستاد و چون در این باره از او پرسیدند، گفت: عبد صالح (امام موسی کاظم علیه السلام) را چنین دیدم و چون از سخنانی که گفته بود، پرسیدند: پاسخ داد: چون آن منظره را دیدم کنیزان مرا ندا دادند که ای فلان از عبد صالح دوری گزین تا ما بر او وارد شویم که ما ویژه اویم نه تو. آن زن تا زمان مرگ به همین حال بود. این ماجرا چند روز پیش از شهادت امام کاظم رخ داد. این ارزش و کرامت امام کاظم علیه السلام در پیشگاه خدا و این هم فرجام هارون ستمگر و سرکش!! از خداوند بزرگ می‌خواهیم که ما را جزو دوستداران دوستانش و بیزاران از دشمنانش قرار دهد و ما را بر پیمودن راه ائمه هدی علیهم السلام توفیق ارزانی فرماید. پاورقی‌ها: (۱) مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۳. (۲) مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۳. (۳) مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۴ به نقل از کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۲. (۴) سوره نمل، آیه ۳۶. منبع: هدایت گران راه نور - زندگانی امام موسی بن جعفر (ع)

حساسیت هارون نسبت به امام کاظم «ع»

تشیع در گذرگاه تاریخ

درسهایی از مکتب اسلام شماره ۳۸۳، بهمن ۷۱ داود الهامی امام کاظم - علیه السلام - امامیه را از قیام مسلحانه بر حذر می‌داشت و آنان را به فعالیت‌های فکری و تقیه و پنهانکاری توصیه می‌کرد و خود آن حضرت نیز از اقدام به کارهایی که موجب تحریک هارون بشود، اجتناب می‌ورزید موضعی که امام در رابطه با قیام یحیی محض صاحب دیلم اتخاذ فرمود، موقتاً حسن ظن هارون را نسبت به خود جلب کرده بود، کلینی از جعفری نقل می‌کند که می‌گوید به من خبر رسید که نام موسی بن جعفر - علیه السلام - به دست هارون افتاد، چون آن را قرائت کرد گفت: «الناس یحملونی علی موسی بن جعفر و هو بری مما یرمی به». [۱] (مردم مرا بر موسی

بن جعفر می‌شوراندند، در صورتی که او از آنچه متهمش می‌کنند، منزه است). این جمله حاکی از آن است که هارون نسبت به موسی بن جعفر حساسیت فراوانی داشته است و تنها به کار بردن تقیه از طرف امام و بعضی از خوابهای تهدید آمیز و کراماتی که از آن حضرت سر می‌زد، توانست آن حضرت را از شر هارون موقتاً در امان بدارد اما بالاخره تهدیدی که او از ناحیه امام برای حکومت خویش احساس می‌کرد و کینه و دشمنی که نسبت به آن حضرت داشت و حسادت عده ای از علویان نسبت به شخصیت او و افتراء و سخن چینی آنان و سایر سخن چینیان در رابطه با آن حضرت پیش هارون، او را به شدت عمل علیه امام و شیعیان امامیه برانگیخت. به تعبیر احمد شبلی، هارون از شیعیان بدش می‌آمد و آنان را به قتل می‌رسانید [۲] و آن قدر از علویان و شیعیان بدش می‌آمد که شاعران برای تقرب جستن به او، اشعار هجو درباره خاندان علی می‌سرودند او سوگند خورده بود که این خاندان و شیعیان را از ریشه برافکند، می‌گفت: (تا کی خاندان و فرزندان ابوطالب را تحمل کنم به خدا سوگند که می‌کشم هم خودشان را و هم شیعیانشان را... [۳] رشید کسی بود که مرقد مطهر امام حسین - علیه السلام - را خراب کرد و زمین کربلا را به زیر شخم برد، و درخت سدری را که در کنار آن بقع شریف، زائران را سایبان می‌بود، برید. [۴] عقاد خطاب به رشید با اشاره به نبش قبری که از امام حسین - علیه السلام - کرده بود، گفت: «گویا می‌ترسیدند که شیعیان علی، قبر تو را هم نبش کنند، او اینرو ترا در قبر پیشوا و امام علویان (امام رضا) نهادند تا از نبش قبر و اهانت پس از مرگ رهائی یابی شگفتا که فرزندان علی به قلمرو گسترده تو پناه می‌آورند ولی در همه جا تنگی می‌دیدند اما پیروان تو که در جستجوی پناهگاهی برآمدند تا جسد پادشاهی پر عرض و طول را پس از مرگ در آن بنهند، دیدند که این جسد در قبر یکی از همان پناهندگان بی پناه نهاده شد». [۵]

نخستین دستگیری امام کاظم - علیه السلام

هارون می‌دانست که امام کاظم - علیه السلام - خمس، خراج و هدایا را از پیروانش دریافت می‌دارد، اینها همه او را به فکر برد که امام کاظم - علیه السلام - پشت سر تمام این فعالیتها قرار دارد و توطئه براندازی او را تدارک دیده است. به همین جهت مبارزه دامنه داری را برای دستگیری امامیه آغاز کرد [۶] او نخست امام کاظم - علیه السلام - را در مدینه به سال ۱۷۹ دستگیر کرد و او را به زندان بصره و بغداد روانه ساخت. [۷] از اخبار مختلفی که نقل شده معلوم می‌شود امام - علیه السلام - دو بار به دست هارون به زندان افتاده است مرتبه اول که دقیقاً تاریخ آن معلوم نیست، هارون در اثر دیدن یک خواب تهدید آمیز، امام را موقتاً آزاد ساخته. مسعودی درباره خواب هارون و آزاد شدن امام - علیه السلام - از زندان می‌نویسد: «عبدالله بن مالک خزایی»، رئیس شرطه هارون می‌گوید: فرستاد هارون در موقعی که هیچ سابقه نداشت در چنان اوقاتی پیش من آید، بر من وارد شد و حتی مجال لباس پوشیدن به من نداد و با آن حال مرا پیش هارون برد، وقتی وارد شدم سلام کردم و نشستم سکوت همه جا را فرا گرفته بود، وحشت عجیبی به من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من می‌افزود، در این هنگام هارون از من پرسید عبدالله می‌دانی چرا تو را احضار کرده ام؟ گفتم: نه به خدا. گفت: یک حبشی را در خواب دیدم که حربه ای به دست گرفته و به من می‌گفت: اگر همین الان موسی بن جعفر را آزاد نکنی با این حربه سرت را از تن جدا می‌کنم. اکنون برو و او را فوراً آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند و هر احتیاجی که داشته باشد بر آورده می‌کنم و اگر می‌خواهد به مدینه باز گردد، وسائل حرکت او را آماده کن. با ناباوری سه بار از هارون پرسیدم: دستور می‌دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟! هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید ورزید. از پیش هارون بیرون آمده وارد زندان شدم، وقتی موسی بن جعفر مرا دید وحشت زده در برابر من به پا خواست، او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم، گفتم آرام باشید من دستور دارم شما را همین الان آزاد کنم و سی هزار درهم در اختیار شما قرار بدهم. موسی بن جعفر - علیه السلام - پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا را در خواب دیدم که می‌فرمود: یا موسی «حبست مظلوماً» (تو از راه ستم زندانی شده ای) این دعا را بخوان که همین

امشب از زندان خلاص خواهی شد عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت چه بگویم فرمود: بگو: «یا سامع کل صوت و یا سابق الفوت و ... خواندم همینطوری که می‌بینی آزاد شدم. [۸] مرحوم صدوق این روایت را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. [۹] ولی طولی نکشید باز هارون را بر علیه امام - علیه السلام - تحریک کردند، مجدداً دستوری مبنی بر دستگیری امام کاظم - علیه السلام - و پیروانش صادر کرد. معروف است که هارون در سال ۱۷۹ ه ق به قصد حج از بغداد حرکت کرد همین که نزدیک مدینه رسید، بزرگان و اشراف شهر به استقبال او آمدند امام کاظم - علیه السلام - نیز بر استری سوار بود و در میان استقبال کنندگان حضور داشت. ربیع (دربان مخصوص هارون رو به آن حضرت کرده) گفت: این مرکب چیست که با آن به دیدار امیرالمؤمنین آمده‌ای؟ اگر با آن به دنبال دشمن روی به او نخواهی رسید و اگر دشمن به دنبال تو آید از دست او بدر نخواهی رفت؟ حضرت فرمود: نه، این مرکب از سرفرازی و تکبر اسب، پست تر، و از زبونی و خواری الاغ بالاتر است و «خیر الامور اوسطها» و بهترین هر چیز میانه و حد وسط آن است. چون هارون وارد مدینه شد رو به قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و اله برای زیارت آن بزرگوار نهاده و مردم نیز وی را همراهی می‌کردند، وقتی هارون در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله قرار گرفت در حالی که مردم شهر از جمله امام کاظم - علیه السلام - حضور داشتند، اشاره به قبر پیامبر گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا بن عم (مفتخراً بذلک علی غیره)». (سلام بر تو ای رسول خدا ای پسر عمو) می‌خواست بدینوسیله به دیگران افتخار کند و بفهماند که مقام من از دیگران برتر است، چون من پسر عموی پیامبرم. در این هنگام حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - پیش قبر آمده و خطاب به رسول خدا گفت: «السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا اَبه». (سلام بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو ای پدر) و مقصود حضرت هم این بود که عوام فریبی هارون را به مردم بفهماند و برتری مقام خویش را بر هارون به آنان گوشزد نماید و در حقیقت او را خلع سلاح کند «فتغیر وجه الرشید و تبین الغیظ فیه». هارون پس از شنیدن این سخن رنگ صورتش دگرگون شد و آثار خشم در چهره اش آشکار گردید [۱۰] خطاب به آن حضرت گفت: «هذا الفخر یا ابا الحسن جدّاً؟» (این جداً مایه افتخار است یا ابا الحسن). و سپس دستور بازداشت آن حضرت را صادر کرد. [۱۱] هارون سپس رو به یحیی بن جعفر کرده و گفت: «اشهد انه ابوه حقّاً». (شهادت می‌دهم که رسول خدا حقاً پدر اوست). این جمله به منزله اعتراف به عدم صحت خلافت خاندان خود بود که بر اساس وراثت پی ریزی شده بود و اعتراف به اینکه امامان از نسل فاطمه، فرزندان رسول خدا هستند. امام بار دوم به دست هارون زندانی شد در نقل دیگر آمده است: که هارون در همان سال (۱۷۹) به حج رفت و ابتداءً به مدینه طیبه آمده و حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - با گروهی از اشراف و بزرگان مدینه به استقبال او آمدند، سپس حضرت چنانچه معمول او بود به مسجد رفت پس هارون شبانه به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله رفته گفت: یا رسول الله انی اعترز الیک من شی ارید ان افعله ارید ان احبس موسی بن جعفر - علیه السلام - فانه یرید التثتیت بین امتک و سفک دمائها». (ای رسول خدا من از آنچه می‌خواهم انجام دهم پوزش می‌طلبم، می‌خواهم موسی بن جعفر را به زندان اندازم، زیرا او می‌خواهد میان امت تو اختلاف اندازد و خون آنان را بریزد. سپس دستور داد آن حضرت را در مسجد گرفتند و به نزد او بردند، به زنجیر بسته و دو محمل ترتیب داد و آن حضرت را در یکی از آنها نهاده بر استری بست و محمل دیگر را بر استر دیگر نهاده و هر دو محمل را که اطراف آن پوشیده بود از خانه او بیرون بردند، و همراه هر دوی آنها سوارانی فرستاد (همینکه از شهر بیرون رفتند) سواران دو دسته شدند دسته‌ای با یک محمل به سوی بصره رفتند و دسته‌ای دیگر با محمل دیگر راه کوفه را پیش گرفتند. و موسی بن جعفر - علیه السلام - در آن محملی بود که آن را به بصره بردند. مرحوم مفید می‌نویسد: اینکه هارون این کار را کرد برای آن بود که مردم ندانند موسی بن جعفر - علیه السلام - را به کجا می‌برند و به آن دسته از سواران که همراه موسی بن جعفر - علیه السلام - بودند، دستور داد آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان فرماندار بصره بود، بسپارند آن حضرت را در بصره به او تحویل دادند و عیسی یکسال آن حضرت را در بصره در زندان نگاه داشت، تا اینکه هارون نامه‌ای به او نوشت که حضرت را به قتل برساند. عیسی بن منصور با

نزدیکان و مشاورین خود درباره کشتن امام - علیه السلام - مشورت کرد، آنان این کار را برای وی صلاح ندانستند و نظر دادند که از کشتن او دست باز دارد و از هارون بخواهد که او را از این کار معاف بدارد. این بود که عیسی بن جعفر نامه ای به هارون نوشت: مدتی است که موسی بن جعفر - علیه السلام - در زندان من است و من در این مدت آزمودم و جاسوسی بر او گماشتم و هیچ دیده نشد به چیزی جز عبادت سرگرم شود. عیسی در نامه خود می‌افزاید که: «وضعت من یسمع منه ما یقول فی دعائه فما دعی علیک و لا- علی و لا- ذکرنا بسوء و ما یدعو لنفسه الا بالمغفرة و الرحمة». (کسی را گماردم تا هنگام دعای او گوش فرا دارد و بشنود در دعا چه می‌گوید و شنیده نشد بر تو و بر من نفرین کند و نام ما را به بدی ببرد و برای خود نیز جز به آمرزش و رحمت دعائی نمی‌کند). پس اکنون کسی را بفرست تا من موسی بن جعفر را به او تحویل دهم و در غیر این صورت او را آزاد خواهم کرد زیرا من بیش از این نمی‌توانم او را در زندان نگهدارم. و روایت شده است که برخی از دیده بانانی که عیسی بن جعفر بر آن حضرت گماشته بود به او گزارش دادند که بسیار شنیده است که آن حضرت در دعای خود می‌گوید: «اللهم انک تعلم انی کنت اسئلك ان تفرغنی لعبادک اللهم و قد فعلک فلک الحمد». [۱۲] (بار خدایا تو می‌دانی که من برای عبادت از تو جای خلوتی خواسته بودم و تو چنین جائی برای من آماده کردی، پس سپاس از آن توست (که حاجت مرا برآوردی) این نهایت زهد و پارسائی و رضا و تسلیم امام - علیه السلام - و درعین حال شدت تقیه و پنهان کاری آن حضرت را نشان می‌دهد. خلاصه امام - علیه السلام - را تحویل فضل بن ربیع دادند که مدتی طولانی نزد او زندانی بود. هارون از او خواست آن حضرت را به قتل برساند از نیز از انجام این کار سرباز زد. پس از آن نامه به فضل بن ربیع نوشت که آن حضرت را به فضل بن یحیی بن خالد برمکی تحویل دهد. فضل بن یحیی او را در برخی از اطاقهای خانه اش جا داد و دیده بانی بر آن حضرت گماشت و آن حضرت شب و روز سرگرم عبادت بود، هم شب را به نماز و تلاوت قرآن و دعا و عبادت می‌گذراند. بیشتر روزها روزه بود و روی خویش را از محراب عبادت به جانب دیگر بر نمی‌گرداند. فضل بن یحیی که چنین دید، گشایشی در کار آن حضرت داده و او را گرامی داشت و وسائل آسایش او را فراهم نمود، این خبر به گوش هارون رسید و آن موقع در (نزدیکی بغداد در جائی به نام) رقه بود به محض اطلاع، از دست فضل سخت عصبانی شد نامه ای به فضل بن یحیی نوشت و از اکرام و احترامی که نسبت به موسی بن جعفر انجام داده بود، او را باز داشته و دستور داد آن حضرت را بکشد. فضل اقدام به این کار ننمود. هارون از اینکه فضل دستورش را نپذیرفته در خشم شد و مسرور خادم را طلبیده به او گفت: هم اکنون با شتاب به بغداد برو و یکسره به نزد موسی بن جعفر می‌روی و اگر دیدی که او در آسایش و رفاه است و رفاه است این نامه را به عباس بن محمد برسان و به او دستور بده آنچه در آن نوشته شده انجام دهد و نامه دیگری نیز به او داد و گفت: این نامه را نیز به سندی بن شاهک برسان و به او دستور ده از فرمان عباس بن محمد پیروی کند. مسرور به سرعت به بغداد آمد و یکسره به خانه فضل بن یحیی رفت و کسی نمی‌دانست برای چه کاری آمده. به نزد موسی بن جعفر - علیه السلام - رفت و او را به همان حال که به هارون خبر داده بودند، بدید و بعد به نزد عباس بن محمد و سندی بن شاهک رفته و نامه‌ها را به ایشان تحویل داد. عباس بن محمد، فضل بن یحیی را به خانه خود جلب کرد و دستور داد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک صد تازیانه بر او زد پس از این جریان مسرور جریان را برای هارون نوشت هارون دستور داد آن حضرت را به سندی بن شاهک بسپارند. خود هارون مجلسی ترتیب داد و در آن مجلس که گروه بسیاری جمع شده بودند، گفت: ای گروه مردم فضل بن یحیی بر من نافرمانی کرد و از دستور من سرپیچی نمود و من در نظر گرفته ام او را لعنت کنم، پس شما نیز او را لعن کنید، پس از آن، مردم از هر سو او را لعنت کرده، بدانسان که از صدای لعنت آنان در و دیوار قصر به لرزه درآمد. این خبر به گوش یحیی بن خالد (پدر فضل) رسید به سرعت نزد هارون آمد و از در مخصوص وارد قصر هارون شده و از پشت سر هارون به طوری که او نفهمد وارد شده به نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین به سخن من گوش فرا دار هارون با ناراحتی گوش به سخن یحیی داد. یحیی گفت: فضل جوان است و من آنچه تو خواهی انجام خواهم داد. هارون خوشحال شد و رو به مردم کرده گفت: فضل

دربار چیزی نافرمانی مرا کرده بود، من او را لعن کردم ولی او توبه و بازگشت به فرمانبرداری من کرد، پس او را دوست بدارید. مردم گفتند: ما دوستار هر کسی هستیم که تو او را دوست داری، و دشمن هستیم با هر که تو او را دشمن داری و ما اکنون او را دوست داریم. سپس یحیی بن خالد از آنجا بیرون آمد تا وارد بغداد شد، مردم از آمدن یحیی به بغداد وحشت زده شدند و هر کس دربار آمدن یحیی به بغداد سخن می‌گفت و خود یحیی وانمود کرد که برای رسیدگی به امور شهر و سرکشی به کارهای عمال و فرمانداران به شهر آمده. و برای پوشاندن هدف شوم خود نیز چند روزی به این کارها مشغول شد، سپس سندی بن شاهک را طلبید و دستور کشتن حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - را به او داد و او نیز انجام این جنایت هولناک را به عهده گرفت. [۱۳] یعقوبی می‌نویسد: در زندان به موسی بن جعفر - علیه السلام - گفته شد: کاش به فلانی نوشته بودی تا درباره تو با رشید سخن می‌گفت. فرمود: «حدیثی ابی عن ابائه ان الله عز و جل اوحی الی داود یا داود انه ما اعتصم عبد من عبادی باحد من خلقی دونی عرفت ذلک منه الا و قطعت عنه اسباب اسماء و اسحت الارض من تحته». [۱۴] (پدرم از پدرانم مرا خبر داد که خدای عزوجل به داود وحی کرد: ای داود. نشد بنده ای از بندگانم مرا رها کرده به کسی از آفریده های من توسل جوید و او را چنان بشناسم مگر آنکه دست وی را از وسیله های آسمانی کوتاه کرده و زمین را زیر پای او فرو بردم).

شهادت امام کاظم (ع)

اینکه یحیی بن خالد عامل به شهادت رساندن امام بود در روایات دیگری نیز به آن تصریح شده است چنان که در روایتی از امام رضا - علیه السلام - آمده است که به آن حضرت عرض شد: آیا یحیی بن خالد پدرتان را مسموم کرد؟ امام این گفته را تأیید فرمود. [۱۵] مرحوم مفید می‌نویسد: ترتیب کشتن آن امام معصوم چنین بود که سندی بن شاهک زهری در غذای آن بزرگوار ریخته و به نزد او آورد. و برخی گفته‌اند آن زهر را در رطب قرار داد، امام از آن میل فرمود اثر زهر را در بدن خویش احساس کرد و پس از سه روز آن بزرگوار به بیماری سختی مبتلا شد و در روز سیم از دنیا رفت. [۱۶] مؤلف تجارب السلف می‌نویسد: «اتفاقاً همان شب که یحیی به بغداد رسید موسی بن جعفر وفات یافت و بعضی گفتند او را زهر دادند و بعضی گفتند به مرگ خود مرد. بعد از آن عدول را از کرخ بیردند تا موسی را مرده دیدند یعنی تا گمان نیفتد که او را کشته‌اند و شیعه گوید: چون امام موسی را مرده از خانه بیرون آوردند ندا می‌کردند که امام رافضی به مرگ خویش بمرد، امام احمد حنبل حاضر بود و پنهان می‌گریست و چون گفتند امام روافض نماند او گفت: لا والله العظیم بلکه امام مغرب و مشرق نماند». [۱۷] و چون امام کاظم - علیه السلام - از دنیا رفت سندی بن شاهک فقها و بزرگان بغداد را به کنار جنازه آن حضرت گرد آورده و در میان آن جمع، هیشم بن عدی نیز بود، پس همه آنها جنازه موسی بن جعفر - علیه السلام - را نگاه کردند و اثری از زخم یا خفگی در بدن آن حضرت مشاهده نکردند و از همه آنها گواه گرفت که او به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و آنان همگی به این مطلب گواهی دادند. سپس جنازه آن حضرت از زندان بیرون آورده کنار جسر بغداد گذاردند و جار زدند که این موسی بن جعفر است که مرده است او را بنگرید، مردم دسته دسته می‌آمدند و چهره آن حضرت را به دقت می‌نگریستند و می‌رفتند. از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جسد مبارک آن حضرت را به دو دلیل در معرض دید فقها و بزرگان و عموم مردم قرار دادند: ۱- تا به مردم نشان دهند که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و زخم و جراحت و یا آثار خفگی در آن وجود ندارد. ۲- دیگر اینکه گروهی از شیعیان گمان می‌کردند که آن حضرت همان قائم منتظر و مهدی موعود است و حبس و زندان او را همان غیبتی می‌دانستند که برای امام قائم ذکر شده است از اینرو پس از شهادت آن حضرت یحیی بن خالد دستور داد جار زنند که: این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می‌کردند امام قائم است و نخواهد مرد، پس او را بنگرید و مردم نگاه می‌کردند، می‌دیدند که آن حضرت مرده است. [۱۸] این ظاهر قضیه است ولی باطن قضیه دو علت دیگری داشته است: اولاً: با طبیعی جلوه دادن فوت امام می‌خواستند هارون را از این

جنایت هولناک تبرئه کنند. ثانیاً: یحیی با عنوان کردن یک فکر انحرافی در میان شیعیان می‌خواست ذهن مردم را از این ستم و جنایتی که انجام داده بود به این مسأله متوجه کند تا کسی به فکر مسموم شدن آن امام معصوم - علیه السلام - نباشد و گرنه اصلاح عقیده آن گروه چه فائده ای برای یحیی و دستگاه خلافت داشت. بلکه هر اختلافی که میان شیعه می‌افتاد به نفع دستگاه خلافت بود. خلاصه، هارون با این ترندهای فریبکارانه افکار عمومی را آماده کرد و با بی‌شرمی چنین اظهار داشت که موسی - علیه السلام - به مرگ خدائی در گذشته است. [۱۹] برخی از مورخان نیز تحت تأثیر قرار گرفته و در کتابهای خود مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش داده اند. [۲۰] اگر چه بعضی ها نقل شهادت را نیز به عنوان یک قول آورده‌اند [۲۱] ولی براساس روایات امامیه هارون الرشید امام موسی کاظم - علیه السلام - را در سال ۱۸۳ به تحریک یحیی برمکی مسموم کرد [۲۲] و در ۲۴ یا ۲۵ رجب همان سال به شهادت رسید. [۲۳] رشید همچنین شصت نفر از علویان زندانی را محکوم به مرگ کرد. [۲۴]

پی‌نوشت‌ها

[۱] - کلینی کافی ج ۱ ص ۲۶۷. [۲] - تاریخ الاسلامی و الحضارة الاسلامیة ج ۳ ص ۳۵۲. [۳] - الاغانی ج ۵ ص ۲۲۵. [۴] - امالی شیخ ص ۲۳۰ - شرح میمیه ابی فراس ص ۲۰۹. [۵] - تاریخ کربلا ص ۱۹۹ به نقل از مجله «الهلال» شماره اکتبر ۱۹۴۷ ص ۲۷ از مقاله عقاد. [۶] - طبرسی الاحتجاج ص ۱۶۱ نجف، و کشی اختیار معرفه الرجال ص ۲۶۲. [۷] - کافی، ج ۱ ص ۴۷۶ - نوبختی فرق ص ۲-۷۱. [۸] - مسعودی مروج الذهب، ج ۳ ص ۷ - ۳۵۶ طبع قاهره ابن عماد حنبلی شذرات الذهب ج ۱ ص ۳۰۴ - وفيات الاعیان ج ۵ ص ۳۰۱. [۹] - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۲۷۳ - امالی صدوق ص ۲۳۶. [۱۰] - مفید، ارشاد ص ۷ - ۲۷۶. [۱۱] - ابن اثیر، کامل ج ۵، ص ۱۰۸. [۱۲] - مفید، ارشاد ص ۲۸۱. [۱۳] - مفید، ارشاد ص ۲ - ۲۸۱. [۱۴] - یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱۴. [۱۵] - کشی، اختیار معرفه الرجال ص ۶۰۴ - شماره ۱۱۲۳ - دلائل الامامة ص ۱۴۷. [۱۶] - مفید، ارشاد ص ۲۸۲. [۱۷] - هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف ص ۱۴۰. [۱۸] - مفید، ارشاد ص ۲۸۳. [۱۹] - تاریخ فخری ص ۲۶۸. [۲۰] - طبری جزء ۱۰ ص ۷۰ حوادث سال ۱۸۳. [۲۱] - ابن خلکان وفيات الاعیان ج ۵ ص ۳۱۰ - عمده الطالب ص ۱۹۶. [۲۲] - نوبختی فرق الشیعه ص ۶۷ کشی اختیار ص ۲۵۸ - کافی ج ۱ ص ۹ - ۲۵۸. [۲۳] - مرحوم مفید در ارشاد وفات آن حضرت را شش روز به آخر ماه رجب نقل کرده و به نقل مرحوم صدوق ۲۵ رجب می‌باشد. [۲۴] - عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۹۰ - ۸۹ و ج ۲ ص ۱۴۳.

شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع)

منبع

منتهی الامال شیخ عباس قمی

ذکر بعضی از ستمها که بر آن امام مظلوم واقع شده

اشهر در تاریخ شهادت آن حضرت آن است که در بیست و پنجم رجب سنه صد و هشتاد و سه در بغداد در حبس سندی بن شاهک واقع شد و بعضی پنجم ماه مذکور گفته اند. و عمر شریفش در آن وقت پنجاه و پنج سال و به روایت (کافی) پنجاه و چهار سال بود. (۸۶) و بیست ساله بود که امامت به آن جناب منتقل شد و مدت امامتش سی و پنج سال بوده که مقداری از آن در بقیه ایام منصور بوده و او به ظاهر متعرض آن حضرت نشد و بعد از اوده سال و کسری ایام خلافت مهدی بود و او حضرت را به عراق طلبید و محبوس گردانید و به سبب مشاهده معجزات بسیار جرأت بر اذیت به آن حضرت نمود و آن جناب را به مدینه برگردانید و بعد از آن یک

سال و کسری مدت خلافت هادی بود و او نیز آسیبی به آن حضرت نتوانست رسانید. (۸۷) صاحب (عمده الطالب) گفته: هادی آن حضرت را گرفت و در حبس نمود، امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود: (فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطُّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟) (۸۸) چون بیدار شد مراد آن حضرت را دانست، امر کرد حضرت امام موسی علیه السلام را از حبس رها کردند، بعد از چندی بازخواست آن حضرت را حبس کند و اذیت رساند، اجل او را مهلت نداد و هلاک شد، چون خلافت به هارون الرشید رسید آن حضرت را به بغداد آورد و مدتی محبوس داشت و در سال چهاردهم خلافت خویش آن حضرت را به زهر شهید کرد. (۸۹) اما سبب گرفتن هارون آن جناب را و فرستادن او را به عراق چنانکه شیخ طوسی و ابن بابویه و دیگران روایت کرده‌اند آن بود که چون رشید خواست که امر خلافت را برای اولاد خود محکم گرداند از میان پسران خود که چهارده تن بودند سه نفر را اختیار کرد، اول محمّد امین پسر زبیده را و لیعهد خود گردانید و خلافت را بعد از او برای عبدالله مأمون و بعد از او برای قاسم مؤتمن قرار داد و چون جعفر بن محمّد بن اشعث را مربی ابن زبیده گردانیده بود یحیی برمکی که اعظم وزرای هارون بود اندیشه کرد که بعد از او اگر خلافت به محمّد امین منتقل شود ابن اشعث مالک اختیار او خواهد شد و دولت از سلسله من بیرون خواهد رفت، در مقام تضييع ابن اشعث برآمد و مکرر و مکرر نزد هارون از او بدی می‌گفت تا آنکه او را نسبت داد به تشیع و اعتقاد به امامت موسی بن جعفر علیه السلام و گفت: او از محبان و موالیان امام موسی علیه السلام است و او را خلیفه عصر می‌داند و هر چه به هم رساند خمس آن را برای آن جناب می‌فرستد و به این سخنان شورانگیز، هارون را به فکر آن حضرت انداخت تا آنکه روزی هارون از یحیی و دیگران پرسید که آیا می‌شناسید از آل ابی طالب کسی را که طلب نمایم و بعضی از احوال موسی بن جعفر را از او سؤال نمایم؟ ایشان علی بن اسماعیل بن جعفر برادرزاده آن حضرت را که آن جناب احسان بسیار نسبت به او می‌نمود و بر خفایای احوال آن جناب اطلاع تمام داشت تعیین کردند. (به روایت دیگر، محمّد بن اسماعیل برادرزاده آن جناب بود). (۹۰) پس به امر خلیفه نامه ای به پسر اسماعیل نوشتند و او را طلبیدند، چون آن جناب بر آن امر مطلع شد او را طلبید و گفت: اراده کجا داری؟ گفت: اراده بغداد، فرمود که برای چه می‌روی؟ گفت: پریشان شده‌ام و قرض بسیاری به هم رسانیده‌ام، آن جناب فرمود که من قرض تو را اداء می‌کنم و خرج تو را متکفل می‌شوم، او قبول نکرد و گفت: مرا وصیتی کن! آن جناب فرمود: وصیت می‌کنم که در خون من شریک نشوی و اولاد مرا یتیم نگردانی، باز گفت: مرا وصیت کن! حضرت باز این وصیت فرمود تا سه مرتبه، پس سیصد دینار طلا و چهار هزار درهم به او عطا فرمود، چون او برخاست حضرت به حاضران فرمود: به خدا سوگند که در ریختن خون من سعایت خواهد کرد و فرزندان مرا به یتیمی خواهد انداخت! گفتند: یا بن رسول الله! اگر چنین است چرا به او احسان می‌نمایی و این مال جزیل را به او می‌دهی. فرمود: (حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا قُطِعَتْ فَوَصِلَتْ قَطْعَهَا اللَّهُ)؛ حاصل روایت آنکه، پدران من روایت کرده‌اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چون کسی که با رحم خود احسان کند و او در برابر بدی کند و این کس قطع احسان خود را از او نکند حق تعالی قطع رحمت خود را از او می‌کند و او را به عقوبت خود گرفتار می‌نماید. و بالجمله؛ چون علی بن اسماعیل به بغداد رسید، یحیی بن خالد برمکی او را به خانه برد و با او توطئه کرد که چون به مجلس هارون رود امری چند نسبت به آن حضرت دهد که هارون را به خشم آورد، پس او را به نزد هارون برد. چون بر او داخل شد سلام کرد و گفت: هرگز ندیده‌ام که دو خلیفه در یک عصر بوده باشند، تو در این شهر خلیفه و موسی بن جعفر در مدینه خلیفه است، مردم از اطراف عالم خراج از برای او می‌آورند و خزانه‌ها به هم رسانیده و ملکی را به سی هزار درهم خریده و نام او را (یسیره) گذاشته. پس هارون دوست هزار درهم حواله کرد به او بدهند، چون آن بدبخت به خانه برگشت دردی در حلقش به هم رسید و هلاک شد و از آن زرها منتفع نشد. و به روایت دیگر بعد از چندی او را زحیری عارض شد و جمیع اعضا و احشاء او به زیر آمد و در همان حال که زر را برای او آوردند در حالت نزع بود، و از این پولها جز حسرت چیزی از برای او حاصل نشد و زرها را به خزانه خلیفه برگردانیدند. (۹۱) و بالجمله؛ در همان سال که سال صد و هفتاد و نهم هجری بود و هارون برای

استحکام خلافت اولاد خود به گرفتن امام موسی علیه السلام اراده حج کرد و فرمانها به اطراف نوشت که علما و سادات واعیان و اشراف همه در مکه حاضر شوند که از ایشان بیعت بگیرد و ولایت عهد اولاد او در بلاد او منتشر گردد. (۹۲) اول به مدینه طیبه آمد، یعقوب بن داود روایت کرده است که چون هارون به مدینه آمد، من شبی به خانه یحیی برمکی رفتم و او نقل کرد که امروز شنیدم که هارون نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با او مخاطبه می کرد که پدر و مادرم به فدای تو باد یا رسول الله، من عذر می طلبم در امری که اراده کرده ام در باب موسی بن جعفر، می خواهم او را حبس کنم برای آنکه می ترسم فتنه برپا کند که خونهای امت تو ریخته شود، یحیی گفت: چنین گمان دارم که فردا او را خواهد گرفت. چون روز شد، هارون فضل بن ربیع را فرستاد در وقتی که آن حضرت نزد جد بزرگوار خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز می کرد، در اثنای نماز آن جناب را گرفتند و کشیدند که از مسجد بیرون برند. حضرت متوجه قبر جد بزرگوار خود شد و گفت: یا رسول الله! به تو شکایت می کنم از آنچه از امت بد کردار توبه اهل بیت بزرگوار تو می رسد، و مردم از هر طرف صدا به گریه و ناله و فغان بلند کردند، چون آن امام مظلوم را نزد هارون بردند ناسزای بسیار به آن جناب گفت، و امر کرد که آن جناب را مقید گردانیدند و دو محمل ترتیب داد برای آنکه ندانند که آن جناب را به کدام ناحیه می برند، یکی را به سوی بصره فرستاد و دیگری را به جانب بغداد و حضرت در آن محمل بود که به جانب بصره فرستاد، و حسان سروی را همراه آن جناب کرد که آن حضرت را در بصره به عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور که امیر بصره و پسر عموی هارون بود تسلیم نمود، در روز هفتم ماه ذی الحجه یک روز پیش از ترویه، آن جناب را داخل بصره نمودند و در روز علانیه آن جناب را تسلیم عیسی نمودند، عیسی آن حضرت را در یکی از حجره های خانه خود که نزدیک به دیوانخانه او بود محبوس گردانید و مشغول فرح و سرور عید گردید و روزی دو مرتبه در آن حجره را می گشود، یک نوبت برای آنکه بیرون آید و وضو بسازد، نوبتی دیگر برای آنکه طعام از برای آن جناب ببرند. محمّد بن سلیمان نوفلی گفت که یکی از کاتبان عیسی که نصرانی بود و بعد، اسلام اظهار کرد رفیق بود با من، وقتی برای من گفت که این عبد صالح و بنده شایسته خدا، یعنی موسی بن جعفر علیه السلام در این ایام که در این خانه محبوس بود چیزی چند شنید از لُهو و لعب و ساز و خوانندگی و انواع فواحش و منکرات که گمان ندارم هرگز به خاطر شریفش آنها خطور کرده باشد. و بالجمله؛ مدت یک سال آن حضرت در حبس عیسی بود و مکرر هارون به او نوشت که آن جناب را شهید کند. او جرأت نکرد که به این امر شنیع اقدام کند، جمعی از دوستان او نیز او را از آن منع کردند، چون مدت حبس آن حضرت نزد او به طول انجامید، نامه ای به هارون نوشت که حبس موسی علیه السلام نزد من طول کشید و من بر قتل وی اقدام نمی نمایم، من چندان که از حال او تفحص می نمایم به غیر عبادت و تضرع و زاری و ذکر و مناجات با قاضی الحاجات چیزی نمی شنوم و نشنیدم که هرگز به تو یا بر من یا بر احدی نفرین نماید یا بدی از ما یاد نماید بلکه پیوسته متوجه کار خود است به دیگری نمی پردازد، کسی را بفرست که من او را تسلیم او نمایم و الا او را رها می کنم و دیگر حبس و زجر او را بر خود نمی پسندم. یکی از حواسیس عیسی که به تفحص احوال آن جناب موکل بود گفته که من در آن ایام بسیار از آن جناب می شنیدم که در مناجات با قاضی الحاجات می گفت: خداوندا! من پیوسته سؤال می کردم که زاویه خلوتی و گوشه عزلتی و فراخ خاطری از جهت عبادت و بندگی خود مرا روزی کنی اکنون شکر می کنم که دعای مرا مستجاب گردانیدی، آنچه می خواستم عطا فرمودی. چون نامه عیسی به هارون رسید کس فرستاد و آن جناب را از بصره به بغداد برد و نزد فضل بن ربیع محبوس گردانید. (۹۳) و در این مدتی که محبوس بود پیوسته مشغول عبادت بود و بیشتر اوقات در سجده بود. شیخ صدوق از ثوبانی روایت کرده است که جناب امام موسی علیه السلام در مدت زیاده از ده سال هر روز که می شد بعد از روشن شدن آفتاب به سجده می رفت و مشغول دعا و تضرع می بود تا زوال شمس و در ایامی که در حبس بود بسا می شد که هارون بر بام خانه می رفت و نظر می کرد در آن حجره که آن جناب را در آنجا حبس کرده بودند، جامه ای می دید که بر زمین افتاده است و کسی را نمی دید، روزی به ربیع گفت: این جامه چیست که می بینم در این خانه؟ ربیع گفت: این جامه نیست بلکه موسی بن جعفر است، که هر روز

بعد از طلوع آفتاب به سجده می‌رود تا وقت زوال گفت: هر گاه می‌دانی که او چنین است چرا او را در این زندان تنگ جا داده‌ای؟ هارون گفت: هیئات! غیر از این علاجی نیست، (۹۴) یعنی برای دولت من در کار است که او چنین باشد. (۹۵) در کتاب (در التّظیم) است که فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده که گفت: فرستاد مرا هارون رشید نزد موسی بن جعفر علیه السلام برای رسانیدن پیامی و در آن وقت آن حضرت در حبس سندی بن شاهک بود. من داخل محبس شدم دیدم مشغول نماز است، هیئت آن جناب نگذاشت مرا که بنشینم لاجرم تکیه کردم به شمشیر خود و ایستادم دیدم که آن حضرت پیوسته نماز می‌گذارد و اعتنایی به من ندارد و در هر دو رکعت نماز که سلام می‌دهد بلافاصله برای نماز دیگر تکبیر می‌گوید و داخل نماز می‌شود، پس چون طول کشید توقف من و ترسیدم که هارون از من مؤاخذه کند همین که خواست آن حضرت سلام دهد من شروع کردم در کلام، آن وقت حضرت به نماز دیگر داخل نشد و گوش کرد به حرف من، من پیام رشید را به آن حضرت رسانیدم و آن پیام این بود که به من گفته بود مگو به آن حضرت که امیرالمؤمنین مرا به سوی تو فرستاده بلکه بگو برادرت مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو می‌رساند و می‌گوید به من رسیده بود از تو چیزهایی که مرا به قلق و اضطراب در آورده بود. پس من تو را از مدینه آوردم و تفحص از حال تو نمودم، یافتم تو را پاکیزه حبیب، بری از عیب دانستم که آنچه برای تو گفته بودند دروغ بوده پس فکر کردم که تو را به منزلت برگردانم یا نزد خودم باشی، دیدم بودندت نزد من سینه مرا از عداوت تو بهتر خالی می‌کند و دروغ بدگویان تو را بیشتر ظاهر می‌گرداند، صلاح دیدم بودن تو را در اینجا لکن هر کس را غذایی موافق است و با آن طبیعتش الفت گرفته و شاید شما در مدینه غذاهایی میل می‌فرمودید و عادت به آن داشتید که در اینجا نمی‌یابی کسی را که بسازد برای شما، و من امر کردم (فضل) را که برای شما بسازد هر چه میل دارید، پس امر فرما او را به آنچه دوست دارید و منبسط و گشاده رو باشید در هر چه که اراده دارید. راوی گفت: حضرت جواب داد به دو کلمه بدون آنکه التفات کند به من فرمود: (لَا حَاضِرٌ لِي مَالِي فَيَنْفَعَنِي وَ لَمْ أُخْلَقْ سَوْلاً، اللَّهُ أَكْبَرُ)؛ یعنی مالم حاضر نیست که مرا نفعی رساند، یعنی هر چه بخواهم دستورالعمل بدهم برایم درست کنند و خدا مرا خلق نکرده سؤال کننده و از کسی چیزی طلب کننده. این را فرمود و گفت: اللَّهُ أَكْبَرُ! و داخل نماز شد. راوی گفت: من برگشتم به نزد هارون و کیفیت را برای او نقل کردم هارون گفت: چه مصلحت می‌بینی درباره او؟ گفتم: ای آقای من! اگر خطی بکشی در زمین و موسی بن جعفر داخل در آن شود و بگوید بیرون نمی‌آیم از آن، راست می‌گوید بیرون نخواهد آمد از آن، گفت چنان است که می‌گویی، لکن بودنش نزد من محبوبتر است به سوی من، و روایت شده که هارون به وی گفت که این خبر را با کسی مگو، گفت تا هارون زنده بود این خبر را به احدی نگفتم. (۹۶) شیخ طوسی رحمه الله از محمّد بن غیاث روایت کرده که هارون رشید به یحیی بن خالد گفت: برو نزد موسی بن جعفر علیه السلام و آهن را از او بردار و سلام مرا به او برسان و بگو: (يَقُولُ لَكَ ابْنُ عَمِّكَ إِنَّهُ قَدْ سَبَقَ مِنِّي فَيْكَ يَمِينٌ أَنِّي لَا أُخْلِيكَ حَتَّى تُقْرَلَ بِالْإِسَاءَةِ وَ تَسْتَلْنِي الْعَفْوَ عَمَّا سَلَفَ مِنْكَ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِي أَقْرَارِكَ عَارٌ وَ لَا فِي مَسْئَلَتِكَ إِثْمٌ مَنَقَصَةٌ)؛ یعنی پسر عمویت می‌گوید که من پیش از این قسم خورده‌ام که تو را رها نکنم تا آنکه اقرار کنی برای من به آنکه بد کرده‌ای و از من سؤال و خواهش کنی که عفو کنم از آنچه از تو سر زده و نیست در این اقرارت به بدی بر تو عاری و نه در این خواهش و سؤال بر تو نقصانی و این یحیی بن خالد ثقة و محل اعتماد من و وزیر من و صاحب امر من است از او سؤال و خواهش کن به قدری که قسم به من عمل آمده باشد و خلاف قسم نکرده باشم، پس هر کجا خواهی برو به سلامت. محمّد بن غیاث راوی گوید که خبر داد مرا موسی بن یحیی بن خالد که موسی بن جعفر علیه السلام در جواب یحیی، فرمود ای ابوعلی! من مردنم نزدیک است و از اجلم یک هفته باقی مانده است. (۹۷)

روایت

و روایت شده که در ایامی که در حبس فضل بن ربیع بود، فضل گفت: مکرر نزد من فرستادند که او را شهید کنم من قبول نکردم

واعلام کردم که این کار از من نمی‌آید و چون هارون دانست که فضل بن ربیع بر قتل آن حضرت اقدام نمی‌کند آن جناب را از خانه او بیرون آورد و نزد فضل بن یحیی برمکی محبوس گردانید. فضل هر شب (خوانی) برای آن جناب می‌فرستاد و نمی‌گذاشت که از جای دیگر طعام برای آن جناب آورند. و در شب چهارم که خوان را حاضر کردند آن امام مظلوم سر به جانب آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! تومی دانی که اگر پیش از این روز چنین طعامی می‌خوردم هر آینه اعانت بر هلاکت خود کرده بودم و امشب در خوردن این طعام مجبور معذورم، و چون از آن طعام تناول نمود اثر زهر در بدن شریفش ظاهر شد و رنجور گردید، چون روز شد طیبی برای آن حضرت آوردند چون طیب احوال آن حضرت پرسید جواب او فرمود، چون بسیار مبالغه کرد، آن جناب دست مبارک خود را بیرون آورد و به او نمود و فرمود که علت من این است. چون طیب نظر کرد دید که کف دست مبارکش سبز شده و آن زهری که به آن جناب داده‌اند در آن موضع مجتمع گردیده. پس طیب برخاست و نزد آن بدبختان رفت و گفت: به خدا سوگند که او بهتر از شما می‌داند آنچه شما با او کرده‌اید. و از آن مرض به جوار رحمت الهی انتقال نمود. (۹۸)

روایت دیگر

و به روایت دیگر چندان که فضل بن یحیی را تکلیف بر قتل آن جناب کردند او اقدام نکرد بلکه اکرام و تعظیم آن جناب می‌نمود و چون هارون به رقه رفت خبر به او رسید که آن جناب نزد فضل بن یحیی مکرّم و معزز است، اهانت و آسیبی نسبت به آن جناب روا نمی‌دارد، مسرور خادم را به تعجیل فرستاد به سوی بغداد با دونه‌ای که بی‌خبر به خانه فضل درآید و حال آن جناب را مشاهده نماید اگر چنان بیند که مردم به او گفته‌اند یک نامه را به عباس بن محمد و دیگری را به سندی بن شاهک برساند که ایشان آنچه در آن نامه نوشته باشد به عمل آورند، پس (مسرور) بی‌خبر داخل بغداد شد و ناگهان به خانه فضل رفت و کسی نمی‌دانست که برای چه کار آمده است، چون دید که آن جناب در خانه او معزز و مکرّم است، در همان ساعت بیرون رفت و به خانه عباس بن محمد رفت نامه هارون را به او داد، چون نامه را گشود فضل بن یحیی را طلبید و او را در عقابین کشید و صد تازیانه بر او زد و مسرور خادم آنچه واقع شده بود به هارون نوشت، چون بر مضمون نامه مطلع شد نامه نوشت که آن جناب را به سندی بن شاهک تسلیم کنند. و در مجلس دیوانخانه خود به او از بلند گفت: فضل بن یحیی مخالفت امر من کرده است من او را لعنت می‌کنم، شما هم او را لعنت کنید. پس جمیع اهل مجلس صدا به لعن او بلند کردند، چون این خبر به یحیی برمکی رسید مضطرب شد خود را به خانه هارون رسانید و از راه دیگر غیر متعارف داخل شد و از عقب هارون درآمد و سر در گوش او گذاشت و گفت اگر پسر من فضل مخالفت تو کرده من اطاعت تو می‌کنم و آنچه می‌خواهی به عمل می‌آورم. پس هارون از یحیی و پسرش راضی شده روبه سوی اهل مجلس کرد و گفت: (فضل) مخالفت من کرده بود من او را لعنت کردم اکنون توبه و انابه کرده است من از تقصیر او گذشتم شما از او راضی شوید، همگان او از بلند کردند که ما دوستیم با هر که تو دوستی و دشمنیم با هر که تو دشمنی. پس یحیی به سرعت روانه بغداد شد، از آمدن او مردم مضطرب شدند هر کسی سخنی می‌گفت لکن او اظهار کرد که من از برای تعمیر قلعه و تفحص احوال عمال به این صوب آمده‌ام و چند روز مشغول آن اعمال بود، پس سندی بن شاهک را طلبید و امر کرد که آن امام معصوم را مسموم گرداند و ربطی چند به زهر آلوده کرد به ابن شاهک داد که نزد آن جناب ببرد و مبالغه نماید در خوردن آنها و دست از آن جناب بردارد تا تناول نمود، و موافق روایتی سندی خرماهای زهر آلود را برای آن حضرت فرستاد و خود آمد بیند تناول کرده است یا نه، وقتی رسید که حضرت ده دانه از آن تناول فرموده بود، گفت: دیگر تناول نما، فرمود که در آنچه خوردم مطلب توبه عمل آمد و به زیاده احتیاجی نیست. پس پیش از وفات آن حضرت به چند روز قضات و عدول را حاضر کرد و حضرت را به حضور ایشان آورد و گفت: مردم می‌گویند که موسی بن جعفر در تنگی و شدت است، شما حال او را مشاهده کنید و گواه شوید که آزار و علتی ندارد و بر او کار را تنگ نگرفته‌ایم، حضرت فرمود که ای جماعت! گواه باشید که سه روز است که ایشان

زهر به من داده‌اند و به ظاهر صحیح می‌نمایم ولیکن زهر در اندرون من جا کرده است و در آخر این روز سرخ خواهم شد به سرخی شدید و فردا زرد خواهم شد زردی شدید و روز سوم رنگم به سفیدی مایل خواهد شد و به رحمت حق تعالی واصل خواهم شد، چون آخر روز سوم شد روح مقدسش در ملاء اعلیٰ به پیغمبران و صدیقان و شهداء ملحق گردید. (۹۹) به مقتضای کریمه: (وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ) (۱۰۰)، رو سفید به رحمت الهی منتقل شد. رحمه الله

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق و غیره، از حسن بن محمد بن بشار روایت کرده که گفت: شیخی از اهل (قطیعه الزبیع) که از مشاهیر عامه بود و بسیار موثق بود و اعتماد بر قول او داشتیم، مرا خبر داد که روزی سندی بن شاهک مرا با جماعتی از مشاهیر علما که جملگی هشتاد نفر بودیم جمع کرد و به خانه ای درآورد که موسی بن جعفر علیه السلام در آن خانه بود. چون نشستم سندی بن شاهک گفت: نظر کنید به احوال این مرد یعنی موسی بن جعفر علیه السلام که آیا آسیبی به او رسیده است؛ زیرا که مردم گمان می‌کنند که اذیتها و آسیبها به او رسانیده ایم و او را در شدت و مشقت داریم و در این باب سخن بسیار می‌گویند، ما او را در چنین منزل گشاده بر روی فرشهای زیبا نشانیده ایم. خلیفه نسبت به او بدی در نظر ندارد، برای این او را نگاه داشته که چون برگردد با او صحبت بدارد و مناظره کند، اینک صحیح و سالم نشسته است و در هیچ باب بر او تنگ نگرفته ایم اینکه حاضر است از او پرسد و گواه باشید. آن شیخ گفت که در تمام مجلس همت ما مصروف بود در نظر کردن به سوی آن امام بزرگوار و ملاحظه آثار فضل و عبادت و انوار سیادت و نجابت و سیمای نیکی و زهدات که از جبین مینش ساطع و لامع بود، پس حضرت فرود که ای گروه! آنچه بیان کرد در باب توسعه مکان و منزل و رعایت ظاهر چنان است که او گفت ولیکن بدانید و گواه باشید که او مرا زهر خورانیده است در نه دانه خرما و فردا رنگ من زرد خواهد شد و پس فردا خانه رنج و عنا رحلت خواهد کرد و به دار بقاء و رفیق اعلنی محلق خواهد شد، چون حضرت این سخن فرمود، سندی بن شاهک به لرزه در آمد مانند شاخه های درخت خرما بدون پلیدش می‌لرزید. (۱۰۱) و موافق بعضی روایات پس حضرت از آن لعین سؤال کرد که غلام مرا نزد من بیاور که بعد از فوت من متکفل احوال من گردد، آن لعین گفت: مرا رخصت ده که از مال خود تو را کفن کنم، حضرت قبول نکرد فرمود که ما اهل بیت مهر زنان ما و زر حج ما و کفن مردگان ما از مال پاکیزه ما است و کفن من نیز من حاضر است. چون آن حضرت از دنیا رحلت کرد ابن شاهک لعین، فقها و اعیان بغداد را حاضر کرد برای آنکه نظر کنند که اثر جراحی در بدن آن حضرت نیست و بر مردم تسویل کنند که هارون را در فوت آن حضرت تقصیری نیست پس آن حضر را در سر جسر بغداد گذاشتند و روی مبارکش را گشودند و مردم را ندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضه گمان می‌کردند او نمی‌میرد، از دنیا رحلت کرده است، بیایید او را مشاهده کنید، مردم می‌آمدند و بر روی مبارک آن حضرت نظر می‌کردند. (۱۰۲)

روایت شیخ صدوق

شیخ صدوق از عمر بن واقد روایت کرده است که سندی بن شاهک در یکی از شبها به نزد من فرستاد و مرا طلب داشت و من در بغداد بودم. پس من ترسیدم که قصد بدی در حق من داشته باشد که در این وقت شب مرا طلب کرده پس وصیت کردم به عیالم در آنچه حاجت به او داشتم و گفتم: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و سوار گشتم و به نزد سندی رفتم، همین که مرا مقابل خود دید و گفت: ای ابو حفص! شاید ما تو را به ترس و فزع در آورده باشیم؟ گفتم: بلی، گفت: این طلبیدن نیست مگر به جهت خیر. گفتم: پس کسی را بفرست به منزل من که اهل مرا خبر دهد به امر من گفت: بلی، پس گفت: ای ابو حفص! آیا می‌دانی تو را برای چه خواسته‌ام؟ گفتم: نه، گفت: آیا می‌شناسی موسی بن جعفر را؟ گفتم: بلی، به خدا سوگند! من او را می‌شناسم و روزگاری است که مابین من و

او دوستی و صداقت است. پرسى کیست در بغداد که بشناسد او را از کسانی که قولش مقبول باشد، من جماعتی را نام بردم و در دلم افتاد که باید موسی به جعفر علیه السلام فوت کرده باشد، پس فرستاد و آن جماعت را آوردند مثل من آنگاه از ایشان پرسید که می‌شناسید اشخاصی را که موسی بن جعفر را بشناسند، ایشان نیز جمعی را نام بردند، فرستاد و ایشان را نیز آوردند، چون صبح شد پنجاه و چند نفر در منزل سندی جمع شده بودند از اشخاصی که موسی بن جعفر علیه السلام را می‌شناختند و مصاحبت با او نموده بودند. پس سندی برخاست و داخل اندرون شد و ما نماز به جا آوردیم آن وقت کاتب او بیرون آمد با طوماری و نوشت نامه‌های ما را و منازل ما و صورتهای ما و کردارهای ما را، بعد از آن نزد سندی رفت و (سندی) بیرون آمد و دست بر من زد و گفت: برخیز یا ابا حفص! جامه از روی موسی بن جعفر بردار، جامه برداشتم دیدم که او وفات کرده، بگریستم و استرجاع نمودم بعد از آن به جماعت، گفت: همه نظر کنید! یک یک نزدیک آمدند و دیدند، پس گفت: شاهد شدید که این موسی بن جعفر است؟ گفتیم: آری. گفت: یا غلام! بر عورت او پارچه ای بپوشان و او را برهنه گردان، چنان کرد. گفت: هیچ در تن او نشانی می‌بینید که آن را ناخوش بینید؟ گفتیم: نمی‌بینیم غیر آنکه او مرده است، گفت: همین جا باشید تا او را غسل دهید و کفن کنید و دفن نمایید ما بماندیم تا غسل داده شد و کفن کرده شد و جنازه مبارکش برداشتند و سندی بر او نماز کرد و دفن کردیم و باز گشتیم. (۱۰۳) صاحب (عمده الطالب) گفته که در ایام شهادت آن حضرت هارون به شام رفت و یحیی بن خالد، سندی بن شاهک را امر کرد به قتل آن حضرت. پس گفته شده که آن حضرت را زهر دادند و به قولی آن حضرت را در میان بساطی گذاشتند و چندان آن را پیچیدند تا آن حضرت شهید شد. پس جنازه نازنینش را در محضر مردم آوردند که تماشا کنند که اثر جراحی در او نیست و محضری تمام کردند که آن حضرت به مرگ خود از دنیا رفته است و سه روز آن حضرت را در میان راه مردم نهادند که هر که از آنجا بگذرد آن حضرت را ملاحظه کند و شهادت خود را در آن محضر بنویسد پس دفن شد به مقابر قریش انتهی. (۱۰۴) روایت شده که چون سندی بن شاهک جنازه آن امام مظلوم را برداشت که به مقابر قریش نقل نماید کسی را و او داشته بود که در پیش جنازه ندا می‌کرد: هذا امام الرافضة فأعرفوه؛ یعنی این امام رافضیان است بشناسید او را. پس آن جنازه شریف را آوردند در بازار گذاشتند و منادی ندا کرد که این موسی بن جعفر است که به مرگ خود از دنیا رفته، آگاه باشید ببینید او را، مردم دورش جمع شدند و نظر افکندند اثری از جراحی یا خفگی در آن حضرت ندیدند. (۱۰۵) و دیدند در پای مبارکش اثر حنّاء است، پس امر کردند علما و فقها را که شهادت خود را در این باب بنویسند، تمامی نوشتند مگر احمد بن حنبل که هرچه او را زجر کردند چیزی ننوشت. (۱۰۶) و روایت شده که آن بازاری که نعش شریف در آن گذاشته بودند نامیده شد به (سوق الریاحین) و در آن موضع شریف بنایی ساختند و دری بر آن قرار دادند که مردم پا بر آن موضع نگذارند بلکه تبرک بجویند، به آن زیارت کنند آن محل را. و نقل شده از مولی اولیاء الله صاحب (تاریخ مازندران) که گفته من مکرر به آن موضع مشرف گشته ام و آن محل را بوسیده ام.

شیخ مفید

شیخ مفید رحمه الله فرمود که جنازه شریف را بیرون آوردند و گذاشتند بر جسر بغداد و ندا کردند که این موسی بن جعفر است وفات کرده نگاه کنید به او، مردم می‌آمدند و نظر به صورت مبارکش می‌نمودند و می‌دیدند وفات کرده. (۱۰۷) و ابن شهر آشوب فرموده که سندی بن شاهک جنازه را بیرون آورد و گذاشت بر جسر بغداد و ندا کردند که این موسی بن جعفر است که رافضی‌ها گمان می‌کردند نمی‌میرد، پس نظر کنید بر او. و این را برای آن گفتند که واقفه اعتقاد کرده بودند که آن حضرت امام قائم است و حبس او را غیبت او گمان کرده بودند، پس در این حال که سندی و مردمان در روی جسر اجتماع کرده بودند اسب سندی بن شاهک رم کرد و او را در آب افکند پس سندی غرق شد در آب و خداوند تعالی متفرق کرد جماعت یحیی بن خالد را. (۱۰۸)

و در روایت شیخ صدوق است که جنازه را آوردند به آنجا که مجلس شرطه بود، یعنی محل عسس و نوکران حاکم بلد و چهار کس را بر پا داشتند تا ندا کردند که ای مردمان هر که می‌خواهد ببیند موسی بن جعفر را بیرون آید، پس در شهر غلغله افتاد، سلیمان بن ابی جعفر عموی هارون قصری داشت در کنار شط چون صدای غوغای مردم را شنید و این ندا به گوشش رسید از قصر به زیر آمد و غلامان خود را امر کرد که آن جنبشیان را دور کردند و خود عمامه از سر انداخت و گریبان چاک زد پای برهنه در جنازه آن حضرت روانه شد و حکم کرد که در پیش جنازه آن حضرت ندا کنند که هر که خواهد نظر کند به طیب پسر طیب بیاید نظر کند به سوی جنازه موسی بن جعفر علیه السلام، پس جمیع مردم بغداد جمع شدند و صدای شیون و فغان از زمین به فلک نیلگون می‌رسید، چون نعش آن حضرت را به (مقابر قریش) آوردند به حسب ظاهر، خود ایستاد متوجه غسل و حنوط و کفن آن حضرت شد و کفنی که برای خود ترتیب داده بود که به دوهزار و پانصد دینار تمام کرده بود و تمام قرآن را بر آن نوشته بود بر آن جناب پوشانیدند، به اعزاز و اکرام تمام آن جناب را در (مقابر قریش) دفن نمودند، چون این خبر به هارون رسید به حسب ظاهر برای رفع تشنیه مردم نامه به اونوشت و او را تحسین کرد و نوشت که سندی بن شاهک ملعون آن اعمال را بی رضای من کرده، از تو خشنود شدم که نگذاشتی به اتمام رساند. (۱۰۹)

روایت شیخ کلینی

شیخ کلینی رحمه الله روایت کرده از یکی از خادمان حضرت امام موسی علیه السلام که چون حضرت موسی علیه السلام را از مدینه به جانب عراق بردند آن جناب حضرت امام رضا علیه السلام را امر کرد که هر شب تا مادامی که من زنده ام و خبر وفاتم به تو نرسیده باید که بر در خانه بخوابی، راوی گوید که هر شب رختخواب آن حضرت را در دهلیز خانه می‌گشودیم چون بعد از عشاء می‌شد می‌آمد و در دهلیز خانه به سر می‌برد تا صبح، چون صبح می‌شد به خانه تشریف می‌برد، و چهار سال بدین حال به سر می‌برد تا صبح، چون صبح می‌شد به خانه تشریف می‌برد، و چهار سال بدین حال به سر برد تا یک شبی فراش آن حضرت را گستریدیم آن جناب نیامد به این سبب خاطر زاکیه اهل و عیال مستوحش شد و ما هم از نیامدن آن حضرت ترسان و وحشتناک شدیم تا صبح، چون صبح طالع گردید آن خورشید رفعت و جلالت طالع گردید و در خانه تشریف برد و رفت نزد ام احمد که بانوی خانه بود و فرمود بیاور آن ودیعتی که پدر بزرگوارم به تو سپرده تسلیم من نما، ام احمد چون این سخن استماع نمود آغاز توجه وزاری کرد و از سینه پر درد آه سرد برآورد که والله آن مونس دل دردمندان و انیس جان مستمندان این دار فانی را وداع گفته، پس آن جناب وی را تسلی داده از زاری و بی قراری منع نمود و فرمود که این راز را افشا مکن و این آتش حسرت را در سینه پنهان دار تا خبر شهادت آن حضرت به والی مدینه رسد. پس ام احمد وداعی که در نزد او بود به آن حضرت سپرد و گفت: روزی که آن گل بوستان نبوت و امامت مرا وداع می‌فرمود، این امانتها را به من سپرد و فرمود که کسی را به این امر مطلع نساز و هر گاه که من فوت شدم پس هریک که از فرزندان من نزد تو آمد و از تو مطالبه آنها نمود به او تسلیم کن و بدان که در آن وقت من دنیا را وداع کرده ام. پس حضرت آن امانتها را قبض فرمود و امر کرد که از شهادت پدر بزرگوارش لب ببندد تا خبر برسد، پس دیگر حضرت در دهلیز خانه شب نخوابید، راوی گوید که بعد از چند روزی خبر شهادت حضرت امام موسی علیه السلام به مدینه رسید، چون معلوم کردیم در همان شب واقع شده بود که جناب امام رضا علیه السلام به تأیید الهی از مدینه به بغداد رفته مشغول تجهیز و تکفین والد ماجدش گردیده بود آنگاه حضرت امام رضا علیه السلام و اهل بیت عصمت به مراسم ماتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قیام نمودند. (۱۱۰) مولف گوید: که سید بن طاوس علیه السلام در (مصباح الزائر) در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل و مناقب و عبادات و مصائب آن جناب نقل کرده، شایسته است من آن را در این جا نقل کنم: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ صِلَى الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ

الْأَخْيَارِ وَعَيْبَةُ الْأَنْوَارِ وَوَارِثِ السَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ وَالْحِكْمِ وَالْأَثَارِ، الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُوَاصِلَةِ الْأَسْتِغْفَارِ، حَلِيفِ السَّخِيَّةِ الطَّوِيلَةِ وَالِدُمُوعِ الْغَزِيرَةِ وَالْمُنَاجَاتِ الْكَثِيرَةِ وَالضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَمَقَرِّ النَّهْيِ وَالْعِدْلِ وَالْخَيْرِ وَالْفَضْلِ وَالنَّدَى وَالْبَدْلَ وَالْمَأَلْفِ الْبُلْبُلَى وَالصَّبْرَ وَالْمُضْطَهَدِ بِالظُّلْمِ وَالْمَقْبُورِ بِالْجُورِ وَالْمُعَذَّبِ فِي قَعْرِ السُّجُونِ وَظَلَمِ الْمَطَامِيرِ، ذِي السَّاقِ الْمَرضُوضِ بِحَلَقِ الْقَيْوُدِ وَالْجَنَازَةِ الْمُنَادَى عَلَيْهَا بِذُلِّ الْأَسْتِخْفَافِ وَالْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَآبِيهِ الْمُزْتَضَى وَآمِهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ بِإِزْثِ مَعْصُوبٍ وَوَلَاءِ مَسْلُوبٍ وَآمْرِ مَعْلُوبٍ وَدَمِ مَطْلُوبٍ وَسَمِّ مَشْرُوبٍ. اللَّهُمَّ وَكَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيظِ الْمَحْنِ وَتَجَرَّعَ غَضِيصِ الْكُرْبِ وَاسْتَشَدَّ لِمِ لِرِضَاكَ وَأَخْلَصَ الطَّاعَةَ لَكَ وَمَحَضَ الْخُشُوعَ وَاسْتَشَعَرَ الْخُضُوعَ وَعَادَى الْبِدْعَةَ وَأَهْلَهَا وَلَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوَامِرِكَ وَنَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، صَلَّ عَلَيْهِ صَلَوةً نَامِيَّةً مُنِيفَةً زَاكِيَّةً تُوَجِّبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَقُرُونٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَبَلَّغُهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا وَآتِنَا مِنْ لَمَدُنْكَ فِي مُوَالَاتِهِ فَضْلًا وَإِحْسَانًا وَمَعْفُورَةً وَرِضْوَانًا، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيمِ وَالتَّجَاوُزِ الْعَظِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. (۱۱۱) ودر احادیث بسیار وارد شده که زیارت آن حضرت مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است. (۱۱۲) ودر روایتی مثل آن است که کسی زیارت کرده باشد حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را (۱۱۳) ودر روایت دیگر مثل آن است که امام حسین علیه السلام را زیارت کند (۱۱۴) ودر حدیث دیگر هر که آن حضرت را زیارت کند بهشت از برای اوست. (۱۱۵) سلام الله علیه. خطیب در (تاریخ بغداد) از علی بن خلیل نقل کرده که گفت: هیچ امر دشواری مرا رو نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و متوسل به آن جناب شوم مگر آنکه خدای تعالی از برای من آسان کرد. (۱۱۶)

پی نوشت ها

۸۶- (الکافی) ۱/۴۸۶. ۸۷- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۳۴۹. ۸۸- سوره محمد صلی الله علیه وآله وسلم (۴۷)، آیه ۲۲. ۸۹- (عمدة الطالب) ص ۱۹۶. ۹۰- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص ۸۹۷. ۹۱- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۸۹۷. ۸۹۸. ۹۲- (جلاء العیون) ص ۸۹۸/۸۹۹. ۹۳- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص ۸۹۹. ۹۰۰. ۹۴- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۵. ۹۵- (جلاء العیون) ص ۹۰۳. ۹۶- (الدَّرَّ النِّظِيمِ) ص ۶۵۴. ۹۷- (الغیبة) شیخ طوسی، ص ۱۹. ۹۸- (جلاء العیون) علامه مجلسی، ص ۹۰۳. ۹۰۴. ۹۹- (جلاء العیون) مجلسی، ص ۹۰۴. ۹۰۵، (بحار الانوار) ۴۸/۲۴۷. ۱۰۰- سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۷. ۱۰۱- (امالی شیخ صدوق) ص ۲۱۰. ۲۱۳. مجلس ۲۹، حدیث ۲۳۵. ۲۳۷. ۱۰۲- (جلاء العیون) ص ۹۰۵. ۹۰۶. ۱۰۳- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۷. ۹۹. ۱۰۴- (عمدة الطالب) ص ۱۹۶. ۱۰۵- (مقاتل الطالبین) ص ۴۱۷. ۱۰۶- منبع معتبری برای گواهی ندادن احمد بن حنبل یافت نشد و استاد سید عبدالله فاطمی نیا فرمودند: این مطلب درست نیست؛ چرا که هنگام شهادت امام کاظم علیه السلام، احمد حنبل فقط پانزده سال داشته! چگونه آن موقع ایشان از علمای برجسته بود. بله ایشان کتک خورده در رابطه با عدم اعتقاد به خلق قرآن و امضاء نکردن این مطلب که آن هم بعد از شهادت امام رضا علیه السلام بوده است. ۱۰۷- (ارشاد شیخ مفید) ۲/۲۴۲. ۱۰۸- (مناقب) ابن شهر آشوب، ۴/۳۳۵۳. ۱۰۹- (عیون اخبار الرضا علیه السلام) ۱/۹۹. ۱۰۰. ۱۱۰- (الکافی) ۱/۳۸۱. ۳۸۲. ۱۱۱- (مصباح الزائر) ابن طائوس ص ۳۸۲. ۱۱۲- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳. ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق. ۱۱۴- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳. ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق. ۱۱۵- (کامل الزیارات) ص ۳۱۳. ۳۱۴، باب ۹۹، چاپ صدوق. ۱۱۶- (تاریخ بغداد) ۱/۱۲۰، باب (ما ذکر مقابر بغداد المخصوصة بالعلماء والزهاد).

این شهر سومین شهر مقدس عراق پس از نجف و کربلا است و در شمال غربی بغداد و در سمت غرب رودخانه دجله قرار گرفته که تنها عرض رودخانه دجله آن را از بغداد جدا می‌کند. نام این شهر بر گرفته از نام مبارک حضرت کاظم علیه السلام است و از آنجایی که در این حرم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (کاظم) و نواده او حضرت محمد بن علی علیه السلام (جواد) مدفون می‌باشند شهر به نام این دو تن با غلبه دادن نام اشهر که کاظم است، «کاظمین» نامیده شده است. حرم مطهر، مرکز این شهر را تشکیل می‌دهد و دروازه‌های مجموعه وسیع حرم به خیابانها و محله‌های اصل شهر گشوده می‌شود. حرم کاظمین از ویژگیهایی برخوردار است که در کمتر حرمی می‌توان دید، نخست آنکه دو تن از امامان معصوم درون یک ضریح مدفونند، از این رو ضریح نقره‌ای آنان بزرگ و بخش مهمی از فضای زیر گنبد را در بر گرفته است و دیگر آنکه حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی یکسان و چهار گلدسته می‌باشد. همچنین حرم مطهر دارای سه ایوان زیبا و بزرگ با سقفهای بلند است که ستونهایی تنومند آن را در بر گرفته و با کاشی و آینه تزیین شده است. پیشینه شهر کاظمین به سال ۱۴۵ هـ. باز می‌گردد. در این سال جعفر فرزند منصور عباسی در گذشت و در گورستان این منطقه مدفون گردید و پس از او جمعی از قریشیان از آن جمله دو امام معصوم علیهما السلام در این گورستان به خاک سپرده شدند و همواره به نام «مقابر قریش» مشهور بوده است. لیکن بعدها به تدریج نام این بقعه به نام امروزی آن شهرت یافت.

مراکز زیارتی کاظمین

۱- حرم مطهر، ساختمان کنونی حرم از ساخته‌های دوره آغازین صفویه و اضافات دوره‌های بعدی است. معماری و هنر دوره صفویه، از ایوانهای زیبا و کاشی کاری‌های معرق نفیس و آینه کاریهای بدیع در آن به وضوح قابل مشاهده است. حرم مطهر دارای دو گنبد طلایی است که هر یک بر روی بقعه یکی از دو امام علیهما السلام قرار گرفته است. در زیر دو گنبد فضای مربع مستطیل است که میانه دو دیوار شرقی و غربی را دو ستون عظیم در بر گیرنده گنبدها اشغال کرده است، یک ضریح نقره‌ای قبر دو امام را با دو صندوق خاتم نفیس در بر دارد، با ورود از ایوان جنوبی، به نخستین رواق و سپس به درون حرم و گنبد خانه نخست در برابر قبر مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قرار خواهیم گرفت و در پشت سر ایشان قبر مطهر حضرت جواد علیه السلام قرار دارد. پیرامون حرم چهار شبستان بزرگ قرار گرفته و رواقهای جنوبی و غربی هر یک به ایوانی زیبا و بزرگ راه دارد. مجموعه حرم و رواقها را سه صحن وسیع در بر دارد که صحن غربی به نام «صحن قریش» می‌باشد. برج و بارو و دروازه‌های هفت گانه صحن با معماری زیبا آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه‌ها چشم بیننده را می‌نوازد. برج و بارو و دروازه‌های هفت گانه صحن که با توجه به معماری زیبای آن و کاشی کاری نفیس پراکنده در سر درها و کتیبه‌ها چشم بیننده را می‌نوازد، از ساخته‌های مرحوم فرهاد میرزای قاجار (عموی ناصر الدین شاه) می‌باشد.

برخی بیوت و ضمایم حرم مطهر

*مسجد صفوی، این مسجد از ساخته‌های شاه اسماعیل صفوی است که پس از تسخیر عراق آن را به سبک ساختمانهای عراقی ساخت. مسجد از زیبایی خاصی برخوردار است که حس تحسین بیننده را در برابر عظمت ستونهای ضخیم و طاقهای قوسی آن بر می‌انگیزد و دارای گنبد کاشی کاری بسیار کوتاهی است که به زحمت می‌توان آن را از درون صحن دید. در جنب محراب و منبر کهن مسجد، پنجره‌ای به درون رواق شمالی حرم مطهر باز شده است که از میان آن، ضریح مطهر قابل مشاهده است. *آرامگاه خواجه نصیر الدین طوسی، وی از بزرگان جهان علم و دانش و از مشاهیر دانشمندان است که دوست و دشمن بر جلالت قدر و عظمت مقام او اتفاق نظر دارند. او در سال ۶۷۲ هـ. در گذشت. و در گور یکی از خلفای بنی العباس که در جوار حرم مطهر کنده و

آماده شده بود مدفون گردید. بر روی بر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد. *آرامگاه شیخ مفید، که در مشرق رواق جنوبی قرار دارد. وی از بزرگان شیعه و فقها و متکلمان چیره دست و توانا بود که در سال ۴۱۳ ه. در گذشت. بر روی قبر او ضریحی فولادی و کهن قرار دارد و بر بالای قبرش، بر روی مرمر، قطعه شعری است که امام زمان علیه السلام در رثای فوت او سروده است: لا صوت الناعی بفقدهک انه *یوم علی آل الرسول عظیم* آرامگاه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از بزرگان و فقها و محدثین امامیه است. وی در سال ۳۶۸ ه. در گذشت و آرامگاهش در مشرق رواق جنوبی به همراه قبر شیخ مفید است. *آرامگاه جمع کثیری از وزرا، فقها و اعیان، که برخی از مشاهیر آنان عبارتند از: موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام (وی یمن را در دوران مامون تسخیر نمود و مردم را به امامت حضرت رضا علیه السلام دعوت کرد.) معز الدوله آل بویه، جلال الدوله آل بویه، وزیر مهلبی، عمید الجیوش، فخر الدوله دیلمی، مشرف الدوله دیلمی، ابن حمدون، ضیاء الدین ابن الاثیر، ابن الناقد، ابن العلقمی، فرهاد میرزا، آیه الله سید حسن صدر و گروهی دیگر از این خانواده، سید هبه الدین شهرستانی و *... آرامگاه سید مرتضی و سید رضی، این دو برادر از اعیان و مشاهیر و بزرگان امامیه در قرن پنجم هجری بشمار می آیند. قبر این دو تن در دو ساختمان جدا گانه بیرون صحن مطهر و در نزدیکی یکدیگر در جنوب شرقی دیوار صحن قرار دارد. *قبر ابو یوسف قاضی، وی در سال ۱۶۶ ه. به منصب قضاوت در بغداد پایتخت خلافت بنی العباس برگزیده شد و نخستین کس در اسلام است که به عنوان «قاضی القضاة» شهرت یافت. قبر او در جنوب شرقی صحن مطهر، درون یکی از حجره‌ها می باشد. ۲- مسجد برائا، از مساجد کهن و مبارک شیعه است که در میانه راه کاظمین - بغداد در محله‌ای به همین نام واقع است. بنا بر روایات تاریخی، امیر المؤمنین علیه السلام هنگام بازگشت از جنگ با خوارج در نهروان، در این مکان نماز خوانده است. شیعیان از دیر باز در این مسجد تجمع نموده و به عبادت می پرداخته‌اند. ۳- مسجد المنطقه، که در محله‌ای به همین نام واقع شده و به نام «مسجد العتیقه» هم شهرت دارد. بنا به گفته روایات، امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از سفرهای خود، در این مسجد نماز گزارده است.

بغداد

شهر بغداد مشهورترین شهر جهان اسلام و پایتخت خلافت عباسیان بوده که پنج قرن بر بخش عظیمی از جهان اسلام حکمرانی نموده است. این شهر حوادث مهمی را به خود دیده و امروزه از میان ساختمانها و مساجد و مدارس و مقابر، تنها بخش اندکی از آن عظمت کهن را می توان دید که از سیلابها و آتش سوزیها و جنگ و غارتها جان سالم به در برده است.

مراکز زیارتی و دیدنی بغداد

۱- آرامگاه نواب اربعه

اینان چهار تن از بزرگان و معتمدان شیعه در بغدادند که طی هفتاد سال دوران غیبت صغری، عهده‌دار ارتباط میان امام زمان علیه السلام و شیعیان بوده‌اند و اموال و نامه‌های شیعیان را به امام و پاسخ آن حضرت را به آنها منتقل می نمودند. این چهار تن عبارتند از: *عثمان بن سعید عمری. (اواخر قرن سوم) *محمد بن عثمان بن سعید عمری، (در سال ۳۰۵ ه. در گذشت). آرامگاه این پدر و پسر در یکی از میادین مهم و مرکزی شهر بغداد به نام «ساحه الخلالنی»، درون مسجدی به نام «جامع الخلالنی» قرار دارد. بر روی قبر آن دو، ضریحی نقره‌ای و گنبدی بلند با کاشیهای سبز بر قرار است. *حسین بن روح (متوفای سال ۳۲۶ ه.). آرامگاه او در میان بازار کهن و قدیمی بغداد، معروف به «سوق العطارین» قرار دارد و دارای صحن و سرا و گنبد و ضریح است و زیارتگاه شیعیان می باشد. *علی بن محمد سیمری (در سال ۳۲۹ ه. در گذشت). آرامگاه او درون بازار مشهور به «سوق الخفافین» کمی پایین تر از

مدرسه المستنصریه قرار دارد.

۲- آرامگاه شیخ کلینی

وی بزرگترین محدث و روایت نگار شیعی بشمار می‌رود و کتاب «الکافی» او یکی از چهار کتب روایی شیعه می‌باشد. وی در سال ۳۲۹ هـ. در بغداد در گذشت، امروزه مشهور میان مردم آن است که قبر وی در مسجد صفوی مشهور به تکیه مولوی خانه، در شرق بغداد (رصافه) و در نزدیکی پل شهدا می‌باشد.

۳- سلمان پاک (مدائن)

شهری است در چهل کیلومتری جنوب بغداد که نام آن بر گرفته از نام جناب سلمان فارسی است که در سال ۳۶ یا ۳۷ هـ. و هنگامی که امیر مدائن بود، در آنجا در گذشت و هم اکنون دارای آرامگاه باشکوهی است. در کنار وی، حذیفه بن الیمان، (یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز مدفون است. گفتنی است در فاصله کوتاهی از این بقعه، ایوان کسری قرار دارد.

۴- آرامگاه ادریس الحسینی

وی نواده حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است و امام زاده جلیل القدری است. قبر او در محله کراده واقع شده و دارای بقعه و بارگاه است و مردم بدو اعتقاد فراوانی دارند.

۵- قبر بشر حافی

وی از اعیان متصوفه است و بنا به نقل مورخان، مردی فاسق بود که لحظاتی چند شرف حضور امام کاظم علیه السلام را درک نمود و هدایت گردید. آرامگاهش در محله اعظمیه بغداد است.

۶- قبر بهلول

او پسر عموی هارون الرشید و از شیعیان پاک و وفادار بود و داستانهای او با منحرفین مشهور است. آرامگاهش در محله کرخ در نزدیکی قبر مشهور به «ست زبیده» می‌باشد.

۷- قبر سید سلطان علی

او علی بن اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام است و به گفته روایات، کسی است که سعادت عمویش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را نزد هارون کرد لیکن بزودی به نفرین حضرت گرفتار آمد و به هلاکت رسید، گور او در «محلّه الفضل» در شارع الرشید بغداد است و سنیان برای او و برادرش محمد، مزاری ساخته‌اند.

۸- قبر قنبر علی

گفته می‌شود او خادم امام دهم علیه السلام بود. امروزه آرامگاهش در شرق بغداد در محله «قنبر علی» است. همان گونه که پیشتر گذشت

مراکز دیگر

بغداد علاوه بر زیارتگاه‌هایی که از آنها نام بردیم، دارای مراکز دیدنی و تاریخی دیگری است که برخی از آنها عبارتند از:

*مدرسه مستنصریه، دانشگاهی است جهت تدریس علوم دینی مذاهب چهارگانه اهل سنت که به دستور مستنصر بالله عباسی در سال ۶۳۱ ه. ساخته شد و ساختمان آن تا کنون باقی است. این مدرسه نمایانگر نمونه مدارس آن دوره است و از ساختمان عظیم و بزرگ و شبستانها و اتاقهای تدریس فراوان برخوردار است. امروزه این مدرسه در سمت شرق بغداد (رصافه) و در بازار خفافین، در نزدیکی پل الشهداء قرار دارد. *جامع الصفویه، که امروزه به نام الأصفیة شهرت دارد و پیشتر به نام «دار القرآن المستنصریه» مشهور بوده و همزمان با مدرسه المستنصریه ساخته شده است. این بنا در فاصله کوتاهی از مدرسه مستنصریه قرار دارد. در یکی از اتاقهای این مسجد که پنجره آن به بازار باز می‌شود، آرامگاه مرحوم شیخ کلینی و قاضی ابو الفتح کراچکی از بزرگان امامیه و متوفای سال ۴۴۹ ه. قرار دارد. *قصر عباسی، و آن یکی از کاخهای دوره اخیر عباسیان در بغداد است که در سمت شرق بغداد و در نزدیکی رودخانه دجله قرار دارد. این کاخ دارای تالارها و ایوانهایی است با گچ بریهای زیبا و دیدنی. *جامع الخفافین، مسجدی است باقیمانده از دوره عباسیان که در سال ۵۹۹ ه. به دستور زمرد خاتون ساخته شد. این مسجد در مجاورت مدرسه مشهور نظامیه است که توسط نظام الملک طوسی ساخته شده و هم اکنون اثری از آن باقی نمانده است. *جامع الخلفاء، این مسجد در میانه مشهورترین خیابان بغداد، که شارع الرشید نام دارد، قرار گرفته است. اصل ساختمان کهن آن، که به دستور المکتفی بالله عباسی در سال ۲۹۰ ه. ساخته شده بود، از میان رفته است و تنها گلدسته آجری زیبای آن باقی مانده و ساختمان کنونی به سبک معماری آن دوره ساخته شده است. *مسجد جامع الخلفاء، مسجد رسمی خلفای عباسی بوده است که در آن مراسم نصب خلفا و خواندن فرمانهای مهم عزل و نصب و تشییع بزرگان کشور انجام می‌پذیرفته است. *قبر ابو حنیفه، که پیشوای مذهب حنفی است. او نعمان بن ثابت کوفی است که جد او از مردم کابل بوده و در دوره‌ای، از شاگردان امام صادق علیه السلام بشمار می‌آمده است. وی در سال ۱۵۰ ه. در گذشت و در مقبره‌ای مشهور به «مقبره خیزران» که در شمال سمت شرقی دجله است دفن گردید. امروزه قبرش در نزدیکی پلی است که بغداد را به شهر کاظمین وصل می‌کند و خلفای عثمانی صحن و سرا برای او ساخته‌اند. *قبر عبد القادر گیلانی، وی مؤسس یکی از فرقه‌های تصوف است که در گیلان به دنیا آمد و در بغداد به تحصیل پرداخت و در سال ۵۶۱ ه. در گذشت و در یکی از مدارس بغداد دفن گردید. بعدها صوفیان معجزات و خرق عاداتی بدو نسبت داده و قبر او را توسعه و ترمیم نمودند. امروزه آرامگاه او در محله‌ای به نام «باب الشیخ» قرار دارد. *قبر شیخ عمر سه‌روردی، وی نیز یکی از صوفیان شافعی مذهب بود که در سال ۵۳۹ ه. متولد و در سال ۶۳۲ ه. در گذشت و در یکی از گورستانهای عمومی بغداد دفن گردید. معجزاتی به وی نسبت داده‌اند و عوام الناس برای او صحن و سرایی ساختند. قبر وی امروزه در محله‌ای به نام «شیخ عمر» در شرق بغداد واقع است. *قبر زبیده خاتون، در سمت غرب دجله «کرخ» گوری است منسوب به زبیده خاتون همسر هارون الرشید، گو این که برخی از محققان آن را از آن زمرد خاتون دانسته‌اند که همسر خلیفه و مادر خلیفه عباسی الناصر لدین الله عباسی بوده است. *قبر شیخ معروف کرخی، (متوفای سال ۲۰۰ ه.)، وی از بزرگان متصوفه بغداد بوده است. آرامگاه او در نزدیکی قبر زبیده خاتون در محله کرخ می‌باشد. *باب الطلمس، تنها دروازه باقیمانده از برج و باروی کهن بغداد است که در سمت شرق دجله (رصافه) می‌باشد. در شمال بغداد و در میانه بزرگراه بغداد-سامرا دو زیارتگاه وجود دارد که عبارتند از: *حرم حضرت سید محمد، که در شهر بلد در ۸۰ کیلومتری شمال بغداد واقع است. و آن امام زاده عظیم الشان فرزند امام دهم حضرت علی الهادی علیه السلام است. مرتبه و مقام وی بگونه‌ای بود که تمامی شیعیان او را جانشین پدر بزرگوارش در امامت می‌دانستند، لیکن وی در سال ۲۵۲ ه. وفات یافت و در این بقعه مدفون گردید. امروزه صحن و سرای وسیع و گنبد و گلدسته و حجره‌هایی، بقعه او را تشکیل می‌دهد. وی از احترام ویژه‌ای نزد مردم عراق برخوردار است، به گونه‌ای که کسی جرأت سوگند دروغ خوردن به نام او ندارد. *آرامگاه ابراهیم اشتر، وی فرزند

مالک اشتر سردار رشید اسلام است. خود ابراهیم نیز از سرداران شجاع امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام بود و در تمامی جنگها و پیکارها شرکت داشت و در جریان قیام مختار جنگ سختی با شامیان داشت و ابن زیاد را به هلاکت رساند. آرامگاه وی در سمت چپ بزرگراه بغداد-سامرا، پیش از شهر بلد قرار دارد و گنبد آبی بر افراشته کاشی کاری او از دور قابل رؤیت است.

نورافشانی در کاظمین (ع)

مصطفی محمدی مرحوم ملا احمد نراقی می گوید: شخص مورد اطمینانی از قول کلیددار روضه مقدسه کاظمین (علیهما السلام) نقل کرد: هنگامی که حسن پاشا - بعد از زمان سلطنت نادرشاه افشار در ایران - در بغداد حاکم بود روزی در ایام ماه جمادی الثانیه وقتی جمعی از امراء و اعیان در مجمع او حاضر بودند، گفت: چرا اول ماه رجب را شب نورباران می گویند؟ یکی از میان جمع گفت: علت این است که در این شب بر قبور ائمه دین از آسمان نور فرو می ریزد. پاشا گفت: در این مملکت که قبور ائمه زیاد است، پس حتما مجاورین این قبور، انوار آسمانی را دیده‌اند، به همین جهت کلیددار قبر ابوحنیفه که امام اعظم آنها بود و همچنین کلیددار شیخ عبدالقادر را طلبید و صحت این مساله را از آنها پرسید. آنها گفتند: ما چنین انواری را مشاهده نکردیم. حسن پاشا گفت: موسی بن جعفر (ع) و حضرت جواد (ع) نیز از بزرگان دین هستند و بلکه شیعیان آنها را واجب الاطاعه می دانند، سزاوار است از آنها نیز در این مساله پرسش بکنیم. لذا همان ساعت ماموری را نزد کلیددار روضه مقدسه کاظمین (ع) فرستاد، در آن زمان پدر من (ناقل داستان) کلیددار حرمین بود، با هم روانه بغداد شدیم، بدون اینکه بدانیم جریان از چه قرار است. وقتی به آنجا رسیدیم. من در جلوی خانه پاشا ماندم و پدرم را به داخل بردند، وقتی چشم پاشا به پدرم می افتد، سؤال می کند که: می گویند شب اول رجب بر قبور ائمه دین نور می بارد، آیا چنین نوری را تو در کاظمین مشاهده کرده‌ای؟ پدرم بدون توجه گفت: بله من بارها دیده‌ام. پاشا که خیلی تعجب کرده بود، گفت: این امر عجیبی است، و اول رجب نزدیک است، لذا آماده باش که من شب اول رجب در آن روضه مقدسه بسر می برم. پدرم از شنیدن این خبر به فکر فرو رفت که چرا بدون توجه چنین کلامی از دهانش خارج شد، او چگونه می تواند انواری را که شیعیان با صفای قلب می بینند با چشم سر مشاهده کند؟ ولی کار از کار گذشته بود، پدرم که وضع را چنین دید غمناک و متحیر از خانه پاشا بیرون آمد. با حالت افسرده روانه کاظمین شدیم. چون وقت موعود رسید روز آخر جمادی الثانی به اتمام رسید، کوبه حسن پاشا ظاهر شد. او پدرم را طلبید و گفت: بعد از غروب زوار را بیرون کن تا روضه خلوت بشود. هنگامی که وقت نماز عشاء فرا رسید، پاشا داخل روضه شد و دستور داد شمعهای روضه را خاموش کردند و چنانکه رسم سنیان است، فاتحه خوانند و به سمت سر ضریح مقدس رفته مشغول نماز و ادعیه شد. پدرم نیز در این موقعیت آنچه که در توان داشت به تضرع و گریه گذراند. من نیز که حال پدر را چنین دیدم، از عجز او به گریه افتادم، این حالت تقریباً دو ساعت ادامه داشت و هیچ خبری نشده بود، پدر همچنان در گریه و زاری بسر می برد، که ناگاه سقف محاذی بالای ضریح مقدس شکافته شد و گویا به یک بار صد هزار خورشید و ماه و شمع و مشعل بر ضریح مقدس و روضه مقدسه فرو ریخت که مجموع روضه هزار مرتبه از روز روشنتر و نورانی تر شد، در این هنگام صدای حسن پاشا شنیده شد که بلند شده و می گفت: صلی الله علی النبی محمد و آله سپس پاشا برخاست ضریح مقدس را بوسید و پدرم را طلبید و میان دو چشمش را بوسید و گفت: خادم انسانی بس بزرگ منزلت هستی. خزائن نراقی / ص ۲۸۶. ماهنامه کوثر شماره ۹

زیارت

فضیلت و کیفیت زیارت کاظمین

مقدمه

بدان که از برای زیارت این دو امام معصوم علیهما السلام فضل بسیاری ذکر شده (و در اخبار کثیره وارد شده که: زیارت امام موسی علیه السلام مثل زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله است) (و در روایتی است که: هر که او را زیارت کند مثل آن است که زیارت کرده باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را: و در روایت دیگر: مثل آن است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرده باشد: و در حدیث دیگر: هر که او را زیارت کند بهشت از برای او است) و شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب در مناقب از تاریخ بغداد نقل کرده که خطیب مؤلف آن کتاب به سند خود از علی بن خلال نقل نموده که گفت هیچ امر دشواری مرا روی نداد که بعد از آن بروم به نزد قبر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام و متوسل به آن جناب شوم مگر آنکه خدا آن را از برای من آسان کرد و نیز گفته که دیده شد در بغداد زنی که می‌دوید پس به او گفتند که به کجا می‌روی گفت بسوی قبر موسی بن جعفر علیهما السلام که دعا کنم برای پسرم که او را حبس کرده‌اند مردی حنبلی مذهب در آنجا حاضر بود استهزا کرد به آن زن و گفت پسرت در زندان مرد آن زن گفت خداوند از تو سؤال می‌کنم به حق آن کسی که او را در زندان شهید کردند که مرادش همان حضرت است که قدرت خود را به من بنمایی ناگاه پسر آن زن را رها کردند و پسر آن مرد حنبلی را که استهزا کرده بود به جنایت او گرفتند (و شیخ صدوق از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که گفت: نوشتم به خدمت امام علی نقی علیه السلام و در نامه سؤال کرده بودم از زیارت ابی عبد الله علیه السلام و از زیارت امام موسی و امام محمد تقی علیه السلام یعنی آنکه کدام یک از این دو زیارت بهتر است پس حضرت در جواب مرقوم فرموده بودند ابو عبد الله علیه السلام مقدم است و زیارت این دو معصوم جامع تر و ثوابش بزرگتر است)

کیفیت زیارت کاظمین

پس بدان که زیارت در آن حرم شریف بعضی مختص است به هر یک از آن دو بزرگوار و بعضی مشترک ما بین آن دو امام است اما زیارت مختص به امام موسی علیه السلام پس چنانکه سید بن طاوس در مزار نقل نموده آن است که: چون خواستی آن حضرت را زیارت کنی سزاوار است که غسل کنی پس روانه شوی به زیارت با تانی و وقار همین که به در حرم رسیدی بایست و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الحمد لله على هدائيه لدينه و التوفيق لما دعا اليه من سبيله اللهم انك اكرم مقصود و اكرم مياتي و قد اتيتك متقربا اليك بان بنت نبيك صلماتك عليه و على آيائه الطاهرين و آيائه الطيبين اللهم صل على محمد و آل محمد و لا تحيب سعيي و لا تقطع رجائي و اجعلني عندك و جها في الدنيا و الآخرة و من المقربين پس داخل شو و مقدم دار پای راست خود را و بگو بسم الله و بالله و في سبيل الله و على مله رسول الله صلى الله عليه و آله اللهم اغفر لي و لوالدي و لجميع المؤمنين و المؤمنات پس همین که رسیدی به در قبه شریفه بایست و اذن طلب کن و بگو ا اذخل يا رسول الله ا اذخل يا نبي الله ا اذخل يا محمد بن عبد الله ا اذخل يا امير المؤمنين ا اذخل يا ابا محمد الحسن ا اذخل يا ابا عبد الله الحسين ا اذخل يا ابا محمد علي بن الحسين ا اذخل يا ابا جعفر محمد بن علي ا اذخل يا ابا عبد الله جعفر بن محمد ا اذخل يا مولاي ا اذخل يا ابا الحسن موسى بن جعفر ا اذخل يا مولاي ا اذخل يا ابا جعفر ا اذخل يا مولاي محمد بن علي پس داخل شو و چهار مرتبه بگو الله اكبر پس بایست مقابل قبر و قبله را پشت کتف خود قرار بده پس بگو السلام عليك يا ولي الله و ابن وليه السلام عليك يا حجة الله و ابن حجة الله و ابن صفي الله و ابن صفيه السلام عليك يا امين الله و ابن امينه السلام عليك يا نور الله في ظلمات الارض السلام عليك يا امام الهدى السلام عليك يا علم الدين و اتقى السلام عليك يا خازن علم النبيين السلام عليك يا خازن علم المرسلين السلام عليك يا نائب الأوصية السابقين السلام عليك يا معيدن الوحي المبين السلام عليك يا صاحب العلم اليقين السلام عليك يا عية علم المرسلين السلام عليك أيها الإمام الصالح السلام عليك أيها الإمام الزاهد السلام عليك أيها الإمام العابد السلام عليك أيها الإمام السيد الرشيد

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْتُولُ الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَ وَصِيَّةِ السَّلَامِ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ عَنِ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ وَ حَفِظْتَ مَا اسْتَوْدَعَكَ وَ حَلَلْتَ حلالَ اللَّهِ وَ حَرَمْتَ حرامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتَ أَحْكَامَ اللَّهِ وَ تَلَوْتَ كِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتَ عَلَى الْمَأْذَى فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ آبَاؤُكَ الطَّاهِرُونَ وَ أَجِدَادُكَ الطَّيِّبُونَ الْأَوْصِيَاءُ الْهَادُونَ الْأَيْمَةُ الْمُهَيِّدُونَ لَمْ تُؤْثِرْ عَمَى عَلَى هُدَى وَ لَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ إِلَى بَاطِلٍ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ نَصِيحْتَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّكَ أَدَيْتَ الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبْتَ الْخِيَانَةَ وَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ عَدَيْتَ اللَّهُ مُخْلِصًا مُجْتَهِدًا مُحْتَسِبًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَ أَشْرَفَ الْجَزَاءِ أَتَيْتَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُقَرًّا بِفَضْلِكَ مُحْتَمِلًا لِعِلْمِكَ مُحْتَجِبًا بِذِمَّتِكَ عَائِدًا بِقَبْرِكَ لَأَنْدَا بِضَرِّحِكَ مُسْتَشْفِعًا بِحَقِّكَ إِلَى اللَّهِ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُسْتَبِصًّا بِشَأْنِكَ وَ بِالْهُدَى الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهِ عَالِمًا بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكَ وَ بِالْعَمَى الَّتِي هُمْ عَلَيْهِ بِأَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ وُلْدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَتَيْتَكَ مُتَقَرَّبًا بِزِيَارَتِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ مُسْتَشْفِعًا بِحَقِّكَ إِلَيْهِ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ لِغُفْرَانِي دُنُوبِي وَ يَغْفِرْ عَنِّي جُزْمِي وَ يَتَجَاوَزْ عَنِّي سَيِّئَاتِي وَ يَمْحُوعَنِّي خَطِيئَاتِي وَ يُدْخِلْنِي الْجَنَّةَ وَ يَنْفِضَلْ عَلَيَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ وَ يَغْفِرْ لِي وَ لِأَبَائِي وَ لِأَخْوَانِي وَ لِأَخَوَاتِي وَ لِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ فِي مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا بِفَضْلِهِ وَ جُودِهِ وَ مَنِّهِ پس بینداز خود را بر قبر و بیوس آن را و بگذار دو طرف روی خود را بر آن و دعا کن به آنچه می خواهی پس برگرد به جانب سر و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الْهَادِي وَ الْوَلِيُّ الْمُرْتَشِدُ وَ أَنَّكَ مَعِيدُنِ التَّنْزِيلِ وَ صِيَّاحِبُ التَّوْوِيلِ وَ حَامِلُ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْعَالِمُ الْعَادِلُ وَ الصَّادِقُ الْعَامِلُ يَا مَوْلَايَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمُؤَالَاتِكَ فَصَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ وَ أَجِدَادِكَ وَ أَبْنَائِكَ وَ شِعْيَتِكَ وَ مُحِبِّكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ پس دو رکعت نماز زیارت بکن بخوان در آن سوره یس و الرحمن یا هر چه آسان باشد از قرآن پس دعا کن به آنچه می خواهی زیارت دیگر برای حضرت موسی علیه السلام شیخ مفید و شیخ شهید و محمد بن المشهدی فرموده اند: چون خواستی زیارت کنی آن جناب را در بغداد پس غسل کن برای زیارت و قصد کن حرم شریف را و بایست بر در حرم و اذن دخول بطلب پس داخل حرم شو در حالی که می گویی بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ السَّلَامُ عَلَى أَوْلِيَاءِ اللَّهِ بعد از آن برو تا آنکه مقابل قبر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شوی پس چون ایستادی نزد قبر آن جناب پس بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَ جَاهِدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ صَبَرْتَ عَلَى الْمَأْذَى فِي جَنْبِهِ مُحْتَسِبًا وَ عَدَيْتَهُ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ أَشْهَدُ أَنَّكَ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمُؤَالَاتِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ پس خود را بر قبر بیفکن و بوسه کن و گونه های خود را بر او بگذار پس برگرد از آنجا و بیا به جانب سر و بایست و بگو السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ أَدَيْتَ نَاصِحًا وَ قُلْتَ آمِنًا وَ مَضَيْتَ شَهِيدًا لَمْ تُؤْثِرْ عَمَى عَلَى الْهُدَى وَ لَمْ تَمَلْ مِنْ حَقِّ إِلَى بَاطِلٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آبَائِكَ وَ أَبْنَائِكَ الطَّاهِرِينَ پس بیوس قبر منور را و دو رکعت نماز زیارت گزار و بعد از این دو رکعت هر نماز که خواهی بکن پس از آن به سجده برو و بگو اللَّهُمَّ إِلَيْكَ اعْتَمَدْتُ وَ إِلَيْكَ قَصَيْدْتُ وَ بِفَضْلِكَ رَجَوْتُ وَ قَبِرَ إِمَامِي الَّذِي أَوْجَبْتَ عَلَيَّ طَاعَتَهُ زُرْتُ وَ بِهِ إِلَيْكَ تَوَسَّلْتُ فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ عَلَيَّ نَفْسَكَ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَا كَرِيمُ پس روی راست خود را بگذار و بگو اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتُ حَوَائِجِي فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْضِهَا پس جانب چپ روی را بگذار و بگو اللَّهُمَّ قَدْ أَحْصَيْتَ دُنُوبِي فَحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْهَا وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِمَا أَنْتَ أَهْلُهُ پس برگرد به سجده و بگو شُكْرًا شُكْرًا صد مرتبه پس سر از سجده بردار و دعا کن به آنچه خواهی از برای هر که می خواهی و دوست داری آن را مؤلف گوید سید جلیل علی بن طاوس رضی الله عنه در مصباح الزائر در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر

علیهما السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه‌ای از فضائل و مناقب و عبادت و مصائب آن جناب نقل کرده البته زایر از فیض خواندن آن خود را محروم نکند اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ صَبِيٍّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عَجِيْبِهِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَّارِ وَ الْحَكَمِ وَ الْأَثَارِ الَّذِي كَانَ يُجِيبِي اللَّيْلَ بِالسَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمُؤَاصِمِهِ الْأَشْتِغْفَارِ حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوِيلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْعَزِيْرَةِ وَ الْمُنَاجَاةِ الْكَثِيْرَةِ وَ الصَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعِيْدِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَيْدِ وَ مَيِّلِ الْبُلُوْىِ وَ الصَّبْرِ وَ الْمَضْطَهْدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمُقْبُوْرِ بِالْجُوْرِ وَ الْمُعِيْدِ فِي قَعْرِ السُّجُوْنِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيْرِ ذِي السَّقِ الْمَرْضُوْصِ بِحَلْقِ الْقِيُوْدِ وَ الْحَنَازَةِ الْمُنَادِي عَلِيْهَا بِذُلِّ الْأَشْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُصْطَفَى وَ أَبِيهِ الْمُرْتَضَى وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ بِإِرْثِ مَعْصُوْبٍ وَ وِلَآئِ مَسْلُوْبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوْبٍ وَ دَمٍ مَطْلُوْبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوْبٍ اللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيْظِ الْمَحْنِ وَ تَجَرَّعَ عُصِيْصَ الْكُرْبِ وَ اسْتَسَلِمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعِيَةَ لَكَ وَ مَحَضَ الْخُشُوْعَ وَ اسْتَشَعَرَ الْخُضُوْعَ وَ عِيَادَى الْبِدْعَةِ وَ أَهْلِهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ لَوْمَةٌ لِأَنْبِيَاءٍ عَلَيْهِ صِيْلَةٌ نَامِيَّةٌ مُنِيْفَةٌ زَاكِيَّةٌ تُوْجِبُ لَهُ بِهَا شَفَاعَةَ أُمِّهِ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُوْنٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَ بَلَّغُهُ عَنَّا تَحِيَّةً وَ سِلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مُوَالَاتِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيْمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

ترجمه زیارتنامه امام کاظم (ع)

خدا بزرگتر است خدا بزرگتر است نیست معبودی جز تو خدا و خدا بزرگتر است ستایش برای خداست برای رهنمائییش به دین خود و توفیق دادنش بدانچه دعوت کرده از راه او ای خدا توئی گرامی ترین مقصود و کریم تر میزبانی که من آمدم بدرگاهت تا تقرب جویم به وسیله پسر دختر پیغمبرت که درودهای تو بر او باد و بر پدران پاکش و فرزندان پاکیزه اش خدایا درود فرست بر محمد و خاندان محمد و بیهوده مکن کوشش مرا و امید مرا قطع مکن و مرا نزد خودت آبرومند سازد در دنیا و آخرت و قرار بده مرا از مقربان خودت بنام خدا و به ذات خدا و در راه خدا و بر آئین پاک رسول خدا رحمت خدا بر او و بر خاندان او خدایا بیامرز مرا و پدر و مادرم را و همه مؤمنان و مؤمنات را آیا داخل شوم ای رسول خدا آیا داخل شوم ای پیامبر خدا آیا داخل شوم ای محمد فرزند عبدالله؟ آیا درآیم ای امیرمؤمنان آیا داخل شوم ای ابا محمد حسن؟ آیا داخل شوم ای ابا عبدالله محمد بن الحسین؟ آیا داخل شوم ای ابا محمد علی بن حسین؟ آیا داخل شوم ای ابا جعفر محمد بن علی؟ آیا داخل شوم ای ابا عبدالله جعفر بن محمد آیا داخل شوم ای مولای من ای ابا الحسن موسی بن جعفر آیا داخل شوم ای مولایم ای ابا جعفر آیا درآیم ای مولای من محمد بن علی؟ خدا بزرگتر است درود بر تو ای ولی خدا و فرزند ولی خدا درود بر تو ای حجت خدا و فرزند حجت او درود بر تو ای برگزیده خدا و زاده صفی او درود بر تو ای امین خدا و فرزند امین او درود بر تو ای نور خدا در تاریکیهای روی زمین درود بر تو ای امام و پیشوای راهنما درود بر تو ای نشانه دین و تقوی درود بر تو ای خزینه دار دانش پیغمبران درود بر تو ای خزانه دار دانش رسولان درود بر تو ای نایب اوصیاء گذشته درود بر تو ای منبع و کان وحی آشکار درود بر تو ای صاحب علم یقین درود بر تو ای گنجینه دانش رسولان درود بر تو ای پیشوای شایسته درود بر تو ای اما زاهد و پرهیزگار بزرگوار و رشید درود بر تو ای کشته شهید در (راه حق) درود بر تو ای فرزند رسول خدا و فرزند وصی او درود بر تو ای مولای من موسی بن جعفر و رحمت خدا و برکاتش گواهم به اینکه تو تبلیغ کردی از جانب خدا آنچه در عهده داشتی و نگه داشتی آنچه به تو سپرده شد و حلال خدا را حلال شمردی و حرام خدا را حرام دانستی و به پا داشتی احکام خدا را و تلاوت کردی کتاب خدا را و شکبیا بودی بر آزار خلق در راه خدا و جهاد کردی در راه خدا چنانکه باید تا آمد تو را یقین و گواهم به اینکه تو درگذشتی به همان روشی که درگذشتند بر آن پدران پاکت و نیاکان و اجداد پاک سرشت آن اوصیاء و راهنمایان و آن امامان و ره یافته گان که مقدم نداشتی گمراهی را بر هدایت و میل نکردی از حق به سوی باطل و گواهی می دهم که تو نصیحت و خیرخواهی کردی برای خدا و رسول خدا و برای امیرمؤمنان و اینکه تو اداء کردی امانت را و از خیانت دوری گزیدی و به پا داشتی نماز را و اداء کردی زکوة را و امر به معروف و

نهی از منکر کردی و بندگی خدا از روی اخلاص و کوشش و پاداش جویی تا آنکه برکت فرا رسید خدا پاداش دهد تو را از اسلام و اهل اسلام بهترین پاداش‌ها و شرافتمندترین پاداش را آمدم به خدمت تو ای فرزند رسول خدا زائر و عارف به حقت معترف به فضل تو دارم و بار داشت را تحمل کرده و در پرده پیمانت محجوب گشته پناهنده به قبرت و به قبر و ضریح مقدست پناه آورده ام و شفاعت جو به تو به درگاه خدا و دوستدار دوستان و دشمن دشمنانت بینا و بصیرت به مقامت و به مرتبه هدایت کاملی که مخصوص توست دانا هستم به گمراهی آن کس که با تو مخالفت کرد و به کوری آنچه‌انکه مخالفان برآند پدر و مادرم فدای تو باد و خودم و خاندانم و ثروتم و فرزندانم ای فرزند رسول خدا به آستان مقدست آمدم تقرب جو به زیارت تو به درگاه خدای بزرگ و شفاعت جو به وسیله به سوی او شفاعت کن برایم نزد پروردگارت تا بیمارزد گناهان مرا و ببخشد از جرم من و بگذرد از بدکاریهایم و محو کند از من خطاهایم را و داخل کند مرا به بهشت و تفضل کند بر من بدانچه او اهل آنست و بیمارزد مرا و پدرانم را و برادران و خواهرانم را و همه مؤمنین و مؤمنات را در خاورها و باخترهای زمین و به فضل و بخشش و احسانش درود بر تو ای مولای من ای موسی به جعفر و رحمت خدا و برکات او گواهی می‌دهم که تویی امام هادی و سرپرست و رهبر و اینکه تویی معدن تنزیل وحی و صاحب مقام علم تأویل و حامل تورات و انجیل و عالم و عادل و راستگو عامل ای مولای من بیزاری جویم به درگاه خدا از دشمنانت و تقرب جویم به پیشگاه خدا به وسیله دوستی او درود خدا بر تو و بر پدران و اجداد و فرزندان و پیروان و دوستان تو و رحمت خدا و برکاتش

و اما زیارت مشترک میان دو امام همام علیهما السلام

دو قسم زیارت

قسم اول آنکه آن را برای هر کدام علی حده باید خواند شیخ جلیل جعفر بن محمد قولویه قمی در کامل الزیاره از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت کرده که: در زیارت هر یک از آن دو امام چنین بگو **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَنْ يَدَا لِلَّهِ فِي شَأْنِهِ أَتَيْتُكَ زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكَ فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ يَا مَوْلَايَ** و این زیارت در نهایت اعتبار است و شیخ صدوق و شیخ کلینی و شیخ طوسی نیز به اختلافی آن را ذکر نموده‌اند قسم دوم زیارتی است که به خواندن آن هر دو امام علیهما السلام زیارت شوند و آن چنان است که شیخ مفید و شهید و محمد بن المشهدی ذکر کرده‌اند که: در زیارت آن دو بزرگوار همین که ایستادی نزد ضریح طاهر می‌گویی **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا وَلِيَّيَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا حُجَّتِي اللَّهُ السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا نُورِي اللَّهُ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ قَدْ بَلَّغْتُمَا عَنِ اللَّهِ مَا حَمَلْتُمَا وَ حَفِظْتُمَا مَا اسْتَوْدَعْتُمَا وَ حَلَلْتُمَا حَلَالَ اللَّهِ وَ حَرَّمْتُمَا حَرَامَ اللَّهِ وَ أَقَمْتُمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تَلَوْتُمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ صَبَرْتُمَا عَلَى الْأَذَى فِي جَنْبِ اللَّهِ مُحْتَسِبِينَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكُمَا وَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِوِلَايَتِكُمَا أَتَيْتُكُمْ يَا زَائِرًا عَارِفًا بِحَقِّكُمْ مُوَالِيًا لِأَوْلِيَائِكُمَا مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكُمَا مُسْتَبِصًّا بِالْهُدَى الَّذِي أَنْتُمَا عَلَيْهِ عَارِفًا بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمَا فَاشْفَعَا لِي عِنْدَ رَبِّكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ جَاهًا عَظِيمًا وَ مَقَامًا مَحْمُودًا** پس بپوش تربت شریف آنجا را و بگذار روی راست را بر آن پس برو به جانب سر مقدس و بگو **السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا حُجَّتِي اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ عَبِيدُكُمْ وَ وَلِيِّكُمْ زَائِرُكُمْ مُتَقَرِّبًا إِلَى اللَّهِ بِزِيَارَتِكُمَا اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي أَوْلِيَائِكَ الْمُصْطَفَيْنِ وَ حَبِّبْ إِلَيَّ مَشَاهِدَهُمْ وَ اجْعَلْنِي مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ** پس نماز زیارت کن از برای هر امامی دو رکعت و بخوان خدا را به آنچه می‌خواهی مؤلف گوید که چون در آن زمانها تقیه بسیار شدید بوده است زیارتهای مختصر برای زیارت این دو امام علیهما السلام تعلیم می‌فرمودند که شیعیان از آسیب طاغیان زمان محفوظ باشند و اگر زائر طالب زیارت طویلی باشد بخواند زیارت جامعه را که بهترین زیارت است از برای ایشان خصوصا یک زیارت از آنها که از حدیثش ظاهر می‌شود که

مزید اختصاصی به حضرت امام موسی علیه السلام دارد و آن زیارت بعد از این در اول زیارات جامعه مرقوم خواهد شد رجوع به آنجا شود

دعای وداع

و چون زایر خواست که از بلد آن دو امام علیهما السلام بیرون رود وداع کند آن دو جناب را به دعا‌های وداع که از آن جمله است آنچه شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب ذکر نموده فرموده که چون خواهی وداع کنی امام موسی علیه السلام را بایست نزد قبر و بگو السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ أَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جِئْتُ بِهِ وَ ذَلَّلْتُ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَ هَمَجِنِينَ در وداع حضرت امام محمد تقی علیه السلام فرموده می گویی السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ وَ أَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِمَا جِئْتُ بِهِ وَ ذَلَّلْتُ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ اكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ پس سؤال کن از خدا که این آخر زیارت تو نباشد و دیگر توفیق برگشتن بیابی و قبر را بیوس و روی‌های خود را بر قبر گذار مؤلف گوید از چیزهایی که مناسب است در اینجا نقل شود

حکایت سعید صالح صفی متقی حاجی علی بغدادی

است که شیخ ما در جنه الماوی و نجم الثاقب نقل کرده و در نجم ثاقب فرموده که اگر نبود در این کتاب شریف مگر این حکایت متقنه صحیحه که در آن فواید بسیار است و در این نزدیکی‌ها واقع شده هر آینه کافی بود در شرافت و نفاست آن پس بعد از مقدماتی فرموده که حاجی مذکور آیده الله نقل کرد که در ذمه من هشتاد تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس رفتم به نجف اشرف بیست تومان از آن را دادم به جناب علم الهدی و التقی شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسین مجتهد کاظمینی و بیست تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی ماند در ذمه من بیست تومان که قصد داشتم در مراجعت بدهم به جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس آیده الله پس چون مراجعت کردم به بغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمه من پس در روز پنجشنبه بود که مشرف شدم به زیارت امامین همامین کاظمین علیهما السلام و پس از آن رفتم خدمت جناب شیخ سلمه الله و قدری از آن بیست تومان را دادم و باقی را وعده کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کنند که به اهلش برسانم و عزم کردم بر مراجعت به بغداد در عصر آن روز و جناب شیخ خواهش کرد بمانم متعذر شدم که باید مزد عمله کارخانه شربافی را که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر پنجشنبه می‌دادم پس برگشتم چون ثلث از راه را تقریباً طی کردم سید جلیلی را دیدم که از طرف بغداد رو به من می‌آید چون نزدیک شد سلام کرد و دستهای خود را گشود برای مصافحه و معانقه و فرمود اهلا- و سهلا و مرا در بغل گرفت و معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود پس ایستاد و فرمود حاجی علی خیر است به کجا می‌روی گفتم کاظمین علیهما السلام را زیارت کردم و برمی‌گردم به بغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جد من امیر المؤمنین علیه السلام و از موالیان مایی و شیخ شهادت دهد زیرا که خدای تعالی امر فرموده دو شاهد بگیرید و این اشاره بود به مطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم نوشته‌ای به من دهد که من از موالیان اهل بیت علیهم السلام و آن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه می‌دانی و چگونه شهادت می‌دهی فرمود کسی که حق او را به او می‌رسانند چگونه آن رساننده را نمی‌شناسد گفتم چه حق فرمود آنچه رساندی به وکیل من گفتم وکیل تو کیست فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است و به جناب آقا سید محمد گفته بود که در خاطر من خطور کرد که این سید جلیل مرا به اسم خواند با آنکه او را نمی‌شناسم پس به خود گفتم شاید او

مرا می‌شناسد و من او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این سید از حق سادات از من چیزی می‌خواهد و خوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی به او برسانم پس گفتم که ای سید در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر آن به جناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما یعنی سادات را به اذن او پس در روی من تبسمی کرد و فرمود آری رساندی بعضی از حق ما را بسوی وکلای ما در نجف اشرف پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود آری پس در خاطرم گذشت که این سید می‌گوید بالنسبه به علمای اعلام وکلای ما و این در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علما وکلایند در قبض حقوق سادات و مرا غفلت گرفت انتهی آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس برگشتم و دست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف راست ما نهر آب سفید صاف جاری است و درختان لیمو و نارنج و انار و انگور و غیر آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته گفتم این نهر و این درختها چیست فرمود هر کس از موالیان ما که زیارت کند جد ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم می‌خواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم شیخ عبد الرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که می‌گفت کسی که در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها به عبادت بسر برد و چهل حج و چهل عمره بجای آرد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام نباشد برای او چیزی نیست فرمود آری و الله برای او چیزی نیست پس از حال یکی از خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیر المؤمنین علیه السلام است فرمود آری او و هر که متعلق است به تو پس گفتم سیدنا برای من مسأله‌ای است فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه امام حسین علیه السلام می‌خوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت سید الشهداء علیه السلام پرسید گفت بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که کیست در آن هودج گفتند به او فاطمه زهرا و خدیجه کبری علیهما السلام پس گفت به کجا می‌روند گفتند به زیارت امام حسین علیه السلام در امشب که شب جمعه است و دید رقعه‌هایی را که از هودج می‌ریزد و در آن مکتوب است امان من النار لزوار الحسین علیه السلام فی لیلۃ الجمعة امان من النار یوم القیامه این حدیث صحیح است فرمود آری راست و تمام است گفتم سیدنا صحیح است که می‌گویند هر کس زیارت کند حسین علیه السلام را در شب جمعه پس برای او امان است فرمود آری و الله و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست گفتم سیدنا مسأله فرمود بپرس گفتم سنه هزار و دویست و شصت نه حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در درود یکی از عربهای شروقیه را که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرف‌اند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام گفت بهشت است امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام چه حد دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آن حضرت روییده در مهمانخانه آن جناب این صحیح است علی بن موسی الرضا علیهما السلام می‌آید و او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند فرمود آری و الله جد من ضامن است گفتم سیدنا مسأله کوچکی است می‌خواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم زیارت من حضرت رضا علیه السلام را مقبول است فرمود قبول است إن شاء الله گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین بزازی باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزازی باشی زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریک در مخارج بود در راه مشهد رضا علیه السلام فرمود عبد صالح زیارتش قبول است گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است پس ساکت شد گفتم سیدنا مسأله فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول است یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که در این سفر پیوسته به لهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه به موضعی از جاده وسیعه که دو طرف آن بساتین و مواجه بلده شریفه کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است به بساتین از طرف راست آن که از بغداد می‌آید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت به جور آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع سکنه این دو بلد همیشه کنار می‌کردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آن جناب را که در آن قطعه راه می‌رود پس گفتم ای سید

من این موضع مال بعضی از ایتام سادات است تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جد ما امیر المؤمنین علیه السلام و ذریه او و اولاد ما است حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی می‌گفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم سیدنا راست است که می‌گویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است فرمود چه کار داری به این و از جواب اعراض نمود پس رسید به ساقیه آب که از شط دجله می‌کشند برای مزارع و بساتین آن حدود و از جاده می‌گذرد و آنجا دو راه می‌شود به سمت بلد یکی راه سلطانی است و دیگری راه سادات و آن جناب میل کرد به راه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از این راه خود می‌رویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پایین پا است و در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم آری پس فرمود **أَدْخُلُ يَا اللَّهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ** و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسیدند در سلام به حضرت عسکری علیه السلام و فرمود **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ** آنگاه فرمود امام زمان خود را می‌شناسی گفتم چرا نمی‌شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود گفتم **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ الْحَسَنِ** پس تبسم نمود و فرمود **عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود به من زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم آری فرمود کدام زیارت را می‌خواهی گفتم هر زیارت که افضل است مرا به آن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است آنگاه مشغول شد به خواندن و فرمود **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينِ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَّتَيْهِ عَلَى عِبَادِهِ الْخَ وَچراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منور است به نوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی بودند که روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنین غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این آیات نمی‌شدم چون از زیارت فارغ شد از سمت پایین پا آمدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت می‌کنی جدم حسین علیه السلام را گفتم آری زیارت می‌کنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها از اذان مغرب فارغ شدند پس به من فرمود نماز کن و ملحق شو به جماعت پس تشریف آورد در مسجد پشت سر حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود به انفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را نگاه دارم که مهمان باشد آنگاه بخاطرم آمد که آن سید که بود و آیات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهم که در بغداد داشتم و خواندن مرا به اسم آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت می‌دهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه‌دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه گذشت که سبب شد برای یقین من به اینکه او حضرت مهدی علیه السلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت عسکری علیه السلام که امام زمان خود را می‌شناسی چون گفتم می‌شناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال جنابش سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم به خانه مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم به نزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قصه و افشای این سر و فرمود خداوند ترا موفق کند پس آن را مخفی می‌داشتم و به احدی اظهار نمودم تا آنکه یک ماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم سید جلیلی را دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد به قصه آن روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظر ناپدید شد دیگر او را ندیدم انتهی**

صلوات

مولف گوید: که سید بن طاوس علیه السلام در (مصباح الزائر) در یکی از زیارات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام این صلوات را بر آن حضرت که محتوی است بر شمه ای از فضائل و مناقب و عبادات و مصائب آن جناب نقل کرده، شایسته است من آن را در این جا نقل کنم: (اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَ صَلِّ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَصِيِّ الْأَبْرَارِ وَ إِمَامِ الْأَخْيَارِ وَ عِيْبَةِ الْأَنْوَارِ وَ وَارِثِ السَّكِينَةِ وَ الْوَقَارِ وَ الْحَكْمِ وَ الْأَنْوَارِ، الَّذِي كَانَ يُحْيِي اللَّيْلَ بِالشَّهْرِ إِلَى السَّحْرِ بِمَوَاصِيْلِهِ الْأَسْتِغْفَارِ، حَلِيفِ السَّجْدَةِ الطَّوْبَلَةِ وَ الدُّمُوعِ الْغَزِيْرَةِ وَ الْمُنَاجَاتِ الْكَثِيْرَةِ وَ الضَّرَاعَاتِ الْمُتَّصِلَةِ وَ مَقَرِّ النَّهْيِ وَ الْعَدْلِ وَ الْخَيْرِ وَ الْفَضْلِ وَ النَّدَى وَ الْبَدَلِ وَ مَاءِ لَفِ الْبُلُوِي وَ الصَّبْرِ وَ الْمُضْطَهْدِ بِالظُّلْمِ وَ الْمُقْبُوْرِ بِالْجَوْرِ وَ الْمَعْدَبِ فِي قَعْرِ الشُّجُوْنِ وَ ظَلَمِ الْمَطَامِيْرِ، ذِي السَّقِ الْمَرْمُوضِ بِحَلْقِ الْقَيْوِدِ وَ الْجَنَازَةِ الْمُنَادِي عَلَيْهَا بِذُلِّ الْإِسْتِخْفَافِ وَ الْوَارِدِ عَلَى جَدِّهِ الْمُضِيْطَفِيِّ وَ أَبِيهِ الْمُزْتَضِي وَ أُمِّهِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ بِارِثِ مَغْصُوْبٍ وَ وِلَآئِ مَسْلُوْبٍ وَ أَمْرِ مَغْلُوْبٍ وَ دَمٍ مَطْلُوْبٍ وَ سَمِّ مَشْرُوْبٍ. اللَّهُمَّ وَ كَمَا صَبَرَ عَلَى غَلِيْظِ الْمِحْنِ وَ تَجَرَّعَ غَضِيْصِ الْكُرْبِ وَ اسْتَشِيْلَمَ لِرِضَاكَ وَ أَخْلَصَ الطَّاعِيَةَ لِكَرْبِكَ وَ مَحْضَ الْخُشُوْعِ وَ اسْتَشَجَرَ الْخُضُوْعِ وَ عَادَى الْبِدْعِيَّةَ وَ أَهْلَهَا وَ لَمْ يَلْحَقْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَوَامِرِكَ وَ نَوَاهِيْكَ لَوْ مِيَّةٌ لَائِمٌ، صَلِّ عَلَيْهِ صِلْوَةً نَامِيَّةً مُنِيْفَةً زَاكِيَّةً تُوجِبُ لَهُ بِهَا شِفَاعَةَ أُمَّمٍ مِنْ خَلْقِكَ وَ قُرُوْنٍ مِنْ بَرَايَاكَ وَ بَلَّغْهُ عَنَاتِيْجِيَّةً وَ سَلَامًا وَ آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوَالِنِهِ فَضْلًا وَ إِحْسَانًا وَ مَغْفِرَةً وَ رِضْوَانًا، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَمِيْمِ وَ التَّجَاوُزِ الْعَظِيْمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ). (۱۱۱) (۱۱۱) - (مصباح الزائر) ابن طاوس ص ۳۸۲.

دعای سریع الاجابه

کفعمی در بلد الامین دعایی مروی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده و فرموده عظیم الشأن و سریع الاجابه است و آن این است اللَّهُمَّ إِنِّي أَطْعَمَكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ التَّوْحِيدُ وَ لَمْ أَعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ الْكُفْرُ فَاعْفُوْ لِي مَا بَيْنَهُمَا يَا مَنْ إِلَيْهِ مَقَرِّي آمِنِي مِمَّا فَرَعْتُ مِنْهُ إِلَيْكَ اللَّهُمَّ اعْفُوْ لِي الْكَثِيْرَ مِنْ مَعْاصِيْكَ وَ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيْرَ مِنْ طَاعَتِكَ يَا عُدَّتِي دُونَ الْعِيْدِ يَا رَجَائِي وَ الْمُعْتَمِدَ يَا كَهْفِي وَ السَّنِدَ يَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا يَا قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَنْ اضْيَطَفِيْتَهُمْ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصِلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ تَفْعَلَ بِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ الْكُبْرَى وَ الْمُحَمَّدِيَّةِ الْبَيْضَاءِ وَ الْعُلُوِيَّةِ الْعُلْيَا [الْعَلِيَاءِ] وَ بِجَمِيْعِ مَا اخْتَجَجْتَ بِهِ عَلَيَّ عِبَادِكَ وَ بِالْأَسْمِ الَّذِي حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا وَ مَخْرَجًا وَ ارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ إِنَّكَ تَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پَس حَاجَتِ خُودِ رَا بَطْلَبِ

دعای قنوت حضرت

قنوت الإمام موسی بن جعفر علیهما السلام:

يَا مُفْرَعِ الْفَضَائِعِ وَ مِيَّامَنِ الْهَوَالِجِ وَ مَطْمَعِ الطَّامِعِ وَ مَلْجَأِ الضَّارِعِ يَا عَوْتَ اللَّهْفَانِ وَ مِيَّأُوِي الْحَيْرَانِ وَ مَرْوَى الظُّمَّانِ وَ مُشْبِعِ الْجُوعَانِ وَ كَاسِي الْعُرْيَانِ وَ حَاضِرِ كُلِّ مَكَانٍ بِلَا دَرَكٍ وَ لَا عِيَانٍ وَ لَا صِفْهِ وَ لَا بَطَانٍ عَجَزَتِ الْأَفْهَامُ وَ ضَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ مُوَافَقِهِ صِفْهِ دَابَّةٍ مِنَ الْهَوَامِ فَضْلًا عَنِ الْأَجْرَامِ الْعِظَامِ مِمَّا أَنْشَأَتْ حِجَابًا لِعَظَمَتِكَ وَ أَنِّي يَتَغَلَّلُ إِلَى مَا وَرَاءَ ذَلِكَ بِمَا لَا يُرَامُ تَقَدَّسَتْ يَا قُدُّوسُ عَنِ الظُّنُونِ وَ الْحِيْدُوسِ وَ أَنْتَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ بَارِي الْأَجْسَامِ وَ النَّفُوسِ وَ مُنْخَرِ الْعِظَامِ وَ مُمِيْتِ الْأَنَامِ وَ مُعِيْدَهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ التَّطْمِيْسِ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِزِّ وَ الشَّأْنِ أَنْ تُصِلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَوْلِي النَّهْيِ وَ الْمَحَلِّ الْأَوْفَى وَ الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَ أَنْ تُعَجِّلَ مَا قَدْ تَأَجَّلَ وَ تَقَدِّمَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ وَ تَأْتِي بِمَا قَدْ أُوجِبَتْ إِثْبَاتُهُ وَ تُقَرِّبَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ فِي النَّفُوسِ الْحَصِيْرَةِ أَوَانُهُ وَ تَكْشِفَ الْبَأْسَ وَ سُوءَ الْبَأْسِ وَ عَوَارِضَ الْوَسْوَاسِ

الْخَنَاسِ... فِي صُدُورِ النَّاسِ وَ تَكْفِينًا مَا قَدْ رَهَقْنَا (۱) وَ تَصْرِفَ عَنَّا مَا قَدْ رَكِبْنَا وَ تُبَادِرَ اضْطِلَامَ (۲) الظَّالِمِينَ وَ نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِدَالَهَ (۳) مِنَ الْمُعَانِدِينَ آمِينَ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱- ای غشینا. ۲- ای استتصال. ۳- ای الغلبه.

ترجمه قنوت

ای پناه هر ترسنده، و آرامگاه هر ترسناک، و ای محل طمع هر طمع کننده‌ای، و پناه هر ذلیل و خوار، ای فریادرس هر ستم رسیده حیران و منزل هر سرگردان و ای سیراب کننده هر تشنه‌ای، و سیر کننده هر گرسنه‌ای [هر گرسنه‌ای]، و پوشاننده هر برهنه‌ای، و ای حاضر در هر جایی بدون رسیدن به تو، و نه دیده شدن تو و نه از مطلع شدن بر صفت تو و نه بر اسرار پنهان تو عاجزند فهم‌ها و گمراهند و هم‌ها از مطلع شدن بر صفت جنبیده‌ای [ذات شخص او] از حشرات چه جای از اطلاع یافتن بر جسم‌های آسمانی بزرگ از آنچه خلق نموده‌ای تو او را پرده حجابی از برای بزرگی تو، و کجاست احدی که تواند داخل شدن و رسیدن به سوی چیزی که غیر مخلوقات است به آنچه رسیده نمی‌شود به او احدی. منزهی تو ای بسیار پاکیزه از گمان‌ها و حدس‌ها و تویی پادشاه بسیار پاکیزه و خلق کننده جسم‌ها و آفریننده نفس‌ها و پوسیده و از هم پاشیده کننده استخوان‌ها و تویی میراننده خلائق و برگرداننده آنها بعد از نیستی و برطرف شدن سؤال می‌نمایم ترا ای صاحب توانائی و بلندی مرتبه و ای صاحب غلبه و ستایش [بلندی] آن که رحمت فرستی بر محمّد و بر آل او که صاحبان عقل‌ها و صاحبان منزلت اعلی و مکان بلندند و آن که تعجیل نمائی آنچه را به تحقیق که تأخیر شده است در او و مقدم بداری آنچه را به تحقیق که پس افکنده شده است و بجا آوری آنچه را به تحقیق که واجب ساخته‌ای بجا آوردن آن را [ثابت کردن آن را] و نزدیک سازی آنچه را به تحقیق که پس افتاده است در نفس‌های تنگ بی صبر زمان او و آنکه برطرف نمائی سختی تعب را و بدی پوشش را و عارض‌های وسوسه کننده پنهان شونده در سینه‌های مردمان را و کفایت نمائی ما را از آنچه به تحقیق که حيله و ظلم نموده است ما را و صرف نمائی از ما آن چه را به تحقیق که سوار شده است ما را و آنکه پیشی نمائی از بیخ قطع نمودن ظلم کنندگان را و یاری کردن مؤمنان را و غلبه نمودن بر دشمنان را مستجاب گردان دعای مرا ای پروردگار عالمیان. مهج الدعوات و منهج العبادات

نماز حضرت کاظم علیه السلام

دو رکعت است در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید دوازده مرتبه دعای آن حضرت إلهی خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لَكَ وَ صَلَّتِ الْأَحْلَامُ فَيْكَ وَ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ وَ هَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ وَ ضَاقَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَكَ وَ مَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ نُورُكَ فَأَنْتَ الرَّفِيعُ فِي جَلَالِكَ وَ أَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ وَ أَنْتَ الْعَظِيمُ فِي قُدْرَتِكَ وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يُؤْذُكَ شَيْءٌ يَا مُنْزِلَ نِعْمَتِي يَا مُفْرَجَ كُرْبَتِي وَ يَا قَاضِيَ حَاجَتِي أَعْطِنِي مَسْأَلَتِي بِإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ آمَنْتُ بِكَ مُخْلِصًا لَكَ دِينِي أَصِيبُحْتُ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعَدِكَ مَا اسْتِطَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِالنَّعْمَةِ وَ أَسْتَعْفِرُكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا يُغْفَرُهَا غَيْرُكَ يَا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهِ دَانَ وَ فِي دُنُوِّهِ عَالَ وَ فِي إِشْرَاقِهِ مُنِيرٌ وَ فِي سُلْطَانِهِ قَوِيٌّ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ

دعای جوشن صغیر

در کتب معتبره به شرحی مبسوطتر از شرح جوشن کبیر نقل شده و کفعمی در حاشیه بلد الامین فرموده که این دعایی است رفیع الشأن عظیم المنزله و چون موسی هادی عباسی قصد قتل حضرت کاظم علیه السلام نمود آن حضرت این دعا را خواند جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با وی فرمود حق تعالی هلاک خواهد کرد دشمن ترا و این دعا در مهج الدعوات سید بن طاوس نیز نقل شده و ما بین نسخه کفعمی و سید اختلاف است و ما موافق بلد الامین کفعمی نقل نمودیم و آن دعا این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِلهِی کَمْ مِنْ عِبْدُوْكَ اِنْتَضٰی عَلٰی سَیْفِ عَدَاوَتِهِ وَ سَحَدَ لِيْ طُبَّةَ مَدِيْنَتِهِ وَ اَرْهَفَ لِيْ سَبَابَ حَدِّهِ وَ دَافَ لِيْ

قَوَائِلِ سُؤْمُوْمِهِ وَ سَدَّدَ إِلَيَّ [نَحْوِي] صَوَائِبَ سَهَامِهِ وَ لَمْ تَمَّ عَنِّي حِرَاسِيَّتِهِ وَ أَضْمَرَ أَنْ يُسَوِّمَنِي الْمَكْرُوهُ وَ يُجَرِّعَنِي دُعَافَ مَرَارَتِهِ فَظَنَرْتُ [نَظَرْتُ] إِلَى ضَعْفِي عَنِ اخْتِمَالِ الْفَوَاحِشِ وَ عَجَزِي عَنِ الْاِئْتِمَارِ مِمَّنْ قَصَدَنِي بِمُحَارَبَتِهِ وَ وَخَدَتِي فِي كَثِيرٍ مِمَّنْ نَاوَانِي وَ أَرْصَدَ لِي فِيمَا لَمْ أُعْمَلْ فِكْرِي فِي الْاِرْصَادِ لَهُمْ بِمِثْلِهِ فَأَيْدَتْنِي بِقُوَّتِكَ وَ شَدَدَتْ أُرْرِي بِبُصِيرَتِكَ وَ قَلَّتْ لِي حِدَّةُ [شَبَابِ حِدَّةِ] وَ خَدَلْتُهُ بَعْدَ جَمْعِ عَدِيدِهِ وَ حَسَدِهِ [حَسَدِهِ] وَ أَعْلَيْتْ كَعْبِي عَلَيْهِ وَ وَجَّهْتُ مَيَا سَدَّدَ إِلَيَّ مِنْ مَكَائِدِهِ إِلَيْهِ وَ رَدَدْتُهُ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَشْفِ عَلِيلَهُ وَ لَمْ تَبْرُدْ حَرَازَاتُ غَيْظِهِ وَ قَدْ عَضَّ عَلَيَّ أَنَامِلُهُ وَ أَذْبَرَ مُؤَلِيًا قَدْ أَحْفَقْتُ سِرَايَاهُ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ بِيَاعِ بَعَايِي بِمَكَائِدِهِ وَ نَصَبَ لِي أَشْرَاكَ مَصَائِدِهِ وَ وَكَلَّ بِي تَفَقُّدَ رِعَايَتِهِ وَ أَضْبَأَ إِلَيَّ إِضْبَاءَ السَّمْعِ لِطَرِيدَتِهِ اِنْتِظَارًا لِانْتِهَازِ فُرُوصَتِهِ وَ هُوَ يُظَهِّرُ بِشَاشَةِ الْمَلَقِ وَ يَبْسُطُ [لِي] وَجْهًا غَيْرَ طَلِقٍ فَلَمَّا رَأَيْتُ دَعَلَ سَرِيرَتِهِ وَ قُبِحَ مَا انطَوَى عَلَيْهِ لِشَرِيكِهِ فِي مَلَّتِهِ وَ أَصْبَحَ مُجْلِبًا لِي [إِلَيَّ] فِي بَغْيِهِ أَرْكَشْتَهُ لَأَمْ رَأْسِهِ وَ أَتَيْتُ بُيُنَانَهُ مِنْ أَسَاسِهِ فَصَيَّرَعْتُهُ فِي زُبَيْتِهِ وَ أَرَدَيْتُهُ [رَدَيْتُهُ] فِي مَهْوَى حُفْرَتِهِ وَ جَعَلْتُ حَمْدَهُ طَبَقًا لِتُرَابِ رِجْلِهِ وَ شَعَلْتُهُ فِي بَدَنِهِ وَ رَزَقَهُ وَ رَمَيْتُهُ بِحَجَرِهِ وَ حَنَقْتُهُ بِوَتْرِهِ وَ ذَكَيْتُهُ بِمَشَاقِصِهِ وَ كَبَيْتُهُ لِمَنْخَرِهِ وَ رَدَدْتُ كَيْدَهُ فِي نَحْرِهِ وَ رَبَّقْتُهُ [وَنَقَّتُهُ] بِبِنَادِمَتِهِ وَ فَسَّأْتُهُ [أَفْتَيْتُهُ] بِحَسِيرَتِهِ فَاسْتَحْذَأَ وَ تَضَاعَلَ بَعْدَ نَخْوَتِهِ وَ انْفَمَعَ بَعْدَ اسْتِطْلَالَتِهِ ذَلِيلًا مَأْسُورًا فِي رَبْقِ حَبَائِلِهِ الَّتِي كَانَ يُؤْمَلُ أَنْ يَرَانِي فِيهَا يَوْمَ سَطْوَتِهِ وَ قَدْ كِدْتُ يَا رَبِّ لَوْ لَا رَحْمَتَكَ أَنْ يُحَلَّ بِي مَا حَلَّ بِسَاحَتِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ حَاسِدٍ شَرِقَ بِحَسِيرَتِهِ [بِحَسَدِهِ] وَ عَدُوٍّ شَجَى بِغَيْظِهِ وَ سَلَفَنِي بِحَيْدٍ لِسَانِهِ وَ وَخَزَنِي بِمُوقِ عَيْنِهِ وَ جَعَلْنِي [جَعَلَ عِزَّتِي] عَرَضًا لِمَرَامِيهِ وَ قَلَدْنِي خِلَالًا لَمْ تَزَلْ فِيهِ نَادِيَتُكَ [فَنَادَيْتُ] يَا رَبِّ مُسْتَجِيرًا بِسُكِّ وَائِقَا بِسُرْعَةِ إِجَابَتِكَ مُتَوَكِّلًا عَلَيَّ مَا لَمْ أَزَلْ أَعْتَرِفُهُ مِنْ حُسْنِ دِفَاعِكَ عَالِمًا أَنَّهُ لَا يُضْطَهَدُ مَنْ أَوَى إِلَى ظِلِّ كَنَفِكَ وَ لَنْ تَفْرَعَ الْحَوَادِثُ [الْفَوَاحِشُ] مِنْ لَجَأٍ إِلَيَّ مَعْقِلِ الْاِئْتِمَارِ بِكَ فَحَصَّنْتَنِي مِنْ بَأْسِهِ بِقُدْرَتِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ سَحَابٍ مَكْرُوهُ جَلَيْتَهَا وَ سَمَاءٍ نَعْمَةٌ أَمْطَرْتَهَا وَ جَدَاوِلِ كَرَامَةٍ أَجْرَيْتَهَا وَ أَعْيُنِ أَحْدَاثٍ طَمَسْتَهَا وَ نَاشِئَةِ رَحْمَةٍ نَشَرْتَهَا وَ جُنَّةٍ عَافِيَةٍ أَلْبَسْتَهَا وَ غَوَامِرِ كُرْبَاتٍ كَشَفْتَهَا وَ أُمُورٍ جَارِيَةٍ قَدَّرْتَهَا لَمْ تُعْجِزْكَ إِذْ طَلَبْتَهَا وَ لَمْ تَمْتَنِعْ مِنْكَ إِذْ أَرَدْتَهَا فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ ظَنٍّ حَسَنِ حَقَّقْتُ وَ مِنْ كَسْرِ إِمْلَاقٍ حَبَزْتُ وَ مِنْ مَشِيكَنَةٍ فَادِحَةٍ حَوَّلْتُ وَ مِنْ صِيْرَعَةٍ مُهْلِكَةٍ نَعَشْتُ [أَنْعَشْتُ] وَ مِنْ مَسْئَقَةٍ أَرَحَتْ لَـ تَسْأَلُ عَمَّا تَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ وَ لَا يَنْفُصُكَ مَا أَنْفَقْتُ وَ لَقَدْ سَبَلْتُ فَأَعْطَيْتَ وَ لَمْ تَسْأَلْ فَابْتَدَأْتُ وَ اسْتَمِيحَ بَابُ فَضْلِكَ فَمَا أَكْدَيْتُ أَبَيْتُ إِلَّا اِنْعَامًا وَ اِمْتِنَانًا وَ إِلَّا تَطَوَّلَا يَا رَبِّ وَ إِحْسَانًا وَ أَبَيْتُ [يَا رَبِّ] إِلَّا اِنْتِهَاكَ لِحُرْمَاتِكَ وَ اجْتِرَاءَ عَلَيَّ مَعَاصِيكَ وَ تَعَدُّيَا لِحُدُودِكَ وَ غَفْلَةً عَنِ وَعِيدِكَ وَ طَاعَةً لِعُدُوِي وَ عَدُوِّكَ لَمْ يَمْنَعِكَ يَا إِلَهِي وَ نَاصِرِي إِخْلَالِي بِالشُّكْرِ عَنِ اِتِّمَامِ إِحْسَانِكَ وَ لَا حَاجَتَنِي ذَلِكَ عَنِ اِرْتِكَابِ مَسَاحِطِكَ اللَّهُمَّ وَ هَذَا [فَهَذَا] مَقَامٌ عَبْدٌ ذَلِيلٌ اغْتَرَفَ لَكَ بِالتَّوْحِيدِ وَ أَقَرَّ عَلَيَّ نَفْسِي بِالتَّقْصِيرِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ وَ شَهِدَ لَكَ بِسُبُوغِ نِعْمَتِكَ عَلَيْهِ وَ جَمِيلِ عَادَتِكَ عِنْدَهُ وَ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ فَهَبْ لِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي مِنْ فَضْلِكَ مَا أُرِيدُهُ [سَيِّبَا] إِلَيَّ رَحْمَتِكَ وَ اتَّخِذْهُ سَيِّمًا أَعْرُجُ فِيهِ إِلَيَّ مَرْضَاتِكَ وَ آمَنْ بِهِ مِنْ سَخَطِكَ بِعِزَّتِكَ وَ طَوْلِكَ وَ بِحَقِّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِي كَرْبِ الْمَوْتِ وَ حَشْرَجَةِ الصَّدْرِ وَ النَّظَرِ إِلَى مَا تَقْشَعُرُّ مِنْهُ الْجُلُودُ وَ تَفْرُحُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ أَنَا فِي عَافِيَةٍ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ سَقِيمًا مُوجِعًا [مُدْنِفًا] فِي أَنِّهِ وَ عَوِيلٍ يَنْقَلِبُ فِي عَمِّهِ لَا يَجِدُ مَحِيصًا وَ لَا يُسْبِغُ طَعَامًا وَ لَا [يَسْتَعْدِبُ] شَرَابًا وَ أَنَا فِي صِحَّةٍ مِنَ الْيَدَنِ وَ سِيَلامَةٍ مِنَ الْعَيْشِ كُلِّ ذَلِكَ مِنْكَ فَلَكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاهٍ لَا يَعْجَلُ صِلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِلْاِئْتِمَارِ مِنَ الدَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمِ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ خَائِفًا مَرُوعِيًا

[مُسَيِّهًا] مُشْفِقًا وَجَلًا هَارِبًا طَرِيدًا مُنْجِرًا فِي مَضْيَقٍ وَ مَحْبَاهٍ مِنَ الْمَخَابِي قَدْ ضَاقَتْ عَلَيْهِ الْأَرْضُ بِرُحْبِهَا لَا يَجِدُ حِيلَةً وَلَا مَنْجَى وَلَا مَأْوَى وَ أَنَا فِي أَمْنٍ وَ طُمَأْنِينَةٍ وَ عَافِيَةٍ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَمَّكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ مَعْلُولًا مُكْبَلًا فِي الْحَدِيدِ بِأَيْدِي الْعُرْدَاءِ لَا يَزْحَمُونَهُ فَقِيدًا مِنْ أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ مُنْقَطِعًا عَنْ إِخْوَانِهِ وَ بَلَدِهِ يَتَوَقَّعُ كُلَّ سَاعَةٍ بِأَيِّ قَتْلِهِ يُقْتَلُ وَ بِأَيِّ مِثْلِهِ يُمْتَلُ بِهِ وَ أَنَا فِي عَافِيَةٍ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَمَّكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ يَتَقَفَّعُ فِي الْحَدِيدِ قَدْ بَلَغَ مَجْهُودَهُ لَا يَعْرِفُ حِيلَةً وَ لَا يَجِدُ مَهْرَبًا قَدْ أُذِنَ بِالْجِرَاحَاتِ أَوْ مُتَشَحَّطًا بِدَمِهِ تَحْتَ السَّنَابِكِ وَ الْأَرْجُلِ يَتَمَنَّى شَرْبَهُ مِنْ مَاءٍ أَوْ نَظْرَةَ إِلَى أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ [وَ] لَا يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَ أَنَا فِي عَافِيَةٍ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَمَّكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِي ظِلْمَاتِ الْبِحَارِ وَ عَوَاصِفِ الرِّيَاحِ وَ الْأَهْوَالِ وَ الْأَمْوَاجِ يَتَوَقَّعُ الْغَرَقَ وَ الْهَلَاكَ لَا يَقْدِرُ عَلَى حِيلَةٍ أَوْ مُبْتَلَى بِصَاعِقِهِ أَوْ هَيْدَمٍ أَوْ حَرْقٍ أَوْ شَرْقٍ أَوْ خَسْفٍ أَوْ مَسْخٍ أَوْ قَذْفٍ وَ أَنَا فِي عَافِيَةٍ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَمَّكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ مُسَافِرًا شَاخِصًا عَنْ أَهْلِهِ وَ وَلَدِهِ مُتَحَيِّرًا فِي الْمَفَاوِزِ تَائِهًا مَعَ الْوُحُوشِ وَ الْبَهَائِمِ وَ الْهَوَامِّ وَ حَيْدًا فَرِيدًا لَا يَعْرِفُ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدِي سَبِيلًا أَوْ [وَ] مُتَأَذِيًا بِبُرْدٍ أَوْ حَرٍّ أَوْ جُوعٍ أَوْ عُزْيٍ أَوْ غَيْرِهِ مِنَ الشَّدَائِدِ مِمَّا أَنَا مِنْهُ خَلْوٌ فِي عَافِيَةٍ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَلَمَّكَ الْحَمْدُ يَا رَبِّ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فَقِيرًا عَائِلًا عَارِيًا مُمْلَقًا مُخْفِقًا مَهْجُورًا [خَائِفًا] جَائِعًا ظَمآنًا يَنْتَظِرُ مَنْ يَعُودُ عَلَيْهِ بِفَضْلٍ أَوْ عَبْدٍ وَجِيهِ عِنْدَكَ هُوَ أَوْجُهُ مَنِي عِنْدَكَ وَ أَشَدُّ عِبَادَةً لَكَ مَعْلُولًا مَقْهُورًا قَدْ حُمِّلَ ثِقْلًا مِنْ تَعَبِ الْعَنَاءِ وَ شِدَّةِ الْعُبُودِيَّةِ وَ كُفْلِهِ الرِّقِّ وَ ثَقْلِ الضَّرْبِيِّ أَوْ مُبْتَلَى بِبَلَاءٍ شَدِيدٍ لَا قَبْلَ لَهُ [إِبه] إِلَّا بِمَنْكَ عَلَيْهِ وَ أَنَا الْمَخْدُومُ الْمُنْعَمُ الْمُعَافَى الْمُكْرَّمُ فِي عَافِيَةٍ مِمَّا هُوَ فِيهِ فَلَمَّكَ الْحَمْدُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ عَلِيلًا مَرِيضًا سَقِيمًا مُدْنِفًا عَلَى فُرْشِ الْعِلَّةِ وَ فِي لِبَاسِهَا يَتَقَلَّبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا- لَا يَعْرِفُ شَيْئًا مِنْ لَذَّةِ الطَّعَامِ وَ لَا مِنْ لَذَّةِ الشَّرَابِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِرَةً لَا يَسْتِطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلْوٌ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ وَ قَدْ دَنَا يَوْمُهُ مِنْ حَتْفِهِ وَ أَحْدَقَ بِهِ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي أَعْوَانِهِ يُعَالِجُ سَيِّكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ حِيَاضَهُ تَدُورُ عَيْنَاهُ يَمِينًا وَ شِمَالًا يَنْظُرُ إِلَى أَحْبَابِهِ وَ أَوْدَائِهِ وَ أَخْلَانِهِ قَدْ مَبَّعَ مِنَ الْكَلَامِ وَ حُجِبَ عَنِ الْخِطَابِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِرَةً لَا يَسْتِطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلْوٌ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا- أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ مَوْلَايَ وَ سَيِّدِي وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ فِي مَضَابِقِ الْحُبُوسِ وَ السُّجُونِ وَ كُرْبَهَا وَ ذُلِّهَا وَ حَدِيدِهَا يَتَدَاوَلُهُ أَعْوَانُهَا وَ زَبَانِيَّتُهَا فَلَا يَدْرِي أَيُّ حَالٍ يُفَعَّلُ بِهِ وَ أَيُّ مِثْلِهِ يُمْتَلُ بِهِ فَهُوَ فِي ضَرٍّ مِنَ الْعَيْشِ وَ ضَنْكٍ مِنَ الْحَيَاةِ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِرَةً لَا يَسْتِطِيعُ لَهَا ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلْوٌ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُقْتَدِرٍ لَا يُغْلَبُ وَ ذِي أَنَاةٍ لَا يَعْجَلُ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِأَلَانِكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ كَمٍ مِنْ عَبْدٍ أَمْسَى وَ أَصْبَحَ قَدْ اشْتَمَرَ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ وَ أَحْدَقَ بِهِ الْبَلَاءُ وَ فَارَقَ أَوْدَاءَهُ وَ أَحْبَاءَهُ وَ أَخْلَاءَهُ وَ أَمْسَى أَسِيرًا حَقِيرًا ذَلِيلًا فِي أَيْدِي الْكُفَّارِ وَ الْأَعْدَاءِ يَتَدَاوَلُونَهُ يَمِينًا وَ شِمَالًا قَدْ حَصَرَ فِي الْمَطَامِيرِ وَ ثَقُلَ بِالْحَدِيدِ لَا يَرَى شَيْئًا مِنْ ضِيَاءِ الدُّنْيَا وَ لَا مِنْ رَوْحِهَا يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ حَسِرَةً لَا

يَسْتَطِيعُ لَهَا ضَرًا وَلَا نَفْعًا وَ أَنَا خَلُوٌ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ فَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ مِنْ مُتَقَدِّرٍ لَا يُغْلِبُ وَ ذِي أَنْأَةٍ لَا يُعْجَلُ
صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِمَكَ مِنَ الْعَابِدِينَ وَ لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالْإِنِّكَ مِنَ الذَّاكِرِينَ وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا
أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ عَزِّتَكَ يَا كَرِيمٌ لِمَاطَلَبْتَنِي مِمَّا لَمَدَيْتَكَ وَ لَأَلْحَنَنَّ عَلَيْكَ [لَأَلْحَنَنَّ إِلَيْكَ] وَ لَأَمِيدَنَّ يَدِي نَحْوَكَ مَعَ جُزْمِهَا إِلَيْكَ يَا رَبِّ
فَبِمَنْ أَعُوذُ وَ بِمَنْ أَلُوذُ لَا أَحَدٌ لِي إِلَّا أَنْتَ أَفْتَرُدُّنِي وَ أَنْتَ مَعُوْلِي وَ عَلَيْكَ مُتَكَلِّبِي أَشْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي وَضَعْتَهُ عَلَيَّ السَّمَاءُ فَاسْتَقَلَّتْ
وَ عَلَيَّ الْأَرْضُ فَاسْتَقَرَّتْ وَ عَلَيَّ الْجِبَالُ فَزَسَتْ وَ عَلَيَّ اللَّيْلُ فَأَظْلَمَ وَ عَلَيَّ النَّهَارُ فَاسْتَبَارَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُقْضِيَ
لِي حَوَائِجِي كُلَّهَا وَ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا صَغِيرَهَا وَ كَبِيرَهَا وَ تَوْسِعَ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ مَا تُبَلِّغُنِي بِهِ شَرَفَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
مَوْلَايَ بِكَ اسْتَعْنَتْ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَعِنِّي وَ بِكَ اسْتَجِزْتُ فَأَجِزْنِي وَ أَغْنِنِي بِطَاعَتِكَ عَنْ طَاعَةِ عِبَادِكَ وَ بِمَسْأَلَتِكَ
عَنْ مَسْأَلِهِ خَلْقِكَ وَ انْقُلْنِي مِنْ ذُلِّ الْفَقْرِ إِلَى عِزِّ الْغِنَى وَ مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ الطَّاعَةِ فَقَدْ فَضَّلْتَنِي عَلَيَّ كَثِيرٌ مِنْ خَلْقِكَ جُودًا مِنْكَ
وَ كَرَمًا لَا بِاسْتِحْقَاقِي مِنِّي إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ ذَلِكَ كُلَّهُ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْنِي لِنِعْمَائِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ وَ لِالْإِنِّكَ
مِنَ الذَّاكِرِينَ [وَ ارْحَمْنِي بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ] پس به سجده برو و بگو سَجَدَ وَجْهِي لِوَجْهِكَ الْعَزِيزِ الْجَلِيلِ سَجَدَ
وَجْهِي الْبَالِي الْفَانِي لِوَجْهِكَ الدَّائِمِ الْبَاقِي سَجَدَ وَجْهِي الْفَقِيرُ لِوَجْهِكَ الْغَنِيِّ الْكَبِيرِ سَجَدَ وَجْهِي وَ سَمِعِي وَ بَصَرِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ
جِلْدِي وَ عَظْمِي وَ مَا أَقَلَّتْ الْمَارِضُ مِنِّي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ عِذْ عَلَيَّ جَهْلِي بِحِلْمِكَ وَ عَلَيَّ فَقْرِي بِغِنَاكَ وَ عَلَيَّ ذُلِّي بِعِزِّكَ وَ
سُلْطَانِيكَ وَ عَلَيَّ ضَعْفِي بِقُوَّتِكَ وَ عَلَيَّ خَوْفِي بِأَمْنِكَ وَ عَلَيَّ ذُنُوبِي وَ خَطَايَايَ بِعَفْوِكَ وَ رَحْمَتِكَ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْرَأُ
بِكَ فِي نَخْرِ [فُلَانِ بْنِ فُلَانِ] وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ فَافْكُنِيهِ بِمَا كَفَيْتَ بِهِ أَنْبِيَاءَكَ وَ أَوْلِيَاءَكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ صَالِحِي عِبَادِكَ مِنْ فِرَاعِنِهِ
خَلْقِكَ وَ طِعَاةِ عِدَاتِكَ وَ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ حَشْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ

کتابشناسی

کتابهای چاپی عربی

- آثار و برکات الامام کاظم فی دارالدنیا سید هاشم ناجی موسوی جزایری، قم، بی نا، ۱۴۱۸ ق ۱۳۷۶/ش. ۲. احسن التراجم
- لاصحاب الامام موسی کاظم عبدالحسین شبستری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۰۹ و ۱۴۱۰ ق، وزیری، ۲ ج، ۴۶۹ «۴۳۷» ص.
- الامام السابع الامام کاظم گروه نویسندگان، ترجمه محمد عبدالمنعم خاقانی، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۲ ش ۱۴۱۳ ق، رقعی، ۵۰ ص (این کتاب فارسی بوده و به عربی، اردو و آذری ترجمه شده است). ۴. الامام السابع من ائمة اهل البيت محمد حسن قیسی عاملی، بیروت، بی نا، ۱۴۰۳ ق ۱۹۸۳ م، وزیری، ۷۶ ص. (از سری الحلقات الذهبیه ۲۰). ۵. الامام کاظم شیخ عقیف نابلسی، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۲ ق. ۶. الامام کاظم گروه نویسندگان، تهران، مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۵ ق، جیبی، ۱۲۶ ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است) ۷. الامام کاظم گروه نویسندگان، بیروت، دار الزهراء، ۱۴۱۲ ق (از سری حیاة الرسول و اهل بيته المجاهدين). ۸. الامام کاظم فی الشعر العربی اسماعیل خفاف، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۳، وزیری، ۳۵۰ ص (در این کتاب، اشعار شعرای عرب متقدمان، متأخران و معاصران همراه با زندگی آنها، پیرامون امام کاظم گرد آمده است). ۹. الامام کاظم قدوة و اسوه سید محمد تقی مدرسی، تهران، مرکز الثقافی الاسلامی، ۱۳۶۵ ش ۱۹۸۵ م، رقعی، ۹۶ ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است). ۱۰. الامام موسی کاظم علی محمد علی دخیل، بیروت، دار التراث الاسلامی، ۱۳۹۴ ق، جیبی، ۱۶۰ ص. ۱۱. الامام موسی کاظم گروه نویسندگان، قم، مؤسسه الامام الحسین، ۱۳۷۱ ش ۱۴۱۳ ق، رقعی، ۳۱ ص. ۱۲. الامام موسی کاظم سید مهدی آیت اللهی، ترجمه کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۴، وزیری، ۳۶ ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری مع المعصومین). (این کتاب فارسی بوده و به عربی، انگلیسی، ترکی، اردو، فرانسوی و تاجیکی ترجمه شده است). ۱۳. الامام موسی

الکاظم [میر ابو الفتح دعوتی]، ترجمه گروه مترجمان، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۲ق، وزیری، ۳۱ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری القاده الابرار ۹). ۱۴. الامام موسی بن جعفر استاد شهید مرتضی مطهری (۱۳۳۸ ۱۳۹۹ق)، ترجمه جعفر صادق الخلیلی، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۰۵ ق ۱۳۶۳/ش، رقعی، ۱۰ص (از سری محاضرات فی الدین و الاجتماع ۱۰). ۱۵. الامام موسی بن جعفر الکاظم سید عبدالودود امین، مراجعه و تقدیم: شیخ عقیف نابلسی، کویت، دار التوجیه الاسلامی، ۱۴۰۰ق (از سری الائمه الاثنا عشر، بطولۀ و جهاد ۷). ۱۶. امامان موسی الکاظم و علی الرضا شیخ احمد مغنیه، بیروت، مکتبۀ العرفان، بی تا، رقعی، ۱۵۹ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است). ۱۷. امثال و حکم الامام الکاظم و کلماته المختاره محمد غروی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۱، ج ۱، وزیری، ۷۷۱ص. ۱۸. بحار الانوار الجامعۀ لدرر اخبار الائمه الاطهار (ج ۴۸) علامه بزرگوار مولی محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷ ۱۱۱۰ق)، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا، وزیری، ۳۳۰ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است). ۱۹. تاریخ الامامین الکاظمین شیخ جعفر نقدی (۱۳۰۳ ۱۳۷۰ق)، بغداد، المطبوعه العربیه، ۱۳۶۹ق، رقعی، ۱۲۳ص. ۲۰. تأملات فی آفاق الامام موسی الکاظم سید محمد حسین فضل الله، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۴ق، وزیری، ۹۶ص. ۲۱. الثائر والسجن (دراسة فی حياة الامام الکاظم) حسن موسی الصفار، تهران، دار البصائر، ۱۴۰۵ق ۱۳۶۳/ش، رقعی، ۱۳۶ص. ۲۲. جزاء اعداء الامام الکاظم سید هاشم ناجی موسوی جزایری، قم، بی تا، وزیری، ۱۳۷۵/ش، ۱۵۸ص. ۲۳. حياة الامام موسی بن جعفر (دراسة و تحلیل) باقر شریف قرشی، نجف، مطبوعه الآداب، بی تا، وزیری، ۲ج، ۵۰۰ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است و یکی از بهترین کتابها درباره امام به شمار می‌رود). ۲۴. ذکری وفاء الامام موسی الکاظم گروهی از روحانیون کربلا، نجف، بی تا، ۱۳۸۶ق، رقعی، ۳۲ص. ۲۵. سیره الامام الکاظم محمدعلی یقظان، بیروت، دارالحق، ۱۴۱۴ق ۱۹۹۴م، رحلی، ۷۴ص (مصور، ویژه نوجوانان) (از سری موسوعه الائمه الاثنی عشر ۷). ۲۶. روائع من حياة الامام الکاظم والده السيد محمد کاظم الشیرازی، قم، انتشارات اهل البيت، ۱۴۱۶ق ۱۳۷۴/ش، رقعی، ۱۴۴ص (در این کتاب از زندگی، امامت، فضائل، معجزات، اصحاب، مناظرات، زندان، شهادت و سخنان و مواعظ حضرت بحث شده است). ۲۷. شرح قصیده لامیه در مدح امام کاظم سروده عبدالباقی عمری افندی (۱۲۰۴ ۱۲۸۷ق)، شارح: سید کاظم حسینی رشتی (۱۲۵۹ق)، تهران، ۱۲۷۰ق، وزیری، ۲۰۷ص (سنگی). رک: الذریعه، ج ۱۴، ص ۴۳. ۲۸. الصحیفة الکاظمیه (ادعیة الامام ابی ابراهیم موسی بن جعفر سید محمدرضا غیائی کرمانی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۶ش/۱۴۱۸ق، رقعی، ۱۵۲ص. ۲۹. طب الامام الکاظم (دراسة مقارنة و تحلیل) شاکر شیع، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۱۱ق، وزیری، ۴۸۲ص (در این کتاب، روایات امام کاظم پیرامون علم طب گردآوری و با طب یونانی قدیم مقایسه شده است). ۳۰. طب الامام موسی الکاظم عبدالحسین جواهری، قم، کتابفروشی براتی، ۱۴۱۰ق، وزیری، ۹۶ص. ۳۱. عوالم العلوم والمعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الأقوال (ج ۲۱) علامه شیخ عبدالله بن نورالله بحرانی اصفهانی (شاگرد علامه مجلسی)، مقدمه و استدراک: سید محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، قم، مؤسسه الامام المهدي، ۱۴۰۹ق، وزیری، ۵۶۰ص. (این کتاب به فارسی ترجمه شده و مخطوط است). ۳۲. علی الجسر ببغداد کمال السید، قم، انتشارات انصاریان، ۱۴۱۸ق ۱۳۷۶/ش، رقعی، ۲۹۶ص (ویژه نوجوانان). ۳۳. مجموعه الآثار گروه نویسندگان، مشهد، سومین کنگره جهانی امام رضا ۱۴۱۲ق، وزیری، ۲ج، ۳۴۲ «۳۶۳»ص. برخی از عناوین مقالات آن عبارتند از: ۱. الامامة عند الامام الکاظم. ابوزهران. ۲. القواعد الفقهیه فی الاحادیث الکاظمیه. سید محمد خامنه‌ای. ۳. القواعد الاصولیة فی ضوء الروایات المرویة عن الامام الکاظم. محمد مؤمن. ۴. موقف الامام الکاظم امام فقهاء اهل السنه. ابوطالب تجلیل. ۵. الطب والکیمیاء عند الامام الکاظم سعد الدین قاسمی. ۶. العباسیون فی مواجهة المد الفکری فی عهد الامام الکاظم. سید جعفر مرتضی عاملی. ۷. معالم الحیة السیاسیة للامام موسی الکاظم. عبدالحلم الرهیمی. ۸. دور الامام الکاظم فی الحیة الاسلامیه. عادل ادیب. ۹. ام الامام الکاظم و زوجاته و بناته. محمد الحسون. ۱۰. عظمة الامام الکاظم عقیف نابلسی. ۱۱. الامام موسی الکاظم فیما عرفت. نعمان ماشیا. ۳۴. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها (عن اخیه موسی بن جعفر) تحقیق: مؤسسه آل البيت {الإحياء التراث، مقدمه: سید محمدرضا حسینی جلالی، مشهد،

کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۰۹ق، وزیری، ۴۵۶ص (۱۰۰ص (مقدمه) «۲۵۴» ۱۰۲ (مصادر)). ۳۵. مسند الامام الکاظم موسی بن جعفر شیخ عزیزالله عطاردی قوچانی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۶۷ش ۱۴۰۹ق، وزیری، ۳ج، ۱۷۶۰ص، جلد اول (۵۱۳ص)، جلد دوم (۶۲۷ص)، جلد سوم (۶۱۹ص). ۳۶. مسند الامام موسی بن جعفر ابو عمران موسی بن ابراهیم مروزی (م ۲۹۹ق)، مقدمه و تحقیق: سید محمد حسین حسینی جلالی، تهران، چاپ بهمن، ۱۳۵۲، وزیری، ۴۳ص. ۳۷. مسند علی بن سوید السائی شیخ فاضل مالکی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۴۱۱ق، وزیری، ۴۵۰ص (در این کتاب، مرویات علی بن سوید سائی از امام کاظم، به ویژه نامه مهم و ارزنده حضرت بدو و بحثهای دیگر، جمع و تدوین شده است). ۳۸. المنهج التربوی عند الامام الکاظم سید محمد بحر العلوم، بیروت، دارالزهرا، ۱۴۱۲ق، رقی، ۶۰ص. ۳۹. وفاة الامام موسی بن جعفر شیخ حسین بلاذی بحرانی (م ۱۳۸۷ق)، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۶۴ق. ۴۰. وفاة الامام موسی الکاظم شیخ احمد بن صالح آل طعان ستری قطفی بحرانی (۱۲۵۱ ۱۳۱۵ق)، نجف، ۱۳۷۲ق، رقی، ۵۲ص. ۴۱. وفاة الامام موسی الکاظم سید علی بن حسین هاشمی خطیب، نجف، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۱ق ۱۹۵۱م، رقی، ۸۰ص. ۴۲. ولادة امام موسی کاظم سید محمد حسین طالقانی، نجف، دار المعاف، ۱۹۶۷م ۱۳۸۸ق، رقی، ۲۴ص.

کتابهای خطی عربی

۱. الامام السابع موسی بن جعفر رک: مجله الموسم، ش ۲۴، ص ۴۶۴. ۲. کتاب اخبار موسی بن جعفر ابواحمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی از دی بصری (م ۳۳۲ق). رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۵۹. ۳. جفر امام کاظم (نسخه خطی آن در کتابخانه امام جمعه در زنجان موجود است). رک: دلیل المخطوطات، ج ۱، ص ۱۸۵. ۴. حضرت موسی الکاظم شیخ محمد حسن نجفی کاشانی (۱۳۳۳ ۱۳۸۶ق). ۵. رساله فی تحقیق ان الامام بعد الامام الصادق لابنه الامام موسی بن جعفر سید ناصر بن هاشم آل سید سلمان موسوی (م ۱۳۵۸ق). رک: مجله الموسم، ج ۳، ش ۹ و ۱۰، ص ۴۰۹. ۶. حیاة الامام الکاظم [؟]، (نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله حکیم (نجف) به ش ۱۴۷ در ۱۴ ورق ضمن مخطوطات شیخ محمد رشتی موجود است). رک: فهرس مخطوطات الشیخ محمد الرشتی، ص ۱۶۲. ۷. حیاة الامام الکاظم سید محمد حسینی شیرازی. رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص ۶۲۸.
۸. ذراری الامام الکاظم اسماعیل الخفاف. ۹. ذکر من روی عن موسی بن جعفر شیخ صدوق: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (ح ۳۰۶ ۳۸۱ق). رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴. ۱۰. کتاب زهد ابی ابراهیم موسی بن جعفر شیخ صدوق (م ۳۸۱ق). رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۱۴. ۱۱. سفن النجاة (ج ۹) شیخ غلامحسین نجفی نجف آبادی (۱۳۰۰ ۱۳۴۹ق) (او برای هریک از معصومین { کتابی مستقل نگاشته و جلد نهم آن به زندگی امام کاظم اختصاص دارد). رک: الذریعه، ج ۱۲، ص ۱۹۲؛ نقباء البشر، ج ۴، ص ۱۴۲۳. ۱۲. شرح خطبه (شرح قصیده عمری) ناظم: عبدالباقی افندی عمری (۱۲۰۴ ۱۲۸۷ق)، شارح قصیده: سید کاظم حسینی رشتی (م ۱۲۵۹ق)، شارح خطبه: زین العابدین خان کرمانی (م ۱۳۶۰ق) (نسخه خطی آن به ش ۴۹۹۴ در کتابخانه آیت الله مرعشی در ۱۸ ورقه موجود است). رک: فهرست کتابخانه مرعشی، ج ۱۳، ص ۱۸۷. ۱۳. الشجرة الطيبة فی الارض المخصبه علامه سید رضا موسوی غریفی صائغ (۱۲۹۶ ۱۳۳۹ق) (این کتاب پیرامون نسب امام کاظم و اعقاب آن حضرت از ابراهیم مجاب است). رک: الذریعه، ج ۱۳، ص ۳۳ و ۳۴. ۱۴. کلمة الامام موسی الکاظم شهید سید حسن حسینی شیرازی (۱۳۵۴ ۱۴۰۰ق). رک: العراق بین الماضی و الحاضر و المستقبل، ص ۶۷۷. ۱۵. لجج الحقایق فی تواریخ الحجج علی الخلائق (ج ۹) حاج ملا احمد یزدی مشهدی (م ۱۳۱۰ق) (او برای هریک از اهل بیت عصمت و طهارت کتابی جداگانه نوشته است). رک: الذریعه، ج ۱۸، ص ۲۹۶؛ نقباء البشر، ج ۱، ص ۹۶. ۱۶. مدح الامامین الجوادین شیخ جابر بن عبدالحسین کاظمی (۱۲۲۲ ۱۳۱۲ق). رک: معارف الرجال، ج ۱، ص ۱۴۹. ۱۷. مسائل عن ابی الحسن موسی ابو محمد صفوان بن یحیی بیاع صابری، مولی بجیله (م ۲۱۰ق). رک: فهرست شیخ

طوسی، ص ۸۳. ۱۸. المسائل و الاجوبه عند الامام الكاظم اسماعیل الخفاف. ۱۹. مسائل موسی بن جعفر عبدالله بن محمد اهوازی. رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۳۲. ۲۰. مسائل موسی بن جعفر ابوالحسن علی بن یقظین بن موسی کوفی بغدادی (۱۲۴ ۱۸۲ق). رک: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۱۰۷. ۲۱. مسائل ابوالحسن موسی بن جعفر محمد بن رَحْجی. رک: الذریعه، ج ۲، ص ۳۶۵. ۲۲. مسائل موسی بن جعفر ابومحمد یونس بن عبدالرحمن مولی آل یقظین. رک: فهرست شیخ طوسی، ص ۱۸۱. ۲۳. مکاتیب الامام الکاظم علی احمدی میانجی (این کتاب آماده چاپ است). ۲۴. مسند موسی بن جعفر ابوبکر محمد بن عبدالله بن ابراهیم بن عبدویه شافعی بغدادی (۲۶۰ ۳۵۴ق) (نسخه خطی آن در مجموعه ش ۳۴ کتابخانه ظاهریه دمشق، در ۱۴ ورق موجود است). رک: تاریخ التراث العربی، ج ۱، ص ۳۸۴. ۲۵. نسخه موسی بن جعفر ابومحمد علی بن حمزه بن حسن بن عیدالله بن عباس بن علی بن ایطالب. رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۱۰۷. ۲۶. نسخه موسی بن جعفر محمد بن ثابت بن شریح صائغ انباری. رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۷۶. ۲۷. نسخه موسی بن جعفر محمد (صاحب امام کاظم) بن زرقان بن حباب (صاحب امام صادق). رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۷۷. ۲۸. نسخه موسی بن جعفر محمد بن فضیل بن کثیر صیرفی ازدی (ابوجعفر ازرق). رک: رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۷۲. ۲۹. وفاء الامام الکاظم شیخ عبدالمحسن بن محمد بن مبارک لویمی احسائی (م ۱۲۴۵ق). رک: مجله الموسوم، ج ۳، ش ۱۰ و ۹، ص ۴۲۴.

کتابهای چاپی فارسی

۱. امام موسی بن جعفر اسطوره مبارزه و قهرمان مقاومت و پایداری عبدالرحیم عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نوید اسلام، بی تا، رقعی، ۲۸۶ص. ۲. امام موسی کاظم مصطفی زمانی (۱۳۵۶ ۱۴۱۱ق)، قم، بنیاد فرهنگی اسلام، ۱۳۷۰، رقعی، ۱۴۷ص. ۳. امام موسی کاظم گروه کودکان و نوجوانان، بازنویسی، مهدی رحیمی، چاپ دوم، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۴، رقعی، ۹۲ص. ۴. امام موسی کاظم سید کاظم ارفع، تهران، مؤسسه انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۷۰، رقعی، ۶۷ص (از سری سیره عملی اهلیت ۹). ۵. بدایع الانوار فی احوال سابع الائمة الاطهار میرزا سید مهدی حسینی وکیل (ملقب به بدایع نگار) (م ۱۲۷۹ق)، چاپ تهران، ۱۳۰۶ق، وزیری، ۳۴۱ص (چاپ سنگی). ۶. بر امام صادق و امام کاظم چه گذشت؟ سید محمد حسن موسوی کاشانی، قم، [انتشارات زاهدی]، ۱۳۷۳ ش ۱۴۱۵/ق، وزیری، ۲۲۳ص. ۷. پرواز در زنجیر، داستان زندگی امام کاظم رضا شیرازی، تهران، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۲، رقعی، ۱۲۵ص (مصوّر، ویژه نوجوانان). ۸. پیشوای آزاده، امام کاظم مهدی پیشوایی، قم، انتشارات توحید، بی تا، رقعی، ۲۴۲ص. ۹. پیشوای هفتم، حضرت موسی بن جعفر گروه نویسندگان، چاپ مکرر، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۷۲، رقعی، ۵۲ص، (این کتاب به عربی، ترکی و اردو ترجمه شده است) ۱۰. تحفه الموسویه (قصیده ای در مدح امام کاظم) ناظم: محمدرضا شیرازی حایری، نجف، ۱۳۴۲ق، ۱۶ص. ۱۱. تحلیلی از اوضاع زمانی امام موسی علی گلزاده غفوری، تهران، انتشارات پرتو، بی تا، رقعی، ۱۱۶ص. ۱۲. تحلیلی از زندگی امام کاظم باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۶۸، وزیری، ۲ج، ۵۸۵ «۶۸۰ص. ۱۳. ترجمه جلد ۴۸ بحار الانوار (زندگانی امام موسی کاظم) علامه ملا محمد باقر مجلسی (۱۰۳۷ ۱۱۱۰ق)، ترجمه موسی خسروی، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۶ق، وزیری، ۳۰۰ص. ۱۴. تعالیم امام هفتم به زبان دعا و حدیث شیخ حسن کافی (م ۱۴۱۵ق)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی در شرکت دخانیات، ۱۳۷۲، رقعی، ۲۵۴ص. ۱۵. جامع الانساب (در احوال اولاد و احفاد امام موسی کاظم) سید محمد علی روضاتی اصفهانی، اصفهان، ۱۳۳۵. ۱۶. چهل حدیث در فضائل و کلمات امام موسی کاظم تدوین: مؤسسه نشر حدیث اهل البیت { و خانه کتاب ایران، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ق ۱۳۷۴ش، پالتویی، ۷۰ص. ۱۷. حضرت امام موسی کاظم [میر ابوالفتح دعوتی]، قم، انتشارات شفق، بی تا، وزیری، ۳۲ص (مصوّر، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی ترجمه شده است). ۱۸. حضرت امام موسی کاظم سید مهدی آیت اللهی (دادور)، قم،

انتشارات جهان آرا، ۱۳۶۲، وزیری، ۳۶ص (مصور، ویژه نوجوانان) (این کتاب به عربی، اردو، ترکی، انگلیسی و فرانسه ترجمه شده است). ۱۹. حضرت امام موسی کاظم در شکنجه گاه عبد الامیر فولاد زاده، تهران، انتشارات اعلمی، ۱۳۵۹، وزیری، ۳۲ص (مصور، ویژه نوجوانان). ۲۰. حضرت موسی کاظم فضل الله کمپانی (م ۱۴۱۴ق)، تهران، انتشارات مفید، ۱۳۶۰، وزیری، ۲۸۰ص. ۲۱. داستانهای زندگی از حضرت امام موسی بن جعفر سید رضا تقوی دامغانی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۹ق/۱۳۶۸ش، پالتویی، ۱۳۳ص. ۲۲. رهبر والا- گهر، حضرت موسی بن جعفر [؟]، تهران، صندوق پس انداز بانک ملی ایران، بی تا، وزیری، ۱۶ص. ۲۳. زندگانی امام هفتم، حضرت امام کاظم نوشته هیئت تحریریه مؤسسه در راه حق، ساده نویسی: دفتر تحقیق و تألیف کتب درسی، چاپ سوم، تهران، سازمان نهضت سواد آموزی، ۱۳۵۷، رقعی، ۳۷ص. ۲۴. زندگانی امام موسی کاظم اکبر نواب شیرازی، شیراز، رقعی، ۲۰۰ص. ۲۵. زندگانی حضرت امام موسی کاظم عماد الدین حسین اصفهانی (عماد زاده) (۱۳۲۵ ۱۴۱۰ق) تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۸۱ق، وزیری، ج ۲، ۴۵۵ «۴۷۲»ص. ۲۶. زندگانی حضرت موسی بن جعفر ابوالقاسم سحاب (۱۳۰۴ ۱۳۷۶ق)، تهران، بی نا، ۱۳۷۰ق، رقعی، ۱۹۲ص. ۲۷. زندگی حضرت موسی بن جعفر هاشم معروف حسنی، ترجمه عباس خاتمی، تهران، دبیرستان موسی بن جعفر، ۱۴۱۲ق/۱۳۷۰ش، رقعی، ۵۶ص. ۲۸. ستارگان درخشان (ج ۹) محمد جواد نجفی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰، جیبی، ۲۲۴ص (همراه با زندگی حضرت سید میر محمد مدفون در شیراز). ۲۹. سخنان باب الحوائج حضرت موسی بن جعفر [؟]، تهران، انتشارات عالمشاه، ۱۳۴۲، رقعی، ۶۶ص. ۳۰. سخنان حضرت موسی بن جعفر سید محمد تقی حکیم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱، رقعی، ۱۹۶ص. ۳۱. سرچشمه های نور (حضرت امام کاظم) گروه نویسندگان مؤسسه البلاغ، ترجمه واحد تدوین و ترجمه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷، جیبی. ۳۲. سیری در زندگانی امام هفتم سید عبدالرسول حجازی، تهران، کانون انتشار، ۱۳۵۱، رقعی، ۳۱۶ص. ۳۳. شجره طیبه (در احوال امام کاظم و فرزندان آن حضرت) میرزا محمد علی خان نواب الدوله، فرخ آباد، هند، ۱۳۱۴ق/۱۸۹۶م. رک: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲، ص ۱۰۳۰. ۳۴. شخصیت حضرت رضا و موسی کاظم احمد مغنیه، ترجمه سید جعفر غضبان، تهران، انتشارات اردیبهشت، ۱۳۳۸، رقعی، ۲۰۰ص. ۳۵. صحیفه الکاظمیه ترجمه و تألیف: غلامرضا اکبری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۳، وزیری، ۴۲۳ص (در این کتاب، دعاها و مناجاتهای امام کاظم جمع و ترجمه گردیده است). ۳۶. غریو سرخ جسر (نگاه واره ای به شهادت امام موسی) سینا واحد، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۵۷ش/۱۳۹۸ق، رقعی، ۲۸ص. ۳۷. فرهنگ فرزادنگی، (پیام امام کاظم به هشام بن حکم در باره خرد و خرد ورزی) م. ناصر، تهران، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۵، رقعی، ۸۷ص. ۳۸. الکاظم میرزا مهدی لکهنوی، کراچی، بی نا، ۱۳۸۶ق، رقعی، ۴۸ص. ۳۹. کتابنامه امام کاظم ناصر الدین انصاری قمی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق، رقعی، ۱۹۰ص (در این کتاب، نوشتارهایی که پیرامون امام کاظم است در بخش اول معرفی شده و کتابهایی که بخشی از آنها در باره حضرت است در بخش دوم و در آخرین فصل، کتابهای دانشمندان اهل سنت در باره ائمه اطهار { معرفی شده است). ۴۰. مجموعه آثار سومین کنگره جهانی حضرت رضا گروه نویسندگان، مشهد، کنگره امام رضا، ۱۳۷۰ش/۱۴۱۲ق، وزیری، ج ۲، ۳۷۰ «۳۴۶»ص. برخی از عناوین مقالات آن عبارتند از: ۱. پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله خامنه‌ای. ۲. علم از دیدگاه حضرت موسی بن جعفر. ابراهیم امینی. ۳. نمونه ای از اصول کلی عقلی، اعتقادی مستفاد از روایات امام کاظم. سید محسن خرازی. ۴. عقل و کاربرد و اثرهای مترتب بر آن در گفتار امام هفتم. سید جعفر شهیدی. ۵. عنایت موسی بن جعفر به براهین عقلی. زین العابدین قربانی. ۶. شرح حدیثی از امام هفتم. محمد تقی فلسفی. ۷. شخصیت عرفانی حضرت موسی بن جعفر. محمد رضا امین زاده. ۸. فلسفه احکام از دیدگاه امام کاظم. محمود ذبیحی. ۹. اوضاع تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی معاصر امام موسی کاظم. علی اکبر ولایتی. ۱۰. چند نکته تربیتی از گفتار امام موسی کاظم. علی شریعتمداری. ۱۱. سیره امام موسی بن جعفر در برخورد با دوستان و دشمنان. سید هاشم رسولی محلاتی. ۱۲. سیره امام موسی بن جعفر. سید رضا تقوی دامغانی. ۱۳. امام موسی کاظم

وحدیث تصوف حامد الگار. ۱۴. اولاد و برادران امام کاظم. عزیزالله عطاردی. ۱۵. قصیده رثائیه در نبش قبر حضرت امام موسی بن جعفر و معرفی گوینده آن. مهدی محقق. ۱۶. چهل حدیث از امام کاظم. سید جعفر شهیدی. ۱۷. مهدی موعود (عج) در کلام امام موسی کاظم. سید ابراهیم سید علوی. ۴۱. مناقب حضرت موسی بن جعفر در شعر فارسی احمد احمدی بیرجندی، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۲، وزیری، ۱۳۰ص. ۴۲. ناسخ التواریخ (زندگانی امام موسی بن جعفر) عباسقلیخان بن میرزاحمد تقی خان سپهر (م ۱۳۴۱ق)، تهران، کتابفروشی اسلامیة، بی تا، وزیری، ۱۰ج، ۵۰۰ص (در این کتاب، شرح کامل زندگی حضرت، دعاها و احادیث و اصحاب و اوضاع سیاسی و اجتماعی زمان آن حضرت آمده است). ۴۳. نگاهی بر زندگی امام کاظم محمد محمدی اشتهاردی، تهران، نشر مطهر، ۱۳۷۴، رقعی، ۱۴۴ص.

کتابهای اردو

۱. حضرت امام موسی کاظم تحریر: مؤسسه در راه حق، ترجمه سید احمد علی عابدی، قم، مؤسسه در راه حق، بی تا، رقعی، ۵۰ص.
 ۲. حضرت امام موسی کاظم سید مهدی آیت اللهی (دادور)، ترجمه گروه مترجمان، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۱، وزیری، ۳۶ص (مصور، ویژه نوجوانان، (از سری معصومین کاتعارف ۹). ۳. باب الحوائج سید راحت حسین رضوی بهیکپوری (۱۳۰۶ ۱۳۷۸ق).
 رک: الذریعه، ج ۳، ص ۷. ۴. تحفه الاعاظم فی سوانح الامام الکاظم نواب احمد حسین مذاق هندی (م ۱۳۶۵ق). رک: الذریعه، ج ۳، ص ۴۲۰ و ۴۲۱. ۵. حیاة الامام الکاظم سید ظفر حسن بن دلشاد علی آمروھی نقوی هندی، هند. رک: نقباء البشر، ج ۳، ص ۹۷۸. ۶. سوانح الامام موسی الکاظم سید محمد بن مصطفی موسوی کشمیری. رک: الذریعه، ج ۱۲، ص ۲۵۲. ۷. العقد الناظم فی سوانح موسی الکاظم سید مظهر حسین سهارنپوری هندی (۱۲۶۹ ۱۳۵۰ق)، هند. رک: الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۲۹. ۸. العلوم الکاظمیه سید اولاد حیدر بلگرامی هندی (م ۱۳۶۱ق)، هند. رک: الذریعه، ج ۱۵، ص ۲۲۷. ۹. الکاظم فی احوال الامام الکاظم مولوی علی جوادخان صاحب هندی، تصحیح: سید سبط الحسن هندی (۱۲۹۶ ۱۳۵۴ق)، هند. رک: الذریعه، ج ۱۷، ص ۲۴۳.

کتابهای ترکی

۱. حضرت امام موسی کاظم سید مهدی آیت اللهی، ترجمه جواد اسلامی و محمد مجاهدی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۴، وزیری، ۳۶ص (مصور، ویژه نوجوانان). ۲. حضرت امام موسی کاظم گروه نویسندگان مؤسسه در راه حق، ترجمه گروه مترجمان، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۱، رقعی، ۵۶ص. (و) برخی مقالات تقدیم شده به کنگره جهانی حضرت رضا راجع به امام کاظم

مقالات فارسی (۱۹ مقاله)

۱. احادیث صعب امام کاظم حسن مصطفوی ۲. امام کاظم و عدم مشروعیت دشمنان. عباسعلی اختری ۳. امام کاظم و فرزندانش. مهدی انصاری ۴. اوضاع اجتماعی جامعه اسلامی همزمان با دوران امامت امام کاظم محمّد کاظم خواجویان (م ۱۴۱۴ق) ۵. تحلیل عقل و تعقل در کلام امام کاظم سید ابراهیم سید علوی ۶. توحید از دیدگاه امام کاظم محمدرضا امین زاده ۷. جلوه های امامت در احادیث تفسیری امام کاظم محمد علی مهدوی راد ۸. چند نمونه از علوم قرآنی موسی بن جعفر سید ابوالفضل میر محمّدی ۹. روایات و آراء امام کاظم در تفسیر قرآن کریم محمّد باقر محقق ۱۰. سیره امام کاظم در برخورد با جریانهای نامطلوب فکری و اجتماعی حسن صادقی ۱۱. سیره امام کاظم در برخورد با طبیعت سید مجتبی رودباری ۱۲. سیری در زندگانی هفتمین پیشوا سید علی شاهچراغی ۱۳. عقل و جهل از دیدگاه امام هفتم احمد بهشتی ۱۴. فضائل و مناقب و خصائص امام کاظم حسن الله وردیان طوسی ۱۵. گفتاری در باره دعاها رسیده از امام کاظم محمّد مهدی رکنی ۱۶. گنجینه ادب (گزیده اشعار عربی و فارسی در

مدح و رثای امام کاظم ناصرالدین انصاری ۱۷. مناقب و مراثی حضرت موسی بن جعفر احمد احمدی بیرجندی ۱۸. مواضع کلامی امام کاظم در برابر عقاید انحرافی رسول جعفریان ۱۹. وضعیت سیاسی عصر امام کاظم صادق آئینه وند

مقالات عربی (۱۲ مقاله)

۱. استضاء القواعد الفلسفیه من نور احادیث الامام کاظم محمّد مؤمن ۲. الامام کاظم عند اهل السنّة. فارس حسّون ۳. الخطاب السیاسی للنظام العباسی (حول عصر الامام کاظم) محمّد جعفر شمس الدین ۴. دروس من سجن الامام کاظم حسن موسی صفار ۵. دور العقل فی المعرفة الالهیة عند الامام کاظم حسن عباس نصرالله ۶. شهادة الامام کاظم علاء الدین زیادی ۷. قسات من انوار علوم الامام کاظم جعفر سبحانی ۸. قضاء حاجة المؤمن فی احادیث و افعال الامام کاظم محمّد حسّون ۹. لقطات من حیاة الامام کاظم سید محمّد حسین فضل الله ۱۰. المثل الخلقیة عند الامام کاظم مهدی انصاری ۱۱. موسی بن جعفر کاظم و الفلسفة الالهیة عبدالله جوادی آملی ۱۲. السلک الناظم لدفناء مشهد کاظم محمدرضا انصاری

کتابهای در تاریخ و جغرافیای کاظمین

۱. بلّ الصدی (ارجوزة فی تاریخ کاظمیه) حسین علی محفوظ کاظمی (این کتاب به عنوان تکمیل و ترمیم منظومه مرحوم شیخ محمد سماوی به نام صدى الفؤاد سروده شده است). رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۵۷۱. ۲. تاریخ حرم کاظمی شیخ محمد حسن آل یاسین، ترجمه غلامرضا اکبری، مشهد، کنگره جهانی امام رضا، ۱۳۷۱، وزیری، ۲۸۰ ص. ۳. تاریخ کاظمین عباس فیض قمی (۱۳۲۸ ۱۳۹۵ق)، قم، چاپخانه قم، ۱۳۷۲ق، وزیری، ۲۹۰ ص. ۴. تاریخ کاظمیه حسین علی محفوظ (نسخه خطی آن در کتابخانه مؤلف در کاظمین موجود است). رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۵۷۱. ۵. تاریخ کاظمیه شیخ راضی آل یاسین کاظمی (م ۱۳۷۲ق) (بخشی از آن در مجله الاصلاح چاپ بغداد به چاپ رسیده است). رک: الذریعه، ج ۳، ص ۲۷۹ و ۲۸۰. ۶. تاریخ المشهد کاظمی شیخ محمد حسن آل یاسین کاظمی، بغداد، مطبعة المعارف، ۱۳۸۷ق، وزیری، ۳۳۵ ص (این کتاب به فارسی ترجمه شده است). ۷. صدى الفؤاد فی تاریخ بلد کاظم و الجواد □ شیخ محمد سماوی نجفی (۱۲۹۲ ۱۳۷۰ق)، نجف، مطبعة الغری، ۱۳۷۲ق/۱۹۴۹م، رقعی، ۷۱ ص (منظومه ای در ۱۱۲۰ بیت در تاریخ کاظمین است). ۸. قبس من کاظمین مسلم سید حسین موسوی، بغداد، الدار العربیه، بی تا، وزیری، ۱۵۷ ص. ۹. مشهد کاظمین مصطفی جواد (نسخه ای از آن در کتابخانه موزه عراق در ۱۷۰ ص موجود است). رک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۱. ۱۰. المشهد کاظمین فی العصر العباسی محمد حسن آل یاسین کاظمی، بغداد، مطبعة المعارف، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۲م. ۱۱. المشهد کاظمین من بدء الاحتلال المغولی الی نهاية الاحتلال العثماني شیخ محمد حسن آل یاسین، بغداد، مطبعة المعارف، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۳م. ۱۲. موسوعة العتبات المقدسه (قسم کاظمین) گرد آورنده: جعفر خلیلی (۱۴۰۵ق)، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۷م، وزیری، ج ۳. این کتاب در برگزیده مقالات گروهی از نویسندگان است؛ برخی از آنها عبارتند از: ۱. کاظمیه قدیماً. مصطفی جواد، ج ۱، ص ۹۳۴. ۲. حیاة الامامین الجوادین. جعفر خلیلی، ج ۱، ص ۳۷ ۷۵. ۳. کاظمیه فی الشعر. فؤاد عباس، ج ۱، ص ۷۵۹۰. ۴. کاظمیه فی المراجع العربیه. حسین علی محفوظ، ج ۱، ص ۹۳ ۱۸۹. ۵. کاظمیه فی المراجع الغربیه. جعفر خیاط، ج ۱، ص ۲۰۳ ۳۱۴. ۶. السلک الناظم لدفناء مشهد کاظم. مصطفی جواد، ج ۲، ص ۵ ۴۰۹. ۷. کاظمین او المشهد کاظمی. جعفر خلیلی، ج ۳، ص ۳۰ ۵۵. ۸. بیوتات کاظمیه. حسین علی محفوظ، ج ۳، ص ۵۹ ۱۸۲. ۹. مشهد کاظمین مصطفی جواد (نسخه ای از آن در کتابخانه موزه عراق در ۱۷۰ ص موجود است). ر. ک: جمهره المراجع البغدادیه، ص ۱.

کتابشناسی امام موسی کاظم (ع) (۲)

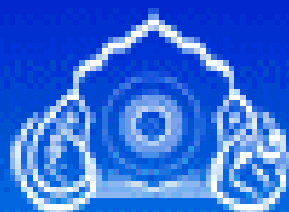
۱۸۵ الامام کاظم (ع) و الفلسفة الالهية. (بالفارسیة). للشيخ جواد آملی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۶۶ امام موسی بن جعفر (ع) پیشوای هفتم. (بالفارسیة). للشيخ علی دوانی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۸۷ امام موسی کاظم (ع) (بالفارسیة). فی: ناسخ التواریخ. لعباس قلی سپهر الثاني. طهران: ۱۳۶۵هـ، مج ۲ ۶۲۶ص، حجرية. (باهتمام سيد سعيد). طهران: ۱۳۶۶هـ، ۶۳۷ص، حجرية (باهتمام سيد سعيد). طهران: ۱۳۶۷هـ، ۶۸۶ص، حجرية. طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۲ش، ۵۷۰ص. طهران: اسلامیه ۱۳۵۲ش، ۳۹۹ (تصحیح ابراهیم میانجی). طهران: اسلامیه، ج ۸ ۳۰۰ص، (تصحیح ابراهیم میانجی). ۱۸۸ امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیة). للشيخ مصطفى زمانی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۸۹ اهتمام امام کاظم (ع) به براهین عقلی. (بالفارسیة). للشيخ زين العابدين قربانی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۹۰ اولاد و برادران امام کاظم (ع) (بالفارسیة). للشيخ عطاری. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۹۱ پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر (ع) (فارسی). هیئة التحریر فی مؤسسه اصول الدین. طهران: ۱۳۵۵ش، ۴۸ص. قم: مؤسسه اصول الدین، ۱۳۵۸ ۴۸ص. قم: مؤسسه فی طریق الحق، ۱۳۶۹ش = ۱۹۹۰م، ۵۲ص. ۱۹۲ تاریخ الامام العظیم ابی ابراهیم موسی بن جعفر الکاظم الحلیم صلوات الله علیه و علی آباءه الکرام و اولاده الائمة الاعلام ماتعاقب النورو الظلام. للشيخ محمد باقر المجلسی. فی: بحار الانوار ج ۴۸ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ط ۳ ۱۴۰۳هـ ۱۹۸۳م، ۳۳۴ص. ۱۹۳ الثائر و السجن. دراسة فی حياة الامام الکاظم (ع). للشيخ حسن الصفاری. طهران: دارالبصائر، ط ۱ ۱۴۰۵هـ، ۱۳۶ص، ۲۱سم. ۱۹۴ چند نکته تربیتی از گفتار امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیة). للدكتور علی شریعتمداری. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۹۵ چهل حدیث. (بالفارسیة، حول الامام الکاظم (ع)). للدكتور السيد جعفر شهیدی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۹۶ چهل سخن از موسی بن جعفر (ع). (بالفارسیة). للشيخ مسیح شاهچراغی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۱۹۷ حضرت معصومه (ع) و شهر قم. (بالفارسیة). لمحمد حکیمی. مشهد: آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی، ط ۱ ۱۳۶۵ش، ۱۳۶ص. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹ش، ۱۳۵ص. ۱۹۸ حیاة الامام موسی بن جعفر علیهما السلام: دراسة و تحلیل. للشيخ باقر شریف القرشی. النجف الاشرف: ۱۳۷۸هـ، ج ۱ ۳۷۸ص، ج ۲ ۱۳۸۰هـ، ۵۲۰ص. النجف الاشرف: مطبعة الاداب ط ۲ ۱۳۹۰هـ، بیروت: مؤسسه الوفاع، ۱۴۰۴هـ. ۱۹۹ الخطاب السياسي للنظام العباسی. (حول عصر الامام الکاظم (ع)). للشيخ محمد جعفر شمس الدین. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۰۰ داستانهائی از زندگی امام هفتم (ع). (بالفارسیة). للسید رضا تقوی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۰۱ دروس من سجن الامام الکاظم (ع). للشيخ حسن الصفار. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۰۲ دو قصیده در رثاء حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام و یک قصیده در ستایش حضرت امام رضا (ع). (بالعربیة و الفارسیة). لملّا بما نعلی محقق واعظ خراسانی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (۱۱ ذوالقعدة ۱۴۰۹هـ). ۲۰۳ دور الامام الکاظم فی الحیاة الاسلامیة. بقلم: عادل الادیب. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۰۴ دورنمائی از زندگانی موسی بن جعفر اسطوره مبارزه و قهرمان مقاومت و پایداری. (بالفارسیة). لعبد الرحیم عقیقی بخشایشی. طهران: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۶۰ش، ۱۸۶ص (دفتر نشر نوید اسلام ۹. ۲۰۵ رائد الدراسة عن الامامین الکاظم و الرضا (ع). لعبد الجبار الرفاعی القحطانی. فی الموتر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۰۶ زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع). (بالفارسیة). لحسین عماد زاده. طهران: شرکت سهامی طبع کتاب ۲، ج ۹۳۴ص. ۲۰۷ زندگانی حضرت امام موسی کاظم (ع) (بالفارسیة). فی: بحار الانوار للمولی محمد باقر بن محمد تقی المجلسی. ترجمة: موسی خسروی. طهران: اسلامیه، ۱۳۵۵ش، ۳۰۰ص. ۲۰۸ زندگانی حضرت معصومه و تاریخ قم. (بالفارسیة) للسید مهدی صفی. قم: ۱۳۴۷ش، ۲۲۷ص، ۲۱سم. ۲۰۹ سطوری چند در ولادت و شهادت امام

کاظم (ع). (بالفارسیه). لعلی رضا مهربان. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۰ سیره امام کاظم (ع) در برخورد با جریانهای نامطلوب فکری و اجتماعی. (بالفارسیه). للشیخ حسن الصادقی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۱ سیره امام کاظم (ع) در برخورد با طبیعت. (بالفارسیه). للسید مجتبی رودباری. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۲ سیره امام کاظم (ع) در برخورد با دوستان و آشنایان. (بالفارسیه). للسید رسولی محلاتی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۳ سیره امام کاظم (ع) در محیط خانواده. (بالفارسیه). للسید رضا تقوی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۴ سیره امام موسی بن جعفر (ع) فی الهدایه و التریبه. (بالفارسیه). للسید رضا تقوی دامغانی. بحث مقدم الی المؤتمر السابع للفکر الاسلامی (طهران ۱۴۰۹۶هـ). ۲۱۵ سیره الکاظم (ع). فی: أعیان الشیعہ مج ۲ ص ۱۲۵ للسید محسن الأمین العاملی. حقه و أخرجه: حسن الأمین. بیروت: دارالتعارف، ۱۹۸۳م. ۲۱۶ سیری در زندگانی هفتمین پیشوا. (بالفارسیه). للسید علی شاهچراغی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۷ شخصیت عرفانی امام کاظم (ع). (بالفارسیه). للشیخ محمد رضا امین زاده. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۸ شهادة الامام الکاظم (ع). للدکتور علاء الدین الزیادی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۱۹ طب الامام الکاظم (ع). لشاکر شیع. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۲۰ العباسیون فی مواجهة المد الفکری فی عهد الامام الکاظم (ع). للسید جعفر مرتضی العاملی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). المنطق: ع ۵۹ (۱۴۱۰۳هـ ۱۹۸۹۱۰م) ص ۱۱۵ ۱۲۵ ۲۲۱ عظمة الامام الکاظم (ع). للشیخ عقیف النابلسی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۲۲ عقل و جهل از دیدگاه امام هفتم (ع) (بالفارسیه). للدکتور أحمد بهشتی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۲۳ عقل و کاربرد و اثرات مترتب بر آن در سخنان امام کاظم (ع). (بالفارسیه). للدکتور السید جعفر شهیدی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۲۴ فاطمة بنت الامام موسی الکاظم (ع). للشیخ محمد هادی آمینی. قم: ۱۳۶۳ش ۱۹۸۴م، ۱۶۰ص، ۲۴سم. ۲۲۵ فاطمة بنت الامام موسی بن جعفر (ع). (کتیب روائی فی أحوال السیدة فاطمة بنت الامام الکاظم و فضائل مدینه قم و أحوال علی بن جعفر). اعداد و نشر: مدرسه الامام المهدي (ع). قم: مدرسه الامام المهدي، ۱۴۰۹هـ، ۴۰. ۲۲۶ فی أحوال الامام موسی بن جعفر (ع) و مستدرکاتها من: عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال، ج ۲۱ للشیخ عبدالله البحرانی الاصفهانی. تحقیق: مدرسه الامام المهدي فی قم المقدسه. قم: مدرسه الامام المهدي، ۱۴۰۹هـ، ۵۶۰ص، ۲۴سم. ۲۲۷ قبسات من انوار علوم الامام الکاظم (ع). للشیخ جعفر سبحانی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۲۸ گفتاری درباره دعاهاى رسیده از حضرت کاظم (ع). (بالفارسیه). للدکتور محمد مهدی رکنی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۲۹ لمحات علی القواعد الفقهیه فی الاحادیث الکاظمیه. للسید محمد خامنئی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰۳هـ). ۲۳۰ معجم ما کُتِبَ عن الامام موسی بن جعفر (ع) (و هو القسم التاسع من معجم ما کتب عن الرسول و أهل بيته). لعبد الجبار الرفاعی القحطانی. (و هو هذا القسم). ۲۳۱ موسی بن جعفر أبو الحسن الهاشمی. فی: تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۷ ۳۲ لابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی ت ۴۶۳هـ. بیروت: دارالکتب العربی. ۲۳۲ موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی العلوی، أبو الحسن المدنی الکاظم. فی: تهذیب التهذیب ۳۰۲۱۰ لشهاب الدین أحمد بن علی بن حجر العسقلانی ت ۵۸۲هـ. بیروت: دارالکفر، ط ۱۴۰۴هـ ۱۹۸۴م. ۲۳۳ موسی بن جعفر أبو الحسن الهاشمی و یقال له الکاظم. فی: البدایه و النهایه ج ۱۰ ص ۱۸۳ لابی الفداء الحافظ ابن کثیر ت ۷۷۴هـ. بیروت: دارالفکر. ۲۳۴ موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر، أبو الحسن. فی: وفیات الاعیان ۳۰۸۵ ۳۱۰ لابی العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبکر بن خلکان ۶۰۸ ۶۸۱هـ. تحقیق: احسان عباس. قم: منشورات الرضی، ط ۲ ۱۹۸۵م. ۲۳۵ موسی الکاظم. فی: سیر أعلام النبلاء ۲۷۰۶. لشمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی ت ۷۴۸هـ. تحقیق: حسین الاسد. اشراف:

شعيب الارنؤوط. بيروت: مؤسسه الرساله، ط ۳ ۱۴۰۵ هـ ۱۹۸۵ م. ۲۳۶ نگرشی به اوضاع سیاسی اجتماعی اقتصادی (... بالفارسیه). حول الاوضاع السياسیه والا-جتماعیه و الاقتصادیه فی عصر الامام الکاظم). للدکتور علی اکبر ولایتی. فی المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۱۰ هـ). ۲۳۷ اباحت المؤتمر العالمی الاول للامام الرضا (ع). الاستانۀ الرضویۀ المقدسۀ، مشهد، ایران، ۱۱ ۱۵ ذوالقعدۀ ۱۴۰۴ هـ. ۲۳۸ اباحت المؤتمر العالمی الثالث للامام الرضا (ع). دراسۀ أبعاد شخصیۀ الامام الکاظم (ع). الاستانۀ الرضویۀ المقدسۀ، مشهد، ایران، ربيع الاول ۱۴۱۰ هـ. ۲۳۹ اباحت المؤتمر العالمی الثاني للامام الرضا (ع). الاستانۀ الرضویۀ المقدسۀ، مشهد، ایران، ۱۱ ذوالقعدۀ ۱۴۰۷ هـ. ۲۴۰ أبو الحسن علی الرضا ... ثامن أئمة أهل البيت الطاهرين صلوات الله عليهم أجمعين، مولده و وفاته و مدۀ عمره و مدفنه. فی: أعيان الشیعۀ ۱۲۲ ۳۲ للسید محسن الامین. حققه و أخرجه: حسن الامین. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م. ۲۴۱ امام رضا (ع) (بالفارسیه). للدکتور السید محمد باقر حجتی. صحیفۀ ع ۴۰ (مرادد ۱۳۶۵ (ص ۱۸ ۲۵ ۲۴۲ الامام الرضا: تاریخ و دراسۀ. للسید محمد جواد فضل الله. بیروت: دارالزهراء، ۱۳۹۳ هـ، ۳۰۰ ص. قم: دارالکتب الاسلامی، ۱۳۶۲ ش، ۳۰۰ ص. ۲۴۳ الامام الرضا (ع): عرض و تحلیل. للشیخ عقیف النابلسی. فی المؤتمر العالمی الثاني للامام الرضا (ع) (مشهد ۱۴۰۵ هـ). ۲۴۴ الامام الرضا (ع) و ولایۀ العهد. للشیخ محمد مهدی شمس الدین. التوحید ع ۲۴ (۱ ۱۴۰۷ هـ) ص ۱۰۲ ۸۶ بحث فی المؤتمر العالمی للامام الرضا (ع) (مشهد). ۲۴۵ الامام الرضا قدوة و اسوة. لمحمد تقی المدرسی. طهران: مکتب العلمۀ المدرسی، ۱۳۶۹ ش، ۷۲ ص.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

